چاپ این کتاب با سرمایه رستم معاونت
(شهمردان) توسط سازمان انتشارات فروهر انجام شد

WID-LC
Mid East
BL
1550
.S45
1984

Shahrmardān,
Rashid
Tārīkh-i Zartushtiyān

FAS

HARVARD UNIVERSITY
LIBRARY
JAN 5 1988

سازمان انتشارات فروهر

نام کتاب : تاریخ زرتشتیان
نویسنده : رشید شهمردان
نوبت چاپ :نخست
تاریخ چاپ :۱۳۶۳
قطع وصفحه :وزیری ۷۲۰ صفحه
چاپ :چاپ خواجه
تیراژ :۲۰۰۰

تاریخ زرتشتیان
فرزانگان زرتشتی

نگارنده وگردآورنده
رشید شهمردان

سازمان انتشارات فروهر

به یادبود نخستین سالگرد درگذشت شادروان استاد رشید شهمردان

فهرست مندرجات

موضوع	ط	تأثیر کلام اوستا و کرامت دستور زرتشتی	۱۰۲
کتابهائیکه استفاده شد	۱	آموزش و پرورش	۱۱۱-۱۱۴
بخش اول	۴	برطرفی تقویم و جشنهای زرتشتیان	۱۱۵
فرزانگان زرتشتی ایران و هند	۵	نظریات زرتشتیان راجع بسلوک	۱۱۷
نفوس زرتشتیان ایران	۱۰	بخش دوم	۱۲۱
آمار زرتشتیان یزد از کیخسروجی خانصاحب	۱۵	فرزانگان کی نشین و اروند	۱۲۳
شرح حال زرتشتیان و پارسیان نامآور		شاه کیخسرو	۱۲۴
درهندوستان و ایران	۱۸-۴۰	فرزانه جاماسب حکیم	۱۲۹
مهاجرت پارسیان و زندگانی آنها درهند	۴۱	شاهزاده اسفندیار	۱۳۱
رشید شهمردان (نگارنده کتاب)	۴۹	فرزانگان پشوتن وساسان	۱۳۲
موقعیت پارسیان هند درزمان اکبرشاه	۵۳	هیربد تنسر	۱۳۳
فرهنگ پروری شاهان مغول ودستور آذرکیوان	۵۵	هیربد ارداویراف	۱۳۵
خاورشناسان واکبرشاه	۵۸	دستور آذرباد مارسپند	۱۳۷
اکبرشاه وزرتشتیان	۶۰	فرزانه دوبان	۱۳۸
شرف آتش درنظر شیخ اشراق	۶۷	دستور آذرکیوان	۱۴۰
شرارههای غضب مورخین	۶۹	فرزانه خراد	۱۵۱
چگونگی مهاجرت پارسیان به هندوستان و		فرزانگان اردهیر وفرشید ورد	۱۵۲
آثار باقیمانده واحوال آنان	۷۲-۸۵	فرزانه بهمن	۱۵۳
تانسن و تأثیرات آوازش	۸۷	فرزانه خردمند	۱۵۴
کرامات پیشوایان	۹۰	موبد هوشیار	۱۵۶
کرامات دستورمهرجی رانا	۹۳	موبد سروش	۱۵۸
نیرنگ یا اذکاروأوراد	۱۰۰	فرزانه یزدان ستای	۱۶۰
		موبد خداجوی	۱۶۱

موبد خوشی ۱۶۴
فرزانه دادبویه ۱۶۷
فرزانه بهرام فرهاد ۱۶۹
موبد پرستار وفرزانه بهرام کوچک ۱۷۱
فرزانه کیشمند ۱۷۲
موبد پیشکار و فرزانه شیدوش ۱۷۳
حکیم کامران ۱۷۷
فرزانه شیدوش ۱۷۹
فرزانگان مهرآذر واسپندیار و بهرام وساسان آذری ۱۸۱
درویش بهرام ۱۸۲
فرزانه موبد کیخسرو ۱۸۳
فرزانگان داور هوریار و موبد افراسیاب ۱۸۹
فرزانه هیربد و دستور حکیم ۱۹۰
« شیداب پارسی ۱۹۱
«شیدوش ۱۹۲
آزاد سرو ۱۹۴
فرزانگان ساسان بنده و فرهاد ۱۹۵
فرزانه بهرامشاه ۱۹۷
فرزانه رستم ۱۹۸
فرزانگان دیگر و فرزانه جمشید ۱۹۹
مریدان غیرزرتشتی دستورآذرکیوان وخلفای او ۲۰۱
فرزانگان محمد علی و سید محمد سعید ۲۰۳
فرزانه عاشوربیک قرامانلو ۲۰۴
فرزانگان محمود بیک وموسی وهارون ۲۰۵
«انتوان بشویه و اورج ورام بهت ۲۰۷
فرزانه رامچند کهتری ۲۰۸
سایر علاقمندان و اخلاق فرزانگان زرتشتی ۲۰۹
منشاء آثار فرزانگان زرتشتی ۲۱۳
نامهای کتب زرتشتیان ۲۱۶
فرزانه مهربابا ۲۱۸
« هماجی ۲۳۲
دستور سهرابجی ۲۳۴
فرزانه خدابخش ۲۳۶
« استاد خدا رحم ۳۳۹
« شهریار ۲۴۰
« نوذر شاه ۳۴۱
« مهر جمبور ۲۴۴
« ایرانی بابا ۲۴۸
« رستم درویش ۲۵۰
اوستا و سلوک ۲۵۲
بخش سوم ۲۵۷
نامه های زرتشتیان ۲۵۹
نامه هندوستان بایران ۲۹۶
صورت نامه های زرتشتیان ایران بهند ۳۰۲
مباحثات موبدان ۳۰۴
بخش چهارم ۳۰۹
نویسندگان پهلوی و موبدان موبد منوشچهر ۳۱۱
نویسندگان گمنام ۳۱۸
کوچ نشینهای دلیتان و فرزانه بهرامشاه ۳۲۹
شارسان فردوس ۳۴۲
گفتارهای فرزانه بهرامشاه ۳۴۹
دستور اردشیر ۳۵۲
خلاصه نامه دستور اردشیر ۳۵۷
فرزانه اردشیر ۳۵۹
فرزانه اردشیرجی ریپورتر ۳۶۰
هیربد اسفندیار ۳۶۸
ملا اسکندر ۳۶۹
فرزانه ایرانشاه ۳۷۰
فرزانه افلاطون ۳۷۱
فرزانه المجوسی ۳۷۳
دستور ایرج جی ۳۸۱
موبد برزو ۳۸۴
فرزانه استادبمان ۳۸۵
فرزانه بهرام پور رستم ۳۸۷
موبد بهرام ۴۰۴

دستور بهرام کرمانی ۴۰۶
فرزانه بهرام راوری ۴۰۹
فرزانه بهرام خدابخش ۴۱۱
ملا بهروز ۴۱۳
فرزانه بهمن جی منشی ۴۱۵
دستور بهمن ۴۱۸
دستور جاماسب آسا ۴۲۶
دستور جاماسب ولایتی ۴۲۸
ارباب جمشید جمشیدیان ۴۳۲
فرزانه جمشید خسرو ۴۴۶
فرزانه جمشید ولایتی ۴۴۹
موبد جمشید ۴۵۱
استاد جوانمرد ۴۵۳
ملاجهانگیر ۴۵۵
موبد خدابخش ۴۵۶
هیربد خدابخش معروف باستاد ۴۵۸
فرزانه خسرومالی ۴۵۹
فرزانه خدابخش اردشیر ۴۶۱
فرزانه خداداد کنتراکتر ۴۶۳
فرزانه هیربد خدایار ۴۶۶
فرزانه ارباب خسرو شاهجهان ۴۶۷
فرزانه خسرو کیکاوس ۴۷۴
فرزانه خسرو مهراله آباد ۴۷۶
دستور داراب پهالن ۴۸۱
دستورداراب ۴۸۶
فرزانه دهشتک ۴۸۹
فرزانه دینشاه ایرانی ۴۹۰
فرزانه رستم یزد آبادی ۵۰۰
فرزانه رستم اسفندیار یزدی ۵۰۳
دستور رستم جی سنجانا ۵۰۴
فرزانه رستم وپسرش بهزاد ۵۰۶
فرزانه زرتشت بهرام پژدو ۵۰۸
فرزانه سهرابجی باتلی والا ۵۱۱
فرزانه سهل بن شاپور ۵۱۴
« سیاوخش ایرانی ۵۱۶
« سیاوخش منوچهر ۵۲۱
« شاپور ۵۲۳
« شهریار ۵۲۶
موبد فریدون ۵۲۹
دستور ملا فیروز ۵۳۰
فرزانه فولاد ۵۴۰
دستور ملاکاوس ۵۴۲
فرزانه کیخسروجی خانصاحب ۵۵۲
« کیخسرو خالوامان ۵۵۹
« ارباب کیخسرو شاهرخ ۵۶۱
« کیخسرو ابن کاوس ۵۷۴
« ارباب کیخسرو مهربان ۵۷۶
« استاد کیومرس ۵۸۱
« ملا گشتاسب کرمانی ۶۰۷
« استاد ماستر خدابخش ۶۱۱
« مانکجی هاتریا ۶۱۷
فرزانه دستورماونداد ۶۴۴
فرزانه ملا مرزبان ۶۴۴
موبد مرزبان ۶۴۶
فرزانه مرزبان ظهراب ۶۴۸
فرزانه میرزا مهربان ۶۵۵
» مهربان راستی ۶۵۷
» مهربان پوردهقان ۶۵۸
اسپهبد مرزبان ۶۶۰
دستور مهرجی رانا ۶۶۲
موبد منوچهر کیقباد ۶۶۹
فرزانه نوروزجی شاکر ۶۷۱
دستورنوشیروان وداستان زرتشتیان وجهانشاه ۶۷۲
دستور نوشیروان ۶۸۲
فرزانه هرمز ۶۸۳
» هرمزد یار شهریار ۶۸۴
قدمت دساتیر و دستور آذر کیوان ۶۸۸
ارباب رستم گیو ۷۰۶

کتابهائیکه استفاده شد

آئین اکبری	تالیف	شیخ ابوالفضل
آئین هوشنك	«	مانکجی هاتریا
اکبرنامه	«	شیخ‌ابوالفضل
بزم پارسائی	«	
پندنامه	«	ملافیروز
پیمبری زرتشت	«	رشید شهمردان
تاریخ‌وادبیات درایران‌جلداول	«	دکتر ذبیح‌الله صفا
تاریخ جدید یزد	«	احمدبن حسین‌بن‌علی‌الکاتب
تاریخچه اله‌آباد رستاق	«	اردشیر خاضع
تاریخ عالم‌آرای عباسی	«	اسکندر منشی
تاریخ گیتی‌کشا ذیل	«	آقا محمدرضای شیرازی
تاریخ ممالك‌هند	«	غلام باسط
تاریخ منتظم ناصری	«	صنیع‌الدوله محمدحسن
تاریخ یزد	«	عبدالحسین‌آیتی
تذکرةالاولیا	«	شیخ‌فریدالدین عطار
چهار مقاله عروضی سمرقندی	«	بکوشش دکتر معین
حافظ		نشریه کتابفروشی علی‌اکبر علمی تهران ۱۳۲۸
خوشتاب	«	موبد هوشیار
خدانامه	«	سهرابجی منوچهرجی دهسائی
دبستان المذاهب	«	موبدکیخسرو
روابط‌حکمت‌اشراق‌وفلسفه‌ایران‌باستان	«	هانری‌کوربن
روایت داراب هرمزدیار	«	مانکجی اونوالا
روزنامه تربیت	شماره	۳۴۹ ـ ۴۱۷ ـ ۴۲۶
زردشت افشار	«	دادپویه
زوره باستانی	«	آذر پژوه
شارستان	«	بهرام فرهاد
شاهنامه	«	فردوسی
طبقات‌اکبری	تالیف	خواجه نظام‌الدین احمد
فردوس‌المرشدیه‌فی‌اسرارلصمدیه	«	محمودبن عثمان
فرضیات‌نامه و خلاصه دین		
دستورداراب‌پهاسن‌بایادداشتها	«	دکتر مدی

فرهنك ایرانی و تاثیرآن در تمدن اسلام	«	محمدمحمدی
فهرست‌نسخه‌های‌مصنفات‌ابن‌سینا	«	یحیی مهدوی
گلشن فرهنك	«	کیخسروکاوس
مآثرالامرا	«	شاهنوازخان
مأکولات بهمنی	«	ملاکاوس
مثنوی	«	مولانا جلال‌الدین رومی
مرةالعالم	«	محمداعظم‌بن‌شیخ محمد شفیع‌بن شیخ‌عبدالاسلام
مرزبان‌نامه	«	بتصحیح‌محمدبن‌عبدالوهاب
مزدیسناوتأثیرآن‌درادبیات‌فارسی	«	دکتر معین
منتخب‌التواریخ	«	بداونی
منطق‌الطیر	«	فریدالدین عطار
منتخب‌اللباب	«	خافی‌خان
مجله‌اطلاعات‌ماهانه‌شماره۳۲		آبان ۱۳۲۹ تهران
مجله‌اندیشه‌ماشماره ۳، ۴		سال یك تهران
مجله الندوه جلد ۲ شماره ۶		مقالات شبلی نمانرهند
مجله هوخت شماره ۱سال ۳شماره۸ سال ۶ تهران		
مجله مهر سال ۲ شماره ۵		
نامه تنسر	تالیف	مجتبی مینوی
یکسال در میان ایرانیان	«	ادواردبرون ترجمه ذمنصوری
چهار مقاله عروضی سمرقندی		بکوشش دکتر معین

صورت نسخه‌های خطی متفرقه

بهمن‌یشت محفوظ در کتابخانه دانشگاه بمبئی بشماره ۲۹

سفینه رستم درویش ملکی رستم خسرو ایرانی بمبئی

فرضیات تالیف موبد اسفندیار ملکی دکتر دردی نوساری

فرمان معافیت مراهی محفوظ در انجمن اکابر صاحبان بمبئی

یادداشتهای فرزانه خداداد وفاداری یزد

یادداشتهای فرزانه سید محمد حاجی سیدباقر هاشمی کرمانی تهران

صورت نسخه‌های خطی محفوظ در کتابخانه مهرجی رانادر نوساری

دیوان و منظومات ایرج	F43
ماهیارنامه	F18
پندنامه ایرج	F46
دیوان موبد مرزبان راوری	F62
غزلیات دستور نوشیروان	F64
جاماسب‌نامه منظوم‌دستور قوام‌الدین	S121
سفینه	F71
سفینه	F60
سفینه	F45
سفینه	F23

سفینه		F47		
سفینه		S83		
سفینه		E40		
سفیمه		S17		
سفینه		F50		

نسخه‌های خطی محفوظ در بنگاه خاورشناسی کاما بمبئی

K R Cama Oriental Institute

روایت هفتاد و دو پرسش و پاسخ	بشماره	BVIII,7		
جنگ دستور جاماسب	«	HAv(ms)2		
جام کیخسرو	«	RVIII 79		
خلقت موالید	«	R207		
فرهنگ‌دساتیر	«	RII 26		
صد در نظم	«	R288		
دین خرد	«	R VIII7		
غزلیات	«	R 192		
زرتشت‌نامه کاوس	«	B VII,16		
گل رعنا	«	RVII 121		
آراسته	«	R69		
جنك	«	D38		
صد در منظوم	«	B VII19		
تاریخ تباهی فارسیان	بشماره	242	(ms)	H.P.
مقدمه فرازستان	«	112	«	«
سفرنامه ملافیروز	«	295	«	«
نامه مهدی فروح‌بن‌شخسان	«	304	«	«
نامه پنچایت یزد	«	357	«	«
هادی جنت	«	383	«	«
نامه پارسی بهند	«	295	«	«
رساله کبیسه	«	367	«	«
سرنامه راز یزدانی	«	221	«	«
دیوان مسکین	«	361	«	«
خلاصه دین دستور پهالن	«	243	«	«
گزارشات	«	213	«	«
جنك	«	364B	«	«
تیغ براه دین	«	234	«	«
شارستان	«	3	«	«
تاریخ کرمان	«	142A	«	«
دساتیر	«	131	«	«
خطابه مانکجی	«	296	«	«
جنك	«	364	«	«
جنك	«	212	«	«
جامع صفات مانك	«	382	«	«

A glimpse into the work of B.B.R.A. Society, by Dr. Modi.

Akber the great Mogul, by Vincent Smith

An Address of Loyalty to His Highness Albert Edward, Prince of Wales, by Bomanji Dosabhai Munshi.

A medical History of Persia, by Cyris Elgood

Ancient Iranian Literature, by Dr. Dhulla.

Biographical Notices of Persian Poets, by Sir Gore Ousely.

Bombay Chronicle, Sunday Edition Vol. XXVI No. 36

Collection of Colophons of Mss bearing on Zoroastrianism in some Libraries of Europe, by Dr. J.Unwala

Dabistan, by Shea & Troyer.

Dasatir, by Phalonji Jivanji Limjibhai Hateria 1275 A.Y.

Dastur Azar Kaiwan, by Dr. Modi.

Dastur Boman Kaiqobad & Qisseh Sanjan, by Dr. Modi.

Dinshah Irani Memorial Volume, by Iran League & Irani Z. Anjuman.

Early History of the Parsis in India, by R.B. Paymaster.

Emperor Akber's Repudiation of Islam, by E. Rehatsek

Few Events in the Early History of the Parsis, by Dr. Modi.

Five Years in a Persian town, by Napier Malcolm, published by John Murray 1905.

Grundriss Der Iranischen Philologie, by Geiger und Ernst Kukan

India at the death of Akber, by W.H.Morland.

Introduction to the Science of Religion, by Max Muller.

Oriental Treasures, by J.C. Katrak.

Parsis in the Court of Akber & Meherji Rana, by Dr. Modi.

Parsis in India, by M.M. Murzaban.

Persia Past and Present, by Dr. Jackson.

Poure Davoud Memorial Volume II, by Iran League

Persia by a Persian, by Rev. Isach Adams.

Qisseh Golistan Banu, by Paymaster.

Sacred Books of the East, by Max Muller.

Sir Jamsetji Jijibhai Madresseh Jubilee Volume, by Dr. Modi.

The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute, Nos. 13,20.

Transactions of L.S.B. Vol. II by Dr. Modi.

The Religious Policy of Akber, by, N.C. Mehta.

Zoroastrian Calender 1894-96, by Muncherji H. Jagosh.

دیباچه

به نام و یاری اهورامزدا

سپاس و ستایش باهورا مزدا و درود فراوان بگروه برگزیدگان او بویژه وخشوران وخشور زرتشت سپنتمان که‌در تعلیم‌راستی وتبلیغ‌پیام‌مزداقدبرافراشت.

سپس‌چنین گوید گرد آورنده و نگارنده این نامه رشید شهمردان ، دراوان جوانی هوای جستجوی حقیقت بر سر داشتم از هرجا و هر کس جویای طریقت ومعرفت بودم . بخدمت صاحبدلان و عارفان رسیدم . تذکره‌های بزرگان‌وعارفان پیشین را ورق میزدم. نفوذ و شهرت‌وکارآنها را مطالعه مینمودم .از خواندن بیت لسان‌الغیب خواجه حافظ شیرازی علیه‌الرحمه

مرید پیر مغانم زمن مرنج ای‌شیخ	چرا که وعده‌تو کردی واوبجاآورد
کیمیائیست عجب بندگی پیرمغان	خاك او گشتم وچندین‌درجاتم‌دادند
بباغ تازه کن آئین دین زرتشتی	کنون که‌لاله‌برافروخت‌آتش‌نمرود

حیران و متعجب میبودم که با وجود تصریح خواجه ببندگی پیرمغان که موبد زرتشتی باشد در تذکره‌ها بنام اولیا و صاحبدلان آنها بر نمیخوریم . از این حیث دل‌واپس بودم ولی بمصداق

سایه حق بر سر بنده بود	عاقبت جوینده یابنده بود

در هندوستان بکتب و آثار فرزانگان زرتشتی واولیای گرام آنها برخوردم.
فرزانگانی که‌بزرگترین عارفان واولیای اسلام مانند شیخ بهاءالدین‌الجبلی‌العاملی

و میرزاابوالقاسم فندرسکی بمعاشرت و دوستی آنها مفتخر بوده‌اند.

اما جهت تدوین این کتاب، روزی آقای اردشیر خاضع ازاینجانب خواست مختصرتذکره‌ای از صاحبدلان زرتشتی برایش تهیه نمایم تا دردیباچه‌نامه گذشتگان چاپ نماید، در نگارش مأمول او هرچند باختصار کوشیدم مفصل از کار برآمد. آقای خاضع پس ازملاحظه اظهار داشت بسیار رواست در تکمیل این کتاب اهتمام شود و در دسترس بهدینان قرار گیرد. یکی از دوستان ادیبم آقای رستم بهرام فرخانی، که‌در سال ۱۳۲۶ ی رهسپار مینو گردید از موضوع مطلع شد، اظهار داشت خوبست تذکره کامل بزرگان و نویسندگان و فرزانگان زرتشتی تدوین شود تا باعث استفاده عموم وسرافرازی جامعه گردد وهم‌نام بزرگان فراموش‌نشود و در گنجینه دلها محفوظ ماند

چون دوست گرام و آقای خاضع بر خواهش خویش افزودند، باوجود فقر ادبی و خوشه‌چینی از خرمن بزرگان در تحصیل رضای دوست و تأمین خواهش آنها کوشیدم و در گرد آوردن این نامه تاآن مایه که مقدور بود سعی بلیغ‌نمودم. امید است پسندخاطر اهل دانش‌افتاده در اکمال و اصلاح نقایص آن‌همت گمارند. زیرا منظورم احیای نام بزرگان بوده ونه غرضی دیگر.

پیش از پایان سخن ازآقای‌سررستم مسانی وامنای بنگاه‌خاورشناسی‌خورشید جی رستم جی‌کاما در بمبئی که در گرد آوردن این نامه مشوق اینجانب بوده و کمکهای لازمه معنوی ومادی نموده‌اند سپاس میگویم وهمچنین از آقای کاوس پیروزشاه دستور کتابدار بنگاه‌که در تسهیل‌وسایل کار اینجانب در کتابخانه اهتمام مینمونه و آقای جمشید تاراپور دبیر بنگاه و آقای سهراب باتلی والا دانشمند پارسی و آقای برزو و دستور کتابدار کتابخانه مهرجی‌رانا در نوساری گجرات متشکرم.

رشید شهمردان

بمبئی خردادماه ۱۳۲۹ یزدگردی

بخش اول

فرزانگان زرتشتی
و تحولات دربار اکبر شاه گورکانی
شاهنشاه هند

بنام خداوند مهربان

فرزانگان زرتشتی ایران و هند

چند نمونه آثار ادبی زرتشتیان در سده‌دهم ویازدهم هجری که بدستمارسیده ثبوت قدرت قلمی و احاطه علمی بزرگان آن دورهٔ ماست . رویهمرفته بین گروه زرتشتی تا قبل از قرن۱۳ هجری نویسندگان وصاحبدلان و حکمای بزرگ‌وجود داشته که در زبانهای فارسی ، تازی، پهلوی و اوستا استاد وصاحب تألیفات‌بوده‌اند اوضاع فرهنگ دینی پارسیان هند درآن هنگام مانند اوضاع‌فرهنگی زرتشتیان ایران درهشتاد سال قبل تاریك بوده است.

چون در سال۹٦۳ هجری(۱۵۵٦ میلادی) اکبرشاه گورکانی شاهنشاه‌مغول بر اورنگ سلطنت هندوستان نشست و فاضلان و عارفان هر محل و کشوررا بدور خود جمع ساخت راه دانشمندان زرتشتی ایران نیز بهندوستان باز و درتعلیم و تربیت پارسیان، برادران دینی‌خویش ابراز مساعی‌نمودند . اگردانشمندان نامبرده در اقدام باین فعالیت غفلت روا میداشتند ، بیقین میتوان گفت فرهنگ اوستا و پهلوی از بین میرفت و ایران‌شناسی امروز از محالات میبود .

انکتیل دوپرون فرانسوی‌اولین مترجم اوستابزبان باختری که شیوع‌ایران شناسی در اروپا ناشی از کوششهای اوست ، هنگامیکه در سال ۱۷۵۸ میلادی (۱۱۲۷ی) وارد بندر سورت گشت در زیر دست دستورداراب‌بن‌کاوس بتحصیل‌اوستا و پهلوی پرداخت . همین دستور داراب تعلیم و تربیت‌یافته دستور جاماسب ولایتی

کرمانی بود ، دستوری که هنگام ورود بهند در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۸۹ی) از مشاهده بیخبری همدینان از علوم مذهبی سخت برآشفت و در تعلیم آنها همت گماشته سپس بایران مراجعت کرد.

قبل ازورود دانشمندان ایران‌بهند ، پارسیان بوسیلهٔ‌نامه‌ها و پرسشهاوبتوسط قاصدان مخصوص از دستوران و موبدان ایران زمین‌جویای‌دانش مذهبی وخواستار حل مسائل غامضه دینی بوده‌اند . راجع بنامه‌های مذکور که نماینده اسامی دانشمندان و دستوران ما در آن دوره میباشد در مبحثی جداگانه صحبت‌خواهیم داشت . ملافیروز دستور دانشمند پارسی که بین سنوات ۱۱۲۷و۱۲۰۰ یزدگردی میزیست در تأیید قول بالا در سفرنامه خود چنین مینویسد :

چنان‌چون‌پیش ازاین ازدین‌زرتشت — بهندستان نبد جز نام در مشت
نه آگه بد کسی از دین و از راه — همه بر دین هندو بوده گمراه
ندانستی کسی از زند و از وست — همه بر راه بیراهی بده چست
بآخر چون از آن آگاه گشتند — ز دستوران ایران راه جستند
ز اصل و فرع دین پرسش نمودند — بپاسخ بر ره دین چست بودند
هزاران اختلاف از پیش برخاست — برون آمدز کژیها ره راست

ثبوت دیگرما نامه مورخه آبانماه‌سال۸۴۷ یزدگردی است ازسوی‌دستوران ایران بدستوران و بهدینان هندوستان که بتوسط نریمان هوشنگ پارسی فرستاده شده . در نامهٔ مذکور چنین آمده « از ایرا خط پهلوی این چیزها ننوشتم که چنان گفت و نمودنریمان هوشنگ که مگر خط پهلوی‌نمیدانند هیربدان‌وبهدینان مازدیسنان نوساری و کنبایت‌و بهروچ وسورت و انکلیسر . در این شهرها گفت بهدین هست و هیربد نیز هست مگر خط پهلوی نمیدانند.»

در نامه دیگر مورخه دیبهدین و دیماه ۸۵۵ یزدگردی چنین مسطور است «و دیگر آنکه هیربد اینجانب نمیتوان فرستند که در آب دریا بیم است و کشتی روزگار آلوده شده است و دستوران دین ورزیداران و پیشینگان رخصت نداده‌اند

و بهمدادستانی گناه نشده‌اند و براه خشکان ترس دروندان نمیتوان آمد و اگر چنانکه لطف و مرحمت شما واعتماد دارید که دو هیربد مستعد بفرستند و همینقدر خط پهلوی که معلوم است بیاموزد و تعلیم دادن براین بابت هیچ مانع و دریغ نیست.»

همچنین در نامه مورخهٔ بهمن و خرداد ماه قدیم سال ۹۲۸ یزدگردی درباب ارسال کتب دینی وورس آمده است «ودیگر آنکه ورس را از **جهت خاطره دین‌وه‌که در آنجا ضعیف شده‌است** فرستاده شد در اینجا ورس چنین کمتر از هزارشاهی نمیدهند.» و نیز درنسخه‌خطی کتابخانه‌هند درلندن‌بنشانی(24P.3(L3 کاتب بفارسی چنین نوشته است . «وندیداد ساده با یزشنی و با ویسپرد که کلیات زرتشت آورده است این خط دستور داراب نوشته و از جمشید(۱)ولایتی آموخته است و اول پهلوی از دستور داراب پیدا کرده یعنی در هند کسی خط پهلوی را ندانسته بود دستور داراب ظاهر کرده است و فرانسیس انکتیل شاگرداو بوده در هندوستان دستوران دستور، دستور داراب بود.»

پس از آنکه پارسیان هند باکمك دستوران ایران عالم علوم مذهبی شده اوستا و پهلوی آموختند و جمیع کتب‌مذهبی‌موجوده در ایران را دارا گردیدند ، روزگار غدار ، طوفان حوادث ، نفاق ودوروئی‌جماعت ، چراغ فرهنگ‌زرتشتیان ایران را خاموش ساخت . گویا خواست اهورامزدا بود که پیام حضرت زرتشت پیغمبر کهن فراموش نشود و بین دانشمندان‌پارسی محفوظ ماند، بنابراین‌موبدان ایران را بتعلیم آنها مأمور کرد.

دکتر وست E.W.West در مورد آنچه در بالا گفته شد در ضمن نامه خویش بمنوچهر جی پالنجی کوتر مورخه ۱۰ ژوئن ۱۸۹۸ میلادی (۱۲۶۸ی) مینویسد . « از نامه‌های منوشچهر (منوچهر) صاحب دادستان دینیك چنین برمیآید که‌درسال

(۱) مراد از جمشید ولایتی همان جاماسب‌ولایتی است که آموزگاردستورداراب بوده وکاتب اشتباهاً‌نام‌جمشید منجمرا نوشته که چندین‌سال‌بعدازاووارد سورت گردیده.

۸۸۱ میلادی(۲۵۰) یعنی ۲۳۰ سال پس از درگذشت یزدگرد ، عده زرتشتیان در ایران بیشمار بوده . خود منوشچهر موبدان موبد فارس و کرمان و آمر و ناهی آن حدود مینویسد که شیراز ، سیرجان ، کرمان ، ری و سرخس (انتهای شمال‌شرقی خراسان) مراکز مهم مذهبی است . همه میدانیم که شهرهای نامبرده در نواحی مختلفه ایران واقعست. بنابراین اگر شماره زرتشتیان فراوان نمیبود مراکز مهم دینی راتشکیل نمیداده‌اند (۱) نام کاتب و تاریخ استنساخ برروی یك نسخه‌خطی کتاب مذهبی بسیار کهنه که در دست‌است‌نشان میدهد جماعتی از زرتشتیان درسال ۱۲۰۵ میلادی (۵۷٤ی) در سکستان زندگانی میکرده‌اند . طبق اینگونه اخبار ایران در آن دوره نفوس زرتشتیانش فراوان بوده که همه در نهایت آرامش زندگی میکرده‌اند ، در حالیکه پارسیان وهمدینان آنها درهندوستان‌و درشهر غربت‌در تك‌و پو و در برقراری خویش میکوشیده‌اند.

« از اطلاعاتیکه از کتاب هشتم ونهم دینکرد اخذ میشود زرتشتیان ایران تا اواخر سده نهم میلادی ۱۹ نسك از ۲۱ نسك کتاب اوستا در دست داشته‌اند . ولی برادران پارسی آنها درهند بداشتن ۲ نسك اوستا آنهم ناقص برای انجام مراسم مذهبی وعبادت قناعت مینموده‌اند . موبد ماهیار پس‌از شش سال اقامت‌درسکستان در سال ۱۲۰۵ میلادی (۵۷۳ی) بایك نسخه خطی وندیداد پهلوی به «اوچ» بخش پنجاب مراجعت نمود . بعد از سالهای۱۲۶۹میلادی (٦۳۸ی) موبد رستم مهربان

(۱) بقول شیخ فریدالدین‌عطار نیشاپوری صاحب تذکرة‌الاولیا درزمان‌شیخ‌ابواسحق کازرونی(٤۲٦-۳۵۲ هق) پور شهریاربن‌زادان بن‌فرخ‌بن‌خورشید اکثریت تمام‌جمعیت کازرون با زرتشتیان بود و حکمران شهرهم زرتشتی وخورشید نام‌داشت. شیخ‌ابواسحق پسر شهریار جدیدالاسلام از فرط تعصب از جوی خانه حکمران آب نیاشامیدی و بر منبر میگفت« امروز درکازرون بیشتر گبرندو مسلمان اندکند چنانکه‌ایشان رامیتوان شمرد اما زود باشد که بیشتر مسلمان باشند و گبراندك‌شوند.» محمودبن‌عثمان‌صاحب فردوس‌المرشدیه فی‌اسرارالصمدیه مورخه سال۷۲۸ هق نیز درهمین موردمیگوید«اهل کازرون بیشتر گبران و آتش‌پرستان‌و گمراهان بودندو بواسطه قدوم مبارك‌و برکات‌انفاس شریف وی(شیخ‌ابواسحق) همه‌از گمراهی خلاص‌شدند» (مؤلف)

از ایران بکشور هندوستان رهسپار گشت و درشهر انکلیسردر سال ۱۲۷۸ میلادی (٦٤۷ی) کتاب ویسپرد را استنساخ نمود . موبد مهربان کیخسرو نوهٔ برادر زادهٔ موبد رستم مذکور در سالهای ۱۳۲۳ و۱۳۲٤ میلادی(٤-٦۹۳ی) دو نسخهٔ یسنای پهلوی ودونسخهٔ وندیداد پهلوی و بعضی نسخ‌دیگرمذهبی‌رابرای چاهال سینگ مقیم کامبای رونویس نموده‌است .

« بنا بر آنچه گذشت تاریخ استنساخ و اسم‌کاتب بر روی نسخه‌های خطی موجوده نشان میدهد که قبل از سالهای ۱٤۷۸ میلادی (۸٤۷ یزدگردی) پارسیان هند بازرتشتیان ایران مراوده و مکاتبه داشته‌اند که اینك متأسفانه مکاتبات‌مذکور در دست نیست و نمیدانیم علت عدم رابطهٔ با ایران در مدت بیش از یکقرن چه بوده است » (۱)

باید دانست که پارسیان اصلا ساکنین بخش کهستان ، شمال ایران بوده‌اند که متدرجاً بسوی جنوب و هندوستان مهاجرت نموده‌اند و مراوده‌ئی که دکتر وست صحبت میدارد بازرتشتیان خراسان وسیستان انجام گرفته‌است نه بازرتشتیان یزد و کرمان و چنانکه میدانیم زرتشتیان آن سامان بواسطه فشار و ستمهای وارده بمرور زمان از بین‌رفته ویا به‌یزد و کرمان‌پناهنده شده‌اند . ثبوت قول‌ما‌مندرجات نامه‌های موبدان‌ایران که ذکرش گذشت و وجود خانواده‌هائی در یزد میباشد که به سیستانی و سمنانی و خراسانی و فرخابی وغیره معروفند (۲) این بود علتی که پارسیان در سال ۸٦٤ یزدگردی برای حل مسائل مذهبی بسوی زرتشتیان یزد و کرمان روی آورده و نریمان هوشنگ راباآن سمت گسیل داشتند . زرتشتیان‌یزد

۱- رجوع‌شودبه :

Sir Jamsetji Jijibhay Madreseh Jubilee Volume, by Dr Modi

(۲) طبق نامه‌ای از کرمان مورخه تیرماه ۹۹٦ یزدگردی که آماری از مردان زرتشتی کرمان میدهد مینویسد ۲۵۰۰ نفر از خراسانیان و کرمانیان در کرمان مقیم میباشند و هنوز پانصد نفر در خود خراسان باقی هستند و سیصد نفر مرد بنا بفرمان پادشاه بقزوین مهاجرت کرده‌اند . آمار فوق بظن قوی از مردان کارآزموده زرتشتی میباشند و شماره زنان و کودکان و پیران دربر ندارد.

طبق خبری که از نامه مورخه ۹۱۶ هجری (۸۸۰ی) برمیآید از وجود بهدینان در هندوستان بی اطلاع بوده‌اند چنانکه مینویسند « دیگر بعد از رفع دعوات آن بزرگواران را اعلام آنکه تا ایام عرب گذشته و ایام ترك آمده این فقیران را معلوم نبوده که در ممالك هند بهدینان مانده‌اند یا نه تا قبل از ۳۵ سال از این تاریخ بهشت بهر نریمان هوشنگ متوجه اینجانب شد مکتوب از اشوروان بهرام شاه و چنگه‌شاه و از جماعت بهدینان ودستوران بدین جانب نوشته بودند ....»

نفوس زرتشتیان ایران

زرتشتیان درسده‌های گذشته در محیط بسیار نامساعد و در تحت فشار وستم نا محدود و محرومیتهای زیاد زندگی میکرده وشماره آنان بطور فاحشی روزبروز بتحلیل میرفته . این گروه بواسطه عشق دین پروری و ایران دوستی، با سختی و محنت بسیار فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند . نامساعدتی روزگار ، بی‌مبالاتی بدین و راستی ازشماره گروه دانشمندان قوم میکاسته است .چنانکه درنامه زرتشتیان یزد از ترك آباد مورخه ۸۴۷ یزدگردی بعنوان زرتشتیان هند حقیقت بیان بالا دیده میشود . در نامه چنین آمده : —

« بدانند در روزگاری که گذشته است از کیومرث تا امروز هیچ روزگار سخت‌تر ودشوارتر از این هزاره سرهیشم نبوده است و نه از دور تازی و نه افراسیاب و نه تور جادو و نه اسکندر یونانی که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه‌تراند وازاین هزاره سر که اورمزد گفته است که هشتصدو چهل و هفت سال که گذشته است پیشترین روزگار بتر نبوده است . اما بهدین دراین زمانه کار کرفه کردن و راه اورمزد دسترس اندك است و نیرنگ و برسم و یوزداثر گری و پاکی و پلیدی هم اندکی بجای مانده است و باقی از دست افتاده است چه از ایران و هندوستان همه بسیار پاکی و پلیدی ره ورسم است .»

بازسه سال بعدتر درنامهٔ دیگر از شرف آباد یزد مورخه سال ۸۵۰ یزدگردی

چنین مینویسد « این ضعیفان چهار کس پنج کس هستند که اندر خط پهلوی راه میدانند اما آنچه اصل است یافت نمیشود از سبب آنکه بدادوستد روزگارو تن و جامه آلوده شده‌اند .»

باید دانست علی‌الرغم بیانات فوق بین زرتشتیان یزد وکرمان بانوان و دوشیزگان با علم و فضل هستی داشته‌اند که در اوستا و پهلوی و فرهنگ مزدیسنا و پارسی صاحب اطلاعات بوده‌اند . چنانکه یك نسخه خطی اوستا و پهلوی بتوسط یك بانوی زرتشتی بنام پرین گبادشاه (۱) (قبادشاه) رستم بندار شهمردان در روز انارام و بهمن‌ماه ۹۲۴ یزدگردی برای دستوران و موبدان هندوستان رونویس شده و اسم او بخط پهلوی برآن کتاب برای ما بیادگار مانده است . همچنین دستور اردشیر پور دستور نوشیروان که ذکرش در تذکره خواهد آمد ، ظاهراً در سال ۱۰۰۱ هجری بنابدعوت اکبرشاه هندی برای تدوین فرهنگ فارسی سره بکمك میرجمال‌الدین حسین انجو صاحب فرهنگ جهانگیری بپایتخت هندوستان عزیمت نمود.

در فارس و اصفهان ونقاط دیگر بسیاری ازدانشمندان زرتشتی موجود بوده‌اند، دانشمندانی که علما وفقهای اسلام دربرابر آنان سکوت محض اختیار میکردند . یکی از آنان دستور آذرکیوان بود که ذکرش خواهد آمد و دیگری فرزانه بهرام فرهاد محیط علم ودانش حتی فقه واصول اسلام و از استادان محضر درس مذهبی بود . یزد مرکز علم ودانش دین زرتشتی بود وملاکاوس بن رستم فرزند خویش ملا فیروز راکه یکی از دانشمندان خاورشناس معروف گشت درهفت سالگی بیزد و سپس باصفهان برد تا در محضر درس دانشمندان آنجا تحصیل کند . ملا فیروز

(۱) گباد شاه پدر پرین بانو در پهلوی و اوستا استاد وکاتب کتابهای دینی بسیاری است . از جمله یك نسخه بندهش نسبة کامل که آقای خدابخش فرود آبادان در حدود ۹۲ سال پیش ازیزد برای هیربد تهمورث انکلیساریا استاد اوستا و پهلوی به بمبئی آورد بوسیله همین گبات شاه (قبادشاه) رستم بندار شهمردان در حدود سال ۹۰۰ یزدگردی در شهر کرمان کتابت شده‌است.

۹سال در یزد واصفهان وشیراز و۳ سال در بغدادجویای‌دانش رسمی و مذهبی‌بود.

به نسبت ازدیاد نفوذ علمای متعصب دردوره سلطنت صفـویه ، محرومیتهای زرتشتیان نیز شدیدتر گشت. هرچند بار مصائب آنها در دوران‌هرج و مرج کشور بیشتر میگردید نفوسشان بتحلیل میرفت . چنانکه جمعیت یك‌ملیـون ایشان در آغـازقرن هیجدهم میلادی وزمان سلطنت محمد شاه قاجار(۶۲– ۱۲۵۲هق) بین سالهای ۱۲۰۵ و۱۲۱۵ یزدگردی به۳۲هزار نفر رسید. فرهنگ آنها نیزهمینطور تنزل‌یافت تاآنکه در سال ۱۲۲۳ یزدگردی هنگام ورود روانشاد مانکجی صاحب پور لیمجی هاتریا بایران تقریباً بصفر رسیده بود و نفوسشان طبق سرشماری آن خیرخواه دانشور۷۷۱۱ نفر بود . بدینطریق یزد ۶۶۵۸ نفر – کرمان ۹۳۲نفر– تهران ۱۰۰ نفر –شیراز ۲۱ نفر .

گزارش انجمن یزد بنام پنچایت در نشست خود مورخه پنجم سفندار مذماه قدیم ۱۲۲۳ یزدگردی در پرسش مانکجی صاحب در مورد آمار از اینقرار است .

« یزد وحوالی که ۱۴ فرسنگ دور آنست تخمیناً یکهزار خانه زرتشتی میباشدواز آنها ۹۶۲ مردگلیم خود را ازآب میکشند وعبارتند ازضعیف و عاجز ۷۲۵ نفر- زن شوهردار ۱۲۷۶ نفر –پیر ۱۷۳۶ نفر – دختران یتیم۳۳۰ نفر – پسران یتیم ۷۸۷نفر–زن بیوه ۵۸۴ نفر –دختران بی‌شوهر ۱۱۵۸ نفر - سر جمع ۶۵۹۶ نفر وبا شماره ۶۶۵۸ نفر بالا کهمانکجی داده فرق دارد و مینویسد از این‌عده‌دویست نفر میتوانند جزیه بدهند وچهارصدنفر پس از مشقتها میدهند و تخمیناً ۳۲۰ نفر هستند که از برای آنها بسیاربد میگذرد.(۱)

بقول منان D. Menant دانشمند فرانسوی از نفوس ۱۲هزار زرتشتی‌ساکن کرمان طبق آماری که‌درسال۱۸۷۸ میلادی (۱۲۴۷ یزدگردی) بفرمان‌حکمران سرشماری شد۱۳۴۱ نفر باقیمانده‌اند وبقیه عبارتنداز مسلمان۳۹۷۱۸ کلیمی۸۵نفر

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بنشانی213 H.p. (ms) محفوظ در بنگاه‌خاورشناسی خورشیدجی کاما. بمبئی

هنود ۲۶ نفر –سر جمع ۴۱۱۷۰ نفر (۱)

ژنرال‌هوتم شیندلردرسال ۱۲۴۸ یزدگردی درست ۲۵ سال‌پس ازمانکجی هاتریا باز از زرتشتیان ایران سرشماری نمود . نفوس آنها طبق صورت زیر۸۴۹۹ نفر بوده که ۴۳۶۷نفرمرد و۴۱۳۲ نفر زن بوده‌اند بدین ترتیب : شهر یزد ۱۲۴۲ نفر دهات اطراف و بخشهای یزد ۵۲۴۱ نفر – شهر کرمان ۱۴۹۸ نفر - دهات و بخشهای اطراف کرمان ۲۵۲ نفر - بهرام آباد رفسنجان ۵۸ نفر – تهران۱۵۰ نفر کاشان ۱۵ نفر - شیراز ۵۲ نفر – بوشهر ۱۲ نفر .

فرزانه کیخسرو جی خانصاحب پور تیرانداز خرسند کوچه بیکی‌لیسانسیه دانشگاه‌بمبئی درسال۱۲۶۱ یزدگردی(۱۸۹۱م) سرشماری دقیقی‌ازجمعیت‌زرتشتیان بعمل آورد . طبق آماری که نامبرده تهیه نموده نفوس زرتشتیان ۹۲۶۹ نفر بوده از اینقرار :شهرستان یزد ۶۹۰۸ نفر –کرمان ۱۹۷۳ نفرتهران ۲۹۵نفر – شیراز ۳۲ نفر – کاشان ۱۹ نفر - قم ۳ نفر – بوشهر ۲ نفر - بندرعباس ۶ نفر – مشهد ۳ نفر – در راه بمبئی وایران ۲۸ نفر .

فرزانه کیخسرو نه‌تنها آمارمردان و پسران‌وبانوان‌و دوشیزگان راجداگانه معین‌کرده بلکه شمارهٔ مردان باسواد و پسران باسواد هرمحل‌را نیز مشخص‌نموده است و اشعار میدارد که بانوان ایران‌عموماً بیسواد میباشند . (۲)

پروفسور جکسن‌امریکائی درکتاب خویش Persia -Past and Present ازقول‌اردشیرجی‌ایدلجی‌ریپورتر آمارزرتشتیان ایران را در سال ۱۲۶۲ یزدگردی ازقرار زیر میدهد:

یزد و حوالی‌بین هشت هزار الی هشتهزارو پانصد نفر- کرمان تقریباً ۲۴۰۰

(۱) رجوع‌شود به Les Parsrs و به‌نامه منظوم کرمان بهند مورخه۹۹٦-یزدگردی نفوس زرتشتیان کرمان را ۲۵۰۰ مرد میدهد که طبق گزارش مانکجی در فقره بالا در حدوده۱۵ هزار نفرمیشود.

(۲) برای مطالعه جزئیات مراجعه شود بصفحه آمار زرتشتیان توسط کیخسروجی خانصاحب .

نفر - تهران ۳۲۴ نفر (۱) - کاشان ٤٥نفر - شیراز ٤۲ نفر- قم ۸ نفر - اصفهان ٦ نفر - سلطان آباد ٤ نفر .

عیسی آدم در کتاب خویش (۲)مطبوعه سال ۱۹۰٦ میلادی مینویسد « اینك در ایران حدود ۱۵هزار نفر زرتشتی زندگی میکنندوغالب آنها در یزد و کرمان ساکنند . مردان آنها نجیب،مهربان ، فروتن ، زحمتکش ، باهوش ، خوش‌هیکل پاك ، تمیز ومعتقد بدین خود و سخی میباشند بخصوص نسبت بهمدینان‌خویش.

جمعیت زرتشتیان‌بین سالهای ۹۷ -۱۲۹۵ یزد گردی . طبق سرشماری آقای مانك‌ملا نماینده‌انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی به ۱۰۰۵۲ نفر ترقی یافت . ولی اینك آمار زرتشتیان طبق صورتی که (۳) مأخذش انجمن زرتشتیان تهران بوده به ۱۲۸۰۰ نفر رسیده است از اینقرار یزد۵۵۰۰ نفر- کرمان ۳۵۰۰نفر- تهران۳۵۰۰ نفر - نقاط مختلف دیگر ایران۳۰۰نفر

(۱) روزنامه جام جمشید دربمبئی مورخه ۲۷ ژانویه ۱۹۰٤ نفوس‌زرتشتیان‌تهران را ۳۲٤ نفر میدهد

(۲) رجوع شود به :

Persia, by a Persian, by Rev. Isac Adams 1906, page 520

(۳) رجوع شود بنامه مخانه اطلاعات شماره ۳۲ مورخه آبان ۱۳۲۹ شمسی .

آمار زرتشتیان یزد که کیخسروجی خانصاحب در سال ۱۲٦۱ یزدگردی تهیه‌نموده است.

محل	شماره خانواده	مردان سرجمع	مردان باسواد	مردان علیل	پسران سرجمع	پسران باسواد	پسران علیل	بانوان سرجمع	بانوان بیوه	بانوان علیل	دوشیزگان سرجمع	دوشیزگان عروس شده	دوشیزگان علیل	جمع نفوس محل
شهریزد - موبد	٦۳	۳۵	۲۳	۲	٦۲	۳٦	—	۸۷	٤۱	٦	۳٦	۹	—	۲۲۰
شهریزد - بهدین	۲۸۰	۱۸۱	۱۲٤	٤	۲۰۳	٤۸	۲	۳٤۹	۱۱۲	۸	۲۰۲	۳۸	۱	۹۳۵
صرآباد(نرسی‌آباد)	۱٤۵	۱٤۲	۱۷	۲	۱۵٤	۷	۱	۱۹۱	۵۵	۳	۱۲۳	۱٤	۱	٦۱۰
خرمشاه	۱۵٦	۱۱۰	٦	۱	۱۷۸	۳۰	۲	۱۷۰	۳٦	۲	۱۱۵	۷	۱	۵۷۸
مریاباد	۱۳۵	۱۰۹	۱٤	۱	۱۵۸	۱۷	۱	۱۵٤	٤۸	۹	۱۳٤	۱۹	۱	۵۵۵
تفت	۱۰۸	۱۰۲	۲	۱	۱۲٦	۱۲	—	۱۳۹	۳۵	۵	۸۸	۵	—	٤۵۵
کوچه بیک	۹۹	۸۹	۷	—	۱۰۹	۲۱	—	۱۰۹	۲۲	۲	۹۲	۱۱	—	۳۹۹
مزرعه‌قاسم‌آباد	٦۳	۷۰	۱۸	۲	۱۲۳	۱۱	—	۷۳	۱۰	۱	۸۸	۷	—	۳۵٤
اهرستان	۷۷	٦۷	۱۲	۳	۷۹	۲۱	۱	۹۰	۲٦	۳	٦۸	٤	۱	۳۲۳
شریف‌آباد	۷۹	٦۸	۲	۳	۹۵	۳	—	۹٤	۲۰	۵	٦٦	۸	۲	۳۲۳
مزرعه کلانتر	۷۳	٦٤	۲۱	۱	۱۰۲	۱	۲	۷٤	۱۸	۳	۵۸	—	۱	۲۹۸
کسنویه	٦۳	٤۸	۳	۲	٦۵	٤	۲	۷۷	۳۱	۳	۷۱	۲	۱	۲٦۱
اله‌آباد	٤۷	٤۲	٤	۱	۵۷	۳	—	۵٤	۱۳	۳	٤۳	۲	۲	۱٦۹
زین‌آباد	٤۳	۳۹	—	۱	۵٤	—	٤	۵۱	۱٤	۵	٤۸	٦	۲	۱۹۲
رحمت‌آباد	٤۱	۳۸	۳	—	۵٦	—	۱	۵۳	۱۲	—	٤۳	۱	—	۱۹۰
مبارکه	٤۲	۳٦	۵	۱	٤۸	—	—	۵۲	۱۱	۱	۳۸	۲	—	۱۷٤
خیرآباد	۳۷	۳۳	٤	—	٤۸	٤	—	٤۲	۱۲	—	۳۲	۲	—	۱۵۵
جعفرآباد	۳۵	۲۷	۱	—	٤٦	—	—	۳۹	۱۱	—	۳٤	—	—	۱٤٦
چم	۳۳	۲۷	—	—	۳۲	—	—	۳۰	۸	—	۳۸	۲	۱	۱۲۷
حسینی	۲۸	۲۱	۱	۱	۳۹	—	—	۲۹	۹	—	۲۸	—	—	۱۱۷
حسین‌آباد	۲۳	۲۱	۱	—	۲۳	—	—	۲۳	۲	—	۲۰	۱	—	۸۷
مزرعه‌صدری	۱۸	۱۸	—	۱	۲۹	—	—	۲۰	۱	۱	۱٦	—	—	۸۳
آبشاهی	۱۳	۱۱	—	۱	۱٤	—	—	۱۵	۵	۳	۱۰	—	—	۵۰
محمدآباد	۱۱	۱۱	۱	—	۱٤	۱	—	۱٤	٤	۲	۷	—	—	٤٦
نصرت‌آباد	٦	۸	—	—	۹	—	—	۹	۳	—	۸	۱	—	۳٤
سرجمع	۱۷۱۸	۱٤۲۲	۲٤۹	۲۸	۱۹٤۲	۲۱۹	۱٦	۲۰۳۸	۵۵۷	٦۵	۱۵۰٦	۱٤۱	۱٤	٦۹۰۸

شهرستان یزد ۱۷۱۸ خانوار زرتشتی دارد از اینقرار :
مردان ۱٤۲۲ نفر پسران ۱۹٤۲ نفر بانوان ۲۰۳۸ نفر دوشیزگان ۱۵۰۶ نفر که جمعاً میشود ۶۹۰۸ نفر از بین همه اینها فقط ۱۲۳ نفر علیل و بیمار و ٤۶۸ نفر باسواد میباشند .

آمار زرتشتیان کرمان و بخش های آن

محل	شماره خانواده	مردان			پسران			بانوان			دوشیزگان			سرجمع محل
		سرجمع	باسواد	علیل	سرجمع	باسواد	علیل	سرجمع	بیوه	علیل	سرجمع	عروس شده	علیل	
شهر کرمان	۳۱۸	۳۱۷	۹۶	۷	٤۲۷	۱۰۲	۳	٤۵۳	۱۳۹	٤	۳۷۵	۲۰	۷	۱۵۷۲
قنات غسان	۳٤	۱۸	۱۱	–	٤۷	–	–	۳۷	۸	۲	۲۸	–	–	۱٤۰
جوفار و اسمعیل آباد	-	۳۳	–	–	٤۰	۱٤	–	۳٤	۳	–	۳۱	–	–	۱۳۸
رفسنجان یا بهرام آباد	-	۲۷	۱۹	–	۱۵	–	–	۱۱	۲	–	۱۰	–	–	۶۳
بم	-	۹	۹	–	۹	۶	–	–	–	–	–	–	–	۱۸
باغین	-	٤	۳	–	۶	–	–	۲	–	–	۱	–	–	۱۳
لاهیجان	-	٤	–	–	۳	–	–	٤	–	–	۲	–	–	۱۳
راور	-	٤	۳	–	۲	۶	–	۳	–	–	۱	–	–	۱۰
سیرجان	-	۵	۵	–	–	–	–	–	–	–	–	–	–	۵
بیاض	-	۱	۱	–	–	–	–	–	–	–	–	–	–	۱
سرجمع	۳۵۲	٤۳۲	۱٤۷	۷	۵٤۹	۱۲۲	۳	۵٤٤	۱۵۲	۶	٤٤۸	۲۰	۷	۱۹۷۳

استان کرمان در حدود ۳۵۲ خانوار زرتشتی دارد بقرار مردان ٤۳۲ نفر پسران ۵٤۹ نفر بانوان ۵٤٤ نفر دوشیزگان ٤٤۸ نفر که جمعاً میشود ۱۹۷۳ نفر از بین همه اینها فقط ۲۳ نفر علیل و بیمار و ۲۶۹ نفر با سواد میباشند . ساکنین جوفار و اسمعیل آباد ۱۸ نفر پیشه‌ور و بقیه کشاورزانی میباشند که درسال خشکسالی ۱۲٤۱ یزدگردی از یزد بآنجا مهاجرت کرده‌اند . ساکنین باغین نیز کشاورز و ازمهاجرین یزد هستند که در سال خشکسالی مذکور در آنجا رحل اقامت افکنده‌اند.

آمار زرتشتیان تهران

محل	شماره خانواده	مردان			پسران			بانوان			دوشیزگان			سرجمع محل
		سرجمع	باسواد	علیل	سرجمع	باسواد	علیل	سرجمع	باسواد	علیل	سرجمع	عروس شده	علیل	
باغبانان باغات‌شاه، امراء بزرگان و سفرای دول خارجه	۳۸	۶٤	۵۹	–	۷۱	۶۲	–	٤۷	۱۱	–	٤۹	۱	–	۲۳۱
بازرگانان ـ تیمچه مشیرخلوت	–	۱٤	۱٤	–	۲۹	۲۹	–	-	-	-	-	-	–	٤۳
بازرگانان - تیمچه امین الملك	–	۸	۸	–	۱۳	۱۳	–	-	-	-	-	-	-	۲۱
جمع کل	۳۸	۸۶	۸۱	–	۱۱۳	۱۰٤	–	٤۷	۱۱	–	٤۹	۱	–	۲۹۵

تهران ۳۸ خانوار زرتشتی دارد . از اینقرار
مردان ۸۶ نفر پسران ۱۱۳ نفر بانوان ٤۷ نفر دوشیزگان ٤۹ نفر جمعاً میشود ۲۹۵ نفر . نفوس زرتشتی علیل وناتوان ندارد ازبین آنها ۱۸۵ نفر با سواد میباشند . سی نفر زرتشتی با خانواده‌خود درباغات شاه ، ظل‌السلطان، نایب‌السلطنه وجلال‌الدوله که عبارت از سلطنت آباد ، امیرآباد ، عباس‌آباد ، نزهت آباد ، سعد آباد ، کامرانیه وغیره باشد بباغبانی مشغولند.

سر جمشیدجی جی بهای بارونت اول

شرح حال این پارسی بلند آوازه، از شگفتی هاست که در میان زرتشتیان هندوستان، نظایرش کم نیست. جمشید در روز پنجم ماه جولای، در سال ۱۷۸۳ میلادی در بمبئی زاده شد. محلی که در آن جا متولد شد، پشت کرافوردمارکت و در خانه‌یی واقع در کوچه‌یی به نام «یتا اهووئیریو» بود. البته در بعضی موارد، زادگاه وی را در محلهٔ منشور و کوچهٔ داچها گفته یا نوشته اند.

در خانواده‌یی بسیار فقیر و نادار متولد شد. پدر و مادرش به سختی امرار معاش و گذران زندگی می کردند. به همین جهت در آغاز دوران زندگی و کودکی، چنانکه شایسته است نتوانست تحصیل علم و دانش کند.

دوازده ساله بود که شوهر خاله اش موسوم به فرامجی نوشیروانجی او را تحت سرپرستی و حمایت خود قرار داد. فرامجی نوشیروانجی لقب بطل والا داشت و پیشه او بطری فروشی بود. به همین جهت جمشید نیز آن پیشه را برگزید و به بطری فروشی پرداخت. در بمبئی زندگی شان اندک رونقی یافت و فراغتی حاصل شد تا مقداری تحصیل کند. به همین جهت به آموختن زبانهای گجراتی و انگلیسی پرداخت. چون پیشه اش بطری فروشی بود، از همان سنین جوانی به وی بطل واله گفتند و این لقب و عنوان تا پایان عمر برایش ماندگار شد.

در سال ۱۷۹۹ میلادی، در سن شانزده سالگی، مادرش را از دست داد، و دو سال پس از آن نیز پدرش به رحمت اهورایی پیوست. جمشید هر چند با توجه و مهر فرامجی نوشیروانجی بزرگ می شد، اما ضایعهٔ مرگ پدر و مادر، وی را بسی اندوهگین ساخت.

با همهٔ نیرو و قدرت شروع به کار کرد. از شم نیرومندی در تجارت و امور بازرگانی برخوردار بود. به زودی کسب شهرت و اعتباری در خور توجه نمود. امانت و درستی و حساب‌دانی و پشت کارش سبب شد تا میان بازرگانان مورد اعتبار باشد.

به سال ۱۸۰۳ در حالی که بیست سال داشت، با دختر خاله اش، یعنی دختر فرامجی نوشیروانجی، به نام آوان‌بائی ازدواج کرد. فرامجی از فعالیت و خوشنامی و موفقیت وی بسیار شادمان بود و به وجودش افتخار می کرد.

تجارتخانهٔ بزرگی دایر کرد و با بازرگانان بزرگ و ثروتمند و صاحب نام در پاره‌یی امور تجارتی شرکت کرد. در سراسر خطهٔ پهناور هندوستان شعبه های تجارتخانهٔ بطل والا مورد وثوق و احترام بود. به زودی با کشورهای خارجی باب معاملات و مراودت باز کرد. از بزرگترین کشورهای جهان، کالا وارد می کرد و بسیاری از اجناس و کالاهای هند را صادر می کرد. مهارت و کاردانی و لیاقتش، آن چنان ثروت و شهرتی برایش ارمغان کرد که به افسانه می ماند.

برای امور تجاری، چندین بار به چین سفر کرد. برای چهارمین بار بود که به چین سفر می کرد و کالایی فراوان همراه داشت که با چندین کشتی حمل می شد. عده‌یی از راهزنان که فرانسوی بودند، با حمله و تهاجم و نیرنگ، آنان را غارت کرده و خودش را به اسارت گرفتند و در دماغه امید صالح به عنوان گروگان نگاه داشتند.

مدتی به طول انجامید تا سرانجام پس از صرف هزینه های سرسام‌آور و گرفتاریها و مرارت هایی فراوان، آزاد و رهایش کردند و سرانجام وارد بمبئی شد. هنوز چند ماهی از ورودش نگذشته بود که در بمبئی آتش سوزی بزرگی درگرفت و مجدداً زیان و خساراتی کمرشکن به وی وارد شد. اما وی سرد و گرم چشیدهٔ روزگار شده بود. همت و پشت کار و عزمی راسخ داشت. باری آزموده بود که براثر جسارت و کوشش می توان به ثروت و نام و مقام رسید. باز به کوشش پرداخت.

این بار به کار کشتی و کشتی داری رغبت کرد و دارای پنج کشتی مجهز شد.

این به سال ۱۸۲۸ میلادی بود. در این سال براثر تغییر اوضاع اجتماعی و شناخت پاره‌یی حقوق از طرف دولت انگلیس برای هندی‌ها، تحولاتی روی داد و در سال ۱۸۳٤ کوشش‌ها و مجاهدات وی سبب شد که به القاب و امتیازاتی دست یابد.

به سال ۱۸۵۱ در هندوستان شورش بزرگی از سوی مسلمانان بر پا شد و وضع خوراک و اقتصاد مردم بسیار آشفته گشت. بطل واله ــ دامن همت به کمر بست و سخاوتمندانه به همهٔ آنانی که نیازمند بودند و بیمار و گرسنه و فقیر می‌بودند کمک کرد. این انسان دوستی و نوع پروری او احترام و مقام اجتماعیش را بسی افزود.

به سال ۱۸۲۳ بود که به عضویت پنچایت پارسیان پذیرفته و انتخاب شد. مورد احترام و وثوق همگان قرار داشت. اینک حاصل سی سال کار و کوشش صادقانه را به عیان ملاحظه می‌کرد. روزی که کار کسب و پیشه‌اش آغاز شد، فقط یکصد و بیست روپیه در دست داشت و پس از سی سال، ثروت و دارایی او متجاوز از هفتاد میلیون ۷۰/۰۰۰/۰۰۰ روپیه بود.

ثروت را برای داد و دهش و امور خیریه و کمک به مردم و نوع‌دوستی می‌خواست. آوازه و شهرت کرم و سخاوت و مردم دوستی‌اش مرزهای شبه قارهٔ هند را در هم نوردیده و مشهور خاص و عام بود. به سال ۱۸٤۲ از طرف دولت انگلستان به وی لقب «سرنایت» داده شد. طی تشریفاتی، از طرف حاکم انگلیسی بمبئی، موسوم به «سر جورج آرتور» به سر جمشید جی اهدا شد. درماه می ۱۸۵۷ نیز لقب و تشریف و خلعت «بارونت» یافت و به بارونت اول موسوم گردید.

دو سال بعد، یعنی در تاریخ چهاردهم آوریل ۱۸۵۹ در هفتاد و شش سالگی درگذشت. درگذشت وی بمبئی و بسا شهرهای دیگر را در سوک و اندوه نشاند. همهٔ شهر وادارات و مؤسسات به حالت تعطیل درآمد و جمعیت کثیری در رثاء و بزرگداشت وی شرکت کردند.

از مردم دوستی و سخا و حریت و آزادگی او داستانها نقل می‌شود. یار او دوست بی‌نوایان بود. پوشاک و خوراک و دارو و درمان و کار برایشان فراهم می‌کرد. آنچه که از آمار در دست است مبلغ هفت میلیون روپیه صرف تأسیس

مؤسسات خیریه کرد و بسیاری که از آنها آگاه نیستیم یا به مراجع خبری‌شان دسترسی نیست. از تأسیسات وی دارالفنون بزرگ هند، بیمارستان مجهز، بنای پلی بزرگ و نوانخانه‌ها و بسیاری از مؤسسات درمانی و آموزشی است.

شرح حال ملا کاووس رستم جلال

وی نیای بزرگ خانوادهٔ بسیار معروف و نامی ملافیروز در بمبئی بوده است. هم چنین دستور بزرگ نخستین فرقهٔ قدیمیهٔ بمبئی نیز به شمار می رود.

اصل وی شهر بروچ و سکنای وی نیز محسوب می شده است. ملا کاووس یکی از ادیبان و دانشمندان به نام بود. زبان فارسی و عربی را خوب می دانست، به طوری که در هر بحث و گفت گو یی، به زودی نظرها را به خود جلب می کرد.

به سال ۱۷۶۷ بحث و گفت و گو یی شدید در شهر سورت میان زرتشتیان در بارهٔ کبیسه و روز و ماه رواج داشت. این جریان آن گونه شدت یافت که سردار نامی سورت، به نام دهنجی شاه منجی شاه ـــ ملاکاووس را انتخاب کرده و به ایران فرستاد تا آگاهی های جامع و کامل و قانع کننده‌یی براثر مطالعه بدست آورد.

ملاکاووس پسر هشت سالهٔ خود به نام پشوتن را همراه برداشته و عازم ایران شد. آغاز سفر وی روز بیست و نهم مارس از سال ۱۷۶۷ میلادی بود. این پشوتن همان ملافیروز مشهور است. در ایران به مناسبت هوش و دریافت و ذکاوت فوق العاده‌یی که داشت، به وی نام فیروز دادند و به سبب دانش فوق العاده اش، به ملا فیروز مشهور شد.

ملاکاووس با پسرش پشوتن یا فیروز، مدتی دراز در ایران ماندگار شدند. در این هنگام سلسلهٔ زندیه در ایران حکومت می کردند. ملا کاووس به سبب نام و شهرت و دانش و وارستگی که داشت، به نزد کریم خان زند نیز راه یافت و با وی گفت و گو کرد.

اینان از شیراز و اصفهان و یزد و کرمان و بسا شهرهای دیگر دیدن کردند و چیزها آموختند و به همکیشان خود بسیاری نیز یاد دادند.

ماندگاریشان در حدود دوازده سال به درازا انجامید و سرانجام در روز نهم فوریهٔ سال ۱۷۸۰ قصد بازگشت به هند کردند و به سورت وارد شدند.

چون ملا کاووس و پسرش به سورت وارد شدند، آنان را آگاه کردند که سردار دهنجی شاه منجی شاه در بمبئی به سر می برد. به همین جهت آنان نیز به بمبئی رفتند. در بمبئی ملاکاووس با یکی از پارسیان همکیش و نام‌آور و خیرخواه و دیندار خود به نام دادا بهای و نوشیروانجی آشنایی و دوستی پیدا کرد. دادابهای نوشیروانجی در صدد بود که آتش بهرامی بر پا کند و این مهم را با ملاکاووس در میان نهاد و وی را شایسته همه گونه شایستگی یافت. پس همه کار آتش بهرام را به وی واگذار کرد تا هر شیوه‌یی که مطلوب می داند رفتار کند.

بنای آتش بهرام مذکور در تاریخ بیست و نهم سپتامبر ۱۷۸۳ پایان یافت و آتش آن در همین روز تخت نشین شد. در همین سال نیز بود که به عنوان دستور بزرگ فرقهٔ قدیمی ها منسوب شد و این مقام، معنوی و افتخاری بزرگ بود.

اما پس از یازده سال که عهده‌دار چنین مناصب دینی بود، به روشنی آشکار نیست که به چه دلایلی این مناصب را به پسرش ملافیروز واگذاشت و خود به سال ۱۷۹٤ به حیدرآباد رفت. در آن جا به توسط نوشیروانجی راجه صاحب منصب فوج ـــ با نظام حیدرآباد آشنایی و دوستی پیدا کرد. مدتی نگذشت که در دربار و دستگاه نظام صاحب قدرت و نفوذ کلام شد. ملاکاووس تا پایان عمر در حیدرآباد ساکن شده و به تجارت پرداخت. در روز بیست و ششم فوریهٔ سال ۱۸۰۲ میلادی درگذشت و در حیدرآباد دفن شد. گور وی هنوز در حیدرآباد برقرار است.

از ملاکاووس دو کتاب باقی مانده است. یکی به نام (رساله در کبیسه) و دیگری موسوم به (مقولات بهمنی).

روانش شاد باد

سرجمشید جی جی بهای بارونت دوم

وی در بمبئی زاده شد در نهم اکتبر سال ۱۸۱۱ میلادی، هنگام زادن، نامش را خورشید نهادند. چون گجراتی زبانی بود که پارسیان هند بدان تکلم می کردند و می نوشتند، در کودکی این زبان را به وی آموختند.

در آغاز جوانی ازدواج کرد ـــ اما متأسفانه همسرش در همان آغاز بیمار و زندگی را وداع گفت. به همین جهت برای باردوم به سال ۱۸۳٤ همسری گزید و در بیست سالگی با پدر خود به امر تجارت و بازرگانی مشغول شد.

در آغاز به کارهای دولتی و امور اداری رغبتی نداشت، اما به سال ۱۸٤۵ به موجب کفایت و کاردانی که در وی به منصهٔ ظهور می رسید، به ریاست ادارهٔ راه آهن بزرگ شبه قارهٔ هند برگزیده شد. هم چنین پیش از این انتخاب، به عنوان یکی از اجزای دارالعلوم بمبئی نیز برگزیده شده بود.

میان پارسیان شهرت و اعتباری داشت و میان عامهٔ مردم هند و هم چنین اولیاء امور نیز به کاردانی و شایستگی شهرت داشت. به همین جهت وی در سال ۱۸۵۹ میلادی، که سرجمشیدجی وفات یافت، نام و لقب و منصب آن درگذشته به وی اعطا شد و با لقب بارونت دوم، سرجمشید جی بهائی بارونت دوم مشهور گشت.

به سال ۱۸٦۰ میلادی به انگلستان مسافرت کرد. در این سفر با شهرت و مقام و عنوانی که داشت به حضور ملکهٔ انگلستان پذیرفته شد، با برادرش رستم جی شرکتی تأسیس کرده و به خرید و فروش سهام استقراضی پرداختند.اما در این کار با زیانی فاحش و فراوان روبرو شدند، به طوری که بالاجبار، مقادیر زیادی از هستی و دارایی خویش را به طلب کاران دادند.

ویژه گی پارسیان، به شکل انسان دوستی، نوع پروری و فرهنگ دوستی با داد و دهش در وی نیز وجود داشت. به سال ۱۸٦۸ چون بیمارستانی که سرجمشید جی اول بنا کرده بود، نیاز به تعمیر و مخارج زیادی داشت، آن را توسعه بخشیده و مجهز ساخت. هم چنین دبستان سرجمشید جی آنرا رونقی بخشیده و مستمری برای گرداندن آن معین کرد.

به سال ۱۸۷۳ از طرف دولت انگلستان به موجب خدمات شایان توجهش به دریافت لقب و نشان (سی ـــ اس ـــ آی) نایل شد. به سال ۱۸۷۳ که پرنس دوگال پادشاه انگلستان به هند سفر کرده بود، با سرجمشیدجی بارونت دوم دوستی استواری پیدا کرد که به شکل مراودات خصوصی ادامه یافت.

در سال ۱۸۷۷ میلادی در دهلی مراسم بسیار بزرگ و با شکوهی از طرف دولت بر پا شد که وی در آن جزو مدعوین بود. اما در حین مراجعت، در حوالی الله آباد، کالسکهٔ حامل وی واژگون شد و سرجمشید جی به صدماتی بسیار دچار گشت که اندکی بعد براثر همان تصادم و ناراحتی های حاصله درگذشت به سال ۱۸۷۷.

سرجمشید جی جی بهای بارونت سوم

نامش مانکجی بود و در سوم مارس ۱۸۵۱ زاده شد. خانواده‌اش مایل بودند که به تحصیل علم و دانش بپردازد. در سال ۱۸۷۲ در امتحانات ورودی دارالعلوم بمبئی شرکت کرده و قبول شد. بعد از این دوران در دارالعلم الفنستن و همچنین مدرسهٔ دکن به تحصیل دانش پرداخت. اما متأسفانه در هیچ یک از این مراحل، پشتکار و استقامتی از خود نشان نداد.

در سال ۱۸۷۲ همسری برگزید و زندگی خانوادگی تشکیل داد. نام همسرش زربائی شاپورجی بطل والا بود. بیشتر راغب و مایل بود تا در امور دولت منصب و کاری داشته باشد. نسبت به پدر اعتقادی راسخ داشت و با توجه به صوابدید وی کار می کرد.

درسال ۱۸۷۳ به اتفاق پدرش و راهنمائی او به کار در مور دیوانی پرداخت و در سال ۱۸۷۶ بود که در دادگستری منصبی معتبر پیدا کرده و در همان سال به عضویت در شورای دارالعلوم بمبئی پذیرفته شد. در سال ۱۸۷۷ خورشید جی ملقب به سرجمشید جی جی بهای بارونت دوم وفات یافت، به همین جهت با توجه به شخصیت وی، لقب و عنوان و منصب بارونت درگذشته به وی اهدا شد و به سرجمشید جی‌جی بهای بارونت سوم مشهور و نامزد گشت و ریاست پارسیان به وی محول شد.

در سال ۱۸۷۹ به عضویت مجلس شورای حکومت بمبئی برگزیده و انتخاب شد و تا سال ۱۸۸۵ در این مقام باقی بود. و از سال ۱۸۸۶ بود که به عضویت «کارپوریشن» درآمد و به امتیاز گرفتن لقب عالی (سی ــ اس ــ آی) نایل شد.

وی هر روزی گامی تازه در راه اعتلا و سربلندی برمی داشت و شهرتی ویژه پیدا کرده بود. در ایران نیز شناخته و برای بهتر زیستن همکیشان ایرانی خود تلاش می کرد تا جایی که از سوی ناصرالدین شاه به گرفتن نشان درجهٔ یک شیر و خورشید مفتخر گشت.

به سال ۱۸۹۳ حادثه‌یی در زندگیش روی داد که موجب غم و اندوهی فراوان برایش شد. این حادثه مرگ تنها فرزند عزیزش بود که به وی دلبستگی فراوان داشت و موجب شد تا اندازه‌یی در فعالیت‌ها و کارهایش وقفه حاصل شود.

به سال ۱۸۹۷ به انگلستان رفت و در ضیافت و جشن بزرگی که از طرف ملکهٔ انگلستان بر پا شد شرکت کرد و از مدعوین و میهمانان خاص بود. از آن پس مدتی در کشورهای اروپایی سیاحت کرد و سرانجام در هفدهم جولای ۱۸۹۸ درگذشت.

مانکجی پارسی بی سرشناس و مورد احترام خاص و عام بود. در امور دولت و حکومت و مسائل قومی ودینی و اجتماعی با دقت و کوشش و تلاش فراوان بذل مساعی می کرد و به همین جهت حکومت و ملت هندوی را ارجی فراوان می نهادند و پارسی ها وی را یکی از افتخارات خود می دانند.

کاووس جی خورشید جی بارونت چهارم

پیش از این، ریاست بر پارسیان و عنان اختیار و فرماندهی میان این گروه، کلا در ید اختیار و کفایت «پنجایت» بود. پارسیان به این دستگاه رهبری ایمان داشتند و برای ایجاد اتحاد و یگانگی بهتر و از سویی دیگر مقتضیات زمان، دستورها و اوامر این انجمن را محترم شمرده و گردن می نهادند.

اما در حدود چهل تا سی سال پیش، وضع کم کم تغییر کرد. پارسیان دیگر آن سر سپردگی و اطاعت محض را از پنجایت ابراز نمی کردند و تسلط و حکومت این دستگاه کم کم از میان رفت و برای مدتی یک دستگاه رهبری نیرومند و صاحب نفوذ برای پارسیان وجود نداشت.

با این حال، حس حق شناسی، احساس وجود یک دستگاه رهبری، علاقهٔ ذاتی پارسیان به بزرگان و نجیب زادگان قوم احساس و موردی نبود که دچار فراموشی و تباهی شود. به ویژه احترام و بزرگداشت نسبت به خاندان سرجمشید جی بارونت میان پارسیان بسیار عمیق است. چنانکه یاد شد، درحدود چهل سال پیش از این نیز که در جامعهٔ پارسیان تحولات و دیگرگونی هایی به وجود آمد، بازهم این خاندان مورد عنایت و توجه و احترام مردم بودند.

جمشید جی بارون چهارم فرزند دوم ــ خورشید جی بارون دوم بود. وی در تاریخ دوم نوامبر سال ۱۸۵۳ زاده شد. بارون دوم، خورشید جی به تعلیم و تربیت فرزندان خود بسیار علاقه مند بود و در این امر جدیت می کرد. به همین جهت درخواست کرده بود تا از انگلستان برایش آموزگاری کار آزموده فرستاده بودند و این آموزگار در خانه به تعلیم فرزندانش مشغول شد.

کاووس جی نیز باعلاقه به تحصیل پرداخت. در هجده سالگی موفق شد امتحانات ورودی دانشگاه بمبئی را گذرانده و وارد آن جا شود. آنگاه به سال ۱۸۷۱ وارد در کالج الفنستن شد. در آغاز به علوم و فنون پرداخت. زبان فارسی را آموخت و به تحصیل در علم هندسه علاقه‌یی وافر نشان داد. علاقه به زبان فارسی را از پدر به ارث برده بود که به شاه‌نامه عشق می ورزید و مرتباً آن را می خواند و این کار یکی از بهترین امور مورد علاقه اش بود.

کاووس جی در کلاس های زبان فارسی میرزا حیرت با علاقه شرکت کرده و با دلبستگی شگرف به خواندن شاه نامه و ترجمهٔ آن می پرداخت و مورد تشویق و تأیید استاد قرار می گرفت.

در کاووس جی خصایص و ویژگیهای ایرانی بسیاری وجود داشت. خوش لباس و بسیار فکور و متواضع و فروتن بود. در هر تصمیم و کاری، عزمی راسخ داشت و تا به مقصود نمی رسید دست از تلاش و کوشش برنمی داشت. بسیار کم سخن می گفت و کمتر خشم و بدخویی بر وجودش مستولی می گشت.

هنگامی که دورهٔ آموزش و تحصیلاتش به پایان رسید هیچ گاه تصور نمی کرد که روزی عناوین و القاب و مناصب پدر بزرگ و پدرش به وی رسد. چون برادر بزرگش در این مقام متمکن بود و صاحب القاب و عناوین و مناصب محسوب می گشت. به همین جهت به استخدام دولت درآمده و در ادارهٔ گمرک به کار مشغول شد و همین مسایل وی را کار آزموده و صاحب تجربه بار آورد.

اما حکم تقدیر و قضا چنان بود که وی به ریاست پارسیان گماشته شود. برادر بزرگش مانک جی خورشید جی با مرگ بی هنگام درگذشت و کاووس جی اجباراً از کار خود کناره گرفته و به جای برادر وارث مقام و دولت و منصب و عناوین شد. مجلس بزرگی از سوی پارسیان برای مشورت و انتخاب بر پا شد و در این مجلس به اتفاق آرا به ریاست پنجایت برگزیده گشت.

البته پیش از این ماجرا، مدت سه سال سرپرستی خزانه و امور مالی پنجایت به عهده‌اش محول بود و در این گیر و دار مردی بی اطلاع نبود و این بار در رأس چنین

دستگاهی، قدرت و اجازه داشت تا در راه بهبود احوال جامعهٔ پارسیان، هرچه صلاح می داند انجام دهد.

چنانکه گذشت وی مردی تحصیل کرده و با تدبیر و با کفایت با عزمی راسخ و مآل اندیش و آینده‌نگر بود. آن چنان در کار خود توفیق یافت و آزمودگی نشان داد که بسیاری از مجامع و سازمانهای دیگر پارسی، ریاست و کارگزاری خود را به عهده‌اش محول کردند که باید از دستگاهها و سازمانهایی چون: مجمع پارسیان دهشنی، دبستان پارسی سرجمشید جی بهای بارون اول، گروه مکاتب دوشیزگان پارسی و... در اختیار و سر پرستی وی قرار گرفت.

سرجمشید جی همهٔ همت و کوشش خود را جهت اعتلا و ترقی پارسیان مایه می گذاشت. هرگاه امری را نافع و خوب تشخیص می داد، با قدرت و عزمی راسخ انجام داده و از آن دفاع می کرد. از مخالفان و دشمنان خود واهمه و هراسی نداشت، چون به کاری که می کرد اطمینان داشت. وی در امور شهری و شهرداری نیز صاحب نظر بود، علاوه بر گرفتاریها و مشاغل قومی و ملی، عضو شهرداری بمبئی و از اعضای دانشگاه هم محسوب می شد. به همین جهت بود که به سال ۱۸۹۹ میلادی وی را «شریف بمبئی» اعلام کردند و دولت انگلستان بدین عمل از وی قدردانی کرد.

نمایندهٔ حکومت انگلستان یا نایب السلطنه هند در سال ۱۹۰۲ به هنگام تاجگذاری ادوارد هفتم شاه انگلستان، سرجمشید جی را نمایندهٔ بمبئی برای شرکت در مراسم معرفی کرد. در همهٔ عمر با دقت و قدرت و دلسوزی کوشید و کار کرد. مورد احترام و وثوق همگان در هند و خارج از هند بود و چون همهٔ پارسیان موجب سرافرازی و افتخار قوم و ملیت خود را فراهم کرد و سرانجام در هفدهم ژوئن سال ۱۹۰۸ درگذشت، روانش شادباد.

رستم جی کاووس جی بارونت پنجم

کاووس جی ــ سرجمشید جی بهای بارون چهارم، فرزندی چون خود به یادگار گذاشت که وارث وی بود و نامش رستم که در ششم مارس ۱۸۷۸ متولد شد. همان اهتمام و کوششی را که پدر کاووس جی برای تعلیم و تربیت فرزندان خود رعایت کرد، بارونت چهارم نیز برای فرزندان خود مورد عمل قرار داد.

به همین جهت در ایام و روزگار جوانی، رستم تحت نظر و مراقبت پدر خود به کسب علم و ادب سرگرم شد. چون در سال ۱۹۰۸ پدرش، کاووس جی سر جمشید جی بهای بارونت چهارم درگذشت، از طرف دولت و حکومت انگلستان و سایر مجامع، وارث بالاستحقاق پدرش شناخته شد و مناصب و القاب و مقام پدر را بدست آورد.

رستم جی کاووس جی خورشید جی جمشید جی بهای سرجمشید جی بهای بارونت پنجم ــ مورد وثوق و احترام و اعتماد پارسیان بود. در جشن تاجگذاری ژرژ پنجم شاه انگلستان از مدعوین ممتازی بود در انگلستان که با ژرژ پنجم ملاقات و گفت و گو کرد. هم چنین هنگامی که همین شاه انگلستان از هند دیدن می کرد، در میهمانیها از مدعوین ممتاز بود که با همسرش مورد ملاطفت و توجه شاه قرار داشتند.

هرچند آن شور خدمت پدر را نسبت به عموم مردم، به ویژه پارسیان نداشت و از نظرگاه کارسازی و عزم و اراده و قدرت چون پدر نبود، اما با این حال **ازآنچه که** می توانست کوتاهی نکرد.

شرح حال شت اردشیر دادی بهای

اردشیر دادی بها نوشیروانجی به سال ۱۸۵۶ متولد شد. پدرش از بازرگانان نامی بود و به همین جهت پیشهٔ پدر را دنبال کرده و به امر تجارت پرداخت. از دانش بهرهٔ کافی داشت و به مسایل و امور دین دلبستگی و علاقه‌یی شگرف ابراز می کرد و پیشوای فرقهٔ قدیمی بمبئی و اطراف به شمار می رفت.

در سال ۱۹۰۳ به شیوهٔ گروه قدیمیان در مهری ساخت و آدریانی پرداخت تا مورد بهره‌برداری مؤمنان و زائران قرار گیرد. این مکان شهرتی پیدا کرد و حتا بسیاری برای اعتکاف و مراسم عرفانی و نوعی صوفی مآبی بدانجا می آمدند.

به سال ۱۹۰۵ میلادی در قریهٔ دنتوره که در طرف وسایی قرار گرفته، مجموعه بناهایی به وجود آورد که یک دارالخیرات مجهز بود و همهٔ هزینه های آن را می پرداخت. به سال ۱۸۰۶ مقادیر زیادی از زمین های خویش را بخشید و مقادیری را با دولت معاوضه کرد و جهت بنیاد خیریهٔ خود و یژگی بخشید.

مردی بود که صفت بخشندگی را بسیار قوی و نیرومند در خود داشت. آوازهٔ داد و دهش وی همه جا بر زبانها بود. به سال ۶ــ۱۹۰۵ خشک سالی سختی در شمال غربی هند روی داد. فقر و گرسنگی و بیماری دامن مردم را گرفت و زندگی بسیار مشقت‌بار شد و تلفات جانی فراوان گشت. اردشیر دادی بهای، رسیدگ و دستگیری از مردم را وجههٔ همت خود قرار داده و تا جایی که می‌توانست به مردم یاری و کمک کرد تا این بلای طبیعی را پشت سر نهند. روزانه به مدت چندین ماه، چهار پنج هزار نفر را اطعام می کرد.

وی به ایران و همکیشان خود در این سرزمین نیز توجه داشت و به سال ۱۹۰۷

در روستای مبارکهٔ یزد آدریانی ساخت و هرگاه بر آن باشیم تا بناها و کارهای خیر و مردم پروریهای وی را شرح دهیم، سخن چه بسا که به درازا خواهد کشید. مورد قبول و احترام پارسایان و هندیها و دولت و حکومت بود. به همین جهت چون در روز بیست و نهم ماه ژوئن در سال ۱۹۱۰ وفات یافت، موجی از غم و اندوه بر مردم و بسا شهرها و روستاها سایه افکند. جاناتان دانکن که در آن هنگام حاکم بمبئی بود، دستور داد تا زنگ های کلیسای بزرگ سن تام را به صدا درآورده و اعلام سوک و عزا کرد و خود در تشیع جنازهٔ شت اردشیر دادی بهای شرکت جست.
روانش شاد باد.

پارسیان نام‌آور و بلندآوازهٔ شبه قارهٔ هند

بانو آوان بائی جمشید جی جی بهای

بانو آوان بائی از جمله زنان ارزشمند و نیکوکار زرتشتی در هند بود. به سال ۱۸۱۲ در نوساری متولد شد. نام پدرش شتیهه فرامجی نوشیروانجی باتلی واله بود که به همسری و زوجگی سرجمشیدجی بهای بارون اول درآمد.

بارون اول، سرجمشید جی در کودکی پدر و مادر خویش را از دست داد و تحت نظر و سر پرستی فرامجی نوشیروانجی که شوهر خاله اش بود و به پیشهٔ خرید و فروش بطری مشغول بود بزرگ شد و بعد همان پیشه را در ابتدای کار قبول کرده و از این راه ثروتی اندوخت. آنگاه با دختر فرامجی نوشیروانجی، یعنی دختر خاله اش ازدواج کرد و این دختر، همین آوان بائی مذکور می باشد.

پس از مرگ شوهر، کارهای خیر و مردم دوستی و داد و دهش وی را دنبال کرده و به زودی دارای همان اعتبار و شهرت و احترامی شد که شوهرش داشت. زنی بود در نهایت دیانت و معتقد به اصول آیین زرتشتی. بلند همت و دل رحم و کریم و سخاوت‌مند بود. اعمال و کردارش مشهور است. هر جا که نیاز به کمک و کار خیری بود، با علاقه داوطلب شده و انجام وظیفه می کرد.

پل معظم و بسیار کارسازی که میان دریاچهٔ ماهیم و باندره بنا شده و از نظرگاه اقتصاد و سهولت زندگی مردم نقشی مؤثر دارد، از جمله بناهایی است که همهٔ مخارج و هزینهٔ آن را این بانوی بلند همت پرداخته است. در مراسم افتتاح این پل، سرجورج آرتور، حاکم وقت بمبئی شرکت کرده و از بانو آوان بائی و کارهای انسانیش قدردانی به عمل آمد.

بانو آوان بائی مثل همهٔ زرتشتیان در کمال سادگی و بی پیرایگی زندگی می کرد. در لباس و پوشاک و خوراک و خانه و زندگی و برخورد بامردم، ساده و بدون تکلف و ریا و تظاهر بود. در اغلب مؤسسات خیریه عضویت داشت و آن مؤسسات را تقویت می کرد.

بانو آوان بائی سرجمشید جی بهائی، به سال ۱۸۷۰ درگذشت و فقدان این بانوی نیکوکار و سخی الطبع موجی از اندوه و غم میان جامعهٔ پارسی هند و دیگر طبقات به وجود آورد.

شرح حال رستم جی جمشید جی جی بهای

رستم، دومین فرزند رادمرد بزرگ پارسی، آن سخاوت‌مند و بخشندهٔ نامی، سرجمشید جی جی بهای بارون می باشد. به سال ۱۸۲۳ میلادی زاده شد. پس از مرگ پدر، رستم جی جمشید جی بهای، کارهای پدر را دنبال کرد. کوشید تا چون وی در تأسیس کانونهای خیریه و مؤسسات عام‌المنفعه و بخشش و دهش پیشگام باشد.

اما با کمال تأسف، مرگ بسیار زود به سراغ وی رفت. شاید هرگاه چنین نمی شد و زندگی یی در حد متوسط داشت، با آن جوش و شوری که برای رسیدگی به مردم و آماده نمودن تسهیلات برای آنان در وجودش بود، از پدر نیز پیشی می گرفت. به هزینهٔ وی راههای بسیاری احداث شد. چاه‌های آب حفر گردید. نوانخانه هایی ساخته شد و به ایجاد مهمانخانه ها و کاروانسراهایی پرداخت. مدرسه هایی بسیار به فرمان و هزینهٔ وی بر پا شد که مخارج نگاهداری و هزینهٔ تحصیل برای عموم در آن مدارس رایگان بود. خانه هایی نیز ساخت و در اختیار نیازمندان قرار داد. به بسیاری از بیمارستانها کمک های مالی سرشار کرد.

در پرداخت مبالغی هنگفت جهت انتشار علوم و کتب اهتمام داشت. بسیاری از نیازمندان از وی مستمری دائم دریافت می کردند. آن چنان شهرت و آوازهٔ جوانمردی و مردم دوستی و سخاوت وی منتشر شده بود که شاه پرتغال از وی تمجید و ستایش کرده و به سال ۱۸٦٤ وی را به یکی از بزرگترین القاب و امتیازات درباری مفتخر کرد. در همین سال از طرف دولت انگلستان برای وی تشریفاتی ویژه در نظر گرفته شده و به عناوینی دست یافت.

از سال ۱۸٦۲ به عضویت مجلس هند در آمد که در آن قوانین مملکتی تصویب می شد. یکی از رؤسای برگزیدهٔ «انجمن فند زرتشتی» بود که در این انجمن نیز با دهش‌هایی که کرد، مصدر خدماتی فراوان شد.

تا زمان رستم جی، وضع آرامگاه و حمل مردگان به دخمه بسیار مغشوش و نامرتب بود و این یکی از مسایل مهمی محسوب می شد که زرتشتیان با آن دست به گریبان بودند و تا آن هنگام چاره‌یی برای این مهم اندیشیده نشده بود.

حاملین جنازه‌ها یا نساکشان هر چه که می خواستند از صاحبان مردگان دریافت می کردند. به موجب معتقدات مذهبی، شمار این نساکشان زیاد نبود و قوانین و ضوابطی نیز وجود نداشت تا آنها را کنترل کند. هرگاه خانواده‌یی عزیزی را از دست می داد، آنقدر برایش در حمل جنازه تا محل دخمه که بسیار دور بود ایجاد ناراحتی می شد که غم اصلی فراموش می گشت.

رستم جی آستین همت بالا زد. برای این کار، صندوق اعانهٔ ویژه‌یی (فند) تأسیس کرد. خود وی مبلغ زیادی در صندوق نهاد و دیگران را نیز تشویق کرد که به صندوق اعانه کمک کنند. آنگاه نساکشانی را مزدور ساخت که از صندوق حقوق بگیرند و راه دخمه و خود دخمه ها را مرتب کرد به طوری که این مشکل بزرگ پارسیان رفع شد و همگان قرین را حتی خیال شدند.

کلاس‌هایی ویژه دایر کرد تا داوطلبان در آن کلاس‌ها زند و اوستا و زبان پهلوی بیاموزند. چنانکه اشاره شد در انتشار علوم و مبانی دین بسیار کوشش می کرد. تا آخرین روزهای زندگی دمی از این گونه کارها فارغ نبود. اما در سیزدهم آوریل سال ۱۸۷۲ مرگ ناگهانی به سراغ وی رفت و در چهل و نه سالگی جهان را بدرود گفت. نام نیکش همواره جاودان و برقرار باشد و روانش شاد.

شرح حال سهراب جی جمشید جی باهای

سهراب کوچک‌ترین و آخرین پسر سرجمشید جی جی باهای باتلی والا، بارونت اول می‌باشد. به سال ۱۸۲۵ میلادی زاده شد. همان گونه که پدر و برادرانش در داد و دهش و نیک نامی گوی سبقت از همگان ربوده بودند، وی نیز فرزند خلف آن خانواده بود.

از آغاز به تجارت و امر بازرگانی پرداخت، چه کار و فعالیت و کوشش جزء جدا نشدنی از اجزای وجودی این خاندان محسوب می شد. اما سهراب به تحصیل علم و معرفت و ادب میل و رغبتی فراوان داشت. در وجودش جذبه و کشش و شوقی برای ادراک و دریافت علوم و تاریخ و ادب نهفته بود. به همین جهت از امکاناتی که در آن زمان برای تحصیل فراهم بود، به شیوه‌یی نیکو بهره برد.

زبان پارسی و انگلیسی را خوب آموخت. به پارسی شعر می سرود و از این امر لذتی سرشار کسب می کرد. اما در کنار این شور و علاقه به علم و دانش و نوشتن و تصنیف و تألیف، از پرداختن به کارهای نیک و امور عام‌المنفعه و خیریه غافل نبود و بدون ریا و تظاهر، فقط برای نفس نیکی و کردار نیک که اصلی مهم در آیین زرتشتی و از ویژگی این مردم است، داد و دهش می کرد و در ساختن مراکز و تأسیسات خیریه و علمی و ادبی کوتاهی نمی کرد. بیمارستان ها، نوانخانه ها، مدرسه ها و تأسیس صندوق های اعانه برای کمک به بلیات طبیعی چون سیل زدگی، زلزله، آتش سوزی و قحط و خشک سالی در شهرهای مختلف هندوستان پراکنده است.

چنانکه اشاره شد، سهراب جی جمشید جی بهای، یک نویسنده و شاعر نیز

بود. اشعار و سروده هایش اغلب در مجموعه ها و جنگ های خطی در کتابخانه های هند موجود است. چند تألیف از وی به چاپ رسیده که عبارتند از:

طرفهٔ جمشیدی که به سال ۱۸۴۸ میلادی چاپ و منتشر شده است.

تقویت دین مزدیسنا که به سال ۱۸۵۱ منتشر شده.

راه پارسا که در سال ۱۸۵۳ چاپ و منتشر شده است.

گوهر زندگی در سال ۱۸۵۶ چاپ شده.

توصیف زرتشت که در سال ۱۸۶۹ به چاپ رسیده.

کتاب «طرفهٔ جمشیدی» را که به سال ۱۸۴۸ به چاپ رسانید و به نام پدر نامزد ساخت، در واقع ترجمهٔ گجراتی کتاب «کلید دانش» می باشد. اما سهراب با همهٔ این مشغله و سرگرمی، از کار تجارت غافل نمی ماند و معتقد این گفته بود که: «کاسب دوست خداست».

به سال ۱۸۵۵— از طرف دولت انگلستان به عنوان و سمت «امیر صلح» نایل شد و به سال ۱۸۶۰ به مرتبهٔ بلند استاد دارالفنون هند رسید. اما همهٔ این مشاغل و مناصب و گرفتاریها، هیچ گاه در روحیهٔ مردم دوست و متواضع و داد و دهش وی کمترین اثری نگذاشت بلکه در این امور شایق‌تر شد. فهرست دهش ها و بناها و کارهای خیر و نیکش، شاید بی اغراق دفترچه‌یی را پدید آورد.

سهراب در طول زندگانی پرثمر خود، کتابخانه‌یی بسیار نفیس و غنی فراهم ساخته بود و سرانجام چون در بیست و دوم مه سال ۱۸۸۲ درگذشت، کتابخانهٔ این ادیب و شاعر و مورخ و مؤلف از سوی خاندانش به جماعت پارسی هند اهدا شد.

اینک ابیاتی چند از سرودهٔ وی را که در ستایش خداوند و مناجات است نقل می کنیم:

به نام کردگار عقل و ادراک — پدید آرندهٔ سیار و افلاک
خدای نام و کام و دانش و خوی — خدای لامکان و جانب و سوی
غنی و قادر و قیوم و دادار — قدیم و دایم و بینا و ستار
حکیم و حاکم و حی و توانا — کریم و خالق و غفار و دانا

به فرمانت روان در جسم آمد | زتو تاب و توان در جسم آمد
شرف دادی تو مردم را زحیوان | تو خواندی اشرف المخلوق انسان
نمودی مردمان را راه عرفان | که جوید هر دمت با دیده و جان
به درگاه تو خلقان را نیاز است | همه را فیض لطف کارساز است
از این سهراب بپذیری نیایش | پسندی عذر و بخشایی گناهش
دل روشن منشنم نیک داری | کند فضلت مدد در رستگاری
جهان سیراب بحر رحمت تو | شهان منعم زجور و نعمت تو
دری از معرفت بگشای برمن | زفضلت بیش و کم بنمای برمن
دلم از شک و شبهه پاک سازی | برآری بر مقام بی نیازی
مرا در چینود پل رهنمایی | در آن دم مشکلم را خود گشایی
زاهریمن روانم دور دارا | به هر زشتی مرا مغفور دارا
زشر فعل دیوان تبه کار | خداوندا به فضل خود نگه دار

مهاجرت پارسیان
وزندگانی آنها درهند

باید دانست جزو نخستین دسته زرتشتیان که بدوری از میهن تن دردادند دانشمندان ، عارفان و منجمان کامل نیز همراه بودند دانشمندانی که ستاره بخت زرتشتیان و ایران و دین را در سده‌های آینده روی بزوال دیدند و برای حفظ دین وپایداری آن بفکر افتادند . بقول صاحب قصه سنجان :

ز بهر دین خود ایشان بیکبار | تفکر کرد دانائی نکوکار
ابا دستور و بهدین یگانه | بسوی شهر هرمز شد روانه

بنابراین در سال ۱۲۰ یزدگردی از مرکز خویش کهستان واقع در شمال ایران بسوی جنوب وجزیره هرمز رهسپار شدند و۱۵سال درآنجا سکنی گرفتند. چون نفوذ اعراب جزایر خلیج فارس را هم درگرفت پارسیان بار دیگر از آنجا بر کشتی سوار وبادبان برافراشته راههند بپیش گرفتند . پس‌از مدتها درساحل‌دیب (دیو) واقع در جنوب سند و مغرب کراچی پیاده شدند ۱۹ سال در آنجا ماندند . درمقارن همان‌اوقات نیروی اعراب‌درخاك سند بنای تاخت و تاز راگذاره.بزرگان پارسی باز متفکر و بفکر چاره افتادند . بقول صاحب قصه سنجان :

در آن بودند بهدین ۱۹ سال | شده آخر منجم زد یکی فال
بزیج اندر بدیده‌پیر دستور | همانگه گفت‌کای یاران‌پرنور
از اینجا رفت‌بایدجای‌دیگر | که در آنجابود مأوای‌دیگر

ز گفتارش همه کس شاد گشتند   سوی گجرات کشتی تیز راندند

پارسیان پس ازچندی در سال ۱۵۴ یزدگردی وارد سنجان‌شدند و بفکر بنای آتش ورهرام افتادند . آلات ولوازم آداب دینی مخصوص کار و بزرگ کردن آتش را با خود نداشتند چند نفر را برای آوردن آنها از راه خشکی رهسپار خراسان ساختند و هنگام مراجعت آنان دسته‌دیگری ازبهدینان وموبدان نیز بعزم‌مهاجرت باتفاق آنها حرکت نمودند. بقول صاحب قصه‌سنجان :

بآن آلات کان بود از خراسان   عمل کردند آنجا بی هراسان
که‌چندین‌قوم‌دستوران وبهدین   از آنجا آمدند آن پاك آئین

با مراجعت موبدان آتش ورهرام معروف بایرانشاه بیاد شاهنشاه ایران که اینك در اودواده مقام دارد در سال ۱۵۹ یزدگردی در سنجان تقدیس و تخت‌نشین گردید . پارسیان پس از سیصدسال اقامت درجوار آتش مقدس وتشکیل کتابخانه دینی در سنجان ، برای بازرگانی و پیشه وکار باطراف گجرات پراکنده شدند و بتدریج درطی دویست سال در شهرهای‌بیکانیر ، بروچ ،واریاو ، انکلیسر ، کمبایت، نوساری وغیره رحل اقامت افکندند . تقریباً کلیه موبدان نیز برای انجام آداب دینی باتفاق بهدینان‌از سنجان کوچ کردند وچند خانواده‌بیش در سنجان باقی‌نماند و از آنهااند موبد خوش‌مست وپسرش موبد خجسته .

برای رفع‌مشاجرات بین‌موبدان‌درانجام‌مراسم دینی ، درسال۶۵۹یزدگردی بخشهای پارسی نشین به پنج منطقه تقسیم شد و تعمیل مراسم مذهبی زرتشتیان هر منطقه بدسته‌ای از موبدان برگزار گردید . اما سنجان مرکز مهم زرتشتیـان و محل نشیمن موبدان موبد و ایرانشاه ودین‌بود .

دسته‌ای از پارسیان درسال ۴۵۹ یزدگردی(۱۰۹۰م) بکمبایت کوچ‌نمودند. عوفی در جوامع‌الحکایات ولوامع‌الروایات خود گوید که‌دراواخر قرن‌پنجم‌هجری بواسطه نفوذ و تحریك آتش‌پرستان ، هندوان کمبایت مسجد و مناره اهل سنت و جماعت راویران کرده‌آتش زدند. فرمانروای‌شهر بنام جیسینگ دو نفرازبزرگان

پارسی و هندو را بازداشت نمود و مجازات کرد . بقول رابرتسن دسته پارسیان در شهر کوچك کمبایت بتجارت مشغول بودند و استفاده سرشاری میبردند . جماعت آنها بتدریج بواسطه ورود دسته‌های جدید روی بفزونی نهاد وعرصه بازرگانی را برهندوان تنگ کرد . یکی از آنها بنام کلیان رای اوسلر از فرقه بـانیه بسورت رهسپار شد و در آنجا ثروت فراوانی از فروش مروارید بدست آورد . بفکرانتقام و انعدام پارسیان افتاد . جماعتی از اوباش راجپوت و ماهیگیران را استخدام کرد و بر پارسیان کمبایت حمله نمود گروه بسیاری را بخاك و خون‌افکند و منازل آنها را طعمه حریق ساخت . کسانیکه جان‌بدر بردند فراررا برقرار اختیارواز کمبایت روی برتافتند . (۱)

دسته دیگر پارسیان بسمت جنوب سنجان بحرکت آمدند ودرحدودسال ۳۲۰ یزدگردی در تهانه مقام اختیار کردند .در غار کنهری بیست میلی شمال بمبئی و مغرب تهانه کتیبه‌ای بپهلوی دربدنه غار موجود است و آن نام ۱۷ نفراز پارسیانی است که در سال ۳۶۸ یزدگردی بتماشای غار رفته‌اندباز۲۲سال بعدتر دسته‌نفری دیگر پارسی نیز بتماشای غار رفته ونام خود را بپهلوی درغار نقر کرده‌اند کتیبه نامبرده را آقای وچا ترجمه ودر کتاب گجراتی زرتشتی ابهیاس تالیف‌خورشیدجی رستم جی‌کاما درج گردیده‌است .(۲)

پارسیان مقیم تهانه درسال ۹۰۲ یزدگردی چند سال بعد از آنکه پرتغالیها شهر را متصرف شدند باجبار از آنجا فرار کردند وبشهر کلیان که‌نزدیك‌آنهاواقع و در قلمرو فرمانروائی راجه هندو بوده پناه میبرند . شرح واقعه از این قرار است :

پرتقالیها نسبت بمردم کشورهای مفتوحه کمال ظلم و ستم روا میداشتند و آنهارا ازانجام‌مراسم‌دینی‌مانع میآمدندوبتهدید و اجبارمسیحی مینمودند. کودکان مردم بخصوص ایتام را بجبر گرفته وبعنوان تعلیم و تربیت بدست مبلغین عیسوی

(1) Afew Events in the History of Parsis and their dates by Dr ModiP20
(2) Early History of Parsis in India by R. Paymaster P.17, footnote

خود میسپردند تا در پرورشگاه خویش آنها را بدین عیسویت تعلیم و تربیت‌نمایند رجال و مبلغین پرتقالی پارسیان را بتغییر مذهب وقبول عیسویت تهدید مینمایند. پارسیان از روش ظلم آنها اطلاع کامل‌داشتند در پیش‌آمدکارتدبیر بخرج‌داده‌جواب میدهند همگی حاضریم بعد از وداع با دین نیاکان بدین عیسی درآئیم بنابراین بایستی تاسه روز همه آداب دینی خویش‌را بجا آوریم و روان نیاکان راشاد نمائیم وجشن بگیریم و در روز چهارم با سرود و شادمانی آئین نصاری رادرآغوش گیریم. زمامداران امور با خوشحالی تمام پیشنهاد آنها را پذیرفته فرمانی صادر میکنند که در انجام دینی پارسیان ممانعت بعمل نیاید . پارسیان با همهمه و هیاهوی زیاد بجای تعمیل‌مراسم دینی‌تدارک کوچ می‌بینند ودر روزسوم مجلس ضیافت‌باشکوهی ترتیب میدهند و امیران وسرداران ورجال‌دولتی پرتقال رابمهمانی دعوت‌مینمایند وراه‌افراط درشرب مسکرات را برای آنها آماده میسازند در حالیکه مهمانان‌مست باده پیمائی بودند کلیه باشندگان پارسی بادارو ندار خود از شهر تهانه خارج و بسمت شهر کلیان رهسپار میگردند موقعی که زمامداران پرتقالی بحال میآیند اثری از پارسیان در شهر دیده نمیشود . پارسیان درسال۱۱۴۹ یزدگردی شش‌سال پس از آنکه انگلیسها تهانه را متصرف شدند دوباره بآن‌شهر مراجعت مینمایند .

بقول صاحب قصه زرتشتیان هندوستان وصفحات‌تاریخ درزمان پادشاهی‌بهادر شاه در گجرات در حدود سال۹۰۴ یزدگردی سنجان ، دمن ، دیب (دیو) و قصبه سوماری نزدیك سورت بتصرف پرتقالیها درآمد .

گوئز جهانگرد اروپائی که در سال ۱۶۵۰ میلادی (۱۰۱۹هـ) در هندوستان گردش کرده میگوید که بسیاری ازهندوان و مسلمانان وپارسیان بواسطه‌تعدیات و تعاقبات دینی دولت پرتقال از سنجان و دمن فرار کرده بقلمرو کشور شاهجهان شاهنشاه مغول پناه میبرند .

در سال۸۵۹ یزدگردی یا هفتصدسال پس از اقامت در سنجان قشون اسلام لطمه بسیار سختی بپارسیان وارد ساخت‌سلطان محمودبیگره در سال۸۵۳یزدگردی

چپانیر را فتح و محمد آباد نام نهاد .

شش سال بعد بعزم سرکوبی بهادرخان گیلانی که حوالی راتناگیری‌نزدیك بمبئی بغارت وچپاول مشغول بود سپاهی رابفرماندهی الفخان بدان صوب اعزام داشت . سنجان سرراه الفخان قرار داشت . سپاه اسلام برارتش‌فرمانروای‌سنجان حمله نمود . یکهزار وچهارصدنفر جوان پارسی تحت فرمان سردار خود اردشیر بکمك راجه سنجان برابر ارتش اسلام ایستادگی نمودند . جنگ مغلــوبه شد . هندوان فرار نمودند و گروهای‌پارسی را تنها گذاشتند . اردشیر بادویست‌نفرازیاران خود درمیدان پیکار حمله میکرد تا دیگران باآتش مقدس وزن و فرزندان خودرا به‌پناهگاه امنی برسانند. کلیه نفرات پارسی در میدان معرکه جان دادند.سنجان غارت شد وبار وبنه پارسیان و خانه وزندگی آنان نابودگردید . اما بقیه‌جماعت‌و آتش مقدس در پناه کوه‌بهاروت وغار آن در۸میلی سنجان بسلامت ماندند .

پس از سقوط سنجان‌آتش‌ورهرام ایرانشاه مدت۱۲سال‌تاسال۸۷۱یزدگردی در کوه بهاروت دور از انظار بیگانگان محافظت میگشت و پس از رفع مخاطرات احتمالی بقصبه بانسده منتقل گردید و تاسال ۸۸۵ یزدگردی در آنجا بود پارسیان هرشهر و قصبه بخصوص درماههای اردیبهشت و آذر بزیارت آن میشتافتند.اکثریت نفوس پارسی در نوساری مقام داشت لذا با پیشنهاد چنگـه شاه بزرگ نوساری و موافقت جماعت آتش ورهرام ایرانشاه بنوساری انتقال یافت تا آنکه درسال۱۱۰۲ یزدگردی بنا بمشاجرات و منازعات سخت موبدان نـوساری با اخلاف آذربـان ایرانشاه که بقتل وحبس چندین‌نفر از موبدان و بهدینان‌منجر گردیدآتش‌ورهرام موقتاً از نوساری بسورت منتقل گشت تا از دست تعدیات و ستمهای گروه هندوان مراته که بواسطهٔ ضعف دولت مغول قلمرو فرمانروائی‌خویش‌را ازپونه تا نوساری بسط داده بودند مصون ماند .

تعدیات وظلم آنها غیرقابل تحمل‌بود ودرحدوددوهزار نفر پارسی‌نیز بواسطه فشار آنها از نوساری بسورت کوچ کردند که در آنزمان در قلمرو دولت‌مغول‌قرار

داشت . آتش مقدس ایرانشاه در سال ۱۱۱۰ یزدگردی به بلسر انتقال یافت و یکسال بعدتر پس ازعقد پیمان باراجه محل در سال ۱۱۱۲ یزدگردی در اودواده مقام گرفت که اینک نیز درهمان‌جا روشنائی‌بخش دل گروه زرتشتیان میباشد.

لطمه بزرگ دیگری که بپارسیان خورد و آنها را نابود ساخت درشهر واریاو صورت گرفت که در قلمرو رتن‌پور و تحت فرمانروائی راجپوت قرار داشت .عمال راجپوت از باشندگان بالنسبه زیاد پارسی شهر که ببازرگانی و کشاورزی مشغول بودند میخواستند مالیات گزافی اخذ نمایند ولی پارسیان ازپرداختن آن استنکاف ورزیدند لذاسربازان راجپوت برای سرکوبی ووصول مالیات بپارسیان حمله کردند. پارسیان در دفاع خویش سربازان را ازپای درآوردند . فرمانده لشکر موقع فرصت میگشت تاآنکه روزی که مردان پارسی در مجلس جشنی بیرون شهر بباده گساری مشغول بودند ، سربازان راجپوت برآنها حمله مینمایند . زنان پارسی بالباس مردانه دربرابر آنها بمبارزه برمیخیزند و هنگامیکه نزدیك بود شاهد پیروزی را در آغوش کشند ناگهان کلاه سردار آنها بیفتاد و گیسوان بلندش را از پرده برون انداخت. راجپوتان چون بانوان را مبارز خوددیدندقویدل گشته دوباره حمله کردندوهمگی را درخاك وخون غلطانیدند .اینك بیادشهدای واریاو هرسال درخانه پارسیان سورت در روز ارد وماه فروردین مراسم دینی بجاآورده شده وآفرینگان میخوانند.

چنانکه از نامه موبدان ایران بهندوستان مورخه ۸۴۷ یزدگردی برمیآید پارسیان هند مانند برادران دینی خود در ایران بپرداخت جزیه مجبور بوده‌اند و اندکی قبل ازآن سال بزرگ پارسیان بنام چنگه شاه مقیم نوساری بـا کوشش و اقدام خود بار جزیه را ازدوش پارسیان برمیدارد . درنامه چنین آمده «مردی آمد از هندو گفت که نریمان هوشنگ نام دارم وخانه ومقام درشهر بروچ و دراینجانب موبدان و هیربدان سئوال کردیم واوشرح حالها گفت و گفت که درنوساری سالاری بهدین استاو را نام چنگه شاه وجزیه بهدینان نوساری را دور کنانیده است وبهدینان آنجانب همه آفرین کردند .رحمت برآن اشوروان وسپاس یزدان که چنین بهدینان

در ملك هند هستند .» این چنگه شاه همان بزرگی است که در سال ۸۸۵ یزدگردی آتش ورهرام ایرانشاه را چنانکه گفتیم بنوساری منتقل نمود .

از آنچه گذشت دیده میشود که درطی سده‌های گذشته پارسیان هند نیزمانند برادران دینی خود در ایران با پیش‌آمدهای نـاگواری روبرو بوده‌اند ، بواسطه پراکندگی درگجرات و دوری از یکدیگر بتدریج بسیاری از سنن و شعائر ملی ودینی خود را فراموش کردند . حمله برسنجان بقول صاحب پارسی پراکش خان بهادر بهرامجی بهمن‌جی پتل شالودهٔ مذهبی آنها را متلاشی ساخت . کتب دینی خودرا از دست دادند واوستا وپهلوی را کم کم ازیاد بردند . موبدان مناطق‌مختلف در بسیاری از سنن ومسائل دینی اختلاف نظر حاصل کردند . چون ازحل آن عاجز ماندند . ببرادران دینی خود مقیم ایران متوسل گردیدند . چاپار مخصوص را در سال ۸۴۷ یزدگردی چنانکه در صفحات گذشته گفته شد باپرسشهای بسیاری به یزد فرستادند . موبدان ایران نسخ خطی کتب دینی را برای آنها فرستادند وبعدموبد جاماسب ولایتی درسال ۱۰۸۹ یزدگردی برای تعلیم مسائل دینی واوستا و پهلوی بزرتشتیان هند بسورت رهسپار شد وسه نفر موبدزاده با هوش را درعلم دین استاد ساخت و خود بایران برگشت (۱) تمام کتب دینی اوستائی وفارسی وپهلوی وپازند موجود بین زرتشتیان ایران قبل از او بهندوستان ارسال گردیده بود مگر کتاب پهلوی دینکرد که آنرانیز بهدین ملابهمن منجم پور ملا بهرام کلانتر وقت مقیم قریه خرمشاه یزد درسال ۱۱۵۲ یزدگردی با خودبهندوستان برد (۲) همین کتابهاست که بعدها مورد استفاده دانشمندان ایرانشناس قرار گرفت.

بنابراین چنانکه گفته شدزرتشتیان هند بواسطه پیش‌آمدهای ناگوارمسائل خودرافراموش کردندو کتب دینی را از دست دادند . سپس زرتشتیان ایران مسائل

---

(۱) - برای اطلاعات بیشتر رجوع شودبمقاله اوضاع فرهنگی پارسیان نگارش مؤلف در مجله هوخت شماره ۱ سال ۳۹

(۲) برای اطلاعات بیشتر رجوع شود بمقاله دینکرد نگارش نویسنده در مجله هوخت شماره ۵ سال ۳۹

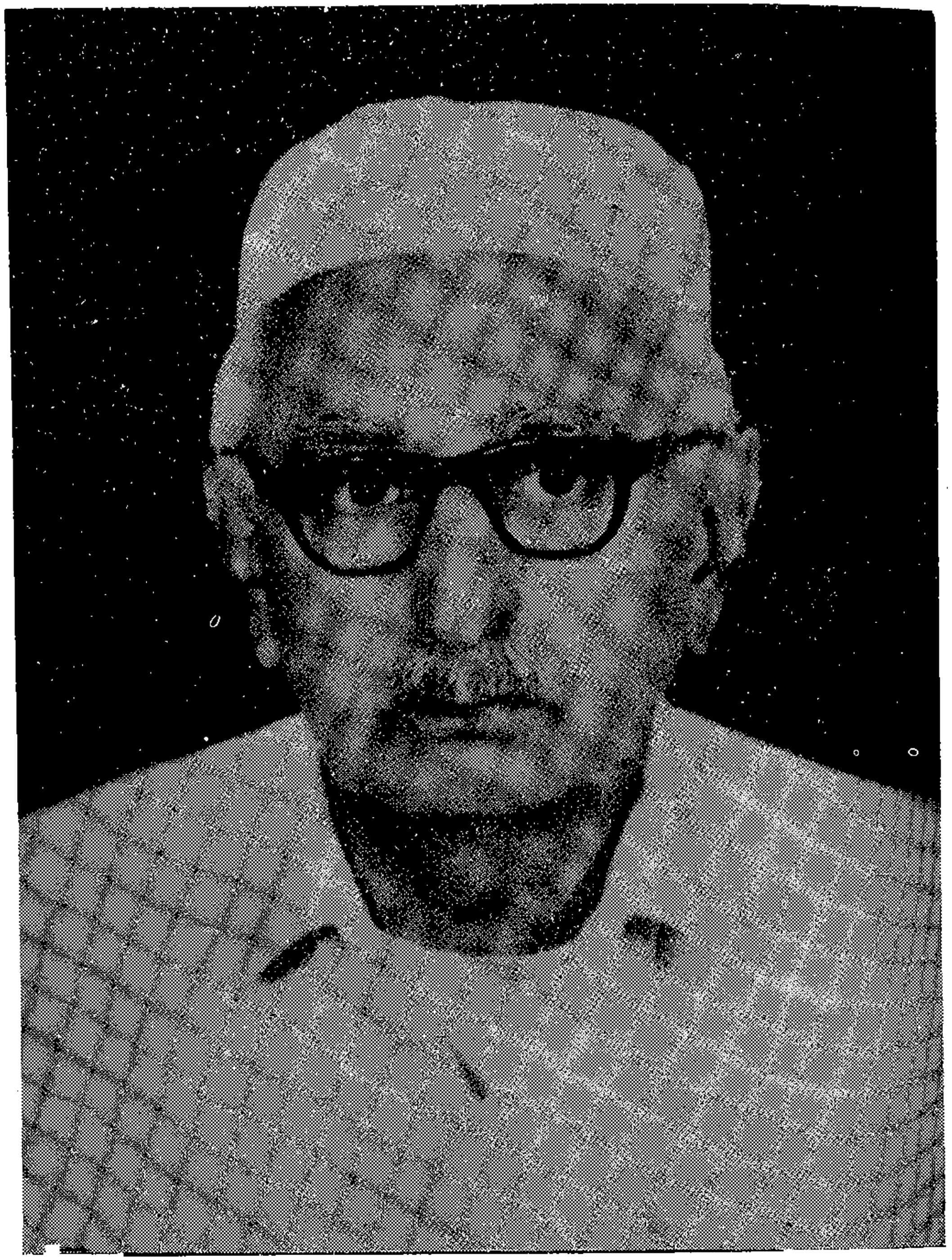

دانشمند پژوهشگر روانشاد استاد رشید شهمردان

دینی و اوستا وپهلوی را بآنها یاددادند و کتب دینی موجود بین خودرا برای آنها فرستادند و بعد بواسطه فشار وستم نامحدودی که اززمان سلطنت صفویه تا اواخر سلسله قاجار بآنها وارد آمد کلیه کتب‌دینی وقسمت مهمی ازنفوس خودرا از دست دادند وچنانکه در فصل گذشته گفتیم ازعلم و ادب بی‌بهره گشتند . پارسیان که‌خود را مدیون ایرانیان دیدند درنیم‌قرن گذشته دین دینی خودرا بزرتشتیان ایران پس دادند و در تعلیم اوستا وپهلوی بجوانان ایرانی کوشیدند . اینك جای خوشوقتی است که فرزندان ایران کنونی آثار مهمی در مورد فرهنگ ایران باستان از خود بیادگار میگذارند.

درپایان سخن باید تذکر داد که اگر نخستین دسته زرتشتیان بهندوستان مهاجرت ننموده بود ، کتب اوستاوپهلوی امروز دردست مانمیبود و شایدشماره‌اندك زرتشتیان هم باقی نمیماند.

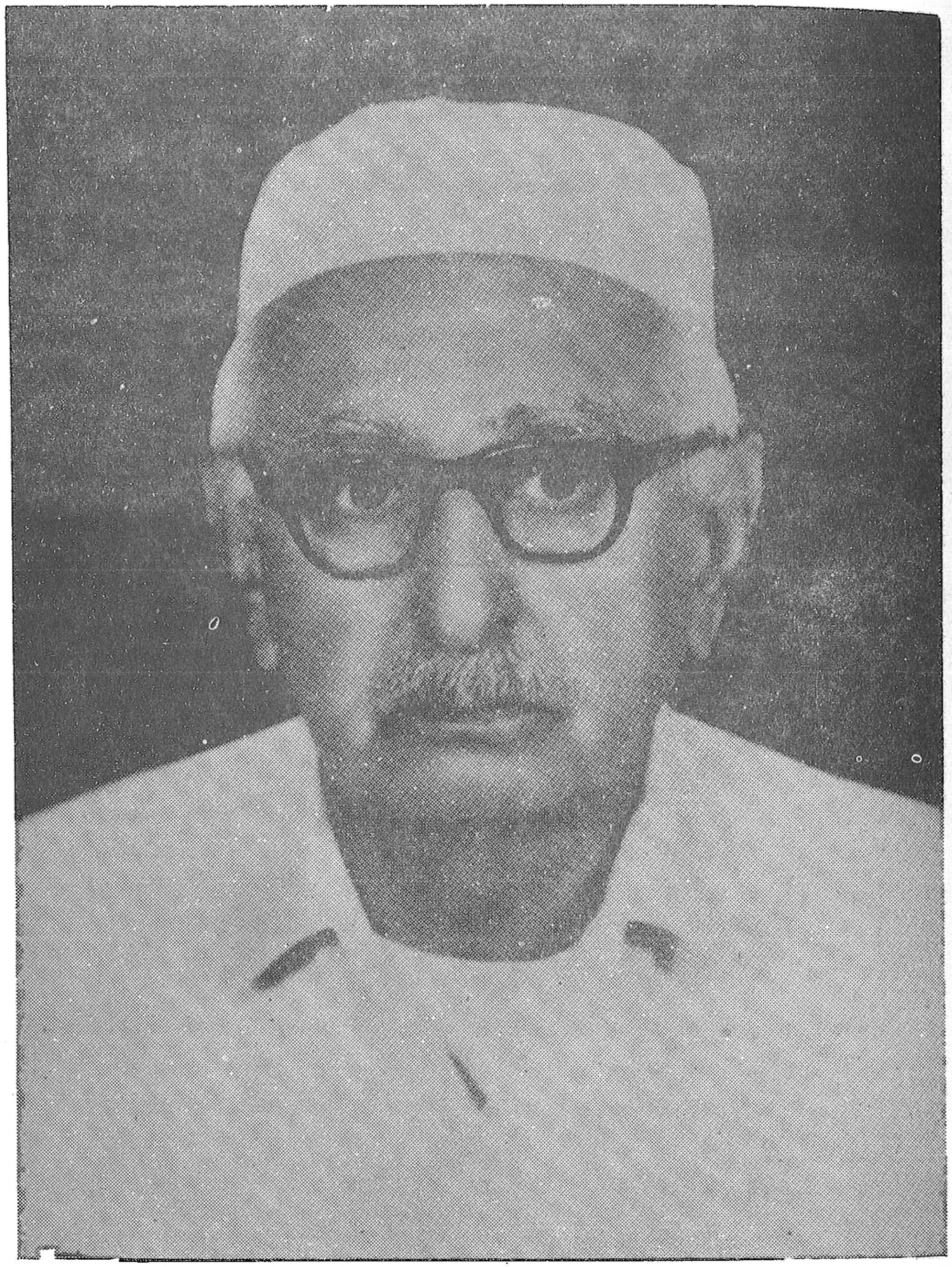

دانشمند پژوهشگر روانشاد استاد رشید شهمردان

دینی و اوستا وپهلوی را بآنها یاددادند و کتب دینی موجود بین خودرا برای آنها فرستادند و بعد بواسطه فشار وستم نامحدودی که اززمان سلطنت صفویه تا اواخر سلسله قاجار بآنها وارد آمد کلیه کتب دینی وقسمت مهمی ازنفوس خودرا از دست دادند وچنانکه در فصل گذشته گفتیم ازعلم و ادب بی بهره گشتند . پارسیان که‌خود را مدیون ایرانیان دیدند درنیم‌قرن گذشته دین دینی خودرا بزرتشتیان ایران پس دادند و در تعلیم اوستا وپهلوی بجوانان ایرانی کوشیدند . اینك جای خوشوقتی است که فرزندان ایران کنونی آثار مهمی در مورد فرهنگ ایران باستان از خود بیادگار میگذارند.

درپایان سخن باید تذکر داد که اگر نخستین دسته زرتشتیان بهندوستان مهاجرت ننموده بود ، کتب اوستاوپهلوی امروز دردست مانمیبود و شایدشماره‌اندك زرتشتیان هم باقی نمیماند.

رشید شهمردان (نگارنده کتاب)

نگارنده‌این نامه‌رانام‌رشید پور شهمردان پور ایران پور گشتاسب پور بهرام پورشهریارساکن بمبئی است. نیاگانش‌ازمردم‌قریه‌حسینی‌حومه‌تفت‌یزدبوده‌ومعروفند بطایفه بهرام شهری وآن خاندان بسیار بزرگی است که افراد آن درسراسر نقاط ایران‌وهندواروپاپراکنده‌میباشند

ایران در دوره طفولیت باتفاق کیخسرو برادر مهتر بهند و به بمبئی مهاجرت نمود و در خـاندان دادی شیت بسمـت خدمتگاری باحقوق گزاف ماهی بیست‌روپیه بکار مشغول شد و در ضمن باجازهٔ‌ارباب مستقلاباغبانی نیز مینمود . زرتشتیان ایران که درآن عهد به بمبئی مسافرت ودر منازل پارسیان بکار میپرداختند ماهی‌یک یا دوروپیه بیشترحقوق

نداشتند . ایران در بمبئی با دوشیزه مروارید خرمشاهی که بهند پناهنده شده بود ازدواج کرد وباصرار خویشاوندان‌زوجه‌خویش‌برای تعمیل‌مراسم‌دینی‌در گذشتگان بایران وخرمشاه بر گشت ودر بین راه در بندرعباس در گذشت.

خاندان نگارنده همه درهندوستان اقامت داشته و دارند . تولد خود او در روز دیبه‌مهر وفروردینماه باستانی ۱۲۷۴ یزدگردی برابر ۵ آوریل ۱۹۰۵ میلادی در شهر بمبئی اتفاق افتاد . چون هفت ساله شد باتفاق پدر برای تحصیل فارسی بایران رفت وپس از اتمام تحصیلات ابتدائی دوسالی در درمانگاه سررتن‌تاتا که بسرپرستی‌انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی‌درآن زمان دریزد تأسیس شد بکارمشغول گشت . سپس‌به‌بمبئی مراجعت وتحت توجهات‌روانشاد فرزانه دینشاه‌جی‌جی‌باهای ایرانی سلیسیتر درتعلیمات دینی وفلسفه صاحب اطلاعات گردید و در ضمن درکار های ادبی و فارسی ،آن فرزانه را یاری مینمود و بنا بتشویق او بنگارش رسالات فارسی پرداخت . از آنهاست :

حرف راست : مطبوعه درسال ۱۹۲۷ میلادی پاسخ بحملات ناجوانمردانه‌بر دین مزدیسنا ازبهدینی که جد دینی اختیار کرده بود .

دساتیر کتاب آسمانی نیست : مطبوعه سال ۱۹۲۸ میلادی نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی .

تعلیمات زرتشت : مطبوعه‌سال ۱۹۳۱میلادی نشریه‌انجمن زرتشتیان‌ایرانی بمبئی. نسخه های این کتاب ازطرف فرزانه دینشاه هنگام مسافرت بایران‌بخدمت اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر ووزیران وقت واعضای مجلس تقدیم گردید .

خرده اوستا بخط دین دبیره : نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی .

راماین : ترجمه ازانگلیسی بفارسی .نشریه اداره انتشارات‌حکومت هند.

داوید کوپر فیلد : ترجمه از انگلیسی بفارسی . نشریه اداره انتشارات حکومت هند .

کلیسای نوتردام : ترجمه از انگلیسی بفارسی . نشریه اداره انتشارات

رشید شهمردان (نگارنده کتاب)

نگارنده‌این نامه‌رانام‌رشید پور شهمردان پور ایران پور گشتاسب پور بهرام پورشهریارساکن‌بمبئی‌است. نیاگانش‌ازمردم‌قریه‌حسینی‌حومه‌تفت‌یزدبوده‌ومعروفند بطایفه بهرام شهری وآن خاندان بسیار بزرگی است که افراد آن درسراسر نقاط ایران‌وهندواروپاپراکنده‌میباشند

ایران در دوره طفولیت باتفاق کیخسرو برادر مهتر بهند و به بمبئی مهاجرت نمود و در خاندان دادی شیت بسمت خدمتگاری باحقوق گزاف ماهی بیست‌روپیه بکار مشغول شد و در ضمن باجازهٔ ارباب مستقلاباغبانی نیز مینمود . زرتشتیان ایران که درآن عهد به بمبئی مسافرت ودر منازل پارسیان بکار میپرداختند ماهی‌یك یا دوروپیه بیشترحقوق

نداشتند . ایران در بمبئی با دوشیزه مروارید خرمشاهی که بهند پناهنده شده بود ازدواج کرد وباصرار خویشاوندان‌زوجه‌خویش‌برای تعمیل‌مراسم‌دینی‌در گذشتگان بایران وخرمشاه بر گشت ودر بین راه در بندرعباس در گذشت.

خاندان نگارنده همه درهندوستان اقامت داشته و دارند . تولد خود او در روز دیبمهر وفروردینماه باستانی ۱۲۷٤ یزدگردی برابر ۵ آوریل ۱۹۰۵ میلادی در شهر بمبئی اتفاق افتاد . چون هفت ساله شد باتفاق پدر برای تحصیل فارسی بایران رفت وپس از اتمام تحصیلات ابتدائی دوسالی در درمانگاه سررتن‌تاتا که بسرپرستی‌انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی‌درآن زمان دریزد تأسیس شد بکارمشغول گشت . سپس‌به‌بمبئی مراجعت وتحت توجهات‌روانشاد فرزانه دینشاه‌جی‌جی‌باهای ایرانی سلیسیتر درتعلیمات دینی وفلسفه صاحب اطلاعات گردید و در ضمن درکار های ادبی و فارسی ،آن فرزانه را یاری مینمود و بنا بتشویق او بنگارش رسالات فارسی پرداخت . از آنهاست :

حرف راست : مطبوعه درسال ۱۹۲۷ میلادی پاسخ بحملات ناجوانمردانه‌بر دین مزدیسنا ازبهدینی که جد دینی اختیار کرده بود .

دساتیر کتاب آسمانی نیست : مطبوعه سال ۱۹۲۸ میلادی نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی .

تعلیمات زرتشت : مطبوعه‌سال ۱۹۳۱میلادی نشریه‌انجمن زرتشتیان‌ایرانی بمبئی. نسخه های این‌کتاب ازطرف فرزانه دینشاه هنگام مسافرت بایران‌بخدمت اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر ووزیران وقت واعضای مجلس تقدیم گردید .

خرده اوستا بخط دین دبیره : نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی .

رامایین : ترجمه ازانگلیسی بفارسی .نشریه اداره انتشارات‌حکومت هند.

داوید کوپر فیلد : ترجمه از انگلیسی بفارسی . نشریه اداره انتشارات حکومت هند .

کلیسای نوتردام : ترجمه از انگلیسی بفارسی . نشریه اداره انتشارات

حکومت هند .

مجله جهان امروز : مجله عکسی با جنبه تبلیغاتی جنگ نشریه اداره انتشارات حکومت هند .

پیمبری زرتشت : نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی

دین‌نامه شماره ۱: آتش و آتش‌پرستی نشریه سازمان جوانان زرتشتی بمبئی

دین‌نامه شماره ۲: خورشید نگرشنی . نشریه سازمان جوانان زرتشتی بمبئی

دین‌نامه شماره ۴ : اصول سه گانه مزدیسنا . نشریه سازمان جوانان زرتشتی بمبئی

فرزانگان زرتشتی : درطی ۱۴ سال اخیر در گردآوردن وتدوین این کتاب که شالوده تاریخ زرتشتی است رنج فراوان برده و باین امید دلخوش است که نویسندگان همگروه درا کمال‌واصلاح نقایص آن وتدوین تاریخ‌کامل زرتشتی جداً اقدام خواهند نمود .

هنگامیکه در سال ۱۹۲۵ میلادی فرزانه دینشاه ایرانی سلیسیتر ، استاد پورداود را برای کار گزارش فرهنگ مزدیسنا به بمبئی دعوت نمود ، نگارنده نیز برای رونویسی نوشتهایش بکمك او مأمور گشت . آنگاه از فضل و کمال استاد استفاضه های گرانبها حاصل نمود .

پس از ذکر خدمات فرهنگی ، ذکر خدمات اجتماعی که باید در گمنامی انجام یابد خارج ازشیوه مردمی است لذا گفتار خود را با این امید بپایان‌میرساند که جوانان همگروه با یاری اهورامزدا وپیروی‌راستی در روزافزون ساختن آبرو وبزرگی جماعت توفیق یابند . اته جمیات یته آفرینامه .

موقعیت پارسیان هند در زمان اکبر شاه

هنگامیکه فرزانگان‌زرتشتی ایران بهندوستان متوجه ودر آنجا رحل‌اقامت افکندند ، جمعیت آنها درایران قابل‌ملاحظه وبسیار بود برعکس اوضاع پارسیان در هند چندان دلکش نبود . از مراسم آئینی بیخبر بودند و چنانکه گفتیم گاه و بیگاه بتوسط چاپار از دستوران یزد و کرمان پرسشها بعمل میآوردند ونسخ خطی کتب مذهبی را میطلبیدند . رویهمرفته موقعیتشان طوری‌نبود که فرزانگان‌ایران را بخود متوجه سازند .

پارسیان قبل از آغاز سدهٔ شانزدهم‌میلادی ودهم یزدگردی‌دردهات گجرات مانند سورت ، نوساری ، بروچ ، کمبایت وغیره پراکنده و بکارهای کشاورزی و درودگری و کشتی سازی و مانند آن مشغول بودند . طبق خبر «گراشیادوآرتا» در زمان پادشاهی همایون نخستین دسته پارسیان بجزیره بمبئی وارد ولی صاحب موقعیت مهم نبودند . هنگامی شالوده شهرت‌پارسیان در سال ۱۵۷۸ میلادی (۹۴۷ یزدگردی) ریخته شد که دستور مهرجی‌رانا در دربارا کبرشاه حقیقت آئین‌زرتشت را آشکارساخت . بقول نویسندگان اروپائی «ادواردو گارت» نامهای ، زرتشتی خسرو ، خرم ، جهاندار ، شهریار و هوشنگ که اکبر ، شاهنشاه هند بفرزندان خویش گذاشت تأثیر نفوذ هیئت پارسیان در دربار است .

انگلیسها در سال ۱۶۶۰ میلادی (۱۰۳۰ی) نمایندگی ودلالی کارخانه خود

را در سورت بهرستم مانك(۱) واگذار نمودند . خورشید جی پوچاجی درسال ۱۶۶٤ (۱۰۳٤ی) ساختمان قلعد و استحکامات دفاعیه بمبئی را بعهده گرفت.

بسیاری از خانوادههای پارسی از زمان پادشاهی همایون . اکبرو جانشینان او صاحب نام و جاه گشته و در دربار سلطنتی مقام بلندی را احراز کردند کهحتی امروز نیز بشهرت خویش باقی ودر بینجماعت موقعیت مهمی دارند .خانوادههای مذکور در نوساری عبارتند ازچنگه شاه ، دستورمهرجی رانا ، دهسائی ،دوردی(۲) و مانند آنها ، در سورت مانند نیکساعت خانها ، بهرهمند خانها طالعیار خانها . سیتها و دیگران وهم میرزاهای «اودواده» بمقام شهرت رسیدهاند .

اما راجع بهترقیخود جامعه زرتشتی چنانکه خواهیم دیدبا اطمینان‌نمیتوان سخن راند . بقول آقای مورلاند(۳) موقعیت پارسی محرز نبود . بقول « تری » پیشوای مسیحی ۹۸۵ی(۱٦– ۱٦۱۵) بکشاورزی میپرداختند . موندی(۱۰۰۲ی‍- ۱٦۳۲) میگوید شغل آنها عبارت بودازرویانیدن درختان‌نار گیل .پادری‌مونسرات (۹٤۹ی –۱۵۸۰م) بین پارسیان وهندوهای مقیم سورت امتیاز نگذاشته و همه را اعضای یك جامعه تصور کرده است .تیونوت (۱٦٦۰) پارسیان را درسورت‌غیرقابل اهمیت قلمداد کرده است . « گراشیاد وآرتا» پارسیان را بازرگان‌خواندهاست.

پارسیان در زمان پادشاهی اکبرشاه کم کم از کشاورزی ببازرگانی متوجه و در زمان شاهجهان موفقیت شایانی در این رشته حاصل کردند که تا این زمان

(۱) رستم مانك بزرگی است که دستور جاماسب حکیم ولایتی در سال ۱۰۹۱ یزدگردی یك نسخه خطی فروردین یشت وهوم و ورس راازیزد بهبمبئی برایش‌سوغات آورد ولی دوسال پیش ازورودش رستم جهان رابدرود گفته بود . لذا دستور جاماسب به صوب سورت عزیمت و در آنجا رحل اقامت افکند.

(۲) دادابهای نوروزجی‌پارسی معروفی که هندیها او را بلقب پیرمردمحترم‌هند خطاب میکنند و از طرف حزب لیبرال انگلیس بعضویت در پارلمان انگلستان انتخاب شده بود و شالوده کنگره هند وآزادی هندوستان راریخت ازخانواده دوردی میباشد.

(۳) رجوع شود به :

India at the Death of Akber، by W.H: Morland P. 23

ادامه دارد . ازگجرات مرکز خویش بشهرهای دوردست دهلی ، اگره و کشمیر مسافرت و بتجارت‌پرداختند . بمذهب وآئین اجدادی‌خویش درهمه جاو همه‌حال پابند بودند و دمی غفلت روانمیداشتند . ادبیات آنها فرهنگ مذهبی بود و گاه و بیگاه اشکالات و مسائل غامضه دینی را چنانکه گفتیم بتوسط همدینان خویش در ایران حل میساختند .

بنا بر آنچه ذکر شد علت عطف توجه فرزانگان زرتشتی‌ایران بسوی‌هند، پارسیان نبودند بلکه برخلاف چنانکه از آثار ادبی آنها برمیآید که بعدها درنیمه قرن گذشته بدست آمد ، هنگام ورودشان‌بهندبواسطه داشتن‌عقایدعرفانی وتصوف، توجه پارسیان بدیشان معطوف گشت . لهذا چون کلیه‌افراد این دسته سالك‌طریقت وجویای حقیقت بودند ، حرارت وشور مذهبی و معنوی دربار اکبرشاه گورگانی شاهنشاه مغول آنها را بسوی خود کشید.

فرهنگ پروری
شاهان مغول و دستورآذر کیوان

دربار شاهنشاهان مغول را در هند میتوان چون فرهنگستانی تعبیر کرد . دانشمندان وعلمای کشورهای اطراف بواسطه فرهنگ دوستی پادشاهان و نوازش‌و تقدیر و تشویق آنها در تعقیب کارهای فرهنگی در آنجا جمع وفعالیت ابرازمی داشتند .

براستی دورهٔمغول دورهٔ درخشان هند بود . کتابهای زیادی در آن‌زمان‌تدوین و تألیف یا ترجمه گردید . همایون‌شاه عاشق کتاب هموارهدر مسافرتهای‌خودحتی در جنگها و عقب‌نشینی‌ها کتابخانه نفیس خویش را با خود همراه داشت . اکبر پسر و جانشین او نیز هیچ ازوی کمتر نبود . جنبه روحانیت و معنویت حتی در خردسالی بر او غلبه داشت . میگویند در ۱۵ سالگی براسب شریر تازی نژادسوار و امرنمود کسی اورا تعاقب ننماید.یکه و تنها بگردش رفت و بملاقات‌رجال‌الغیب

نایل گردید .

اکبر عاشق اشعار صوفیانه پارسی بود . بعدها با فلسفه یوگ (جوك) هنود آشنائی پیدا کرد که با تصوف اسلامی شباهت دارد . بقول وینست اسمیت مؤلف کتاب «اکبر مغول کبیر» اکبر شاه در کلیه مراحل زندگانی با محبوب خویش یگانه بود . از طعن یامداخله روحانیون اسلام باکی نداشت و تا آخرعمر صوفی صافی ضمیر ماند .

یکی از فعالیتهای گوناگونی که اکبر شاه از خود ابراز داشت مساعی اودر تأمین مذاهب اتباع و اتحاد آنها و تأسیس مذهب برگزیده بود . شهرت این اقدامش در اقصای عالم پیچید و توجه بسیاری از خارجیان را بسوی هند متوجه ساخت . بعضی از آنها با دربار سلطنتی رابطه پیدا کردند وبرخی دربخشهای دیگر کشور متمرکز گشتند . اکبر شخص دینداری بود . دینی را درپس همه دینها و خدائی را در پس همه خدایان مذاهب میدید . جوکیان . سنیاسی ها ، مرشدان هنود ، پیران ، فقرا ، دراویش اسلامی ، کشیشها و پیشوایان نصارا و دستوران و موبدان پارسی را بدور خویش جمع و با آنها معاشرت داشت . خافی خان در کتاب خویش منتخب‌اللباب مینویسد :

«و چندان مردم صاحب کمال و مستعد از شعرا و فضلا وحکماء ذوفنون از ترك و تاجیك وعرب و عجم بآوازهٔ وسعت خلق و کرم وصیت غریب نوازی و هنر پروری آن خسرو انجم حشم در پایتخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتی از واقعات پادشاهان سلف هند شنیده نشد .»

حضرت دستور آذرکیوان و مریدان او نیز جزو دستهٔ نامبرده بودند که به هندوستان کشورجوکیان وفقرا وارد شدند . دستور آذرکیوان بنا بقولی درسال ۱۵۳۳ . میلادی ۹۰٤ی)متولد ودرسال۱٦۱۳م (۹۸۳ی)وفات یافت واکبرشاهنشاه هند در سال ۱۵٤۲ م(۹۱۳) متولد و در سال ۱٦۰۵م (۹۷۵ی) درگذشت.بنابراین دستور آذرکیوان با اکبر معاصر ونه سال از او بزرگتر بود . فرزانگان نامبرده

زرتشتی درایران بمجاهدت نفس وریاضتهای سخت مشغول ومعتقدبودند که نیاکان آنها از پادشاهان باستانی ایران ریاضت را ستوده و مرتاض بوده‌اند.

شیخ شهاب‌الدین سهروردی شهید معروف بشیخ اشراق (۱) نیز با این عقیده همراه و اصل خمیره حکمت و میراث معرفت بنظراو از ناحیه مشرف **بکیومرث مالك طین(گلشاه) و فریدون کیخسرو و از ملوك افاضل انتقال میبابد و اصل مشرقی را آن میداند که از طرف حکمای قدیم ایران و خسروانیان تاسیس یافته است .**

صدرالمتألهین شیرازی نام سهروردی را پس ازپنج قرن باعناوینی نظیر «شیخ اتباع مشرقیان و **محیی رسوم حکمای فرس در قواعد نور و ظلمت**» بتجلیل یاد کرده.شارحین تألیفات شیخ بتکرارمیگویند که مشرقیان حافظ این حکمت اشراقی همان **حکمای قدیم ایران بوده‌اند.** شیخ‌الشراق میگوید علم حقیقت را در کتاب خود بنام حکمةالاشراق بودیعت نهادیم و حکمت عتیقی که همواره ائمه هند و **فارس** و بابل و مصر وقدمای یونان تا افلاطون حکمت خود را دائر بر مدارآن قرار میدادند و قواعد آنرا ازآن استخراج میکردند احیا نمودیم و اینست همان خمیرهٔ ازلی(۲)»

بنابراین حالت روحی اکبر شاه و تمایل او بریاضت و اشتغال باورادواذکار و اعمال جوك وغیره و صحبت و معاشرت او باسلاك و مرتاضان ، حضرت دستور آذرکیوان و مریدانش را بطرف هندوستان کشانید . از قرار معلوم دستور آذرکیوان بادربار اکبر تماس پیدانمود . بعضی از مریدان او باکبرآباد(اگره) مسافرت نمودند . اما مرکز خود او ومریدانش پتنه بود ، زیرا مرکز روحانیت وفلسفه ویکی از مراکز قدیم مذهب بودا وعرفان را تشکیل میداد .

---

(۱) شیخ اشراق درسال ٥٤۹ هجری (۱۱۵۳ میلادی) در قریه سهرورد درجنوب زنجان متولد ودر ٥ رجب ٥۸۷ هجری (۱۱۹۱م) در ۳۸ سالگی شهیدتیر تعصب علمای حلب گردید .

(۲) رجوع شود بروابط حکمت اشراق وفلسفه ایران باستان تالیف هانری کوربن نشریه انجمن ایرانشناسی

خاورشناسان و اکبر شاه

خاورشناسان ودانشمندان‌جهان راجع به اکبر شاه وعقاید ودین‌بر گزیده‌اش معروف بدین الهی که بدان اشاره شد مفصلا صحبت داشته‌اند . ما چند فقره از نظریات آنها را ذیلا مینگاریم .

پروفسور ماکس مولر(۱)مینویسد «مشهور استاکبر،شاهنشاه‌هندبر تحقیق حقیقت مذاهب حرص تمام داشت . علمای کلیمی، نصارا ، اسلام، زرتشتی وهنودرا بدربار خود طلبید ، آن مقدار کتبی که بر آن دست یافت بفارسی ترجمه وبمطالعه پرداخت .»

دایرةالمعارف بریتانیا مینویسد « اکبر بروش عرفانی به بررسی حقیقت معنوی قرآن جدیت نمود . در تحقیق اصول سایر مذاهب مساعی ابراز داشت . از روحانیون و کشیشان پرتقالی مقیم گووا (Goa) تقاضای ملاقات کرد و هنگام ورود باکمال دقت به‌بیانات ایشان گوش داد . در نتیجه اینگونه تحقیقات آئینی اختیار کرد که اساس آن‌برشالودهٔ توحید و**مراسم مذهبی زرتشتیان قرارداشت.»**

کاپیتان وانس کندی در این مورد میگوید «اکبر میدانست آئین توحیداو آئین معنوی وخارج ازقوه فهم عوام است . برای تبلیغ آنها مراسم وروش‌پرستش ظاهری را لازم دید . لذا محض سهولت تصور و تخیل بحقیقت واجب‌الوجود . احترام و نماز بخورشید و ستارگان و آتش مقدس را که نمونه فروغ آمیغی است واجب شمرد .

مراسم معموله آئین خود را از اعیاد مهم زرتشتیان گرفت . شاید پرستش خورشید و آتش از مذهب هنود اتخاذنموده ، امابظن‌قوی‌بایستی از مذهب زرتشت سرچشمه گرفته باشدزیرا اکبر نه‌تنها تقویم زرتشتیان رامعمول ساخت بلکه‌جشنهای آنهارا اعیاد دولتی قرار داد .(۲)»

(۱)رجوع شود به Introduction to the Science of Religion.

(۲)رجوع شودبه Transactions of the Literary Society of Bombay

بقول پروفسور رهاتسك «اکبربا اطمینان میدانست علامت ظاهری باعث جذب قلوب عوام میباشد . لهذا به پرستش خورشید اقدام نمود . آنرا بزرگترین نور خدای یگانه خواند جشنهای باستانی زرتشتیان را تجدید ساخت . سال و ماه آنها را بجای سال وماه قمری مرسوم کرد و آتش را مقدس شمرد . چون شماره پارسیان ناچیز است ، اقدام نامبردهٔ اکبر را نمیتوان‌ناشی از سیاست کشورداری دانست که محض استرضای‌خاطر آنان بوده.»(۱)

مسلمانان و همدینان اکبر ، از تمایل شاهنشاه باحترام و ستایش آتش شور وغوغا بلند میکنند . شیخ ابوالفضل درکتاب خویش آئین اکبری بدینطریق از شاهنشاه دفاع مینماید « کیهان فروز روشن‌دل ، نور دوستی را ایزد دوستی شماردو ستایش الهی اندیشد . نادان تیره خاطر ، دادار فرامشی وآذرپرستی خیال کند . خرده پژوه ژرف‌بین نیکو داند ،هرگاه نیایش‌صوری برگزیدگان‌طراز شایستگی دارد ونکردن رانکوهیده برشمارد ، بزرگداشت این والاعنصر که سرمایه هستی وپایندگی مردم زاد بود،چگونه‌سزاوار نباشد و چرا بدان تباه خیال درشود وشیخ شرف‌الدین منیزی‌چه‌خوش میگوید : هرکه را آفتاب فرو شود اگرباچراغ‌نسازد چه کند . شعله ازآن سرچشمهٔ‌الهی نور است ونشان آن گوهر قدسی ، اگرخور و آذر نبودی غذا ودوا ازکجا صورت بستی وچشم بینا بچه‌کار آمدی .»

(۱) رجوع شودبه Emperor Akber's Repudiation of Islam by E. Rehatsek

اکبر شاه و زرتشتیان

اینك باید دید زرتشتیانی که بادربار اکبر تماس پیدا کرده واو را تا اندازهٔ کم ویازیاد درتحت نفوذ مذهب زرتشتی وروش پرستش و مراسم واعیاد خود کـه ذکرش گذشت درآورده کی بوده‌اند ؟ آیـا این توفیق نصیب زرتشتیان هند بوده یازرتشتیان ایران ؟

آقای کرکریا دانشمند پارسی با استناد از قول صاحب دبستان معتقد است زرتشتیان ایران‌درتحت پیشوائی اردشیر شاهنشاه هند اکبررا درتحت‌نفوذفرهنگ خویش قرارداده وحضور دستور مهراجی را ناویارانش در دربار سلطان هند چندان تـأثیری نداشته (۱) بسیاری از دانشمندان مخالف عقیده بالا و میگویند دستور مهراجی راناویارانش ازپارسیان هند اکبرشـاه را باحقایق آئین مزدیسنا آشنا و آتشکده را درشبستان‌شاهنشاه دایرساخت. شمس‌العلماء دکترجیوانجی‌جمشیدجی مدی موبد دانشمند معروف پارسی باعقیدهٔ اخیرموافق میباشد .

چنانکه خواهیم دید بیانات عبدالقادربن ملوك شاه بداونی مورخ معاصر و امام دربار سلطنتی اکبرشاه ؛ درخصوص مباحثات کنفرانس مذهبی که خوددرآن شرکت داشته براین مشعراست که جمعی ازبزرگان پارسی نوساری درمذاکرات عبادتخانه (کنفرانس مذهبی) درفتحپوراگره شرکت داشته‌اند . اینك می‌بینیم

(۱) رجوع‌شودبه Journal of the B.B. R. A. Society, Vol.XIX No L III

این جمع کی بوده‌اند .

آثار تاریخی دردست حاکی است براینکه همایون شاه ، پدر اکبر، هنگام ورود بنوساری بامانك چنگه(۱) بزرك آنجا آشنائی‌پیدا کرد ودرسال ۱۵۳۵میلادی (۹۰۶ی) اورابخدمت خویش گماشته‌دهدار نوساری ساخت . دو سال بعد در سال ۱۵۳۷ میلادی (۹۰۸ی) مانك بدست اشرار درقریه زادبوم خویش مقتول گردید . پس‌ازکشته شدن مانك همایون شاه دهداری نوساری وپـارچول را بدست پسرش بهمن بسپرد . چون همایون درگذشت و اکبر برتخت سلطنت نشست ، ماموریت نامبرده تازمان مرك بدست بهمن بود . هنگام ورود اکبر در سال ۱۵۷۳ میلادی (۹۴۴ی) بگجرات . منوچهر پسر مهتررا کـه پس‌ازمرك پدر ریاست خانواده و دهداری نوساری به عهده او در رکاب خود باگره بردوخزانه دارخویش ساخت . منوچهر برادرخویش نوشیروان وبستگان دیگرنیز باخود بپایتخت برد .

درغیاب منوچهر یکی ازخویشان او بهرام جاسا (جشنگ) عمل بخشداری را بعهده گرفت وبهرام فریدون وهومجی فریدون را بسمت عمال خویش برگزید تا درانجام مأموریت کمال دقت بعمل‌آید .

آنچه ازبیانات بالا استنباط میشود چندین نفرازبزرگان معروف نوساری‌از جمله منوچهر وبرادرش نوشیروان وبستگان او که متأسفانه نامشان مجهول مانده ودرپایتخت حاضربودند بادستور مهرجی راناوپسرش کیقباد درکنفرانس شرکت داشته‌اند . خان بهادر بهرامجی بهمن‌جی‌پتل درکتاب خویش پارسی پراکش‌جلد

(۱) درآثار زیراسم مانك‌چنگه بنظررسیده است. درنامه زرتشتیان ایران‌مورخه ۸۹۶یزدگردی (۱۵۲۷ م)معروف بروایت‌شاپورآسا ازاو بعنوان دهیوپت بزرك ورئیس ده اسم برده شده . درداستان‌کاوس واسپندیار مؤلفهٔ ۹۰۰ یزدگردی (۱۵۳۱م) از او باسم سازنده دخمه نوساری صحبت میدارد . در روایت اسپندیار یادگار مورخه ۹۰۴ یزدگردی ازاو باسم بزرك نوساری نـام میبرد . آنکتیل دوپرون فرانسوی درکتاب زنداوستای خویش ازیك روایت پارسی سخن میداردکه در روز دیبآدروماه آبان ۸۸۵ یزدگری بعنوان مانك‌چنگه نوشته شده .

اول س ۸۵۶ یادداشتی که نویسندهٔ آن دستوران دستور فرامرز (۱۱۷۶ ـ ۱۱۲۸ یزدگردی) پور دستور سهرابجی مهرجی راناست ضبط نموده و قابل توجه است مینویسد«اکبر شاه‌چاندجی پورکامدین وهوشنگ پوررانجی‌رابخطاب ملاجاماسب وملا هوشنگ سرافراز نموده است.» این دوشخص معاصر دستور مهرجی‌رانا واز خانواده محترم و دستوران دانشمند نوساری بوده‌اند و بظن قوی باتفاق مهر جی رانا عازم پایتخت شده و درکنفرانس مذهبی شرکت نموده‌اند. چون اکبر شاه بآئین و رسوم‌ایران باستان‌تمایل حاصل کردهونظر باینکه چاندجی‌اسم‌هندومیباشد صاحب این نام را بخطاب ملاجاماسب و هوشنگ را بخطاب ملا هوشنگ بپاداش شرکت در مذاکرات مفتخر میسازد.

دو شخص‌نامبرده در سال ۱۰۲۷ هجری‌قمری (۹۸۷ ی) هنگامیکه‌جهانگیر شاه پسر اکبر باحمد آباد نزول اجلال مینماید دو شیشه عطر عالی‌نوساری راکه شهرت خاص داشته بخدمت‌شاهنشاه هدیه میبرند وشاه درعوض پانصد جریب‌زمین بآنها اعطا میفرماید. هفتمین پشت دستورفرامرز صاحب‌یادداشت بدستورمهرجی رانای اول میرسد. دستور مهرجی رانا، دانشمند معروف پارسی، اشراقی بود. در نوساری واقع در۱۸ میلی سورت‌بزرگ قوم خود بوده است. تذکرموداستان‌او در این کتاب آمده است.

اینك می‌بینیم مورخان و معاصران اکبر شاه در آثار خویش در این مورد چه نوشته‌اند.

عبدالقادربن ملوك شاه بداونی درکتاب خویش منتخب‌التواریخ مؤلفه سال ۱۰۰۴ هجری‌قمری جزو وقایع سال ۹۸۶ ه (۹۴۸ی) مینویسد: «وآتش‌پرستان که از شهر نوساری از ولایت گجرات آمده بودند، دین زرتشت راحق نمودند و تعظیم آتش را عبادت عظیم گفتند و بجانب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیانیان واقف ساختند تا فرمودند (اکبرشاه) که آتش را باهتمام شیخ ابوالفضل بروش ملوك عجم که آتشکدهٔ ایشان همیشه بر پای بود، دایم‌الاوقات چه درشب و

چه در روز در محل (کاخ)نگاه میداشته باشند که آیتی استازآیات خداونوریست از انوار وی. و هوم که عبارتست از آتش‌پرستی بموافقت دختران راجه‌های هند خود ازعنفوان شباب درون حرم معمول بود و در ایام نوروز سال۲۵ جلوس سجدهٔ آفتاب و هم سجدهٔ آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام لازم ساختند.»

شیخ ابوالفضل وزیر شاهنشاه و صاحب‌اکبرنامه‌جزو وقایع‌سال۹۸۶هجری راجع بکنفرانس‌مذهبی مینویسد: «بیستم مهرماه آلهی در آن عبادتخانه‌خلوت تجرد را در بزم تعلق چراغ افروختند و نقد دانش اندوزان مدرسه و خانقاه به‌عیارگاه بردند. صاف از درد و سره از مغشوش جداکردن آغاز شد. و فراخی حوصله و بسطت ظل‌الهی چهره آرای گشت. صوفی، حکیم، متکلم، فقیه، سنی شیعه برهمن، جتی، سیورا، چارباك، نصاری، یهود، صابی(۱) زردشتی(۲)وسایر گونا گون مردم از دید آرامش‌محفل همایون ونشستن گیهان خدیو بر فرازمیزی وآراسته شدن نزهتگاه بیغرضی نشاط فارغبالی نمودند. و بی بیم پرخاش کنان جنگجوی گنجینه گشای رازگشتند .... خود آرایان لجاج پیشه ازبدگوهری و کم اندیشی درگلزار پندار فرو رفته سود درزیان اندیشیدند.. برعلمای قشر و فقهای تقلید که خود را بچرب زبانی ونقل آرائی از فحول‌حکما و سرآمد خانواده آگهی شماره کردند کار دشوار شد و بسیاری را پرده از روی برداشتند.»

صاحب دبستان(۳)در وقایع قبل از رجب ۹۸۷ هجری (۹۴۹ی) میگوید: «و همچنین آتش‌پرستان که ازقصبه‌نوساری که از ولایت گجرات است‌آمده‌بودند،

(۱) سیورا، جاتی، چارباك و صابی اسامی فرقه‌های‌مختلف بت‌پرستان است و بخشی ازگروه اخیر یعنی صابی در خوزستان و عراق عرب زندگی میکنند.

(۲) شیخ ابوالفضل برخلاف سایر مورخان اسلامی که آتش پرستان مینویسند، این جماعت را باسم زردشتی یاد نموده‌است. روانش شاد باد

(۳) چون آخرین خبر دبستان راجع بسال ۱۰۶۲ هجری است‌بنابراین‌تألیفش ۵۸ سال بعد از منتخب‌التواریخ بوده.

دین زرتشت راحق وتعظیم آتش را عبادت عظیم میگفتند و حضرت (اکبر شاه) ایشان را بجانب خود خواند. از راه وروش کیانیان وقوف حاصل نمودند و هم اردشیر نام زردشتی دانا را زر فرستاد ازایران آوردند و آتش را باهتمام‌تمام‌بنواب علامی‌شیخ‌ابوالفضل‌سپردند و مقرر ساختند که‌بر آئین موبدان بطریقی که‌آتشکده ملوك عجم همیشه برپا بود دایم‌الاوقات چه درشب وچه در روز در اندرون شبستان نگهدارند که آیتی است از آیات خدا ونوریست از انوار ایزد بلند و همچنین از کرمان آتش پرستان را بخواند ودقایق دین زرتشت را ازایشان پرسیدند ونامه‌ها بآذر کیوان که سر کردهٔ یزدانیان و آبادانیان بود نبشتند و اورا بهند طلبیدند.»

نواب صمصام‌الدوله شاهنواز خان در کتاب‌خویش مآثرالامرا(۱) میگوید:

«اردشیر نام زرتشتی را از ایران طلبیدند او آتش با خود آورد ـ آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل مفوض شد که‌بدستور آتشکده‌های‌فارس باحتیاط نگاهدارد و فرمانی بطلب آذر کیوان که سر آمد مجوسیان ایران دیاربود رقم پذیرفت او عذر خواست.»

آنچه از خبر مؤلف منتخب‌التواریخ معاصر اکبر شاه برمیآید اینست که:

۱ ـ زرتشتیان هند مقیم شهرنوساری حقـانیت آئین زرتشت را بشاهنشاه ثابت ساختند.

۲ ـ شاه از بیانات آنها متأثر وراه وروش آئین کیان را تعلیم گرفت.

۳ ـ شاه «فرمودند که آتش را باهتمام شیخ ابوالفضل بروش ملوك عجم که آتشکده ایشان همیشه برپای بود دایم‌الاوقات چه درشب و چه‌درروزدرمحل (ارك) نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی.»

(٤) دوسال پس از رابطهٔ‌پارسیان‌نوساری بادربار در سال۹۸۸ هجری(۹۵۰ی) شاه «درایام نوروزسال بیست وپنجم‌ازجلوس سجدهٔ آفتاب و هم سجدهٔ آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام لازم ساختند.»(۲)

(۱) مآثرالامرا در سال ۱۱۹٤ هجری تألیف شده است.

(۲) عادت قیام و ایستادن هنگام روشن کـردن چراغ اینك نیز بین بسیاری از پارسیان معمول است.

صاحب اکبرنامه پس از ذکر مبحث مفصلی درشرف آتش مینویسد «گیتی خدیو را در تعظیم آتش و بزرگ داشت چراغ همین نظریه بود.»

از آنچه گذشت و بنا بقول صاحب منتخب‌التواریخ هیئت پارسیان نوساری باموفقیت حقایق آئین مزدیسنا را بشاهنشاه فهمانده و او رابسوی خویش‌متمایل ساختند. منتخب‌التواریخ راجع بوجود هیئت زرتشتیان‌ایران‌سخن نمیگوید و اگر هیئتی ازآنها در آن موقع حضور میداشتند لابد ذکر ایشان را نیز بمیان میآورد وتنها از «آتش پرستان که ازشهر نوساری ازولایت گجرات آمده بودند» صحبت نمینمود.

باید بخاطرسپرد که‌چون مؤلف منتخب‌التواریخ مسلمان سنی بسیارمتعصبی بوده، شهادت او از موفقیت زرتشتیان و تمایل شاهنشاه‌بآئین مزدیسنا خبرموثقی است وجای شبهه باقی نمیگذارد. اگر زرتشتیان دردربارشاهنشاه توفیق‌نمی‌یافتند بامسرت ازذکرش خودداری نمیکرد.

شیخ ابوالفضل(۱) مؤلف اکبرنامه، چون بقول صاحب دبستان وبطور غیر مستقیم بقول صاحب مآثرالامرا که در بعد ذکرش خواهد آمد، نسبت بدستـور آذر کیوان و مریدان او اعتقادی عظیم داشته. اگر زرتشتیان ایران در کنفرانس مذهبی که آنرا بعبادتخانه، نشیمن قدس یا کاشانه آتش تعبیر میکنـد شرکت میداشتند، بیقین درنگارش وقایع سال ۹۸٦ هجری تنهاباذکر کلمه زردشتی‌اکتفا نمینمود و ازآنان مختصراً سخن میراند.

خبر مهمی که ما را بوجود فرزانگان زرتشتی ایران در هند مطلع میسازد

(۱) شیخ ابوالفضل پسر شیخ مبارك وزیر اکبر که بواسطه‌پدرش تحت نفوذعقاید مهدویه بود و بعدها جویای‌تعلیمات حضرت زرتشت گردید، درشرح حال روحی‌خویش در اکبرنامه مینویسد «شورستان خاطر مرا علاج مفید نمیآمد، گـاه دل بصحبت دانایان خطه خطا کشیدی و گاه بمرتاضان کوه لبنان خاطر رامیل پدید آمدی، گاه شوق همزبانی جو کیان تبت آرام گسل گشتی و گاه همنفسی‌پادریان پرتکال دامن‌عزیمتم گرفتی و گاه همنشینی‌موبدان فارس ورموز دانائی‌زند واوستا شکیب‌ربای‌خاطرشدی.»

خبر صاحب دبستان میباشد که در حدود ۵۸ سال بعد از منتخب التواریخ بداونی تألیف گردیده و خبر او باخبربداونی چنانکه دیده میشود سوای « وهم اردشیرنام زردشتی دانا را فرستاد از ایران آوردند و .... همچنین از کرمان آتش پرستان رابخواند و دقایق دین زرتشت از ایشان‌پرسیدند ونامه‌ها بآذرکیوان که‌سر کردهٔ یزدانیان و آبادانیان بود نبشتند و او را بهند طلبیدند .»

از حیث عبارت وجمله برابر وبظن‌قوی‌عین آنرا از منتخب‌التواریخ‌اقتباس و درکتاب‌خویش با خبر بیشتری که تاریخ واقعه آن سالها پس‌ازکنفرانس‌مذهبی بوده دریکجا گنجانده وضبط کرده‌است .

قبل از تحقیق بهویت اردشیرنام زردشتی دانا وتاریخ وعلت مسافرت اوبهند نگاهی به‌بیانات مورخان و وقایع دربار اکبر شاه و اصلاحات مذهبی و کشوری او بیفایده نیست .

شرف آتش
درنظر شیخ اشراق

شیخ اشراق در مبحثی که خلافت الهی را بعنوان امری متحقق در اکوان مختلف تصور میکند ، آتش را عنصری شریف و خلیفهٔ صغری میداند . ماحصل بیانات او در تضاعیف کتاب حکمةالاشراق از اینقرار است . « چون در اشیاء و امور عالم بدرستی پژوهش کنیم هیچ مؤثر قریب وبعیدی ورای نور نخواهیم‌یافت خواهیم دید که دروجود جز نور محض ، نوریکه سرچشمه اصلی هر نور و منبع اولی هر وجود دیگری است ، مؤثر نتواند بود . چون محبت و قهر صادر ازنورو حرارت و حرکت نیز هر دو معلول نور است ، زینجاست که حرارت با لذات در قوای شوقی اعم از شهوی وغضبی مدخلیت پیدا میکند ووجودهمه آنها درحرارت بتمام و کمال میرسد وشوقیات مانیزخود موجب‌حرکات‌روحانی و جسمانی‌میگردد. و اما سکون ، امریست عدمی و بالنتیجه از سنخ ظلمات مرگ در ثبوت آن عدم علت حرکت‌کافی خواهد بود . نور قائم یاعارض علت حرکت و حرارت حرکت و حرارت فقط مظهر نور عارض یعنی معد حصول آن و نه علت فاعلی آنست . حرکت و حرارت‌قابل‌را اعداد میکندباینکه در آن ازنوری که برقوابل وهیاکل مستعد ، بر حسب استعداد آنها ، افاضه میگردد حصول پذیرد . از اینجا نیز میتوان دریافت که علت فاعلی قریب طلسمات جسمانی وهیآت و اشکال و نسب‌آنها چیزی جز ارباب و اصحاب نورانی آنها ، ونه برازخ ظلمانی‌نیست .

«شرف آتش در اینست که بالنسبه بدیگر عناصر حرکت آن ازهمه بالاتر وشباهت آن بمبادی مجرد نوری، نظر بنوریتی که درآنست، ازهمه بیشترمیباشد. از اینروست که آتش را بعنوان برادر نور مجرد نفسانی یا بنام اختصاصی ایرانی آن نور اسپهبد انسانی میتوان گرفت . واما نورالانوار را درهریك ازعوالم وجودی خلیفه یا امامی است . شرافت منصب خلافت چنانکه درعالم عقـول محض بملك مقرب بهمن تفویض گردیده ، در عالم نفوس نیز بنور اسپهبد انسانی ودرعالم عناصر بآتش محسوس امتیاز یافته است . بدینسان بنفس انسانی و بآتش عنصریست که در این عالم تحت القمر دوخلافت کبری وصغری انجام می‌پذیرد . نفس انسانی در حکم خلیفه کبری است بدینجهت که نوری قائم و متصرف درانوار عارض محسوس است ؛ و آتش عنصری درحکم خلیفه صغری است بدین اعتبار که نورعارض آن در عالم جسمانی مظهر انوار قائم غیر جسمانی و درحکم برادر نور اسپهبد انسانی و حقیقت نورانی آن ورای ماهیت ظلمانی عناصر چهارگانه بمفهوم مشهور آنها در طبیعیات متداول و اشرف و اعلی ازآنهاست. بنابرین ، این خودبعلت ودلیلی بسیار موجه بود اگر ایرانیان قدیم هرنور ممکنی اعم ازنور عارض محسوس ویانورقائم معقول را ، باعتبار مظهریت آن از برای نورالانوار، شایستهٔ تعظیم و تقدیس دانسته و از اینجا مردم را بتوجه بآتش امر کرده وآنرا ، ببیان شارحین ، قبله و نماز و عبادت مردم قرار داده و برای آن آتشکده‌های (بیوت نیران) بزرگ و معابـد (هیاکل)سترك بنا نهاده بودند. سنتی که نخست ازطرف هوشنگ و سپس جمشید و فریدون و کیخسرو ازملوك افاضل ، مرسوم وسرانجام ازطرف فاضل مؤیدزردشت مؤکد گردیده است .»(۱)

(۱) رجوع شود به روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان تألیف هـانری کوربن ص ٤ـ٤٣

شراره‌های غضب مورخین

صاحبان منتخب التواریخ ، مآثر الامرا وتاریخ ممالك هند از اقدامات اکبر و تمایل او باحترام آتش وخورشید واجرای تقویم وجشنهای زرتشتیان بسیار برآشفته و در صفحات کتاب خویش ازاو ومصاحبانش بد یاد میکنند . بقول صاحب مرآة العالم اکبر شاه از تألیف منتخب التواریخ بیخبر بود ومؤلفش بداونی آنراپنهان میداشت تا آنکه درزمان سلطنت جهانگیر آشکارا گشت .

عبدالقادربن ملوك شاه بداونی از نویسندگان و فاضلان دربار سلطنتی بود. چندین کتاب بنابامر شاهنشاه ازهندی وعربی بفارسی ترجمه وتألیف نمـود . در کتاب خویش منتخب التواریخ جلد دوم در ذم مقربین سلطان و تمایل شاهنشاه در پژوهش از حقایق مذاهب گوناگون بواسطهٔ تعصب فوق العاده خویش وبقول خودش «مدح و ذم بتقریب تعصب در دین است» چنین مینویسد :

« بخلاف شر ذمه قلیلهٔ مبتدعهٔ مخترعه که بشومی تعصب نفس اماره وهوای متبع وکوتاه بینی ظاهر وباطن قدم در وادی جرئت نهاده تخلیط وتخبیط دراخبار صحیحه ماثوره نموده‌اند ومحامل وتوجیهات وتأویلات وجیهه راترك داده، محاربات و مشاجرات صحابه کرام و تابعین عظام راقیاس بر حال خود کرده برتناقض وتباغض و تنافس وتکاثر دراموال و اولاد محمود داشتند وداعی ساده لوحان هیولانی اعتقاد گشته باضلال و تضلیل راهبر بدارالبوار جهنم شدند . (۱)

(۱) منتخب التواریخ جلد دوم ص ۴۰

بداونی چنانکه دیده میشود نه تنها هندوان وزرتشتیان بلکه کلیه علمای تشیع را نیز که با دربار رابطه داشتند بباد فحش وناسزا گرفته است . مانند « بعد ازچند گاه ملامحمد یزدی که او را یزیدی میگفتند .... شریف آملی این مردودمطرود مانند سگی سوخته پای و اشقی الاشقیا فضلاتی خورده که گوش از شنیدن آن قی میکند .... تعریف دجال ملعون را این ملاعین (مقصودش شیخ فیضی وابوالفضل است) و بیر برملعون (۱).... فضلای مقرب مقهور (مراد زرتشتیان) .... و ایشان بمقتضای تسفل که لازمه اراذل است نه خدا را بنده بودند و نه پادشاه را رعیت .... بدبختی چند ازهندوان ومسلمانان هند ومزاج قدح صریح در نبوت میکردند... مردم اراذل از خواص وعوام .... شیخ ابوالفضل راه بیراهه اختیار کرد واخترت النار علی العاردر باب او درست نشست... بیر برسگ جهنمی که طعن صریح دردین میکرد .... حکیم الملک گیلانی ازجمله ناموافقان درمذهب ومشرب... قاضی علی بغدادی دلازار منحوس منکوس بوم شکل مردودالرب والخلق... فتح اله بخشی که شیعی بد مذهب متعصب است ... وخواجه مولانا شیرازی ملحد جفردان...بعضی اولادالزنا چون پسر ملامبارك رشید ، شیخ ابوالفضل ...ملك الشعرا شیخ فیضی (۲) از بسکه باسگان شب و روز برغم مسلمانان مخلوط ومربوط بود در وقت سکرات صیاح الکلب ازوی شنیده شد و بمقر اصلی خویش جهنم رفت .

و اینهمه آتش ازاگره برخاسته که خانمان اکابر و اصاغر ازآن سوخت و

(۱) بیربر یا بیربل بزرگترین درباریان اکبراز براهمه هنود وشاعری بذله گو و حاضر جواب و بصفای ذهن وجودت قریحه معروف بود . فصاحت کلام و هوشی وافر داشت. داستان سرای شاهنشاه و محبوب او بود در یکی از جنگها برخلاف افغانان در سال ۳۸ جلوس (۱۰۰۱ه) کشته گردید شاهنشاه از فوت وی بسیار متأثر واندوهگین گردید . بقول صاحب طبقات اکبری راجه بیربر درسلك امرای دوهزاری بود و در حادثه افغانان سواد غایب شد .

(۲) شیخ فیضی برادر شیخ ابوالفضل از دانشمندان نامی و ملك الشعرای دربار و کتابدار کتابخانه شاهنشاهی بود . خود نیز بشخصه کتابخانه معتبری داشت شامل ۴۶۰۰ جلد کتاب که بعد ازفوتش بکتابخانه سلطنتی منتقل گشت .

آخر کار آتش در گور آتش زنان افتاد ... میرفتح الله شیرازی با وجود اینهمه بی شأنی وردلی وخسیسی...ملا احمدتهته رافضی متعصب که خود را بزوربیحیائی... خود هم (اکبرشاه) در آفاق بضلال دین اکفر مشهور شدند و مجتهد مرشد(شیخ ابوالفضل) بابوجهل شهرت یافت ... انتشار خبرزندگی بیربر ملعون است بعداز آنکه در درکهٔ هفتم ازنار قرار گرفته بود... درسنه ۹۹۸ ه (۹۵۹ی) راجه تودرمل و راجه بهگوان داس امیرالامرا بمستقر جحیم و سقر شتافته در درك اسفل طعمه حیات و عقارب گشتند سقر هماالله . . . . خداوند دکهنی رافضی بمستقر دوزخ شتافت ...» (۱) صاحب مآثرالامرا اکبر شاهنشاه هند را بعبارت « واین شر ذمه ضاله عرش آشیانی را خلیفةالله خوانند » (۲) راجع بشیخ ابوالفضل میگوید : « تکفیر شیخ زبانزد خاص و عام است ، برخی بکیش برهمن بیغاره زنند بعضی آفتاب پرست گویند . جوقی دهریه خوانند ، آنکه غایت تغریط بکار برد بالحاد وزندقه نسبت دهد . » صاحب عالم آرای عباسی گوید شیخ ابوالفضل نقطوی بودو علم نقطه الحاد و زندقه و اباحت وتوسیع مشرب است .»

غلام باسط صاحب تاریخ ممالك هند (۳) درضمن ذکر وقایع سلطنت اکبر شاه علت بی اعتقادی شاهنشاه رانسبت باسلام « اکثر کفار وملاحده پارسی که بدین مجوسی مقیداند » میداند و مینویسد « در سنه ۲۴ جلوس خود (۱۵۷۹ میلادی ۹۴۹ی) بسبب موافقت اکثر علمای دین فروش وابن الغرض مثل ابوالفضل وفیضی وبرهمنان خلاف عقاید مثل بیربر واکثر کفار وملاحده پارسی که بدین مجوسی مقیداند وبعضی جوکیان انحراف در مزاج پادشاه افتاداز این معنی نعوذبالله چندان در مقدمه شریعت اعتقاد نداشت .

(۱) منتخب التواریخ جلد دوم صفحات ۲۰۰ تا ۴۰۰

(۲) مآثرالامرا ص۳۸۸

(۳) تاریخ ممالك هند درسال ۱۱۹۴ هجری تألیف شده است.

مهاجرت پارسیان به هندوستان

پس از برافتادن ساسانیان، براثر اوضاع و احوالی که در ایران روی داد، بسیاری از ایرانیان به ترک یار و دیار پرداخته و مهاجرت کردند. مهاجرت عمده به سوی هندوستان بود، چون ایرانیان از دیرگاه با این سرزمین وسیع و گسترده آشنایی داشته و بدان سفر کرده و بسا اتفاق می افتاد که رحل اقامت می افکندند؛ و از علل دیگر، جز همانندیهای نژادی، زبانی و فرهنگی، و هم چنین توسعهٔ فرهنگ ایرانی در این سرزمین چه در دوران هخامنشی و چه زمان ساسانیان، راه سفر نیز شناخته شده و هموار بود.

این سفرها و مهاجرت ها، به دفعات اتفاق افتاد، نه یک بار و در یک نوبت. منظومهٔ باقی مانده به فارسی موسوم به «قصهٔ سنجان» شرح یکی از این مهاجرت های گسترده است که به نظر می رسد در سدهٔ دوم هجری روی داده باشد. چنانکه خواهد آمد، شاعری پارسی این رو یداد را به نظم درآورده و برای ما باقی گذاشته است. اما پس از این مهاجرت، به تدریج مهاجرت های کوچک و بزرگ از ایران به سوی هندوستان انجام گرفته و رابطه و رفت و آمد میان مهاجران ایرانی و ایرانیان متوطن در سرزمین خود برقرار بوده است. آنچه که محقق است حملهٔ مغول به ایران و آن همه دیگرگونی ها و فشارها، رابطهٔ اشاره شده را از بین برد و برای

حدود چهار قرن به تدریج این دو گروه از هم بی خبر ماندند تا جایی که تا آغاز دوران صفوی به کلی از وجود هم ناآگاه مانده بودند. آنگاه حوادثی روی داد که موجب آگاهی زرتشتیان ایران از وجود هم کیشان‌شان در هند، و آگاهی پارسیان هندی از زرتشتیان ایران شد.

دربارهٔ مهاجرت ایرانیان بهندوستان، تاریخی از زمان قدیم در دست نداریم، جز رسالهٔ مختصری بنام «قصهٔ سنجان»*: که در آن از داستان مهاجرت سخن بمیان است.

سرایندهٔ رساله شخصی است بنام بهمن کیقباد پسر دستور هرمز دیار سنجانا که از خاندانی بسیارمعروف و دانشمند بوده است قصهٔ سنجان از روی سنت پارسیان، که از زمان دیرین تاریخ مهاجرت خود را از سینه بسینه حفظ داشته‌اند، برشتهٔ نظم کشیده شده است و در روز خورداد از ماه فروردین بسال ۹۶۹، یزدگردی برابر با (۱۶۰۰) میلادی به پایان رسیده است.

قصهٔ سنجان ارزش ادبی ندارد، زیرا پارسیان پس از نهصد سال اقامت در هندوستان، زبان فارسی را بلطافت ایرانیان مقیم ایران نتوانستند بنویسند. ولی چون این تنها سندی است تاریخی از مهاجرت پارسیان به هند، از این جهت مورد توجه مستشرقین اروپا و پارسیان دانشمند هند قرار گرفته است. گفتیم این گروه پس از چندی اقامت در کوهستانهای خراسان، بجانب جزیرهٔ هرمز روانه شدند. قصهٔ سنجان گوید:

مقام و جای و باغ و کاخ و ایوان　　همه بگذاشتند از بهر دینشان

* ـ سنجان شهر کوچکی است در گجرات هندوستان. حرف الف در گجراتی مثل «ی» درعربی نسبی است. سنجانا یعنی کسی که منسوب به سنجان است، مثل بغدادی و شیرازی. بسا از پارسیان به اسم شهر خود در گجرات مشهورند. مانند: واریاوا از واریاو، انکلیسر یا از انکلیسر. دستور هرمزدیارعلی بن حسن السنجانی کسی که یاقوت از او در معجم البلدان اسم می برد منسوب به سنجان مرو است. پرتقالی ها در مدت اقامت خود در هندوستان به شهر مذکور Sain-John نام دادند.

بکوهستان همی ماندند صدسال — چو ایشان را بدین گونه شده حال
ابا دستور و بهدین یگانه — بسوی شهر هرمز شد روانه

به مدت چند سالی که در جزیرهٔ هرمز اقامت گزیدند، اوضاع را ناگوار دیدند و باصلاحدید بزرگان قوم، روانه هندوستان شدند.

زن و فرزند در کشتی نشاندند — بسوی هند کشتی تیز راندند

پس از مدت‌ها کشتیرانی و گرفتار سختی ها و طوفان، بسرزمینی در استان گجرات رود آمدند که بنام سنجان خوانده میشود. این نام را پرتغالی ها در مدت اقامت خود در هندوستان بشهر مذکور دادند و آنرا (Saint John) خواندند.

پادشاه محل یاراجای محل که باسم جادی رانا (Jadi Rana) خوانده میشد با شرایطی چند، پارسیان را اجازهٔ اقامت در این سرزمین داد. پارسیان در بیشتر شهرهای استان گجرات پراکنده شدند و حتی بسبب علاقه به سرزمین ایران، آن محل را سنجان نام گذاردند.

مراو را نام سنجان کرد دستور — بسان ملک ایران گشت معمور

پس از چندی، دگرباره، دستور به نزد راجا رفته درخواست اجازه برای ساختن آتش بهرام نمود و این اجازه داده شد.

پارسیان اولین آتش بهرام را بیاد میهن عزیز «ایرانشاه» نام نهادند و این آتشکده پس از، بیش از یازده قرن، هنوز شعله ور است.

از خطبهٔ عروسی پارسیان، که در هنگام پیوند زناشویی می سرایند، نیز چنین معلوم می شود که پارسیان از خطهٔ خراسان مهاجرت نمودند. نه از سرزمین پارس، آن طور که برخی می.پندارند.

در این تکه که به زبان گجراتی اشیروارد (Ashirwad) و در پهلوی پیمان پیوندی یا پیمان نامه خوانده می شود، در جزو مهریهٔ عروس از زر سرخ نیشابور ذکری به میان است. بدون شک، این «پیمان نامه»، یادگار روزگار ساسانیان است. نیشابور در روزگار ساسانیان، یکی از شهرهای بسیار بزرگ و آباد خراسان بود و آن را «ابرشهر» نیز می گفتند.

کلیهٔ پول و سکه، نیشابور را سکهٔ «ابرشهر» گویند.

پارسیان که به آداب و رسوم و سنت خویش بسیار پای بند هستند هنوز تا امروز نیز پول میهن کهن خود را بهترین پیشکش و مهریه برای عروس خود می دانند. اگر چه آن سکه بیش از هزار سال است که وجود ندارد.

مطلب دیگری که یادآوری آن لازم می نماید، این است که نام شهر سنجن، در استان گجرات، جائی که پارسیان در روز اول ورودشان بهندوستان بار اقامت افکندند، یادآور سنجان ایران است. در معجم البلدان از چهار سنجان نام برده شده که همه در خراسان بزرگ بوده است.

مستشرق مشهور امریکایی، پرفسور جکسن (Jackson) مینویسد:

«در سال ۷۱۶ میلادی یعنی ۶۵ سال بعد از کشته شدن یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، زرتشتیان وارد سنجان شدند.» یکی دیگر از مراکز پارسیان در هند و در استان گجرات شهری است بنام «نوساری»، پارسیان وقتی برای اولین بار وارد این شهر شدند، از آن جائی که از حیث آب و هوا و سایر خصوصیات، آنرا چون شهر ساری واقع در شمال ایران دیدند، نام آن را ناگ مندال (Nagmandal) بود به «نوساری» تبدیل نمودند و با این تغییر نام علاقهٔ خود را نسبت به ایران بار دیگر آشکار نمودند.

موبد بزرگ مهرجی رانا (Mehrjee Rana) ، که در سه قرن ونیم پیش ازاین می زیسته است، چنین مینگارد:

وقتی که زرتشتیان به «نوساری» رسیدند، هوای آنجا را مانند «ساری» در مازندران، خوش دیده آنجا را «نوساری» نام دادند که بمعنی «ساری نو» یا «ساری جدید» است.

(Sir Sterynshan Master) می نویسد که: پارسیان از مردمان ایران قدیم هستند، وقتی که تازیان با شدت تمام آنان را تعقیب کرده به تنگنا انداختند، از مملکت خویش به این سامان فرار کردند و آن در حدود بیش از هزار سال پیش از این بود. این زرتشتیان که نخواستند تسلیم تازیان شوند خود را از برای هر گونه رنج

و سختی آماده کرده، با خانوادهٔ خویش در چند کشتی کوچک بادی نشسته تن بگزند موج دریا و آفت باد دردادند. هیچ نمی دانستند که سرانجام‌شان چه خواهد شد و در مملکت دیگری چگونه بسر توانند برد. در هنگام سوار شدن بکشتی خطاب بمام میهن گفتند:

توای آب وای باد وای کوه وخاک — زما گوی بدرود برمام پاک
بگو نام نیک تو پاینده باد — دل ما زمهر تو تابنده باد
مرنج ارز تو روی برتافتیم — سوی کشور هند بشتافتیم
سپاس و درود تو داریم پاس — ترا نیک خواهیم و هوده شناس
بیاد تو یک شعله روشن کنیم — بنام تو یک گوشه گلشن کنیم

از پرتو ایزدی، کشتی های آنان به کنار هندوستان رسید، در سرزمینی که سورت (Surat) و دمن Daman واقع است، بار اقامت افکندند. هر چند که هندوان رغبتی به چنین بیگانگانی نداشتند، ولی به آئین مهمان نوازی، که از خصائص این قوم است، نورسیدگان را پذیرفتند و به آنان سوگند دادند که گاو نکشند و رسوم هندوان را در عروسی بجای آورند... زرتشتیان شرایط آنان را پذیرفتند.

ایرانشاه:

اینک چند کلمه از آتش بهرام که به ایرانشاه نام گرفته است سخن میداریم. پس از ورود مهاجرین در سنجان و در سال ۷۱۶ م این آتش مقدس در آنجا جایگزین شد. در این مدت که بیش از یازده و نیم قرن از عمرش میگذرد گاه و بیگاه از شهری بشهر دیگر انتقال داده شده است. پس از سنجان، در جائی که پیش از همه، آتش ایرانشاه، اقامت کرد در شهر نوساری است که در حدود ۲۲۵ سال اقامتش بطول انجامید. سپس در محلی بنام اودواده Udvade جای داده شد که تاکنون هنوز بنام «ایرانشاه» روشن است و یادآور آتشگاههای شیزوری و استخر در روزگار با فر و شکوه ساسانیان است.

بیاد تو یک شعله روشن کنیم — بنام تو یک گوشه گلشن کنیم

در بدو ورود تا قرنها، پارسیان، همانند ایرانیان باستان، بکار کشاورزی و آداب و رسوم مذهبی، روزگار را به آسودگی طی می نمودند و به زبان و ادبیات گجراتی نیز آشنا شدند ولی زبان فارسی را نیز همیشه با علاقه و دل بستگی هر چه تمامتر در میان خود حفظ مینمودند این سنت نیکو تا امروز نیز حفظ شده است یعنی در هر خانوادهٔ پارسی دست کم یک جلد شاهنامه فردوسی و یک دیوان حافظ بزبان پارسی خواهید یافت.

از قرن هفدهم میلادی به بعد، پارسیان به کار تجارت و صنعت و غیره دست بردند و در این راه پیشرفت های قابل توجه نمودند. اما پس از تسلط انگلیس بر شبه قارهٔ هند، این مردم در تمام رشته های صنعت و تجارت و علوم ترقی فوق العاده کردند تا بجائی که در میان اقوام مختلفی که در سرزمین پهناور هند بسر میبرند برجسته تر و نامبردارتر شدند.

شرح حال بانو فیروزبائی سرجمشید جی بهای

بانو فیروزبائی، دختر سرجمشید جی بارونت اول بود. به سال ۱۸۳۳ میلادی، بیرون از بمبئی در خانهٔ پدر زاده شد. بانو فیروزبائی، یگانه دختر سر جمشید جی بهای بود که در تعلیم و تربیت اش در حد مقدور کوتاهی نشد. در آن زمان در هند درس خواندن و سواد آموزی برای دختران ناپسند و زشت و خلاف اخلاق دینی و اجتماعی محسوب می شد. اما در آن محیط، زرتشتیان حتی الامکان می کوشیدند تا تحصیل و کسب دانش کنند، چون در آیین زرتشتی این از فرایض و امور واجب دین است. از همین روی است که پارسیان نخستین مدارس و دانشگاهها را در هند تأسیس کردند که اغلب رایگان نیز بود و هزینهٔ آنها را خیراندیشان و دارندگان پارسی چون سرجمشید جی تأمین می کردند.

سرجمشید جی بنابر یک فریضهٔ دینی و روشن اندیشی خود، معلمی انگلیسی برای دختر و پسرانش استخدام کرد و پس از آن نیز چنانکه در شرح حالش گذشت مدارسی تأسیس کرد که همگان بتوانند با سواد شوند. سر جمشید جی اصولاً طرفدار تعلیم و تربیت و دانش اندوزی زنان و مشارکت شان در کارها بود.

به سال ۱۸٤٦ فیروزبایی دختری در حد کمال و دانایی بود. پس از آن، پدرش با ازدواج وی با پسرخالهٔ خودش به نام شاپور جی دهنجی بهای بطل والا موافقت کرد. شاپور جی خویشی وفادار و صدیق برای سرجمشید جی بود و در تجارتخانهٔ وی کارگزار و مباشر محسوب می شد و خودش نیز مستقلاً به امر تجارت و بازرگانی می پرداخت.

بانو فیروزبائی فرزند خلف پدر بود. همواره می کوشید تا از راه و روش پدر در

امور خیر و داد و دهش پیروی و متابعت کند. بسیار مردم دوست و رقیق القلب بود. شادی و خوشی اش در آن بود تا دردمندان را تسکین داده و رفع حاجت نیازمندان کند. به امر تحصیل بسیار راغب و مایل بود. کسانی را که به موجب فقر نمی توانستند تحصیل کنند یا به امر تحصیل ادامه دهند یاری کرده و مخارج تحصیل شان را می پرداخت. بسیاری از نیازمندان را به هر شیوه و روشی که بود کمک می کرد.

دارالفنون بزرگ و معتبری که به هست پدرش تأسیس شده بود، برای توسعه و آبرومندی و گردش، نیاز به سرمایه گزاری بسیار داشت. بانو فیروزبائی و برادرش رستم جی عهده‌دار شدند که این مبلغ بسیار زیاد را مشترکاً بپردازند. بانوی مزبور سهم خودش را پرداخت، اما برادرش رستم جی از این کار منصرف شد. وی جهت حفظ قول برادر که آبروی پدر و خانواده را حفظ کند و در کار ادارهٔ دارالفنون خللی وارد نشود، سهم تقبلی برادر را نیز که خود ثروتی محسوب می شد پرداخت.

تأسیسات فرهنگی و کمک های وی به ترویج و اشاعهٔ فرهنگ بسیار است و هنوز پس از گذشت قرنی، از پرتو مساعی و دهش های این خاندان، مؤسساتی فرهنگی در هندوستان به و یژه بمبئی دایر است.

مهاجرت پارسیان به هندوستان

در بارهٔ مهاجرت ایرانیان بهندوستان، تاریخی از زمان قدیم در دست نداریم، جز رسالهٔ مختصری بنام «قصهٔ سنجان»: که در آن از داستان مهاجرت سخن بمیان است.

سرایندهٔ رساله شخصی است بنام بهمن کیقباد پسر دستور هرمزدیار سنجانا که از خاندانی بسیار معروف و دانشمند بوده است قصهٔ سنجان از روی سنت پارسیان، که از زمان دیرین تاریخ مهاجرت خود را از سینه بسینه حفظ داشته اند، برشتهٔ نظم کشیده شده است و در روز خورداد از ماه فروردین بسال ۹۶۹، یزدگردی برابر با (۱۶۰۰) میلادی بپایان رسیده است.

قصهٔ سنجان ارزش ادبی ندارد، زیرا پارسیان پس از نهصد سال اقامت در هندوستان، زبان فارسی را بلطافت ایرانیان مقیم ایران نتوانستند بنو یسند. ولی چون این تنها سندی است تاریخی از مهاجرت پارسیان بهند، از این جهت مورد توجه مستشرقین ارو پا و پارسیان دانشمند هند قرار گرفته است. گفتیم این گروه پس از چندی اقامت در کوهستانهای خراسان، بجانب جزیرهٔ هرمز روانه شدند. قصهٔ سنجان گو ید:

مقام وُ جای و باغ و کاخ و ایوان — همه بگذاشتند از بهر دینشان
بکوهستان همی ماندند صد سال — چو ایشان رابدین گونه شده حال
ابا دستور و بهدین یگانه — بسوی شهر هرمزد شد روانه

به مدت چند سالی که در جزیرهٔ هرمز اقامت گزیدند، اوضاع را ناگوار دیدند و باصلاحدید بزرگان قوم، روانه هندوستان شدند.

زن وفرزند در کشتی نشاندند — بسوی هند کشتی تیز راندند

پس از مدت ها کشتیرانی و گرفتار سختی ها و طوفان، بسرزمینی در استان گجرات رود آمدند که بنام سنجان خوانده میشود. این نام را پرتغالی ها درمدت اقامت خود در هندوستان بشهر مذکور دادند و آنرا Saint john خواندند.

پادشاه محل یاراجای محل که باسم جادی رانا Jadl Rana خوانده میشد، با شرایطی چند، پارسیان را اجازهٔ اقامت در این سرزمین داد. پارسیان در بیشتر شهرهای استان گجرات پراکنده شدند و حتی بسبب علاقه بسرزمین ایران، آن محل را سنجان نام گذاردند.

مراو را نام سنجان کرد دستور — بسان ملک ایران گشت معمور

پس از چندی، دگر باره، دستور به نزد راجا رفته درخواست اجازه برای ساختن آتش بهرام نمود و این اجازه داده شد.

پارسیان اولین آتش بهرام را بیاد میهن عزیز «ایرانشاه» نام نهادند و این آتشکده پس از، بیش از یازده قرن، هنوز شعله ور است.

از خطبهٔ عروسی پارسیان، که در هنگام پیوند زناشو یی می سرایند، نیز چنین معلوم می شود که پارسیان از خطهٔ خراسان مهاجرت نمودند. نه از سرزمین پارس، آن طور که برخی می پندارند.

در این تکه که بزبان گجراتی اشیرواد Ashirwad و درپهلوی پیمان پیوندی یا پیمان نامه خوانده می شود، در جزو مهریهٔ عروس از زر سرخ نیشابور ذکری به میان است. بدون شک، این «پیمان نامه»، یادگار روزگار ساسانیان است. نیشابور در روزگار ساسانیان، یکی از شهرهای بسیار بزرگ و آباد خراسان بود وآن را «ابرشهر» نیز می گفتند.

کلیهٔ پول و سکه، نیشابور را سکهٔ «ابرشهر» گو یند.

پارسیان که به آداب و رسوم و سنت خو یش بسیار پای بند هستند هنوز تا امروز نیز پول میهن کهن خود را بهترین پیشکش و مهریه برای عروس خود می دانند. اگر چه آن سکه بیش از هزار سال است که وجود ندارد.

مطلب دیگری که یادآوردی آن لازم می نماید، این است که نام شهر سنجان، در استان گجرات، جائی که پارسیان در روز اول ورودشان بهندوستان بار اقامت

افکندند، یادآور سنجان ایران است. در معجم البلدان از چهار سنجان نام برده شده که همه در خراسان بزرگ بوده است.

مستشرق مشهور امریکائی، پرفسور جکسن Jackson مینویسد:

«در سال ۷۱۶ میلادی یعنی ۶۵ سال بعد از کشته شدن یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، زرتشتیان وارد سنجان شدند.» یکی دیگر از مراکز پارسیان در هند و در استان گجرات شهری است بنام «نوساری»، پارسیان وقتی برای اولین بار وارد این شهر شدند، از آن جائی که از حیث آب و هوا و سایر خصوصیات، آنرا چون شهر ساری واقع در شمال ایران دیدند، نام آن را که ناگ‌مندال Nagmandal بود به «نوساری» تبدیل نمودند و با این تغییر نام علاقهٔ خود را نسبت به ایران بار دیگر آشکار نمودند.

موبد بزرگ مهرجی رانا Mehrjee Rana ، که در سه قرن و نیم پیش از این می زیسته است، چنین مینگارد:

وقتی که زرتشتیان به «نوساری» رسیدند، هوای آنجا را مانند «ساری» در مازندران، خوش دیده آن جا را «نوساری» نام دادند که بمعنی «ساری نو» یا «ساری جدید» است.

Sir Streynshan Master می نویسد که: پارسیان از مردمان ایران قدیم هستند، وقتی که تازیان با شدت تمام آنان را تعقیب کرده به تنگنا انداختند، از مملکت خویش به این سامان فرار کردند و آن در حدود بیش از هزار سال پیش از این بود. این زرتشتیان که نخواستند تسلیم تازیان شوند خود را از برای هر گونه رنج و سختی آماده کرده، با خانوادهٔ خویش در چند کشتی کوچک بادی نشسته تن بگزند موج دریا و آفت باد در دادند. هیچ نمی دانستند که سرانجام شان چه خواهد شد و در مملکت دیگری چگونه بسر توانند برد. در هنگام سوار شدن بکشتی خطاب بمام میهن گفتند:

تو ای آب وای باد وای کوه و خاک   زما گوی بدرود بر مام پاک
بگو نام نیک تو پاینده باد   دل ما زمهر تو تابنده باد
مرنج ار زتو روی برتافتیم   سوی کشور هند بشتافتیم

سپاس و درود تو داریم پاس   ترا نیک خواهیم و هوده شناس
بیاد تو یک شعله روشن کنیم   بنام تو یک گوشه گلشن کنیم

از پرتو ایزدی، کشتی های آنان بکنار هندوستان رسید، در سرزمینی که سورت Surat و دمن Damman واقع است، بار اقامت افکندند، هر چند که هندوان رغبتی به چنین بیگانگانی نداشتند، ولی بآئین مهمان‌نوازی، که از خصائص این قوم است، نورسیدگان را پذیرفتند و بآنان سوگند دادند که گاو نکشند و رسوم هندوان را در عروسی بجای آورند... زرتشتیان شرایط آنان را پذیرفتند.

همان‌طور که در تاریخ چند سال اخیر پارسیان ذکر است، در سال ۱۷۶۵ میلادی یکنفر پارسی بنام هیرجی ریدی منی Hirjee Money اولین کسی که است که از هندوستان برای برقراری روابط تجارتی بین چین و هندوستان، به آن کشور سفر نمود.

در سال ۱۷۵۰ میلادی، یکنفر پارسی بنام لوجی وادیا (Lowejee Wadia) بود که در شهر بمبئی اقدام به بنای اسکله نمود، دادابائی انوشیروان جی، در سال ۱۷۷۶ میلادی برای اولین بار اقدام به تأسیس کارخانهٔ نخ بافی کرد، نه تنها در شهر بمبئی، بلکه در بیشتر شهرهای مهم هندوستان، این پارسیان بودند که اقدام به تأسیس کارخانجات مهم نمودند. پارسیان هند در دو قرن اخیر و در تمام اموریکه بعهده داشتند، چنان راستی و درستی و صداقت و امانت از خود نشاندادند که مورد اطمینان و اعتماد دولت وقت شدند. هنگامیکه در سال ۱۶۸۸ میلادی، شهر بمبئی به تصرف انگلیس‌ها درآمد و جزو امپراطوری شد، یکنفر پارسی بنام رستم جی بود که خدمات ذیقیمت و فراموش نشدنی به مردم شهر نمود. وقتی که ضرابخانه در شهر بمبئی تأسیس شد، تنها کسی که مورد اعتماد انگلیس‌ها واقع شد، شخصی بنام رتن‌جی از شهر سورت Surat بود. فهرست خدماتی که این جمعیت کوچک، و درواقع تبعید شده از سرزمین مادری، برای میهن دوم خود انجام دادند، بسیار طولانی است و در این مختصر هم قصد یادآوری تمام آن خدمات نیست، بلکه فقط بذکر چند نمونه از آن اکتفا خواهد شد.

افتخار روشن نمودن شهر بمبئی بوسیله گاز، برای یکنفر پارسی بنام اردشیر خورشید جی وادیا است که در روز بیستم فوریه ۱۸۳٤ موفق شد در خانهٔ شخصی اش در شهر بمبئی، آن جا را با نور برق روشن کرد. جمشید جی تاتا (Jamshidjee Tata) در تمام هندوستان، برای اولین بار از اتومبیل سواری استفاده نمود.

در رشته چاپ کتب و نشریات نیز برای اولین بار یکنفر پارسی بنام رستم جی گرشاسب جی، اقدام به چاپ سالنامه سال ۱۷۸۰م نمود. قدیمترین چاپخانه ایکه در شهر بمبئی تأسیس شد و شروع بکار کرد بنام «چاپخانه بمبئی سماچار» (Bombay Samachar Press) است که بتوسط یکنفر پارسی بنام فریدون جی مرزبان، که خود روزنامه‌نگار هم بود، بکار افتاد. اولین روزنامه ای که در غرب هند چاپ و نشر شد، «روزنامه بمبئی سماچار» است که اولین شمارهٔ آن به سر پرستی فریدون جی فوق الذکر، روز اول ژوئیه ۱۸۲۲ میلادی منتشر شد و تاکنون نیز ادامه دارد. شاید خالی از فایده نباشد که یادآور شویم، اولین کسی که در تندنویسی بدریافت تصدیق موفق شد و در روزنامهٔ تیمس اف اندیا (Times of India) بکار مشغول شد یک بانوی پارسی بود.

پارسیان، از دیر زمان یعنی از بدو ورود به هندوستان به داشتن صفات سخاوت و شفقت و مهربانی، مشهورند. همه کوشیده‌اند و می کوشند از رنج هم نوعان بهر راهی که باشد بکاهند.

یکنفر ارو پائی، در سال ۱٦۹۰ میلادی نسبت به جماعت پارسیان اینطور اظهار عقیده مینماید و می گوید که: «کمک به بینوایان و دستگیری از بیچارگان سررشته، طبیعت این قوم است. همیشه و در هر موقعی که بتوانند، برای آسودگی ابناء بشر گام برمی دارند و تا حد توانائی، در تخفیف رنج و آلام دیگران می کوشند و جز این از زندگی هدفی ندارند.»

یکی دیگر از ارو پائیان که در سال ۱۷٦۳ میلادی در هند بوده است، دربارهٔ پارسیان چنین می نویسد: «در همه حال می کوشند که بدرماندگان و بیچارگان

همراهی نمایند و از آلام دردمندان بکاهند. در میان پارسیان گدا و بیکاره یافت نمی شود. من سر پیشرفت این مردم را در پیروی از گفتار آسمانی وخشور ایران، می دانم.»

آنچه مسلم است، این است که ترقی و پیشرفت این قوم وفاداری نسبت به آئین ایران قدیم و پیروی از سه اصل اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک است. یکنفر پارسی خشنودی خدای خود را در خشنودی خاطر همسایه و کمک بهمنوعان و رهائی آنان از درد و رنج و بدبختی می داند. بهر دهکدهٔ در هند که چند خانواده پارسی سکونت دارند، آثار خیر، از قبیل عبادتگاه و پذیرشگاه و آموزشگاه و حتی یک چاه هم اگر باشد بچشم می خورد. این هیچ چیز دیگر نمی تواند باشد، مگر براثر تعلیم اندیشه و گفتار و کردار نیک که پیروی از آنرا رهائی روز رستاخیز می دانند و بهمین جهت است که به سخاوت و جوانمردی شهرهٔ آفاق شده اند.

شاهنشاه هند
جامه مقدس زرتشتیان پوشید

اکبر شاهنشاه هند پس از اقناع ازبیانات مهرجی رانا دستور دانشمند و وارسته پارسی سدره جامه مقدس زرتشتیان پوشید و کشتی بمیان بست. استریوشام ماستر، حاکم سورت، درضمن نامه خویش، متضمن شرح عادات ومراسم معموله بین پارسیان، در تأییدقول ما مینویسد: «بقول پرتقالیها پیشوای پارسی با کبر شاه سدره و کشتی جامه مقدس را پوشانید و شاهنشاه در عوض ملکی نزدیک نوساری به پیشوای نامبرده عطا فرمود.» (۱)

سراینده ماهیار نامه در این مورد میگوید: (۲)

که چون شاه را گشت خاطر نشان — ز دین زراتشت اسفنتمان
بیاورد بر وی ز دل اعتقاد — بپوشید سدره خود از راه داد
برو بسته کشتی چو زرتشتیان — همیداشته بود چندین زمان
بسدره و کشتی شه نیکبخت — بنزدیك خاصان نشسته بتخت

باز ماهیار نامه در مورد احترام آتش مینویسد:

شه اکبر همیشه بوقت نماز — بنزدیك آتش شدی با نیاز
برآن عود و صندل نهادی تمام — بر افروختی از بزرگی مدام

(۱) نامه مذکور جزو خاطرات هیجس بتوسط سرهنری یول چاپ شده است.
(۲) رجوع شود بهماهیار نامه بنشانی(F.18) محفوظ در کتابخانه مهرجی رانا در نوساری.

وراسجده کردی وخواندی کلام — بخود خواستی از خدانیك کام

صاحب منتخب التواریخ درذکر وقایع سال ۲۴ جلوس اکبرشاه پس ازذکر احترام آفتاب و ناسزا به بیربل مینویسد: «وقشقه وزنار را جلوه داد» قشقه خالی است که پارسیان و هندوان برپیشانی گذارند و زنار نیز کشتی زرتشتیان میباشد. صاحب فرهنگ جهانگیری در معنی این واژه مینویسد: «زنار رشته را گویند که آتش پرستان باخود دارند.»

بسیاری از خاورشناسان اروپائی از تمایل اکبرشاه بآئین زرتشتی سخنها رانده‌اند. پروفسور ویلسن یکی از آنهاست که بااستناد از بیانات بداونی، صاحب منتخب التواریخ و آثار کشیشان پرتقالی که بادربار شاهنشاه هند آمد وشد داشته ودر تبلیغ وی بمسیحیت میکوشیده‌اند مینویسد «بسیاری از آتش پرستان ازقریه نوساری گجرات آمدند وجمعی رابدین زرتشت تبلیغ نمودندوشاهنشاه نیزتاحدی یکی از آنهابود.»(۱)

در یك جنگ کهنه که قدمت آن به ۱۹۰ سال قبل میرسد چندین غزل و تصنیف بزبان هندی و مراتی موجود است که دال برحقیقت سخن بالا و کرامت مهرجی رانا و سدره پوشی اکبر شاه میباشد. دو تصنیف ازجنگ نامبرده اثرطبع تانسن خنیاگر شهیر دربار اکبر شاه میباشد ما ترجمه آنرا در فصل دیگر نقل مینمائیم.

تانسن و تأثیرات آوازش

تانسن راشیخ ابوالفضل درآئین اکبری «میان تانسن گوالیاری» مینامد و در تعریفش میگوید که درطی هزار سال گذشته خوانندهٔ مانند او درهندوستان هستی نیافته است. سابقاً در دربار رامچند راجهٔ بهاته خدمت میکرده. بقول بداونی در یك موقع راجه نامبرده بواسطه شعف و نشاط خویش از ملاحت آوازش مبلغ ده میلیون روپیه به تانسن انعام میدهد. چون اکبرشاه از کمال خواننده مطلع میگردد

(۱) رجوع شود بهآثار پروفسور ویلسن تالیف دکتر رست جلد۲

او را ازراجه میخواهد . راجه قوه ردخواهش شاهنشاه مغول را درخویش‌نمی‌بیند وی را با خلعتهای گرانمایه بپایتخت سلطان مغول گسیل میدارد . داستان زیادی از استادی او در فن خوانندگی و نوازندگی بین مردم مشهور است و اندکی در کتب مورخان مسطور .

میگویند وقتی برغم رقیب خود «بیرجاباوله» که صخرهٔ کوهی را از آواز خویش شکافت ؛ از خواندن و نواختن خویش رودخانه جمنا را ازجریان‌بازداشت.

در اواخر عمر خویش در دربار اکبر اسلام آورد وبنام میرزا مفتخر گشت در سال ۱۵۸۹ میلادی (۹۵۸ی)سال۳٤جلوس اکبر شاه درلاهور ازجهان‌در گذشت شاهنشاه اورا در گوالیار، جنب مزار محمود غوث دفن نمود مزار تانسن زیارتگاه خاص وعام است .

سر گور اوزلی که موقعی ازجانب‌دولت انگلستان بسمت سفارت مأموردربار فتحعلیشاه و واسطه صلح بین دولت ایران و روسیه گردید ، در نامهٔخویش مورخهٔ اول نوامبر ۱۷۹۲ میلادی ببرادر خویش سر ویلیـام در ضمن شرح نکات دقیق و تأثیرات موسیقی هند و خوانندگان نامور آن کشور مینویسد « ازتأثیرات یکی‌از آوازهای میان تانسن‌خواننده ونوازنده‌معروف اکبر شاه،آنست که نیمروزسوزان وروشن هند تاانتهای محوطه‌ای که صدای آواز میرفت مانند شب‌تار بنظرمیرسید. دیپك قسمتی از آوازیست که خاصیت سوزان دارد وآتش از وجود خواننده شعله کشیده او را میسوزاند . نایك گوپال در خواندن این آواز استاد بود . اکبر شاه برای دیدن تأثیراتش او را بخواندن این آواز مجبور ساخت . خواننده چـون شاهنشاه را در فرمان خویش‌مصر دید، پس از ملاقات‌زن‌وفرزندان دروسط‌زمستان کنار رودخانه جمنا رابرای خواندن‌آن آهنگ انتخاب نمود، قبل ازشروع بآواز تا گردن در آب نشست . پس از خوانــدن دو بیت آب رودخانه در اطراف او از تأثیرات آواز داغ گردید . آنگاه از شاهنشاه الحاح نمود تا جانش را بخشیده از اتمام آواز معافش دارد . ولی چون شاه بدیدن تأثیرات آواز مصمم بود الحاحش

را نپذیرفت . نایك بناچار بخواندن بقیه آواز پرداخت . طولی نکشید که آتش‌از سر او زبانه کشیده وجودش راخاکستر ساخت . مایگ‌ملور Maig Muloor آهنگ دیگریست و تأثیرات آن برخلاف‌دیپك سرداست وباران از آسمان‌میبارد.میگویند دختری که‌درخواندن‌این آواز مهارت داشت ، استان بنگال را در یکسال از بلای خشکسالی نجات داد واز تأثیرات آواز خویش باران بموقع بباراند و محصولات پژمرده را شاداب ساخت . بسیاری از اینگونه داستان برسر زبان مردم میباشد و همه بحقیقت آن گواهی‌میدهند ولی کسی نمیتواند در این‌دوره‌چنین‌خوانندگانی بمن نشان دهد .» (۱)

(۱)رجوع‌شودبه Biographical Notices of Persian Poets, by Sir Gore Ouseley

کرامات پیشوایان

نگفته نماند در سال ۲۳ جلوس اکبرشاه (۹۴۷ی) در پایتخت و عبادتخانه (کنفرانس مذهبی) جارو جنجال زیادی حکمفرما بود. پیشوایان ادیان مختلفه، چون مشایخ اسلامی، جوکیان هنود و کشیشان مسیحی هریك برای اثبات ادعای خویش دست بکرامات و طلسمات ونیرنجات زده بودند شیخ ابوالفضل در اکبر نامه در مورد یك واقعه چنین سخن میراند :

« شبی انجمن عبادتخانه روشنی افزای حقیقت بود. پادری رودلف ازدانشوران نصاری بفهم وفطرت نشان یکتائی داشت. در آن بزم آگهی نکته طراز شد. چندی از نادرستان تعصب اندیش بمغلطه آرائی وپاسخ گوئی درآمدند از آرمیدگی محفل همایون و نور افزائی انصاف روشن گشت که هر کدام گرد پذیرفتهای باستانیان خود تنیده شاهراه دلیل نمیسپرند و گشایش معمای حقیقت وجهه همت نیست، نزدیك شد که یکباره پرده ازروی کار برداشته آید. شرمسارانه ازآن گفت وگوی دست بازمانده در تحریف انجیل سخن کردند و در اثبات این نیز خصم را خموش نتوانستند کرد. پادری بخاطر آرمیده ودلی یقین بیرأی برزبان راند، حاشاامثال این امور از فروغ صدق ضیائی داشته باشد. در واقع اگر این گروه کتاب ما را چنین اعتقاد دارند و فرقان را کلام خالص ایزدی میشمارند، شایسته آنست که خرمنی آتش افروخته گردد. ما انجیل بدست علمای این دین کتاب خود گرفته

بدان عیار گاه راستی درشویم. رستگاری هر کدام نشان حق طرازی باشد. بی جگران سیاه دل پالغز گشته در پاسخ آن بتأسف و لجاج پیچیدند. بر خاطر عدالت پژوه این شتردلی وبی آزرمی گران آمد.»

داستان زیادی از شعبده بازی درزمان اکبرشاه در کتب تاریخ محفوظ مانده است. از آن جمله در طبقات اکبری راجع بمیر فتح الله شیرازی آمده « امیر فتح الله شیرازی دانشمند متبحر بود در زمان خود در کل عرصه عالم مثل و قرین نداشت. در علوم غریبه از نیرنجات وطلسمات نیز بهره مند بود. چنانچه آسیائی بر ارابه ساخت که خودحرکت میکرد و آرد میشد وآئینه ساخت که ازدورونزدیك اشکال غریبه مرئی میگشت وبیك چرخ دوازده بندوق سر میشد.»

شیخ بداونی صاحب منتخب التواریخ از خوارق و کرامات بسی مشایخ اسلامی سخنها میراند و در مدح آنها خامه فرسائی میکند، منجمله راجع بشیخ عارف حسینی میگوید:

« خوارق بسیار از او نقل میکنند. ازجمله اینکه کاغذپاره مدور درمنقل آتش سوزان میانداخت و اشرفی مسکوك ازآنجا بدرآورده بحاضران مجلس هرچند باشند میدهد و میگویند که از حجره مقفل بطریق نقل اشباح بدرمیآید و بجای دیگر ظاهر میشود. وقتی از گجرات در بلده لاهور آمده میوه های زمستانی در تابستان و تابستانی در زمستان بمردم میداد. در تبت نیز خوارق فراوان ظاهر گردانید. از جمله اینکه درختی رامیافشاند و از آن در اهم ودنانیر میریخت. از شیخ کپور مجذوب گوالیاری خوارق بسیاری نقل میکنند. فرمود آتش عظیم افروختند وخنده کنان درآتش رفت وبسلامت درآمد.»

بدینطریق شیخ بداونی درشرح کرامات مشایخ اسلام نکته ای فروگذار نکرده وکلیه آنها را باکمال انبساط خاطر در مولفات خویش شرح میدهد. با وجودی که در تللیف تاریخ خویش از طبقات اکبری استفاده نموده، راجع باختراع و خوارق عادات میرفتح الله شیرازی که از اهل تشیع ومخالف خلفای ثلاثه بودسخن

نمیراند . لذا آشکار است در حالیکه از فرط تعصب علانیهٔ باهل تشیع ناسزا گفته وملامحمد یزدی را یزیدی میخواند و موفقیت‌های میرفتح‌اله رانادیده میانگارد، چگونه راضی میشود کرامات وکامیابیهای دستور مهرجی رانا و دستورآذر کیوان راکه شرحش بیاید و بزعم خویش آنهاراکفار و اهل ذمه میداند بستاید ؟ اینست جهتی که در تاریخ خویش از دستور مهرجی راناکه علت تمایل شاهنشاه باحترام آتش و ایجاد آتشکده درقصر گردید سخن‌نمیراند . سایر تاریخ‌نویسان نیزبهمین منوال ازذکر آنها خودداری نموده‌اند .

کرامات دستور مهرجی رانا

یکی از اتفاقاتی که تانسن در تصنیف جاویدان خویش زنده نگاهداشته ، موفقیت دستور مهرجی رانا است . و شرح واقعه اینکه یکی از ساحران هنودکه خود را جگت گورو یعنی مرشدکاینات میخواند ، به نیروی نیرنجات و طلسمات یك قاب مسین را در آسمان معلق نگاهداشته بود . قاب بواسطهٔ انعکاس آفتاب مانند خورشید درخشان بنظر میرسید . هر کس بآسمان نگاه میکرد دوخورشید میدید . شاه و درباریان ومردم درشگفت مانده بودند. کسی‌نیروی دفع سحرساحر را درخودنمیدید . دستور مهرجی‌رانا بموقع رسید .پس ازشست وشو ونماز کشتی، با قرائت اوراد اوستا جادوی جادو گر دفع شد وقاب از آسمان برزمین افتاد . و بدینطریق برتری گفتار مقدس حضرت زرتشت ، پیغمبر ایران باستان را بثبوت رساند .

ترجمه فارسی تصنیف هندی تانسن از اینقرار است :

ای خدا دعای (اوراد)پارسی پذیرفته شد

ای مالك دعای پارسی پذیرفته شد

صندل به پشت عود مالیده بود   وتکه چوب صندل‌نیز باآن‌بود

ای خدا دعای پارسی پذیرفته‌شد

شاه ماهیار(۱) ریش بلند دارد   فر و نور از صورتش میبارد
ای خدا دعای پارسی پذیرفته‌شد
میان‌تانسن‌میگویدبشنواکبرشاه   او میوه باغ بهشت است
ای خدا دعای پارسی‌پذیرفته شد

دومین‌تصنیف تانس

تصنیف دومی تانسن نخستین بار در ۲۹ اکتوبر ۱۸۹۹ (۱۲۶۹ی) بتوسط آقای رستم جی ه . خورشید جی در روزنامه گجراتی بمبئی موسوم به‌راست گفتار منتشر گردید . چون زبانش با تصنیف اولی‌فرق دارد شمس‌العلما دکترجیوانجی جمشیدجی‌مدی آنرا در همان موقع برای تحقیق بخدمت سر سورندراو موهن تاگور استادموسیقی هند و ثقه‌این هنر زیبا فرستاده سئوال‌نمود که آیاتصنیف‌مورد مذاکره اثر طبع میان تانسن خنیا گر معروف میباشدیاخیر .سرسورندراو درپاسخ پرسش مذکور چنین مینویسد « بزعم اینجانب و تا حدی که فکر ناقص بنده راه دارد ، روح وشیوهٔ تصنیف مورد سئوال هرچند که زبانش بواسطـه استنساخ تغییر یافتهمیرساند که اثر طبع‌میان‌تانسن‌خواننده ونوازندهٔ شهیر دربار اکبرشاه میباشد و بظن قوی در آهنگ سارنگا نواخته میشده است .»

ترجمه فارسی تصنیف دومی تانسن چنین است :

مهرجی رانا بسیار نیك و بنده پرهیز گار خدا بود
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر
اکبر شاه شاهنشه بزرگی بود در بسیاری از کشورها پیکار نمود
مرشد کاینات بانیروی شدیدی قاب مسین را بهوا پراند
آن قاب چون خورشید بنظر میرسید در آسمان دو خورشید دیده میشد
همه مردم دو خورشید دیدند ودر شگفتی فرو ماندند
از آن روز مقام مرشدکاینات نزدپادشاه بزرگ گردید

(۱) مراد مهرجی رانا است که مخفف ماهیاربن رانامیباشد

اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب را بنگر
از آنروز اکبر شاه مفتون مرشد کاینات گردید
بیربر وزیر ذکاوت داشت ازاین پیش‌آمد بفکر افتاد
کمر بست وقد برافراشت و آمد بقریه نوساری
مهرجی رانا را با خود برد و بحضور پادشاه رفت
ای پادشاه بشنو دین پارسی ازهمه بزرگتر است
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر
اکبر شاه گفت ای مهرجی رانا تأثیر مذهب خودرا بنما
بمن بگو چرا دوخورشید درآسمانست فوراً جواب بده
اکبر شاه بمهرجی رانا فرش داد اما برآن ننشست و دور ایستاد
دستمال خود برزمین گسترد وبرآن نشست
پس از شستشو و اوستای کشتی بخواندن اوراد پرداخت
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر
با پرهیز گاری بند گی کرد وبخدا متوجه گشت
قاب مسین بر زمین افتاد و مرشدکاینات بیهوش شد
اکبر شاه ووزیرش بادیدگان باز برمهرجی راناخیره شدند
قاب از زمین برداشتند عالمیان به رانا (۱)خیره شدند
دستور بسیار قابلی بود جادوی کسی بر اوکار گر نمیشد
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر
تاثیر مذهب پارسی رادید پادشاه بسیار خوشحال‌شد
سدره پوشید و برتخت نشست باچهره چون ماه نورانی
نور زا قبله خود کرد وآتش برافروخت
پس از دیدن اقسام کرامات بر آتش یقین آورد

(۱) رانا اسم پدر دستور است بدینطریق مهرجی+رانا

بر زرتشت ایمان آورد وصاحب فر یزدانی گشت
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر
او (مهرجی رانا) عالم جاماسب نامه ونجومزرتشتی است
نام جاویدانی از خود گذاشت زیرا دانای دانش راستی بود
(این قسمت دراصل ناخوانااست)
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهبرا بنگر
اکبر شاه بمهرجی‌رانا زمین خالصه خلعت داد
و نسلش درنوساری باسم او باقیست
او بر حسب علم خویش عمل کرد ودر بهشت برین مقام‌یافت
همه باید پس وپیش برویم ولی عمل نیك باید بجا آورد
مقام شاه(۱)درستکار زرتشتی پاکدین بلند است
اکبر شاه سدره پوشیدتأثیر مذهب رابنگر
پادشاه بمذاهب هندو ومسلمان ونصارا اعتنا نکرد
مذهب پارسی را حق خواند و بقبر باز شتافت
استاد ما خواننده دربار صفات این دین نیك‌رابسرود
نه قطعه بسرود و قلب همه را خرم کرد
در بین هزاران سپاه چهره پارسی پنهان نخواهد ماند
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر

چنانکه دیده میشود تانسن خنیا گر معروف در تصنیف خویش از واقعه روز صحبت میکند که چگونه دستور مهر جی رانا با اشتغال باوراد و اذکار خویش که آنرا نیرنگ میگویندورد ساحر را باطل وقاب مسین از آسمان برزمین افکند و

(۱) مقصود از شاه موبد ودستور میباشد . درهندوستان پیشوایان دین را بلقب شاه خطاب میکنند چنانکه جهانگیر پادشاه هند موقعیکه بدو نفر موبدنوساری‌موسوم به‌جاماسب وهوشنگ خلعت داد درفرمان‌آنها راباسم شاه‌جاماسب وشاه هوشنگ ذکر میکنند .

ساحر رابیهوش ومشتش راواکرد و اینکه شاهنشاه و حضار ازمشاهده‌این کرامت، مات ومتحیر وواله آن مرد بافرو هوش گشتند . دستور ایرجی سهرابجی‌مهرجی رانا دستور دانشمند پارسی وسراینده ماهیارنامه (۱) در مورد واقعه مذکور چنین میگوید:

بدرگاه شه اندر آن روزگار … یکی مرد هندوی زنار دار
ز هند آمده بود چون دیگران … که شه را طلسمی نماید عیان
همه کار او شعبده بود و فن … بهر علم سفلی بدی رایزن
چنین گفت شه‌راکه فردا بگاه … طلسمی نمایم کنی تو نگاه
کز آن‌کار من شه اباخاص وعام … بمانند اندر شگفتی تمام
وزآن پس گروی جگت زودباز … بخان خود آمد از آنجا بناز
یکی طاس روئین درخشنده را … چو آئینه سازید کرده صفا
بیامد بروز دگر بامداد … بمیدان پنهانی آن بد نهاد
بیامد خود او زود از دیگران … بیاورد آن طاس را خود نهان
ز جادو و از علم سفلی بتر … گروی جگت طاس را از فخر
بجانب مغرب براندش بلند … ابر آسمان و هوا وقت چند
معلق میان زمین و سماء … بکرد ایستاده و را در هوا
زمغرب چوآن طاس‌جنبنده شد … بمانند خورشید رخشنده شد
چو شاه وهمه مردمان‌خاص‌وعام … و ز آنجا زبهر تماشا بکام
همه جمع گشتند و هم در زمان … نگه کرده دیدند بر آسمان
نمودار گشتند دو آفتاب … ز مشرق و مغرب بهر سو شتاب
بماندند حیران از آن نغز کار … چه شاه و همه مردمان نظار
بنزدیك شاه و همه مردمان … گروی‌جگت گفت‌خندان‌دهان
که این آفتاب دگر بر سماء … بنا کرده‌ایم از کرامات ما
چنین حکمت و قدرت و علم‌را … زپاکی تن یافتم از خدا

(۱) رجوع شود به‌نسخه خطی‌بشماره F18 در کتابخانه‌مهرجی رانا نوساری‌هند

جزاز من دگر کس ندارد مجال / که همچون طلسمی نماید کمال
ابوالفضل کو بود دستور شاه / ز اندیشه کرده بکارش نگاه
بدانست راز نهانش تمام / که جز جادوئی نیست کارش قوام
بنزدیك شه رفت و گفتش که او / همه جادوئی میکند نزد تو
بیارم یکسی مرد پرهیزکار / که او را کند نزد توخوار وزار
بنزدیك ماهیار رانا (۱) پیام / فرستاد و خواندش زبس احترام
چو ماهیار پیغام او را شنید / بنزدیك دستور زودی رسید
بپرسید ماهیار را آنزمان / شهٔ دادگر خود زشیرین زبان
که این چه‌طلسم‌است در آسمان / ندیده دو خورشید کس درجهان
اگر توکنی راز این آشکار / شوی سرفراز اندر این روزگار
چو ماهیار ازشه شنید این سخن / چنین گفت شه را در آن انجمن
که ای نامور شاه این روزگار / یقین دان که این مرد زناردار
ندارد بجز راه اهریمنی / بدارد بخلق خدا دشمنی
دل مردمان از ره راستی / بگرداند از مکر در کاستی
بخواهد که یابد ز جادوگری / میان همه مردمان برتری
من اکنون برشاه وهم خاص وعام / کنم آشکارا فریبش تمام
نمایم یکی معجز دین ما / شود زود رسوا بنزد شما

سپس مهرجی رانا برسرچاه آب میرود وباظرف پاك آب ازچاه میکشدوسه بار شستشو کرده لباس سفید پاك میپوشد وبمجلسی که شاه‌وتماشاچیان حاضر باشند برمیگردد.

در آنجا میان همه مردمان / گروی جگت نیز بدسر گران
چو ماهیار آمد درآن انجمن / به دور ایستاده ز پاکیزه تن
یکی جای بگزید پاك و جدا / بر او گسترانید فرش صفا

(۱) مهرجی مخفف‌ماهیار است بنابراین ماهیار رانا همان مهرجی رانامیباشد.

بخواندش کلام اوستا زبان / کشیده‌بگردش سه خط‌همزمان
بایستاد و رخ را سوی آفتاب / بکرده ز پاکی و اندیشه ناب
دو ساعت عبادات یزدان پاك / بکرد و سرخود نهاده بخاك
گرفته ره ورسم اشراقیان / ریاضت دو ساعت کشید آنزمان
دگرهم‌بدل خواندنیرنگ‌دین / بهردم بمالید رخ بر زمین
همان طاس زرین که از پردغا / گروی جگت کرده بد بر هوا
هم اندر زمان در هوا طاس زر / شده لرزه لرزان وزیر و زبر
ز بالا فرود آمده بر زمین / فتاده بحکم جهان آفرین
زیکسو چو ماهیار پاکی‌خویش / روان کرد ونیرنگها‌خواند بیش
گروی جگت هم ز سوی دگر / براند ز ترسیده مکر و سحر
ولیکن بآخر شده خوار وپست / براوچیره‌تر گشت یزدان‌پرست
چو شاه و همه مردمان که و مه / بدیدند این معجز دین به
ز پاکی ماهیار و دین و کلام / فتادند اندر شگفتی تمام
بخواندند بروی همه آفرین / زدل آوریدند مهر و یقین

نیرنک
یا اذکار و اوراد

نیرنگ یا اوراد و اذکار بین زرتشتیان باستانی معمول وبخشی از آن‌در سده های گذشته بتوسط دستوران وموبدان ایران چنانکه خواهیم دید برای‌دستوران‌و موبدان هندوستان فرستاده شده است . شیخ ابوالفضل نیزبوجود اوراد واذکار که پیشینیان‌نیرنگ مینامندقائل ومینویسد : «نیرنگ این‌آثار درنگاشته‌های‌پیشینیان بیشتر از آنست که گفته‌آید . » کتاب پهلوی شکند گمانیك ویچار ، نیرنگ و نئت یشت را از آنجمله میداند ومیگوید : «کل بلادفع شود و دیو و درج وپری وگفتار وساحران » پروفسور دارمستتر فرانسوی درکتاب خویش زنداوستامعتقد است که دستور مهر جی رانا با قرائت ونئت یشت سحر ساحر را دفع و بنمودن کرامت موفق گردیده .

دستوران وموبدان و بهدینان زرتشتی ایران نیز بوجود نیرنگها و اوراد و اذکار قائل و بسا امراض و تأثیرات سماوی را بوسیله آنها دفع مینموده‌اند . در نامه‌هائیکه‌درطی سنوات۸۴۷ و۱۰۳۹ یزدگردی بپارسیان‌هندوستان نوشته ومسائل مشکلهٔ مذهبی رابرای آنها حل نموده و کتب دینی و فراوان رسالات مذهبی‌برای ایشان فرستاده‌اند بسیاری ازنیرنگها نیز یافت میشود . از آنجمله است نیرنگ حاجت خواستن ، نیرنگ نبودن حالت بیماری ، نیرنگ کم مردن گوسفندان ، نیرنگ بر درد سر تعویذ نوشتن ، نیرنگ بیم دزد و راهدار ، نیرنگ دفع چشم

زخم ، نیرنگ دفع درد شکم ، نیرنگ تب بستن ، نیرنگ آسانی زن دشوار زا وغیره .

قرائت نیرنگها روش مخصوصی دارد و عامل‌بایستی کلیه نکات آنرابدرستی رعایت نماید . مثلا در نیرنگ دفع دردشکم آمده « درشکم کس‌چیزی علت‌مانده باشد از این نیرنگ رفع‌شود ووقتی که کسی را از این‌دردشود روغن کنجدآوردن و اندر جام کردن وآن جام برسراوهفت بار فدا کردن، پس واج اردیبهشت گرفتن و این نیرنگ خواندن ودر میان روغن کنجد آب افکندن و کارد در میان روغن گردانیدن و اوستا خواندن خشنوتره اهورهه مزداا اشم و هویکبار فرورانه ... تا ... فرستیچه اشهه وهشتهه ... تا خشنوتره ... تا ویدئواا مروتواشم وهشتم... تا مزده ذاتام اشونیم‌یزه میده . نیرنگ‌اینست:ائیریه منتم ته‌ایشیم مزیشتم‌مرومی سپیتمه باین حرف‌خواندن‌قطره‌آب درمیان‌روغن کنجد کندویسپنام ارزووسرونگهام تم‌زی ویسپنام‌سرونگهام‌اوپرو کریم‌مزدتام‌ایم ائیریامنم‌اشیم‌تم آرائی‌ته‌سئوشینتواهی فرمرومی سپیتمه قطره آب درمیان روغن شیرین کند وکارددر میان‌روغن‌بگرداند خشیه‌نه هونام‌دامنام ازم یواهورو مزدا وئی چیش خشه و دژدینوانگهرومینیوش زرتشتره خوائیش دامؤهو سپیتمه قطره آب درمیان روغن کردن و کارد گردانیدن زرتشتره زمره گوزؤ بؤاوانگه رو مینیوش‌زمره گوزؤ بواونتی‌دئوااوسریسته پئی‌تی تنوش استواو گئیریؤ داره‌یاو نتی اشم‌وهویك. سه‌بار این‌نیرنگ‌خواندن پس واج گفتن هرمزد خدای تاآفرینامه اشهه وهشتهه ... تااهمائی‌رئسچه

کلیه نیرنگهای نامبرده در روایات داراب هرمزدیار وبسی بیشتردرروایات گوناگون دیگر ضبط‌شده است وقسمتهای اوستائی‌با الفبای‌اوستامیباشد .درجنگی موسوم بجنگ دستور جاماسب که بنشانی HAV (ms) 2 در بنگاه خاور شناسی کاما در بمبئی محفوظ است نیرنگهای بسیاری ضبط شده است که غالباً با حروف پهلوی است .

تأثیر کلام اوستا و کرامت دستور زرتشتی

واقعه دیگری که تأثیر کلام اوستا و کرامت دستور زرتشتی را میرساند و ورد زبان پیشینیان وداستان چامه سرائی یکی از شاعران دهاتی قرار گرفته در سال ۷۲٤ یزدگردی در یزد رویداده است. در آن وقت شاه نظام حکمران یزد بود(۱) ونسبت بزرتشتیان ستم پیشه. وزیری داشت بدخو وظالم، و آن وزیر در شخص حکمران نفوذی بغایت داشت. یزد در آن هنگام پناهگاه زرتشتیان بود. بهدینان وموبدان بیشماری در آن شهرستان تمرکز داشتند. دستوران دستور آن دوره رانام دستور بندار بود.

(۱) احمدبن حسین بن علی الکاتب صاحب تاریخ جدید یزد راجع بانتصاب شاه نظام بحکمرانی یزد مینویسد. «درزمانیکه رایت منصورخاقانی (شاهرخ بهادر پسر امیر تیمور) بجهت عصیان امیرزاده بایقرا متوجه فارس شد و بشیراز آمد درسال تسع وعشر وثمانمائه (۸۱۹ برابر ۷۸٦ یزدگردی) در زمان مراجعت شاه نظام کرمانی بحکومت ابرقوه و یزد نصب کردند وشاه نظام بابرقوه آمد وازابرقوه به یزد آمد وکاشی مسجد تمام کرد وبرغرفه ها سوره فتح نوشت ....الخ» مولف نامبرده دو صفحه در ستایش کارهای مذهبی او وتعمیرات مساجد وابنیه دینی مینگارد و ازوضع حکومت او وقتل وکشتارش که داستانسرای ما مینویسد هیچ اشاره نمیکند. گویا علت آن کرامت دستور بندار باشد که مؤلف رابخموشی واداشته. تاریخ حکمرانی شاه نظام دریزد طبق تاریخ جدید که بعد از ۸۱۹ هجری صورت گرفته باتاریخ ۷۲٤ یزدگردی که چامه سرای ماضبط نموده درحدود ٦۲ سال فرق دارد.

حکمران بواسطۀ خبث طینت ونفوذ وزیر زشتخو وبواسطۀ تحریکات اوفرمانی صادر کرد مبنی براینکه گروه زرتشتیان باید باجبار مسلمان شوند. همه زرتشتیان پیر و جوان، بزرگ و کوچك را دریك محل جمع ساخت و آنها را بقبول آئین اسلام امر نموده گفت که اگر دین کهن خودرا نهشته و اسلام نیاورند باید دست از جان شیرین خود بشویند، و از آن جماعت که مات زده بودند جواب فوری مطالبه نمود.

کدخدایان و پیران قوم با قوت قلب پاسخ دادند «فرمان شه راشنفتیم. ما نیز پرستندۀ خدای یکتا وفرزندان کیان وپیروراه راست و جویای نام ونشان واز داشتن دین نیاکان مفتخر و سرافرازیم. آنچه مراد ومقصود حکمران است ازاین بیچارگان میسر نیست. ما را سه دستور وپیشوای داناست. شاه پیمان کند وآنها راطلبیده و ازدین وتوحید پرسش کند وپاسخ پذیرد. اگرپیشوایان دانای مااسلام بیاورند ماهمگی بجان حاضریم.»

فرماندار سه دستور دانا را بدربار خویش احضار و آنها را بقبول اسلام و یا دادن جان فرمان داد. بزرگ آنها دستور بندار عرض نمود: «شاها ما مردمی هستیم بیگناه و پرستنده خداوند یکتا وصاحب خرد و هوش خداداد. کشتن دانا خلاف آئین سروری و راستی است مانه ساحریم ونه جادوگر. بلکه دل را بمهر و پیمان پیمبر خویش استوار داشته ایم.»

حکمران از استماع جواب از اصول وفروع دین پرسشها نمود و پاسخهای متین دریافت. اما چون خودبین وغرض داشت قانع نشد.

چون غرض آمدهنر پوشیده شد   صدحجاب ازدل بسوی دیده شد

پیشنهاد کرد «اگر شما این انگشتری مراکه اکنون در این گل انداخته وهزار خشت خام میسازند. با تأثیر کلام مقدس خودتان نشان دهید که در کدام خشتی است بدرستی دین و ایمان شما یقین حاصل کرده آزارتان روا نخواهم داشت.» سپس فرمانداد هر سه دستور دانا را دریك اطاق زندانی سازند، و انگشتر رادر گل

انداخته بساختن هزار خشت خام امر نمود . خشت پس از چهار روز حاضر شد و چون برای احضار دستوران بزندان شتافتند آن را خالی دیدند واز زندانیان اثری نیافتند . هرطرف بجستجو پرداختند ، تا آنکه سه دستور راکه متأسفانه اسم دو نفرشان مجهول مانده در منزل خویش بعبادت مشغول یافتند . آنها را بازداشت نموده بخدمت شه‌نظام آوردند . حکمران بر آشفت که« باعلم جادو اززندان جسته‌اید اینك نشان دهید که خاتم در کدام خشتی است.»

هر سه دستور زبان بواج اوستارا زمزمه کنان خشتها را بچهار بخش تقسیم نموده ازآن یك بخش را انتخاب نمودند و باز آنرا نیز بهمین منوال بچهار بخش تقسیم نمودند و این عمل تکرار یافت تا آنکه یك خشت باقیماند . آنگاه دستور بندار بحکمران عرض نمود که انگشتری در آن خشت و درفلان گوشه میباشد . چون حکمران بشکستن خشت و بیرون آوردن خاتم امر نمود ، دستور گفت حیف است که چنین خشت خوبی شکسته شود وانبری بدست گرفته زمزمه کنان درخشت فرو برد و خاتم را بیرون آورده بشاه نظام تقدیم نمود .

حکمران وتماشاچیان درحیرت فروماندند شاه‌نظام به پیروی خوی زشت، پیمان را فراموش نمود ، آنها را کافر وساحر خوانده بپذیرفتن اسلام امر نمود . دستور درجواب گفت « جان بر کف حاضر ولی دست از دین برنخواهیم داشت .» حکمران از استماع پاسخ رك غضبناك گشته حکم کرد سریك دستور را باتیغ ازتن جدا کردند و دستور دیگر را تکه‌تکه ساختند تا شاید دستور بندار ازجان بترسد و باسلام آوردن تن دردهد . اما دستور نامبرده آه سردی ازجگر بر کشید و بشه نظام گفت :

« وقوع این حادثه را از پیش میدانستم و اینك مرا هم چون آنها خواهی کشت. ولی بدان پس ازشهادت من سه‌قطره خون بردامن‌توپیدا خواهدشد وچهل روز بعد دیگری ترا بکیفراعمالت‌خواهد کشت .» حکمران از شنیدن این سخن یکه‌خورده بدژخیم‌امر نمود ، او رادورتر برده با اره بدنش رادونیم کند.

دستور بندار چون حال بدینمنوال دید به پسر خویش بهرام وصیت نمود که پس از شهادتش فوراً با بستگان بخراسان مهاجرت نماید و نزد خویشان آنجا پناه گزینند ، زیرا شهر یزد پس از چهل روز ببلا و خونریزی دچارخواهد گشت . دژخیم دستور را در حالیکه بواج مشغول بود با اره دونیم ساخت . بهرام از دیدن حال پدر دهشت برداشته همانجا جان بجان‌آفرین تسلیم نمود.

پس از شهادت دستور بندار ، چنانکه فرموده بود ، سه قطره خون بر دامن فرماندار پدید آمد . حکمران از عاقبت وخیم خویش بهراسید . سایر زرتشتیان راکه دید حاضرند برای دین بآسانی جان بدهند ، آزاد ساخت.

پیشگوئی دستور بندار بحقیقت پیوست . درروز چهلم سپاهی ازمشرق به‌یزد حمله آورد و جمعی کثیر ازمردم شهررادرخون غرقه ساخت وشه نظام‌باخانواده‌اش درآن گیر ودار بقتل رسید وارك آنان بغارت رفت .

داستان دیگر از تاثیرات اوستا وکرامات موبدان در قصه سلطان محمود غزنوی ضبط است که دستور نوشیروان پور دستور مرزبان از نثر بنظم درآورده و برای‌ما بیادگار گذاشته است وآن از اینقرار است .

زمان پادشاهی سلطان محمود غزنوی بود شاعران و ادیبان ونویسندگان زیادی در دربار او جمع بودند . فردوسی بنظم شاهنامه مشغول‌بود وسلطان‌باستماع داستان شاهنامه بسیارلذت میبرد وتوجهی وافر نسبت بکار اوابرازمیداشت وچندان التفاتی بشاعران و ادیبان دیگر دربار نمینمود . لذا آنها ازمشاهده این وضع‌یعنی عشق شاهنشاه بنظم شاهنامه و توجه تام او بفردوسی وکارهایش و بی‌التفاتی نسبت بآنها رگ حسادت و رشکشان بجنبش آمده دورهم جمع گشته عهد و پیمان‌بستند که بوسیله‌ئی شاهنامه راکم‌ارز جلوه داده وآن و فردوسی راازنظر سلطان‌بیندازند و برای پیشرفت منظور خود صلاح بر این دیدند که چون شاهنامه از پادشاهان و پهلوانان زرتشتی صحبت میدارد بایستی‌بهر نحوی که باشد درصدد بدنام ساختن زرتشتیان فعالیت‌نمایند بنابراین یکروز دستجمعی درحضورشاهنشاه نسبت‌بجماعت

زرتشتیان بدگوئی آغاز وآنهارابکفر وزندقه متهم‌میسازند و ازشاهنشاه‌درخواست مینمایند که نام این گروه راازقلمروسلطنت خود محو سازد . آنها را باجبار باسلام درآورد ویا بقتل‌عام ایشان فرمان صادرسازد درداستان آمده :

که در دور آن روزگار تباه	که سلطان‌محمود بدپادشاه
وفردوس شاهنامه رانظم کرد	همه شاعران زو بُدندپُر ز درد
ازآن پس بگفتند با شهریار	کنیم راز در پیش شه آشکار
بهفتاد و دو ملت ای پادشاه	که ایشان بخلقان نمودندراه
زراتشتیان از همه بدترانند	توای شاه بر هامکن ریشخند
ندارند راه درستی همان	که بیراه و بیدین هستندشان
توشان‌رابکش‌یامسلمان‌بکن	زگستاخی از ما توبشنوسخن

سلطان محمود چون گفتار آنها بشنید بفکر دور و دراز افتاد شاهنشاهان و پهلوانان نامی باستان وکارهای نیك آنان که در شاهنامه ضبط است بیاد آورد وباز از اسلام پرستی پدر و خود وکشتار زیادی راکه بنام‌دین نموده‌بود درجلودیدگانش مجسم گشت سربلند کرد و بدرگاه پروردگار بنالید .

دمی‌فکرکرد آنزمان‌شهریار	بنالیـد آنگه بر کردگار

سپس فرمانداد همه زرتشتیان ازن و مرد و پیر وجوان و بزرگ و کوچك وعابد و پارسا ببارگاه شاهنشاهی حاضر گردند .

عموم زرتشتیان باحالی پریشان ببارگاه سلطانی حاضر شده فریاد کردنـد که شاهنشاها مگر چه گناهی ازما سرزده که همه را در اینجا جمع فرموده‌اید . ما خراج و مالیات سلطانی را تمام وکمال پرداخته‌ایم و دیناری بر ما باقی نیست سلطان محمود گفت:

بیائید جمله مسلمان شوید	خدای جهان رابفرمان‌شوید
خدارا شناسید آنگه رسول	نگردید ازگفتـه ما ملول
مسلمان‌نگردیدا گراین‌زمان	کنم‌تان‌همه کنده ازخانمان

شما را تمامی‌کشم من ورا	ز حکم پیمبر رسول خدا

زرتشتیان فرمایشات شاهانه را با پریشانی تمام گوش داده حیران گشتند . یکی از دانایان آنها که نامش مجهول مانده با خنجر برهنه در دست جلو سلطان آمده گفت شاها بااین خنجر همه ماها را گردن بزن .

یکی مرد دانای‌یزدان‌پرست	بیامد، بر شاه خنجر بدست
بمحمود گفت بکش ما همه	مسلمان نگردیم زین دمدمه

و عرض کرد ما پیرو دین برحقیم . دین ما دین راستی و پاکیست . دینی است که پیغمبر ماشت زرتشت ازطرف اهورامزدا برای آبادانی جهان و شادمانی و خوشبختی جهانیان آورد و آنرا بشاه گشتاسب عرضه کرد کتاب اوستای خود را نشان داد و معجزات خود را بنمود و شاه و درباریان او پس از تحقیقات‌وپرسشهای زیاد باو ایمان آوردند و دینش را پذیرفتند شاه گشتاسب بواسطه معجزهٔ پیغمبر در زمان حیات جای خودرا در بهشت برین بدید ودستور پشوتن زنده جاوید گشت و جاماسب حکیم علم ودانش جهانی‌راهرچه‌بود دریك آن‌فرا گرفت واسفندیارروئین تن گردید و اضافه کرد :

که ما یکجهت برده داد او	زما بشنو این گفته‌ها نونکو
بداد زراتشت و دین خدا	زهر ملت و دیگران ما جدا
یقینیم بیشك‌بر این راه دین	که‌ازبهردین‌جان‌دهیم‌همچنین

سلطان محمود از جرئت معنوی ودین پرستی و فداکاری زرتشتیان مبهوت گردید و بفکر عمیقی فرو رفت پس ازلمحهٔ تفکر سر بلند کرده فرمود : « اگر دینتان برحق وآنچه را میگوئیدراست ودرست است واوستا کلام حق وپیغمبرتان برگزیدهٔ خداست‌بیایید با اوستای‌خود کرامات نشان دهید تامردم برحقیقت‌دین شما وصدق گفتارتان پی‌برند . دانای زرتشتی‌از استماع فرمایشات ملوکانه‌شادمان گردید و با بشاشت تمام کرنش نموده اظهار داشت زهی فرمان حق اینك موبدان ما تا مدت سه‌روز کرامات اوستائی را بشاهنشاه نشان خواهند داد . اما بایك‌شرط

و آن اینکه فقط سلطان میتواند آنرا بعیان بیند و درصورتیکه شاهنشاه ضرورت دارند ممکن است دو نفر از ندیمان را با خودبیاوردولی همه‌بایستی اول‌غسل کرده و خودراپاك وپاکیزه‌ساخته و بالباس سفید پاك بمجلس بندگی مانزدیك گردند.
لشکریان سلطان باید دورتر ایستاده نظاره کنند ونزدیك نشوند .

بگفت این‌وآنگه زمین‌بوسه‌داد   به یزدان بنالید خندان و شاد
شهنشاه محمود گفت آنزمان   سه تن راطلب کرد شاه جهان
برفتند و شستند خود را بآب   بدان کار بس‌جهد کرد از شتاب

سلطان محمود باسه تن از ندیمان پس از شست و شو وغسل باتفاق‌موبدان ودانایان زرتشتی بباغ بزرگی رفتند گنبدی دروسط عمارت بود .موبدان‌در برابر زبانه‌آتش‌درخشان‌بابوی خوش‌به‌بندگی وخواندن آتش نیایش‌پرداختندلشکریان شاه درگوشهٔ باغ بنظاره‌مشغول‌شدند.

همه لشکر شاه پیر و جوان   در آن باغ بودند دلشادمان
میان همان باغ بد گنبدی   در آنجا بدی‌چند تن‌موبدی
گشادند کشتی‌هم اندرزمان   بخواندند ذکر خدای‌جهان
بخواندند آتش نیایش فزا   بکردند خواهش به‌پیش‌خدا
نگه کرد محمود در آسمان   عجایب‌بدیدش‌خوداوهمچنان
همه سبز پوش آمداندر هوا   همه لشکرشاه دیدش فرا
همه‌اسب‌ایشان‌بدی‌سبزرنگ   ز آواز ساز و زآواز جنگ
بماندآنزمان شاه‌اندرشگفت   نهانی همی شاه یزدان‌بگفت
دوم روز بشنو زمن این‌دگر   ببین قدرت قادر دادگر
بکردند اینهایزشن وسروش   نمودند ایشان بآواز خوش
دگر بار از آسمان همچنین   فرشته بیامد هم اندر زمین
پرازنور بودند وپوشش‌سفید   ز دین‌پاك معجز برآمد امید
پر ازشوق وشادی‌بدیدآنهمه   همه لشکر پادشاه و رمه

شهنشاه محمود خوشحال شد   ز برهان‌بدیدن نکوفال شد

اما در بامداد روز سوم موبد به‌یزشنگاه شتافت و بتهیه مراسم دینی وعبادت پرداخت یك موی ازریش او درظرف مراسم دینی‌افتاد آنراندید وچون شاه‌حاضر گشت باتفاق موبدان دیگر بخواندن یشت مشغول شدند . اثرات‌شوم موی فوراً ظاهر گشت وتاریکی‌محض‌حکمفرماشد ودیوان‌مهیب‌وبدبوی‌سوار برپیلان مخوف پدید آمدندشاه راترس برداشت ندیم‌را بموبدفرستاد تا واقعه‌هولناك راباوخبردهد و از خواندن بازش دارد . موبد نگاه کرد وموی خودرا بر برسم دید آنرابرداشت وظروف را دوباره فوراً شست و باز ازنو بکار خویش مشغول شد .

نگه کرد دستور چون بنگرید   همان موی بر روی برسم بدید
همان برسم‌آنگه بشد و ادیاب   دگر یشت را ساخت‌دین‌رابیاب
بخواندش‌دگربار اوخودیزشن   دل صاف هم باگوشن و کنش
دگر باره محمود چون‌بنگرید   عجایب دگر بار او خود بدید
همه سرخ پوش آمدند آنزمان   شهنشاه محمود شد شادمان
همه اسبشان همچوگلنار بود   خدای دو عالم ورا یار بود

پادشاه از دیدن این واقعه درشگفتی شد فوراً موبد را خواست و امر کرد اسرار واقعه را بیان سازد وعلت مناظر زشت روز سوم پس از مناظر عالی وخوش روزهای اول و دوم چیست و تجلی مناظر خوش در روز سوم بعداز مناظر هولناك چه بود . موبد با شرمساری جواب دادکه‌یك موی از ریش‌من برروی برسم‌افتاده بود ومن بیخبر بودم وچون دین ما پاك وویژه است و باپلیدی سازش ندارد وچون موی همینکه از تن جدا گشت نسا وپلید بشمار میآید این بود که مناظر مخوف وهولناك نمایان گشت :

همان گاه موبدزبان‌برگشاد   از آن‌موی‌وبرسم‌بشه کردیاد
که‌این‌دین‌پاکست‌حکم‌خدا   کنم‌شکریزدان‌از این‌دین ما
بفرمود ما را خدای جهان   که‌از بهر دین‌مادهیم‌نیزجان

بعلاوه موبد بعضی از قوانین دین را بعرض پادشاه رسانیده گفت طلاق‌دادن زن در دین روانیست و زندگی بانفاق ودوروئی وشکستن عهد وپیمان ولو بادشمن باشد گناه بزرگی است . کشتن غلام باره وجادوگر در دین ثواب عظیم دارد وبت پرست رانباید بخود راه داد وهر کس دین را گذاشت و بدین دیگری پیوست از دنیا وبهشت بی‌بهره بوده بمراد دل نخواهد رسید و آنگاه بشرح معجزات‌پیغمبر وداستان حملات بیگانگان بردین‌وسرانجام‌بد آنهامیپردازد.شاه پس‌ازشنیدن گفتار موبد زمانی خیره شده آنگاه فرمود شما بردین خود استوار باشید ما را بادین‌شما کاری نیست دیـن شما دین بـاریکی است که از یك موی باریك اینهمه آفت وبلا برمیخیزاند شما دین‌تان را حفظ کنید و بر دین خود باقی بمانید اینك همه‌تان بخانمان خودبر گردید که‌آزاد هستید .

آموزش و پرورش:

مهمترین و درخشان‌ترین تاریخ بشر، همان صفحاتی است که سرگذشت علم و هنر در آن به ثبت رسیده باشد. در بین سالهای ۱۸۱۹ و ۱۸۲۷ میلادی که دولت به فکر تأسیس مدارس به روش جدید افتاد، پارسیان هند دانستند که باید از این فرصت به نحو شایسته استفاده کنند و نسل جدید را به سلاح دانش بیارایند، از این جهت در ایجاد بنگاههای فرهنگی و تأسیس مدارس در شهر بمبئی و سایر شهرهای پارسی نشین، قدمهای مؤثر برداشتند.

سال ۱۸۵٤ میلادی، در تاریخ تعلیم و تربیت هند یکی از سالهای بسیار درخشان است، زیرا در این سال بود که سه دانشگاه بمبئی و مدرس و کلکته تأسیس شد و پارسیان از اینموقعیت استفاده نموده وعدهٔ زیادی که واجد شرایط بودند، بدانشگاه‌های تازه تأسیس شتافتند و توانستند که در ظرف مدت کوتاهی از میان آنان، دانشمندان و اطباء و حقوقدانها و مهندسین برای خدمت به مملکت آماده شوند.

پارسیان و هند نوین:

در تمام شئون زندگی، مردان برجسته و نامی، از میان پارسیان هند برخاسته است. در تاریخ هند نوین، نام پارسیانی که در راه آزادی هند گام برداشته‌اند، سر لوحهٔ اسامی کسانی است که زندگی خود را وقف بدست آوردن استقلال آن سرزمین کرده‌اند مردانی مانند دادابابائی نوروزجی و مانکجی تکروسهراب جی سکلات والا و دیگران بودند که در پارلمان انگلستان، ازطرف هند نمایندگی داشتند و برای اولین بار در آنجا نغمهٔ آزادی هند را آغاز نمودند.

سر فیروز شاه مهتا، با قدرت کم نظیر خود، توانست اساس و پایهٔ شهرداری بمبئی را از روی اصول صحیح پی ریزی نماید و بپاس خدماتش مجسمه اش تا به امروز، در میدان شهرداری بمبئی بر پاست و در روزهای عید و جشن آنرا گل افشان مینمایند و خدمات این مرد که به «شیر هندوستان» ملقب است، برای هند بطور عموم و برای جماعت پارسی بخصوص فراموش نشدنی است.

هند آزاد:

هندوستان، بدون شک، استقلال مییافت و از نعمت آزادی برخوردار می شد، اما با کوشش بزرگان پارسی، خیلی زودتر این آرزوی دیرینه، صورت عمل بخود گرفت. با مطالعهٔ تاریخ سرگذشت این قوم، ملاحظه میشود که چطور شاخهٔ کوچک بدرختی تنومند تبدیل شده و بر همهٔ کسانی که به آن پناه برده اند، صرفنظر از قومیت و ملیت و نژاد، یکسان سایه افکنده است، تاریخ ترقی و پیشرفت این قوم آواره از میهن، بهترین سرمشق و درس برای ملتی است که می خواهد جلو برود و در زندگانی اجتماعی و سیاسی خود دارای نام و نشان باشد. فقط دو نمونه کافی است که نشان داده شود، با سعی و کوشش بهمه جا میتوان رسید. سرجمشید جی، جی جی باهائی که ازخیراندیشان بسیارمعروف هند است و آثار خیر او از قبیل بیمارستان و مدرسه و پذیرشگاه و غیره در هر کوی و برزن و گوشه و کنار بمبئی و سایر شهرهای پارسی نشین، به چشم می خورد و نیز دکتر داداباهائی نوروزجی به «پدر آزادی هند»: ملقب شده است، هر دوی آنها، هنگامی که خیلی کوچک و طفل بودند، از نعمت داشتن پدر محروم گشته و هر دو از خانوادهٔ فقیر بودند. این دو نفر به خوبی میدانستند که خداوند برای هر آفرینندهٔ رزقی مقدر کرده است، اما هرگز رزق از آسمان به آشیانهٔ مرغ نمی افتد، بایستی در پی رزق در کار و کوشش بود. با شجاعت و پشت کار و زحمت و راستی و درستی و صداقت و امانت، که از گذشتگان خود به ارث برده بودند چنان کوشیدند که اگریکی را حاتم وقت بنامیم و دیگری را نجات دهندهٔ هندش بخوانیم اغراق و دور از حقیقت نخواهد بود.

یکی از بزرگان انگلیسی گفته است که: خدایان ثروت و دانش را در برابر

عرق جبین قرار داده اند، این دو تن نیز این گفتار را درمد نظر گماشتند و بالاخره با کار و کوشش موفقیت بر سر هر دوی آنها سایه افکند تا بجائی که یکی بانی بزرگترین آثار خیر در شهر بمبئی و سایر شهرهای پارسی نشین شد و دیگری نام آورترین مرد سیاسی زمان خود گردید و تا به امروز نیز نام هر دو زنده و جاودان است.

یکی از بزرگان می گوید: «مجموعهٔ تاریخ یک ملت، سرگذشت بزرگان آن ملت است». سرگذشت فعالیت و کوشش پارسیان هند، براستی انسان را به تحسین و اعجاب وامیدارد که چگونه این قوم آواره از خاک وطن، توانستند که بزرگترین مقام را در تمام شئون، در سرزمین دوست و برادر خود هند بدست آورند، که حتی برای اروپائیان متمدن نیز این سرعت ترقی تعجب آور بوده است. علت این سرعت پیشرفت آشکار است. آنها، با صفای قلب زیستند و به ندای وجدان گوش دادند و راستی و درستی و تواضع و آرامش و قناعت را پیشهٔ خود ساختند.

گرد خودخواهی و خودپرستی نگشتند و بخداوند یکتا تکیه نمودند و از دستورات مذهبی سر پیچی ننمودند و بهمین جهت نه تنها قوم پارسی را سر بلند و سرافراز نمودند و خدمات فراموش نشدنی به سرزمین هند انجام دادند، بلکه نسبت به زرتشتیان ایران نیز خدمت کردند.

دستور جاماسپ ولایتی

در حدود دو قرن و نیم پیش از این، یعنی به سال ۱۷۲۰ میلادی و ۱۰۹۰ یزدگردی، تحولی در زندگی دینی پارسیان هندوستان روی داد. موجد این تحول و دیگرگونی، که زمینهٔ مستحکم و استواری در به سازی دینی به وجود آورد، دستور جاماسپ ولایتی بود.

دستور جاماسپ در روز بیست و ششم نوامبر سال ۱۷۲۰ میلادی وارد بندر سورت در سرزمین هند شد. گویا این سفر بنا به دعوت و درخواست عده یی از پارسیان بود. در آن هنگام پارسیان هند از زبان اوستا و پهلوی و هم چنین کم و کیف اوستا و قرائت درست آن و آداب و رسوم و شعایر دین آگاهی های چندانی

نداشتند.

مقارن با ورود دستور جاماسپ، این روحانی دانشمند متوجه شد که میان پارسیان دربارهٔ بعضی مسایل دین آن چنان اختلافی موجود است که چه بسا موجب جنگ و ستیز و برادرکشی شود. از جملهٔ این مسایل، اختلافی بود دربارهٔ چگونگی استفاده از پنام Panam . عده‌یی معتقد بودند که هنگام مواجه شدن با مرده باید از پنام استفاده شود و دسته‌یی برخلاف این بر آن بودند که در مورد مرده از پنام نباید بهره برد.

هم چنین هنگامی که دستور جاماسب به هند وارد شد، متوجه گشت که بین تقویم زرتشتیان هند و ایران یک ماه اختلاف است. اما در این باره سکوت کرد، چون نمی خواست موارد اختلاف از آنچه که هست افزون‌تر شود.

دستور جاماسپ دربارهٔ کتاب‌ها و جزوه‌های اوستای موجود در میان پارسیان به تحقیق پرداخت، متوجه شد که اشتباهاتی در این جزوه‌ها موجود است — به همین جهت به اصلاح آنها پرداخت و چند جلد از کتابهای خود را به آنان بخشید و چند جلد نیز استنساخ کرد تا مورد استفاده قرار گیرد.

هنگامی که با موبدان و روحانیون زرتشتی در هند مواجه شده و با آنان به گفت و گو پرداخت، متوجه شد که موبدان نیز از دین و رسوم و شعایر آن آگاهی چندانی ندارند. به همین جهت از میان موبدان، سه تن را انتخاب کرد تا به آنها خط و زبان اوستا و پهلوی و مسایل دین بیاموزد تا آنان نیز با پایمردی حقایق را انتشار دهند. سه نفری را که انتخاب کرد عبارت بودند از **دستور داراب** پسر هیربد کومانادادا دارو که از اهالی سورت بود. **دستور جاماسپ جاماسپ آسا** که ساکن نوسازی بود — و سومی به احتمال **دستور فریدون** باید باشد که پسر دستور کامدین بود.

بر طرفی تقویم و جشنهای زرتشتیان

تقویم وجشنهای زرتشتیان پس از اکبر شاه نیزدر هند و در دبار جانشینان او جهانگیر وسپس شاهجهان معمول بود. برپشت کلیه اسنادی که در دفاتر دولتی بثبت میرسیده است نام روز وتاریخ ماه را نیز مینوشتند . برفرمانی که جهانگیر شاه باسم مدد معاش ملا جاماسب صادر نموده است در دفتر ثبت اسناد برپشت آن چنین یادداشت شده « امداد معاش باسم ملاجاماسب و غیره مع فرزندان موافق یادداشت واقع بتاریخ روز تیر ۱۳ ماه آذر سنه ۱۳ موافق چهارشنبه مطابق تاریخ ۱٦ ذی‌الحجه سنه ۱۰۲۷ ... شرح دیگر بخط لطیف سید میرمحمد روز رشن ۱۸ ماه سفندار مذ الهی۱۳.» شاهجهان نیز بر کتاب خطی کتابخانه خویش بخط خود چنین نوشته « بسم‌الله الرحمن الرحیم این بهارستان بتاریخ بیست وپنجم ماه‌بهمن موافق هشتم شهر جماذی‌الثانی سنه که روز جلوس مبارک‌است داخل کتابخانه‌این نیازمند درگاه شد . (۱) حرره شهاب‌الدین محمد شاهجهان پادشاه ابن جهانگیر پادشاه ابن اکبر پادشاه غازی . »

چون اورنگ زیب شاهنشاه بسیار متعصب و اسلام‌پرور برسریر سلطنت‌هند متمکن گشت ، رویهٔ ستودهٔ اکبر شاه راکاملا انکار ومانند سلاطین سلف بجبر و ستم در تبلیغ اسلام کوشش نمود و جزیه را دوباره برقرار ساخت . در سال

(۱) بهارستان را کهسر گور اوزلی درهندوستان ابتیاع نموده است از قرار معلوم در سال۱۰۲۰ هجری (۱٦۱۱م) داخل کتابخانه شاهجهان گردیده است .

دوم جلوس خویش بقول صاحب منتخب‌اللباب « بملاعوض وجیه از فضلای مشهور توران امر نمود که رواج خرابات خانه وقماربازی و بت‌پرستی را علانیه بر طرف سازند .» وخود نیز درهمان سال تقویم و جشنهای زرتشتیان را برانداخت و اعیاد اسلامی و سال‌وماه عربی قمری را دایر کرد . هرچند مستوفیان وناصحان بیغرض بشاه فهماندند که درجمع آوری مالیات وپرداختن بدهی‌های دولتی بواسطه نقص سال قمری خلل وارد میآید وقعی ننهاد . خافی خان در اینمورد درمنتخب‌اللباب مینویسد :

« چون ازعهد جلال‌الدین محمداکبر پادشاه حساب سال وماه‌دفتر وجلوس خود را از غره فروردین که مراد از تحویل نیر اعظم به‌برج حمل باشد تا آخر اسفندار گذاشته مسمی‌بماه الهی ساخته بود ، چون بآئین مجوس و پادشاهان آتش پرست شبیه بود . پادشاه حق شناس در پاس شریعت کوشیده ، حساب سال‌جلوس وجشن بر سال وماه عربی وقمری گذاشتند و حساب‌دفتر رانیزچنان مقررفرمودند که ماه و سال عربی برسال شمسی معلوم باشد وجشن نوروز را بکلی از میان برداشتند . اگرچه هرکه ازعلم ریاضی ونجوم بهره دارد و بر تواریخ عبور نموده میداند که با وجود نوروز مجوسی و اسم ماههای آنها بهمین نامهای فروردین و اردیبهشت تا اسفندار زبانزداند . اماجدا موضوع گشته‌اند که اسم ماههای آنهابقید ابتدای سال در تقاویم بفرس قدیم موسوم ساخته مینویسند و شادی نوروز که غره فروردین آنها باشد در کرمان و بندر سورت‌مجوسیها مینمایند ، باین نوروزسلطانی نیز نامیده میشوند اصلا کار ندارد . حساب دفاتر و سال وماه ایران ونوران برآن ماههای‌فرس قدیم است‌ونوروز سلطانی که اکثرازبلاد عجم و هند و حتی پادشاهان توران درفتنةالاسلام بلخ وبخارا تاحال مینمایند ومدارفصول اربعه و گرماوزمستان و برسات‌هندوستان وفصل‌خریف وربیع‌ورسیدن‌غله ومیوه هرفصل و تنخواه‌جاگیر ونقدی منصب داران**همه از سال وماه‌شمسی معلوم میتوان نمود ، ازماه‌عربی دریافت آن محال است** . لیکن پادشاه دیندار نظر بمزید رعایت تقوی نخواست بسبب مشابهت شادی نوروز سال وماه مجوسی ، اسم جشن نوروز مسما باشد.

نظریات زرتشتیان راجع بسلوک

فرزانگان وروحانیون ایران باستان ریاضت را میستودند ، ریاضتی که اختیاری یعنی طریقت وسلوك درراه حقیقت‌باشد، نه ریاضت اضطراری و بلائی که خداوندبرای سزای‌بدکاران نازل میسازد.شرایط رهروی‌وسلوك‌نزدآنان‌بسیاربوده. موبدهوشیار در کتاب‌خویش‌سرودمستان‌مفصلاشرح میدهد. ازآنجمله‌است معاشرت وصحبت با دانایان ،تجرید، تفرید، پرهیزگاری، آشنائی با مردم‌ومهربانی ،توکل شکیبائی ، خرسندی ، برداشت ومانندآن

موبد خداجوی درتفسیری که برمنظومه حضرت دستودآذرکیوان موسوم بجام کیخسرونوشته میگوید « رهرو و سالك باید خودرا به پزشکی دانا نماید تا آنچه از اخلاط بر اوبیشتربودباصلاح آرد .پس همه عقایددین و آئین و کیشها و راهها رااز خوددور کندوبا همه صلح گیردودرجای‌تنك‌وتیره نشیند وخورش‌بتدریج کم‌سازد. »حکیم یزدانی فرزانه بهرام پورفرهاد راجع بآئین کم خوری در کتاب خویش‌شارستان مینوید « ازغذای معتاد روزی سه‌درم کم کند تا بده درم رسدآنگاه تنها نشیند وبخودپردازد.» بقول‌صاحب‌دبستان‌مدار ریاضت ایشان برپنج‌چیزاست گرسنگی ، خاموشی، بیداری ، تنهائی ، ویادیزدانی .صاحب مثنوی درهمین‌معنی میفرماید .

لقمه و نکته است‌کامل را حلال   چون‌نه‌ئی‌کامل مخورمیباش‌لال

فرزانه دادپویه در کتاب خویش زردست افشار آئین اذکار و اوراد و نشست سالکان را کاملا شرح و توضیح میدهد . نزد این گروه گیتی هفت است . نخست هستی مطلق و وجود بحت که آنرا ارنك یالاهوت خوانند. دوم جهان عقول که آنرا بیرنگ یعنی جبروت گویند . سوم جهان نفوس که آنرا لرنگ یعنی ملکوت نامند. چهارم اجسام علوی که نیرنگ دانند . پنجم آخشیجان که آنرنگ سرایند . ششم پیوستگان چهار گوهر و آنرا رنگارنگ گفته‌اند . اما نزد صوفیان مجموع عالم اجسام از علوی وسفلی موسوم بملك . هفتم سارنگ و آن انسانی است یعنی ناسوت . در بعضی از نامه‌ها این هفت گیتی را هفت کشور حقیقی خوانند . شیخ عطار نیز بهمین روش در منطق الطیر عالم سلوك را بهفت وادی تقسیم نموده است بدینطریق :

گفت ما راهفت وادی دره است　　چون گذشتی هفت وادی در گه‌است
وا نیاید در جهان زین راه کس　　نیست از فرسنگ او آگاه کس
چون نیامد باز کس زین راه دور　　چون دهندت آگهی ای ناصبور
چون شدند آن جایگه گم سربسر　　کی خبر بازت دهند ای بی‌خبر
هست وادی طلب ز آغاز کار　　وادی عشق است پس ز آن بی کنار
پس سیوم وادیست زان معرفت　　هست چهارم وادی استغنا صفت
هست پنجم وادی توحید پاك　　پس ششم وادی حیرت صعبناك
هفتمین وادی فقر است و فنا　　بعد از این وادی روش نبود ترا

صاحب مثنوی نیز شبیه آنچه بالا گذشت مراحل ترقی روح را بهفت بخش تقسیم نموده است میفرماید :

از جمادی مردم و نامی شدم　　و ز نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم　　پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حملهٔ دیگر بمیرم از بشر　　تا بر آرم از ملایك بال و پر
از ملك هم بایدم قربان شوم　　آنچه اندر وهم ناید آن شوم
بار دیگر بایدم جستن ز جو　　کل شئی هالك الا وجهه

سالك حق درطی سلوك اقسام وانواع انوار لطایف مشاهده مینماید. حضرت دستور آذر کیوان درمکاشفات خویش این حالت بینش را بچهار بخش قسمت کرده. نخست سالك آنچه بیند درخواب باشد وخواب آنست که بخارات لطیفه از طعام درمعده بدماغ بر آمده وحواس ظاهر را هنگام استراحت ببندد و آنچه در این هنگام دیده شود رؤیا خوانند . دوم غیب و برتر از بینش مذکور است و آن چنانست که از جهان بالا فیضی برسد ولذت آن حواس ظاهر را ببندد و آنچه درا ین حالت دیده شود صوفیان مکاشفه گویند . سوم صحو عبارت از آنست که فیضی ازعالم علوی برسد ولی حواس ظاهر گیرنده بسته نشود ودرحال هشیاری و بیداری در گیتی معنی بنگرد و این حالت را صوفیان معاینه نامند . چهارم تن گسستن است وبالاتر از همه میباشد و آنرا باصطلاح تصوف خلع بدن گویند . چون سالك باین مقام برسد تن برای روح او چون پیراهن برای جسم است . هر وقت بخواهد روحش از بدن خارج و در عالم نور بگردش میرود و چون بخواهد بازبتن برمیگردد .

مؤلف شارستان درتعریف سلاك واولیا گوید«بدانکه بعضی از کاملان هستند که نیرو وتوانائی وقوت انقطاع وجدائی ایشان از بدن بحدی ومرتبه‌ایست که مردم آنچه درنوم بینند ایشان باهوش و دربیداری مشاهده کنند و انوارقاهره و مجردات باهره عقول و نفوس راکماهی دریابند . پس بدانکه اگر چنین کسی از مردم انقطاع اختیار کنند و باسباب دنیوی مایل نباشند حکیم اندوایشان را اولیا گویند و اگر مایل بدنیا باشند و در انتظام عالم و برتری خود کوشند ، ایشان را انبیا گویند . و در مراتب انبیا و اولیا تفاوت نیست مگر بدین که گفتیم . بنابراین جمعی از حکماء اشراقین از انبیا و ائمه اولیا میباشند . »

شیخ شهاب الدین سهروردی شهید در رساله خویش بنام کلمة التصوف مینویسد « در ایران قدیم امتی بودند که ، بحق رهبری و دادگستری مینمودند (۱) اینان حکما وفضلائی بودند غیرمشبه بمجوس که حکمت نوری شریف آنها را حکمتی که

(۱) اینان همان کسانی هستند که پیمبر باستان حضرت زرتشت در گاتها بنام سوشیانسها از آنها یاد میکنند .

ذوق افلاطون و پیشینیان او گواه بر آنستدر کتاب‌خود بنام حکمت‌الاشراق‌احیا کردیم و کسی درهمچو امری برمن سبقت نداشت .در این رساله ملاحظه میکنیم که اسامی کسانی چون فریدون‌و کیخسرو و زردشت و جاماسبو فرشادشوربعنوان ملوك و ابنیاء وحکمای افاضل با هم ذکرشده است و سهروردی همواره باین‌نکته توجه دارد تا آنها راباکسانیکه درزبان عربی بنام مجوس خوانده شده‌اند امتیاز گذارد . زیرا سهروردی نمیخواست پیوستگی خود را با مذهب زرتشتی در مقابل جمهورناس ابرازدارد . بازدرمقدمه‌الاشراق‌میگوید هیچگاه زمین خالی و محروم ازحکیمی یا جماعتی ازحکمائی که بدانها حجج و بینات آلهی اقامه و نظام عالم بشری ادامه پیدا میکند نیست .» کلیته «شیخ‌اشراق حضرت‌زرتشت پیغمبرباستان را » مظهربزرگ عرفان و پیامبرحکمت آلهی میداند و بافادات اواعتماددارد.(۱)»

فرزانه بهرام در کتاب بخویش از گروه بسیاری‌از اولیا وعارفان ایران باستان معروف‌بآبادیان و پارسیان‌اسم میبرد وچون غالب آنها مربوط بدورهٔقبل از کیانیان میباشند ازذکر آنها خودداری نموده با ذکر اسامی چندنفر ازاولیای دورهٔ کیانیان و ساسانیان بتعریف عارفان و فرزانگان زرتشتی دوره‌بعد از اسلام میپردازیم

(۱) رجوع شود بروابط‌حکمت‌اشراق و فلسفه ایران باستان صفحات ۲۰-۲۵-۴۹

بخش دوم

برگزیدگان و صاحبدلان زرتشتی

فرزانه کی نشین

فرزانه کی‌نشین‌بن کیقبادبن ذاب‌بن نوذربن منوچهر بقول صاحب شارستان «درزمان‌حیات وسلطنت‌پدرش کیقباداز اموردنیوی استعفاخواسته، بعبادت وبندگی پروردگار ایام میگذرانید و در فرهاد نامه آورده که درغاری صد سال نشست. جز درحین طلوع آفتاب و رفع حاجت‌برنمیامد وبگیاه دشتی قناعت کرده ، بعدازپنج روز افطار نمودی . وحوش و طیور رام او بودند . روزی کیکاوس شاه از او اظهار خارق عادت درخواست نمود . دعافرمود تا درختی که نزدیك‌غار او بود، برگهایش قرطاس گردیده اقسام خطوط بر آن نوشته‌شد.»

فرزانه اروند

فرزانه اروند بر وزن الوند پور کی‌نشین پور کیقباد ، مادرش به‌آفریدبنت ارمین‌بن کیقباد میباشد . او نیز درهمان غار که پدرش معتکف بود ، مطلقاً از آن غار برنیامدی . چهل و دوسال درآن منزوی بود . حرکت‌نکردی‌الا بضرورت.پس از انقضای مدت مذکور در خانه پدرش ساکن گردید و در ریاضت بیشترمجاهدت نمود تا آنکه روزی‌ندائی دررسید، که ببین‌ومشاهده کن . چون‌چشم‌برهم گذاشت، جمیع نکات ممکن عالم امر را مشاهده نمود و بر اسرار عالم آگهی‌اطلاع یافت.

شاه کیخسرو

شاه کیخسرو پور سیاوش پور کیکاوس ، سر گروه بر گزیدگان و اولیـای پیشین ایران میباشد . میگویند زنده ازجهان بیرون رفت . شصت سال بادادودهش پادشاهی نمود و بخش بزرگ جهان آن روزی را درتحت تسلط خویش درآورد . چون باوج عظمت و اقتدار رسید و گذشته شاهان نیرومند سابق و نژاد خویش را بنظر آورد . روانش دهشت برداشت، که شاید مانند جم یاکاوس کی ، راه غرور پیماید ویا چون ضحاك ستمگری پیشه کند وبه یزدان ناسپاس گردد . لذا باعتکاف وریاضت وپرستش اهورا مزدا پرداخت بقول فردوسی شاعر شیرین سخن :

به یزدان شوم ناگهان ناسپاس — بروشنروان اندر آرم هراس
ز من بگسلد فره ایـزدی — گرایـم بکژی و نا بخردی
هنرگم شود ناسپاسی بجای — روان تیره مـانـد بدیگرسرای
منا کنون چو کین پدرخواستم — جهـان را بخوبـی بیاراستم
کنون آن به آید که من راهجوی — شوم پیش یزدان پر از آبروی
کشاورز باشد وگر تاجور — سر انجام بر مرگ باشد گذر

شاه دنیاداری و شاهنشاهی را ترك بسالاربار فرمان میدهد،مردم را باخوشی ونرمی ببارگاه سلطنتی راه ندهد . و ملبس بلباس سفید به پرستشگاه میرود وباعتکاف میپردازد . یکهفته شب وروز برپای ایستاده بدون آرامش و خورش به پرستش و ستایش پروردگار مشغول میشود . ریاضت سخت پیشه کرده و از کرده‌های گذشته پتت مینماید درروزهشتم دربارگاه سلطنتی پهلوانان و کشوریان ایران را بار داده بدلجوئی میپردازد و میفرماید که میخواهد روبرو باخدای خویش سخن گوید و

اززبان اوجواب بشنود و ازمجلسیان تقاضا میکند برای کامیابی او به نیایش پرداخته وبدرگاه اهورامزدا دعا کنند ، سپس بارگاه را تعطیل وبه پرستشگاه میرود و تن بریاضت سخت میدهد وپنج هفته شب و روزبه پرستش میپردازد . اهورامزدا او را بمراد دل رسانده بتوسط سروش برایش پیغام میفرستد .

جهاندار شد پیش برتر خدای — همیخواست تا باشدش رهنمای
همیگفت کای کردگار سپهر — فـروزندهٔ نیکی و داد و مهر
از این شهریاری مرا سود نیست — گر از من خداوند خشنود نیست
چنین پنج هفته خروشان بپای — همیبود در پیش برتـر خـدای
شب تیره از رنج نغنود شاه — بدانگه که برزد سر ازچرخ ماه
بخفت او و روشن روانش نخفت — که اندرجهان با خرد بود جفت
چنین دید درخواب کو را بگوش — نهانی بگفتی خجسته سروش
که ای شاه نیك اختر نیکبخت — بسوده بسی یاره و تاج و تخت
کنون آنچه جستی همه یافتی — اگر زین جهان تیز بشتافتی
بهمسایگـی داور پـاك جـای — بیابی در این تیرگـی درمپای
چو بخشی بارزانیان بخت گنج — کسی را سپار این سرای سپنج
توانگر شوی چونکه درویش را — نوازی و هم مـردم خویش را
که بیداد گر بگسلد از جهان — یکی باشدش آشکـار و نهـان
کسی گردد ایمن ز چنگ بلا — که یابد رها زین دم اژدها
هرآنکس که از بهر تورنج برد — چنان دان که رنج ازپی گنج برد
ببخش و بارزانیان بخش نیز — که ایدرنمانی تـو بسیار نیز
سر تخت را پادشاهی گـزین — که ایمن شود موراز اوبرزمین
ز لهراسب آید بدینسان هنـر — بدوده تو شاهی و تخت و کمر
چو گیتی ببخشی میاسای هیچ — کـه آمد ترا روزگـار بسیج
چنان چون بجستی زیزدانت جای — به بی‌مرگ برخیز وآنجا گرای

بسی چیز دیگر نهانی بگفت ... و ز این آگهی آمد اوراشگفت

شیخ اشراق در اینمورد در پرتو نامه میگوید « هر پادشاهی حکمت بداند و بزمایش و تقدیس نورالانور مداومت نماید چنانکه گفتیم او راخره کیانی بدهند و فر نورانی بخشند و بارق آلهی او را کسوت هیبت و بهاز بپوشاند و رئیس طبیعی شود عالم را و او را از عالم اعلی نصرت رسد و خواب و الهام او بکمال رسد » و بازدرجای دیگرمیگوید «خلسه ملك صدیق کیخسرو مبارك برهمین ضیاء مینوی و همین سرچشمه خره واقع گردید » و بازمیگوید « شاه کیخسرو نمونه وجودیست درعین حال هم حکیم کامل و هم پادشاه عارف . حکیم کاملی است که مقام حکمت خود را بیواسطه ازخردمتذوت معنوی اقتباس کرده و پادشاه عارفی است که بشرف این منصب با احراز مقام حکمت مشرف گردیده »(۱)

چنانکه دیده شد شاه پس از ریاضت و اشغال سخت در اعتکاف ، بکام دل خویش میرسد . ازسروش مژده امرگی و جاودانی و زنده از جهان بیرون رفتن مییابد . شاهنشاه پس از گرفتن دستورفعالیت آینده خویش از سروش ، با لباس ساده سفید بی آلایش و بی یاره و طوق وتاج دربارگاه سلطنتی جلوس میکندوبارمیدهد . لشکریان و کشوریان هجوم میآورند . زال و رستم و پهلوانان و موبدان دیگر نیز از سیستان میرسند . زال شاه را ازبی اعتنائی بامور سلطنت داری نکوهش میکند . خسرو درپاسخ میفرماید.

به یزدان یکی آرزو داشتم ... جهان را همی خوار بگذاشتم
کنون پنج هفته است تامن بپای ... همیخواهم از داور رهنمای
که بخشد گذشته گناه مرا ... بیفروزد این تیره ماه مرا
برد مرمر از ین سرای سپنج ... نماند ز من در جهان درد ورنج
نباید کزین راستی بگذرم ... چوشاهان پیشین به بپیچد سرم
کنون یافتم هرچه جستم زکام ... بباید بسیچید کامد خرام

(۱) روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان ص ۴۸ ـ ۴۶

سحرگه مرا چشم بغنود دوش ... زیزدان بیامد خجسته سروش
که بر ساز کامدگه رفتنت ... سرآمد نژندی و ناخفتنت
کنون بارگاه من آمد بسر ... غم لشکر و تاج و تخت کمر

شاه سراپرده بهامون زدو گنج و ثروت شاهنشاهی را بآنجا کشید . پهلوانان و بزرگان کشور و لشکر و دیگر اتباع درآنجا جمع شدند . خسرو باندرزآنها لب گشود و درضمن اظهارداشت .

بترسید یکسر ز یزدان پاك ... مباشید ایمن در این تیره خاك
که این روز برهرکسی بگذرد ... زمانه دم ما همی بشمرد
ز هوشنگ رو تا بکاوس شاه ... که بودند با فرو تخت و کلاه
جز از نام ایشان بگیتی نماند ... کسی نامه رفتگان بر نخواند
از ایشان بسی ناسپاسان بدند ... بفرجام از این بدهراسان بدند
چو ایشان همان من یکی بنده ام ... وگر چند با رنج کوشنده ام
بکوشیدم و رنج بردم بسی ... ندیدم که ایدر بماند کسی
کنون جان ودل زین سرای سپنج ... بکندم بر آوردم از درد و رنج
کنون آنچه جستم همه یافتم ... ز تخت کئی روی بر تافتم
هرآنکس که درپیش من بردرنج ... ببخشم بدوهرچه خواهدزگنج
ببخشم که من راه را ساختم ... وزین تیرگی دل بپرداختم
شما دست شادی بخوردن برید ... بیك هفته اندر چمید و چرید
بخواهید تازین سرای سپنج ... گذریابم و دورمانم ز رنج

تمام دشت وکوه و بیابان از لشکر و مردم پر بود . هردسته را سراپرده جدا وگروهها گروه در اطراف پراکنده بودند . شاهدارائی وگنج خود را بین لشکریان و پهلوانان و ارزانیان و مستحقان بخش نمود . شاه کیخسرو را چارزن از خوشگلترین زنان جهان و کنیزان بسیار زیبا در حرم بود . در طی عمرخویش دست بآنها نیازید و بزن نزدیکی ننمود.شاه از اینکه نمیتوانست جانبازان خویش

را با خود بآیندهٔ درخشان برد دلتنگ بود . آنها را بدرود کرده رو براه نهاد . گروه انبوهی از ایرانیان با او همراه شدند پس از یك هفته طی مسافت بسر کوهی رسیدند . آنگاه آنهارا بمراجعت موعظه کرده فرمود از این ببعد راهی درپیش است که کس جان بسلامت نبرد مردم مراجعت نمودند مگر چند نفر پهلوانان شاه‌پرست که مرگ را بر جدائی از شاه محبوب ترجیح میدادند پس ازیکروز مسافرت شاه، ازنظر آنها غایب گردید هرچند درجستجویش کوشیدند نتیجه نیافتند پس از یأس بر سرچشمهٔ استراحت نمودند برف نابهنگام شروع بباریدن نمود و آنها را زنده مدفون ساخت . بقول صاحب شارستان جمعی از اهل کشف وشهود شاه کیخسرورا دریافته و بااو صحبتها داشته وتعلیمهایافته‌اند وغیبت او حقیقتی‌است واقع.

فرزانه جاماسب حکیم

فرزانه جاماسب حکیم عضو خانواده‌هوگو میباشد که دراوستا ستوده‌شده‌اند و از بزرگان ایران زمین و وزیرشاه گشتاسب ویکی از یاوران بزرگ دین بود و در ستاره شناسی و علم زیج سرآمد دهر . در نماز آفرین با نام بزرگان که بعروس وداماد هنگام زناشوئی دعا میشود آمده « دین‌یاور بید چون جاماسپ‌به دانش‌زیج» گویند با نوشیدن یك پیاله شیر از دست مبارك حضرت زرتشت دانای علوم اولین وآخرین گردید و بایك نظر پیغمبر مراتب اشراق را از ابتدا تا انتها بپیمود.

تلقین درس‌اهل‌نظریك‌اشارتست　　　کردم اشارتی و مکرر نمیکنم

پیغمبر او را در گاتها میستاید و پوروچیست جوانترین دختر خود رابعقد ازدواج او در میآورد . داستان دلکش این وصلت که از آزادی اختیار سخن میراند درگاتها برای ما جاویدان مانده است . جاماسب نامه از تالیفات اوست که از چگونگی اوضاع آینده جهان صحبت میدارد و عبارت از پیشگوئیهائیست که در پاسخ پرسشهای شاه گشتاسب بیان کرده وشهرت خاصی دارد .

شاه عباس کبیر ، شاهنشاه صفوی ، برای تصاحب این کتاب‌ظلم وستم‌فراوان نسبت بزرتشتیان روا داشته و دونفر از موبدان راهم شهید و بسیاری از کتب دینی را غارت و یا نابود ساخت . بقول یك‌سیاح اروپائی که درآن زمان در ایران بوده ۲۱ جلد کتاب زرتشتیان بتحویل خزانه شاهنشاه داده میشود . چون مقصود شاه تصاحب جاماسب نامه بود بظن قوی بیشتر آن کتاب چنانکه از نامه زرتشتیان‌بر میآید بایستی جاماسب نامه باشد .

زرتشتیان یزد درنامه مورخه ۲۰ اردیبهشت ماه قدیم سال۱۰۱۹ یزد گردی

که بتوسط شهریار صندل بهند فرستاده‌اند در اینمورد مینویسند : « در سال ۹۹۷ یزدگردی درزمان شاه جنت مقام شاه‌عباس ، آنقدر آزار و جفا و زیان بدستوران ایران رسید که شرح آن بقلم و بزبان بیان نمیتوان کرد و کار بجائی رسید که دو نفر از مایان ضایع و کشته شدند و از جهت طلب کتابهای دینی چندو نسخه چند که از جاماسب‌نامه بود گرفتند وبازطلب‌جوی زیادتی میکردند ونبود واین آزارها وجفاها بمارسید .»

جاماسب‌نامه‌صحیح‌اینك دردست زرتشتیان‌نیست وبخشهائی‌از آن که‌هیربدان وموبدان بحفظ داشته‌اند و در بعدها برصفحات‌کاغذ آورده‌اند موجود است . می‌گویند یك‌جلد کامل آن نزد سیدی درترکاباد میباشد که ازمردم‌پنهان میدارد . باید دانست که ترکاباددر چندین قرن مرکز زرتشتیان و دستوران‌دستورایران درآنجا میزیسته است .

شاهزاده اسفندیار

شاهزاده اسفندیار پورشاه گشتاسب مادرش کتایون نام داشت . از بزرگان و مبلغ دین زرتشتی واز گروه پارسیان بوده . صاحب شارستان نقل از نامهٔ خردکام تالیف بهمن چنین مینویسد :« اسفندیار را نخست اسفندار گویند که رب (مظهر) ماه اسفندار است . لقب او شیریزدان ، پهلوان یزدان ومردانشاه است وآن‌حضرت از خردی مرتاض بودو شبها هیچگاه نمی‌خفت و درعبادت وطاعت دادمردی‌بدادی بوقت افطار ازنان جوین افطار فرمودی و آن در روز یك وقت بودی و آن را هم شکم سیر تناول نفرمودی و در آن حین که محبوس و مقید بود ، کم خوری او بمرتبهٔ رسیده بود که سه دَرَهَم آرد جو باروغن زیتون دروقت افطار تناول فرمودی بعد از خلاصی از محبس بالتماس مردم‌بر خورش افزودآنهم مطابق‌ومرغوب‌طبیعت چندان نخوردی . دروقتی که حضرت زرتشت مبعوث شد و در حق او دعای خیر کرد روئینه تن گردید . ابواب علوم غیبی بر او بگشود . اگر چه پیش ازآن نیز بهره‌ها داشته و او راوصی خود ساخت وبنیابت خود تعیین‌فرمود . اسفندیارخلایق را تکلیف میفرمودلیکن به تغلب و جبر اختیار دین کردن نمیفرمودی بلکه‌به‌ملایمت و همواری و بنابرآن معجز نمودی و بروقوع حالات ماضی و مستقبل و مافی‌الضمیر خبر دادی‌وجنگ در وقتی کردی که اگر کسی ازطریق مدارا انحراف ورزیدی .»

اسفندیار بنا بقول شاهنامه در پیکار بارستم کشته شد .

فرزانه پشوتن

فرزانه پشوتن پورشاه گشتاسب برادر اسفندیار از اولیا و صاحبدلان‌زرتشتی است و چون شاه کیخسرو امر گی یافت . بقول صاحب شارستان « بدعای زرتشت زنده جاوید شد و او با جسد عنصری حی وقایم است و آنچه مذهب آبادیان است آنست که او گوشه گرفت . چون مایل بود بانزوا وخلوت ، در غاری دوراز گروه بعبادت پرداخت ومرتبهٔ حکمای کامل واولیای نامدار دریافت.»

فرزانه ساسان

فرزانه ساسان . بامس(جد) اردشیر بابکان سرسلسلهٔ ساسانی از گروه اولیا و برگزیدگان زرتشتی عهد خویش بود وتولیت معبد ناهید را داشت . زندگانی خود را بزهد و ریاضت بسر برد و بمجاهدات نفس مشغول بود و مراتب سلوك و مراحل عرفان راطی وبمدارج عالی روحانیت رسید.

هیربد تنسر

تنسر . هیربدان هیربد اردشیر بابکان بود . از جانب‌شاهنشاه مأمورا حیای دین زرتشتی وجمع‌آوری نامه‌های پراکنده اوستا گردید . مردی پاك ودرستکار و پرهیزگار بود . سالیان دراز در کوهها معتکف وبریاضتهای شاقه تن دردادومراتب سلوك راطی نمود . ازنامه‌ای بجشنف شاه ، اسپهبد طبرستان حقیقت این امر ثابت میشود .

تنسر درنامه خویش(۱) مینویسد :

پنجاه‌سالست تا نفس امارهٔ خویش رابرین داشتم بریاضتها که ازلذت نکاح و مباشرت واکتساب‌اموال ومعاشرت امتناع نمود ونه‌دردل کرده‌ام ونه خواهان آنکه هرگز ارادت نمایم و چون محبوسی و مسجونی در دنیا میباشد ... مرا چه زهرهٔ آن باشد که دلیری کنم و دردین چیزی حلال را از زن‌وشراب ولهو حرام کنم که هر که حلال را حرام دارد همچنان باشد که حرام حلال داشته ولیکن این سنت و سیرت از مردانی است که ائمه دین بودند و اصحاب رأی و کشف ویقین. شاگردان شیوخ وحکمای متقدم عهد دارا یافته وآن فسادها دیده و از سفها و سفله مشافهه مسافهه شنیده و اعراض وقلت مبالات و التفات‌ازجهال در حق‌حکما مشاهده کرده و احتساب و تمیز برخاسته وسیرت انسانی گذاشته وطبیعت حیوانی گرفته‌ازننگ آنکه هم‌راز وآواز مردم بی‌فرهنگ نشوند دل درسنگ شکستند و از روباه‌بازی گریخته و بارنگ و پلنگ آرام یافته بکلی ترك دنیا و رفض شهوات بسیار تبعات او کرده و مجاهده نفس و صبر وتجلد بر مقاسات و تجرع کاسات‌نامی پیش گرفته

(۱) نامه تنسر تالیف مجتبی مینوی مطبعه مجلس ۱۳۱۱ شمسی

وهلاك نفس رابرای سلامت روح اختیار فرموده‌اند.»

از آنچه گذشت وچنانکه از نامه بالا استنباط میشود ، بزرگان وحکمـای زرتشتی درسده‌های قبل از دوره تنسر نیز با اختیار زهد وریاضت و اعتکاف درسیر وسلوك گامزن وجویای معرفت وحقیقت بوده مراتب خود شناسی و خداشناسی را طی نموده‌اند .

هیربد اردای ویراف

هیربد اردای ویراف از صاحبدلان و برگزیدگان معروف زرتشتی است. در احیای دین باستان خدمت بسیار مهمی را انجام داد . هفت روز خلع بدن نمود و جهانیان را از اوضاع ومدار جهان دیگر وعالم ارواح خبردار ساخت. شاعرمعروف زرتشتی ، زرتشت بهرام پژدو داستان نامبرده رادرنظم سروده ودر تحت عنوان اردای ویرافنامه بارها بطبع رسیده است .

صاحب شارستان ازقول زرتشت بهرام پژدو در تعریف هیربد اردای ویراف مینویسد :

« آورده‌اند که چون پادشاهی اردشیر بابکان استوار شد . چهل هزار دستور وموبد نیکوکار گردآورده از ایشان چهار هزار برگزید واز گزیدگان هم چهارصد جدا فرمود که بیشتر اوستا از برداشتند و ازاین فرقه نیز چهل دانای اوستـادان انتخاب نمود وهم زیشان هفت دانای معصوم از کبایر وصغایر ممیز ساخته بآن دانایان گفت هر کدام توانید از تن بگسلید و خبر از مینو ودوزخ فرا آورید . راستان گفتند این کار را مردی میباید که ازهفت سالگی باز گناهی از او بوجـود نیامده باشد . از میـان این هفت نفر دانا اردای ویراف را خداوند این فـره دانسته برگزیدند . »

کتاب اردای ویراف بپهلوی هم موجود و به نثرهم ترجمه و منتشر گردیده است .

افلاطون فیلسوف یونانی درکتاب خویش سیاست خبری شبیه بخبر اردای

ویراف آورده چنین مینویسد :

« وقتیکه پسر آرمینوس پهلوان پمفیلی درمیدان نبرد مقتول گشت. درروز دهم اجساد مردگان ازهم متلاشی شد اما جسد این پهلوان تازه بود گویا همانندم جان سپرده است . چون در روز دوازدهم جسد او را برای کفن و دفن در تابوت گذاشتند آثار زندگی در وی پدیدار گشت . وقتی بخود آمد داستان مشاهدات خودرا در جهان دیگر برای مردم‌شرح داد .»

دستور آدرباد مارسپند

دستور آدرباد ماراسپند ، دستوران دستور پارسا وخردمند وصاحبدل وروشن روان دوره ساسانیان میباشد . نسب او بقول بندهش از اینقرار است .

آدربادپور ماراسپند پور داداردا پور داذایراد پور هودین پور آترو‌داد پور منوچهر پور وهومن چهر پور فریان پور باهک پور فریدون پور فرشوشتر پور پوروشسپ پور ویناسپ پور نیور پور وخش پور وهیدروش پور فرشت پور کاك پور وخش پور فریان پور رجن پور دوراسرب پور منوچهر.

آذرباد ماراسپند بفرمان شاپور دوم باوستا مرور و آنرا منظم کرد و بسانماز وستایش و اوراد و اذکار ونیایش را بزبان پهلوی تدوین وخرده اوستا رابرای نماز روزانه بهدینان ترتیب داد و برای رفع شك و تردید مردم ومحافظه کاران بدرستی آن گفت ۹ من فلز گداخته برسینه من بریزید اگر بمن آسیب نرساند بدانید که اوستا و ستایشهائی‌راکه ترتیب داده‌ام همه درست وراست والهامی است. مردم‌چنان کردند ودستور آدرباد از آزمایش فلز گداخته سالم بیرون آمد . لذا بهدینان را اعتقاد عظیم بر او حاصل شد.

پند نامهٔ بنام « اندرز آدرباد ماراسپند » و « واچك چند آدربادماراسپند» و پتت آذرباد ماراسپند ازاین دستوران دستورپارسا و پاك ایران بیادگارمانده‌است سنت او را بنام یکی ازیاوران دین مزدیسنا یاد میکند . فرزند و نوادگان او همه موبدان موبد عهد خویش بوده‌اند .

فرزانه دوبان

فرزانه دوبان دانشمندی بود زرتشتی و صاحب کمال ومقامات روحانی . در عصر مأمون عباسی درخدمت مرزبان کابل میزیست واز مغیبات خبر میداد . اوستا وپهلوی‌نیکو میدانست بخشی از کتاب پهلوی‌جاودان خرد بکمك اوبعربی‌ترجمه گشت . شیخ ابوالفضل وزیر اکبر شاه گورگانی در آئین اکبری راجع باوچنین مینویسد:

« چون مأمون بر خراسان چیره‌دست آمد ، سران هرسو ، ارمغانی‌بدرگاه فرستادند . مرزبان کابل فروهیده مردی دوبان نام را به پیغام گذاری فرستاد و در نیایش‌نامه چنان برنگاشت که شگرف تحفه که گرامی تراز او نشان ندهند روانه درگاه والا گردانیدم . خلیفه از این آگهی دستور خود فضل نام را به پژوهش بر گماشت چنان پاسخ یافت که همانا ستایش من خواسته . گفتند نام توچیست واین پایه ازکجاست . گفت خرد روشن وتدبیر درست ورهنمونی‌راست وچندین‌داستان آگهی برخواند . همکنان درشگفت ماندند و در آن هنگام که خلیفه بسیچ پیکار محمد امین برادر خویش درسر داشت و که ومه او را ازآن بازداشتی ، راز بادوبان در میان نهاد و او بیان روش رفتن عراق و آراستن صفوف نبرد دلنشین گردانید . گزارش او گره گشای دلبستگیها آمد. مأمون‌نوازشی فرمود ، فراوان زربخشش او نامزد ساخت . اوعرضه داشت آئین خدیو مانیست که ایلچی چیزی برستاند ، لیکن کتاب جاودان خرد که زادهٔ عقل دوربین هوشنگ‌است درمداین نشان‌دهند، چون آن دیار گشوده آید بدست آورده بمن کرامت فرمائی اوبپذیرفت . مداین برگرفتند . وانمود که فلان جانب شهر نزدیك بهمان درخت بزرگ سنگی است

آنرا بردارند و اینقدر بکاوند ، خانهٔ پدید آید گوناگون‌صندوق وفراوان کالا دراو. دست بدو نیالایند که هنگام برگرفتن آن نرسیده .درفلان‌گنج خانه‌صندوقی‌است این پیکر ، برداشته آورند که آن‌نامه والا درآنجاست. مردم کارآگاهان سیرچشم فرستاد . گفته بی کم وکاست پدید آمد . برخی از آن بکوشش فضل بتازی زبان آمد واز بسکه منش‌دوبان گرامی بود نگذاشت که ترجمه بانجام‌رسد.»

از قرار معلوم یك ثلث کتاب جاویدان خرد ازپهلوی بعربی وآنگاه‌بفارسی ترجمه شده است و بقیه آن که شاید از اسرار بسیار مهم زرتشتی بوده و فرزانه دوبان صلاح ندانسته بدست جددینان بیفتد اجازه نداده ترجمه گردد ولی‌متاسفانه اینك موجود نیست و ازمندرجاتش کسی راآگاهی‌نه .

دستور آذر کیوان

سر گروه خداشناسان ، روشنروانان و اولیای متأخرین وفرزانگان زرتشتی در پایان سده دهم هجری ، حضرت دستور آذر کیوان میباشد . میگــویند که از سروشاورزان کوچ نشینهای دلپتان نادیدنی است که برای تعلیــم بشریت قدم از اعتکاف بیرون نهاده است . نسب او بدینگونه است . آذر کیوان بن آذر زردشت بن آذر برزین آذر خورین بن آذر آئین بن آذرساسان بن خرد داراب بن بزرگ داراب بن بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسب بن اروند بن کی نشین بن کیقباد بن زاب بن نوذر بن منوچهر بن ایرج بن فریدون بن آبتین از نژاد جمشید بن تهمورث بن هوشنگ بن سیامك بن کیومرث . مادر دستور آذر کیوان شیرین نام داشت وازنژاد انوشیروان دادگر بود .

درصحت شجره‌نامه فوق جای بسی تردید است زیرا که طبق آن چهاردهمین پشت دستور آذر کیوان بهداراب آخرین پادشاه سلسله کیانی میرسد که طول زمانش تاتولد حضرت دستور که بنا بقولی درسال ۱۰۴۲ هجری ویا یکهزار یزدگردی (۱) بوده است در حدود دوهزارسال بالغ میگردد . علما طول زمان هر نسلی را بین ۲۵ و ۴۰ سال قرار داده‌اند یا بعبارت دیگر درطی مدت یکقرن ۳ نسل تولیدمیگردد بنابراین منطق اگر باز ما دست بالا را گرفته وطول مدت هر یك از پشتها را ۴۵ سال حساب کنیم یعنی پدر هرنسلی را ۴۵ ساله تصور نمائیم ، ۱۳ پشت دستور آذر

(۱) در صحت این قول تردید است زیرا که اکبرشاه گورکانی دستور آذر کیوان را برای شرکت در مباحثات عبادتخانه دعوت نموده بود ووی نیامد اما کتاب خودرا فرستاد ودستور مهرجی رانا دعوت شد واو در سال ۹۴۷ یزدگردی از طرف پارسیان درمباحثات شرکت کرد و کرامات بنمود.

کیوان مساوی میشود به ۵۸۵ سال و یك فاصله تقریباً ۱۵۰۰ سال بین سترك آذر ساسان پشت سیزدهم و خرد داراب پشت چهاردهم باقی میماند که در حدود سی و پنج پشت میشود .

میگویند دستور آذر کیوان ازپنجسالگی بکم خوری و شب زنده‌داری عادت داشت وهنگام ریاضت وزن خورش اوبه یك درم رسید . سنائی فرماید :

گر خوری بیش پیل باشی تو … کم خوری جبرئیل باشی تو
آنکه بسیار خوار باشد او … دان که بسیار خوار باشد او

مولانای رومی درمورد کم خوری فرماید :

چون جنین بدآدمی خونخوار بود … بود او را بود از خون تار و پود
از فطام خون غـذایش شیر شد … از فطـام شیر لقمـه گیر شد
از فطام لقمـه لقمـانی شود … صـاحب اسرار سلطـانی شود

دستور آذر کیوان از اهل استخر و شیراز بود . ۲۸ سال در خم نشست (۱) و بریاضت مشغول بود . در اواخرعمر خویش بهندوستان مسافرت و پس ازمباحثه و مناظره در خصوص دین و مذهب با دستوران و موبدان پارسی سورت ونوساری ، به عظیم آباد پتنه رهسپار ودرآن دیار مرکز روحانیت در ۸۵ سالگی درسال ۱۰۲۷ هجری بگروثمان خانهٔ سرود مزدا شتافت .

دستور آذر کیوان از دانشمندان معروف ایران بوده اوستا ، پهلوی، فارسی ترکی ، هندی و تازی را نیکو میدانست . فرزانه بهرام در شارستان مینــویسد : چون آذر کیوان را آهنگ سلوك در سر پیدا شد حکمای بزرگ یونان و هنـدو پارس را در خواب دید و اقسام حکمت و دانش ازآنان فرا گرفت . بقول مؤلف دبستان روزی در مدرسه که طلاب علوم مذهبی و شیخ بمباحثه و تدریس مشغول بودند آذر کیوان وارد شد ومسائل غامضه حوزه درس را که شیخ عاجز ازحل بود

(۱) این موضوع مارا بیاد پرشدگو خمبیان که دربندهشن ذکرش آمده ویا فرذخشی خنبیه فروردین یشت میاندازد که درخم پرورش یافته بود .

روشن ساخت ومعماهای آنها را حل نمود . مشایخ آن دوره چون فضل خودرادر برابر فضل آذر کیوان هیچ میدیدنداو را ذوالعلوم میخواندند . در کتبمتأخرین و معاصرین از او بعنوان ذوالعلوم صحبت میشود .

از عارف نامی سید حسن شیرازی منقول است که گفت «دو تن از صوفیان آذر کیوان را دیدند وعلو مقام او را انکار و از حیث کمال کامل نشمردند . مرشد ایشان سیدی عامل و دانشمند بود شبی‌بیخود گردید و در عالم سکر جمال‌نورانی رسول‌الله صلعم را دید که باو فرمودند ای فرزند مریدان خود را بگو که بتائید حکیم حقیقی و قادر مرید، آذر کیوان مردیست‌کامل و رسیده ودر مقامات ولایت از اطوار سبعهٔ قلبیه و انوار متنوعه غیبیه و مشاهدات ومعاینات و تجلیات از افعال وصفات وذات ، فانی ازلاهوت ، باقی بجبروت ، متصف بمظهریه و بکلیه عارف و موحد بحقایق اشیاء عیانانه ، قانع باستراق سمع ومرشدیست کمل‌سالکان بخدمت وعزلت وخلوت و صحبت و آنچه‌لایق و در خورد احوال باشد از سایر سیاسیات و ریاضات ، حکیم حق و طبیب خلق ، عالم آداب طریقت و تربیت سالکان و تعبیر واقعات و تلقین ذکروار شاه طالبان ، مجد در تزکیه نفس ، ممد تصفیه قلـوب انسان ، مجتهد در شریعت، مجاهد طریقت، و اصل حقیقت‌بعلم‌الیقین وعین‌الیقین وحق‌الیقین ، موقن در اصول و فروع آن ، مؤید بتأئید الهی ، او را بد نگویند و بزرگ دانند و خدمت او را از مغتنمات شمارند و تو نزد او شو ومراسم دلجوئی بجا آر . مرشد چند مرتبه ستایش مذکور را بر زبان راند . پس من مذکورات او رانوشتم . چون آن صاحب حال از بیخودی برآمد مرا برانگیخت و گفت‌آذر کیوان در این شهر کیست که رسول خدا او را بغایت ستود وفرمود بنزد او شوم. گفتم در این روزها از سوی استخر آمده است . فرمود مرا نزد او بر . مـرافقت بجای آوردم . اما خانه او نمیدانستم . چون لختی راه سپردیم ، فرهاد نـامی از مریدان آن حضرت‌بیامدبما گفت خداوند یعنی حضرت‌آذر کیوان شما رامیخواند مرا فرستاد تا رهنمونی کنم . چون بنزد او شدیم مرشد با خود قرار داده بود که

در سلام بر او سبقت جوید ، اما پیشی نیارست جستن . آذر کیوان زودتر بپارسی زبان درود در داد و بعربی لب گشاد ما فروماندیم ورؤیائی راکه مرشددرعالم‌سکر دیده بود بما بازگفت . پس فرمود پرده از این راز برمیفکنید . چون بازگشتیم مرشد دومرید ناقص خود را بخواند و از کمال آذر کیوان ایشان را خبرداد و از سرزنش منع فرمود .»(۱)

مؤلف شارستان‌از قول دستور آذر کیوان مینویسد که نسبت وی بابدن‌چون نسبت بدن با پیرهن بود . هرگاه میخواست باختیار خویش روح را ازبدن خارج و بگردش میرفت وچون میخواست‌باز ببدن آخشیجی برمیگشت . خود حضرت آذر کیوان راجع بمشاهدات ومعاینات و گردش روح خویش که ذکرش گذشت‌در مکاشفات آذر کیوان آورده است .

چو ز اندامها برگذشتم روان   رسیدم سوی پاك فرخ روان
روانها بـدیـدم بچشم روان   روان بد میان روانها روان
بهر چرخ واستاره دیدم روان   جداگانه باهریکی‌شان‌روان
چنین‌برسه‌فرسنگ‌دیدم‌روان   که‌بودنددریکدیگرشان‌روان
بدانستم از بودنیهـا همه   شدم با سروش بزرگ رمه
در او چون بسی برتری یافتم   فروغی ز یزدان همی تافتم
چو بفزودپرتوبرفت‌این منی   سروشی نپائید و اهـریمنی
خدا بود از من نشانی نبـود   فراموش و یاد روانی نبود
همه راز خود سایهٔ یافتم   بهوش سروشان همـی تافتم
زهوشان همی تافتم بر روان   چنین تا باندامها نیز خوان
توانا و دانای یزدان بـدم   چنین تا ازاین پایه زیرآمدم
بدان ره که رفتم‌شدم سوی‌تن   بصد ایـزدی و فراز انجمن
خداوندرا پایه زان برتراست   که‌آمیزش‌بندمرا درخوراست

(۱) رجوع شود بدبستان المذاهب

بشیدش خرد چون زمین و خوراست　　ز آمیزش بندگان برتر است
روان گر فروغی پذیرد ازاو　　زخود درفت و دوراست بس گفتگو
ز دریای هستیش گیتی نمی　　نم نم بگو چیست بودش همی
نم نم نه‌ئی از نمان هم همی　　ندانم چگویم کز آن هم کمی
ز مهر او نوازش کند بنده را　　که برداشتن شاید افکنده را
گدا را توانگر کند مهر او　　جهان پرتوی از خور چهر او
مرا رایگان گفت و کردار داد　　فر ایزدی را بمن در نهاد
مر اورا جز او کس نیارد ستود　　که او درنیاید بگفت وشنود

یکی از دستور آذرکیوان پرسید که درچه عقیده باشم ؟ گفت در این عقیده باش که خدای تاکنون آنچه خواست کرد و از این پس هرچه پسندد کند . بقول فرزانه بهرام صاحب شارستان دستور آذرکیوان نه تنها بفارسی بلکـه بعربی نیز شعر میگفتی . موبد سروش یکی از مریدانش قصیده عربی وی‌را درمجلس عالمان ومشایخ اسلام وعرب قرائت‌نموده همگی از فصاحت و بلاغت آن درشگفت‌ماندند. روزی در مجلسی که عارفان زرتشتی وعالمان در حضور دستور آذرکیوان ببحث‌و واستدلال مشغول بودند ، یکنفر این بیت را خواند .

پای استدلالیان چوبین بود　　پای چوبین سخت بی تمکین بود

میر محمد باقر داماد در جواب گفت

پای استدلال خواهی آهنین　　نحن ثبتناك فی افق المبین

حضرت دستور آذرکیوان فوراًجوابداد:

پای استدلال کی باشد متین　　موریانه میزند بر آهنین

بقول صاحب شارستان ، فرزانه‌اردشیر از مریدان حضرت دستور آذرکیوان چنین نقل میکرد :

« شیخ مقتول(۱)را بخواب دیدم در غیبت بسیار حکما رامیستود من‌این‌قول

(۱) شیخ شهاب‌الدین سهروردی معروب به شیخ اشراق

را اعاده کردم گفت آری چنین دیدم هم درآن مجلس ارسطو را مشاهده کردم‌دیدم تکرار ستایش افلاطون میکرد . گفتم در باب‌ذوالعلوم چه میگوئی . گفت مایه او بغایت ارفع است او را بافلاطون مساوات و حکما را بوجود او مباهات.»

صاحب شارستان در تعریف دستور آذرکیوان مینویسد :

« از حضرت ذوالعلوم بسیار دیده شده که از خانه دربسته که اندرون بوده بیرون آمده وداخل میشد و براه دور چون نزدیك میرفت و باز میآمد(۱) و نوبتی برای امتحان یکماه درزیر آب بود واز شاگردان‌ایشان نیز این حالت بسیاردیده شده و اسفار ایشان‌نیز اکثری چنین‌بوده و اکثرپارسیان بتخصیص گروه والاشکوه آذریان صاحب‌این فره‌اند و در براهمه‌هنود ودرجو کیان وسنیاسان‌این علوم‌موسوم است بجوك.»

بقول صاحب شارستان بسیاری از بزرگان پیروان مانی پس از آنکه بفیض ملاقات حضرت دستور آذرکیوان نایل گشتند شیفته او شده و در زمرهٔ مریدانش داخل شدند . وهمان مأخذ از قول دستور آذرکیوان در تعریف مخـالفت نفس مینویسد :

« مخالفت نفس آنست که از خواب بسیار و خوراك وعقیده وتعصب‌خویش و دشمنی دشمن دور باشی و آزار بجاندار نرسانی و صمت و جوع وسهر وذکر را رفیق گردانی نه‌آنکه از کیشی بکیش‌دیگر روی. هندو زن گذاری ودخترمسلمان گیری و زنار بهلی و سبحه شماری . گوشت خوك نخوری وهمت بر اکل لحم گاو گماری و از بتخانه بر گردی و راه مسجد برداری .»

حضرت دستورآذرکیوان با اهل دنیا کم آمیزش میکردی وازظاهرپرستان

(۱) شیخ عارف حسینی بقول صاحب منتخب‌التواریخ از حجره مقفل بطریق نقل اشباح بدر میآمد و درجای دیگر ظاهر میشد. دستوربندار یزدی‌درسال ۷۲۴یزدگردی هنگامیکه فرماندار یزد او را با دونفر دستور دیگر در زندان حبس نموده بود،چون بعد از سه روز زندانبان برای احضار آنها میرود محبس مقفل رااز ایشان خالی‌میبینند پس از تفحص زیاد می‌بینند که در خانه خویش بعبادت‌مشغولند.

و خود نمایان بر حذر بودی تنها مریدان و حق پژوهان را در مجلس خویش راه میدادی و خود را بمردم آشکارا نمیساختی. یکی از فقهای اسلام از آنحضرت پرسید که چرا پیروان خویش را از خوردن گوشت و کشتن جاندار و آزردن حیوان ممانعت مینماید . پاسخ داد خداپژوهان را اهل دل گویند و دل کعبه حقیقی است . پس آنچه بر حرم کعبه آب و گل حرام است بر حرم کعبه حقیقی بطریق اولی روا نیست که خوردن گوشت و کشتن جانور باشد .

دستور آذرکیوان میفرمود اگر خواهید آئین خود را درهمه جا نهان دارید از همکیشان خویش بپوشانید که این گروه برای ثبوت حقیقت طریق خویش ، شما را بمردم میشناسانند. ونیز میفرمود معرفت فانی معرفت نیست اما شبیه بآنست چنانکه سراب مانند آب بنظر میرسد ولی جویا را از آن جز تشنگی بهرهٔ نیست.
بقول شاه سبحان :

مردان می معرفت باقبال کشند　　نی چون جهلا دردی اشکال کشند
علمی که بدرس وفهم معلوم شود　　آبیست که از چاه بغربال کشند

شخصی نزد دستور آذرکیوان رفت و گفت آهنگ آن دارم که درویشی پیش گیرم وبند جهان بگسلم فرمود نیکو فکری است . پس ازچند روز برگشت و گفت درپی فراهم آوردن ژند و کلاه و کشکول و اسباب آن هستم. ذوالعلوم جواب داد درویشی از همه گذشتن و اسباب گذاشتن است نه فراهم آوردن . جمعی از او پرسیدند با بساکوشش حضرت صدیق اکبر و فاروق اعظم وذوالنورین درراه دین و ابراز مساعی در تبلیغ آئین چرا طایفه شیعه با آنها دشمنند . پاسخ داد عوام گرفتار زمان ومکانند برخلاف تحقیق کیشان. باید دانست آئین شیعه را ایرانیان از این پسندیدند که چون آن حضرات آتشکده های این گروه برافکنده ودین سابق ایشان را ازمیان برداشته لاجرم آن بغض وحسد در دلهای این طایفه مانده است . (۱)

(۱) بدبستان المذاهب رجوع شود .

بین دو دانشمند مسلمان در تفضیل علی مرتضی بر سه نفر خلفای راشدین مناظره واقع شد . داوری پیش حضرت دستور آذرکیوان بردند فرمودند:

هر چار ، چار بنای پیمبری　　هرچار چارعنصر ارواح انبیا

تمیز درمیان این والامنشان دشوار چه دوکس بکوس پدرزن بودن ،صاحب ناموس عرب خسروی پژوه و دو تن بدامادی وخشور تازی آماده شکوه. اماچون جمیع اشیاء مظهر حق اند حضرت اسدالله مرتضی علی مظهری کامل بود از مظاهر الهی .لیکن گروهی از اسلامیان را عدم هدایت وجهل بر آن برد که او را بخدای پرستیدند تا آنکه آن جناب انکار این معنی نمود و در امامت و خلافت حضرت ابوبکر وعمر وعثمان جمعی راضلالت بر آن داشت که منکر ایشان گشتند. تا آنکه آن هادیان صادق دعوی این مراتب میکردند . (۱)

صاحب دبستان درضمن تعریف کنفرانس مذهبی (عبادتخانه) که اکبر شاه گورگانی شاهنشاه مغول منعقد ساخت در مورد دستور آذرکیوان مینویسد : « و نامهها بآذرکیوان که سرکرده یزدانیان وآبادیان بودنبشتند واو رابهندطلبیدند. آذرکیوان از آمدن عذر خواست ونامهٔ از تصانیف خودفرستاد در ستایش واجب. الوجود و عقول و نفوس وسموات و کواکب وعناصر و در نصایح پادشاه مشتمل بر چهارده جزو ، هر اول سطر آن پارسی بحت دری بود و تصحیف آن میخواندند عربی میشد . چون قلب میکردند ترکی بود چون تصحیف آن میخواندند هندی میگشت . نواب علامی شیخ ابوالفضل اعتقادی تمام بآذرکیوان داشت.»

نواب صمصام الدوله شاهنواز خان مینویسد :

« وفرمانی بطلب آذرکیوان که سرآمد مجوسیان ایران دیار بود رقم پذیرفت اوعذرخواست ونامه از مولفات خود که مشعر ستایش مجردات و کواکب ومتضمن نصایح و حکم بود فرستاد مشتمل بر چهارده جز ـ هرسطرش پارسی بحت بود و تصحیف آن عربی وچون قلب میکردند ترکی وباز مصحف آن هندی میشد

(۱) ایضاً دبستان المذاهب

و شیخ ابوالفضل میگفت که این نامه افصح است ازقرآن.»

مولانا شبلی نعمانی علامه ومورخ دانشمند هندی راجع‌بفرزانگان زرتشتی دریکی از مقالات خویش بزبان هندوستانی درتحت عنوان موبدان‌مجوس درمجله الندوه جلد ۲ شماره ٦ مورخه سپتامبر ۱۹۰۵ میگوید :« بسیاری‌از سرمایه‌تاریخی مسلمانان ازبین رفته ویا درشرف ازبین رفتن است .بعلاوه خسارت عظیم مذکور ، خسارت بزرگتری نیز متوجه عالم اسلام‌شده وآن تولید وازدیاد بدگمانیها وسوء ظن‌ها و اشتباهات جهانیان نسبت بمسلمانـان میباشد ، بمرتبه‌ای که خود آنهـا (مسلمانان) نیز بچنین اشتباهات دچار شده و میشوند و مراسم و عقایدی را که بواسطه فقدان‌معلومات درطی صدسال گذشته بین آنها مرسوم و رواج گشته‌حقایق مذهبی میپندارند .

« مردم اروپا وقایع یك عصر را علت و معلول یکدیگر میدانند و چون در صفحات تاریخ مشاهده میکنند که پس از ظهور اسلام فرهنگ و ادبیات ایرانیان بر باد فنا رفت بطور قطع یقین مینمایند که وقوع آن نتایج طرز سلوك اسلام‌بوده است . بدینطریق چون دیده میشود که در تاریخ اسلامی هندوستان‌از معابدپارسی پیشوایان مذهبی ، تألیفات ، تعلیمات و تلقینات آنها ذکری بمیان نیامده بیقین میتوان گفت که سلاطین هند یا آنکه بواسطه تعصب ، آنها را درقلمرو خویش راه نداده و یا آنکه طوری درتحت فشار واقع بوده که فرصت‌ترقی نیافته‌اند .بنابراین نمیتوان راجع بآنها اطلاعاتی بدست آورد .

« اما حقیقة علت اینگونه تصورات کم مایگی‌از اطلاعات تاریخی است.من در این مقاله باختصار راجع بداستان پیشوایان مذهبی پارسیان صحبت میدارم که معروف به موبد ومقیم این کشور و اینکه تألیفات وتصنیفات آنها کاملا بین اهل‌علم و فرهنگ توسعه داشت. از آنجائیکه مؤلفات مسمانان مأخذاطلاعات ماست‌باین حقیقت میتوان پی برد که رفتار پیروان اسلام در هندوستان نسبت بفرهنگ سایر

مذاهب خالی از غرض و نیك بوده‌است(۱) اولین خبری که از موبدان بما میرسد از زمان اکبرشاه از سلسله تیموریه میباشد . اکبر شاه هنگام انعقـاد کنفرانس مذهبی ، پیشوایان هر گروه و مذهب را ازراههای دور ودراز دعوت نمود.باایران نیز مکاتبه کرد . آذرکیوان پیشوای کل پارسیان ایران درآن زمان ازآمدن عذر خواست ، اما یك‌کتاب عجیب وشگفتی از تألیفات خویش بخدمت سلطان‌فرستاد. از محاسن این‌کتاب آن بود که فارسی خالص بود با تحریف عربی میشد و چون قلب میکردند ترکی میگشت وباز تصحیف‌آن هندی میشد . اگرچه این‌صنعتی است ناممکن و من برصحت این قول اطمینان ندارم اما درهر حال این‌خبرثبوتی است که آذرکیوان از تألیفات خویش بهند فرستاده است.»

شبلی پس از تعریف مقامات آذرکیوان و یازده نفر از شاگردان او مقالهٔ خود را بدینطریق خاتمه میدهد . « آیا از عدم تعصب مسلمانان ثبوتی‌بیش ازاین لازم است که بسیاری از دانشمندان و فضلای اسلام درزمره شاگردان ومریدان‌آذر کیوان داخل گشته ومباهات میکردند ؟ و چون آذرکیوان موحد و صوفی صافی مشرب وعالیمقام بود مراتب سلوك را نزد او بپایان رساندند مردم از استماع این خبر نیز متحیر خواهند شد که دانشمند بزرگی چون شیخ بهاءالدین عـاملی از صحبت آذرکیوان استفاضه‌ها حاصل نموده است . آری چه حقیقتی است‌بجا:

« هیچگه ذوق طلب از جستجو بازم نداشت
دانه میچیدم‌من‌آن روزی که‌خرمن داشتم»

دستور آذرکیوان تألیفات زیادی داشته از آنجمله است : پرتو فرهنگ ، مکاشفات آذرکیوان ، آئینه‌گیتی نما ، تخت طاقدیس و آئینه سکندری . مؤلف شارستان بارها از آنها بویژه کتاب اخیر نقل قول مینماید . متأسفانه نسخه‌های آن بغیراز مکاشفات‌آذرکیوان تاکنون بنظرنگارنده نرسیده است. رساله‌مکاشفات آذرکیوان منظومه‌ایست فلسفی متضمن مکاشفات دستور آذرکیوان و از حکمت

(۱) مندرجات فصل تجاهل مورخان وتعصب مسلمانان‌نادرستی‌بیان مولانا شبلی را بثبوت میرساند .

اشراق سخن میراند . چون فهم معانی آن خالی از اشکال نیست موبد خدا جوی آنرا شرح وتوضیح میدهد .

حضرت دستور آذر کیوان از حکمای اشراقی بود ومریدان بسیار داشت . گروه فراوانی از زرتشتی ، مسلمان ، هندو، کلیمی و نصاری از زمرهٔ شاگردانو مریدان او ویا خلفایش بودند . خوارق عادات بسیاری از او در کتب معاصرین و متأخرین نقل شده . ذکرهمه موجب اطناب است . سلسلهٔ دستور آذر کیوان به ـ آبادیان و پارسیان معروف میباشد .

دستور آذر کیوان فرزندی بنام کیخسرو اسفندیار داشت که در خردسالی از فیض تربیت پدر محروم گشت. لیکن بواسطه توجه وتربیت فرزانه بهرام‌بن‌فرهاد وموبد هوشیار از مریدان آذر کیوان ، مراتب دانش ومراحل عرفان راطی و یکی از بزرگان سلسله خویش گشته بجای پدر به ارشاد خلق پرداخت و چندین کتب پهلوی را بتوسط مریدان بپارسی ترجمه ساخت.

حضرت دستور آذر کیوان راچنانکه گفتیم شاگردان‌ومریدان بسیار بود . گروهی از آنها ببرکت نفس مرشد مراحل سلوك راطی وبمدارج‌بلندپایه‌رسیدند اینك بذکر اسامی برخی ازآنها که صاحب دبستان برای ما بیادگار گذاشته است میپردازیم .

فرزانه خراد

فرزانه خراد از نژاد مهبول میباشد . مهبول خوانسالار انوشیروان دادگر بود که بواسطه جادوی یهودی و حیله حجاب کشته گردید . خراد درشیراز بفیض صحبت آذر کیوان نایل شد وسالها ریاضت کشید و مراتب‌سلوك وعرفان راطی‌نمود. موبد درویش خوشی در کتاب خویش بزمگاه درضمن شرح خوارق عادات راجع بخراد مینویسد : « دیدم روزی خراد با اردشیر بابك نژاد ، یکی ازشاگردان آذر کیوان روبرو شده همالانه میکوشیدند . هنگامیکه اردشیر خواست شمشیر بر او زند ، خراد به پیکر سنك تبدیل شد . چون تیغ ببدن او رسید بشکست.

ابن بطوطه نیز شرحی نظیر همین مسئله دریادداشت مسافرتهای خویش مینویسد که یکی ازجوکیهای دهلی خود را بشکل سنگ بزرگ مکعبی درآورد و سنگ بالای سر او (ابن بطوطه) معلق شد . موقعی یك بندباز چینی در شهر هنگچو نمایشی داد . در این نمایش مرد افسونگر طفلی را ازنظر ناپدید کرد و پس از چند لحظه اعضا وجوارح بریده ومثله شدهٔ طفل درست جلو پای‌تماشاچیان برزمین افتاد . ابن بطوطه مینویسد که در هر دو مورد وحشت او بقدری شدید و ضربان قلبش چنان تندبود که مدتی‌بیهوش گردیده وعاقبت‌اورابا ادویه‌ومشروبات مخصوص بهوش میآورند .(۱)

فرزانه خراد بقول صاحب دبستان در سال ۱۰۲۹ هجری(۹۸۹ی) بدارباقی شتافت .

(۱) نقل از مجله اطلاعات ماهانه شماره ۳۱ سال سوم مورخه مهرماه۱۳۲۹

فرزانه اردشیر

فرزانه اردشیر از نژاد بابك و از مریدان صاحب حـال دستور آذر کیوان بود . موبد درویش خوشی در بزمگاه مینویسد که روزی خراد با اردشیر بـرای نمایش استعداد خویش به‌پیکار مشغول گشت . آنگاه که اردشیر خواست شمشیر بر او زند ، خراد فوراً بمجسمه سنگ تبدیل شد وشمشیر چون بآن خورد بشکست. بقول صاحب شارستان «فرزانه اردشیر از تلامذه صاحب حال واز ائمه کشف‌وشهود حضرت ذوالعلوم است برای یکی از متشرعین بهدینان نامه نبشته در آن تصریح باین معنی میکند و میگوید آنچه اهل ظاهر میگویند در اثبات معاد جسمـانی بدلیلی که گفته‌اند معلوم شده که بر حقتعالی واجب است کـه داد مظلوم از ظالم بستاند وبیقین معلوم است که در نشاء دنیوی بسیاری از ظلمها واقع شده و میشود که درهمین نشاء انتقام آن ظلم ازظالم کشیده نشده وآن ستمگر جزای‌خودنیافته پس معلوم شد که حقتعالی نشاء دیگر برای آدمی تعیین فرموده که در آن نشاء این مکافات و مجازات ایشان بفعل آید وآن حشر اجساد خواهدبود.»

فرزانه فرشید ورد

فرزانه فرشید ورد نژادش بفرزانه شیدوش از شاگردان ساسان پنجم میرسد و از کشاورزان پارس بود . درآن شهر بفیض صحبت دستورآذر کیوان نایل گشت وبستایش یزدان وشناختن روح خویش مشغول و بکشف و مراقبه‌پرداخت ومراتب

سلوك راطی نمود .

فرزانه بهمن

فرزانه بهمن از مریدان والامرتبه دستور آذر کیوان میباشد . بقول موبـد درویش خوشی روزی فرزانه فرشید ورد وفرزانه بهمن باهم مصاف داشتند . هرتیر که بهمن میانداخت فرشید ورد با شمشیر خویش میپراند و چون فرشید ورد تیر انداختی ، بهمن بچالاکی خود را بیکسو کشیدی و شگفت تر آنکه چون بهمن تفنگ آتش زدی فرشید ورد نیز باآتش زدن تفنگ خویش گلوله او رامیپراندی وهر دو سالم ماندندی . فرزانه بهمن در سال ۱۰۲۹ هجری (۹۸۹ی) بگروثمان شتافت .

فرزانه خردمند

فرزانه خردمند ازنژاد سام نریمان چون بفیض صحبت دستور آذر کیوان رسید رنجها برد وریاضتها کشید و از عارفان نامی گشت. بقول موبد درویش‌خوشی مولف بزمگاه روزی خردمند بارستم یکی ازمریدان کامل آذرکیوان روبرو شده به‌پیکر اژدهائی برآمد و از نفس خویش آتش بارید و چنار تنومندی را با دم آتشین خویش بسوخت . خردمند بقول صاحب دبستان سه ماه پس ازمرگ‌بهمن رخت بآشیان جاودانی برد .

کارهای خارق عادات بسیاری بخردمند نسبت میدهند از آن جمله ، آفتاب پوشانیدن و روز راشب کردن ، ستارگان را بروز آشکاراساختن ، برآب رفتن(۱) بارور گردانیدن درخت دربی هنگام، سبز کردن درخت خشك ، تبدیل شدن‌بپیکر جانوران ، خودرا از چشم مردم غایب ساختن ، سجود اشجار ، تولید برق‌درآسمان وغیره شمه‌ایست که موبد درویش خوشی در بزمگاه نقل نموده است ومیگویداین گروه در خلع بدن چنان مهارت داشتند که هر گاه میخواستند از جسم جدا و در عالم ارواح بگردش میپرداختند و کلیه علوم‌مشهور وغریب وعجیب‌را ازعالم دیگر آموخته بودند و در ریاضت سرآمد اقران و مواد عناصر ایشان را فرمانبردار بود .

---

(۱) ابن بطوطه در سیاحت نامه خویش از یکنفر زن هندو ساکن سند صحبت میدارد که مورد غضب پیشوایان دینی واقع وچون خواستند او را در دریا غرق سازند نتوانستند هر چند میکوشیدند زن در آب فرو نمیرفت و برسطح آن میماند .

صاحب دبستان در پتنه بملاقات خراد ،فرشید ورد ، بهمن و خردمند چهار نفر از مریدان کامل وعارف رسای دستور آذر کیوان نایل و بقول خودش مورد تلطف آنها واقع شده است .

شیخ فرماید :

سزد صاحبدلی روزی ز رحمت — کند در کار درویشان دعائی

موبد هوشیار

موبد هوشیار بقول صاحب دبستان نژادش ببهمن میرسد . تولد او در بندر سورت واقع شد . در آن موقع سورت شهر مهم و مرکز بازرگانی هند باختری بود و بمبئی جزیرهٔ بود باتلاقی و سکنه آن‌چند نفر ماهیگیر را تشکیل میداد . موبد هوشیار دانشمندی بود فاضل ، دلیر وکارآزموده و بارأی صائب وتدبیر نیکو ودر سلك مریدان دستور آذرکیوان داخل و از شاگردان بزرگ او گشت . در ریاضت و اذکار زحمتها کشید و تایکپاس حبس دم مینمود . اما در خورش پرهیز نداشت و ازهر رنگ طعام که پیش آوردندی رونپیچیدی ولی ازآزار جانداران و افراط و تفریط گریزان بود . بقول خواجه حافظ :

مباش درپی آزارخلق و هرچه خواهی کن
که درشریعت ما غیر از این گناهی نیست

بقول صاحب شارستان درمجلسی که علمای اسلام وشاگردان حضرت دستور آذرکیوان حاضر بودند یکی ازعلمادرضمن صحبت زبان تازی را برفارسی رجحان داد . موبد هوشیار بادلایل گوناگون که ذکرش موجب اطناب است فضیلت فارسی را بر تازی محرز ساخت . سرود مستان از تألیفات اوست و بنظر نرسیده است . رساله پهلوی پیشتاب رابامر فرزانه والاگهر کیخسرو جانشین مرشد خویش بپارسی ترجمه نمود و آنراخویشتاب نام نهاد وآن رساله‌ایست دراثبات ذات واجب الوجود و اینکه کاینات را آفریدگار و سازندهٔ باید وآن خداوند یکتا و بیهمتاست و در همه جا وهمه حال حاضر وناظر بوده و هست وخواهد بود . عقول و افهام بشر از درك کنه آن ذات پاك عاجز وقاصراست . هرکه ازهستیش آگاه گشت از گمراهی

رست و بسلامت پیوست ودر دوجهان شادمانی یافت . کتاب نامبرده باینطریق آغاز میشود :

« بنام ایزد بخشاینده بخشایگر مهربان . بعد از تحمید و تمجید علة اولی و موجد حقیقی وموجود تحقیقی یعنی نورالانوار و نعت عقول ونفوس وانوارمجرده قاهره و مدبره و صاحبان نوأمیس وملوك علی الاطلاق که از نوروز ازل الازال تاشب قدر ابدالاباد مهر روشنائی و چراغ رهنمائی‌اند . چنین گوید ملازم سده سنیه عقلا وخادم مخادیم یعنی فضلا و حکما موبد هوش که خلیفهٔ شیخ الانبیاء و امام رسل مظهر موعود کیخسرو ابن قایم مقام استاد پیمبران و جانشین پیشوای وخشوران وخشور باستحقاق و پیمبر باتفاق اهل انصاف آذرکیوان .»

موبد هوشیار درسال ۱۰۵۰ یزدگردی دراکبر آباد (اگره) هندوستان جهان رابدرود گفت .

موبد سروش

موبد سروش پور کیوان پورکامکار تازی وفارسی وهندی را خوب‌میدانستی در غلوم عقلی و نقلی استاد وشب زنده‌دار و پرهیز کار وجهاندیده بود . در خدمت حضرت دستور آذر کیوان استفاضه حاصل و از آفتاب دانش‌معنوی او کسب فروغ نمود . تازی را از فرزانه بهرام فرهاد آموخت .

شصت سال عمر از خدا گرفت وروی آمیزش بازن راندید . بحیوان جلالی وجمالی دهن نیالود . پارسائی پیشه کرد . از اهل دنیا دوری جست و خوراك به‌مقدار خیلی کم میخورد .

بقول صاحب‌دبستان صاحب تألیفات‌زیادی است، چون نوشدارو ، سکنگبین وغیره ونقل میکرد که سیصد وشصت دلیل اثبات واجب‌الوجود را از او شنیده و چون خواسته بتحریر آرد میسر نگشته .

خوارق‌عادات بسیاری باو نسبت میدهند مانند ایجاد معدوم و اعدام موجود اظهار امر مستور و پوشیدن چیز ظاهر ، استجابت دعا و بریدن راه دور در زمان اندك ، آگهی بر امر پوشیده از حس وظاهر شدن‌دریکزمان درمکانهای‌جدا گانه، زنده گردانیدن مرده و میرانیدن زنده ، شنیدن سخن جانوران ونباتات ورفتن‌بر روی آب ، آتش وهوا وغیره .

صاحب دبستان در سال ۱۰۳۶ هجری (۹۹۶ی) در کشمیر بفیض‌صحبت آن بزرگوار فائز گردیده است .

فره قاری یکی از بازرگانان و نزدیکان‌فرزانه‌شیدوش اظهار میدارد کهوقتی ازکشاورزان آچـن ، موضعی نزدیك بعیدگـاه کشمیر ، دلتنگ و آزرده

خاطر گشته بود به فرزانه یزدان ستای مرید موبد سروش از بدرفتاری‌آنها شکایت میکند .یزدان ستای درجواب میپرسد« میخواهی که یزدان زراعت را بآب‌دهد ؟» جواب میدهد آری.درهمان لحظه چندان باران بارید که عمارات بلند واستوارنیز ازپای‌درآمدو محصولات کشاورزان را آب برد وخسارات کلی بآن ناحیه وارد شد.
بقول مولانای‌روم :

تا دل صاحبدلی نامد بدرد　　　هیچ‌قومی را خدا رسوانکرد

موبدسروش‌ازواقعه‌آگاه‌شد وفرزانه یزدان‌ستای‌راسرزنش‌نمودوهمان‌دم‌باران ایستاد.فره قاری باز نقل میکند که هنگام ورود در شهر ترخان ، مردم خان بالیق نسبت بآنها بدرفتاری و ستم روا داشتند . وی حقیقت سلوك زشت آنها را بموبد سروش عرض مینماید . موبد سروش از استماعش بگوشهٔ بیرون رفت . چون شب شد مردمانی در هوا پدید آمدند که پاهایشان برزمین و سرهاشان بر آسمان بود . مردم خان‌بالیق راوحشت برداشت و دست از او و سوداگران دیگر بداشتند و بـا آنها بمدارا و تلطف سلوك نمودند و زندانیان را آزاد ساختند .

فرزانه شیدوش نقل میکند که موبد سروش رادیده در وسط آتش افروخته نشسته ببازی مشغول است (۱) صاحب دبستان‌میگوید آتش خوردن موبدسروش‌را بچشم خویش دیده است.

(۱) آقای بیمه دیوالا یکی از پارسیان عصر حاضر نیز دربمبئی درمجمع‌بزرگی برابر شهردار بر آتش راه‌رفت ، روزنامه انقلاب اردوی بمبئی مورخه ۳ نوامبر۱۹۵۱ در اینمورد مینویسد « از قریه‌کولا بخش‌بنارس خبر عجیبی رسیده مبنی براینکه‌خانمی ازقبیله‌کنجر محض ثبوت پارسائی خویش بآزمایش سختی تن درداده و توفیق حـاصل نموده شوهرش او را به‌پیش‌سران قبیله به بیوفائی متهم مینماید . انجمن قبیلـه رأی میدهدکه خانم برای تبرئه خویش باید بابرگ سبزی میله آهن داغ سرخ رابرداشته هفت قدم راه برود اگر چنانچه آتش باو آسیب نرساند بیگناه است . خانم طبق‌رای انجمن رفتار مینماید وآهن داغ‌سرخ رابرداشته‌راه میرود میگویند نه‌آنکه آتش‌بخانم گزند، نرسانید بلکه برگ سبز نیز بتازگی خود باقی بود.

فرزانه یزدان ستای

فرزانه یزدان ستای خدمت موبد سروش رابجان ودل پذیرفت و از برکت انفاس او مراتب سَلوك راطی و بدرجه کمال رسید . چندی از شگفتیهای کار او در ضمن داستان‌موبدسروش گفته شد . حکایات بسیاری از اعمال خارق‌العاده اودر آن دوره زبانزد خاص وعام بوده است.

صاحب دبستان ازقول موبد هوشیار مینویسد که فرزانه یزدان ستای برخرده سفالین دم کردی وآنرا بطلا مبدل ساختی وبه نیازمندان دادی تا خرج نمایند(۱) وهم او گوید یزدان ستای را خانه چنان بود که چون کسی بدرون رفتی آفتاب میدیدی . هر گاه با یاران خویش نشستی چنان مینمودی که در کنار دریاست و نهنگی قصد ربودن حاضرین دارد. مندیل را درآتش‌میانداخت ونمیسوخت .وردی میخواند و ازنظر ناپدید میگشت . گاه برهوا آمدی و انواع خوارق عادت نشان دادی . صاحب دبستان نقل میکند آتش خوردن یزدان‌ستای رابچشم خویش دیده است .

شیدوش‌ابن انوش میگفت « جمعی نزد او نشسته بودیم واو شمعی در طشت پرآب نهاد وطاوسان پدید آمدند وروی بدان آب کردند و سر بآب فرو میبردند وخود را جلوه میدادند و مابشگفتی فرو ماندیم .» چیزی برسینه شخص خوابیده مینهاد وآنچه میپرسید جواب میداد .کامران میرزا شیرازی بقول خودش ازفرزانه یزدان ستای استفاضه‌های زیادی برده است .

(۱) شیخ عارف حسینی نیز بقول شیخ‌بداونی صاحب منتخب‌التواریخ ، کاغذپاره مدور در منقل‌آتش سوزان میانداخت واشرفی‌مسکوك ازآنجا بدرآورده بحضار مجلس میداد .

موبد خداجوی

موبد خداجوی پور نامدار از اهالی هرات است . سالها در خدمت‌مرتاضان و مشایخ بریاضت مشغول بوده است . شبی بخواب می‌بیند که باو میگویند برو مرشد و پیری بجوی که عاری از تعصب باشد . مدتها بجستجو میپردازد ولی پیر ومرشد بی‌تعصب پیدا نمیکند تا آنکه در رؤیا حضرت دستورآذرکیوان رامشاهده مینماید . باتفاق موبد خوشی ، در استخر بخدمت آن حضرت مشرف و در سلك مریدانش داخل میگردد . موبد خداجوی بقول صاحب دبستان پارسی و تازی را نیکو میدانست و از حیوانات جلالی و جمالی پرهیز میکرد، تا چهار پاس حبس دم مینمود ودر شب اصلا نمیخوابید وبسیارکم میخورد وسخن نمیگفت الابضرورت و آنهم بایجاز ومختصر . در سال ۱۰۴۰ هجری (۱۰۰۰ی) بکشمیر وارد ودرهمان سال رخت بجهان جاودانی برد.

موبد خداجوی مکاشفات دستور آذرکیوان را تفسیر نموده‌است و بنام‌جام کیخسرو هردو باهم باترجمه گجراتی درسال ۱۲۱۷ یزدگردی (۱۸۴۸ میلادی) بفرمایش سرجمشید جی جی‌جی باهای بارون اول در بمبئی چاپ شد. نسخه‌خطی آن بنشانی **RVIII79** در بنگاه خاورشناسی کاما دربمبئی ضبط است. درزیربخشی است از منظومه دستور آذرکیوان وشرحی راکه موبد نامبرده برآن‌نوشته‌است :

کنون گویم ازهوش دیگرسخن — که بگذشتم از اینهمه انجمن
بسی دیدم اندك شمارم از آن — که‌نتوان شمردن‌همه زان‌روان
نخستین یکی شهر دیدم فراخ — پر از جوش وآرایش‌مرزوکاخ
نهاده یکی تخت در کاخ و من — نشسته‌بر آن تخت در انجمن

نشسته برم چـار از موبدان　　　همه نیکخواهان به پیشم بدان

« حکما مراتب عقل را باعتبار تعقل چهار اعتبار کرده‌اند . عقل هیولائی وعقل بالملکه وعقل بالفعل وعقل بالفعل وعقل بالمستفاد ، و اطلاق ایـن اسماء گاه برمرتبه نفس نمایند و گاه برنفس غایتش . هر اسمی درزمان تحقیق بمرتبه خاصه از مراتب تعقل اطلاق نمایند . بدانکه شهر عبارت از جسد است وکاخ‌حدود دل و تخت نیروی‌آن و آنکه خودرا براو نشسته دید روح است وچهار موبد عبارت از استعداد محض است از برای ادراك معقولات نفس خالی است در این زمان از جمیع امور در حال طفولیت و برآن خلقت این استعداد حاصل است مرانسان را و سایرحیوانات را این استعداد نیست ووجه تسمیه باین اسم اینست که چنـانچه هیولائی اول فی‌نفسها خالیست‌از جمیع صفات‌زیرا که جمیع اوصاف حتی‌الوجود او را بتبعیت حاصل است . نفس ناطقه نیز در این مرتبه ازجمیع صور خالیست . اگر چه نفس خالیست از جمیع امور اما استعداد آن دارد که علوم را ادراك کند ومرتبه ثانیه از مراتب ، عقل بالملکه است و او را لازم است علم بضروریات کلیه واستعداد نفس از برای اکتساب نظریات ازبدیهیات وچون علم بضروریات حادث است بعداز بداء فطرت وخلقت پس او را شرط حـادثی باید تا لازم نیاید ترجیح بلامرجح در این‌زمان نه درزمان سابق . مرتبه ثالثه از مراتب عقل ، عقل بالفعل است وآن عبارت ازملکه‌استنباط نظریات‌ازضروریات است یعنی بودن انسان‌بحالتی که هرگاه خواهد حاضر سازد ضروریات را وملاحظه نماید ایشان را و نظریات را از ایشان حاصل کند و شبهه نیست که اینمرتبه حاصل نشود پس چنین سزد که ملکه عبارت از حصول نظریات درنفس و کشتن نظریات بعداز تحصیل ازضروریات بحالتی که هرگاه خواهدصاحب اینمرتبه‌آن مدرکات تواند حاضر ساخت‌بی‌مرتب کسب جدید . مرتبه چهارم از مراتب عقل ، عقل بالمستفاد است و آن عبارت از حضور نظریات حاصله مرعقل‌را بدوام بحیثیتی که غایب نشود از او زمانی بلکه آنی یعنی جمله معقولات را حاضر یابد درذهن واو مستحضر معقولات بود و این

آخر مراتب انسانی بود و پایهٔ اولیا و انبیای کیا است .»

موبد خداجوی رساله دارد در توحید و بغایت منطقی و فلسفی است وبـا ابیات و رباعیات عارفان و توضیحات و تشریحات بسیار عالی آراسته است . برای ثبوت بیانات خویش از قول دساتیر شاهد میآورد و برای دلایل بیشتر راجع به ـ حقیقت نفس ناطقه خواننده را بمطالعه کتاب زاینده رود توصیه مینماید . این‌رساله بنشانی HRms 300 در بنگاه خاور شناسی کاما در بمبئی محفوظ و هنوز بطبع نرسیده است .

موبد خوشی

موبد خوشی معروف به درویش خوشی مؤلف بزمگاه ، باتفاق موبد خدا جوی در سلك مریدان حضرت دستور آذر کیوان داخل گشت ، ریاضتها کشیـد و خدمتها نمود ، در بزمگاه کتاب خویش که در شرح احوال و زندگانی و مراتب مقامات سیر وسلوك و کرامات حضرت دستور آذر کیوان و مریدانش سخن‌میراند دوازده‌نفر از مریدان کامل او را بدینگونه نام میبرد . اردشیر ، خراد شیرویـه ، خردمند ، فرهاد ، سهراب ، آزاده ، بیژن ، اسفندیار ، فرشیدورد ، بهمـن و رستم مینویسد غذای عارفان‌نامبرده از ده درم‌سنگ بالاتر نرفته و ریاضت و پرهیز گاری آنها مورد پسند خود حضرت دستور آذر کیوان بوده و نیز علاوه میکند که سایر مریدان بپایه و مرتبه آنان نرسیده‌اند . صاحب دبستان وشارستان کراراً ازبزمگاه نقل قول مینمایند این کتاب که بسیاری ازنکات‌تاریخی و تاریك فرزانگان‌زرتشتی را برای ما روشن میساخت بنظر نرسیده و درپس پرده اختفا پنهان است وشاید در گوشه کتابخانهای امرای هند و یا زوایای کتابخانهای دولتی و ملـی راه فنا را بپیماید .

موبد خوشی در تعریف حال خویش ونیل‌بخدمت‌حضرت دستور آذر کیوان در بزمگاه مینویسد که درایام جوانی آرزو داشت به‌پیر ومرشدی‌کامل ورسابرسد. پس خدمت مشایخ وزهاد ایران ، توران ، روم وهند چه هندو ، چه مسلمان ،چه زرتشتی ، چه نصارا وچه یهود رابجا آورد .

همه گفتند« کیش خود راترك کن وبآئین‌ما گرای تا بآرزوی‌خودبرخوردار گردی .»

لیکن دلش بترك مذهب گواهی نمیداد ، زیرا گشایش‌کار ازایشان مشاهده نمینمود . تا آنکه شبی در رؤیا باتلاق، انهار، جویها ودریا رابدید. چون‌خواست از آنها بگذرد درگل فروماند . آواز پدر شنید که گفت از ایزد بخواه تا ترابآب رساند . ندائی بگوشش رسید که این مرد دریا هشته و بانهار وجویها متمایل‌است. پس روی بدریا نهاد وصدائی شنید که دستور آذر کیوان دریاست . آنگاه خـدمت آن بزرگوار را ازدل و جان پذیرفت .

بقول صاحب شارستان « روزی شخصی دانای صوری از مشایخ مرتاضان‌هند در مجلس حضرت امام‌الاولیا ذوالعلوم (دستور آذر کیوان) گفت که یکی از اکابر اسلام ، کافر مرتاض مستجاب‌الدعوات رادید که از مغیبات خبر میداد و مردم‌بدو مایل و راغب بودند . پس شیخ از او پرسید که این کمال ازچه حاصل کردهٔ گفت از مخالفت نفس . شیخ گفت تواسلام‌خویش‌عرضه کن‌وبنگر که نفست‌بکدام کیش مایل است . کافر فی‌الفور مسلمان شد و گفت چون دل بمیل کفر از اسلام وحشت کرد بدین‌عمل نمودم . موبد خوشی شاگرد ذوالعلوم بشیخ گفت اکنون نفس تو بمسلمانی‌مایل است یا بکفر. گفت باسلام . موبد خوشی خندان بدو گفت ،چون کمال نزد تو عمل بر خلاف نفس است باید ترك اسلام کنی یهودی یا هنودی گردی . شیخ جوابداد که از اسلام دینی شایسته‌تر نیست . موبد خوشی گفت نزد هر خداوند کیش ، کیش او ستوده تر است از کیش دیگر . شیخ متحیر شده گفت حالی که من دارم کسی از کفر ندارد .موبد خوشی گفت از سر گذر هرهندوئی‌را که تو آری بی‌آنکه تغییرعقیدهٔ خود کند ما اورا درعرض‌یك‌چله به‌از تو گردانیم پس شیخ هندوی متعصب را بیاورد موبد خوشی او را بربط عبادت هنود چنانکـه میکرد امر فرمود ، اماکم خوری و بیخوابی وخلوت وذکر بروی بیفزود .پس‌از چله‌بعالم‌بیرنگ رسید . شیخ نیز کمالات صوری و معنوی او را دیده متحیر شد و خواست تا نقل کیش کند . موبد خوشی گفت ما کیش نداریم . نزد ما ترك عقیده باید کرد . شیخ ترك عقیده نمود . کم‌خوابی وبیداری با دوام ذکر برخودبیفزود.

موبد خوشی او را باهندوئی که سلب عقیده کرده در خلوت جایداد و در خلوت طعام و شراب هر دو گوشت حیوان جاندادهٔ خود مرده بود از گاو و گوسفنـد و خوك و بادهٔ انگوری . هر دو بعالم بیرنگ رسیدند و بمرور جمیع نفوس وعقول ونورالانوار را بی‌مثل دیدند .»

موبد خوشی رساله پهلوی موسوم به آفتابتاب تألیف زنده آزرم را بفرمان فرزانه کیخسرو بپارسی ترجمه نمود آنرا زنده رود نام نهاد. کتاب نامبرده ازقول شاهان و بزرگان پیشین در موضوع معرفت بقای روح انسانی صحبت میدارد که از روز ازل بفرمان آفریدگار هستی یافته وتا ابدالآباد باقی بوده و نابودنخواهد شد . پس لازمهٔ هرفردی است تا مادام که روح در بدن آخشیجی است بفرمان‌خود بکار وادارد تادر دشت سرگردانی حیران ومعطل نگردد .

در زیر بخشی‌است از مندرجات زنده رود در معرفت روان .

« شبری در باره روان فرماید : روان یابنده گوهریست‌تابنده ، آزاده‌ازباب تاب زاده نفس ناطقه جوهریست‌نور مجرد از والدنوری یعنی‌عقل موجود ،هستیش هست ، نیستیش نیست ، وجود او دایمی و ابدی است وعدم او رانیست و فنا بر او ممتنع است . تنش اقراری . نیش اقراری . تن‌عنصری او راآلتی‌است جهت کسب کمال و نه آنکه او را این آلت ، آلت علویست که با او منتقل شود بعالم بالا یا چون جسد آسمانی که نفس از او اصلا مفارقت نکند ، بلکه‌آلتی است برای‌چند روزه تحصیل در این جهان و این آلت در اینجا ماند . روان کیر و کردار ارویـد شیدانی شید روان گردید . نفس‌ناطقه عملی که موجب‌ترقی وعود بعالم اصلی‌است اگر جمیع در ذات بیند قابل بازگشت بوطن خویش گردد . و زاد معاد اندوخته آید بعد ازقطع تعلق جسد عنصری‌نورانی عقل شده روانه‌صوب‌بالا گردد وحرکت بجانب آسمان ونفوس مقدس ایشان وعقول مکرم فرماید ...»

فرزانه دادپویه

فرزانه دادپویه پور هوش آمین‌از شاگردان فرزانه کیخسروپورآذر کیوان میباشد . در پارسی و پهلوی استاد بود تازی رانیکو میدانست ببرکت نفس مرشد مراحل سلوك وعرفان راطی نمود و صاحب مکاشفه ومعاینه گشت.

فرزانه دادپویه رساله پهلوی آذر گشسب تألیف فرزانه هوشگوی را باشارهٔ مرشد خویش بفارسی ترجمه وآنرازردست افشار نام نهاد. حکیم هوشگوی‌چنانکه در آغاز رساله دیده میشود از مریدان مرید ساسان دوم بوده ورساله رابنام هرمزد شاه تألیف نموده. رساله نامبرده در موضوع شناسائی خرد که در تمام موجـودات علوی وسفلی برتر است صحبت میدارد . مینویسد خرد مهین پیامبر و از همه احسان و بخشش یزدان بهتر ومعرفت پیمبران که بفرمان خداوند یکتا وتقاضای زمین وزمان ظهور نموده‌اند بوسیلهٔ‌آن میسر است وبمعاونت‌آن‌جهانیان‌ازگمرهی میرهند وهر کس که بمتابعت برگزیدگان یزدان رفتار نماید ازرنج دو گیتی‌آزاد ماند .

اینست آغاز رساله : «سپاس بیشتر از قیاس حضرت مبدع‌عقل وواهب‌خیر و جاعل کل وفاعل حقیقی که نورالانوار و رب‌الارباب‌است ودرود برسید وامام‌عالم امکان عقل اول که پدر تحقیقی ونور اقرب است و سایر ارباب اجرام‌علوی‌واجسام سفلی از بسایط ومرکبات تامه وناقصه‌را خصوصاً نیر اعظم شت وخشور وخشوران برگزیده یزدان خدیو جهان راهنمای مه آباد راکه راهبرابدالآباد است ومدبر عالم استحقاق خداوندصفت‌مملکت کیخسرو حضرت صاحب ناموسی کیوان‌ایوانی که صاحب‌الزمان ووالی امر است . پس از این چنین گوید راهروطریقه حقانی،

دادپویه ابن هوش آمین که حضرت صاحب‌الامری مر این بنده را امر فرمودند که رساله حکیم عالم کامل الهی هوشگوی که بوسایط از شاگردان ناموس تمام ساسان دوم است بنام شهنشاه کشور معدلت هرمز شاه‌ابن‌ملک عادل باذل‌نوشیروان جمع کرده وسلطان‌السلاطین وملك‌الملوك پرویز آن نامه را بهر ظهور براهیــن کشفیه ونظریه آذرگشسب خوانده ، ترجمه کن بفارسی روشن دری آمیخته که افهام بادراك آن قادر باشند و بعد از تتمیم این خدمت حضرت امام عادل و انسان مدنی کامل این ترجمه را بخطاب مستطاب زردست افشار سربلند گردانید.»

فرزانه بهرام فرهاد

فرزانه بهرام‌پور فرهادپوراسفندیار میگویند نژادش بگودرز گشوادمیرسد. در شیراز زندگانی میکرد . در اواخر عمر دستور آذرکیوان به پتنه رهسپار و در زمره مریدان آنحضرت داخل و بریاضت و تحصیل عرفان پرداخت و مراحل کمال را بانتها رسانیده چنانکه خود در مؤلفات خویش میگوید « بیاری مرشد و پیر خود حضرت‌آذرکیوان بملك و ملکوت و جبروت ولاهوت‌واصل وبتجلیات آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی نایل گردیده » فرزانه بهرام مردی بود فاضل ، منطق و طبیعیات و ریاضیات و الهیات و حکمت و پارسی و پهلوی و تازی وعلوم متداوله عصر خویش را بوجهی نیکو فراگرفته و دانشمندی بود رسا و فیلسوفی کامل . علوم‌ظاهری را از خواجه جلال محمود از شاگردان‌ملاجلال‌الدین محمد دوانی متوفی سال ۹۰۸ﻫ کسب کرده بود . کتاب شارستان تألیف اوست و باسم فرزانه کیخسرو پور دستور آذرکیوان مرشد خویش تدوین نمود . موضوع آن اخلاق و حکمت و شرح مناظرات مؤلف وسایر مریدان حضرت آذرکیوان باعلما و مشایخ متعصب اسلام میباشد و الزامات و اتهامات بیجائی راکه بزرتشتیان‌وارد آورده‌اند بروشی بسیار نیکو جواب میدهد . مؤلف هنگامیکه بر رد رساله یکی از نویسندگان اسلام راجع بداستان بهمن درازدست وکتاب محمد امین راجع بخواب و رؤیا و حدیث سخن میراند ، احاطه دانش خودرا بر کتب موجوده زمان چه‌عربی چه‌فارسی‌چه پهلوی وچه فقه‌واصول واحادیث و سنت بخوبی روشن‌میسازد

صاحب دبستان‌از قول موبد هوشیار نقل میکند که روزی فرزانه بهرام پیش حضرت دستورآذرکیوان ایستاده و در دل داشت که مرشد رازدلش را بگوید . آن

حضرت رازی که در دل‌داشت بگفت . سپس فرمودای فرزانه راز دل دانستن‌آسان است اما زبان برای‌چکار است ؟ باید آنرا بکار برده بیکار نگذاشت .

فرزانه‌بهرام با وجودیکه از دانشمندان درجه اول عصر خویش بود از شغل تجاری‌امرار معاش مینمود . در سال ۱۰۳٤ هجری(۹۹٤ی) در لاهور بجهان‌مینوی شتافت . در زیر نمونه‌ایست از مندرجات اخلاقی شارستان مؤلفه او .

«بسبب مکرمت نمودن واکرام ورزیدن بزرگی ها زیاد شود . چه هر که در سخاوت برارباب‌استحقاق بگشایدایزد تعالی ابواب ارزاق و درهای اقبال‌بروی مفتوح گرداند و او را بر معراج جلال و مرقات‌کمال بر آرد یعنی اساس اقبال بتمهید قواعد افضال تواند و ترقی بدرجات‌معالی بارتکاب اخطار و اقتحام مهالك و اتفاق اقتدار مسلم ماند . عذب زبان‌کلید ابواب معانی است یعنی فظاظت طبع و سوی خلق موجب انهدام‌اساس دولت و انقباض‌قواعد حرمت است . رفق ومدارا و حلم و مواسا وسایط تأکیداسباب دولت و تمهید بنیان حرمت و درشتی وتیزی کردن دوستان را بزماند و چرب زبانی و سخن خوش دشمنانرا دوست گرداند .

موبد پرستار

موبد پرستار پور خورشید درپتنه استان‌نشین بهار ومرکزدستورآذرکیوان قدم بعرصه وجود نهاد . پدرش خورشید از اهل اصفهان‌بود . موبد پرستار جوانی مرتاض بود و در خردسالی بخدمت دستور آذرکیوان رسید . اما معرفت وکمال را در خدمت موبد سروش خلیفه آذر کیوان حاصل نمود. ریاضتهای سخت کشیدی و از سرشب تاصبح بسر ایستادی وذکر کردی . کتاب تبیرهٔ موبدی‌تألیف اوست. در سال ۱۰٤۹ هجری (۱۰۰۹ی) درکشمیر خلع بدن‌نموده جاودان‌ازجسم وکالبد خویش دوری جست .

فرزانه بهرام کوچک

فرزانه بهرام پور فرشاد معروف ببهرام‌کوچك ، بزیارت حضرت دستورآذر کیوان مشرف ولی‌کمال و معرفت را در خدمت فرزانه بهرام پور فرهاد صاحب شارستان‌کسب نمود . بهرام‌کوچك‌فرزانهٔ بود خدا رسیده واز خلق رمیده ،بعلوم عقلی ونقلی دانا و در زبانهای فارسی ، تازی ، هندی وپرتقالی استاد . بقول‌صاحب دبستان گویند ارژنگ‌مانی نگاشتهٔ طبع‌اوست. تصانیف‌حکمت اشراقی شیخ‌اشراق شهاب‌الدین سهروردی را بفارسی روان ترجمه نمود . شبها رانخوابیدی وازکتابت امرار معیشت مینمودی . گویند دوسه روز نشستی،نه‌خوابیدی ونه بلندشدی‌ونه‌غذا وآشامیدنی صرف کردی ، افطارش اندکی شیرگاو بودی . فرزانه بهرام بااجازه مرشد خویش بارشاد خلق پرداخت و مریدان بسیاری بدورش حلقه زدند . درسال

۱۰۴۸ (۱۰۰۸ی) هجری درلاهور در گذشت .

فرزانه کیشمند

فرزانه کیشمند ، دانشمند پارسی است بخدمت حضرت دستــور آذر کیوان رسید و در زمرهٔ مریدان او داخل گشت ریاضتها کشید وبکشف وشهود نائل شد . مراتب سلوك راطی و از بزرگان عصر خویش گشت . صاحب شارستان بارها ازاو اسم میبرد ونقل قول مینماید.

موبد پیشکار

موبد پیشکار پور خورشید ، برادرکهتر موبد پرستار درپتنه متولد شد . در هندی اشعار نغز ونیکو دارد واز ادیبان آن گروه است . او نیز چون برادر مهتر خویش بفیض دیدار دستور آذرکیوان مستفیض ولی در سلك مریدان موبد سروش داخل وبکمال و معرفت و بیخودی نایل گشت . صاحبدلی بود آزاده و پاکباز واز تعصب وقیود مذهبی بری . با برادر خویش بکشمیر وارد واز آنجا رهسپار خطا گشت . در حبس دم ونفس سرآمد بود . بقول موبد هشیار نوبتی دم فرو گرفت و بآب درآمد و دو پاس زیر آب بود ، سپس سر بر آورد . موبد پیشکار با صاحب دبستان معاصر و تا زمان تألیف کتاب درحیات بوده .

فرزانه شیدوش

فرزانه شیدوش پورانوش معروف بفرهوش بواسطهٔ اخلاص پدرش بدستور آذرکیوان صاحب مقام و مرتبه بلند پایه گردید . پس از درگذشت آذرکیوان ، بنا بدعوت پدر وزربادی پدر زن خویش باتفاق فرهقاری از پتنه بکشمیر رهسپار و از آنجا آهنگ کاشغر داشتند که شیدوش را هوای سلوك بر سر افتاد ودر مجلس مریدان آذرکیوان شرکت و بریاضت و تصور چنان مشغول شده تا روان دستور آذرکیوان درجلو دیدگانش حاضر واورا بسلوك تعلیم وبمراحل بیخودی و فنا و بقا زایل ساخت .

صاحب دبستان از قول فرزانه شیدوش نقل میکند کـه او در تیره شب

بروشن روانی ازاین ظاهری چه روان شده بانوار غیبی نورآمود رسید و پردگی حقیقی هر هفت پرده از پیش برداشته شد ، ناسوت را گذاشته از ملک گذشت و ملکوت درنوشت . وجود مطلق نورالانوار بتجلیات آثاری وافعالی وصفاتی وذاتی فرو یافت . هستی موهوم نابود ووجود حقیقی مشهود گشت ومیگفت هرموجودی درجهان خاکی با فروغی ازپرتو ذات احدیت تعبیه گشته است .

بقول رفیع :

گر دیوی و گر فرشته سر رشته یکی است
دهقان و بهار و مزرع و کشته یکی است
بـا وحدت او ز کـثرت خلق چه باك
صد جای اگر گره زنی رشته یکی است

بقول صاحب دبستان ، فرزانه شیدوش از غذای گوارا ولذیذ دوری‌میکردی اما لباسهای گرانبها.وزیبا میپوشیدی ، حتی خدام‌وپرستاران اونیز آراسته بودند وانجمن او همیشه معطر میبود و میگفت شوکت وجلال او بواسطهٔ نظر و تأئید پیر اوست . با زنان‌آمیزش نداشتی وآنان را در مجالس خویش راه ندادی از متعصبین دوری میجستی و با آنان ننشستی . فرزانه شیدوش مدتی در کشمیر رنجور افتاد و چاره از دست پزشکان بیرون رفت .ع. طبیب کیست مسیحا اگر شود بیمار . اصحاب واطرافیان اندوهگین شدند اما خودش خوشحال و مسرور . هرچند بر شدت بیماری میافزود بر مسرت وی نیز افزوده میگشت و این بیت خواجه حافظ را میخواند :

خرم آنروز کز این منزل ویران بروم
راحت جـان طلبم وز پی جانان بروم
بهـوای لب او ذره صفت رقص کـنان
تا بسر چشمه خورشید درخشان بروم

هنگام نزع باطرافیان اندرز داده وگفت خوشحـال باشید که من از این

تیره خیالستان بسوی لامکان وموجود حقیقی بی‌تعین روانم ودستها را بلند کرده این اشعار را بخواند .

اگر هادی ایم وگر مهدی ایم / بجنب قدم طفلگی مهدی ئیم
یکی قطره ایم از محیط وجود / اگر چند داریم کشف و شهود
من ازقطره گی کشته‌ام بس‌نفور / خـدایا رسـانم بدریـای نور

چون باینجا رسید چشم فروبست . شیخ‌ابوالفضل فیاضی گفت .

آن قطره شد بچشمه وآن چشمه شد بجوی
و آن جوی با محیط ازل یافت اقتران

فرزانه شیدوش در سال ۱۰۴۰ هجری (۱۰۰۰ی) بآشیان ایزدی شتافت و در دریای نورالانوار مستغرق گشت .

موبد هوش

موبد هوش (هشیار) عالم صوری ومعنوی است . میگویند نژادش بجاماسب حکیم میرسد . فارسی ، پهلوی و عربی را خوب میدانست کتاب جشن سده را ترجمه نمود .

بقول صاحب دبستان که در سال ۱۰۳۶ هجری (۹۹۶ی) او را در کشمیر ملاقات نموده جامعیت وی از آن کتاب آشکار میگردد و مینویسد بسر انگشتان دست بایستادی و بدن او بزمین نرسیدی و ریاضتهای سخت کشیدی . این موبد هوش بغیر ازموبد هشیاری است که مؤلف سرود مستان میباشد .

موبد مهراب و موبد ماه آب[1]

موبد مهراب وموبد ماه‌آب دوبرادر بودند درخدمت بهرام‌بن فرشاد معروف ببهرام کوچك ، بریاضت ومجاهدت نفس مشغول و مراحل سلوك و عرفان را طی نمودند . ماه‌آب برادر کهتر است وپیشکاری مرشدخویش رابعهده داشت . بردباری وفروتنی وتحمل مشقات آنهارا مولف دبستان در کتاب خویش شرح داده است وما شمه از آن را درپایان تذکره صاحبدلان میآوریم .

(۱) شمس‌العلما دکتر حیوانجی جمشید جی مدی در مقاله خویش در ژورنال کاما اورینتل اینستیتوت شماره ۲۰ این دوبرادر را که صاحب دبستان صراحة با واژه چون تو موبدی رهبربدی خطاب میکند اشتباها ازمریدان غیر زرتشتی سلسله دستور آذرکیوان معروف به آبادیان تصور کرده است . زیرا که مولف هنگام تعریف ازصفات آبادیان که پس از ذکر مریدان غیر زرتشتی سخن میراند شمهٔ از خصایل آنها را بیان نموده است .

حکیم کامران

حکیم کامران شیرازی ، بقول صاحب دبستان « ره سپر کیش مشائین بود. علوم عقلی و نقلی را نیکو میدانست و از فرزانه یزدان ستای مرید موبد سروش استفاضه‌های معنوی حاصل وشگفتیهای بسیار تعلیم گرفته بود بعد از کسب کمال به« گوا» رفت که از بنادر غربی هند و مستعمرهٔ برتقالی است. بمجالست‌پرتقالیها رغبت نمود و بکیش نصاری جلوه گر آمده لاجرم انجیل‌رانیکو آموخت وازعلوم ایشان مایه‌ها اندوخت و بعد از آن بهند شمالی مراجعت و باراجه ها آشنا شد. بکیش ایشان گام‌زد . شاسترهندوئی یعنی علوم ایشان رانزد براهمه فاضل‌بخواند و درآن نیز سرآمد دانایان هند شد . اگر چه بظاهر بمذاهب مذکوره پی‌سپرد. اما برعقاید حکمای قدیم بود . از دروغ ، دزدی زنا و اغلام سخت دوری نمودی‌و ازکشتن‌جانوران احتراز داشتی اما گاه گاه شراب خوردی، گفتی دراو فایده‌بسیار است و ادعیه که در میان حکمای یونان رایج بود ، در ستایش واجب‌الوجـود و عقول ونفوس و کواکب خواندی و از کس چیزی نپذیرفتی بتجارت مشغول بود آن مایه که‌او را بسند بودی بدان قناعت کردی و میرزا ابوالقاسم فندرسکی اورا برادر با جان برابرمیگفت و مهین‌برادر مینوشت و در سنه ۱۰۵۰ هجری(۱۰۱۰ی) در سرای فرخ‌نزدیك به اکبرآباد تجرد گزید . گویند در بیماری آنچه داشت‌همه را بفقیران بذل فرمود . زر نقد را به براهمه بیشنو (فرقهٔ از هنود) و مـانند آن داد چه ایشان حیوان آزار نیستند. پوششها را بدست‌محمود نامی داد تابدرویشان راه کشمیر وکابل که در آنجا سرمای شگرف است بدهـد و محمود چنان کرد و خورش آنچه موجود داشت بگاوان و خران و مسافران و مسکینان داد که‌ایشان

بار میکشند . کتابهای حکما را بموبد هشیار سپرد تا بمردم حکیم مشرب‌حکمت دان رساند . فرزانه هوشیار دراگره کتابهای او رابخش کرد و بیاران فرستاد و در مرض الموت پیوسته بقرائت‌الهیات شفا وترجمه اسولوجیا مشغول وشادان‌میسرود که بالوهیت مبدع تعالی و نبوت عقل و امامت نفس و قبله بودن فلك و نجات فلاسفه ایمان دارم و از ادیان و مذاهب دیگر بیزارم و در هنگام درگذشتن ، نام واجب‌الوجود وعقول ونفوس وکواکب میگفت وحاضران نیز بدان مشغول‌بودند تا جامه گذاشت (جسم رها کرد) وعمر او نیز ازصدسال گذشته بودنیرویش‌نکاسته، قوت وقدرت داشت وهمچنین به موبد هشیار سروده بود که بعد از مرگ سوختن کالبد ستوده‌تر است اماچون مردم ترا مانع‌آیند پس مرا سر بمشرق و یا بمغرب دفن کن که جمیع بزرگان چون ارسطو ومتابعانش‌چنین خوابیده‌اند .موبدهشیار چنین کرد و هم موبد هشیار بفرموده او بر سر قبرش تا یك هفته هر روز و شب بخور آن کواکب که آن روز وشب‌بدو تعلق داردبیفروخت وآن خورد و پوش که منسوب بدان کوکب است بیراهمه ومستحقان رسانید و ایشان همه دعا میکردند وآن کوکب را شفیع میساختند تاروح حکیم‌کامران‌بمجردات پیوست. پس‌موبد هشیار باگره گرائید و کتابی دیدم بخط او که نوشته بود که پس‌از جامه گذاشتن کامران ، او رادر واقعه دیدم بالباس نیکوباحضرت مشتری‌نشسته گفتم چون‌آمدی گفت مجردات مرا چون بیخواهش دنیوی یافتند جذب کردند وشفاعت همین را گویند .»

فرزانه شیدوش

فرزانه شیدوش پوربهرام از فضلا و حکمای آبادیان و پارسیان است که بمقامات عالی کمال و عرفان رسیده . با فرزانه بهرام پورفرهادصاحب شارستان معاصر بود و بسیار مورد ستایش او قرار گرفته است . در مجالسی که مریدان آذر کیوان با علما و فقهای اسلام راجع بامتیاز مذاهب بحث میکردند فرزانه‌شیدوش بقول صاحب شارستان در تحقیر اسلام چنین میگوید «در دین محمد صلعم هفتاد و سه فرقه‌اندهر کدامی مخالف‌دیگری . همدیگر را گمراه‌وضال دانند وبزرگان خود را بدیاد میکنند . چنانچه شیعه که گروهی از فرقه محمدی علیه‌السلام اند اهل سنت تو به ایشان را بر نمیدارند و چنانچه روایت کرده اند سب‌الشیخین کفرلاتوبه معها و همچنین مذهب ایشان در فروع و اصول مختلف است و ظاهر نمیشود که حق باکدام فرقه است . و آنکه میگویند دین محمدی عالم را فرا گرفته قولی‌است ناروا . چنانکه‌هنوز در این دیار اعلام دین‌محمدی نیفراخته‌اند چون چین و خطا و جزآن و زیر بلاد هند و بلاد فرنك و امثال آن که‌در آن‌نام مسلمان نتوان بردو اگر گویند که در غالب شدن‌اند مشهور است که چنگیزخان بر ایشان غالب شده جمعی کثیر از ایشان را بقتل رسانیدند و مدتها اعدای ایشان را بر ایشان مسلط گردانید . و همچنین هلاکوخان مغول در حین تسلط خلیفه بغداد را بقتل رسانید ، یهودیان را برای جزیه و ادای مال و حصول زرامان داده علما و قضات و فقها را درشط بغداد غرق گردانید که از ایشان کسی منتفع نمیشود و نعمت الهی را زیاده میخورند و در آفرینش مزیدند . و ما محتاج باین غلبات غیرنیستیم . خودجمعی که‌دعوی‌خلافت و امامت‌میکردند . چون خلفای بنی‌امیه

و عباسیه در قتل‌اولاد و احفاد حضرت‌رسالت‌ساعی بودند . اکثر را بقتل‌رسانیدند و هنوز درکشش و ابطال همدیگرمیکوشیدند و در مذمت خود چیزها میگویند و آنچه در یك مذهب استنباط از احادیث‌نمودند مخالفت تمام با مذهب دیگردارد مثلا یکی پای شستن جایزداشته‌وبسم‌الله‌را جهر میخوانند و دیگری بر نفی‌آنست و دست را از مرفق بسوی انگشتان‌میشویدوبر عکس دیگری‌جایز داشته .دیگری بکف واحد آب مسح‌را جایزداند و جزآن زشت و نادرست . فلاجرم نماز جمعی که بدوکف آب بیش شسته‌اند درست نخواهد بود ، پس نماز جمیع علمای سابق درست نبود . چه صلوة بی طهارت درست نبود . چون تارك الصلوة باشند نزدایشان سالب نماز واجب القتل و ارکفره است چنانکه فرمود اقم‌الصلوة و ان‌لاتکون‌من المشرکین و مطابق این حدیث ذکر کرده‌اند من ترك‌الصلواة‌متعمداً فقدکفره چون ایشان خود در اسلام ثابت نباشند ، دیگران را چه هدایت توانندکرد .»

فرزانه مهرآذر

فرزانه مهرآذر از اصحاب کشف و شهود و منسوب بسلسله آذریان میباشد که مکتب دستور آذرکیوان و سلسله او از آن‌سرچشمه گرفته است . این‌فرزانه صاحب حال بقول صاحب شارستان راجع بحقیقت دجال چنین گفته «بادله عقلی و نقلی و به براهین کشفی و شهودی بر من ظاهر و باهروعیان و متحقق گشته از دجال که مخبر صادق خبر داده این جماعت ، علمای جاهل‌اند که عالم را بفساد آرند »

فرزانه اسپندیار

فرزانه اسپندیارپور رستم‌پارسی از بزرگان و حکیمان و عارفان عصرخویش بوده و در اصفهان میزیست . سالها بریاضت و تزکیه نفس خویش مشغول و ازائمه کشف و شهود گشت . دستورآذرکیوان بقول‌صاحب‌شارستان همواره او را بفضیلت و عرفان و دانش ظاهری و باطنی ستودی . شاید اسپندیار جد فرزانه بهرام مولف شارستان باشد .

فرزانه بهرام و ساسان آذری

فرزانه بهرام پورشیدوش و فرزانه ساسان‌آذری دانشمندان و عارفان معروف آبادیان و پارسیان‌اند فاضلانی کامل عارفانی رسا بوده‌اند . صاحب شارستان بـارها گفته‌های آنها رادرکتاب خویش شاهد آورده و بسیار میستاید .

درویش بهرام

فرزانه درویش بهرام صوفی صافی مشرب و از اهل فضل و کمال بوده . بقول مؤلف آئین اکبری از اهل ترکستان میباشد . بدیدار خضر نایل و مراحل سلوك را از فیض آن بزرگوار باتمام رسانیده . درویشی بود دانشمند و از اهل کشف و شهود و شغل سقائی اختیار کرد .در بارگاه اکبرشاه گورگانی عزتی بسزا داشت آنرا ترك و بسراندیب رفت ودر آنجا درگذشت . این شعر از اوست .

اساس پارسائی را شکستم تا چه پیش آید
سر بازار رسوائی نشستم تا چه پیش آید
بکوی زاهدان بیهوده عمری در بدر گشتم
کنون رند و خرابانی و مستم تاچه پیش آید
گهی زاهل عبادت میشمارندم گهی قاشق
بهر طوریکه میگویند هستم تاچه پیش آید

فرزانه موبد کیخسرو

فرزانه کیخسرو اسفندیار پور دستور آذرکیوان متخلص بموبد از عارفان صاحب کمال و صاحبدلان والامرتبه زرتشتی است و بامقام ولایت از مادر بزاد.در خردسالی از مهر پدری محروم ماند ودر آغوش موبد هوشیار از مریدان با کمال پدر و بسرپرستی او بسن بلوغ رسید و باتفاق گروه آذریان و سپاسیان بجای پدر بر مسند خلافت نشست و بارشاد خلق مشغول گشت . صاحب شارستان دراینمورد گوید : «معهذا مخدوم زاده عالم اشرف کیخسرو که در صغر سن از پدر نامدارش که از عظمای حکمای سلاطین اولیاء بوده جدا مانده ... » فرزانه موبد کیخسرو بدو نام کیخسرو و کیخسرو اسفندیار نامبرده شده است و فلسفهٔ اشراق را بحال نیکو میدانست و شاعر عرفانی بوده اما باشعارش مارا دسترسی نیست این قطعه از اوست :

زاهد و سامان پرستان راضی‌اند از ما که ما
خود شریك هیچیك در دنیی و عقبی نه‌ایم
دشمنی خیزد ز شرکت ما بقصد دوستی
آخرت را باختیم و در پی دنیی نه‌ایم

در مرثیه شیدوش ابن‌انوش که با او رابطه معنوی داشت گفته :

شیدوش تازدیدهٔ من بر کرانه شد — گرچشم خانه بود بسررود خانه شد
آرامگاه طایر قدسی سپهر بود — زین پست آشیان بفراز آشیانه شد
آزاده بود وزاد وجز آزادگی نجست — تن را بتن گذاشت روانش روانه شد
جانش بحضرت جان آفرین رسید — بیرون زقید چرخ وزمین وزمانه شد

فرزانه بهرام‌بن فرهاد کتاب خویش شارستان را بنام او تـألیف نمود و در ستایشش گوید « و کیخسرو فرزند ارجمندش که اوسروشی‌است در این لباس‌جلوه فرموده انوار ولایت از جبین اولامع واین بزرگی اباعن جد در ایشان‌ازآنست... بر تحقیق سپاسی گروه این رتبه تعین نبوت و امامت درآذریه است بعد ازنیاگان نامدار ، حضرت آذرکیوان صاحب این فر بوده و اکنون نوبت بفرزند نامدارش کیخسرو اسفندیار رسیده ...»

فرزانه دادپویه پور هوش‌آئین که از مریدان اوبود در دیباچه کتاب زردست افشار که باشاره مرشد خویش از پهلوی ترجمه کرده آمده « و امام وقت و ملک علی‌الاطلاق مدبر عالم استحقاق خداوند صفت مملکت ، کیخسرو اسفندیار خلف حضرت صاحب ناموسی نبوت پناهی رسالت گاهی کیوان ایوانی که صاحب‌الزمان ووالی امر است »

فرزانه موبد خوشی بفرمان فرزانه کیخسرو رساله پهلوی‌آفتابتاب راپپارسی نوشت وزنده رود نام نهاد در ستایش او گوید : « عارف نورالانوار واقف عقول و اسرار دانای مبداء ومعاد بکشف‌نظر، بنی‌انسان منظر، فرشته سیر ، رسول‌موجود موجود حقیقی ، امام موعود ، مقصود تحقیقی ، صاحب ناموس نامدار ، ملک‌علی‌الاطلاق روزگار ، مدبر عالم باستحقاق ، انسان مدنی باتفاق ، قطب زمان و غیث ادوار کیخسرو اسفندیار ...»

فرزانه موبد خداجوی پور نامدار در دیباچه جام کیخسرو که بنام‌اومنسوب نموده وی را چنین میستاید : « کیخسرو عالم معانی ، لهراسب دیار نکته دانی ، خورشید سپهر کامکاری ، جمشید سریر نامداری ، کیقباد ایران عرفان ، کیخسرو ابن کیوان بجام کیخسروش موسوم ساخت ...»

موبد هوشیار که همواره در سفر و حضر بافرزانه کیخسرو همراه بـود در کتاب خویشتاب که باشاره او نوشته آورده « خلیفه شیخ‌الانبیاء و امام رسل مظهر موعود کیخسرو اسفندیارابن قایم مقام استاد پیمبران وجانشین پیشوای‌وخشوران

وخشور باستحقاق ، و پیغمبر باتفاق اهل انصاف ، آذرکیوان بدین بنده که ازبدو امکان خانه زاد این طبقه‌عالیه است ونجات ابد هم ازبندگی‌این درگاه‌میجوید...»
و در مورد علم ودانش‌معنوی وروحانی و کشف وشهود او آورده « راهبر آل کشف کیخسروابن ناموس اعظم آذرکیوان در صغر سن بی‌نظر بکتب با نامه گرد آور تقریر کرد ...»

دبستان المذاهب چنانکه از قرائن محققه و دلایل متقنه بنظر میرسدتألیف فرزانه کیخسرو میباشد ونه تألیف میرزا محسن فانی کشمیری که بنـامش شهرت یافته است . دانشمند پارسی ملافیروز ، موبد را مؤلف دبستان‌میداند زیرادرحاشیه نسخه خطی کتابی که در کتابخانه اوست دربرابر نام موبد بقلـم سرخ نوشته شده که مؤلف کتاب است . اما خود ملافیروز چنانکه‌از نگارشاتش برمیآید ازنام‌اصلی موبد بیخبر بوده است . اما صاحب‌مآثرالامرا ذوالفقار ساسانی متخلص بموبد را صاحب دبستان میداند .

دانشمند دیگر زرتشتی کیخسرو ابن‌کاوس پارسی در نامه‌ئی (۱) با دلایل و براهین معقول فرزانه کیخسرو را نگارنده دبستان معرفی مینماید و مینویسد «اما بعد بر رأی منصفان ذوالابصار مبرهن تواند بود که چون در هر زمـان بعضی از متعصبان هر مذاهب که گرفتار زمان ومکان اند چنانکه حضرت مولانای رومی در مثنوی آورده :

اختلاف خلق از نام اوفتاد   چون بمعنی رفت آرام اوفتاد

و دربند صورت و اسم مقید و دین خود را حق و کیشهای دیگر را باطل میدانند و از این معنی که درهر کیشی بهیزدان توان رسید چنانکه درنامه‌بیچون شت دساتیروارد « راهها بسوی خدا بیش از دمهای آفریدگان است » و در قرآن مجید نیز از این معنی خبر داده الطرق‌الی‌الله بعدد انفاس‌الخلایق‌غافل وازمطالعه کتب و تصانیف بیگانه کیش خویش اجتناب لازم دانسته لاجرم از مطالب وفواید

(۱) رجوع شود بنسخه‌خطی‌بشماره HP(ms) 300 محفوظ دربنگاه‌خاورشناسی کاما در بمبئی.

آن بی‌بهره میمانند فلهذا برخی از مؤلفان کتاب بنا بر مصلحت و رفع تعصب آن گروه اسم خود را ظاهر ننموده‌اند تا عوام‌الناس از آن محترز نبودی پی بمقصود برند چنانکه مصنف منصف کتاب دبستان المذاهب که بدون جانب روی و طرف گیری بیان اعتقادات هر گروهی و کیش و کنش هر انبوهی را بی کم وکاست رقم زد خامه تحقیق نموده ونام نامی خودرا آشکار نساخته اما در این‌زمان چون‌بعضی از طالبان در جستجوی نام صاحب کتاب موصوف میباشند و جمعی او را پارسی و چندی وی را مسلمان دانسته حتی برخی از زرتشتیان هندوستان نیز بگمان آنکه مؤلف کتاب مذکور مخالف کیش پارسی بوده لهذا این کمین بنده هیچمدان کیخسرو ابن کاوس پارسی که بفتور فهم و قصور دانش موصوف است لازم دانسته که آنچه در این باب بخاطر رسیده مشروح ومبین‌سازد تا شاید رفع گمان آن‌حق پژوهان گردد مخفی نماناد که برچند دلائل مبرهن میشود که نگارنده کتاب مذکور از عظمای حکمای پارسیان بل حضرت امام‌زمان کیخسرو ابن دستوردستوران وجانشین پیشوای پیمبران شت آذر کیوان است. نخست آنکه ازروی کتب تصانیف پـارسیان یزدانی ثابت است که آنحضرت موجود و خلیفه برحق صاحب ناموس آذر کیوان بوده.»

مؤلف پس از ذکر دلایل بیشمار بااستناد ازنوشتهای معاصرین فرزانه کیخسرو وخود کتاب دبستان در پایان نامه درذکر عقایدهندوان نقل ازدبستان چنین آورده «چون روزگار ناپایدار نامه نگار را ازپارسیان جدا افکند هم انجمن شمنان صنم و بت قبله گاهان پرستنده وثن ساخت لاجرم عقاید این تدقیق آمود گروه بعد از پارسیان گذارده آید ظاهر است که از پارسیان پارسی کیشان رامیخواهد چه ذکر آن گروه پیش ازعقاید هنود بیان نموده پس دانسته میشود که اصل زاد بوم او از پارسی بوده چه اگر غیر پارسی بودی ننوشتی که چون روزگار ناپایدار نامه‌نگار را از پارسیان جدا فکند نیز از روی غزل سردفتر دبستان که در ستایش و توحید ذات باریتعالی گفته دریافت میشود که موبد تخلص میکرده چنانکه مصرع موبد حق ادیب تو و گیتی ادبستان آشکار است که لفظ موبدمخصوص پارسیان است دیگر

آنکه عقیده هر مذاهبی را از زبان اهل آن مذهب و از روی کتب آن‌فرقه ذکر کرده و اکثر مطالب وعقیده یزدانیان رابدون گفته غیری تقریر نموده پس‌معلوم میشود که خود از اکمل سالکان آن‌طریقه والابوده...»

میرزا محسن فانی کشمیری که بنام مؤلف دبستان شهرت یافته بقول لچهمی نارایان اورنگ آبادی متخلص بشفیق و صاحب گل رعنا مدتی را دراله‌آباد و بقیه زندگانی خود را در اوان‌طفولیت وپیری در کشمیر بسر برده وچون صاحب‌دبستان چنانکه از نوشتهایش برمیآید در آغوش پرستار و درجوانی در اطراف و اکناف بسیر و سیاحت مشغول نبوده است.

صاحب گل رعنا (۱) مینویسد: «فانی شیخ محسن از اکابر کشمیراست ودر فضل و کمال و شاعری عدیم‌النظیر اکتساب فنون از ملا یعقوب صرفی کشمیری نمود و بعد تکمیل بدرگاه صاحبقران ثانی شاهجهان رفت و بخدمت صدارت‌صوبه اله آباد امتیاز یافته باله‌آبادشتافت ومرجع‌خاص وعام‌آن دیارشد. چون‌صاحبقران ثانی‌افواج قاهره رافرستاده بلخ‌را تسخیر کرد ونذر محمدخان والی بلخ گریخت و اموال او بضبط درآمد از کتابخانه‌اش دیوان شیخ محسن مشتمل بر مدح خان مذکور برآمد بنابرآن از نظر پادشاه افتاده بی‌منصب و از صدارت معزول گردید اما مراحم پادشاهی بسالیانهٔ فراخور حال، او را کامیاب ساخت او بکشمیر رفته درکمال اعتبار بسر میبرد حکام کشمیر بخانه‌اش میرفتند. شیخ همواره اوقات را بتدریس معمور میداشت. صاحب کمالان بسیاری از حاشیه محفل‌او برخاسته‌مثل محمد طاهر غنی و حاجی اسلم سالم. شاعری دون مرتبه اوست. رحلت‌او درسنه احدی و ثمانین و الف واقع شد.»

بنا برآنچه گذشت مؤلف دبستان‌فرزانه موبد کیخسرو پوردستور آذر کیوان میباشد وشیخ محسن‌فانی یا بقول صاحب مآثرالامرا ذوالفقار آذرساسانی نیست. و ازدیباچه کتاب‌برمیآید که نویسنده آن شخصی بوده‌غیرمسلمان و دیباچه را با

(۱) رجوع شود بتذکره گل رعنا مورخه سال ۱۱۸۱ ه بشماره R VII 121 محفوظ دربنگاه خاورشناسی کاما بمبئی.

چندبیت توحید آغاز و در مقطع آن اسم خود را آورده است و آن‌موبد کیخسرو میباشد و آن است این ابیات :

ای نام تو سردفتر اطفال دبستان — یاد توببالغ خردان شمع شبستان
بینام تو ناکشته زبان کام عجم‌را — هر چند ندانند کلام عـربستان
با یاد تودل دربدن سالك وعارف — شاهنشه آرام سریر طـربستان
هرراه که‌رفتم‌بسر کوی‌توپیوست — مطلوب وجود تو وهستی‌طلبستان
دریافته دریافت که دریافت جز این نیست
موبد حق ادیب تو و گیتـی ادبستان

فرزانه داور هوریا

فرزانه داورهوریارمعاصر دستور آذر کیوان‌و مریدان اوست . مؤلفدبستان با او معاشر و از مراتب عرفان و دانش وی بسی سخنها میراند . عـارفی صاحب کمال بوده و از نکات سلوك بخوبی مطلع و حقیقت را برای حق پژوهان بروشی ساده بیان مینموده کتاب دارای اسکندر تألیف اوست .

موبد افراسیاب

موبد افراسیاب از نویسندگان و دانشمندان زرتشتی و صاحب تصانیف‌بوده فرزانه مانکجی‌لیمجی‌هاتریادریکی ازتألیفات‌خطی‌خویش(بنشانی .H.P.(ms)112) محفوظ دربنگاه خاور شناسی‌کاما ، ازاونقل قول مینماید و او را بلقب یگانه‌دانای دانش‌انتساب‌ذکر میکند متأسفانه‌نام مؤلفات او و مأخذاطلاعات خود رانبرده‌است

فرزانه هیربد

فرزانه هیربد در دانش پارسی و تازی رسا بود . در شیراز درس حکمت آموخت و در هندوستان رحل اقامت افکند . با دانشمندان پرتقالی و فرنگی معاشر بود و با مریدان حضرت آذرکیوان همنشین . ریاضتهای سخت میکشید ، پارسا و مجرد میزیست . صاحب‌دبستان که در لاهور بفیض ملاقاتش نایل گردیده میگوید ادعیه های پارسی و هندی و عربی در بزرگی نور الانوار و انوار قاهره و کواکب میخواند و اجسام فروغ بخش را قبله میدانست و تصانیف حضرت شیخ اشراق را نیکو بقال و حال دریافته بود .

دستور حکیم

دستور حکیم بقول صاحب دبستان «درسال ۱۰۵۴ هجری (۱۰۱۳ یزدگردی) بلاهور آمد اصل او از سپاهان است اما در بلخ متولد شده و در خدمت شاگردان ملا میرزاجان تحصیل حکمت نمود . سپس بایران خرامیده و بامیر محمد باقر داماد و شیخ بهاءالدین محمد عاملی و میرزا ابوالقاسم فندرسکی و فاضلان دیگر وعالمان شیرازصحبت داشته مایه‌هااندوخت‌و بر مسلك مشائیان پوینده است وادعیه که از بزرگان این راه در عظمت واجب الوجود و عقول و نفوس و کواکب مسطور است‌میخواند و در‌تعظیم کواکب بغایت میکوشید . اگر چه مرتاض‌نیست امااز فسوق مجتنب و پیرو مسلك اعتدال و بطریق سوداگری گامزن میباشد .»

باید دانست شیخ بهاءالدین عاملی و میرزا ابوالقاسم فندرسکی در خدمت حضرت دستور آذرکیوان مایه ها اندوخته و استفاضه‌ها برده‌اند .

فرزانه شیداب پارسی

فرزانه شیداب بقول مؤلف شارستان مرد فاضل و دانشمند و عارف پارس و سالك راه طریقت بوده و در قرن نهم هجری میزیست . از گفته اوست « براذکیا پوشیده نماند که‌مقصوداز‌تحصیل علم ، معرفت حقایق اشیاء و تزکیه نفس وتهذیب اخلاق است ، نه آنکه بواسطه اطلاع بر اصطلاح چند بر خلق منت نهند . چون بمجلس در آیند از همه بالا تر نشینند و همه کس را از خود فروتر بینند . اگر حکام بر حسب صلاح ایشان را پس پشت نهند روی در هم کشند . اگر شخصی بحسب اتفاق با آنکه استحقاق داشته باشد بر ایشان مقدم افتد ، تا قیامت کینه آن بیچاره دردل گیرند .

فرزانه شیدوش

فرزانه شیدوش عارف و نو یسنده دانشمند زرتشتی است و در خدمت‌حضرت ساسان بنده مراحل طریقت راطی و بمقامات عالیه نایل گردیده‌است. بقول‌صاحب شارستان « بعضی از علمای جاهل فرزانه شیدوش مرید حضرت ساسان بنـده را تکفیر ودر صدد قتلش برآمدند . شیدوش پیشکار مرشد خویش بود . رسالهٔ بررد آنها نوشت‌وپالان‌خران نام نهاد . علما از مطالعه آن مضطرب شدند ودر صدد قتل هردو برآمدند لیکن بآنها دست نمی‌یافتند . تا روزی ساسان بنـده را در مجلسی دیدند ، صحبت کردند و ساسان بنده آنها را ملامت وریشخند نمود خواستند اورا بگیرند از نظر آنها غایب شد . لهذا علمـا از اعمال خود منفعل گشته شخصی را بمنزلی که ساسان بنده در اول رحل اقامت افکنده بود فرستادندتا پوزش بخواهد و درخواست نماید تاپالان خران رامنتشر نسازد . ساسان بنده در راباز و براوتبسم نمود وقبل از آنکه اظهاری از او شود ، مافی‌الضمیر وی را باو گفت ونسخه پالان خران را باو داد .

در زیر بخشی است از مندرجات‌پالان خران که صاحب شارستان‌ضبط‌نموده است :

« ای متعصبین بیدانش و کوران مادرزاد بی‌بینش که قلوب خبیثه ایشان از بغض حکما واهل‌الله مالامال است ... از ائمه فساد و ارباب کفر وفجور ایشانند ، چه کفر اضمار راستی است و آن از ایشان است ... در خدمت شهـوت خسیس و ذوات شریفه را که شریك ملاءعلی است در رتبت و بندگی اخس موالی آن نفس بهیمی که قسم‌دیگر حیوانات است فرود آرند و این‌رای بیشتر فرومایگان‌جهال

است که اکنون شهرت بعلما دارند.

ز سنت نبینی در ایشان اثـر   بجز خواب‌پیشین وخوردسحر

از معاد تصور کرده‌اند که هم از جنس لذات وشهوات این جهانی باشد تا از بهشت عدن وقرب حقتعالی فرط قدرت بر تحصیل مطاعم لذیذ و تمکن از تناکح شهی و وصول بمشارب هنی مرغوب بطلبند ... وهکذا. »

فرزانه آزاد سرو

فرزانه آزادسرو بقول صاحب‌شارستان یکی از بزرگان و فرزانگان‌زرتشتی است کتابی نوشته موسوم بفرزادگان و غالب مندرجاتش ، صحبت ازکار وفعالیت رستم و پهلوانی و جهانگردی و خداپرستی اوست . درآن کتاب میگوید : « پدرم بهرام‌بن شیدوش بن خراد بن سروش‌بن سهراب بن فرامرز بن زواره‌بن خراد بن لهراسب بن زر مهر بن مهرنوش بن زواره بن دستان بن سام‌بن نریمان و او نیز از پدران شنیده بود که مهرنوش از رستم پرسید که بعد از قتل اسفندیار ترا خوشدل نمی‌بینم . گفت قاتل اسفندیار چون خوشدل‌باشد با آنکه او مرا عفو کرده. بعداز آن گفت که‌چون گشتاسب بمقر سلطنت‌رفت بنده در آذر پرستی سعی و کدبغایت داشتم .روزی ازعبادتگاه بیرون آمدم ، خبر افتتاح روئین دژ در حق اسفندیار شنیدم . بغایت خوشدل و خرم شدم بایوان آمدم و از غایت فرح عبادت معموله‌ام قضا گردید .

در خلال این احوال خواب بر من غلبه کرد . در واقعه آوازی بمن رسید که ای رستم بنابر این غفلت که باعث آن اسفندیار بوده ترا با او حرب باید کرد تارشته موالفت منقطع گردد . من بنیاد اضطراب و بیتابی کردم و دمی هماز آشفتگی از خواب بیدارشدم الخ .»

فرزانه ساسان بنده

فرزانه ساسان بنده یکی از صاحبدلان زرتشتی وصاحب مکاشفه و کرامات و وسیع‌مشرب معروف و مریدان بسیاری داشته که از استفاضه‌های معنوی او مراحل سلوك را طی نموده‌اند یکی از آنان فرزانه شیدوش میباشد که ذکرش گذشت و کرامات فرزانه ساسان بنده مرشد او در آنجا بیان گردید .

فرزانه فرهاد

فرزانه‌فرهاد پوراردشیریکی از صاحبدلان ودراویش زرتشتی پارس ومعاصر دستور آذرکیوان بود . صاحب شارستان راجع بحقیقت سیمرغ از وی چنین نقل قول مینماید : « فرهاد ازعظمای‌فرزانگان پارس است . مرد مرتاض‌قلندر وضع‌بود میفرماید بزابلستان رسیدم . برانهدام طریق پارسیان گریه کردم . بهمین فکر در خواب رفتم و درنوم نیز بهمین فکر بودم . جمعی ازملوك را در واقعه دیدم که زال ورستم نیز با ایشان بودند، پس من برایشان سلام کردم. فرمودند که مابرای تسلی خاطر تو آمدیم . مرا نوازشها فرمودند و در آن مجلس زال مرا بنواخت . من از او پرسیدم که‌پروردگار تو سیمرغ که ازجنس طیور است که بوده فرمودند که سیمرغ حکیمی بود از ایرانیان و شاگرد حکمای بزرگ ایران بغایت‌مرتاض بوده و بامردم نمی‌نشست و او راکشف بمرتبهٔ بود که هیچکس صاحب آن رتبه نبوده ازغایت علو و بزرگی در خرد ، سیمرغ میگفتند . چون از مردم نهان بود عنقاش میگفتند و از دانائی وعلوم غریبه بهر صورتی که خواستی خود را بمردم

نمودی . روزی که سام مرا بینداخت او مرا بپرورد تا بزرگ شدم و چیزها بمن تلقین کرد و بعد ازآن مرا بریاضت امر کرد ، تابر کماهی وقایع فلك دوار عالم شدم . چون سام بطلب من آمد آن حکیم بصورت سیمرغ مصور گشته مرا بدو سپرد . زال فرمود سیمرغ بصورت مختلف مصور گشتی و پری بمن داده بود .هر گاه خواستمی بآتش گذاشتمی ببدن‌سیمرغ‌نمای حاضر میشد وحل مشکل‌میفرمود بی‌آن هر گاه شوق ملاقات او غالب شدی زمزمه نمودی حاضر شدی ببدن مثالی آدمی ،تاآنکه از او پرسیدم که تو بحضورمردم چرا بصورت سیمرغ میائی فرمود برای‌آنکه تا مردم‌مرا نشناسند . اگر ببدن انسانی‌ظاهر شوم بتفحص من مشغول شوند . من اگرچه قادرم که خود را از ایشان‌پنهان کنم .لیکن‌نمیخواهم مردم در پی من سرگردان باشند و بی‌بهره بروند لهذابصورت سیمرغ میآیم .»

فرزانه بهرامشاه

فرزانه بهرام شاه از بزرگان و عارفان زرتشتی پارس بود ریاضتهای سخت کشید و دایم بشغل و ذکر مشغول و مراحل سلوك و عرفان راطی و بمقامات‌عالی روحانی رسید. صاحب شارستان راجع بداستان‌سیمرغ در تأئید قول فرزانه فرهاد ازگفته اومینویسد« و بهرامشاه نیز ازحکمای مرتاض و از ائمه کشف وشهود بوده میگفت که چون فرهاد آن واقعه رادید بدان مستبشر گشتم ودرمنام همان مجلس را مشاهده کردم و زال مرا بمردی رهنمونی کرد که از او بپرس آن شخص گفت سیمرغم وچون رستم را بقتل اسفندیار رهنمونی کردم ، بجزای خود رسیدم ومدتی سزا یافتم تا آنکه اسفندیار مرا بخشید و از جزا نجات یافتم . » و باز صاحب شارستان ازقول دستور آذرکیوان مینویسد: « حضرت ذوالعلوم نیز روزی فرمود که آن شخص معروف بسیمرغ را دیده و از بزرگان ونیکان است .» فرزانه بهرام در شارستان متأسف است که از دستور آذرکیوان راجع بچگونگی حلول روح‌به‌اجسام تحقیق ننموده‌است. ولی باز درجای دیگر مینویسد :«دیگرنوبتی ازبزرگ دیگر شنیدم که فرمودند . آنچه ایرانیان در پرورش زال و حفظ سیمرغ درکوه هند گفته‌اند . آن‌چنان بود که او حکیمی بودبس‌مرتاض وصاحب‌حال که‌توانستی تبدیل صور نمود و این علمیست موقوف بر مداومت آن فن . وفرمودند که این روش را رعایت کردم مشتمل است بر جلسات هشتاد و چهارگانه و حفظدم تابفرق نفس رسانند و در اول بقلیل غذا میکوشند . شیر برنج میباید خورد و از تلخی و ترشی باید پرهیز کرد . چون در جمیع آن شرایط رعایت کند . ماده آب و خاك کم شود ونارو‌هوا بیفزاید و قوت‌طیران حاصل شود و نیز تواند ازجسدی‌بجسدی

دیگر نقل کند و بهر صورت خود را نماید.»

فرزانه رستم

فرزانه رستم یکی از مریدان حضرت دستور آذر کیوان ودرعلم دین وعرفان کامل و بقول صاحب‌دبستان مدارج سلوك وتصوف را در خدمت پیر ومرشدخویش باحسن وجهی بپایان رسانید . صاحبدلی بود رسا و بکشف وشهود توانا ولگام‌مواد آخشیجی رابتصرف داشت . موبد خوشی در بزمگاه نام او را جزو نام ۱۲ نفر از مریدان‌کامل دستور آذر کیوان ضبط نموده است و درجای دیگر مینویسد که‌روزی فرزانه رستم با فرزانه خردمند که ذکرش گذشت برای آزمایش نیروی روحـانی خویش باهم روبرو میشوند . خردمند خود را بدپیکر اژدهائی تنومند درمیآورد و از نفس خویش آنقدر آتش میبارد که چنار تنومندی را بادم آتشین خویش می‌سوزاند ولی بفرزانه رستم آسیب وارد نمیآید .

فرزانگان دیگر

فرزانه شیدآئین ، فرزانه آذر کیش ، فرزانه جمشاسپ ، فرزانه گرشاسپ ، فرزانه خردشکوه و فرزانه نیوزاد یزدانی از بزرگان و حکیمان وعارفان سلسلهٔ آبادانی وپارسیان میباشند که مراحل سلوك راطی وصاحب کشف وشهود گشته‌اند . فرزانه بهرام‌بن فرهاد در کتاب خویش شارستان‌بارها از آنها نام میبرد و گفتارایشان راشاهد میآورد . فرزنگان نامبرده ظاهراً درقرن هشتم و نهم هجری میزیسته‌اند .

فرزانه جمشید

فرزانه جمشید عارف‌زرتشتی و صاحبدل روشن روان ووارسته‌ازقیودزندگی در سده نهم هجری در یزد میزیست انوار ایزدی و فرو خروه یزدانی از سراپای وجودش میتابید . میرزا مظفرالدین جهانشاه‌بن قرا یوسف هنگام اقامت درهرات در سال ۸۶۱ هجری (۸۲۷ی) بنا بغمازی ناکسی از زرتشتیان جدیدالاسلام فرمان اسلام آوردن یا قتل همه زرتشتیان را صادر و حاجی قنبر جهانشاهی حاکم یزد را مأمور اجرای حکم میسازد . فرماندار مردی بود دادگر ومهربان ودلسوز ازپیش آمد زرتشتیان متأثر میشود وچهل روز مهلت بآنان میدهد تا بحال خود فکـری نموده در الغای فرمان اقدام نمایند و یاباسلام آوردن تن دردهند . فرزانه‌جمشید برای رهائی بهدینان از اسلام‌بجبر ویا کشتار همگی‌با ایمان بکمك خداوحقانیت دین خویشتن با شتاب خودرا بهرات محل اقامت جهانشاه میرساند. پس ازبندگی و استغاثه از درگاه دادار بی‌نیاز بدربار پادشاهی‌روی میآورد . جهانشاه از مشاهدهٔ

چهرهٔ رخشان و پر از فر و خروه او بغایت متعجب و از مأمول او جویا میشود . فرزانه جمشید با انکسار وفروتنی تمام الغای فرمان قتل یامسلمان شدن‌زرتشتیان را خواستار و در پاکی دین و ایمان خود و بهدینان و اعتقاد بتوحید و یگانگی اهورا مزدا چنان سخن میراند که شاه و اطرافیانش در شگفتی فرو میروند.پادشاه رعیت پرور باخود اندیشه میکند ، دینی که پیروانش صاحب چنین فر و خـروه یزدانی و ابدانشان نورانی است و بیقین دینشان برحق وراهشان‌صراط‌المستقیم و درگمراهی نیستند . فرزانه جمشید رانوازش نموده وفوراًفرمان خود رالغو وامان نامه زرتشتیان را صادر و بدست او میدهد . فرزانه صاحبدل‌باشادمانی وشتاب هر چه تمام رو بسوی یزدنهاده ویکروز قبل از انقضای مدت مهلت‌بآنجا وارد ویکسر بارك حکومتی رفته امان‌نامه شاهنشاهی را بدست فرماندار میدهد . بدینوسیلـه زرتشتیان بواسطه روشن روانی و ایمان حقیقی فرزانه جمشید ازآن بلیه جانگداز رهائی میبابند . این موضوع در بخش دیگر کاملا بیان میگردد

مریدان غیر زرتشتی
دستورآذر کیوان و خلفای او

از آنچه گذشت میتوان پی‌برد که در دورهٔ حضرت دستور آذر کیوان وقبل از او گروه زرتشتی سالك طریقت فراوان بوده‌اند . متأسفانه اسامی همه آنها بما نرسیده است . اگر بخش چهارم یاچمن چهارم شارستان فرزانه بهرام و. بزمگاه موبد خوشی و داستان ادرسه و تبیرهٔ موبد بدست ما میبود براطلاعات ما از ایـن حیث میافزود ونام بسیاری از فرزانگان دیگر آشکار میگشت .

اگر کسی کمر همت بربندد و در کتابخانهای دولتی و ملی اگره ، دهلی پتنه ، لاهور ، اله‌آباد ، لکهنو، کلکته ، کشمیر ، بنارس و سایر شهرهای بزرگ هندوستان و پاکستان و یا کتابخانهای ایران و افراد مردم بتجسس پردازد ممکن است آنگونه مؤلفات یا تألیفات دیگر از فرزانگان زرتشتی بدست آید . آقای سهراب باتلی والادانشمندپارسی روزی‌درضمن صحبت‌اظهارداشت که در کتابخانه‌ای واقع در جنب قلعه لاهور که گویا از کتابخانه پادشاهان مغول بوده قفسه‌هائی چند پر از کتب خطی فارسی دیده و چون خواسته از آنها مطالعاتی بعمل آرد کتابدار ممانعت مینماید .

از صورت ظاهر چنان مینمود که‌بسیاری از کتبی که نویسندگان آن‌زرتشتی بوده‌اند درآن موجوداست .

مریدان دستور آذر کیوان چنانکه گفتیم بمقامات بلند معنوی نایل وهر

یك را مریدان بسیاری بوده و در تعلیم و تربیت آنها رنجها برده‌اند. بعلاوه زرتشتیان شمارهٔ زیادی از مسلمانان و هندوان و کلیمیان و نصاری نیز بشرف خدمت آنها مشرف و استفاضه‌های معنوی حاصل کرده‌اند.

صاحب دبستان پس از ذکر اسامی عارفان وفرزانگان زرتشتی معاصر مانند دستور آذرکیوان ، خرد ، فرشیدورد ،خردمند بهرام ، هوشیار ، هوش ، سروش ، بهرام کوچك ، پرستار ، پیشکار و شیدوش مینویسد :

« از علمای صلحای آبادانی که در داستان ادرسهٔ دیده شدند اگر بنگارد نامه انجام گرای نگردد. پس اکنون جمعی که در مذهب غیر یزدانیان یعنی غیر آبادیان (غیر زرتشتی) بوده‌اند ونزد شاگردان آذرکیوان سلوك کرده کامیاب شناسائی آمده‌اند برشمرده میآیند . **هر چند این گروه بیش از آنند که توان نگاشت ولی تنی چند سترك باز نموده شوند .»**

مؤلف پس ازذکر بیان بالا از ۹ نفر بزرگان غیر زرتشتی ومریدان خلفای دستور آذرکیوان از قرار زیر سخن میراند :

فرزانه محمد علی

فرزانه محمدعلی شیرازی، همدرس شاه فتح‌الله بود. درشیراز بدیدارحضرت دستور آذرکیوان مشرف ولی در سلك مریدان فرزانه بهرام‌بن‌فرهاد داخل‌وهفت وادی راطی و ملك وملکوت وناسوت را درنوردید ، شبی فرزانه‌محمدعلی برمصلی بادکار مشغول بود . دزدی بخانه درآمد . محمدعلی خودرا برمصلی بخواب زد تا دزدکامروا گردد . دزد هرچند بیشترجست کمتر یافت محمدعلی بلند شد ودزد را بمحل اندوختهٔ خویش راهنمائی کرد . سارق از این مردمی و جوانمردی متأثر شد و پیشهٔ زشت خویش را ترك نمود و از نیکوکاران گردید.

سید محمد سعید

سید محمد سعید اصفهانی از سادات حسینی است . خدمت فرزانه بهرام‌بن فرهاد را از دل و جان پذیرفت و در سلك مریدان وی داخل گشت . از بـرکت نفس مرشد و فضل او مراحل سلوك راطی نمود . درسال ۱۰٤٥ هجری در لاهور در گذشت .

صاحب دبستان مینویسد :

« محمد سعید با نامه‌نگار گفت که چون نخستین بار با بار تعلق فرزانـهٔ فرازین فررا دریافتم ، چون مرا بدید برخاست و در خورد خواسته خدیوی‌تعظیم بجا آورد و بر فرخ‌ترین گسترده امر بنشستن نمود . مقارن بدینحال برهنهٔ داخل شد . فرزانه بهرام از جا نجنبید او را درصف نعال جاداد.

مرا گمان شد که عزت جاهمند زیاده بردرویش است . فرزانه روبنقش‌دیوار کرد و گفت که ای پیکر بی‌روح بـالانشینی صوری کمال نیست و درویشان را پایه‌ایست که جسد درپای ماچان (صف نعال) وجان با جانان همینجا دارند و در این انجمن در دل من بامن نشسته‌اند . بدین شنودن براه راست گرائیدم.»

فرزانه عاشوربیک قرامانلو

فرزانه عاشور بیك قرامانلو محض آزمایش ، نزد فرزانـه بهرام فرشاد ، مرید فرزانه بهرام فرهاد رفت . چون جلال معنوی او را دید خود را باخت و در سلك مریدانش داخل ومراحل سلوك را طی و به بیخودی‌رسید . مردی بودوارسته ودست ازکار و بار ظاهری بازداشته ، اصلا با اهل دنیا نیامیختی . اگر کسی چیز خوراکی برایش بردی . آن‌مقدار که ضرورت بود برداشتی وبقیه را بفقرا تقسیم نمودی . دست بپول نمیآلودی و گاه میشد که چندین روزغذا نخوردی و سئوال‌هم ننمودی .

فرزانه محمود پیک

فرزانه محمود بیك تیمن (۱) در خدمتگزاری فرزانه بهرام فرشاد کوشید و در زمره مریدانش داخل شد ریاضتها کشید و به بیخودی نایل گشت . بیکاغذ و کتاب دانش رحمانی کسب و وادی سلوك راطی و مقام فنا رابدست آورد . درسال ۱۰۴۸ هجری در کشمیر اقامت داشت .روزی‌از خانقاه بیرون میآید. سگی‌مجروح ونالان میبابد . بر او شفقت ورحمت میآورد . سگ را بمنزل میبرد . تسبیـح و مصلی راکه منحصر دارائی‌اش بود فروخته وسگ را معالجه مینماید . آری‌بقول عارف قزوینی :

درسگ‌حقیقت‌است وحقیقت‌چودرتونیست
آب من و تـو سیر ز یکجو نمی‌کنـد

فرزانگان موسی و هارون

فرزانه موسی وفرزانه هارون از بزرگان‌کلیمی میباشند . چون بمجلس فرزانه بهرام فرشاد آمدند . شیفته او شدند و افتخار مریدی را بجان پذیرفتند و با طریقت بهرامی بمعرفت یزدان پی بردند . هرچند کلیمی وشغلشان بازرگانی و پیشه‌وری بود و دروغگوئی مایهٔ بازرگانی است ، اما این دویهود فرخنده حال، پس از اختیار راه بهرامی ، زبان بدروغ نیالودند و راستی پیش گرفتند .

صاحب دبستان ازقول فرزانه‌موسی مینویسد : « فرزانه بهرام‌بن فرشادباهر

(۱) اسم فرقه‌ایست درلاهور .

کس که از راه دین حرف‌زدی ، هرآینه آنکس‌فریفته او شدی وهر که اورادیدی دوستش داشتی. هر جبار منکر بدورسیدی تواضع کردی. چنانچه ملا محمدسعید سمرقندی از آشنایان موسی از فرط تعصب بآزار فرزانه بهرام شتافت اما فرزانه‌در بیرون شهر درحوالی قبرستان بود . چون ملامحمد سعید باو رسید بیتابانه دویده رو برپای او گذاشت . چون فرزانه باو متکلم شد ، ملا محمد سعیدآئین اواختیار کرد. سپس از ملا محمد سعید حقیقت اینکار را ، بعد از انکار سخت پرسیدنـد جوابداد چون اورا دیدم ناچار بپایش افتادم وچون متکلم شد عاشق او گشتم.ملا محمد سعید ، فرزانه بهرام رافرزانه دلربا میگفت .»

انتون بشویه و اورج

فرزانگان انتون بشویه و اورج از مردم نصاری و ثروتمند و تبعه‌حکومت پرتقال بودند . میلی بصحبت درویشان پیدا کردند . چون بفرزانه بهرام کوچك رسیدند دست از ثروت و مایملك خویش برداشتند . طریقت وی اختیار و مرید او گشتند . بلباس قلندری‌در آمدند و پوشیدنی را بر خود حرام نمودند .فرزانه بهرام آنها را مسیح میخواند . در زمستان و تـابستان لخت و عـریان میگشت . ریاضتهای سخث نمودند از خوردن گوشت دست برداشتند و خوراك را کم نمودند زبان بسئوال نمیگشودند وبکشف و شهود نایل گشتند . روزی بدطینتی آنها رابزد چندانکه بدنشان مجروح گردید . بستمکار نگاهی ننمودند و از او جدا شدند . صاحب دبستان‌به‌آنها رسید . از رنجش‌جویا شد . پاسخدادند از تن خویش رنجور نیستیم ، ولی اندوهگنیم که دست و مشت‌آن مرد رنجـه گشت . اماقلی وارسته چه خوش گفته.

خار در جسمم ار شکست چه غم　　غم‌آن میخورم که خار شکست

فرزانه رام بهت

فرزانه رام‌بهت از برهمنان دانشمند هنود و ساکن بنارس بود . چون‌بفیض صحبت فرزانه‌پورفرشادمعروف به‌بهرام کوچك‌رسید . طریق او را اختیار و اززمره مریدانش گشته مراحل سلوك را طی و بمقام کشف و شهود نایل گردید . مـوبد

هوشیار در تعریف او میگوید که بارها اخبار مغیبات از او شنیده است .

فرزانه رامچند کهتری

فرزانه رامچند کهتــری از بزرگان فرقه سامان سهگل میباشد و بمریدی فرزانه بهرام فرشاد افتخار میکرد . بواسطه تبلیغات او ورام بهت گروه بیشماری از هنود طریقت و ارشاد پور فرشاد را از جان و دل پذیرفته و در سلك مریدانش داخل شدند .

سایر علاقمندان
و اخلاق فرزانگان زرتشتی

صاحب دبستان مینویسد که اگر بخواهد نام آن مایه ازطوایف و امم را که که بکیش و کنش و طریقت فرزانه بهرام‌پور فرشاد شتافتند ذکر کند سخن به درازا کشد و نامه تطویل پذیرد .

بقول صاحب شارستان ، شاه فتح‌الله وهمدرسان دیگرش‌چون‌محمودشیرازی و اسحق در مجلس مریدان ومخلصان ذوالعلوم (آذرکیوان) شرکت کرده‌حکمت میآموختند .

شیخ‌بهاءالدین محمد عاملی ازمجتهدین گروه امامیه و میر محمد باقرداماد و میرزا ابوالقاسم فندرسکی که ازمشایخ عالیمقام‌اسلام بودند نیز در مجلس‌دستور آذرکیوان حاضر و از صحبت با او بغایت خوش و خرم میشدند و طالب معاشرت او و مریدانش میبودند . (۱) شیخ بهاءالدین در مجلس حضرت دستور آذرکیوان همیشه این رباعی رامیسرود .

در کعبه و دیر عارف کامــل سیر   گردید ونشان نیافت از هستی غیر
چون در همه جا جمال حق جلوه گر است
خواهی در کعبه کوب و خواهی در دیــر

(۱) مولانا شبلی نعمانی نیز همین قول را تأئیدکرده است. رجوع شودبتذکره دستور آذرکیوان .

میرزا ابوالقاسم فندرسکی بقول صاحب دبستان از اثر صحبت دستور آذر کیوان و مریدانش آفتاب‌پرستی و ترك آزار جانداران را پیش گرفت و مشهـور است از او پرسیدند چرا با وجود استطاعت بحج نمیروی ، جواب داد برای آن نمیروم که آنجا گوسپندی را باید بادست خود کشت .

نفوذتعلیمات اشوزرتشت « یك راه‌هست وآن راستی است ودیگر راه‌نیست» در بعضی از ابیات قصیده عرفانی این عارف ربانی دیده میشود و گـواهیست کـه همنشینی با دستور آذرکیوان بر او مؤثر گردیده است . ابیات مذکور بقرارزیر است :

میتوان از راستی آسان شدن بر آسمان
راست باش وراست روکانجا نباشد کاستی
این گهر در رمز دانایان پیشین سفته‌اند
پی برد بر رمزها هرکس که او داناستی
زین‌سخن‌بگذر که‌این‌محجوب‌اهل‌عالم‌است
راستی پیداکن و این راه روگر راستی
قول زیبا نیست بی کردار زیبا سودمنـد
قـول بـاکردار زیبا لایق زیبـا ستی
گفتن‌نیکو به‌نیکوئی نه چون کردن‌بود
نام‌حلوا برزبان راندن نه چون‌حلواستی

صاحب دبستان اخلاق و رفتار و کنش برگزیدگان وفرزانگان زرتشتی را چنین میستاید :

« چون کسی از بیگانگان کیش ایشان بمجلس این فرقه آشنا شود او را نگویند وراه مذهب او را ستایند و بدانچه گوید پذیرند و در تعظیم و تکریم‌دقیقهٔ از دقایق فرو نهلند . بنا بر اصل مذهب خویش که بهردین که‌باعتقاد ایشان باشد بخدا توان رسید و اگر جداگانه کیشان التماس پردازش که آنراانکار نیز گویند

کنند یعنی شغلی درخواست نمایند تا بدان بحق قربت جویند دریغ ندارند ولی ازکیش که او در آنست او را نقل نفرمایند و غیر نفع ، رنج رسانیـدن واجب شمارند . چون کسی را بدیشان‌کار افتد از اخروی و دنیوی که ستوده باشد ، آن مایه که توانند در همراهی ومددکاری کوتاهی‌نگزینند و از تعصب و بغض وحسد و حقد و ترجیح ملتی برملتی و گزیدن کیشی بر کیشی احتراز نمایند . دانشوران و درویشان و پرهیزگاران ویزدان پرستان هر آئین را هر آینه دوست دارنـد و عوام‌الناس را نیز بد نخوانند و نکوهش دنیا پرستان نکنند وگویند آنکـه دنیا نخواهد اورا نکوهش دنیا چه‌کار. نکوهش پیشهٔ حاسد است و راز خویش‌بابیگانه درمیان ننهند و آنچه کسی بایشان گوید آشکارا نسازند .»

صاحب دبستان‌ازقول‌محمود فال حصیری نقل‌میکند که درسال۱۰۴۷هجری موبد مهراب از مریدان فرزانه بهرام‌فرشاد درکشمیر سر راهی ایستاده بود .یکی از خراسانیان پیرمردی ضعیف را بجبر گرفته و بارگران برسر او گذاشت.مهراب از مشاهدهٔ آن متأثر شد و دلش بر پیرمرد ناتوان سوخت و بخـراسانی گفت . دست ازاین ناتوان بدار . من‌بارگران ترا بمنزلت خواهم رساند. خراسانی‌متغیر شد و باو دشنام داد . مهراب بر او وقعی ننهاد . بارگران را از سرناتوان برداشت و خود با ستمگر براه افتاد . هنگام مراجعت ملال در چهرهٔ وی دیده نشد . باو گفتند که‌این خراسانی ظالم ، موبد دانشمندی چون تراحمال کرده وآزرده‌ساخت جواب داد او رابد نگویند ، ناگزیر بود بار را بخانه رساند وخود نتوانست‌بردن. زیراکسرشأن خویش میدید وپول هم چون مشکل بدست آید نمیتوانست برای حمال خرج کند . ناچار بایستی کسی را بجبر بکار وادارد . من از او متشکرم که گذاشت بارش را بمنزل برسانم وهم‌پیرمرد که‌کار خویش رابمن سپرد.»

صاحب دبستان در دنباله سخن خویش ، از قول ملامهدی لاهـوری تعریف میکند که موبد ماه آب برادرکوچك موبد مهرآب که ذکـرش گذشت و پیشکار فرزانه بهرام‌کوچك بود . روزی به پی کار ببازار میرود از خانه یکی از سپاهیان

وزیرخان میگذرد که می‌بیندسپاهی غلام خویش را میزد که تو بندهٔ ازبندگان‌مرا فریفته فروخته‌ای . ماه‌آب نزد سپاهی رفت و گفت دست از غلام بدار ومرا بجای بنده گریخته بپذیر وچندان مبالغه نمود که سپاهی دست‌ازغلام بداشت و اورابندهٔ خود ساخت . پس از یکهفته‌ازغیاب ماه‌آب فرزانه بهرام کوچك درحضورملامهدی میگوید که نمیدانم ماه‌آب بکجا رفته‌است . سپس بمراقبه‌پرداخته بعدازلمحهٔ سر بلند نموده میگوید ، ماه‌آب پرستاری سپاهی میکند و بغلامی‌تن درداده .فی‌الفور متوجه خانه سپاهی شده وماه‌آب رامیآورد .

منشاء آثار فرزانگان زرتشتی

چنانکه گفتیم‌هنگامیکه اکبرشاه گورگانی (۹۶۳هجری) بر اریکه‌سلطنت هندوستان متمکن گشت ، بانتشار اخلاق و حکمت همت گماشت . خدا شناسی و مردم دوستی ورعیت نوازی را شیوه خود ساخت . علمای هر مذهب و پیشوایان‌هر گروه را بدربار خود طلب نمود و از ایشان برای دانستن معنی توحید وعرفان و حقیقت سلوك وکشورداری و تهذیب اخلاق پرسشها نمود وآنها را بتدوین وتألیف کتب امر و مشوق گردید . کتب قدیمه هـر گروه از السنه مختلفهٔ سانسکریت ، هندی ، پهلوی ، اوستا ، زند وغیره را درکتابخانه خویش جمع و بترجمهٔ فارسی آنها فرمان داد . بنا براین کلیه کتب قدیم حتی آنهائیکه منحصر بفـرد بود در کتابخانه و خزانه شاهنشاهی جمع گشت .

از جمله کتب‌خزانه شاه ، دبستان المذاهب میباشد که درسده گذشته ازپرده استتار خارج گردید ونواب آقاخان محلاتی آنرا درسال ۱۸۱۵ میلادی در کلکته چاپ ومنتشر ساخت . سپس موبد فریدونجی مرزبانجی که شخصی صوفی مسلك بود آنرا بگجراتی ترجمه وطبع ساخت .سرویلیام ژهن دانشمندانگلیسی‌ازکشف این کتاب اظهار بشاشت مینماید و امیدوار است که بسیاری از نکات تاریخی آئین مزدیسنا بوسیله آن روشن گردد. و دیگر کتاب شارستان است که از همان منبـع بدست مردم افتاد و آقای مانکجی سهرابجی اسپرن آنرا با کمك سیاوخش‌هرمزد

یار ایرانی در سال ۱۲۷۲ هجری برابر ۱۸۵٤ میلادی و ۱۲۲۳ یزدگردی بطبع رسانید.

فرزانه بهرام صاحب شارستان، چنانکه در آغاز کتاب متذکر میشود آنرا در چار چمن تألیف نموده. متأسفانه کلیه نسخ خطی فاقد چمن چارم میباشد و مطبوعهٔ آقای مانکجی نیز باهمان سه‌چمن منتشر گردیده. ناشر درضمن دیباچه مینویسد: «چمن چهارم که گزارش حضرت آذریانست آن عبارتست از ابتـدای حضرت سترك وخشور ساسان نخست الی انتهای حضرت خلیفةالله المعظم و قدوة الائمه‌المکرم آذرکیوان وحضرت امام کیخسرو اسفندیارابن کیوان ومداررياضات ومکاشفات ومراتب علو درجات ایشان و کردار و افعال آن‌والا گروه گردون‌شکوه و بدایت آن خداوندان فرجود و فرنود مرخلایق را وسلوك خاص وعام با ایشان وآن بکثرت تفحص یافته نشده»

اما در سال۱۳۲۷ هجری موبد بهرام بیژن باتفاق موبد خدا مراد و مـوبد اردشیر خدابنده و رستم بهرام سروش تفتی آنرا مجدداً با چهارچمن طبع ومنتشر کردند. چمن چهارم برخلاف توضیح بالا که در موضوع حقیقت آذریان و مدار ریاضت ایشان بایستی صحبت‌بدارد درموضوع شناختن‌فلاك‌الافلاك ونجوم وحکمت سخن میراند و از قلیله یاقلیلو نام منجم ایتالیائی که‌درسال ۱۱۰۰ هجری‌بساختن دوربین فلکی‌موفق گردیده گفتگو میکند. رساله مزبور ظاهراً تألیف غنی‌بن‌محمد جعفر محمد ولی است وناشرین اشتباهاً نگاشته فرزانه بهرام پور فرهاد که در سال ۱۰۳٤ هجری (۹۹٤ی) جهان را بدرود گفته تصور نموده‌اند. (۱) چون رساله نام برده از وقایع سال ۱۱۰۰ هجری صحبت میدارد محال است تألیف فرزانه بهرام صاحب شارستان باشد. چمن چهارم که احوال زرتشتیان آن دوره و فرزانگـان و مریدان دستور آذرکیوان را بهتر روشن میساخت تاکنون بدست نیامده‌است.

(۱) ناشرین چمن چهارم خیالی خودشان را ازروی کتاب شارستان نسخه خطی بنشانی (HP (ms) 3) محفوظ در بنگاه خاورشناسی کاما برداشته‌اند چه‌در کتاب نامبرده پس از دو صفحه سفید رساله مذکور کتابت شده‌است.

دستور ایدلجی دارابجی رستم جی سنجانامترجم گجراتی شارستان که‌نسخه آن در کتابخانه ملافیروز بمبئی ضبط است مینویسد که بزعم استاد و جدش رستم جی، دبستان بایستی چمن چهارم شارستان باشد که جداگانه تحریرو از مذاهب هنود و سایر ادیان سخن میراند. (۱) دکتر جیوانجی مدی با عقیده بالا موافق و میرزا محسن فانی کشمیری را مؤلف دبستان نمیخواند. اما بزعم ما اگر فرزانه بهرام صاحب دبستان میبود، جزو مریدان آذرکیوان درمورد خویش باسم فرزانه بهرام صحبت نمیداشت بلکه نامه نگار یا نگارنده وکلماتی مانند آن بکارمیبرد. صاحب مآثر الامرا چنانکه پیش گفتیم ذوالفقار آذرساسانی متخلص بموبد را مؤلف دبستان میداند.

دیگر از کتب همان منبع رساله زردست‌افشار، زنده‌رود، خویشتاب وزوره باستانی (۲) است که در کلکته‌بدست آقای عبدالعلیخان شوشتری‌افتاد وسرجمشید جی جی‌جی باهای بارون اول سه رساله اولی را باترجمه گجراتی در سال ۱۲۱٦ یزدگردی چاپ و منتشر نمود. کتاب مکاشفات آذرکیوان باشرحی که موبدخدا جوی برآن نوشته نیز در سال ۱۲۱۷ یزدگردی بخرج سر جمشید جی نـامبرده چاپ و بار دوم نیز اخیراً طبع ومنتشر گردید. اما رساله زوره باستانی را مرحوم مانکجی لیمجی‌هاتریا با سه رساله زردست افشار، زنده رود وخویشتاب ویك‌مقدمه وخاتمه از طرف خویش بعنوان آئین هوشنگ در سال ۱۲۹٦ هجری(۱۲٤۸ی) با کمك ملا بهرام رستم نصر آبادی (نرسی آبادی) چاپ و منتشر نمود. این کتاب

(۱) این قول قابل اعتبار نیست زیرا نگارنده دبستان درضمن نگارش خـود را بعنوان کودکی خردسال و تحت پرستاری موبد هوشیار نام میبرد در حالیکه فرزانـه بهرام در آن وقت مردی سترك ونامور بوده و شرح فعالیت فرزانه بهرام فرشاد خلیفه او که بارشاد خلق مشغول بوده در دبستان آمده است.

(۲) رساله ایست تالیف آذر پژوه مترجم فارسی آن معلوم نیست ودرمعرفت‌مبدأ و معاد وزمان وجهان وجهانیان و شناختن راه نیك و بد و تفاوت بختیاری ونابکاری و بالاخره در عرفان و حکمت بسخن میراند. زوره بفتح اول وسوم در فرهنگ دساتیر و برهان قاطع بمعنی فصل و باب وسوره آمده‌است. بنظرمیرسد که سوره معرب آنست.

نیز اینک کمیاب است .

نامهای کتب زرتشتیان

صورت ذیل کتب نایابی است که نویسندگان آن کلیه زرتشتی بوده‌اند و فرزانه بهرام در کتاب خویش شارستان از آنها نقل قول مینماید .

آذرپرستان ازحکیم الهی بوذرجمهر ـ شکوه ساز از حضرت ساسان دوم ، هر دو درموضوع حکمت ـ هنرآبادازحکیم فاضل دستان‌بن سام ، موضوعش‌نجوم وحکمت ـ کردارنامه و دادنامه ، هردو درموضوع دین و حکمت وعلوم‌روحانی ـ نهاد شاهی ـ آئین خسرو از ایزدگشسب ـ جاماسب نهاد گردآورده فرزانه صاحب جمال ـ آئین بهمنی ـ داراب‌نامه ـ دانش‌افزای نوشیروانی نگاشته بوذرجمهر ـ باستان نامه دانشور ـ خراد نامه ـ نهاد خسروی ـ نصایح‌الملوك تألیف آذر مهر ـ گلستان بینش تألیف خرادبن آذر گشسب ـ نوروز شاهی تألیف خراد برزین بن سیمای‌برزین ـ فرهاد کرد ـ فرهادنامه درموضوع رستم وکارهای‌خانواده اوصحبت میدارد ـ شکوه افزا ـ ستایش‌خسروان تالیف آذرپژوه ـ آئینهٔ آئین تألیف‌فرزانه جاماسب ـ نهاد موبدی ـ رهبرستان تألیف حکیم کامل خراد برزین در موضوع حکمت ـ خردکام تألیف بهمن ـ بزم سور ـ آئینه جهان‌نما ـ جامع‌تهمورث ـ چهار کتاب اخیر راجع برستم و اسفندیار و زال و حقیقت سیمرغ صحبت میدارد ـ شید آئین‌از فرزین فرهنگ درموضوع حکمت ونجوم ـ ماه‌آذر بفرمان هرمزنوشیروان کتابی در موضوع شناختن آتشکده‌ها و آداب زیارت نوشته است ـ پالان خران تألیف شیدوش برخلاف فقهای‌نادان صحبت میدارد. گلستان دانش‌تألیف‌آذرپژوه‌بن آذر آئین‌بن کستهم در داستان بزرگان باستان و بانوگشسب دختررستم که‌درسال سوم جلوس کیخسرو وفات یافته صحبت میدارد و گزارش مؤلف‌بهمن نامه رادرآن مورد غلط محض میداند .

صاحب دبستان درضمن سخنرانی از رسوم آبادیان و پارسیان یا ایزدیان از

کتابهای زیر اسم‌برده یا نقل قول‌مینماید . آمیغستان ـ دساتیر (۱) دارای‌اسکندر تألیف داور هوریار ـ اخترستان ـ جشن سده تألیف موبد هوشیار .(هوش) سرود مستان تألیف‌موبد هشیار ـ جام کیخسرو متضمن مکاشفات آذر کیوان وتفسیرموبد خداجوی‌برآن ـ شارستان تألیف فرزانه‌بهرام‌بن فرهاد ـ زردست افشار(۲) نوشدارو وسکنگبین تألیف موبد سروش ـ بزمگاه تألیف موبدخوشی ـ ارژنگ مانی‌تألیف فرزانه بهرام‌فرشاد ـ تبیرهٔ موبدی تألیف موبدپرستار ـ داستان‌ادرسه بقول‌صاحب دبستان تذکره عارفان و بزرگان زرتشتی‌است ـ آمیز فرهنگ از درویشان‌آبادیه صحبت میکند ـ مهین فروش از معجزات زرتشت که درجائی ذکرش نیامده‌سخن میراند ـ اندرز جمشید به آبتین تألیف فرهنگ دستور ـ سمراد نامه تألیف‌کامکار رمزستان تألیف زردشت .

از کتابهای نامبرده در دبستان فقط چهار کتاب دساتیر ، جام کیخسرو ، شارستان وزردست افشار دردست است .

✿✿✿

تذکره صاحبدلان گذشته تا آنجائیکه مارا توانائی‌پژوهش بود بپایان‌رسید اینک بذکر صاحبدلان‌زرتشتی معاصر بحدی که خبر بدست‌رسیده‌است‌میپردازیم.

(۱) راجع بدساتیر رجوع شود به‌فصل قدمت دساتیر دراین‌کتاب ودساتیر کتاب آسمانی نیست تألیف نگارنده بمبئی ۱۹۲۸

(۲) زردست افشار چنانکه از دیباچه آن برمیآید تألیف فرزانه دادپویه‌بن‌هوش آئین میباشد و صاحب دبستان اشتباهاً بموبد سروش نسبت داده است.

فرزانه مهربابا

فرزانه مهربان پور شهریار پور مندگار ایرانی معروف بمهربابا از اکمل صاحبدلان و سرو شاورزان و اصلان باصل خویش میباشد و بهندی اورا آوتار(۱) گویند وآن اصلی است که مولانای رومی در آغاز مثنوی ازآن صحبت میدارد.

هر کسی کو دور ماندازاصل‌خویش   باز جوید روزگار وصـل خویش

مهربابا در۲۵-فوریه ۱۸۹٤ میلادی (۱۲٦۳ی) ازعالم علوی بجهان نیستی و خیالستان فرود آمد و در دبیرستان و دانشکده پونه‌بتحصیل علوم ظاهری پرداخت در دوران خردی شیفته اشعار صوفیانه ونوشتهائی بود که از روحانیات و معنویات صحبت میداشت. چون بسن ۱۹ سالگی رسید حضرت‌باباجان ازصاحبدلان‌با کمال و واصلان بحق که درزیر درخت بید کناز خیابان پونه مقام داشت‌اورا بخودخواند و پیشانیش را ببوسید . مهربابا فی‌الحال بیهوش افتاد وبعالم علوی صعود وبمعرفت اصل خویش نایل گشت . سه روز در عالم معنا و نور بسیر و گردش پرداخت وقتی بهوش آمد مجذوب و روحش در عالم علوی بخود مشغول و از اطراف وعالم‌سفلی و جسمانی بیخبر . ۹ ماه از این مقدمه گذشت. سپس‌بحال‌جذبه ومستی وبیخودی بملاقات عارفان کامل اطراف مانند نارایان مهاراج ، تاج‌الدین بابای‌نا گپوروسائی بابا رفت . عارف اخیر چون او رابدید گفت «پروردگار» بعداورا بخدمت‌اوپاسنی

(۱) آوتار بهندی مراد از حلول روح خدا بکالبد انسانی است .

فرزانه مهربابا

فرزانه مهربابا

فرزانه مهربان پور شهریار پور مندگار ایرانی معروف بمهربابا از اکمل صاحبدلان و سرو شاورزان و اصلان باصل خویش میباشد و بهندی اورا آوتار(۱) گویند وآن اصلی است که مولانای رومی در آغاز مثنوی ازآن صحبت میدارد.

هر کسی کو دور مانداز اصل خویش — باز جوید روزگار وصل خویش

مهربابا در ۲۵-فوریه ۱۸۹۴ میلادی (۱۲۶۳ی) ازعالم علوی بجهان نیستی و خیالستان فرود آمد و در دبیرستان و دانشکده پونه بتحصیل علوم ظاهری پرداخت در دوران خردی شیفته اشعار صوفیانه ونوشتهائی بود که از روحانیات و معنویات صحبت میداشت. چون بسن ۱۹ سالگی رسید حضرت باباجان ازصاحبدلان با کمال و واصلان بحق که درزیر درخت بید کناز خیابان پونه مقام داشت اورا بخودخواند و پیشانیش را ببوسید. مهربابا فی الحال بیهوش افتاد وبعالم علوی صعود وبمعرفت اصل خویش نایل گشت. سه روز در عالم معنا و نور بسیر و گردش پرداخت وقتی بهوش آمد مجذوب و روحش در عالم علوی بخود مشغول و از اطراف وعالم سفلی و جسمانی بیخبر. ۹ ماه از این مقدمه گذشت. سپس بحال جذبه ومستی وبیخودی بملاقات عارفان کامل اطراف مانند نارایان مهاراج، تاج الدین بابای نا گپور وسائی بابا رفت. عارف اخیر چون او رابدید گفت «پروردگار» بعداورا بخدمت اوپاسنی

(۱) آوتار بهندی مراد از حلول روح خدا بکالبد انسانی است.

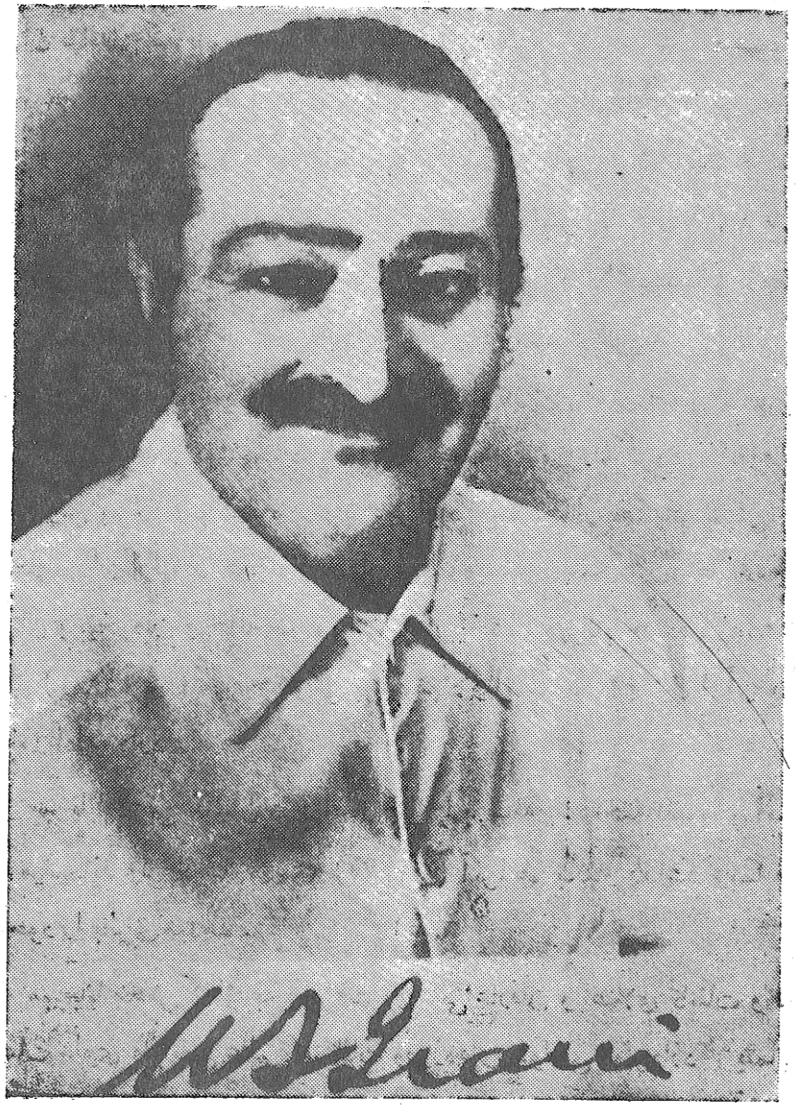

فرزانه مهربابا

مهاراج خلیفه خود که درهمان نزدیکی میزیست دلالت نمود ، بدانجا شتافت اما صاحبدل همینکه او را از دور بدید سنگی بطرفش پرتاب کرد و درست برپیشانی او همان نقطهٔی که بابا جان بوسیده بود اصابت کرد . ضربت سنگ مهربابا را از عالم مستی و بیخودی بخود وبهوش آورد و روحش ازعالم‌علوی هستی بعالم‌سفلی نیستی و خیالستان فرود آمد لیکن به ترقیات روحانی او نه آنکه صدمه وارد نیامد بلکه نیرویش زیاده ترگشت . این صعود و قعــود تا سال ۱۹۲۱ میــلادی (۱۲۹۰ی)بتدریج بمرحله کمال‌رسید . سپس اوپاسنی مهاراج‌بچندنفر ازمصاحبان خود دستور داد که مصاحبت‌مهربابارا اختیار و باو همراه گردند . اوپاسنی‌مهاراج هنگام جدائی خطاب بمهربابا فرمودند که تو آوتار این زمان هستی . مهرباباپس ازآنکه بخود آمد و توانست دوباره بعالم جسمانی متوجه گردد خانقاهی را در پونه و سپس بمبئی و بالاخره درقریه مهرآباد احمدنگراز بخشهای بمبئی تشکیل داد . در دوران اولیه‌در خانقاه اخیر اساس‌یك دبستان، بیمارستان، خانقاه‌مجذوبان و مستان و بیخودان و خانه مهر وعشق را بریخت . مهربابا در دهم ژوئیه ۱۹۲۵ میلادی (۱۲۹٤ ی) مهر خاموشی برلب نهاد و اینك که ۳٤ سال ازآن میگذرد همینطور ادامه دارد .

مهربابا درطی سالیان دراز افکار خودرا بوسیله یك تخته الفبــای انگلیسی بمردم میفهماند ولی از سال ۱۹۵٤ (۱۳۲۳ی) آنرا هم بکنار گذاشت وبــا اشارات افکار خود را بطرف میدهد .

مهربابا محض کمك به پیشرفت روحانی عارفان و اعتلای کاینات و فعالیت در طبقات علوی و باطنی عالم باعتکافات وروزه‌های طولانی میپردازد . بتمام نقاط و گوشه و کنار هندوستان مسافرت و مستان صهبای عشق و بیخودان راجمع ودر پیشرفت روحانی آنها کمکهای لازمه نموده است . چندین بار باروپا و امریــکا و شهرهای خارجه مسافرت و انبوهی ازمردم و پیــروان ادیان مختلفه بمریــدی و نزدیکی و اخلاص باوسر افرازند .

مهربابا بمریدان وعاشقان خود اندرز میدهد که دین خود را ترك ننماینــد بلکه جوهر و مغز آنرا بفهمند و با معرفت زندگی کنند . صاحب مثنوی هم در این مورد فرماید :

ما ز قرآن مغز را برداشتیم   استخوان‌پیش‌سگان‌انداختیم

مهربابا چنانکه‌بعضی‌را گمان است در فکر تشکیل سازمان فرقه‌ئی یامذهبی نیست بلکه پیغام مهر و راستی را بجهانیان میدهد و امیدوار است‌مردم بفهمندوپی برند بر اینکه حقیقت واقعی تنها حقیقت خداوندیست . تألیفات جاودانی او به انگلیسی است و عبارتست از :

God Speaks–Listen, Humanity–Discourses–Life at its Best

. Beams –Messages کتابهایش فی‌الواقع سرمایه روحانی‌است‌برای جهان‌بشر امروزی بگفتهٔ‌خودش بوسیلهٔ‌خاموشی ارمغان گرانبهای‌نادیدنی را بانسان امروزی میبخشد و آن طنین تموجاتی است که بباطن افراد وارد و روحانیت فطری آنهارا بیدار و بمعرفت یك حقیقت یزدانی و راستی جاویدانی ویگانگی و اتحاد فصــل نشدنی کلیه جانها براه میاندازد .

رسالت او برای بیداری مردم است نه تعلیم آنها . راستی را بمردم‌میدهدنه گفتار را در دوره آوتاری فعلی موجدتولید قسمی از ارتعاشات خلاقیه‌حیات گشته که انسان بوسیله آن بآزادی کامل وعشق لایزال و بینش رخشان حقیقت برسندو این تنها راهی است که بدانوسیله صلح وصفا ، هم‌آهنگی و سازش ، خوشبختــی و شادمانی را میتوانند بآغوش کشند . فعالیت دینامیتی او همه عوامل حیاتی را فرا گرفته است تا ابرهای‌تیره وتار و درهم برهمی که جهان‌بشریت کنونی رادرخود پیچیده است بگسلاند و بوسیله تولید وجریان ارتعاشات مهر یزدانی ازمحدودیت خودبینی و خودخواهی بیرون کشانیده و در فضای نامحدود زندگانی یگانگــی جاویدانی داخل گرداند .

کرامات و خوارق عادات زیادی را باو نسبت میدهند ولی چون ذکر آنها

شوه ناخشنودی اوست ازذکرش‌خودداری مینمائیم و بگفته‌های او میپردازیم. از سخنان اوست :

در ماهیت خدا نمیتوان بحث کرد ـ خدارا نمیتوان بدایرهٔ تئوری کشید ـ در مورد خدا نمیتوان سخن راند ـ خدا را نمیتوان بیان کرد ـ خدا را نمیتوان فهمید ـ اما میتوان باعشق پاك وخود گذشتگی‌چون خدازیست.

دین یعنی بخدا عشق ورزیدن و این عشق‌هدف تعلیمات همه مذاهب‌میباشد هر فردی از افرادچه عالی چه پست وچه بانوا وچه بینوامیتوانند دارای این‌عشق گردند .

پیروان‌هر گونه مذاهب بافرق میتوانند بخدا عشق ورزند بخدائی کـه در کانون دل هریك از مخلوقات مقام دارد تنها بوسیله عشق پاك میتوان نزدیك شد . دین هم مانند پرستش وعبادت بایستی قلبی و از ته دل باشد . اگر مردم بجای ساختن کلیساها ، کنیساها ، آتشکده‌ها ، بتکده‌ها ، معابد ومساجد هر یك بـرای اقامت خدای خود درکانون دل خویش محرابی میساختند کار من آسان میشد . اگر بعوض تعمیل مراسم‌عادی وقدیم دینی‌مردم بامهر و خودگذشتگی درخدمت هم‌نوع خویش میکوشیدند ویقین میداشتند که خداوند تعالی یکسان درقلب همه مخلوقات جای دارد و خدمت بآفریدگان خدمت باوست کارمن آسان‌میشد .

حقیقت شما رابطرف خود جذب میکند و خواب وخیال شمارا بطرف خود اگر کشش حقیقت را رها کنید در دریای خواب و خیال غرق میشوید ـ اگر بر هردو تکیه کنید خرد و خمیر میشوید ـ پس بوسیلهٔ عشق کشش‌خواب و خیال را ترك و در حقیقت محو گردید.

چنانکه خدا نامحدود است خیال ووهم و تصور نیز نامحدود و آنچه ازآن تراوش کند نیز نامحدود است . ما میتوانیم در هرچیز و همه چیز بطور نامحدود فکر کنیم . علم طبیعی چنانکه میگویند با ماده و نیرو (انرژی) سـرو کار دارد . علم طبیعی در قلمرو دل فرمانرواست . اما علم روحانی نیز موجود است که‌قلمرو

فرمانفرمائیش آنطرف مرز دل میباشد .علم طبیعی و علم روحـانی هر دو نتیجه بخش‌اند .

ظهور نتایج علم طبیعی بوسیله ذکاوتست و ظهور نتایج علم روحانی بوسیلهٔ عشق . وقتیکه عشق‌کاملا بتجربه رسید آنگاه بمعرفت خداوند نا محدود که سرـ چشمهٔ علم روحانی است نایل ودیده میشود که همه‌چیز سوای او خواب و خیال و سرابی بیش نیست . چون پایه علم روحانی‌تنها برعشق قرار دارد خارج‌ازقوه‌ادراك وفهم دماغ جسمانی است ، و پر است از حملات ضد ونقیض که تنها عشق میتواند باآن روبرو شده پیروز درآید . علم طبیعی باعث افزونی خودبینی و خود خواهی است اما علم روحانی هادم اساس و بنیان آن میباشد .

در دنیای مادی یك یك دینار قیمت دارد . درعالم لطیف مثال یك یك مثقال فعالیت قیمت دارد . در عالم دل‌یك یك نیروی فکر قیمت دارد و آنطرف عالم دل تنها خداست که ارزش دارد ولی باز آنطرف‌تر و در عالم ظهورخداوند بشکل‌انسان ارزش همه چیز هیچ است و ارزش هیچ چیز همه چیز . خدا گوشش بگفتار های زبانی چون اوراد و اذکار و رازونیاز و مناجات بدهکارنیست وهم گوشش بزبان‌دل چون تفکر و تصور وخیالات نیك خدائی بدهکار نیست فقط بزبان باطن که‌عبارت از مهر ومحبت وعشق باشد گوش میدهد . پس عاشق‌شو بخدا و در همین زندگانی نعمت آزادیت را بدست آور . و این عشق بخدا را بمراتب گونا گون میتوان بهـ منصه شهود آورد تا بوصل خداوند محبوب خود نایل گشت . برای مردم‌عادی که بزندگانی روزانه مشغولند راهٔ عملی نمودن عشق مذکور آنست که نسبت بعموم بشر قطع نظر از دین ، ملیت ، نژاد یا فرقه و ایمان باینکه خـدا در قلب همه موجوداست خیال‌خود را مهرزا ، گفتار خودرامهرانگیز و کردار خودراپراز مهر سازند .

بایستی چنان زیست که زندگانی‌مان ازطرف خدا برای جهانیان پیام‌راستی باشد . اگر در زندگانی خود در انجام وظایف روزمره دنیائی عشق ، خـدمت و

درستی را متجلی سازیم چنانست که بدون ترک دنیا تارک دنیا شده‌ایم

منظور از مراسم و آداب دینی مذاهب و فرق گوناگون تولید جریانات‌عشق رحمانی است .لیکن معتقدین بآن‌مراسم غالباً روح خود راباآن مقید میسازند که بطور میکانیکی تکرار میباید .

تقید بمراسم سخت ظاهری محض نمودن خدا دوستی و خدا پرستی خویش نه آنکه جریانات عشق را محدود میسازد بلکه باعث تفرقه و جدائی بین مذاهب میگردد .

آداب ومراسم ظاهری روح رابجهالت و امتیازات اوهامی مقید و مانع‌تابش نور حقیقت میشود . جویندهٔ واقعی حقیقت ، خواهان زندگانی باطنی است که‌بر پایه عشق بخدا شالوده‌ریزی گشته و این عشق خواهشات دیگر را نفی و فقط یك آرزو و انتظار باقی میگذارد وآن وصل بخدای محبوب است و نمودن‌عشق خویش بوسیله مراسم ظاهری ، برایش دیگر لزومی ندارد . زیرا دلبستگی‌بآن ، زندگی حقیقی را کج ومعوج میسازد . روح آزاد خودرا بچیزهای غیرلازم مقید نمیسازد و تحت نفوذ تمایلات تفرقه‌ئی وجدائی که مولد آن قید بمراسم و آداب ظاهریست واقع نمیشود .

در این اواخر تأکید و مبالغه من در مورد درستی است . اگر عشق مابخدا درست و حقیقت داشته باشد با او یگانه میشویم . نادرستی ، ریاکاری وظاهر سازی که در جهان امروزی موجود است هرگز سابقه نداشته است . اگر کمترین پردهٔ ریا در خیال و گفتار و کردار ما راه یابد خدا که درژرف‌ترین نفس مامقام گرفته درپس آن پرده پنهان میشود .ریاکاری افعی‌ایست که میلیونها سر دارد . عارفان و صاحبدلان زیادی امروزه هستی دارند که درستی و بیریائی را بمردم اندرز میدهند ولی خودشان تا بعمق درآن غرقند . با ایمان‌کامل میگویم در قلب هریك از شما خدا موجود است و اگر او را بحقیقت ودرستی دوست دارید در همه جا وهمه کس میتوانید او را بعیان ببینید . بیاد داشته باشید اگر عاشق خدا نیستید ودر پیروی

زندگانی پاك و پرهیزگارانه ناتوان هستید لااقل خود رابمثل مردم پرهیزگار و عاشق خدا نشان ندهید و بدانید که بدترین اشرار و اوباش بهتر از صاحبدلان و پرهیزگاران ظاهرساز وریاکاراند.

معرفت خدا عبارت از آزادی ازقیود اوهام خواب و خیال است .هر چند کوشش و کشمکش مابرای تحصیل آزادی بیشتر و شدیدترشود فشار اوهام خواب و خیال هم بیشتر محسوس میگردد زیرا کوشش و کشمکش ما برای آزادی آنرا بیدار و آماده نبرد میسازد و خود را بنظر ما ثمرهٔ نیك کشمکش و حقیقت متجلی میسازد . همهٔ‌کارها خوب‌یابد ، داد یابیداد ، خیرات یاغیرآن باعث استحکام‌زنجیر قیود اوهام خواب و خیال است . هدف زندگی حصول عدم علاقه کامل به نتیجهٔ فعالیت است ، و آن ترك فعالیت نیست بلکه وقتی خودی فراموش شد ، در عین فعالیت شدید بی‌علاقگی به نتیجه ، نصیب میگردد . عرفان وسیله‌ایست برای‌قطع زنجیر قیود فعالیتها ، با تمرین بیعلاقگی به‌نتیجه ، درعین فعالیت شدید . در هر حال روش زیستن یك زندگانی توأم با بیعلاقگی به نتیجه‌کامل آنست که خودرا کاملا تسلیم سازیم یعنی از خود بمیریم و برای خدا زنده باشیم تارضای او بوسیلهٔ ما انجام یابد .

اگر بمردم بگوئیم نیك باشید چنین‌تلقین میشود که خودمان نیکیم وآنها بد . اگر بگوئیم دلیر ، امین و پاك باشید شنوندگان احساس‌میکنند که گوینده دارای صفات نامبرده است وآنها بزدل وخائن وناپاك هستند . عملا خدا را دوست داشتن آنست که همنوع خود را دوست داریم . اگر احساسات ما نسبت بدیگران عین احساساتی باشد که برای عزیزان خود داریم خدا را دوست میداریم . اگر بجای انتقاد و جستن عیبهای دیگران بخود متوجه شده و بدیها و عیبهای خویش را برشماریم خدا را دوست میداریم . اگر بعوض کندن از دیگران و آبادکردن خود از خود کنده و دیگران را آبادکنیم خدارا دوست میداریم . اگر از مصایب دیگران مصیبت زده شده و از خوشبختی دیگران احساس خوشبختی نمائیم خدارا

دوست میداریم . اگر بجای نگرانی از بدبختی خود خویشتن را خوشبخت‌تر از بسیاری مردم دیگر بپنداریم خدارا دوست میداریم . اگر بفهمیم و احساس کنیم که بهترین‌راز و نیاز و پرستش خدا آسیب و آزار نرسانیدن بآفریدگار اوست‌خدا را دوست میداریم . برای اینکه بتوانیم خدا را آنطوریکه باید دوست داشته شود دوست بداریم بایستی برای او زیست و برای او مرد و دانست که هدف زنـدگی عشق بخداست وجستن او درنفس خویش .

آقای کیخسرو شمس پور سهراب مقیم‌خرمشاه‌یزد ، جوان پرشوروحرارتی است که در وادی عشق گام میزند بامطالعه آثار مهر بابا غایبانه دلداده و مرید اوگردیده و در زمان تخیل و تفکر ، با ذوقی وافر نثر و نظمی را بیاد دلدارخود نگاشته که درنوع خود دلکش و شیرین است و چون ازدل بی ریای گوینـده‌اش صحبت میدارد بعضی از آنرا بعد از تذکره مهربابا میآوریم تا شاید دیگران نیز مانند نگارنده این اوراق ازآن بهره ولذت برند :

بیدارشو- بیدارشو

ای دل بتو مژده‌ئی عطا خواهـم کرد باش تا طلعت مهر از افق شرق دمد . ای بلبل آشیان قدس بجز در سرای مهر مسکن مگیر . و ای طوطی شکرشکن دهر بجز از قند پارسی شهدی مپذیر . طیر هوس‌بجز درفضای محبت طیران‌منما. وای انس ساجد ، بجز در ساحت مهر گام برمگیر . دوبین احوال ،در مردم دیده، بجز یکی مپذیر . و ای کبوتر عاشق ، بجز در لانهٔ الفت ، جای مگیر . خنگ سرکش بجز در میادین انس جولان منما . وای دل هر جائی بجز الف یار نقش دیگر مپذیر .

ای پارسی پارسا . آنی بیـا درکوی ما
خودرا بهل‌تامن‌تو را، برعالمی‌سرور کنم

صبح‌ازل از پرتو مهر ساحت‌ارض منور گردید، شعاع ابدی از انوارسرمدی افلاك را بهره‌ئی بخشید. زلف زناروش‌چون کمند محبت ، ازلامکان به محور کون ومکان در نوردید .

استوا خط زسر زلف جهان پیمایش   چون کمندی که‌چوزنارمیان‌بربندد

باده ازل از جام محبت بتشنگان وادی عشق لبریز، لالهٔ داغدیده ،بکف‌اياغ کشیده ، بر اثر پرتو مهر ،چون آذر آذر آبادگان شعاعش بآفاق تابیده. ای دل هر جائی هنوز در خواب غفلتی !!!

مهر آمده از لامکان بیدار شو بیدار شو
عطر گلی از زر دهشت عطار شو عطار شو

عطار احد از بوستان صدگلی آورده که آفاق‌را عطرآگین کند . ای‌شامه زکام دیده ، مگر تابحال به نشده‌ئی !!!

مهر زمان از لامکان آورده آن یکتا گلی
آفاق عطر آگین کند بر هم‌زند اوضاع‌را

اسرافیل زمان ، نوح سان ، ازغرقاب جهان ، بکشتی امان خوانـدت . ای عنقای وجود، باشد که پیش از کن‌فیکون از نفخه صور بسلسلهٔ قاف درآئی.

مهر یزدان بجهان داد ندای حق را
چون شکست مهر ز خاموشی ما خون برپاست
آن چنان سلسلهٔ کون ومکان درشکند
که ز هر سو بدمد نفخه صور از چپ و راست
حاش لله که نماند بجهان ربع وجود
این تعادل که ز عکس‌العمـل ما برخـاست
ای دل شمس ستان نور ، ز مهر ازلش
تا چو خـورشید ابد نور دهی بی‌کم و کاست

مهریزدان به جهان سلطه کند یک ایما

دوره‌ها بود که دل طالع ز صهبا میکرد
نار ایمان زدم نای تمنا میکرد
چون بشارت ز شه و وصف مبارك میشد
این دل غمزده‌ام غوص بدریا میکرد
در خط دایره کون و مکان پیدا بود
آن شعاعی که ز مهرش دل شیدا میکرد
حالیا صبح ازل از افق طالع و مهر
برقع انداخته شد راه به یکتا میکرد
زلف زنار و شش شور چلیپا میکرد
گر چه امروز نشد حتم بفردا میکرد
این نه آنست که امروز منور گشته است
گاه زردشت و گهی خود یدبیضا میکرد
از ازل تا بابد مهر دل و جان یکسان
احولی بر سر یکتاش عددها میکرد
پیر میخانه ما سفت در مکنونی
قبله را جم بسر باده هویدا میکرد
شرع از کعبه اگر چه ببرد راه بدوست
دل افسرده ما ذکر خدایا میکرد
ای دل سوخته‌ام آنچه تمنا کردی
آتش افروخته شد حل معما میکرد
هر طرف نفخه صور است ز مهر ابدی
غصن کسری شجره کار مسیحا میکرد

نار عشاق که از حنجره مهر افروخت
شعله و گرمی آن شمس تماشا میکرد

***

وقت طلوع آفتاب ای دل دمی بیدار باش
پرتو ز مهر است جان‌ازجان‌ودل هشیارباش
آمدند ندا از آسمان از بی نشان لامکان
بر کوی‌دل پرتو بجان‌ازپیچ وخم‌هموارباش
صبح‌است برخیزاز مکان‌مژده‌بده‌براین وآن
کامد بهار مهربان بر نقطه‌ئی پرگار باش
زردشت گوید هر زمان از نای آن پیرمغان
کای دیده حق بین بیا آماده دیدار باش
گوشمس‌شومحوازجهان‌مهرحقیقت شدعیان
تابان بدل انوار حق خاموش در گفتار باش

***

یک شمه از اسرارمن

گر مهر یزدان رو کند ، ایما هویدا میزنم
لب‌رابه گفت و گو کند ، من‌شوروغوغامیزنم
ای عاشقان کوی‌دل ، وای غلافلان آب و گل
فیض‌ار کند روح‌القدس،من‌شور وغوغامیزنم
اشك‌اربدل‌افزون کنم،دل‌را بخون‌مجنون کنم
با این دل‌مجنون‌صفت، من‌شور وغوغامیزنم

در کوی‌وحدت‌جان دهم ، جان‌را بآن‌جانان‌دهم
با جان بیجانی نگر ، من شور و غوغا میزنم
یك جرعهٔی ازجام جم ، افتاد هندوستان بهیم
گرقطره‌اش برمن رسد ، من شور وغوغامیزنم
وصفش‌نگنجد در جهان ، شرحش‌نیاید برزبان
زنار زلفش شد عیان ، من شور و غوغا میزنم
مهر ازل گـردم زند ، افلاك را بر هـم زنـد
آن‌دم که لب‌بگشوده‌شد ، من‌شور وغوغا میزنم
آتشکده در هر زمان ، مهرش زنای مهربان
چون‌شعله‌زد بر این‌وآن ، من‌شور وغوغامیزنم
ای بی‌وفا شمس‌جهان ، گه ظاهر و گاهی نهان
چون‌مهر حق گرددعیان ، من‌شوروغوغا میزنم

✿✿✿

ایمازیک اشاره

بر گشا لب جان جانم آتش از نا میزنم
چهار رکن جعد مشکینت بدلهـا میزنم
گرنحاس ویا حدیدی‌از خودی‌بگذر دلا
چون که اکسیر وجودت از سراپا میزنم
قلب ماهیت ز فهم عالمـان این زمـان
لامحال آیه ولی سرش هویدا میزنـم
گر سگی افتد بشوره‌زار بعداز پنجسال
ملح گردد از جسد ملحش بهر جا میزنم

هر فلز با هر حجر درصنعت میناگری
کیمیا را خاك بر سر راز افشا میـزنم
فاش کردم سر مرموزی ز ابنای جهـان
مرهمی دارم که من نشتر بهر جا میزنم
گر تو داری یك‌خبر بر طالع مهرزمان
هم دل و هم جان سپاری وصف‌یکتامیزنم
گر گشاید دیدهٔ اکسیر سان آن مهر ما
هر دو کون کیمیا را بر سر پا میـزنم
عارفی کو تاکه دریابد ندای ما در آن
گوهری دارم که یا رب حرف ایما میزنم
گر که‌خود را تشنه از رمز نهان‌دیدی‌بیا
اکسیرشمس ازمهربان برطور سینا میزنم

هماجی

فرزانه هماجی پور جمشیدجی عارفی بودپاکنهاد ، پرهیزگار ، عابد وخدا پرست . در شهر بروچ نزدیك سورت چون مردم‌عادی میزیست و سبزی فروش‌بود. احوال اندرونی و روشندلی‌خود را پنهان میداشت .درگیر ودار کشمکش ومباحثه پارسیان در موردتقویم در بروچ‌درسال ۱۱۵۱ یزد گردی و اسقاط جنین یك‌بانوی حامله پارسی بنام خانم موبد پادشاه پیرو تقویم قدیمی بواسطهٔ اردنگ ناشناسی ، یکنفرکه‌با فرزانه هماجی‌بد دل بود او را برحمله بر بانو متهم ساخت وگواهی داد بر اینکه اسقاط حمل بواسطه اردنگی بوده که وی بر پهلوی خانم زده است. دادگاه جنائی بمبئی فرزانه هماجی را محکوم بمرگ نمود . (۱) فرزانه در طی جریان محاکمه سکوت‌اختیار کرد وچون قاضی رأی دادگاه را اعلام نمود، گفت من بیگناهم . چهار روز پس ازمرگم آنکه گواهی دروغ داده در کثافات مستراح جان خواهد سپرد . قاضی نیز بواسطه عدم تحقیقات کامل چندی بعد بسزاخواهد رسید . هرکس که پس از مرگم مراسم دینی مرا بجا آرد و آفرینگان بخواند دادار هرمزد اورا بمراددلش خواهدرساند. قاضی وحاضرین بر گفتار اوبخندیدند حکم دادگاه در روز باد ایزد و دیماه جاری شد و فرزانه‌هماجی اعدام گردید .

چون فرزانه هماجی کالبدخاکی را بگذاشت چهارروز بعد چنانکه‌فرموده بود شاهد نادرست از سردر مستراح افتاده خفه گشت . از وقوع این حادثه عموم مردم حوالی‌بصاحبدلی وروشن ضمیری فرزانه پی بردند وپارسیان بروچ ونوساری وسورت و بمبئی و اودواده بادای مراسم دینی بیاد او کوشیدند . اینك نیز بسیاری

(۱) برای اطلاعات بیشتر رجوع شود بمجله هوخت شماره۲ سال۱۱ ص۲۶ بمقاله نگارنده .

از خاندان پارسی در سر سال‌فرزانه هماجی بنام او آفرینگان میخوانند و ازروان پاکش کمك میطلبند . انجمن پارسیان هند با اتخاذ قطعنامه عمومی نام او را در ردیف بزرگان و سران دین در آفرینگان قرار دادند و امروز اسم او در همه آفرینگانها ومراسم دینی که موبدان بجای میآورند بنام بهدین هما بهدین‌جمشید ذکر میشود . صاحب پارسی پراکش خان بهادر پتل ونویسندگان دیگر چون سهرابجی منوچهر جی‌دهسائی صاحب‌خدانامه واقعه مذکور را در آثار خودضبط نموده‌اند.

دستور سهرابجی

دستور سهرابجی پورموبد جمشیدجی نالادارو ، دستور دانشمند وپرهیزگار وعابد و عارف پارسی مقیم سورت و کسی است که در مراسم تخت نشینی(تقدیس) آتش ورهرام قدیمی سورت بنیاد نهاده شت پشوتن جی‌کالابهائی و کیل(۱)شرکت کرده است . دستور سهرابجی روزگار خودرا در آدریان یا آتش ورهرام در انجام مراسم دینی یا بندگی اهورا مزدا بپایان رسانیده و در تاریخ ۳۰ اکتوبر ۱۸۳۰ میلادی رهسپار جهان مینوی گردید . پس از خروج روان ازکالبد و بعد از غسل هنگام تکفین‌برسم زرتشتی سدره و کشتی‌بر او میپوشانند و کلاه بسرش‌میگذارند وجداگانه برسنگ میخوابانند و از اطرافش دور میشوند . در آن عهد در سورت رسم چنان بود هنگامیکه میت را پس ازغسل و تکفین جدا میگذاشتند نساشمرده میشد و نمیبایست دوباره بآن نزدیك گردند.

لحظه‌ای بعد از آنکه کالبد دستور سهرابجی جدا گذاشته شد کلاه فراخ از سرش بیفتاد . حاضرین از مشاهده آن پریشان میشوند زیرا که سر میت زرتشتی نباید برهنه باشد و نمیتوانستند دوباره بآن نزدیك گشته کلاه بسرش بگذارند . اما در همان حین کالبد بیجانی که بطور ادب طبق قانون زرتشتی دست بر سینه داشت باتأنی‌دست بلندکرده و کلاه را با دو دست‌محکم‌بسر گذاشته وباز بطرزادب دست‌بسینه میگذارد. حاضرین از دیدن‌آن در شگفتی میشوند و بروشنضمیری و صاحبدلی او پی میبرند.

دستور سهرابجی درطی عمر خود آنی‌سرش برهنه نبود وبکلاه بر سرعادت

(۱) ایضاً

داشت . بدین علت چون روان کالبد را بی کلاه دید باکمك جسم مثالی آنرا با دست بسر گذاشت . باید دانست که روان پس از مفارقت از بدن باکالبد همراه و تا صبح چهارم درمحل ومأوای خود حاضر است . بنابراین در دین‌آمده درجائیکه میت خوابانده شده تا سه روز و سه‌شب چراغ بیفروزند.

واقعه فوق در کتاب گجراتی بنام « اوراد فراموش‌شده اوستائی » ثبت است و نویسنده آن موبد دهنجیشاه‌نوشیروانجی نالا دارو تذکرمیدهد که شخصاًبسورت رفته و از جدهٔ مرحوم برزوجی وکیل که ناظر واقعه بوده و در آن وقت حیات داشت تحقیق کرده نوشته است . آقای دهسائی صاحب خدا نامه نیز شرح این واقعه را در کتاب خویش آورده است.

فرزانه خدابخش

فرزانه خدا بخش بن‌بهرام‌بن هیربد خدابخش بن هیربد جاماسب بن‌دستور نوشیروان بن دستور جاماسب بن‌هیربد کاوس معروف به نوروز زنده اسم مادرش فرنگیس میباشد . نیاکانش از اهل اصفهان و در زمان ستم‌شاه سلطان حسین به یزد فرار نموده‌اند . فرزانه خدابخش درسال۱۲۵۷ یزدگردی (۱۸۸۷م) در شهر یزد محله پشتخانعلی از مادر بزاد و درهشت‌سالگی بابرادران خود بهندوستان‌مهاجرت و در پرورشگاه پتیت در بمبئی بتحصیل دانش ظاهری مشغول گردیـد . فارسی ، انگلیسی ،گجراتی ومراتی را نیکو فراگرفت .

پس‌از فراغت‌ازدبیرستان در دیولالی وسپس‌بمبئی‌بآموزگاری پرداخت.دایم بتفکر و تخیل مشغول ودلش جویای مقصدی عالیتر بود . مردی بود وارسته و از علایق دنیوی دست شسته بامردم آمیزش نداشت و صحبت نمینمود الا بضـرورت . بخویشتن متوجه وجویای دانش معنوی و حقیقت‌آفرینش یزدان وکاینات بود. در منزل دور از غوغای جهانیان بسر میبرد و همواره در مراقبه بود و بکشف وشهود نایل‌گشت و از مغیبات خبر میداد . حتی در زمان کودکی و در دبستان با دانش آموزان آمیزش نداشت بتنهائی بسر میبرد و در بحر خلاء غوطه میخورد . درباغ بزرگی متصل بپرورشگاه ومحدود بجنگل جائیکه در وسط روز محل گردش افعی و خزندگان مهلك بود شبها را در آنجا تنها مینشست و بتفکر میپـرداخت و در خوابگاه پرورشگاه نمیخوابید از خوردن گوشت پرهیز میکرد وگیاهخوار بود . پیاپی روزه میداشت و بی اعتنا بخورش و غذا ماهها و سالها با انـدکی شیر رفع

جوع مینمود .

در سال ۱۲۸٤ ی (۱۹۱٤ م) ناگهان و بیخبر بمبئی و برادران را تـرك نموده باطراف هندوستان بگردش پرداخت . اولیاء عارفان، اقطاب وابدال‌رازیارت نمود و استفاضه‌های معنوی برد . از مادیات هیچ با خود نداشت . هنگام مسافرت گذارش بچین افتاد . دوسال در آنجا بتهمت جاسوسی محبوس شد . چون اولیای دولت به بیگناهی او پی‌بردند آزادش کردند .

در دوره جنگ جهانگیر اول حکومت هند از ترس جاسوسان دشمن کلیه جوکیان ، فقیران و درویشان پراکنده راجمع نمود. فرزانه خدابخش نیزباتفاق آنان گرفتار گردید .

پس از بازپرسی هویت خود و برادران را بدولت اظهار داشت . شهربـانی بمبئی از برادرش مهندس جمشید حقیقت را بازجوئی نمود او هم داستان برادر و عدم اطلاع خویش را از مأوایش بیان نمود از آنها تقاضای اطلاع کرد ولی مـورد قبول نیفتاد . سپس بوسایل قانونی جویا شد دولت اظهار داشت فرزانه خدابخش چند روزی بازداشت شده بود و اینك آزاد ودارای شهادتنامه‌ایست تادرآینده کسی مزاحم حال او نشود .

پس از تجسس بسیار در سال ۱۲۹۷ یزدگردی (۱۹۲۷ م) او را درکوههای صعب‌العبور جوناگده ومرکز شیران غرنده واقع در باختر گجرات یافتند یکه و تنها در غاری که یکنفر بصعوبت میتواند بخوابد منزل داشت.

چندین مار و افعی دیوار و سقف غار را آرایش داده ودرندگان در نزدیکی غار بهم میغریدند.

باصراربرادر که بجستجویش رفته بود به‌بمبئی آمد چند روزی بماند. چون غوغای‌شهر را دوست نداشت چند ماهی در دهات بمبئی مقیم گشت ولی از آنجا هم بواسطه‌ازدحام مردم که بزیارتش میرفتند بگریخت .

پس‌از چندی بایران عزیمت نمود وکارهای شگفتی از خودابراز دادکه‌یکی

از شاهدین در ایران بنگارنده تعریف میکرد .

در سال ۱۲۹۸ یزدگردی (۱۹۲۸م) باز بهندوستان مراجعت نمود و یکسال بعد خبر ورودش بجونا گده مسموع شد از آن زمان تا کنون اطلاعی ازوی بدست نیامده و از حیات ومماتش کسی را آگاهی نیست .

فرزانه استاد خدا رحم

فرزانه استاد خدا رحم حیات بخش پور استاد کیخسرو بن هیربد خدابخش بن هیربد جاماسف بن دستور نوشیروان بن دستور جاماسف کاوس معروف به نور ورزنده. دستور کاوس در زمان شاه سلطان حسین صفوی موبدان موبد اصفهان بوده و اصل ونسب ایشان میگویند بساسان پنجم میرسد .

درزمان این سلطان بیعرضه بواسطهٔ اغتشاش زمان وظلم او وعلما اصفهان راترک گفته در یزد رحل اقامت گسترد. استاد در سال ۱۲۵٤ یزدگردی در قریه مبارکه یزد متولد و تاسن ۱۵ سالگی نزد پدر و جد خود بتحصیل دانش ظاهری مشغول بود ولی از همان اوان طفولیت باینگونه دانشهای ظاهری قانع نبوده و نهادش جویای دانش دیگری بود تا شعلهٔ آتش درونی را فرونشاند .

پاری بهندوستان مسافرت و در بمبئی بکسب وکار مشغول و در ضمن جویای مطلوب خویش بود تا آنکه درسن بیست سالگی بفیض دیدار فرزانه درویش گلشن که مردی وارسته و مرتاض بود نایل و در زمره مریدانش داخل و ببرکت انفاس مرشد حرارت اندرونیش تسکین یافت و از توجه پیر و زحمات و ریاضات مراحل سلوک راطی و ازطرف مرشد بخلافت برگزیده شد و بارشاد خلق مأمور گردید . جمعی از مردان وزنان ایرانی پارسی ، عیسوی ومسلمان و هنود بمریدی اومفتخر و در طریقت گامزن شدند .

استاد خدارحم درسال ۱۳۰۱ یزدگردی از بمبئی رهسپار تهران گردید ودر ١٤ آذر ۱۳۱۳ هجری شمسی زندگانی را بدرود ودر ملك خویش در قریه کاشانك شمیران مدفون گشت .

فرزانه شهریار

فرزانه شهریار پورمندگار پدر مهربابای معروف از اهل خرمشاه حومه یزد و در سال ۱۲۱۹ یزدگردی (۱۸۴۰م) متولد شد . پدرش‌نسا سالار یزد بود فرزانه شهریار چون ۱۳ ساله شد پدر ومادر را ترك گفته درسلك درویشان درآمد وتا مدت ۸ سال سراسر ایران را بگردید چون ۲۱ ساله شد با برادر خویش خداداد به ـ هندوستان رهسپار ودربمبئی بکار مشغول گشت.پس از چندی باز از مادیات‌دلتنگ شد ، ازکارمزد خویش دو روپیه نگاهداشته وبقیه را بین فقرا تقسیم نمود و دوباره بدرویشی پرداخت ومدت دهسال کشکول در دست در اطراف واکناف هندوستان گردش کرد . چون طرفی بر نبست و بمدارج عالی معنوی که منظورش بود نایل نشد محزون وپریشان گردید . شبی دررؤیا باو گفتند آنچه را طالبی در سرنوشت فرزند تست . لذا دربدری و آوارگی رابنهاد و به‌بمبئی برگشت و در سال ۱۲۴۹ یزدگردی (۱۸۷۹ م) در سن ۳۹ سالگی باصرار خواهرش فیروزه متأهل گشت و بانو شیرین را بعقد ازدواج خویش درآورد و مهربابا از او بزاد و او فرزند دومی است فرزانه شهریار درسال ۱۲ آوریل ۱۹۳۵ م در پونه درگذشت .

فرزانه نوذرشاه

فرزانه نوذر شاه

فرزانه نوذرشاه مهتاپور باپوجی پور نوشیروانجی پور دهنجی باهای پور هرمز جی پوربل‌دهنجی پور کوهیارجی پور اپاجی صاحبدل زرتشتی پارسی است اسم مادرش سونابائی‌میباشد . در ۲۶ مارس ۱۸۸۶میلادی در قریه کلیان ۳۳ میلی بمبئی قدم بعرصه وجود نهاد . پس از تحصیل انگلیسی ، گجراتی،هندی و مراتی بمعاونت‌پدرخویش که حکیمی‌دانا و پزشکی‌کامل بودکارمیکرد حکمت و طب را تا حدی نزد او بیاموخت .

چون بسن سی رسید عشق بر او غلبه کرد و جویای حقیقت شد . نزد ملا را گوباسارنگ پانی از برهمنان هنود و حکیم و یدبتحصیل حکمت ، عرفان و طب‌پرداخت و درطی سه سال از اواستفاضه های معنوی برد . سپس هوای گردش و ملاقات درویشان اولیا و جوکیان بسرش افتاد باطراف واکناف هندوستان بمسافرت‌پرداخت . از هرگوشه توشهٔ اندوخت سه سال در ناکپور در خدمت‌سوك دیو ، علم یوك‌و عرفان بیاموخت و بریاضتهای شاقه پرداخت و مراتب و مراحل تصوف ویوك را طی نمود . هنگام مسافرت گذارش بکشمیر دلپذیر افتاد پیرمردی‌کامل موسوم بچراانداس راکه ۱۲۵ سال

فرزانه شهریار

فرزانه شهریار پورمند گار پدر مهربابای معروف از اهل خرمشاه جومه یزد و در سال ۱۲۱۹ یزدگردی (۱۸۴۰م) متولد شد . پدرش نسا سالار یزد بود فرزانه شهریار چون ۱۳ ساله شد پدر ومادر را ترک گفته درسلك درویشان درآمد وتا مدت ۸ سال سراسر ایران را بگردید چون ۲۱ ساله شد با برادر خویش خداداد به ـ هندوستان رهسپار ودربمبئی بکار مشغول گشت. پس از چندی باز از مادیات دلتنگ شد ، ازکارمزد خویش دو روپیه نگاهداشته وبقیه را بین فقرا تقسیم نمود و دوباره بدرویشی پرداخت ومدت دهسال کشکول در دست در اطراف واکناف هندوستان گردش کرد . چون طرفی بر نبست و بمدارج عالی معنوی که منظورش بود نایل نشد محزون وپریشان گردید . شبی دررؤیا باو گفتند آنچه را طالبی در سرنوشت فرزند تست . لذا دربدری و آوارگی رابنهاد و بهبمبئی برگشت و در سال ۱۲۴۹ یزدگردی (۱۸۷۹ م) در سن ۳۹ سالگی باصرار خواهرش فیروزه متأهل گشت و بانو شیرین را بعقد ازدواج خویش درآورد و مهربابا از او بزاد و او فرزند دومی است فرزانه شهریار درسال ۱۲ آوریل ۱۹۳۵ م در پونه درگذشت .

فرزانه نوذرشاه

فرزانه نوذر شاه

فرزانه نوذرشاه مهتاپور باپوجی پور نوشیروانجی پور دهنجی باهای پور هرمز جی پوربل‌دهنجی پور کوهیارجی پور اپاجی صاحبدل زرتشتی پارسی است اسم مادرش سونابائی‌میباشد . در ۲۶ مارس ۱۸۸۶ میلادی در قریه کلیان ۳۳ میلی بمبئی قدم بعرصه وجود نهاد . پس از تحصیل انگلیسی ، گجراتی،هندی و مراتی بمعاونت‌پدرخویش که حکیمی‌دانا و پزشکی‌کامل بودکارمیکرد حکمت و طب را تا حدی نزد او بیاموخت . چون بسن سی رسید عشق بر او غلبه کرد و جویای حقیقت شد . نزد ملا را گوباسارنگ پانی از برهمنان هنود و حکیم و یدبتحصیل حکمت ، عرفان و طب‌پرداخت و درطی سه سال از اواستفاضه های معنوی برد . سپس هوای گردش و ملاقات درویشان اولیا و جوکیان بسرش افتاد باطراف واکناف هندوستان بمسافرت‌پرداخت . از هرگوشه توشهٔ اندوخت سه سال در ناکپور در خدمت‌سوك دیو ، علم یوك‌و عرفان بیاموخت و بریاضتهای شاقه پرداخت و مراتب و مراحل تصوف ویوك را طی نمود . هنگام مسافرت گذارش بکشمیر دلپذیر افتاد پیرمردی‌کامل موسوم بچرانداس راکه ۱۲۵ سال

عمر داشت بیافت و در خدمت وی بماند و استفاضه‌های معنوی حاصل کرد و کیمیا گری بیاموخت .

در طی اقامت خویش در کشمیر بشگفتیها برخورد و چیزهای نا دیدنی‌دید چنانکه یکروز هنگام گردش در کمر کوهی نگاهش به پیرمرد سفید پوش افتاد که لباس موبدی دربرداشت . موبد با اشارهٔ دست وی را بطـرف خود خـواند . چون نوذرشاه بسویش رفت موبد دست او را گرفته براه افتاد پس از قطع‌مسافت نا چیزی بغاری رسیدند کـه در داشت و دالان درازی و بدنه دیوار و زمین آن با قالیهای گرانبهای ایران مفروش بود و در انتهای دالان‌محوطه بزرگی و در وسط آن آفرینگان عظیمی که زبانهای درخشان‌آتش از آن شعله ور بود . بردوطرف دیوار محوطه دو قالی‌بزرك آویزان بود یکی نقش خورشید داشت و دیگری نقش ماه مرد بلند اندامی با لباس و ریش بلندسفید جلو آتش بزمزمه مشغول خواندن اوستا بود و موبد دیگری در پشت سر او ایستاده بود موبد راهنما در جلوایستاد و فرزانه نوذرشاه در پشت سروی از مشاهده ابهت و جلال و فروخروه آنمردمات و مبهوت شد . پس از مدتی آن مرد سربلند نمودو با اشاره بنوذرشاه امربنشستن کرد . چون خواست پرسشی‌بنماید موبد راهنما امر بسکوت نمود و پس از چند دقیقه دوباره مراجعت نمودند . موبد او را تا همان نقطه که اول ملاقات نموده بود برد و بعد از نظر ناپدید گشت . نوذرشاه هرچند کوشید غار را دوبـاره پیدا کندتوفیق نیافت چون هنگام غروب بود بمنزل‌بر گشت و چندین هفته بیاپی‌آن کوه را سراسر به پیمود تا شاید باز بغار نامبرده راه بیابد ولی بالاخرهٔ بـا یأس و نا امیدی از آن دست کشید .

نوذرشاه در سال ۱۹۲۸ میلادی در شهر پونه رحل اقامت افکنده بارشاد خلق پرداخت و گروه کثیری از پارسی ، هنود و ایرانی از او استفاده‌های‌معنوی برده در سلك مریدانش داخل گشتند . فرزانه‌نوذرشاه پس از ۸ سال‌اقامت درپونه به بمبئی نقل مکان نمود و اینك نیز در همان شهر بخدمت خلق مشغول است

نوذرشاه مردیست وارسته و قطع علایق دینوی کرده و حکیمی است دانا و پزشکی کامل . امراض پیچیده‌ئی که دکترهـای عالیرتبه از عـلاج قاصرند بـا گیاه و ریشه‌های اشجارجنگلی در اندك مدتی معالجه نموده و باعث شگفتی همه گردیده است .

فرزانه مهر جمبور

فرزانه مهر جمبور معروف بدرویش نامش مهربان پور جمشید و از اهل خرمشاه حومه یزد میباشد . عارفی بود کامل و درویشی عامل در علم رمل و جفر استاد و در طب‌وحکمت با بهره و صاحب‌خرقه خلافت‌واجازه ارشاد بود . مریدان بسیاری دارد که از پیروان ادیان مختلفه تشکیل یافته‌اند .

فرزانه مهر جمبور درویشی بود وارسته و دل از این جهان و متاعش شسته نصف بیشتر عمرش را که بصد سال رسید در مسافرتها و جهانگردیها بآخررساند عجایب و غرایب بیشماری مشاهده نمود و بزبانی شیرین و روشی دلپذیر برای دوستان و شنوندگان شرح میداد . دزدان وراهزنان سفاکی که در بین مسافرتها باو بر میخوردند بوضعی سحر آمیز رام و مقهور میساخت چنانکه آسیبی باهل قافله نمیرسانیدند .

فرزانه مهر جمبور در مباحثات درویشی استاد و همه وقت پیروز بوده است درویشانی که با او طرف مباحثه واقع میگشتند ، کشکول و تبرزین خود را بنـا بقانون درویشی پس از شکست بناچارتحویل داده براه خود میرفتند حتی درویش پادشاه نیز در حضور ناصرالدین‌شاه با طرز رد وبدل سلام شکست خورده کشکول و تبرزین را گذاشته از مجلس بیرون میرود . شاه از مشاهده طلاقت لسان او که در عنفوان شباب بود خوشحال شده صد قران باو انعام میدهد شهرت این پیش آمد در سراسر تهران آنروز پیچید زیرا صد قران در آن زمان بسیاز زیاد بود .

فرزانه مهر جمبورآنقدر کشکول و تبرزین درویشها را ضبط نموده بود که بالاخره مرشدش او را از مباحثه منع نمود .

فرزانه مهر جمبور

فرزانه مهر جمبور

فرزانه مهر جمبور معروف بدرویش نامش مهربان پور جمشید و از اهل خرمشاه حومه یزد میباشد . عارفی بود کامل و درویشی عامل در علم رمل و جفر استاد و در طب‌وحکمت با بهره و صاحب‌خرقه خلافت‌واجازه ارشاد بود . مریدان بسیاری دارد که از پیروان ادیان مختلفه تشکیل یافته‌اند .

فرزانه مهر جمبور درویشی بود وارسته و دل از این جهان و متاعش شسته نصف بیشتر عمرش را که بصد سال رسید در مسافرتها و جهانگردیها بآخررساند عجایب و غرایب بیشماری مشاهده نمود و بزبانی شیرین و روشی دلپذیر برای دوستان و شنوندگان شرح میداد . دزدان وراهزنان سفاکی که در بین مسافرتها باو بر میخوردند بوضعی سحر آمیز رام و مقهور میساخت چنانکه آسیبی باهل قافله نمیرسانیدند .

فرزانه مهر جمبور در مباحثات درویشی استاد و همه وقت پیروز بوده است درویشانی که با او طرف مباحثه واقع میگشتند ، کشکول و تبرزین خود را بنـا بقانون درویشی پس از شکست بناچارتحویل داده براه خود میرفتند حتی درویش پادشاه نیز در حضور ناصرالدین‌شاه با طرز رد وبدل سلام شکست خورده کشکول و تبرزین را گذاشته از مجلس بیرون میرود . شاه از مشاهده طلاقت لسان او که در عنفوان شباب بود خوشحال شده صد قران باو انعام میدهد شهرت این پیش آمد در سراسر تهران آنروز پیچید زیرا صد قران در آن زمان بسیاز زیاد بود .

فرزانه مهر جمبورآنقدر کشکول و تبرزین درویشها را ضبط نموده بود که بالاخره مرشدش او را از مباحثه منع نمود .

فرزانه مهر جمبور

درویش مهر جمبور بواسطه مسافرتهای‌عدیده و طولانی خود که در سراسر کشورهای ایران،ترکیه ، سوریه ، فلسطین، مصر ، عربستان ، مراکش وافریقای شمالی ، سودان ،حبشه ، بربر ، یمن ، قفقاز ترکستان روس و چین ، هندوستان برمه و تاشهرهای حوالی چین‌نموده بود ، زبانهای‌مختلفه عربی ، فارسی ، ترکی مراتی ،گجراتی ، هندی را کاملا صحبت‌مینمود و السنه دیگر این شهرها رانیز بقدر رفع حاجت فرا گرفته بود . در علم طب نیز چنانکه گفتیم بهره کافی داشت و آشاحکیم پارسی از حکیمان‌معروف بمبئی معلومات خود را مرهون مهربانیهای آن بزرگوار میداند .

فرزانه مهر جمبور بین دراویش و متصوفه اسلامی و جوکیان هنود شهرت خاصی داشت و همه او را با نظر احترام مینگریستند چنانکه درویشی سید کسانی را که باو ناسزا گفتند با تبرزین ، اگر فرزانه دستش را نگرفته بود از پای در میآورد . واقعه از این قرار است . روزی فرزانه مهر جمبور با لباس عادی موقع غروب نزدیك مسجد خرمشاه نشسته بود . سران‌مسلمان محل نیز در مسجدبرای نماز جمع شده بودند که ناگاه سیدی درویش سواره از آن رهگذر میگذرد . همینکه نظرش بفرزانه مهر جمپور میافتد از الاغ پیاده شده باکرنش تمام بر او سلام میکند. مسلمانان که بزرتشتیان بانظر خوبی نمیگریستند خشمناك برسید درویش‌تغیر مینمایند که‌ای ناسید در جلو گبر کافر پیاده شده و بر اوسلام‌میگوئی درویش از استماع این کلام از حال طبیعی خارج و تبرزین را بجولان در آورده خواست بر سرهای آنان فرود آرد که فرزانه با یك جست دست او را میگیرد درویش فوراً با تعظیم و احترام تبرزین را انداخته‌دست بسینه جلو او میایستد فرزانه از او دلجوئی کرده‌و امر بخموشی‌مینماید . آنگاه درویش روی‌بمسلمانان میگوید جان هزاران نفر شماها بقدر یك سرموی فرزانه ارزش ندارد جان این سید نیز که کمترین غلام اوست برای قربانی در راهش حاضر است . او نه آنکه مرشد ماست بلکه‌مرشد مرشد ماست و اگرمحض خاطر او نبود امروز این‌مسجد

از خون شماها رنگین‌میشد وای بر کسیکه براو بی احترامی نماید . این را گفته باکمال احترام از مرشد خدا حافظی نموده میرود .

فرزانه مهر جمبور دارای طبعی‌شیرین‌و ظریف و فروتن بود . داستان‌زیادی از ظرفه‌کاریهای اووردزبان مردم است که از نگارش آن خودداری میشود .فرزانه محترم در سال ۱۲۰۰ یزدگردی در قریه خرمشاه متولد و در صد سالگی در سال ۱۳۰۰ یزدگردی در قریه مریاباد حومه یزد جهانرا وداع گفت . در موقع مرگ بدون کوچکترین عارضه وکسالتی در حالیکه مقداری آب بیاشامید با سرائیدن این بیت بعالم باقی شتافت

چو آهنگ رفتن کند جان پاك ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ چه‌بر تخت‌مردن‌چه‌بر روی خاك

بگفته دختر زاده‌اش آقای هرمزدیارفرخانی سفرنامه از او باقیست که در اشعارش کمال سادگی‌وحسن نیت‌نهفته است ولی افسوس که ما را بر آن‌دسترسی نیست تا نمونه نثر و نظم او در اینجا نقل نمائیم

فرزانه مهرجمبور چهار فرزند داشت . کیخسرو جمشید . تهمینه و تاج‌بانو جمشید در سن۲۵ سالگی در کلکته‌جوانمرك‌شد کیخسرو در ایران بکسب‌مشغول و تهمینه در مریاباد عیال مرحوم سلامت کدخداست و تاج بانو ساکن بمبئی است

فرزانه ایرانی بابا

فرزانه ایرانی بابا

فرزانه خدابخش بن رستم‌بن‌خدابخش نوشیـان معـروف بایرانی بابا از اهل قریه اهرستان حومه یزد میباشد . مادرش را نام شیرین است . در سن۱۵ سالگی به بمبئی آمد و چندی پس از کسب و کار دلش جویای معرفت و جمـع اندوختـه معنویـات گردید . کسب وکار خـود را بهشت و سرمایه مادی و دنیوی را بین درویشان و مستحقان بخش نمود و بیسر و سامانی اختیار کرد صاحبدلی بود وارسته و از علایق دنیوی‌دست‌شسته . درطی‌سلوك و تکمیل مراحل عرفان رنجها برد و ریاضتها کشید . دایم بذکر و فکر و شب زنده داری مشغول و خوراك و لذات دنیوی را ترك گفت و ماهها روزه میداشتی و نان یـا غذا بلب

نرسانیدی و با آب و چند فنجان قهوه تلخ بسر میبردی .

فرزانه ایرانی بابا در اندك زمانی مراتب عرفان و تصوف را بپایان رسانید صاحب کشف و شهود گشت و از مغیبات خبر میداد . هوا خواهان و دلدادگان زیادی داشت و بطریق اسلامیان راه می‌پیمودی و بصالح معروف بودی . درویشان و صوفیان اسلامی وجوکیان هنود چون باو میرسیدندی باحترامش کوشیدندی نگارنده این سطور نیز بمصاحبتش مفتخر بودی .

ایرانی بابا در ۵۲ سالگی ۹ شعبان ۱۳۷۶ هجری قمری برابر ۲۱ اسفند ۱۳۲۵ شمسی و ۱۲مارس ۱۹۵۷ میلادی در اجمیر جهان را بدرود گفت . مزارش در آن شهر زیارتگاه مردم است .

فرزانه ایرانی بابا

فرزانه خدابخش بن رستم بن خدابخش نوشیـان معـروف بایرانی بابا از اهل قریه اهرستان حومه یزد میباشد . مادرش را نام شیرین است . در سن ۱۵ سالگی به بمبئی آمد و چندی پس از کسب و کار دلش جویای معرفت و جمع اندوختـه معنویـات گردید . کسب وکار خود را

فرزانه ایرانی بابا

بهشت و سرمایه مادی و دنیوی را بین درویشان و مستحقان بخش نمود و بیسر و سامانی اختیار کرد صاحبدلی بود وارسته و از علایق دنیوی دست‌شسته . درطی سلوك و تكمیل مراحل عرفان رنجها برد و ریاضتها کشید . دایم بذکر و فکر و شب زنده داری مشغول و خوراك و لذات دنیوی را ترك گفت و ماهها روزه میداشتی و نان یـا غذا بلب

نرسانیدی و با آب و چند فنجان قهوه تلخ بسر میبردی .

فرزانه ایرانی بابا در اندك زمانی مراتب عرفان و تصوف را بپایان رسانید صاحب کشف و شهود گشت و از مغیبات خبر میداد . هوا خواهان و دلدادگان زیادی داشت و بطریق اسلامیان راه می‌پیمودی و بصالح معروف بودی . درویشان و صوفیان اسلامی وجوکیان هنود چون باو میرسیدندی باحترامش کوشیدندی نگارنده این سطور نیز بمصاحبتش مفتخر بودی .

ایرانی بابا در ۵۲ سالگی ۹ شعبان ۱۳۷۶ هجری قمری برابر ۲۱ اسفند ۱۳۲۵ شمسی و ۱۲ مارس ۱۹۵۷ میلادی در اجمیر جهان را بدرود گفت . مزارش در آن شهر زیارتگاه مردم است .

فرزانه رستم درویش

فرزانه رستم درویش پور کیکاوس پور خسرو پور بهمن مرتاض و عارف زرتشتی از اهالی قریه خرمشاه حومه یزد میباشد که در دوران خردی بهندوستان مهاجرت و در آن کشور جوکیان با جوکیان یار و دمساز گشت وبنام نوبرهمن بین هنود و درویش‌حیات‌بین‌ایرانیان‌معروف گردید . فرزانه رستم باتفاق‌جوکیان و بلباس آنان در اطراف و اکناف هندوستان بگردش و درمعابد بزرك و مقدس هنود باعتکاف میپرداخته . طبعش روان و باصطلاحات جوکیان و برهمنان آشنا وزبان سانسکریت را بخوبی میدانسته و در علم رمل و اسطرلاب و نجوم و جفر مهارت کامل داشته و کتابی در آن موضوع تدوین نموده که در دسترس مانیست.

فرزانه رستم چندین اثر دیگر از خود بیادگار گذاشته که در دفتری ضبط و در منزل رستم خسرو ایرانی بمبئی موجود است و عبارتند از :

۱ ـ رساله ظاهرالذکر رستم، که در سال ۱۲۳۷ یزدگردی باشاره مرشدش رگناتجی در کناررودخانه مقدس «نربده» نوشته و آن در مورد ذکر رام رام وست نار این میباشد . میگوید :

گوراستی دروغ توبر خود حرام کن	نیکی ، بدی بفهم پس آنگه کلام کن
هر چیز در تمیز حلال و حرام کن	انجام کار خویش نظر المدام کن
صدکارخود گذاریکی‌این‌تو کام(۱) کن	آرام گر تلاش کنی رام رام کن

۲ ـ رامکام و آن داستان رام وسیتاولچمن میباشد بنظم و جنك آنها باراون پادشاه ظالم سرانديب و در سال ۱۲۳۸ ی درمعبد مترا ترجمه کرده . در زیربیتی است چند از آن رساله جائیکه خواهر راون بنام سپنکا در جنگل به لچمن‌برادر

(۱) کام کلمه هندی است و بمعنی کار است .

رام اظهار عشق میثماید :

من ای لچمن بر خسارت فدایم	اسیر حلقه زلف دوتایم
شدی ظاهرتوبعدمدت انسان(۱)	چرا نقد وصال تو نخواهم
پس از من نیز دلداری نیابی	پریرو حور پر نازك ادایم
نمایم من ترا مقصود منزل	بکوی عشق رهبر رهنمایم
نکردم وصل با کس تا باین دم	غرض را من حسین پارسایم
در آغوشت مرابنشان توزودی	زبهر خال و خط من مبتلایم

۳ ـ سدامنام یزدی و آن داستان سود اما عارف هندیست و ملاقات او با کریشنا پیغمبر و خدای هنود وآنرا در سال ۱۲۶۳ یزدگردی بنظم آورده است .

٤ ـ تفسیر الحقایق و آن نثر است و ترجمه ۳ فصل از کتاب وید و در سال ۱۲۶٦ یزدگردی نوشته شده . فرزانه رستم در آخر دفتر فرهنك نامه نیز تدوین نموده و کلیه اصطلاحات و واژه‌های سانسکریتی را که بکار برده بفارسی تفسیر نموده است .

(۱) هنود معتقدند که روح خداوندی در ادوار مختلفه برای رهائی و تربیت بندگان درکالبد انسانی متجلی میکردد .

اوستا و سلوک

اینك می بینم در مورد سلوك و ریاضتی که دستور آذرکیوان و مریدانش در قرن پانزده و شانزدهم میلادی پیروی مینمودند ، در اوستا چه خبری موجود است باید دانست هدف عمدهٔ معرفت و سلوك عبارتست از عشق حقیقی یا وصل بمحبوب (خدا) .

در پتت آدرباد مارا سپند در اینمورد آمده است (۱) «خویشی یزدان‌داشتن ائه بهودکو اگرتش از آن رسد که این تن روان را به اوایت دادن بدهم» یعنی برای وصل به یزدان اگر لازم شود بدادن فداکاری این تن آنرا بدهم .

بیان فوق بانظریات شیخ‌اشراق مشابهت دارد میفرماید (۲) «ضرورت‌مذهب عشق و لزوم مسلك محبت سالك عاشق را براه حقیقت آورده و باو خاطر نشان میکند که میان او و معشوق تنها رادع و یگانه مانع همانا خود بینی و «من» گفتن و اثبات انانیت اوست که از اطباع تام وی جدا و منفك شده است . عاشق باید حیات وجود خود را بتمامی فدا کند و از تملك هستی خـویش چشم بپوشد بنحویکه جز عشق محض باقی نماند و فقط جمال‌محبوب تحقق و تقرر جوهری داشته باشد . »

(۱) رجوع شود برساله آذرکیوان تالیف دکتر مدی

(۲) روابط حکمت‌اشراق و فلسفه ایران باستان صفحه ۶۰

با همین نظریه در آفرینگان بزرگان دعا میشود . « کام انجام بوت چون اهوره مزده خدای پدامان حویش.» یعنی کام (مراد) شما بر آورده باد چنانکه مراد اهورامزدا با آفرینش برآورده شد . «کرداربیدچون‌اهوره مزده‌خدای‌پدامان خویش.» یعنی درکار باش چنانکه خدای درآفرینش‌کار کرد. مقصوداینست‌چنانکه اهورامزدا تجلی خودرا بوسیله‌آفرینش‌نمایان ساخت ، ما نیز باید با کاروکوشش مادی ومعنوی‌فرهمند گردیم .

باید دانست بسیاری از فقرات اوستا و ادبیات مزدیسنا دلالت دارد برتمنای وصل اهورامزدا و کسب معرفت یزدانی . در یسنای ۶۰ فقره ۱۲ آمده . «اهورا مزده اشه وهیشته اشه سرئیشته در سامه تهوا پئیری تهوا جمیامه هئم تهوا هخم .» یعنی ای اهورا مزدا بشود که ترا به بینم ، بشود بتو برسیم ، بشود بوسیله بهترین درستکاری و عالیترین نیکوکاری خود بدوستی ابدی تو نـائل گردیم گاتها نیز پر است از بیانات وصل باهورا مزدا بوسیلهٔ راستی و درستی کردار . زمان و وقت (زروانااکرنا) نا محدود است و خداهم نامحدود . خدا از آفرینش جداست ولی حضورش درآفرینش‌محسوس است . از اینرو آئین مزدیسنا فکر انسان رابوسیله طبیعت بآفریدگار متوجه میسازد .

امشاسپندان ، ارواح مقدس فیض بخش و آفریدهٔ اویند . خدا نیز سرگروه امشاسپندان میباشد ، ایزدان‌آفریدگان اویند ، خود نیز سر دستهٔ ایزدانست . فروهران خلقت‌او هستند و خود نیز صاحب فروهر میباشد . اوست که فروشکوه به بندگان میدهد و درعین حال خود صاحب فروشکوه است . چون او در عین حالیکه از آفریدگان جدا و حضـورش درآنهـا محسوس است ، بنابـراین درود بآفریدگان درود باوست . نخست سه دفعه بـاو درود داده میشود و بعـد یکدفعه بآفرینش چنانکه «نمه‌سته اهوره‌مزده سه‌بار پروانیائیش دامان» در روایت بهمن پونجیه در مورد پرورش روان وکاهش تن یعنی ریاضت‌چنین آمده است .

بود پنج چیز از همه بهتری   بود هیم اول خرد دیگری
دگرآشتی نیز پیمان دگر   به‌پنجم که دین بهی ویژه‌تر

بدان‌هیم‌اول که کس‌رافریب — نه بدهد که‌نایدروان‌رانهیب
دوم عقل آنکوز راه خرد — نتاند کسی کو فریبش دهد
سوم آشتی آنکه او تا توان — بگیتی کند آشتی با روان
چهارم که‌پیمان خوردخردرا — به پیمان خورشنی پذیردصفا
هرآنچ‌آن‌ذخیره کندزان‌همی — به نیکان دهد از ره مردمی
به پنجم که باشدبدین خدا — روان پرورد سازد او تن فدا

دکتر محمد معین در کتاب خویش «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی مینویسد «روح ایرانی ازاعصارکهن بحقایق عرفانی آشنا بوده است چه عالیترین افکار تصوف را دز آئین مزدیسنا مشاهده میکنیم .» دانشمند نامبرده در مبحث مفصلی در این موضوع بسیار عالمانه سخن میراند .

شیخ شهاب الدین سهروردی معـروف بشیخ اشراق نیز اوستا را سرچشمه اشراق و عرفان میداند و در مؤلفات خویش مفصلا از آن سخن میراند چنانکه میفرماید (۱) «و امّا این انوار ساطع از عالم قدس ، می‌بینیم که عبارتند از آنچه حکیم فاضل و امام کامل زردشت در کتاب زندبه آنها خبر داده آنجا که گفته‌است عالم منقسم است بردوقسم ، یکی مینوی که آن عالم نورانی و روحانیست و دیگر گیتی که آن عالم ظلمانی جسمانیست گئـوش تشن و گئوش اورون دو تقسیم مهم اوستائی است)از عالم‌نورانی برنفوس‌کامل نوری که‌بدانها تأئید و رای‌میبخشد فائض و بدین نور است که نفوس‌مستضی و بر آنها نوری که بگفته شارحین در پهلوی خره خوانده شده است .

اشراق میگردد . چنانکه زردشت‌خود گفته است . خره نوریست که ازذات خداوندی ساطع میگردد و بدان مردم بر یکدیگر ریاست پیدا میکنندو بمعونت آن هر یك بر عملی‌و صناعتی متمکن میگردد . نخستین ذاتی که از ذات‌احدیت

(۱) روابط حکمت‌اشراق و فلسفه ایران باستان‌ص۳۳ ـ ٤٦ ـ ۵۳ ـ ۵۵ ـ ۵٦

صدور یافت ملك مقرب اول یا عقل اول بود . این وجود نورانی همانست کـه سهروردی جای دیگرآنرا بنام مزدائی خود بهمن‌باد کرده است . این نور نخست که از نور قیوم قهار و مبداء کمال صادر شده متصف بسه صفت است . شناسائی ذات محض خداوند ، شناسائی وجود خویش ، شناسائی نسبت بچیزیکه نبوده‌است یعنی نسبت بلا وجود وعدمی که در وجود خود او مندرج بوده است . از نخستین این صفات سه گانه که خاص حضرت حق یعنی راجع بمعرفت کمال مطلق است وجودی پا بعرصه ظهور نهاد که سهروردی آنرا عبارت از جمال یا زیبائی میداند در اینجا نیزمی‌بینیم که مانندآنچه دراوستا هست صفت‌اقنوم میشود . بنابرآنچه از کتاب هیاکل‌النور مستفاد میشود برای‌نوع‌انسان از لحاظ کلی ملك‌انسانیت که روح‌القدس یا جبرئیل باشد آفریده شده است و سهروردی همین ملك را در کتاب تقدیسات خود سروش (سرائوشای اوستائی) خوانده است . برای هر یك از افراد انسانی نیز پیش‌از تولد وآفرینش‌خاکیش ذاتی نورانی آفریده شده‌است که پیوسته از روز ولادت همراه او و حمایت او‌را عهده دار میباشد و چون مرك آن فرا رسد همزاد نورانی (فروهر) نیز باو پیوندد .»

اوراد واذکارشیخ‌اشراق نیز مانند قطعات گاتها خطاب‌بایزدان است چنانکه «ای بزرك و فرشته فرخنده و روحانی عزیز توئی پدر روحـانی و فرزند معنوی باذن خدا خویشتن را وقف تدبیر و ادارهٔ شخص مـن کرده‌ای و در تبدیل نقص من بکمال بخدای عزوجل که خدای خدایانست روی تضرع آورده‌ای . بروشن ترین و درخشانترین انوار لاهوتی آراسته شده و در بلندترین درجات کمال‌جای گرفته‌ای . بحق آنکس که این شرف بزرك را بتو بخشید و این فیض عظیم را بتو ارزانی داشت ازُ تو میخواهم که‌در زیباترین‌مظاهر بر من تجلی کنی وفروغ چهره تابناك خودرا بمن بنمائی و میانجی شوی و از خدا بخواهی که نور اسرار بر من بتابد و پردهای تاریکی وظلمت را از برابر چشم دلم‌برداری . تراسوگند میدهم بحقی که او را برتست و مکانتی که او را در نزد تست» این موجود تابناك

«طباع تام» را که شیخ اشراق چنین ادیبانه توصیف نموده بلاشك موجود آسمانی و گوهر تابناکی است که در آئین و شریعت مزدیسنا ستایش گردیده است . و نیز در حکمت الاشراق و الالواح العمادیه میگوید محرکی که روح عارفانه سالك را بطرف مقصد قطعی و حقیقی سوق میدهد ، بیشك ناشی از مشاهده درونی و کشف و شهود باطنی است که آبشخور آن از سرچشمه مزدائی و منبع اوستائی است .»

بخش سوم

نامه زرتشتیان ایران به زرتشتیان هند و اسامی بزرگان آن دوره

نامه‌های زرتشتیان

نامه‌هائی که بین سالهای ۸٤۷ و ۱۱٤۲ یزدگردی دستوران و موبـدان و کدخدایان‌ایران ،بموبدان وبهدینان هندوستان نوشته‌اند چون دارای‌جنبه مذهبی وپاسخ پرسشهای دینی است ، پارسیان هند با کمال دقت نگهداری و در سفینه‌های مختلف ضبط نموده‌اند و مقدار کلی آن نیز بزبانهای انگلیسی و گجراتی‌ترجمه شده‌است . این نامه‌ها و پاسخهای دینی بروایت معـروف و بخش مهم آن در تحت نام روایت داراب هرمزدیارنویسندهٔ جنگ درسال ۱۹۲۲ میلادی طبع و منتشر و مورد استفاده دانشمندان ایران شناس‌قرار گرفت .

از نامه‌های نامبرده بخوبی میتوان باوضاع فرهنگی و اجتماعی و موقعیت زرتشتیان ایران و پارسیان هند پی برد . نامهای بسیاری از دستوران و موبدان بزرگ ما که هریك در پهلوی و اوستا استاد و درکرمان و یزد مخصوصاً در قریه شریف آباد و ترك‌آباد ساکن بوده‌اند بدست ما میرسد . اینك در ترکاباد یك‌خانه زرتشتی نشین موجود نیست . حتی قپانی راکه دستور ماونداد (۱) برای استعمال مردم ده وقف نموده بود که مسلمانان محل درحدود سال ۱۸۸۸ میلادی(۱۲۵۸ی) از بین بردند وآنرا نابود ساختند زیرا که اسم زرتشتی واقف برآن حك شده بود

---

(۱) دستور ماونداد پوردستور بهرام اردشیر در اوایل سال یکهزار یزدگـردی میزیسته است و بعد از پدر بمقام دستوران دستوری میرسد.

در نامه‌های مذکور اسامی بسیاری از بزرگان زرتشتی یزد، اصفهان، کرمان خراسان، قزوین، سیستان وغیره برای ما محفوظ مانده است. اینگونه مراسلات که از سال ۸۴۷ یزدگردی آغاز شد تاسیصدسال ادامه داشت وآخرین نامه مورخه سال۱۱۴۲ یزدگردی بتوسط ملا کاوس بن رستم که تذکره‌اش بیاید، بهندوستان رسید و باب مکاتبات ازآن پس بسته گشت زیرا که دستوران و موبدان هند در زیر دست دستوران ایران عالم علوم مذهبی شده بودند وراه مراوده وآمد وشدبابمبئی باز و خود زرتشتیان ایران بسوی وادی جهالت رهسپار بودند.

در آن عصر چنانکه گفتیم، پارسیان هند از دانش و مراسم مذهبی بیخبر بوده‌اند وچون اختلاف آنهابغایت درجه میرسد، یکنفر رابرای حل مسائل ورفع اختلاف بایران گسیل میدارند. آنوقت سال ۸۴۶ یزدگردی بود و تا قبل از آن باقیمانده زرتشتیان ایران از وجود زرتشتیان در هندوستان بی‌اطلاع بودند. چون نریمان هوشنگ درآن سال برای پرسش مسائل مذهبی و حل مشکلات دینی از سوی پارسیان به یزد واردشد وآنهارا از اوضاع پارسیان وشماره‌ایشان مطلع‌ساخت، باعث مسرت وشادمانی عموم گردید. نریمان‌هوشنگ‌هنگام ورودفارسی نمیدانست یکسال در یزد بماند و بداد وستد وتحصیل فارسی پرداخت. سپس پیغام گذارد و پاسخ پرسشها را از دستوران گرفت و مسائل غامضه دینی ومراسم‌راعملا یاد گرفت و بهدینان ایران را از چگونگی بهدینان هندوستان آگاه ساخت و خواهش کرد نامه خودرا به‌پهلوی ننویسند زیرا که درهند کیسی پهلوی‌دان‌نیست. موبدان‌ایران رارسم چنان‌بود که مسائل مهمه دینی را بپهلوی‌مینوشتند تا بدست جد دینان‌نیفتد بنابراین از خواهش نریمان مسائل نامبرده را بعوض پهلوی بلغت پارسی ولی با الفبای اوستائی نوشته ارسال داشتند. در نامه‌ای که در روز خور وماه آبان ۸۴۷ یزدگردی نوشته شده‌چنین آمده است:

« ازیرا خط پهلوی این چیزهانوشتم که چنان گفت ونمودنریمان‌هوشنگ که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان و بهدینان مازدیسنان نوساری و کنبایت و

بهروچ و سورت وانکلیسر. در این شهرها گفت بهدین هست و هیربد نیز هست مگر خط پهلوی نمیدانند. کتابت کرد شاپور جاماسب از بهر بهدینان وهیربدان هندوستان را به یزدان‌کام باد، ایدون باد ایدون ترج باد. از آن واسطه این‌واضح باوستا نوشتم و این خط‌پهلوی بودبخط اوستانبشتم . . . . . . کدخدایان وبهدینان هندوستان و سالار شهر نوساری‌چنگه شاه و باقی‌اثورنان وردان وهیربدان‌نوساری و دیگر سورت و انکلیسر و بروچ و کنبایت وهمه بهدینان و مازدیسنان که شان دیرزیوشن و درست روشن ما همانها ونام هست وروان اشوی باد وانجمنی نام‌خسرو چنگه شاه‌وهمه‌اثورنان وارثیستاران وواستر پوشان‌وهتخشان‌بدانند که درروزگاری که گذشته است از کیومرث تا امروز هیچ روزگار سخت‌تر ودشوارتر از این‌هزاره سرهیشم نبوده است ونه از دورضحاك تازی‌ونه افراسیاب ونه تورجادو ونه‌اسکندر یونانی که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه‌تراند و از این‌هزاره سر که اورمزد گفته است که هشتصد و چهل و هفت سال که گذشته است پیشتریـن روزگار بتر نبوده است. امابهدین دراین زمانه‌کار کرفه کردن راه اورمزددسترس اندك است ونیرنگ و برسم ویُوژداثرگری و پاکی وپلیدی رسم است و کن مکن آن بسیار است و دادار اورمزد پیشه راینیدار بیست و یك نسك اوستا زند بزرتشت اسفنتمان اشو فروهر گفته است و ۲۱ نسك اوستا هزار و یك فرگرد خوانـند و ششهزار وشصت وشش‌بجست ویژه‌هزار کن مکن کرفه و گناه‌است و ازین‌امیدواریم بکرامت اورمزد که براین زودی‌هشیدرزرتشتیان و پشوتن وشتاسپان وبهرام‌همـاوند فرخ پادشاهان زمانه‌که وه آورده است. اوداشتار وپرورتار به اندودتران رااوزده واو سهمنیدار بماند تا بهدینان او کام رسند امیدواریم که برین زودی بشود کـه چنانکه‌دستوران ودانایان وفور یود کیشان گفته‌اندسر وعده است ودیگرچه‌بنویسم که‌از این شرحها . . . . . و اول بتری آنست که هیربدپیشه‌سامان درست‌نمیدانند ووجرو داوران وپاکی وپلیدی، همچنین و اگرمیتوانند فریضه است که دوهیربد دانا بیایند وخط‌پهلوی بیاموزند وشایست ناشایست‌بدانند ودیگر درآنجانب کاربند

دین اورمزد شوند و بکرفه کردن نخشا شوند تابگروثمان پشام اخانان و جایگاه اشوان برسند و درراه خشکان نزدیك است و از قندهار تا سیستان نزدیك است واز سیستان تا یزد از این بیم نیست . ودیگر چنگه شاه و دیگر هیربد باجه و هیربد داد و هیربد خورشید وباقی‌دین ورزیداران وروان بوختاران بدانند که مردی آمد از هند و او گفت که نریمان‌هوشنگ نام میدارم وخانه ومقام درشهر بروچه(بروچ) ودر این‌جانب موبدان و هیربدان سئوال کردیم و او شرح حالها گفت و گفت که درنوساری بهدین است و او رانام‌چنگه شاه و جزیهٔ بهدینان نوساری رادور کنانیده است وبهدینان آنجانب آفرین کردند . رحمت بر آن اشو روان باد وسپاس یزدان که چنین بهدینان‌در ملك هنــدوستان‌هستند .

و دیگر بدانند که اینکار بزرگ خوب کرد و میباید که بیــدار روان شود و هیربد و بهدین پرورتاری کند . از آن‌سبب که اورمزد باوستا میگوید که سالار و پادشاهی کشور وشهری که در دین‌نیست‌یادهی وآن مقام کهٔ درزیر فرمان آن‌سالار باشند و گر کرفه کنند اورا مدد گار باشند او راده یکی کرفه و آنراو گر گناهکار باشند ، آن‌سالار بداند و سیاست وسهم و بیم نکند ، آن گناه در گــردن آن سالار بنشیند والبته میباید که هوشیار باشد رهٔدین اورمزد ، ترسکاری وپرهیزکاری کنند وهر کس گناهی کند و او را پرسش و بازیافت آن نکند گناه در گردن آن سالار بنشیند وناپسندیده است . . . . اما دادفوریود کیشان آنجا معلوم نیست ونمیدانیم که چه بابت کار یزشن میفرمایند وهیچ بهتر ازآن نیست که دوهیربد آنجابیایند وخط پهلوی ونیرنگ شایست وناشایست بدانند که ازآن سبب که شرح‌این‌نیرنگ یزشن ودیگر نسا گرفتن و پرهیختن در خط پهلویست و تعلیم فرستادن آن‌دشوار است و اعتمادنداشتیم که بفرستیم که‌میترسیم که‌زیادتی یا کمی شود و گناه‌در گردن این‌ناتوان‌نشیند ونسخه فرستادن‌اعتماد نیست.....فرجیدبدرودشادی ورامشنی‌اندر روزخورماه آبان‌سال‌هشتصد وچهل و هفت بشرح‌ازتاریخ‌یزد گردشهریارمن‌این‌بنده شاپور جاماسب و شهریار بخت آفرین محب‌المشتاق جاماسب شهریارمحب‌اا شتاق سیاوخش بهرام محب‌المشتاق کیخسرو سیاوخش‌محب‌المشتاق‌هوشنگ‌سیاوخش

در آخر نامه‌ای که پاسخ پرسشها را دارد چنین آمده است .

« فرجید پدرود شادی و رامشنی این چندصد وچندی پرسش و پاسخ ازخط پهلوی باوستائی نقل کردم که تا هودینان آگاهان هندوستان خاطر شهیدخواندن نقل کردم باوستا نوشتم من دین بنده هوشنگ سیاوخش شهریار وبهرام خسروشاه نوشوربان نوشتم پراج هشت اج پچین جاماسب شهریار بخت آفرید که روانش به اوی پشام اخان روشن گروثمان‌برساد از خویشم پیروز گرتران هیربدان دین‌پرور تاران دین آگاهان نوشتم که خوانند یا آموزند یا پچین اجشن کنند این بنده را به نیکنامی اشوروانان یاد کنند اشایه‌ورزشن که شان مهمی‌روید مینیج هم بهر کنید تا شان آفرین کردار تربیم . دین‌پرور مهر اسفند ماه مهر پیروز گر سال هشتصد وچهل وهفت سالی پس از یزدگرد شاهنشاه اورمزدان برساد . دین‌پرورداران‌شان اج دین نیکو رساد این تن ایدون ترج باد په‌یزدان وامشاسفندان کام باد .»

درآخر نامهٔ دیگر که پاسخ پرسشها را دارد چنین‌آمده

« نوشتم من دین بنده هوشنگ، سیاوخش وشهریار بخت‌آفرید بهرام‌خسرو شاه انوشیروان نوشتم‌اندر فرخان بوم شرف‌آباد ، شهتنوداج بهرخویش ، هیربدان هندوستان که خوانند ایاژ فجین اجش کنید من اوستارا په‌پتت بیداشایه ورزشنی کشان همه روز فج هم بهر کنند تاشان آفرین کردار تر بیم . این نوشتم فه روز مانتره سفند ماه‌مهر سال هشتصد وچهل وهفت پارسی پس از یزدجرد شاهان شاه نوشتم . »

باز در آخر رساله شایست ناشایست که جزو نامه فرستاده‌اند آمده :

« این چند فصل از شایست و ناشایست نوشتم من دین بنده شاپور جاماسب شهریار بخت‌آفرین شهریار بهرام نوشیروان نوشت و این چند کرد از دفتر رستم شهریار دفتر روانشان اشوباد ونوشتم‌من بنده شاپور جاماسب از بهر همی فیروزگر هیربدان وپیشوایان وکدخدایان هندوستان که باشایه کار فرمایند تا صد وپنجاه سالان وپس از صد وپنجاه سالان بادی فرزندان بهدین اشو اوسفارند . نوشتم‌اندر

روز خورداد ماه مهرقدیم سال هشتصد وچهل وهفت یزدگردی شهریـار اندر مقام شرفاباد اشتنمو دربلوك میل وبدارالعباد یزدگرد شاه برخوردار باد تا صد و پنجاه سال وفرزند وفرزندان دین بردار باد ، فرهنگ قدیرنده و روان دوست اسپارند و خدایشان بیامرزاد که برخواناد وکارفرمایاد وما را به نیکنامی یاد کناد . »

درنامه مورخه دیبدین و دیماه سال ۸۵۵ یزدگردی از شرف آباد چنین نوشته‌اند :

« ...... بجانب هیربدان و بهدینان و پیشوایان و کدخدایان هندوستان و ساکن قصبه نوساری وسالار اورمزد شناسیداران ودین ورزیداران ومینونگریداران وچنگه شاه و بهرام چنگه شاه وهیربد هیربدان خورشید بزرگ سنجانان و هیربد رستم وهیربد هوشنگ و جمله اثورنان وارثیستاران و واستریوشان و هختشان و باقی دین ورزیداران ملك ایران خاصه مقامده شرفاباد ، زنده رزم گرشاسپ وبهرام اسفندیار ، دین بندهٔ کاتب‌الحروف شاپور جاماسب و دیگر مقام ده ترکاباد . هیربد شهریار ماهونداد وهیربد مهرابان نوشیروان و دیگر مقام شرفاباد هیربد هوشنگ وهیربد فریدون وهیربد کیخسرو وازاین مقام‌سلام و درود وزمین بوس قبول‌فرمایند ودیگر معلوم دانند که سالها شده است که بهدین ایران اندکی هستند . بسیار در طالب وانتظار بوده‌اند ، که یکی درملکی نشانی بهدین آگه شوند که بسیار مهمانها وهیزه وورس گرفتن ونیرنگها ویزشنهای بزرگ و خرد معلوم کنند . چون این مهمانهای کلی ازهمین هزاره گناه مینو ازدست بهدین رفته است . دگر این‌ضعیفان چهار کس پنج کس هستند که اندك خط پهلوی را میدانند . فاما آنچه اصل است یافت نمیشود از سبب آنکه بدادوستد روزگار وتن وجامه آلوده شده‌اند وروزگار پیشین که ورس گرفته‌اند صدوشصت سال‌وصد وهفتاد باشد . **هیربدان‌غایب آمده‌اند ومهم ورس ساخته‌اند ودیگر رفته‌اند** دیگر هیچکس را معلوم نیست که در کدام حدود رفته‌اند وهمچنین هیربدان اینجا انتظار بوده‌اند و بهیچ نوع معلوم نشده است وامیدوارند بدرگاه اسپنتامینو که عاقبت گشادی شود . و دیگر آنکه

سؤالی که آن عزیزان صادر فرموده‌اند که دو هیربد دانا و عاقل ومنجم پهلوی شناس بفرستند . اما هیربدی که در این زمانه میانه جماعت آمیخته شده‌اند و مهمات کلی ازدست ایشان برمیآید تا معلوم خاطرمبارك شما باشد . دیگر اینکه هیربد اینجانب نمیتوان فرستند که درآب دریابیم است و کشتی روزگار آلوده‌شده است ودستوران دین ورزیداران وپیشینگان رخصت نداده‌اند و بهمدادستانی گناه نشده‌اند وبراه خشکان بترس‌دروندان نمیتوان‌آمد واگرچنانکه لطف ومرحمت شما واعتماد دارید که دوهیربد مستعد بفرستند و همینقدر خط پهلوی که معلوم است بیاموزند وتعلیم دادن براین بابت هیچ مانع ودریغ نیست .. .»

نامه مورخه اورمزد وخرداد ماه قدیم ۸۸۰ یزدگردی برابر ۹ شوال ۹۱٦ هجری نشان میدهد که در آنسال چهار نفر از زرتشتیان ایران بقصد بازرگانی بسوی هندوستان متوجه شده و حامل نامه بپارسیان گردیده‌اند . آن چهار نفر موسوم‌اند به بهدین‌فرخ برنجش، بهدین نوروز فریبرز ، بهدین سعدالمرء مرزبان شاه و بهدین نوشیروان مهربان . اما ۲۹ سال قبل از این تاریخ یعنی درسال ۸۵۱ یزدگردی دونفر بهدین بنام نوشیروان خسرو ومرزبان اسفندیاربرای نخستین‌بار بدیار هند عزیمت نموده بودند . وباز در سال ۸۷۸ی ایزدیار نام زرتشتی دیگر تا بکمبایت پیش رفته وهنگام مراجعت حامل نامه پارسیان بایران بوده . در امضای نامه مورد مذاکره آماری از زرتشتیان نقاط مختلف آمده مینویسد در شر فاباد و ترکاباد چهارصد نفراند ازدلیر .

مقصود از دلیر مردان جوان وفعال میباشد و پیران وزنان و اطفال رابشمار نیاورده است . زرتشتیان یزدنیز درآمار خود که‌تحت‌عنوان‌نفوس زرتشتیان‌صحبت شد جمعیت خود را ۹٦۲ نفر مرد نشان میدهد و بعد از دادن جزئیات کلا ٦٦٥۲ نفر میشود . بنابراین روش معموله در شماره چهارصد نفر مرد دلیر اگر زن وپیر وکودکان را هم بشماریم جمعاً در حدود ۲۵۰۰ نفر میشود . بهمین روش شهر یزد ۳۰ نفر کرمان ٤۲۰۰ نفر سیستان ۱٦۲۰۰ نفر و خراسان ۱۰۲۰۰ نفر جمعیت

زرتشتی دارد. اما دراینجا از زرتشتیان نقاط دیگر مثل قزوین و فارس وسیرجان و غیره صحبت ننموده است. خبرهای دیگر حاکی است که در قزوین و اصفهان هم زرتشتیان سکونت داشته‌اند. در نامه چنین آمده است:

دیگر بعد از رفع دعوات آن بزرگواران رااعلام آنکه تا ایام عرب گذشته و ایام ترك درآمده این فقیران را معلوم نبوده که در ممالك هندبهدینان مانده‌اند یا نه تا قبل از ۳۵ سال از این تاریخ بهشت بهر نریمان هوشنگ متوجه‌اینجانب شد. مکتوب از اشو روان بهرامشاه وچنگه‌شاه و از جماعت بهدینان و دستوران بدینجانب نوشته بودندآورد. این فقیران جواب آن‌نوشته بدست نوشیروان‌خسرو ومرزبان اسفندیار قبل ازاین ۲۹ سال که گذشته فرستاده بودیم وهیچ چیزی ارسال هم نفرمودند واین فقیران را معلوم نیست که احوال بهدینان‌آن ولایت چون‌است عجب که اهتمام دریغ فرمودند و تا قبل از یکسال و کسری که یزدیار بدان ملك فرستاده شد وآن مسکین تا خط کمبایت بیش نیامده بود وچون باز آمد کتابت مبارك آن عزیزان آورده‌است. مکتوب مبارك شما چون آمد ماننده گوهر شب افروز خطش چون سواد طره‌شب، لطفش چون بیاض‌عشره روز، چون چندبوستان مرصع، چون کبوت آسمان طلاحور. چون شمهٔ از احوال آن‌عزیزان معلوم‌شد چنان شادمانی روی نمود که وصف آن بقلم نتوان آورد. . . .(سپس مسائل‌دینی که در هند ازآن اهمال میورزند شرح میدهد وآنها را در اهتمام رعایت دین‌اندرز میدهد) ..... ودیگر آنکه هر کتابی که آنجانب هست اوستا و پهلوی از اول هر کتاب و ازآخر هر کتاب چند رقعه نوشته باز نمایند تا معلوم‌شود که چه کتاب در آنجانب هست وشما درنامه نوشته بودید که چندین نفر بهدینان هستند ولیکن نیایش نتوانند کردن نبشته بازنمایند که چرا نیایش نتوانند کردن. دیگر آنکه‌در آمدن اوشیدر زرتشت و پشوتن وشتاسپان و بهرام هماوند در دین چندنشانه گفته بودند. جمله نشانها یك نشانه تحقیق‌واقع شد که پادشاه ازکوهستان ترکستان خروج کند و نشانه اوتاج سرخ بود وبمذهب حق مدد فرماید وتابرسرزمین بابل

برسد. اکنون قبل از این تاریخ تا غایت نه سالست که با دولت و سعادت این پادشاه خروج کرده است و در باره این فقیران شفقت تمام امداد نموده ودر دین چنان مینماید که این ورجاوند از شهر تبت بیرون‌آید و کینکان شهرنیز گویند. تحقیق آنکه این شهر میانه خطا و هند است.

التماس آنکه پیش آن عزیزان آنچه معلوم است نوشته باز نمایند و دیگر سخنان در باره این مهمات بود که نبستن آن مصلحت ندید دیگر در فرستادن هیربدان ومردم که لایق دانند تقصیر نکنند. انتظار مقدم سر نوعزیزان میرود. چون غرض احوال بود وچگونگی حالات بیش ازاین تصدیع‌آن عزیزان نمیدهد دولت اینجهان وسعادت ومطالب ومقصود آنجهانی حاصل متواصل باد........ اندر بزرگترین‌روز اورمزد وشریفترین ماه خورداد امسال هشتصد وهشتاد یزجرد شاهنشاه بن اوی خسرو شاهنشاه هورمردان‌بن نوشیروان یك هست راه اشایه اواره آن جد راه. فی تاریخ تاسع شهر شوال ختم بالخیر والاقبال سنه‌ست وعشر وتسعمائه آلهیه یزدان‌کام باد.

محب المشتاق دستور مرزبان رستم بن شاهمردان. از شرفاباد و ترکاباد محب المشتاق دستور شهریار ماونداد، دستور مهرابان نوشیروان، دستور اردشیر ماونداد، دستور ماونداد رستم، دستور جاماسب شاپور، دستور شهریار مهرابان، دستور سیاوخش شاپور، دستور آدرباد ماهونداد، دستور جاماسب موبد، بهدین بهرام فرخاب، شهریار خره فیروز، بهمن مرزبان، پشوتن شهریار منزوی گشته، رستم شهریار، فیروزان شهریار واین جماعت چهارصدنفرند ازدلیر، محب‌المشتاق دلیر العباد یزد بهدین فرخ‌بخش نوروز، فریبرز رستم، اسفندیار ایران شهریار کیقباد، سرخاب رستم، سیاوخش رستم، منصورخسرو، کردان مرزبان،اسفندیار منوچهر، اسفندیار سرخاب، دارا نوروز، رستم طوس، گیو اسفندیار، نوشیروان اسفندیار، اسفندیار بهرام، بهرام بروسا، رستم اردشیر، مرزبان رستم، خسرو مرزبان، دمهر رستم، سعد مرزبان شاه. این جماعت پانصد نفرند.

درالامان کرمان ، محب‌المشتاق دستور بیژن یزدیار ، دستور فریدون و دستور نوشیروان و دستور اردشیر یزدان‌داد مرزبان شاه ، و بهدین رستم خداداد بخت آفرید یزدابان . این‌جماعت هفتصد نفرند .دارالهرع سیستان،محب‌المشتاق دستور آذر گشسب ایزدیار ، دستور بیژن بهرام ، دستور مهرابان بیژن . دستور اسفندیار هورمه ، بهدین دارای رستم ، ساقی فرهاد ، خسرو کوسیار ، داراب بهمن این جماعت دوهزار وهفتصد نفرند . دارالخراسان . محب المشتاق دستور بهرام رستم شاهمردان ، دستور یوودشاه رستم ، دستور شهریار اردشیر ، بهدین فرخزاد رستم ، رستم فریدون ، سرخاب رستم ،کاوس کیقباد عادل ، اردشیر جاوید ، خسرو رستم ، ایرانشاه رستم ، شاه بهرام مرزبان ؛ کیقباد سرخاب ، بندار یلمان ، فرخ یلیمیان ، رستم پشوتن ، شاپور خسرو . این جماعت یکهزار وهفتصد نفرند . از جهت تجارت متوجه کـشور هندوستـان بهدین فرخ برنجش ، نوروز فریبرز ، سعدالمرء مرزبانشاه ، نوشیروان مهرابان و کتابت بدست ایشان‌فرستاده شد .البته البته درآمدن تقصیر ننمایند .

نامه دیگر مورخه بهمن روز و بهمن ماه ۹۲۲ یزدگردی که جمشید بهمن خسرو کاتب آنست نیز بهندوستان رسیده است .

نامه مورخه بهمن وخرداد ماه قدیم‌سال۹۲۸ یزدگردی برابر ۱۸ربیع‌الاول ۹۶۶ هجری از دینوستی و دین پروری جماعت زرتشتیان ایران صحبت میدارد که چگونه نسخه های گرانبهای خطی و کتب گوناگون دینی را برایگان برای استفادهٔ همکیشان عزیز خویش بهند ارسال میداشته‌اند . خبر دیگر حاکی است بر انتظار آنها بظهور شاه بهرام وترقی وتوسعه دین وشوق بی‌نهایت ایشان‌بملاقات او که از مسافرت باطراف خودداری مینموده‌اند .

روانشاد مانکجی صاحب درسخنرانی خویش در سال ۱۲۵۲ یزدگردی در همین مورد و انتظار زرتشتیان ایران بظهور شاه بهرام چنین گفت . « چون پندار

این گروه (زرتشتیان ایران) چنانست که شاه بهرام ورجاوند نام شخص بزرگواری آشکار خواهد شد وایران‌را مانند روزگار پیشداد وکیان‌رشك بهشت خواهد کرد. بهمان امیدواری هزاروسیصد سال‌است که رنجهای بیشماردیده وآمدن آن‌بزرگوار را امیدوار هستند وبفرمان ستاره شناسان ۳۵ سال پیش (۱۲۱۷ یزدگردی)چند کس به پیشواز شاه بهرام رفتهٔ در بیابان سرگردان شدند و از اینرو بسیار کس بیکار گردیده وزندگانی خود را بسختی گذراندند .»

اشو زرتشت پیغمبر ایران باستان در تعلیمات خود وعده ظهور را نداده‌است نه ازشاه بهرام ذکری نموده ونه از دیگران تذکراتی که در مورد ظهور آمده در بخش خرده اوستا ونیایشهائی است که در دوره ساسانیان وبعد تر تنظیم گردیده و پیشوایان آن دوره باتکای پیشگوئیهای ستاره شناسان نزدیکی ظهور را از خدا خواسته‌اند . درگاتها فقط یك واژه اوستائی سوشیانت ها آمده است که مراد از آن راهنمایان میباشد نه پیغمبران . خود پیغمبر در گاتها آزادی فکر را موعظه وحتی پیروی سخنان خودش را بخرد خدادادی شنوندگانش موکول مینماید . پس باور شدنی نیست که چنان وخشور آزاد اندیش مردم را بظهور پیغمبرموهومی درآینده امیدوار سازد . مراد ازسوشیانتها راهنمایان میباشد و از آن شاهنشاهان نیکوکار ، استادان ، قائدان جماعت وملت و صاحبدلان روشندل اراده میشود که مردم را براه راست راهنما باشند نه پیغمبرانی که کورکورانه اوامرش را اطاعت نمایند.زرتشتیان هندوستان برخلاف‌زرتشتیان‌ایران‌منتظر هیچگونه‌ظهوری‌نمیباشند.

خبر مهم دیگر فرار سه هزارنفر زرتشتیان از خراسـان وپناه گرفتن آنها در یزد میباشد(۱) چنانکه درپیش گفتیم بواسطه فشار وستم مسلمانان بخش شمالی

(۱) بنابقول آقای مهربان مهر نیاکان دستور کیخسرو پور دستور رستم کرمانی با سیصد جلد کتب دینی خود از بلخ بکرمان پناه میبرد و ازاستماع خبرستم‌شاه‌عباس صفوی در یزد وغصب کتب دینی زرتشتیان وقتل دونفر موبدی که کتب دینی را ازدست نمیدهند تمام کتابهای خود را در وسط دیوار منزل خود بگل میگیرد . چون در سال ۱۲۷۵ یزدگردی دستور کیخسرو بیخبر دیوار را میشکافد می‌بیند سوای چند جلد کلیه کتابها نابود شده است .

ایران از آن زمان ببعد از وجود زرتشتیان ظاهرا خالی میگردد ، خبر موثق در دست نشان میدهد که بسیاری از زرتشتیان آن صفحات از آن زمان ببعد مانند کلیمیان در لباس اسلام بدین قدیم خویش باقی و مراسم وآداب آئینی را پنهانی بجا آورده و اغیار را در بین خود راه نمیدهند . نامه نامبرده چنین آغاز و انجام می‌یابد :

«بنام آنکه او بوده است وباشد   هر آنکو غیر از او باشد نباشد
ابتدا کردم‌بنام کردگارغیب‌دان   تادهدتوفیق کاندروصف‌بگشایم‌زبان

بنام دادار اورمزد به اوزونی ریومندخرهمند وامشاسپندان و یزدان مینوان ویزدان گیتیان مهست وهمت وهوخت وهورشت ، منشن وگوشن و کنش که دین وه آویژه مزدیسنان باین سه منشن درتن مردم ما همان درست باشد و بعد از درود وآفرین یزدان و کرم یزدان مینویات و عنایات اورمزدی و توفیق خداوندی و هوشمندی مانتره سفند که مینوی‌اورمزد خداوامشاسفندان ودین‌وه‌آویژه‌مازدیسنان وبخشایشگر زمین و آسمان و جان دهندۀ بندگان و روزی دهندۀ هردو جهان از انس وجنس آفرینند ، دامان وخره دهندۀ پادشاهان ودانش دهنده اثورنان وروزی دهنده ارثیستاران ودخل دهندۀ واستریوشان‌وهتخشان ودستوران وهیربدان وچون هر کس که مانتره سفند داند بتن ما همان دارد . هر گز روان آنکس بپادافراه دوزخ نرسد که مینوی‌آب وزمین وزمان وانس وجنس به نیرو وهیاری مانتره‌سفند گیتی دارد وجان در تن بندگان کمیخت ورستاخیز تن پسین به نیرو و هیاری مانتره سفند خواهد بودن و چون زرتشت اسفنتمان که بهم پرسی اورمزد رسید و اهرمن را نیست‌نتوانست‌کردن تا مانتره سفند بیاری زرتشت رسید واهرمن را سترد کرد ودرمینوان گاه مانتره سفند بکنار گاه اورمزد باشد . ودیگر بعد از درود و آفرین ودعوات بینهایت آرزومند دیداریم بغایت و آفرینها بخدمتی دستوران و هیربدان وکدخدایان دینداران و بهدینان ملك هندوستان چنانچه در خطه بهروج ساکن‌اند چون دستور پدم‌بن رامیار را باجماعت دستوران وهیربدان‌وکدخدایان

وبهدینان تمامی جمع تاجمع درود ونیازمندی فراوان رسانیده‌ومشتاق درای‌شریف حضور میباشیم وبعد از درود وآفرین اعلام آنکه هیربد زاده کامدین بدینجانب رسیدند وکتابت مبارك شما از آنجانب بدینجانب رسانیده شد . خوانده و بوسیده وبر سر وچشم نهاده قبول یزدان و امشاسفندان بوده از هر باب سخنی چند معلوم شد وپسندیده آمد ودیگر بعد از رفع دعاگوئی آنکه نسخه دینی طلب نموده‌آنچه میسر شد از ورس و از نسخه دینی از هر باب صد در بندهشن و صد درصد درود براق‌نامه صورت وچند ورق و جردینی از هر باب شایست و ناشایست وباب آتش ورهرام را نشاندن و باب نسافکنی بردن بدست هیربد زاده کامدین فرستاده شد . امید که ایشان بصحت ومراد بدانجانب رسانیده شود .... ودیگر درود آنکه ورس وکتابهای دینی ووجر ها بدست هیربد پدم پسر رامیار سپرده شد وهر دستوری و هیربدی وموبدی که خواهد بدهند تا کار فرمایند ودیگر بدست اوسپارند و ورس را بنزدیك آتش وجایگاهی که آتش باشد ورس را نباید نهادن که زود تلف میشود ودیگر ورس بجائی که نهند کم از سه دستورنباید.

وگرضرورت‌باشد کمتراز دو دستورنشاید ودیگرآنکه ورس‌راازجهت خاطر دین‌وه که **در آنجانب ضعیف شده است** فرستاده شد . در اینجانب ورس چنین کمتر از هزار شاهی نمیدهند تا واضح باشد ..... و دیگر معلوم دانند که چون چند سال دیگر بسر آمدن‌بهرام وزجاوند باشد چه‌نوع توانیم‌آمدن که دراینجانب آتش ورهرام وجمع بهدینان پریشان و سرگردان میشوند و در این وادی میسر نمیتواند باشد .

رباعی :

دل ما همچو زبان درجرس افتاده است   یا چو بلبل که اسیر قفس افتاده است
زین چمن مرغ به پرواز بدانجا نرسد   کز شما تا بر ما راه دراز افتاده است

و دیگر معلوم دانند که هیربد زاده کامدین کرت اول که متوجه یزد شده بود صندوق خالی ویك قلم ویك طومار کاغذ درصندوق بود که آورده واین بار یك

رجال که نام هیربد پدم دارد آورده تا معلوم باشد هرخبر که فرستاده شد ازجهت راه دین اورمزد داد زراتشت فرستاده شد. عمر زیادت باد ودولت وکام دوجهانی که کتابت در روز بهمن وخرداد ماه قدیم سال نهصد وبیست و هشت یزدجرد شاهنشاه و در روز چهارشنبه وبتاریخ هیجدهم ماه ربیع‌الاول سنه نهصد وشصت وشش هجری جماعت دستوران ترکاباد دستور نوشیروان دستور ماونداد رستم دستور ماونداد بهرام دستور رستم دستور بهرام ماونداد دستور مهریار دستور تحبایه فرین دستور نوشیروان . جماعت دستوران شرفاباد دستور ماونداد هوشنگ دستور خره منش سیاوخش دستور کیخسرو سیاوخش دستور بهرام ماونداد دستور جاماسب دستور خسرو ماونداد دستور آدرباد دستور نوشیروان دستور آینه سرخرهمند دستور ماونداد . جماعت دستوران خراسان دستور بهمنیار موبد شاه دستور شهمردان‌بهرام دستور بهرام فریدون دستور رستم بهمنیار دستور اردشیربهمنیار دستوررستم فریدون جماعت دستوران سیستان دستور اسفندیاراردشیر دستور رستم‌خسرو دستور بهرامشاه اردشیر . جماعت دستوران کرمان دستور بهمنیار دستور یزدیار دستور فرخزاد دستور اسفندیار . جماعت بهدینان خراسان که در کرمان‌اند . یزدجرد شهریار خسرو شهریار یزدجرد بهمن شاپور لسان یزدجرد نریمان یزدجرد بهمن زعیم مهربان غریب خسرو بهرام خسرو بهرام نیك رستم خسرو بندار بند آرایش بنده شهریار بهرام منوچهر رستم رستم بندار بهرام خسرو رستم بهرام جارمد اردشیر بهرام . جماعت بهدینان ملك خراسان که ساکنند دراین جانب سه هزار نفرند.»

از نامه زیر خطاب بزرتشتیان هندوستان که درتاریخ‌انیران ایزد وبهمن ماه قدیم ۹۸۱ یزدگردی نوشته شده و بتوسط بهدین اسفندیار سهراب ساکن سورت فرستاده شده برمیآید که هر چند پارسیان هندوستان خواهان دو نفر موبد عالم بودند که بهندوستان رهسپار وبآنها درس مذهبی بدهند ، اما موبدان ایران درطی ۱۳۷ سال یعنی از سال ۸۴۷ یزدگردی تا موقع نوشتن نامه از مسافرت بانصوب خودداری مینمودند . اینك دونفر موبد و یکنفر بهدین باتفاق اسفندیار سهراب

روانه هندوستان میشوند . خلاصه‌نامه ازاینقرار است :

«.... بعداز رای شریف آنکه عیان بسایه وعنایت وبیمن همت شمابهدینان وپاگان وراستان وآویزگان دین به مازدیسنان‌خوشیم وسلامتیم وتفرقه‌واقع‌نیست بجز نادیدن دیدار شما بهدینان مازدیسنان ، انشاءالله که شما بهدینان مازدیسنان بصحت وسلامت بوده باشید . ثانیاً اعلام آنکه بهدین اسفندیار سهراب از ممالك هندوستان بمملکت ایران تشریف فرمود بسیار تعریف دینداری و نیکی و خوی آزادی بهدینان‌ولایت هندوستان گفتندی رحمت بردینداری و بهدینی شما بادوچند سئوالات ازهربابت گفت وشنید شد ... دیگر آنکه بهدین اسفندیار درملك ایران سرزمین خودرا برشنوم کردند وازراه‌خشکان بادونفر هیربد و یکنفربهدین‌متوجه هندوستان شدند وخاطر جمع‌دارند این کتابت درروز انیران‌وماه بهمن قدیم‌نوشته شد تادانند . محب‌المشتاق کاتب الاشنا الحروف هیربد نوشیروان هیربد اسفندیار هیربد اسفندیار هیربد انوشیروان- هیربد اسفندیارفریدون -محب‌المشتاق‌هیربد فرزانه هیربد بهرام - هیربد نوشیروان هیربد خسرو - محب المشتاق بهدین بایربدآبادان - بهدین بهرام مندگارشاپور - بهدین فرامرز رستم - بهدین روشن رستم - بهدین‌بهرام ورستم آبادان - بهدین ایزدیار رستم آبادان. بهدین گودرز سهراب - بهدین‌مرداد فریوزید.- بهدین آبادان مرزبان - بهدین رستم فریدون - بهدین نوشیروان رئیس - بهدین رستم اسفندیار - بهدین بهرام کوراب - بهدین رستم سام - تمیم بالخیر .

نامه مورخه شهریور و فروردینماه ۹۹۶ یزدگردی که قاصدش بهدین بهمن اسفندیار ودرهند معروف به‌بهمن سورتیه میباشد واز طرف دستوران دستور ایران دستوربهرام دستور اردشیر دستور ماونداددستور رستم‌ساکن قریه ترکابادیزد نوشته شده ، مارا برسم وقانون موجوده زمان آشنا میسازد ، رسمی که آثارش اینك‌دربین زرتشتیان موجود نیست واگر کسی ذکری ازآن بمیان آرد براو میخندند. بعلت

بیعلاقگی بآن رسم وبلکه بدین گروه موبدان وپیشوایان ماماستأصل وپریشان ودر دریای جهالت غوطه‌ور گردیدند . بطوریکه ازپیشه پیشوائی و دین پروری‌منزجر و آزرده خاطر گشته از آن دست کشیدندونتیجه‌این‌شد که ازشماره جماعت‌بهدینان متدرجاً کاسته گردید. رسم مذکور پرداختن ده‌یك‌حق دستوری میباشد که‌بهدینان آن دوره ازعواید خود مرتباً بدستور بزرگ میپرداختنداندتا بمصرف تعلیم‌وتربیت موبد زادگان برساند .

خبردیگر چون هزارهٔ یزدگردی نزدیك‌باختتام‌رسیده ، امیدواری‌زرتشتیان آن دوره بظهور شاه‌بهرام قوی‌تر گشته و به‌بهدینان هندا کیداً سفارش مینمایند که برای دیدار اوحاضر باشند . بخشی‌ازاین‌نامه ونامه‌بعد که از کرمان نوشته‌وبتوسط همان قاصد ارسال گردیده بنظم است بلکه‌بایدنثر منظوم گفت. هرچند که‌نظمش سست و شعرنیست ولی‌چون ازاسامی دستوران وبهدینان مامفصلا صحبت میدارددر اینجا ضبط مینمائیم .

نامه چنین آغازمیشود :

« بنام ایزددستوران دینداران دین چاشیداران دین آموزگاران دین‌بوژداثر نیداران هومیمان ودین سرانیداران نیایش کرداران وپتت گفتاران چون دستوران وهیربدان وموبدان و کدخدایان وریش سفیدان و مقدمان و معظمان و محترمان آثورنان‌وارثیستاران وواستریوشان و هتخشان وبهدینان‌واستوانان‌دین‌به‌مازدیسنان چون قصبه نوساری دستور شاپور دستور هوشنگ، دستور نوشیروان دستور آسدین دستور ویکاجی دستور کیقباد دستور قوام الدین دستور کیقباد دستور برز ودستور قوام الدین دستور مهرنوش دستور کیقباد دستور بهمن بهرام ودستور سهراب بهرام دستور مهرجی ودستور ایزدیار وبهدین سیت کوکه رئیس بهرام فریدون . دیگر از شهرسورت چون اسفندیاربهمن‌ودستور خورشیداورمزدیار و دستور نوشیروان‌دستور خورشید ودستوربهرام آساودستور داراب ودستور کوکا . بهدین‌اسفندیار بن‌نرسنگ و بهدین قیامدین مهروان وبهدین ناهانه بن رام و بهدین مهرجی خورشید ودیگر

از شهربروچ چون دستور قیامدین دستور پدم ودستور بهرام‌بن اردشیر وبهدین آسا جمشید را تمامی جمع‌دستوران ودستور زاده‌ها از شهرها تابشهر از ولایت تاولایت از قصبه تاقصبه ازمحله تامحله‌ها از کوچه تاکوچه‌ها از خانه تا خانه ها از کشور هندوستان ، درودفراوان وتحیات‌بی‌پایان ونیازمندی‌بیحدواشتیاق‌بیشمار ودعا گوئی بسیار از جانب دستوران وموبدان وهیربدان‌وپیشوایان وسرهنگان‌بهدینان‌از کشور ایران که هریك اسمشان درضمن قلمی‌خواهد گشت میرسانندقبول مطالعه‌فرمایند ویافت ملاقاتشان بخیر و خوبی روزی باد. اورمزدوامشاسپندان هیار وپادار وپشت وپناه ما وشما وهان وبسته کشتیان هفت کشور زمین باد ایدون باد ایدون ترج‌باد. بیزدان وامشاسپندان‌کام باد ومعلوم دستوران وموبدان و هیربدان کشور هندوستان بوده باشد که بهدین بهمن‌بن اسفندیار در ایرانشهر درولایت ترکاباد تشریف‌آورده چند روزی بخدمت بودچون براه کشتی ودریا آمده‌بود او را توجشن لازم بود و آنچه قاعده دین‌زرتشتی بود اورا توجشن فرمودیم قبول کرد و تمام بجای رساندو اورا برشنوم کردیم ونه‌شوه داشت درخدمت آب وآتشها وآتش ورهرام آنچه‌قاعده دین بود کرد تاواضح بوده باشدودیگر معلوم‌بوده‌باشد که خدمت خاتون‌بانوپارس که زیارتگاهست هم کرد و آنچه که قاعده بود درهرباب کرد ودیگر معلوم دانند که درباب شایست و ناشایست دین که چند چیز پرسید بیان شد ...... (در اینجا بخش بزرگی است ازپرسش وپاسخ دینی واعتراض برنام قیام الدین) .....

و دیگر معلوم بوده باشد که اسم بهدینان در اینجانب قیام الدین نیست اگر در آنجانب هم برطرف کنند خوب باشد . و دیگر در ضمیر منیر دستوران و هیربدان و موبدان‌جانب هندوستان روشن گردد که هزاره اهریمنی آخرشده و هزاره اورمزدی نزدیك شده . امید بدیدار ورجاوند شهی‌فیروزگر است و هشیدرو پشوتن بیشك وبی‌شبهه باشند ویقین وبیگمان که خرهٔ ورجاوند دیده شود . دیگر بهدین را گناهی جسته یا بدست یا بزبان واقع شود اوراپتت باید داد . بقدر گناه توجشن فرمودن باید فرمود اگر زیاده از گناه توجشن میفرمایند، دستور گناهکار

میشود . دراین ملاحظه بسیارمیباید تاروان در عذاب نباشد و دیگر در اوستاچنان ظاهر است که دهیك دستوری دستور دستوران هر کس می‌باید داد تاروان در عذاب نباشد که بس کرفه اودر پیش مهرایزد وسروش ایزدورشن‌ایزد درست وراست‌است. دراین مدت هیچ اثر نشد اختیار ایشان دارند . چون قاعدهٔ دین چنین است در حروف‌قلمی‌شد . دیگردر سایه اورمزد وامشاسفندان بوده باشند واین نامه در روز شهر یورو ماه فروردین ۹۹۶ یزدجردی نوشته شد . به یزدان وامشاسفندان کام باد ایدون ترج‌باد فیروز یادخرده اویژه دین مازدیسنان . معلوم دستوران وهیربدان‌و موبدان بوده باشد که یك کتاب وندیداد فرستاده شدبدست بهدین بهمن میباید که هرجا که کتاب وندیدادنداشته باشندضرورت‌داشته باشندبایشان رجوع کنندبدستور خسرو دستور نوشیروان دستور رستم نذر کرده و قیمت نگرفته ایم تا واضح بوده باشند ......

آرزومند دیدار دستوران و بهدینان ایرانشهربدین اسامی. دستوربهرام‌دستور اردشیر ـ دستوربهرام دستور مهربان ـ دستورماونداد دستور رستم ـ دستورنوشیروان دستور رستم ـ دستوربهرام دستور مهربان ـ دستور بهرام دستور ماونداد ـ دستور بهرام دستور هوشنگ ـ دستور ماونداد دستور جاماسب ـ دستور خسرو دستور فریدون ـ دستور آدرباد دستور موبد شاه ـ دستور رستم دستور کیخسرو ـ دستور خسرو دستور فریدون ـ دستور ماونداد دستوررستم ـ دستورخسرو دستورنوشیروان دستور جاماسب ـ دستوررستم دستور اردشیر ـ دستور نوشیروان دستور بزرگ امید ـ دستورسیاوخش ویراف ـ دستور شهریار دستورزادهٔ سیاوخش ـ دستور ماونداددستور هوشنگ ـ دستور ماونداد دستور شهریار ـ دستور بوذرجمهر ـ رئیس اسفندیار مهربان عاشق ساکن کوچه سوراگ (۱) ـ رئیس بهرام بندار ساکن محله خلف خانعلی ـ رئیس اسفندیار رستم ساکن نعیم آباد ـ رئیس تیرانداز خسروساکن‌موضع سوراگ ـ بهدین گشتاسب اسفندیار ساکن محمود آباد ـ بهدین نوشیروان مهربان

۱ـ کوچه‌سوراگ یا موضع سوراگ قریه بزرگی است‌درتوران پشت‌بنام‌سورك

ساکن محله یمن (۱) ـ بهدین مهربان رستم ساکن محله یزد ـ بهدین اسفندیار خسرو جمشید ساکن محله یزد و بهدین جمشید خسرو ـ بهدین زنده‌بندار ـ بهدین اردشیر رستم فروران ـ بهدین کاوس داراب ـ بهدین سرخاب ماونداد ـ بهدین اسفندیار احمد آبادی ـ بهدین فرامرز جاماسب نعیم آبادی ـ بهدین ویراف ملاگرشاسپ مهربان بهرام کیقباد ـ بهدین کاوس بهرام ـ بهدین جمشید الوند ـ بهدین اسفندیار داراب ـ بهدین شهریار بهزاد راوری ـ پنام یزدان ـ تمام‌شد اسامی دستوران‌ورئیسان و بهدینان .

قاصد پارسیان هند بهمن اسفندیارسورتیه روزدی‌وماه دی‌سال ۹۹۵یزد گردی وارد ترکاباد میگرددودستوران دستور آن زمان دستوربهرام‌دستور اردشیردرترکاباد مقام داشت وقبل ازهمه نامه را امضاء نموده است ونیز جد همین دستور بهرام که اسمش دستور ماونداد دستور رستم بوده درزمان خود دستوران‌دستور ایران‌بوده‌است بهمن سورتیه پس از حرکت ازیزد دوروز در کرمان درمنزل‌رستم دستورنوشیروان دستور مرزبان‌اقامت وبطرف هندحرکت‌میکند . رستم نامه منظوم‌عمویش‌فریدون را چنانکه خواهیم دیدتهیه وبتوسط اوبهندوستان ارسال میدارد . دستوران کرمان درضمن نامه متذکر میگردند که منتظر ظهور ودیدار پیغمبر میباشند که درآن زمان بایستی آشکار گردد واز معجزه خویش ده شبانروز خورشید رادر وسط آسمان نگاهدارد تا جهانیان بظهوراوپی ببرند .

نامه کرمان زمین مورخه آدرایزد وبهمنماه قدیم ۹۹۶ یزد گردی

در سایه‌سعادت و زندگانی وشادکامی وکامرانی ودولت وفراغت دوجهانی تا جاودانی چون دستوران ودینداران ودین‌پروران دین چاشیداران‌ودین‌آموزگاران و دین سراینیداران وخوب هومان پاکیزه اسرار ونیایش کرداران وپتت گفتار و خوب نیتان نیکوکار وراست داوران وبهدین یك جهتان چون دستوران و هیربدان

۲ـ قریه آبادی است درشمال قلعه انجیره بمسافت ۱۸ کیلومتر دور ازیزد براه خراسان ونزدیك بخورنق اینك بنام هومین هومان‌مشهور است.

وموبدان و کدخدایان وریش‌سفیدان وپیشوایان و مقدمان رمعظمان ومحترمان و آثورنان وارثیستاران و واستریوشان وهتخشان وپیشه ورزیداران و فراورن منشان و فراورن گوشنان و فراورن کنشنان و بهدین استوان دین به مازدیسنان چون جماعت ..... (۱) ساکن آنجا در ولایت هند وتوابع ساکن اند ، جمع تاجمع ، مهان تاکهان ، نیك نیتان ونیك اندیشان راتمامی‌درودودعا وستایش وزبایش‌ونیایش وثنای بینهایت‌جهان تاجهان‌ومرمرازمرو زیادت‌برزیادت‌رسانیده شد ودرپناه‌اورمزد وامشا سپندان ویك جهتان دین بهی‌بوده باشند و بکرم و شفقت از اینجانبان قبول فرمایند ووقت ملاقات زودباد وآن جانب‌واینجانب‌تمامی خلق و دام اورمزدبدیدار صاحب زمان یعنی پیغمبر که در این ولاپدیدار خواهدآمد بامریزدان که خورشید جهان تاساز مغرب بازخواهد گشت واز معجزات آن معجزهٔ یزد که ده شبان‌روز در میان آسمان خواهدبودن تا تمامی خلق‌حقیقت درست دانندوبعداز آن بروش‌قدیم سیر خواهد کرد وبهمدیدار دیده شود وتمامی خلقان بشفقت ومرحمت وانصاف و راه حق بلطف حق‌بوده باشند. چون‌دستوران مقدم یزدسئوال‌وجواب چندنوشته‌اند این فقیران غیرآن نمیدانیم ودر ولایت‌موضع درالامان کرمان کتاب وشتاسف‌یشت و وسفرد جهت آن جانبان فرستادیم تادستوران و دستور زادگان آنجانب مسوده برداشته و نوشته که اگر دیگـر مسوده قلمی شده اگر ضرورت دارند فرستاده شود .....

بنام جهان آفـرین از نخست / که‌ازقول اوهست هرزندووست
همه وست از گفتهٔ او بود / خنك آن کسی کاین‌سخن بشنود
بیاموزد او گفتهٔ دین حـق / که تا در دو عالم برد او سبق
بود بیگمان برهٔ داد و دیـن / که یابد زحق روز و شب‌آفرین
بداد زراتشت و دین خـدا / بشو بیشك وجان خود کن فدا
بده سر مده دین به راز دست / خدا را شب و روز دایم پرست

۱ــ اسامی یاد شده دراین قسمت عین‌اسامی یادشده نامه‌ترکاباداست که گذشت

سراسر اوستا اشم خوان وبس / که از راستی میتوان زد نفس
اشم جوهر هـر اوستا رواست / همین‌دین‌درست‌است‌وقول‌خداست
بروزی که خوانیش مهر سفند / بید ماه خورد ادای هوشمند
برفتم ابـر و سفرد چاشتگاه / بخواندم بسر بـردم آنرا براه
چو برخانه خویش رفتم فراز / بدیدم یکی مرد با برگ وساز
در خانـهٔ مـا بنشسته بـود / دو دستش بآب زر او شسته بود
همیخواند آن مرد واج سروش / چو آواز آن مردم آمد بگوش
بگفتم ترا چیست نامت بگو / وطن از کجا داری ای‌نیك خو
جوابم چنین داد آن نـامدار / ز هند آمـد ستیم تا این دیار
منم مرد بهدین و بهمن بنـام / بود بابم اسفندیاری بکام
شناسم کنون راه دیـن بـهی / دلم دور باشد از این گمرهی
همانجا بایستاد با صدق دل / بخواندش اوستا نگشت‌اوخجل
چو دیدم که دارد زدین اختیار / بسی راز جستم از او آشکار
هرآنچش که‌پرسیدم اوباز گفت / هم ازدین به او بسی راز گفت
پس آنگه مرا گفت فردابگاه / بهندوستان میروم کرده راه
چو دیدم که دارد برفتن شتاب / میسر نشد تا نویسم کتاب
بهـندوستان میفـرستم پیـام / بشاپور هوشنگ دستور نام
که دستور مهتر بهند او بود / به پیش همه کس پسند اوبود
که اوهست افضل بعلم و هنر / بدین بهی هست او با خبر
بنوشیروان پور آن آسدین / درود و دعا باد و هم آفرین
همان ویکجی بهمن کیقباد / برادرش قوام دیـن پـادشاه
بدستور بر زوی قوام دین / زما باد بروی هزار آفرین
که او هست همواره قایم بدین / نکوروی‌وخوشخوی‌وبادادودین

دگرمهرنوش(۱)پورآن کیقباد   چو اسفندیار ابن بهمن نژاد
بآسای خورشید و اورمزدهم   بجمشید خورشید آن محترم
دگر پور خورشید نوشیروان   که دایم ورا باد دولت جوان
همان بهمن پور آسا دگــر   فرامرز بهمــن ایا نامــور
بداراب هیرا هزاران دعـا   بمانده همــو یاد گار نیا
پشوتن دگر پور خورشیدهست   که جام میش باد دایم بدست
دگر نیز دستور های دگر   که هستند از دین به باخبر
بده شان درود و دعا بیشمار   بمانند بر دین بـه استوار
بدارند از حق همه کس امید   که تا این شب تیره گرددسفید
شب تار بگذشت و آمد سحر   سحر هم بزودی بیامد بسر
که خورشیدهر کس نظاره کند   ز راه بدو کـژ کـناره کند
درودی بـا سفندیار رئیــس   یزیوسنگ بـاب ورامینـویس
همان‌قایم‌دین که هست کدخدا   نگهدار پاداش از بـد خدا
بمانند یکسر همـه شادمان   بـداد زراتشـت اسفنتمـان
دگر هر که دارند از دین خبر   که هستند از دین به‌باخبر
الا ای که ناپاك گردند کم   دل بدسگالان بود پـر زغـم
بمانند بهدین بعیش و نشاط   بباشند شادان بعالم ربـاط
همه دشمن دین به کور باد   دل مرد دیندار پر نور باد
کنم نام بهدین ها ابتـدا   بهندوستان میفرستـم دعـا
همه نام دستور ها را عیان   که در یزد باشند گویم بر آن
مهین همت بهـرام بن اردشیر   ماونداد پورش بود دلپذیـر
که باشد مه و هم برشنوم گر   ابر جمله دستور ها هست سر
دگر هست بهرام بن مهربان   آذر باد دیگـر برادرش دان

۱- مهرنوش نوه دستور مهرجی رانای معروف میباشد .

آذر باد پورش بود مهربان   ز دستور رستم دو پور از روان
ماونداد مه بود و نوشیروان   کهین بود از باب روشنروان
چوبگذشت شد رستم شهریار   از ایشان سیاوخش بد یادگار
دگر مهربان پور بهرام بود   که بهران پورش ابا نام بود
آذر باد دستور از شرف آباد   بهشتی و شد و ماند زویك نهاد
فریدون کجا پور او بود مه   از این تخم دان بود فرزند به
مهین خسرو که‌جوهرمزدیار   کهین بود بهرام ای هوشیار
زخسرو دو پورند با رأی و کام   آذر با دمه که جو شهمرد نام
زپور زراتشت نو شیروان   پسر دوبد و هیربد نوجوان
چو خسرو که‌ومهترین اردشیر   ز رستم برادرش یك بد دلیر
کجا نام جاماسب رستم بود   دگر رستمی یار و همدم بود
که‌بدپور کیخسرو آن‌پاکدین   خرهٔ سیاوخش دستود دین
دو پورش‌از او ماند اندر جهان   گذشته شده مهربان زین جهان
پسر دارد و نام او اردشیر   زجاماسب هم دو پسر یادگیر
فرون که و مه چو بخت آفرید   زرستم دو فرزند آمد پدید
همین شاه موبد ، ماونداد که   ز هوشنگ سه پور وبدهرسمه
کیومرث ماونداد شد زین دیار   از ایشان‌چو خسرو بداویادگار
پسر پاك دستور دین بود سه   چو بهرام و رستم چو بهمردمه
به محمود آباد ای خوب چهر   همان شهریاراست و بوذرجمهر
بشهر اندر آن بد بریش سفید   ماونداد هوشنگ بزرگ امید
زبزرگ امید دوپورش یاد دار   سیاوخش مه کهترین شهریار
ماونداد را پور هوشنگ نام   بدین جمله دستور با رای‌وکام
دگر آنکه بهدین اندر دیار   چهار صد نفر بود با دو هزار
چو ازیزدبگذشتی ای مردین   بگو نام دستور کرمان زمین

چو برزین بهرام یوژ داثرگر   فریدون و بهمرد باشد دگـر
زبر زین دوپور استبارای وکام   فریدون که و مه چو بهرام نام
فریدون و بهمرد دارد دوپور   چو بهرام و رستم اباجشن‌وسور
دگر بود دستور مه مرزبان   موبد شاه مه بود و که مهربان
برادرم دستـور نوشیـروان   فریدون مرا خواندی مرزبان
چو بهرام کهتر بـرادر بود   سه فرزند مهتر برادر بود
مهین رستم وکهترین مرزبان   چو خسروپدر خواندش‌برزبان
ز رستم زراتشت پـور گـزین   زبهـرام دو پور با آفـرین
مهین شاهمردان که مرزبان   ماونداد با سه برادر بدان
فریدون و بندار و خسرودگر   ماونداد دارد دگر دو پسر
یکی رستم و دیگری اردشیر   چهار از فریدون پسریادگیر
زبندار یك پور باشد پسند   ز شهمرد بهرام دو پورمند
مهین‌رستم‌و شاهمردان که است   دوپور از فریدون شهمردهست
یکی شاهمردان و رستم‌دگر   که شهمرد دارد کنون یك پسر
منوچهر و جاماسب از موبدان   منوچهر راپور رستم بخوان
موبد شاه رستـم زساسانیـان   که باشد لقب شان خراسانیان
موبد شد فریدون بدارد پسر   خراسانیان را بدان سربسر
زکرمانیان نـام بیژن بود   شده نیز فرتوت والکن بود
دوپورش یزدیار و بهرامشاه   فرخزاد کیخسرو نیکخـواه
چوگشتاسب آذرزکیخسرواند   فرخزاد را هم دوپور نوند
بنوشیروان پور باشد چهار   کهین رستم و مهتر اسفندیار
بهمنیارو دیگرچوآن‌خسرواند   زبهرام بشنو سخن ارجمند
دو پورند او را ایا نامور   که بهرام شاه استودیگر پسر
فرخزاد را بیژن و آدر است   انوشیروان آدر او مه سر است

برشنوم گر هست نوشیروان   زکرمانیان او سراست این‌زمان
بود پور نوشیروان مهربان   یزدیار را پور بیژن بخوان
زبهرام شاه‌مانده است وپسر   انوشیروان که آدر باد سر
زنوشیروان هست فرزند نه   که جاماسب بودش بود نیرمه
برش خسرو مهربان که بود   آدر باد را یك پسر مه بود
دگر رستم پور بن اردشیر   بود پنج پورش ابا فهم ووير
دگر هست نوشیروان آذری   سه فرزند دارد از او نگندری
یك اسفندیار و دگر روستم   سیوم آدرش خوان ایا محترم
زبهمرد بهرام شه دو پسر   یکی مهربان است وصندل‌دگر
ز تخم زراسپ منوچهر هم   مهین بد منوچهر وکه روستم
فریدون دیگر نو آمد پدید   ز بهمرد و بهرام پس بشنوید
چو بهرام را ریش گشته‌سفید   پسر ناید از وی بگیتی پدید
برادرش رستم بد و پور هست   مهینش فریدون‌ودیگر که‌هست
زشهریار بهرام آدر نیاب   ز نسل همو نیز میکن‌حساب
بود روستم پور بن شهریار   فریدون پورش زمن یاد دار
تو بهرام پور برادرش خوان   هم از شهریارند این هردوان
دگر رستم مهربان مهتراست   یزد یار زو نیز هم کهتر است
منوچهر بهرامشاه یك پسر   تو بهرام شه نام او میشمر
دگر بود بهمرد بهرامشاه   که در سیستان ساخته جایگاه
دگر اررشیر است همراه او   پسر دارد او پنج ای نیکخو
مهینش منوچهر نوشیروان   تو بهرام اسفندیار هم بدان
دگر بود بهرامشه کهترین   دگر شهریار است با آفرین
دگر جمع‌دستور چون گفته‌شد   زبهدین کسانی که پذرفته شد
کرمانیان و خـراسانیان   بود پنج پانصد ز ساسانیان

که دارند هر کس ره و پیشهٔ   زکار نیاکان بـر انـدیشهٔ
بملك خراسان دگر پنج صد   که هستند در دین یزدان بجد
بقزوین ببر دست شاه جهان   سه صد مرد بهدین‌در آنجا روان
همه بردهٔ دین بـه استوان   شك وشبهه شان‌نیست‌اندر کمان
دو چشمان براه و دل‌اندر امید   که تا این شب تیره گردد سفید
پیمبر بیاید بزودی نه دیر   که باشند مرخلق را دلپذیر
خلایق تمامی کنند اتفاق   بشفقت برند از میانه نفاق
ز تاریخ شه یزدگرد شهریـار   سه یکسال کم هست اندر هزار
مه تیر بد روز اردیبهشت   که در نظم‌این‌قصه‌یکسر نوشت
تو ای رستم پور نوشیروان   تونظم عمویت کن اینجا عیان
تو بنویس تا اوچودر سفته است   بسی پند و اندرز ها گفته است
که تا مردم مرز هندوستان   بدانند سر رشـته دوستان
که این رافریدون بن مرزبان   بگفت از پی نیکوئی بر زبان
بدارید معذوری ای برتران   مباشید ازگفته من گران
کسی چون‌ندیده کسی‌راهمان   بهر دل جز ایزد نباشد عیان
که‌ندادندکه‌مهتر کدام‌است‌وبه   جز ایزد نداد کهان رازمه (۱)
بدستور و بهدین هندوستان   درود و دعا بر همه دوستان
هزاران هزاران هزاران هزار   فرستاده شد آفرین زین شمار
خدایا قبول اوفتد بر بهان   که باشند بهدین کهان ومهان
چو خوانند نسخه نویسند زو   هزار آفرین بربهان و نکو
دعا میفرستد ز دل با زبان   به نیکان فریدون بن مر زبان
دعا رستم ابن نوشیـروان   فرستد بهوش و دل و از توان
ببهدین پـاکان هنـدوستان   دعا شد فـرستاده از دوستان

۱ـ بعد از این بیت ۹۰ بیت پندواندرز دینی است.

ز نوشیروان پور بن مرزبان   فزونتر دعا میفرستد زجان
که شاید قبول اوفتد بربهان   درود آفرین از جهان تا جهان
ز بهرام بن مرزبان آفرین   فرستاد بیمر بپاکان دیـن
زراتشت رستم رساند دعـا   بپاکان بهدیـن ابا مدعـا
درود و دعا آفرین بیشمار   به نیکان و پاکان هندی دیار
زگستاخی این جماعت ردان   ببخشند از لطف خودموبدان

نوشته شد این‌رقعه نامه بروز آدرنهم ماه‌قدیم بهمن‌یازدهم ماه آلهی‌سنه۹۹۶ یزد جردبن شهریار سنه ۱۰۳۶ من‌الهجریه بنده کمینه فریدون بن مرزبان‌و رستم ابن نوشیروان بن مرزبان دستور تمت‌تمام شد .

در نامه‌دیگر بتاریخ فوق با امضای آرزومند دیدار دستور نوشیروان دستور مرزبان با برادران ودستور فریدون وبهرام مرزبان کرمانی ، محب المشتاق رستم دستور نوشیروان دستور مرزبان وفریدون دستور بهرام‌رستم‌بندار شهمردان‌المشتاق خسرو دستور بهرام‌کاتب دستور رستم نوشیروان مینویسند که چون در هندوستان سداب پیدا نمیشود بتوسط بهمن اسفندیار فرستاده‌اند تادر مراسم گهنبار خوانی بکار برند زیرا ازبوی آن دیو ودرج فرار مینمایند.

در نظم بالا بغیر ازاسامی قلیل موبدان ، جمعیت مختصر بهدینان شهر هارا نیز طبق صورت زیرشرح میدهد:

بهدینان یزد ۲۴۰۰ نفر   بهدینان کرمان و خـراسان ساکن کرمان ۲۵۰۰ نفر   بهدینان خراسان ۵۰۰ نفر   بهدینان قزوین ۳۰۰ نفر جمعاً ۵۷۰۰ نفر میگردد .

این آمار بظن غالب شماره مردان زرتشتی‌است.شماره موبدان وجمعیت‌زنان ودختران وپسران بشمار نیامده است.بعلاوه از نفوس‌مردان زرتشتی ساکن‌اصفهان که بواسطه فرمان شاه عباس کبیر در گبر آباد جلفا مقام داشتند ذکری بمیان نیامده است . تاریخ نظم‌تیرماه ۹۹۶ یزد گردی است یعنی‌سالها قبل از غائله افغان

ودر آن دوره جمعیت زرتشتیان درایران بغایت زیادبوده‌است وچنانکه گفتیم‌شمارهٔ که در اشعاریادداشت گردیده یحتمل‌شماره اشخاصی است کهصاحب نفوذویاصاحب مقام و پیشهٔ مهمی بوده‌اند .

همینطور آماری‌هم که زرتشتیان یزد درسال ۱۲۲۵ یزد گردی بناپخـواهش فرزانه مانکجی صاحب تهیه مینمایند شماره مردان رانشان میدهد وبعد صورتی از بیچارکان و بینوایان وزنان و دختران را هم که دانشمند نامبرده طالب بود برآن میافزایند .(۱)

خلاصه نامه‌ایست که در روزبهمن‌و اردیبهشت ماه‌قدیم سال ۱۰۰۵ یزدگردی دوشنبه جمادی الثانی سنه ۱۰۴۵ هجری دستوران دستور ایران دستوربهرام‌اردشیر ترک آبادی از ترک‌آباد یزد بدستورکامدین پدم رام بهروچی‌ساکن بروچ گجرات مینویسد .

درنامه آمده که از قرار اطلاع واصله گویا تقویم شما یکماه از تقویم ما ایرانیان جلواست ویك ماه درماه شماری‌اشتباه واقع شده.اینك که هزاره یزدگرد پایان یافته بهتر است این‌یك ماه اشتباه را نیز برطرف ساخته طبق تقویم معموله بین ما حساب سال‌را نگاهدارید ونیز از سختیها وقحطی که درآخر هزارهٔ‌یزدگرد رویداده و گروهی انبوه راتلف نموده سخن بمیان آورده وآنرا دلیل نزدیك شدن ظهور شاه بهرام ورجاوند میداند و همچنین ازسال ۹۹۷ یزد گردی زمان پادشاهی شاه‌عباس صحبت میدارد که مسلمانان برزرتشتیان سخت گرفته و دونفر از موبدرا مقتول و کتب مذهبی وجاماسب نامه و بسیاری از نسخ خطی زند و اوستای آنهارا تباه ساخته ویا بغارت‌برده‌اندوهم از ورودبهدین‌مهرنوش از خطه گجرات‌هندوستان بخطه باصفای شیراز سخن میراند که از آنجا خوانی از ارمغان برای‌دستور زمان

۱ــ رجوع شود بنسخه‌خطی بنشانی 213 HP(ms) محفوظ دربنگاه‌خاورشناسی کاما بمبئی .

ساکن ترکاباد تحفه ارسال وهزار دینار (یکقران) برای نذر آتش بهرام فرستاده است .

نامه کرمان زمین بهندوستان‌مورخه روزهرام ایزد واردیبهشت ماه قدیم سال ۱۰۱۹ یزد گردی بتوسط شهریار رستم صندل فرستاده شده است . این نامه جزو نسخ خطی بنشانی (F45) در کتابخانه مهرجی رانا در نوساری ضبط شده است زرتشتیان ایران دراین نامه آثار ظهور را از جانب هندوچین وخاورایران میدانند و از ستمهائی که در زمان شاه عباس بآنها وارد شده‌است صحبت میدارند.

«در سایهٔ سعادت زندگانی وکامرانی وشادمانی ودولت‌دوجهانی،دستوردیندار دین چاشیدار دین آموزگار نیایش کردار سپاس و ستایش گفتار عزت و ملاطفت آثار حقیقت وطریقت دثار ، مهربان اطوار ، احسان مدار ، فرارین‌منش ،فرارین گوشن . فرارین کنشن ، هومیم درست اوستا ملایك مقدار ، دردین ودانش‌بهرمند و برخوردار ، دستور برزوی ابن‌مرحمت ومغفرت پناه‌بهشت برین‌آرامگاه،فردوس آستان ، روان گروثمانی ، دستور قوام الدین دستور کیقباد را ، باقی دستوران و دهموبدان و کدخدایان و پیشوایان ودانایان‌وپرستارکاران‌دین وه مازدیسنان‌ساکن آن صوب رادرود فراوان و تحیات بی پایان رسانیده شد . امید که همیشه ذات با برکات خجسته صفات گرامی نامی‌شان ازجمیع آفات‌وبلیات و حادثات‌آخرالزمان محفوظ و ایمن ورستکار بوده گزندی و مکروهی بوجود شریف عنصر لطیف شان مرساد . بعداز شرح اشتیاق و آرزومندی معروض رای خورشید انجلای‌میگرداند که سرافراز نامچه که بنابر یادآوری این حقیربکلك معدلت سلك قلمی نموده ارزانی داشته بودند بخوشترین وجهی وشریفترین هنگامی بسعداوقات مطالعه‌آن مفتخر وسرافرازگشت و چون مقرر ومذکور سلامتی ذات‌شریف بود نهایت‌شوق روی نمود وبهجت بربهجت افزود ودرباب جواب پرسشها این حقیررا سفارش‌باعث و مامور نموده بودند ، همان کتابت شریف را بجنس باسئوال نامچه درحضورتمامی

دستوران و دهموبدان و کدخدایان ساکن دارالامان کرمان خوانده و نیزعلیحده بدستور معظم دستور زمان و باقی دستوران ودهموبدان ساکن دارالعباده‌یزدچیزی نوشته مکرر سفارش نموده تابمشورت دین پرستان یزد و کرمان ازروی‌نسخه های گرامی این چند حروف جواب میسر شده بحضور فرستاد ، امید که باسعداوقات زندگانی و شادمانی مطالعه نمایند وجواب ارزانی دارند که بکدام تاریخ بمنزل رسیده تا تسلی خاطر های حزین گردد که بحسب الفرمودهٔ آن‌عزیز خدمت‌مجرا شده باشد و مستدعا آنکه همیشه احوالات سلامتی ذات شریف را اعلام میبخشیده باشند ونیز چگونگی حالات روز بروز آنحدود را ، چرا که چنانکه خود معلوم دارند ، همه جانب خاطرها مشوش است و گوش وهوش ودل و جان طالب احوال خیر است .

نظم :

احوال بخیر است بدین سوی کمائیم   از بهر ملاقات ، دایم بدعائیم

و باقی هرگونه رجوعی و خدماتی که در این صوب داشته باشندفقیرحقیر خود را باشاره آن مفتخر و سرافراز فرمایند تا بجان کوشیده بتقدیم رسانیده شود . زیاده مصدع نشد . ایام بکام دوستان باد . آرزومند دیدار و خواهان و جویای‌ملاقات .

ابن دستور اردشیر نوشیروان دستور رستم

این مکتوب درروز ورهرام ایزد ۲۰ اردیبهشت ماه قدیم سال یکهزار ونوزده یزد جردی بمصحوب شهریار رستم صندل فرستاده شد و درباب اثر خبر خیر و خوشحالی(۱) که نوشته بودند چنانکه معلوم میشود اثر ازهمان جانبها خواهدبود مثل هندوچین و آن کشور ها والله و اعلم . زیاده مصدع نشد . عاقبت بخیر و خوبی باد .

ثانیاً بعد از چگونگی‌احوال مایان بشمایان واضح شده‌باشد که‌درهیچ‌جانب

۱ـ مراد ظهور شاه بهرام ورجاوند است .

که دراین آخر هزاره اثری پیدا نشد ، درتاریخ هزار و چهل یك هجریه گرانی در ملك ایران افتاد ودوسال اثر آن بود ودیگر به‌بیماری ومرگی کشید و بسیار مردم وفات نمودند وعمر ازخدایتعالی است وقضارا چاره‌نیست و در سال ۹۹۷ یزد جردی درزمان‌شاه‌جنت مقام‌شاه عباس آنقدرآزار وجفا وزیان بدستوران‌ایران‌رسید که شرح آن بقلم‌و بزبان بیان نمیتوان کرد وکار ازجائی رسید که دونفراز مایان کشته وضایع شدند و ازجهت طلب کتابهای دین چند ونسخهٔ چند که ازجاماسب نامه بود گرفتند وبازطلب جوی زیادتی میکردندونبود این‌آزارها وجفاهابمارسید خدا عوض نیکی به‌نیکان رساناد . آرزومند دیدارفیض آثارآن عزیزان کدخدای معظم مقدم محترم یزدان‌پسندوهان پسند امور خاطر جمع درویشان بهدین ساکن دارالامان کرمان ملامنوچهر ملاسیاوخش منوچهر وسایران و کدخدایان وبهدینان اینجانب . هرکه ما را کند به نیکی یاد . نام اودر جهان به نیکی باد . تمام شد این نامه .

جواب‌نامه‌دستور برزوی ساکن‌نوساری از یزد درحدودسال۱۰۲۲ یزدگردی نوشته شده .

نامه یزد بهندوستان درجواب نامه‌ایست که دستور برزوپور دستور کامدین (قوام الدین) پوردستور کیقباد ساکن نوساری‌باپرسشهائی چندبدستور کرمانزمین دستور رستم پور دستور اردشیر(۱)نوشیروان فرستاده بود ودستور نامبرده عین نامه رابرای‌پاسخ‌چنانکه‌درنامه‌قبلی‌مشاهده‌میشود ، بدستوران دستورایران ماونداد پور دستور بهرام دستور اردشیر ساکن ترکاباد یزد میفرستد . ازاین نامه‌معلوم میشود که اشخاصی چند اززرتشتیان ایران درآن دوره‌یعنی در آخر قرن دهم یزدگردی بهندوستان آمدورفت داشته وقاصدنامه‌های‌پارسیان بوده‌اند. از آنانندبهرام‌مهربان

۱ـ دستور اردشیر دانشمندی است که اکبر شاه گورگانی او را بجهت تالیف فرهنگ فارسی بهندعوت کرد و بمیرجمال الدین انجو در تدوین فرهنگ‌جهانگیری کمك نمود.

یزدی ، اردشیر بن شهریار یزدی وشهریار بن‌رستم کرمانی .چون‌در این‌نامه‌برخلاف نامه های سابق‌دستور ماونداد بسمت‌دستوران دستوری ایران‌ذکرشده است‌میرساند که دستوربهرام دستور اردشیر دستوربزرگ آن‌دوره جهان‌رابدرود گفته است.

سر دفتر بنام پاك یزدان   نگهدار زمین و چرخ گردان

«بعد از ستایش وسپاس داداراورمـزد رایومند و خـرهمند آنکه آفریننده جهان است وروزی دهندهٔ خلق‌است ، نه‌اوبکس ونه‌کس باوماند ، یکتای بیهمتا و دور از آزونیاز وآنکه تمام مینوان و گیتیان آراست وبلطف وهمت‌او مینو برپاست و از جهان وجهانیان نگهبان وبه نیکوئی راهنمای بندگان است بلطف و کرمش نویسم . این‌نامه ازبهر پاسخ‌نامهٔ که دستور برزودرسال هزار وپانزده یزدجردی از کشور هندوستان ازشهر گجرات بمقامده نوساری رقم نموده بجهت دستوران‌ایران زمین ساکن یزدوساکن کرمان و اصفهان ارسال داشته‌اند.امید بدرگاه‌اورمزو امشا سفندان که بخرمی وخوشحالی بفرجام رسد ..... (۱) معلوم دستور برزوبن‌روان گروثمانی قوام الدین بن کیقباد بن اورمزدیار پرستار آتش ورهرام و جـماعت دستوران وهیربدان وبهدینان ساکن کشور هندوستان دربلاد گجرات‌وازشهرسورت وقصبه نوساری وقصبه بهروج وغیره بهرمحلی که بوده باشد که کتابتی که دستور برزو قریب بهفت وهشت سال پیش ازاین‌بدست بهرام مهربان یزدی فرستاده‌بودند رسید . بواسطه حادثه‌روز جواب نوشتن‌میسر نشد . الحال مکتوبی که بمصحوب اردشیربن شهریار یزدی و شهریاربن رستم کرمانی فرستاده بودند رسید در بهترین وقتی بمطالع آن مشرف گشتیم . این‌پرسشها که بآن پرسشهای سابق که رقم‌ساخته بودند تفاوتی چندان نبود. چون مکرر سپارش نوشته بودندبنابراین بخاطر عاطر دریا مخاطر دین‌دوست آن دستور دانای‌دین پرور وجماعت دستوران و موبدان و بهدینان آنحدود پاسخ نامه را بقلم شکسته رقم نموده بجهت ایشان فرستاده شد . امید که نیکوترین روزگاری وشریفترین ساعتی بشرف مطالع ایشان مشرف باد . ایدون باد ایدون ترج بادبه‌یزدان وامشاسفندان‌کام باد فیروزباد خروه‌اویژه‌وهدین

۱ـ دراین بخش‌پاسخ پرسشهای‌دینی است که ازنگارش آن‌خودداری شد.

مازدیسنان . حسب‌الفرموده دستورزمان دستور دستوران دستور ماونداددستوربهرام اردشیر نوشتم . کاتب‌العبدمن‌دین بنده‌مهربان دستوربهرام دستور مهربان‌سورگی امیدواری چنانست که این مکتوب بمطالع‌دستور برزو ودستوران‌ساکن‌هندوستان برسد .

هرکه‌ما راکند به نیکی یاد   نام او در جهان به نیکی باد

آرزومند دیدار ابن دستور بهرام ، دستور ماونداددستور دستوران . آرزومند دیدار دستور بهرام دستور مهربان ـ آرزومند دیدار دستور ماونداد دستور رستم ـ آرزومند دیدار دستور بخت‌آفرین دستور جاماسب . آرزومند دیدار دستور خسرو دستور فریدون ـ آرزومند دیدار دستور بهرام دستور مهربان سورگی . آرزومند دیدار دستور اردشیر دستور مهربان . آرزومند دیدار دستور خسرو دستور ماونداد آرزومند دیدار دستور مهربان دستور نوشیروان . دستوربهرام بهرامشاه . آرزومند دیدار دستور شهریار بزرگ امید .»

نامه زیر ازکرمان خطاب بدستوران و بهدینان سورت وباقی شهرهادرحدود سال ۱۰۳۷ یزدگردی تحریر و بتوسط بهدین مهربان صندل ساکن سورت ارسال گردیده است .

« فه نام نیروهیاره دادار اورمزد وه اوزونی رایومند خرهمندامشاسپندان‌هما یزدان مینوان یزدان گیتیان آفرین کنشنه‌آویژه وهدین مازدیسنان فرارین‌فه نیك دهشن هیومرد ا تن درسته دیر زیو شنه کامه هوچشمه نویسم این نامه فه دستوران وهدینان هومیم هیرتن بنده منشن نیك‌گوشن خرد کنشن ساکن بندر سورت امید همیشه انجمن آن دستوران فه هیو فرجام شادمانه‌اپی بیمه زیوند بنـد بسعادت و دولت و اقبال وفتح و فیروزی و نصرت و شادمانی کامرانی ودولت دو جهانی امید فراغت جاودانی چون دستوران . . . . .(۱) خاصه دستوران و بزرگان و بهدینان

(۱) دراین‌قسمت ۱۳۷ کلمه صفات مربوطه‌بزرتشتیان ودستوران‌نوشته شده است

سکنه مبارك سورت چون دستور معظم نامدار رستم پشوتن و بهدین فرزانه کینور چی وبهدین‌هوشیارهیرچی وهیربد گرانمایه برزوبن آذربادباهمه جماعتان‌مقدمان ویاران راست کیش ودوستان محبت‌اندیش‌شهر بروج ونوساری شهر وجمع‌دستوران ودستور زادگان عظام وبهدینان گرام بل تمامی شهرهای هندوستان وبهدینان و یك جهتان بردین بهی مازدیسنان را جمیع تا جمیع ازمهـان تا کهان درود فراوان و تحیات بی‌پایان وبیور هزاران دعا ونیازمندی واظهار هزار گونه‌اشتیاق آرزومندی رسانیده جهان جهان مشتاق وعالم عالم آرزو دیدار شناسند و بکرم وشفقت از این جانبان قبول وپیوسته اوقات وروزگار فرخنده آثارشان بعیش و عشرت گذاران و بر مراد وشادکامی وزندگانی یابند همیشه بصحت و سلامت بی‌ملالت و بیزحمت بوده از آفات وحادثات زمانه ایمن و رستگار باشند . . . . . .

ثانیاً معروض میدارد که بعنایت الهی نامهٔ‌نامی وملاطفت گرامی که‌دستوران هومنیداروهوخت گفتار وهورشت‌ورزیدار بهدینان والاگهر کینورجی‌وهیرجی‌ابنای مرحمت پناه بهدین بهشتی روان ناهانه باهای‌بن پونجیه ازروی مهربانی‌اینجانبان را یاد وشاد فرموده بودند بمصحوب بهدین مهربان بن صنـدل بحضور رسید و در بهترین ساعتی بمطالعه آن مشرف شدیم .چون اخبار برسلامتی ذات‌خجسته‌صفات آن بزرگان ودستوران‌دین‌بود اینجانبان رابسیار بسیارکمال شگفتگی وخوشحالی روی نمود هزاران سپاس یزدان که الطاف ایشان بخیر اندیشی است وامید که هم آغوش عیش وعشرت باشند، وچون خوبیهاشنیده شد مشتاق ملاقات شدیم و ازایزد متعال استدعاآنست که وسیلهٔ برانگیزد که دوستان باهم فراهم آیندانشاءالله‌تعالی آنچه در باب دخمه ....(۱)

(۱) مسائلی‌است راجع بساختن دخمه نووشرایط مربوطه‌آن. موبدان کرمان که در سال ۱۰۴۷ یزدگردی روش ساختن دخمه نو وتعمیل مراسم دینی مربوطه و طریقه طلسم کردن آنرا بموبدان هندوستان تعلیم میدهند ، دویست سال بعد درسال ۱۲۳۵ یزدگردی که دخمه قنات غسان وکرمان بنام روانشاد گلستان بانو ساخته شد خوداز مراسم وروش ساختن‌آن بکلی بیخبر بودند وفرزانه مانکجی هاتریا آنهارا تعلیم داده وخود با ایشان هم‌پیوند گشته دخمه قنات غسان را طلسم نمود. رجوع شودبنسخه‌خطی بشماره HP(ms)213 محفوظ دربنگاه خاورشناسی کاما بمبئی

قبل از این نیازنامه که بخدمت‌مرسله داشته یقین که‌بنظر کیمیا اثر درآمده باشد لهذا امید میدارد که نوعی کرم ومهربانی نموده پیوسته از حقایق‌احوال‌الفرخ فال قلمی نموده بخدمات رجوعی اینجانبان را سرافراز فرمایند . زیاده بی ادبی حد خود ندید .الهی تا ادوار لیل ونهار بوده پاینده و مستدام و بر قـرار وکامکار باشند و برعالم وعالمیان وآدم وآدمیان مبارك و مسعود باد بحق‌الحق . آرزومند دیدار رستم دستور اردشیر آرزومند دیدار مهربان‌بن دستور رستم مهربان آرزومند دیدار رستم دستور منوچهر آرزومند دیدار بهمنیار دستور نوشیروان آرزومنددیدار مرزبان دستور بهرام مرزبان‌آرزومند دیدار مخلص آن عزیزان بجان ودل مشتاق خواجه خسرو بنـدار فریدون امیـدوار است که کام روائی باشند بحق اورمزد و امشاسفندان آرزومند دیدار مخلص حقیقی بنده تحقیقی مهربان‌دستور نوشیروان آذراز اینجانب‌بجان ودل‌مشتاق مرزبان بهرام مرزبان دعای‌بیریا میرساند وامیدوار است که کامروا باشندبحق‌اورمزد و امشاسفندان ..»

نامه زیر ازکرمان مورخه‌بیدین ودیماه۱۰۳۹یزدگردی خطاب ببزرگان پارسی سورت وسایر نقاط هند میباشد . چنانکه دیده میشود در نامه‌هائیکه پس‌از هزارهٔ یزدگردنوشته شده ازظهور شاه بهرام‌صحبت‌نمیدارد .

ابتدا کردم بنام کردگـار غیب دان
تا دهد توفیق کاندر وصف‌بگشایم زبان

« بسعادت ودولت و اقبال وفتح وفیروزی‌ونصرت وشادکامی‌وکامرانی ودولت دوجهانی و امید فراغت جاودانی چو دستوران‌دینداران دین چاشیداران دین‌پرور داران دین آموزگاران پتت گفتاران . ستایش ونیایش کرداران درست‌اوستایان‌بزم نسکان ، پاك اعتقادان ، پاکیزکان و هوهیمان و پرهیزگاران و فراورن منشان و فراورن گوشنان وفراورن کنشنان، وآویزگان و نیکو نیتان وخیر اندیشان ودین دوستان و دانایان دین وه‌مازدیسنان وهیربدان وموبدان وخردمندان و کدخدایان

و بهدینان ومعظمان ومقدمان و مکرمان وپیشوایان ونامداران وکامکاران وپارسی نسبتان وحکومت مرتبتان ونامی منزلتان‌وسامی زینتان و خورشید طلعتان ونتیجة الحاندان قدیمیان و محبت و شفقت و احسان شعاران و طریقت و حقیقت آگاهان وعدالت آثاران و هوشمندان و فرزانگان و گرانمایگان وارجمندان ودولتمندان وسعادتمندان ووالا گوهران و فرشته خصلتان ملایك اعتدالان خجسته اقبالان‌نیکو فعلان روز وشب‌طاعت گذاران خاصه دستوران و بهدینان ساکن بندر مبارك سورت را خصوصاً دستور برزوبن قوام‌الدین وهیربد پهالن بن فریدون با دستور رستم بن خورشید باهیربد رستم بن پشوتن بابهدین هیرجیوبن ناهانه باهای بابهدین ناهانه باهای‌بن نرسنگ با بهدین کوپرجی بن بهرام با بهدین کوپرجی‌بن ناهانه باهای بابهدین دهنجی‌بن بهرام بروچی‌باهمه جماعتان‌مقدمان ویاران راست کیش‌ودوستان محبت اندیش شهر بروچ وشهر نوساری وتمامی دستوران و دستور زادگان عظام و بهدینان گرام با جمع شهرهای هندوستان جمله بهدینان و یك جهتان دین بهی را جمع تا جمع از مهتران و کهتران را بعد ازعرض اخلاص یك‌جهتی و مراسم ثنا و دعا گوئی و آفرین خوانی و درود وتحیات و اظهار هزار گونه اشتیاق آرزومندی بر رای مهر تنویر کیمیا تأثیر میگرداند که مکتوب وپرسش چند که دوسه مرتبه باینجانبان نوشته بودند پاسخ فرستاده شد نمیدانیم که بنظر کیمیا اثر آنجانبان رسید یانه و در باب پرسش . . . . . (۱) از ایزد بیهمتا استدعا و امید چنانست که وسیلهٔ برانگیزد که دوستان ویکجهتان دین‌بهی باهم‌فراهم آیند وذات ملایك‌صفات والا درجات آن اقبال و اجلال پناهان در مسند عزت ودولت متمکن داشته پیوسته سربلند گرداناد والهی که آفتاب عالمتاب دولت روز افزون همواره برمفارق جمع دوستان و خیراندیشان تابنده ودرخشان باد ایدون باد ایدون ترج باد . زیاده چه بی‌ادبی نماید جهان تابع امر بوده و مرادات نوبنو حاصل و سعادات جاودانی متواصل باد . بتاریخ روز دیبدین فیروزگر ماه فرخ دی قدیمیه سنه ۱۰۳۹ فارسی تحریر شد . شهر ربیع‌الاول سنه۱۰۸۱ هجری در شهر کرمان نوشته شد والدعا .

(۱) چند صفحه پرسش وپاسخ دینی است.

آرزومند دیدار مهربان دستور رستم آرزومندیدار رستم‌بن‌دستور نوشیروان آرزومند دیدار کیخسرو دستور یزدیار بیخی آرزومند دیدار بهرام دستور یزدیار مهربان آرزمند دیدار بهرامشاه دستورایزدیار آرزمندیدار شهمردان دستور بهرام آرزومند دیدار مرزبان دستور بهرام آرزومند دیدار رستم دستورماوندادبهرام آرزومندیدار عزیزان بهرام دستور فریدون بهمن آرزومند دیدار آن‌عزیزان اردشیر دستوررستم اردشیر آرزومند دیدار آن‌عزیزان بندار دستور بهرام فریدون آرزومند دیدار آن عزیزان از دل وجان بنده نوشیروان مهربان آرزومند دیدار بنده مهربان دستور نوشیروان آذر تمیم بالخیر .

نامه هندوستان بایران

از نامه‌هائی که پارسیان هند بایران نوشته‌اند رونوشتی‌سوای نامه زیربنظر نگارنده نرسیده است نامه مورد مذاکره بتاریخ اورمزد روز و امرداد ماه ۱۰۸۹ یزدگردی در نوساری نوشته شده ودر کتابخانه مهرجی رانا در همان شهر بنشانی (F23) محفوظ است .

روش نگارش پارسیان آن دوره ومضمون پرسشهائی که بعمل میآورده‌اند از مندرجات نامه آشکار میگردد . نور دین دوستی ودین پروری و پاکی و راستی و سادگی آنان که از خلال جملات پرسشها میتابد باعث ترقی و شرافت و بزرگی آنها در کشور هندوستان وشهرت جهانی‌شان گردید اخلاف آن گونه پدران که در این دوره پشت پا بناموس آئینی زده ومراسم وسنن آئینی و باستانی را خرافات و اوهام میشمارند اینك‌روبسیر قهقرائی پیش میروند . ترکاباد که حیثیت یك قریه یزدرا دارد چون مرکز دستوران و دانشمندان زرتشتی و نشیمن دستوران دستور ایرانزمین بوده وهرچند که در زمان نگارش نامه اهمیت سابق خودرا ازدست داده بود باز اسمش در ردیف شهر کرمان ویزد برده شده است.

هیربد داراب پهالن فریدون که اسمش در آغاز نامه ذکر شده شاعر فاضل وقت است و بعدها بمقام دستوری نایل آمد . برای اطلاع اززندگانی وکارهای او بتذکره‌اش رجوع شود . نامه ازقرار زیر است :

« فرشته خصلتان وملایك اقتداران وخجسته اقبالان و نیکو فعلان و روز و شب طاعت‌گذاران وخاصه دستوران وموبدان و هیربدان و بهدینان ساکن ولایت کرمان زمین ویزد وترکاباد وغیره پیوسته‌درآئین آئین ورواجهاء دین‌بهمازدیسنان مقید و سرگرم بوند شادکام ومقضی‌المرام‌دین وه مازدیسنان باشند و از اینجانبان ومفلسان ومشتاقان دیدار هیربد رستم مانك‌مهرنوش و هیربد داراب پهالن فریدون ودستور زاده رستم بهرام و دستور زاده نوروز شهریار و دستور رستم ماهیار و هیربد رستم خورشید و هیربد جمشید کیقباد موبد آرزومند بدل و جان مشتاق کاتب‌الحروف‌دستورزاده رستم جوماس‌و بهدینان مکرمان خصوصاً‌بهدین جی‌جی‌لهراسب و بهدین ناهانه باهای بهیم جی وکنویرجی و بهدین رستم دهنجی بوهره و بهدین رستم‌بن رانا و بهدین رئیس داراب‌بهمن وبهدین مقدم‌اسفندیاربن کیقبادبن خورشید رانا و بهدین‌شاپور بهیکیا وبهدین خورشید لیمجی و بل تمامی‌موبدان وهیربدان وبهدینان قصبه نوساری و بندر مُبارك سورت و بندر بهروچ ودیگر شهرهای توابع هندوستان جمع تا جمع از مهتران تا کهتران بعد ازاخلاص یکجهتی ومراسم ثنا ودعاگوئی وآفرین خوانی و درود وتحیات واظهار هزار گونه اشتیاق ملاقات‌بهجت سماط یکدیگران مکشوف بر ضمیر منیر مهر تنویر خورشید نظر کیمیا تأثیر میگرداند که بعضی رواجهای دین به مازدیسنان باینجانبان اختلاف بعمل میآید در اینصورت مناقشه‌ها میان دستوران وبهدینان مدام درپیش است بنابراین بگرامی خدمت سعادت آن بزرگان مصدعه میگردد وامید که از میان مناقشه‌های مرقومه یك بیك وارسیده وخوب غوررسی وغواصی نموده و ازوندیداد و از زند وزیر آن‌با معنی درفارسی بفرخ بست بنام دستوران ودانشمندان فرمایند که مطابق آن بعمل آرند که غرخشه و مناقشه از میان یکدیگران برخیزد تاشك و شبهه دور گردد و تسلی خاطر ودل روشن بشود ودیگر مکتوب و پرسش چندکه چهار و پنج مرتبه بآنجانبان نوشته بودند اما جواب باصواب یکی سرافراز و ممتاز نشده امید که‌از آن پرسشها کماهو مطلع شده و جواب ارسال نمایند که بموافق آن بعمل آورده

وهمیشه بدعاگوئی ابد پیوند آن بزرگان باشند و از ایـزد بیهمتا استدعا و امید چنانست که وسیلهٔ برانگیزد که دوستان ویکجهتان دین‌بهی‌باهم فراهم آیند وذات ملایك صفات والا درجات آن اقبال واجلال پناهان درمسند عزت ودولت متمکن داشته پیوسته سر بلندگرداناد و الهی آفتاب عالمتاب دولت روز افزون همواره بر مفارق جمع دوستان تابنده و درخشان باد ایدون باد ایدون ترج باد . زیـاده چه بی‌ادبی نماید جهان تابع‌امر بوده ومرادات نوبنوحاصل وسعادات جاودانی‌متواصل باد .

پرسش اول‌اینکه : کسی که گذشته شود و اورا کفن میپوشاند و وقت کفن دادن یك پارچه کرباس یعنی‌پنام بر بینی ودهن میبندند وپس کفن بدهدومیگویند که در زند وندیداد به پرگرد هژدهم خدایتعالی بزرتشت اسفنتمان فرموده است که مرده‌اش را پنام بستن درست است و بعضی هیربد میگویند که معنی وندیداد درست است یا این روایت درست پس معنی هر دو را با جواب سرافراز نمایندچرا که دین ما بپاکی رسته است .

پرسش دویم اینکه : چون آدم را وقت مردن نزدیك آمد وهنوز که‌یکدو دم زنده است ویا جان بیرون رفت آن وقت دو بهدین مرد واج سروش وپیوند هر دو شده وسگدید کرده وآن مرد متوفی را میگیرد و کفن میپوشاند وبعد در خانهٔ پاك کش کرده وآن مرده را میگذارند و بعده خود را غسل‌نمیکنند ومیگویند که در وقت زنده این را گرفتیم غسل واجب نیست و بعضی میگویند که تا جان هست پاکست وقتیکه جان رفت نسا شد ودر این باب روایت شهادت میدهد که ریمنی‌در آن زمان بتر است که جان از تن بیرون رفت و این چنین در روایت مرقوم است بنا بر آن‌بگرامی‌خدمت قلمی نموده میشود که هر دوشخص بهدین راغسل‌واجب میآید یانه .

پرسش سیم اینکه : آفرینگان اشو روانان وردان که بروزگارخودنه‌هزار ونهصد نود ونه که میآید آنوقت موبدان که آفرینگان کنند بخشنومن « اشاونام

فره وشنام» خوانده تا «اهمه نمانه» باید یا « ویساده » (۱) باید وجه چون

پرسش چهارم اینکه : جشنهای چندکه فرموده است بمثل آنکه آبانماه مبارك وروز آبان ، وماه مبارك آذر وروز آذر ، این طرزجشنهای چند که روز وماه یکجا میافتد آن زمان جشن فرموده است . این چه سبب است. خدایتعالی درآن چه چیز پیدا آورده است وهر جشن چه معنی دارد .

پرسش پنجم اینکه : روز اسفندار مذ وماه اسفندار مذ امشاسفند موبـدان درون که می‌یزند خشنومن هفت امشاسپند میخوانند وروز خرداد وماه اسفندارمذ که درون می‌یزند بخشنو من گاتها که میخوانند این چه معنی دارد . اینجا گاتها چه‌چیز است و این گاتها بغیر پنجه‌وه نمیآید ودر اسفندار مذماه وروزخرداد گاتها خواندن چه سبب دارد .

پرسش ششم اینکه : سگ را درون یشته دادن وخوردن‌رواست یانه.

پرسش هفتم اینکه : چون کالبد اشو زرتشتِ اسفنتمان در دخمه بلخ نهاده است وآن در روز رستاخیز همین کالبد زنده میشود یا مانندِ دیگران است اشاره در این باب فرمایند.

پرسش هشتم اینکه : چون اشو زرتشت اسفنتمان از پیش یزدان هیربـد آمدند یا ازآسمان فرودآمده ودر این گیتی هیربد شدند واول کار برشنوم‌چگونه پیدا شدند .

پرسش نهم اینکه : چون‌دستوران‌ایران‌زمین‌درباب‌اهرمن‌نوشته‌فرستاده‌اند که اهرمن دروند با پیدایش آهرمنی در یوم رستاخیز نیست ونابود خواهد شد و درزند اوستا یزشنی بمعنی چنان نوشته شده‌است که اهرمن دروند پشیمان خواهد شد و از نصیحت بهمن امشاسفند دین یزدان را قبول خواهد کرد آن لفظ یزشنی اینست « خو بوش ئرثروه ائیخش نوشااشا مزداو ونگهیم آباگئی‌دی مؤئی‌آموئی

(۱) در متن اصلی واژه‌های اوستا با الفبای اوستائی نوشته شده است .

ارفا اهیا وهی ائوشه‌ئو ویدا مننگهو (۱) در این باب بزرگان پیشین که بنام‌بستن مرده که بفرموده‌اند .

پرسش دهم اینکه : کسی که در هفت کشور زمین پادشاه میشود بغیر از خدایتعالی کسی‌پادشاهی نمیدهدچراکه‌اودرهرکار تواناوقادراست‌وهرچه‌میخواست میگیردوهرچه‌میخواهد میکند وپس عادل وظالم را هردو کس خدامیدهد یاآنکه ظالم راکسی دهنده دیگراست‌مثل افراسیاب و ضحاك آن هردوپادشاه ظالم بودند و این پادشاهی‌ازکه یافت‌ازمعنی‌زند واوستا معلوم‌فرمایند که‌خاطراینجانبان میشود .

پرسش یازدهم اینکه : چون مرد برشنوم گر است و میخواهد کسی دیگر را برشنوم و نهشوه بدهد و برشنوم کن و برشنوم گیر هر دو به برشنوم گاه رفته اینجانب مرد برشنوم کن خود را غسل کند بعد از برشنوم کند یا پیش‌ازبرشنوم در این باب اعلام فرمایند .

قبل از این نیاز نامه چند که بخدمت مرسله داشته یقین که بنظر کیمیا اثر در آمده باشد لهذا امید میدارد که نوعی کرم ومهربانی پیوسته از حقایق احوال فرخ فال قلمی نموده بخدمات و رجوعی اینجانبان را سرافراز و ممتاز فرمایند . زیاده نوشتن ترك ادبست.

الهی تا ادوار لیل ونهار بوده پاینده ومستدام باد برقرار و کامکار باشند بر عالم وعالمیان و آدم‌آدمیان مبارك ومسعودباد بحق الحق زرا تشت اسفنتمان. تحریر فی‌التاریخ روزاول‌اورمزدماشاسفند وماه‌مبارك امردادماه قدیمه‌سنه ۱۰۸۹ یزدجردی وبیست ویکم شهر محرم‌الحرام سنه ۱۱۳۲ هجری

هر که ما را کند بنیکی یاد — نـام او در جهان بنیکی باد
هر کس که زما سلام جوید — کاغذ همه را مدام گویـد

آرزومند دیدار بجان و دل محب‌المشتاق‌کاتب‌الاشناالحروف بهدین‌منوچهر

(۱) جمله اوستا در متن با الفبای اوستائی نوشته شده است .

ولد بهدین رستم دهنجی بهرام که قبول‌افتد زهی عز وشرف‌آرزومند دیدارفرخنده آثار دستور مانك (۱) مهرنوش آرزومند دیدار هیربد داراب پهالن فریدون دعای تحیات فی‌مابین مطالعه نمائید المشتاق دیدار قدردان طلب هیربد رستم هیربد خورشید هیربد اسفندیار ساکن قصبه فرخنده دربند سورت تحریر یافته در حالت بیماری قلمی شده است روا دارند مشتاق دیدار بهدین داراب بهرام آرزومند دیدار بهدین ناهانه باهای بهیم جی .

(۱) دستور مانك پسر نوه دستور مهرجی رانای معروف میباشد و در آن عهد دستوران دستور هندوستان بود .

صورت نامه‌هائیکه زرتشتیان ایران به زرتشتیان هند نوشته اند[1]

شماره	نام قاصد	تاریخ نامه	تاریخ میلادی
۱	نریمان هوشنگ	۸۴۷ یزد گردی	۱۴۷۸ میلادی
۲	نوشیروان خسرو ومرزبان اسفندیار	۸۵۰ یا ۸۵۵ی	۸۵–۱۴۸۰
۳	بهدین فرخبخش ، نوروز فریبرز و دونفر کاسب دیگر	۸۸۰یزد گردی ۹۱۶ ه	۱۵۱۱
٤	—	۸۸۵ ی	۱۵۱٦
٥	اسفندیار سهراب	حدود ۸۸۹ ی	حدود ۱۵۲۰
٦	شاپور آسا	۸۹٦ ی	۱۵۲۷
۷	اسفندیار یزدیار ورستم کمبایتی	۹۰٤ ی	۱۵۳۵
۸	کامدین شاپور کمبایتی	۹۲۸ ی ۹٦٦ ه	۱۵۵۸
۹	کاوس کامدین	۹۳۹ ؟	حدود۱۵۷۰
۱۰	فریدون مرزبان	حدود ۹٤۹ ی	حدود ۱۵۸۰
۱۱	نامه بدستوران بروج	حدود ۹٤۸ ی	« ۱۵۸۸
۱۲	نامه بدستور کامدین پدم بروچی	۹٦۷ ی	۱۵۹۷
۱۳	کاوس ماهیار	۹۷۰ ی	۱٦۰۰
۱٤	بهمن اسپندیار	۹۹٦ی ٦– ۱۰۳۵ه	۷–۱٦۲٦

۱– رجوع شود به Early History of the Parsis. by R.B. Paymaster

شماره	نام قاصد	تاریخ نامه	تاریخ میلادی
۱٥	نامه بدستور کامدین پدم و بهدین آسا جمشید	۱۰۰٥ ی ۱۰٤٥ ه	۱٦۳٥
۱٦	نامه‌اسپندیار رستم به‌بهدینهای‌سورت بروچ ونوساری	۱۰۰٥ ی ۱۰٤٥ ه	۱٦۳٥
۱۷	نامه بیرزو وکامدین که شهریاررستم صندل آورد	۱۰۱۹ ی	۱٦٤۹
۱۸	نامه بدستور برزوکامدین	حدود۱۰۲۲	حدود ۱٦٥٤
۱۹	نامه بدستور رستم پشوتن و دیگران درمورد دخمه	حدود۱۰۳٦	حدود ۱٦٦۸
۲۰	نامه بموبدان سورت	۱۰۳۹ ی ۱۰۸۱ ه	۱٦۷۰
۲۱	نامه‌بموبدان‌بروچ،نوساری‌و کمبایت	۱۰٥۰ ی	۱٦۸۱
۲۲	نامه بدستورجاماسب آسا درنوساری	حدود۱۰۹۰	حدود۱۷۲۱
۲۳	نامه بموبد کاوس ودستور داراب	۱۱۱۳ ی ۱۱٥٦ ه	۱۷٤۳
۲٤	نامه‌بمانك‌جی‌نوروزجی‌رستم‌جی‌ست	حدود۱۱۱۸ ی	حدود۱۷٤۸
۲٥	نامه بدستور داراب سهراب‌ودیگران	۱۱۳۸ ی ۱۱۸۲ه	۱۷٦۸
۲٦	ملاکاوس	۱۱٤۲ی ۱۱۸٦ ه	۱۷۷۳

مباحثات موبدان

پس از برافتادن دولت ساسانیان، ایران هم چنانکه از دیدگاه سیاسی و مرزهای جغرافیایی و نظام اجتماعی دیگرگون شد، طوایف مردم، زبان و ادب و فرهنگ‌شان نیز دچار تغییرات شد. دانش های زمان ساسانیان و آنچه که مرسوم و معهود بود، بیرون از دایرهٔ چنین تغییرات و تحولا تی نمی توانست باشد. ایرانیان معتقدات و فرهنگ‌شان را می خواستند به محک کشیده و عیار بزنند. در این زمینه افکاری نو و اندیشه هایی تازه به منصهٔ ظهور می رسید.

تا سدهٔ چهارم، رسالات و کتابهایی بسیار به پهلوی ، و از آن پس به عربی و فارسی نوشته و تدوین گشت، که از جمله می توان مجموعه بزرگ «دینگرد» در نه جلد که ترجمه و تفسیر و شرح و أوستای زمان ساسانی است، و «رات سپرم» یا گزیده ها را نام برد که اثر موبدی دانشمند است و کتاب «بُندَهشن» را یاد کرد.

از دیگر سو، مباحثات و مناظراتی میان زرتشتیان و دیگران برگزار می شد. در دربار مأمون این گونه مناظرات بسیار و رایج بود که نمونه هایی از آن رساله «گُجَستبک ابالیش» و رسالات پراکندهٔ دیگر است. علم کلام نیز راهیی نویافته بود و کتاب «شکَند گُمانیک و یچار» حاصل پیدایش دانش کلامی است.

یکی از مباحثات در سال ششصد یزدگردی اتفاق افتاد. دانشمندان طالب پاسخ هایی بودند که از موبدان درخواست شده بود. موبدان موبد دقت پاسخ آن پرسش ها را در رساله‌یی نوشته و آماده کرد. متأسفانه نام نویسنده و موبد وقت بر ما آشکار نیست. بخشی از آغاز کتاب که مضامین پرسش ها از آن پیداست برای نمونه نقل می شود:

«درعهدالدین ششصد از یزد جردی، علمای اسلام یکی از دین آگاهی

مسئله چند خواست و در این معنی سخن گفته شد و در این باب کتابی ساخته‌اند ونام این کتاب علمای اسلام نهاده‌اند . یعنی پیدا کننده چگونگی جهان و روح مردم از ازل‌تاابد پرسید که شما انگیزش‌راچه گوئید و ایمان دارید یانه ؟موبدان موبد گفت که ما انگیزش را ایمان داریم وقیامت خواهد بودن . پس علمای اسلام گفت که جهان بوده است و خدای‌را آفرینش مردم و نیستی و باز مردن و باز زنده کردن در این چه مصلحت است ؟

دین دستور آن ایام گفت که آنچه تومیپرسی بسوی انگیزش نخست بباید دانستن که آفریدن چه بود و میرانیدن چیست و باز زنده کردن چراست . بباید گفتن که جهان بوده است یا آفریده . اول ازجهان باز گویم و گویم که‌جهان بوده یا آفریده .

اگر گویند بوده این سخن محال بود . بسبب آنکه در جهان نونو چیزها افزاید وهم در جهان‌میکاهد وچون چنین بود که میکاهد ومیافزاید ونقصان میگیرد و باز زیادت میشود . پس هرچه پذیرنده کون و فساد بوده ومعلول بود خدای را نشاید . پس درست شد که جهان نبوده است و بیافریده‌اند . پس آفریده را از آفریدگار چاره نیست وبباید دانستن که دردین پهلوی که زرتشتیان بدان‌مذهبند جهان را آفریده گویند . پس چون گفتیم که جهان آفریده است بباید گفتن که که آفرید و کی‌آفرید وچون آفریدوچرا آفرید ... »

از بخش دیگر کتاب علمای اسلام چنین بر میآید که در آن عهد از شماره موبدان دانشمند کاسته میشده وجماعت زرتشتیان درمقابل تبلیغات اسلام استقامت نمیورزیده وبدین جدید میگرویده‌اند . موبدان موبد در پاسخ خویش راستی را پیروی و باصراحت لهجه‌سخن میراند وبزیر عقیدهٔ جبر میزند وبدی را ازخدای نمیداند .

بخش نامبرده از اینقرار است:

« چه از موبدان خردمند کمتر کسی مانده‌اند وواجب دیدم اصل دین به‌پیدا

کردن تا هر کسی سخن ازجماعتی که نه بردین باشد نشنود و دین دوستی در دل او باطل نگردد و راه اشوئی بدروندی رهانکند واز خدای‌تعالی برستگاری‌خواهد که این گیتی پتیاره‌مند ناگاه خواهد گذشت . موبدان موبد گفت که ایـزدان و امشاسپندان که میگویند نام همکاران است و نام خدای تعالی یزداست وصفت هور مزد و اورمزد یزد راهیچکس تغییر نتوان گفت .

اورمزد بی‌صفت است و آویژه نیکی و روشنائی بـاشد که با اوهیچ بدی و تاریکی نیامیزد وقومی که مخالفان دین به‌اند با ما در این مسئله خلاف میکنند و گویند نیکی وبدی از خدایست.

زراتشت اسفنتمـان دروغ و خیانت و جهل و ستمکاری و مکر برذات خدایتعـالی روا نداشته است .

پس مارا جواب مخالفان دین باید گفت و گوئیم چون مارا بر کتاب شما و شما را بر کتاب ما اعتقاد نیست وروشن کردن اصل دین بهی جز بادلیل و برهان معقول دست ندهد . شما را با ما در این مسئله خلاف نیست که خدای‌شناسی بعقل باید کرد . جواب چون دنیا وهرچه در دنیاهست پذیرندهٔ کون وفساداند وهرآینه معلول باشد ومعلول خدای رانشاید ... »

در سال ۷۲٤ یزدگردی نیز واقعه دیگر شبیه آنچه بالا ذکر شد در یزد رویداد وفرماندار بواسطه تحریکات دیگران برای تهدید زرتشتیان‌چنانکه درفصل تأثیر کلام اوستا و کرامت دستور زرتشتی مشروحاً ذکر شد سه‌نفر دستور دانا و وعارف بحق را شهید نمود وخود نیز پس از چندی بکیفر اعمال خویش گرفتار گشت .

واقعه دیگر زمان پادشاهی سلطان محمود غزنوی رویداد وشاعران وادیبان و دانشمندان دربار ، سلطان را برخلاف زرتشتیان برانگیختند . این داستان نیز مفصلا در فصل نامبرده بالا بیان گردید .

واقعه دیگر زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار و فرماندهی فرزندش شاهزاده

محمد ولی میرزا در یزد واقع شد . علمای متعصب بزرتشتیان نسبت کفر و زندقه داده و از حکمران قتل عام یا اسلام آوردن آن‌ها را خواستارمیشوند . بنابپیشنهاد شاهزاده دادگر علما در مسائل دین و توحید پرسشهائی اززرتشتیان بعمل‌می‌آورند باین امید که اگر جواب منطقی نباشد همه را باجبار مسلمان یا بقتل‌رسانند .اما برخلاف انتظارشان جواب‌طبق دلخواه فرماندار بود ودست از سر زرتشتیان‌بیچاره برداشتند .پرسشهای علما و پاسخهائی را که دستور کیخسرو پور دستور خدابخش بمشورت موبد خدابخش پور موبد فیروز وهیربد جاماسب پدر شاعر داده‌انـد در رساله‌ای بنام « این مسئله » بتوسط هیربد خدا بخش پور جاماسب در سال ۱۲۰۷ یزدگردی منظوم گردیده و در جزو پندنامه ملا فیروز در بمبئی بطبع رسیده‌است.

بخش چهارم

نثر و نظم
نویسندگان زرتشتی

نویسندگان پهلوی و موبدان موبد منوشچهر

منوشچهر پور یودان یم (۱) (جوان‌جم) پور شاهپور پس از درگذشت پدر بجای او بمقام موبدان موبدی فارس و کرمان برگزیده شد. شیراز در آن زمان مرکز روحانیت بود. هنگام جوانی کتابی بپهلوی بنام دادستان دینیك تدوین نمود وآن پاسخ به۹۲ پرسشهائیست که میتروخورشید (مهرخورشید) پور آتروماهان(۲) بشکل یك رساله در مورد رموز مراسم و فروع دین ازمرکز روحانیت نموده بود. رساله نامبرده اینك در دست نیست اما از قراین پاسخ بنظر میرسد که در تیرماه تحریر و از طرف جماعت بخدمت موبدان موبد بشیراز فرستاده میشود. پاسخ پرسشها بواسطهٔ غیاب‌منوشچهر ومسافرتش‌بشهرهای‌دیگر وسرکشی باموِرجماعت بتأخیر میافتد و جواب آن درشهریور ماه بوسیله چاپار مخصوص ارسال میگردد متأسفانه دادستان دینیك فاقد سال تحریر میباشد. همین قدر معلوم است که سالها

(۱) نام یودان یم بپهلوی بواسطه نقص الفبایش بقـول دکتر وست گشته جم یـا کودان دم بمعنی نفس قوی نیزمیتوان تلفظ کرد.

(۲) در غارکنهری نزدیك بمبئی کتیبه‌ایست بپهلوی وآن نامهای زرتشتیانی‌است که درسال۳۷۸ یزدگردی(۱۰۰۹ م) برای‌گردش بآنجا رفته‌اند. در حدود صد غار کوچك وبزرگ دربدنه‌کوه بوسیله پیروان بودا کنده شده که محل اعتـکاف راهبان آنها بوده. درکتیبه نامبرده نام آتروماهان موجود است و بعدها این نام با تلفظ آذر ماه تامدتی بین زرتشتیان متداول بوده واینك نیز بشکل آدر وآدرجی هنوز باقیست.

پیش از سال ۲۵۰ یزدگردی نوشته شده زیرا در آنسال منوشچهر رسالات دیگری را درزمان سالخوردگی خود نوشته است . در نوشتجات پهلوی آن زمان که بدست ما رسیده صفتهای چندی مانند پیشوا ، فرمادار رد وهیربد خدای با اسم او همراه است .

منوشچهر برادری داشت کهتر و بنام زادسپرم که در سرخس دستوربود وآن واقع است در شمال‌شرقی خراسان نزدیك مرو،سپس بفرمان موبدان‌موبدبدستوری سیرکان (سیرجان) منصوب میگردد . وی از راه نیشابور وشیراز و پس از ملاقات برادر بسمت جنوب و محل مأموریت خویش حرکت مینماید . زاد سپرم بواسطه اقامت در سرخس وتماس بادروندان صاحب عقایدی میشود که باذوق محافظه‌کاران دین سازش نداشت . پس از ورود بسیرکان اوامری در مورد مسائل‌طهارت وبرشنوم ومانند آن صادر میکند که بذوق اهالی آن سرزمین زننده بود . صدای اعتراض مردم فوراً بلند و شکایت سختی راجع بآن اوامر و رفتار زاد سپرم بموبدان موبد کرده میشود .

منوشچهر بمحض وصول شکایت اهالی ، مجلسی از موبدان درشیراز تشکیل داد ونامه سخت بزاد سپرم نوشت و او را از رفتار ناشایسته خود ونشر اوامرخلاف دین توبیخ نمود و بالغای آن اندرز داد و بدست یکی از شاگردان امین خویش بنام یزدان‌پناه برای او فرستاد نامه نامبرده در دست نیست . از قرار معلوم یزدان پناه در مأموریت خویش توفیق نیافت بنابراین منوشچهر چهارماه بعدتر نامه‌دیگر بنام‌کلیه بهدینان ایران نوشت و آنها را به پیروی قوانین مرسوم وقت تاکید و اندرز داد و اوامر صادره از طرف زاد سپرم را ازنفوذ دروندان قلمداد نمود و آن نامه مورخه سال ۲۵۰ یزدگردیست .

در طی این مدت زاد سپرم ببرادرخود نامهٔ نوشت که دردست نیست‌منوشچهر نامه زاد سپرم را در خردادماه سال ۲۵۰ یزدگردی با ادله وبراهین و لحن شدید جواب داد و او رابانفصال تهدید میکند و خیال داشت‌با وجود سالخوردگی‌سفری

بدان نواحی نموده وحضوراً اختلاف را رفع نماید اما خبری مبنی بر عملی شدن این خیال در دست نیست ولی بنظر میرسد که زاد سپرم خواهی نخواهی تسلیم اوامر موبدان موبد برادر خویش گشته و بمقام دستوری سیرکان باقی میماند . موضوع اختلاف بین زاد سپرم وطبقه محافظه کاران هر چند بسیار ناچیز بود اما تغییر مراسم موجوده ولو ناچیز باشد بذوق مردم سخت زننده است .(۱)

بعلاوه نامه‌های فوق نامه دیگری نیز بپهلوی از منوشچهر باقیست بمورخه سفندا مزد روز و اسفندماه ۲۴۹ یزدگردی وآن‌پاسخی است که‌بنامه مردم‌سیرکان وشکایت آنها از زاد سپرم داده است . منوشچهر در نامه‌های خود استادی وخرد و کفایت ذاتی خویش را بخوبی نمایان میسازد و درحفظ مسئولیت پیشوائی ورابطه برادری بازاد سپرم نقش خوبی‌را بازی میکند . از مندرجات نامه‌ها برمیآید که در آن عهد نیز رقابت سختی بین گروه موبدان موجود بوده و یکی از آنان بنام زرتشت و دیگر بنام آدرباد پور همید نویسنده جلد سوم دینکرد رقیب سرسخت او بوده‌اند که برای شکست وخلل در نفوذش پی بهانه میگشتند . این نامه‌ها بطور غیر مستقیم بر اوضاع زرتشتیان آن زمان روشنی میافکند که پس‌از دو قرن کشمکش با اسلام و پیشرفت نفوذ و بسط قدرت‌آن دین در چه حال میزیسته‌اند. شیراز ، سرخس ، ری ، کرمان وسیرکان مراکز مهم دینی زرتشتیان بوده است و بنظر میرسد که موبدان موبد ازخود سوازه نظام داشته و هنگام‌سالخوردگی‌وظایف دنیائی ودینی او را یك انجمن چهارنفری انجام میداده است .

منوشچهر در عهد خود بسیاری از کتب پهلوی و دینی دردسترس خودداشته که بعدها راه فنا پیموده است . بقول او ماه دوم سال در اوستا زرمیا نامیده‌میشده

(۱) اگر بپرسشهائی که پارسیان درطی سه‌چهار قرن اخیر ازدستوران وموبدان یزد وکرمان نموده‌اند نگاه شود می‌بینیم که غالب پرسشها در مورد برشنوم وطهارت و مانند آنست که بواسطه اختلاف ناچیز بین خودشان از ایران‌خواستار شده‌اندحقیقت وروش آنها را روشن سازند .

ونیز وجود دو برزخ را قائل بوده یکی مأوای کسانیکه کرفه آنها برای دخول در بهشت کفایت نمیکرده و دیگری مسکن کسانیکه گناهان آنها شایسته آن نبوده که بدوزخ بروند . بقول دکتر وست « تعلیمات اخلاقی وحکمت منوشچهر نسبت بقرنی که میزیست بسیار عالی ومقام بلندی را داراست. درحالیکه درحفظ شئونات وقدرت دینی پیشوایان میکوشد از کم آمدگی و نواقص ورفتار ناشایستهٔ بهدینان نیز کمال بردباری و حوصله را نشان میدهد . در تعلیمات ونوشته‌های او اثری از ثنویت دیده نمیشود .»

منوشچهر میگفت که موبدان و پیشوایان دینی بایستی ۸ صفت زیر رادارا باشند .

۱ – راستی و درستی ۲ – تیززبان وفصیح ۳ – راست گفتار ٤ ـ گاتهاخوان ۵ – استاد در تعمیل‌مراسم وآداب‌دینی۶ ـ وظیفه شناس ۷ـ صاحب مشرب‌واخلاق نیك ۸ – روان دوست.

بقول فرزانه مانك کنگا دانشمند اوستا و پهلوی دان « منوشچهر در دانش دین سرآمد ونفوذی بغایت داشت بنظر جوانان معاصر چون پیغمبری بود که‌بر زوایای تاریك زندگی روشنی میافکند . کلیه خصایل منوشچهر شایسته ستایش و استعداد انتقاد ونکته چینی اوقوی ودر مواقع مناسب بکار میبرد .»

سلسله نسب منوشچهر بنا بگفته فرزانه نامبرده عبارتست از منوشچهر پور گشن جم (یودان‌یم) پور وهرام شت پور زردشت پور آتر فرنبغ پور فرخزاد پور زردشت پور آترپاد پوز زردشت پور آتر پاد پور ماراسپند . بدینطریق سلسله نسب او بدستور آدرباد ماراسپند میرسد که در زمان شاپور دوم موبدان موبدایران بود. منوشچهر ۳ برادر داشت بنام زروندات ، اشه وهیشت و زادسپرم (۱)

زاد سپرم نویسنده ماهری بوده اینك منتخباتی از نوشته‌های او بنام خودش

(۱) رجوع شود به یادنامه پور داود جلد ۲ صفحه ۵ – ۱۹۳ مقاله هیربد مانك ف کنگا .

در دست ما باقی‌است و او را پسری بود بنام فردین خواست ونوهٔ بنام سپندات .

بندهشن کتابیست‌پهلوی ونام مولف اصلی آن معلوم نیست همینقدر ازباب ۳۳ آن برمیآید که معاصر زادسپرم دستور سیرکان و برادر کهتر منوشچهر بوده و در حدود سال ۳۰۰ یزدگردی میزیسته و در فقرات ۱۰ –۱۱ نامهای موبدانی‌که در گرد آوردن و زنده کردن فرهنگ مزدیسنا و افزایش مندرجات بندهشن کوشش نموده‌اند بدین ترتیب ذکر کرده ۱ـ یودان‌یم پور ورهرام شادپور زرتشت ۲ـ آتر باد پور ماراسپند پور زاد سپرم ۳ ـ زاد سپرم پور یودان یم ٤ـ آتر پادپور همید ۵ ـ اشو وهیشت پور فره‌سروش وموبدان دیگر دارای همین اصل و نسب.

مندرجات بندهشن بقول زادسپرم در باب ۹ فقرات ۱–۱۶ ترجمه‌مختصری است از دامداد نسك اوستا بپهلوی . نظر بمندرجات صفحهٔ از نسخهٔ خطی روایت محفوظ درکتابخانه اداره هندلندن بشماره ۸ دکتر وست‌را عقیده بر آنست کـه آترباد پور ماراسپند پور زاد سپرم که در بالادربندهشن ذکرش آمده آترباد پور ماراسپند پور اشو وهیشت میباشد که در تدوین کتاب دینکرد دست داشته است و نام زادسپرم راکاتب اشتباهاً دوبار نوشته‌است .در صفحه مذکور کتابخانه اداره‌هند درلندن چنین آمده :

« آتر باد پور ماراسپند پور اشووهیشت‌پیرو دین به درسال‌سیصد ازیزدگرد شهریار برای تحکیم شالوده دین به بخشی از رموز دین راگردکرده و بر کتاب دینکرد که دستوران دین وپیشینیان‌تدوین نموده‌اند افزود و بشکل کنونی درآورد یعنی او آخرین مؤلف دینکردمیباشد وبنظر میرسد که تا این زمان درآن‌تجدید نظر نشده نسخه کنونی ازهمان نسخه‌ئی استنساخ‌شده که درخانواده آنها محفوظ و اولین بار در سال ۳۶۹ یزدگردی رونویس شده است .»

مؤلف وگرد آورنده بخش مهم دینکرد را آترفرنبغ پور فرخزادمیدانند که با منوشچهر معاصر بوده و در زمان مأمون خلیفه (۲۷۲ – ۲۵۲ یزدگردی) در حضور وی با ابالیش مباحثات مذهبی داشته است. درنوشته‌های او بنام نشاپوهر

برمیخوریم که دستوران دستور وقت ومشاور خسرو انوشیروان و بگزارش اوستـا مشغول بوده است .

در باب تاریخ وقدمت دینکرد در آخرین باب کتاب سوم آن آمده« پس از پیروزی تازیان و پریشان روز گاری زرتشتیان و پرا کند گی اوستا و امور دینـی ایشان موبدان موبد آتر فرنبغ‌پور فرخزاد بخشهای متفرقه‌فرهنگ‌دینی رادوباره جمع نمود و بشکل کتابی درآورد که بنام دینکرد مشهور گشت‌پس ازآتر فرنبغ سررشته امور دینی بدست‌پسرش زرتشت رسید بدبختی باوروی‌نمود و کتابخانه‌اش نابود گشت و فرهنگ دینی دوباره پریشان گردید بعد ازآن آترپاد پور همیددانا و پیشوای دین به با کمك خدا وزحمات زیاد و تحقیقات و پرسشها و بازجوئیها و دعا ونیایش و مشاوره باموبدان و دانایان گروه ادبیات پیشین‌راجمع وسنن‌باستانی که در حال فنا بود مجدداً احیا کرده و در کتاب دینکرد که متضمن هزار باب‌است جایداد وشالوده جدیدی برای پایداری دین بریخت و با بذل‌مساعی موبدان‌زمان که ذکرشان گذشت کتب گونا گون دینی فراهم گردید .

کتب پهلوی موجوده که در زمان ساسانیان یا بعد تألیف گردیده بسه‌بخش تقسیم میشود (۱) بخشی که ترجمه تحت‌اللفظی اوستا و تفسیر آن میباشد (۲) بخشی که مندرجاتش مذهبی است و یا رابطه نزدیك بـا دین دارد (۳) بخشی که داستان ، تاریخ، قانون، طرز نگارش ، اسناد وغیره میباشد .

صورت کتب پهلوی تحت بخش یک

وندیداد ـ یسنا ـ نیرنگستان ـ ویشتاسب‌یشت ـ ویسپرد ـ فرهنگ ام ائواك هرمزدیشت ـ بهرام یشت ـ هادخت نسك ـ ائو گمدائچه ـ چداك اوستاك گاسان آتش نیایش ـ وجر کردینی ، میگویند مؤلف آن‌میدیوماه نامی است ـ آفرینگان گهنبار ـ هفتن‌یشت ـ سروش یشت هـادخت ـ ستروزه بزرگ و کوچك ـ خورشید نیایش ـ آبان نیایش ـ آفرینگان دهمان ـ آفرینگان گاتا ـ خورشیدیشت ـ ماه‌یشت

صورت کتب پهلوی تحت بخش دو

دینکرد ـ بندهش ـ دادستان دینیك ـ روایت‌پهلوی ـ روایت همیداشه‌وهیشته زاد سپرم در سه‌بخش ـ شکند گمانیك ویجار ـ شایست لاشایست ـ دینا مینو خرد ـ رسالات منوشچهر ـ اردای‌ویرافنامه ـ جاماسب نامه ـ بهمن یشت ـ مادیگان یوشت فریان ـ اندرز آدرباد ماراسپند با حقیقت روزه ـ پندنامه بزرگ میترو بختکان ـ پتت آدرباد ماراسپند ـ پندنامه زرتشت ـ اندرز هودآور داناك ـ آفرین‌شش گهنبار ویچاك اثچند آدرباد ماراسپند ـ مادیگان گجسته ابالیش ـ مادیگان سی روز ـ پتت‌خود مادیگان هفت امشاسپند ـ اندرز بمزدیسنان ـ مناهی بهدین ـ مادیگان ماه فروردین روزخرداد ـ اندرز شخصی ـ آفرین‌دهمان یا هفت‌امشاسفند ـ ستایش درون ـ آفرین اردا فروشی ـ اندرز دانامرد ـ اشیرواد ـ آفرین‌میزد ـ اندرزخسروقبادان ـ اوارچیم درون ـ گفتار آتر فرنبغ و بخت آفرید ـ آفرینگان نیرنگ ـ نام ستایش ـ پنج خوی موبد و ده اندرز ـ آفرین بزرگان ـ آفرین گهنبار ـ چاشنی ـ داستان بهرام ورجاوند ـ داروی خرسندی ـ مادیگان سه‌یزدان .

صورت کتب پهلوی تحت بخش سه

قانون اجتماعی دوره ساسانیان ـ کارنامه اردشیر بابکان ـ یادگار زریران ـ خسرو قبادان ویساول ـ فرهنگ پهلوی ـ طرز نگارش ـ شهرهای‌ایران ـ چترنج نامه ـ درخت آسوریك ـ طرز پیمان ازدواج ـ شگفتیهای سیستان .

نویسندگان گمنام

تاریخ پادشاهان ایران یاشاهنامه تازمان یزدگرد پورشهریار آخرین‌پادشاه ساسانی درقطعات ومجلدات‌جداگانه پراکنده وبصورت یك‌جلدکامل درنیامده‌بود بنابفرمان این‌شاهنشاه موبدان ودانایان وقت‌از قطعات ویادداشتها واسناد ومجلدات وروزنامهای‌پراکنده تاریخ‌پادشاهان‌ایران راازعهد کیومرث‌تااواخر پادشاهی‌خسرو پرویز دریك جلدکامل تنظیم کردند.

این تاریخ گرانبها راسعد وقاص پس از فتوحات خویش در سال ۱۵ هجری (۶۳۶م = ۵یزدگردی) باانضمام غنایم دیگر بخدمت خلیفه وقت‌عمربن‌خطاب‌ارسال نمود . بخشی‌از آن که از داستانهاسخن میراند بفرمان خلیفه‌بعربی ترجمه گشت اما بخشهائی که درموضوع اخلاق واندرز صحبت‌میداشت برطبع خلیفه گران‌آمد وگفت درقبال حدیث پیغمبر گفتار دیگران به پشیزی نمیارزد . بنابراین تاریخ نامبرده رابسلطان حبشه ارمغان فرستاد پادشاه‌فرهنگ‌پرور آنرا گرانبهاترین‌تحفه دانست ونسخه هائی‌چند از آن‌استنساخ وبین دوستان خود توزیع نمود. یك نسخه آن کتاب بمرور زمان‌بخراسان رسید.

ابومنصور محمدبن‌عبدالرزاق بن‌فرخ بن ماساه‌بن‌مازیار که ازنسل‌اسپهبدان تبرستان بود بوزیرخویش ابومنصور المعمری پورعبدالله پور جعفرپور فرخزادپور پشنگ دستورداد تادر تدوین تاریخ پادشاهان ایران باستان همت گمارد . نامبرده انجمنی ازدانایان زرتشتی تشکیل دادوبخش ناتمام شاهنامه رااز عهدخسرو پرویز تاشکست یزدگرد و اضمحلال سلسله ساسانیان بنگاشتند وبرتاریخ سابق ایران یا

خداینامه تالیف دانشور دهقان که درآن وقت‌مسعود بن ابومنصور دبیرعبدالرزاق بپارسی ترجمه نموده‌بود علاوه ساختند .

چون نژاد ابومنصور چنانکه گفتیم باسپهبدان تبرستان میرسید در احیای عظمت وشوکت نیاکان وموفقیتهای باستانیان عشقی وافرو ذوقی مالاکلام ازخود نشان میداد. هرکس‌یادداشت یاورقی‌ازتاریخ‌باستان‌باو مینمود ازبخششهای‌بیشمارش بهره‌مند میگشت .

اعضای انجمن نگارش شاهنامه که ابومنصور المعمری تشکیل داد و در بالا ذکرش گذشت عبارت ازچهارنفرزرتشتی‌زیربودند که درجمع‌آوری‌داستان‌تاریخی و تدوین شاهنامه مساعی جمیله‌از خود ابراز داشتند:

۱ـ تاج‌پور خراسان اهل هرات

۲ـ یزدان دادپور شاهپور اهل سیستان

۳ـ ماهوی خورشیدپور بهرام اهل‌نیشاپور

۴ـ شادان پور برزین اهل‌طوس

شاهنامه بصورتیکه ماامروز در دست داریم اثر زحمات و خود گذشتگیهای دانایان نامبرده گمنام بالاست که برای‌زنده ساختن مجدوجلال نیاکان باستانی و شکوه وعظمت دوران گذشته وحفظ شعائر ملی آسایش و آرامش را برخود حرام نمودند .

خواجه بلعمی ابوالفضل پورعبدالله وزیر امیرنصربن احمد ، شاعر زرتشتی دقیقی را بنظم‌شاهنامه تشویق کرد ولی انجام اینکارمهم بواسطه قتل ناگهانی شاعر بتاخیر افتاد تاآنکه سکه پادشاهی بنام سلطان‌محمود غزنوی زده‌شد .چون کتاب سیرالملوك رادید متاسف گردید چراشعرای ایران‌تاکنون‌در نظم‌آن نکوشیده‌اند سلطان فرمانداد در تجسس درست ترین و کاملترین نسخه تاریخ پادشاهان ایران اقدامات‌لازمه بعمل آید . مأمول سلطان بخلاف انتظار بنتیجهٔ‌نرسید ، تاآنکه‌خور فیروز یکنفرزرتشتی فارس بواسطه ستم وفشار فرماندار آنجابرای‌تظلم‌وداد‌خواهی

بغزنین و دربار شاهنشاه روی نهاد . چندین ماه در پایتخت ایران پریشان و آواره بود و بحضور سلطان بار نمییافت . روزی از تمنای شاه وتجسس نسخه کامل‌شاهنامه خبر شنید . بوسیله درباریان پیغام داد که‌یك نسخه کامل آن رادرشهرخویش دارد. شاه وی را بحضور خویش بار داد و فرمود کتاب مذکور را بتوسط قاصد شاهی بخواهد . چون کتاب بحضور سلطان رسید خوشحال شد ومقدم خورفیروزراعزیز شمرد وظلم وستمی که بروی رفته بود رفع نمود ومقامش رابلند ساخت.

در روزگار ساسانیان انجمن‌های فرهنگی گاهو بیگاه بین‌ایرانیان ورومیان برقرار میگشت . در یکی از این انجمنها که در زمان شاپور پور اردشیر بابکان تشکیل یافته بود دانشمندان و پزشکان‌رومی مسائل علمی‌چندی را راجع‌بتعلیمات مزدیسنا مورد بحث قراردادند .

فرزانه **دادار بن دادخت** دانشمند آن دوره موضوع بحث‌را دررسالهٔ‌بپهلوی انشا نمود . سپس درچندین قرن بعد **استاد جلیل بن جمشید** رساله‌مذکوررا بپارسی ترجمه نمود .

بعداً موبدان موبد **ابونصر بن سروشیار** از تخمه آدرباد ماراسپند و نسل دادار بن دادخت دوباره همان را بپارسی روان تری در آورد و آراسته نام نهاد . دانشمندان اخیر باحتمال قوی درحدود قرن سوم وچهارم هجری میزیسته‌اند . رساله نامبرده بنشانی(R69) دربنگاه خاورشناسی کاما بمبئی محفوظ است .

بهرام پور مهران از اهل اصفهان و ببهرام اصفهانی معروف و از تاریخ نویسان زرتشتی است که در سده دوم هجری میزیسته . طبری و ابوریحان ازاویاد میکنند وابومنصورالمعمری دبیر عبدالرزاق که درتدوین شاهنامه کوششی بسزا نمود در دیباچه شاهنامه خویش از اونام میبرد .

بهرامشاه پور مردانشاه کرمانی موبد شاهپور کوره فارس‌واز تاریخ‌نویسان بوده است ازنوشته‌های او نام ونشانی دردست نیست .

فرخان موبدان موبد یزدگرد ازنویسندگان پیش ازاسلام است ونام او را تاریخ نویسان اسلامی مانند صاحب الفهرست و طبری و ابوریحان و حمزه یاد کرده اند .

زادوی بن‌شاهوی بقول صاحب پارسی نغز رادویه پور شا هویه اصفهانی است ازترجمانان دیرین است که نامه‌های بسیار ازپهلوی‌بتازی‌درآورده و گوینداو را داستان نامه‌بوده بنام سیرالملوك ونام اودر آثار الباقیه ابوریحان و الفهرست و نامه حمزه اصفهانی بسیار آمده است در دیباچه شاهنامه بو منصوری از نامه اویاد میشود » .

زادویه صاحب کتابی بوده درنجوم والبیرونی براقوالش‌اعتمادداشته است.

خواجه منوچهر بقول صاحب پارسی نغز « از زرتشتیان بزرگ یـزد بوده هنگام ورودش به‌یزد خواجه‌معین الدین شهرستانی یزدی که معلم یزدی‌نیز‌نامیده میشده بوی نامهٔ‌بپارسی سره‌نوشته . خواجه‌معین الدین ، صاحب داستان‌نامه‌ایست که مواهب‌الهی نام داردودر سال ۷۸۹ هجری (۷۵۷ی) در کرمان بدرود زندگی گفت . صاحب جامع مفیدی او را بزرگترین دانشمندان روزگار خود میخواند که گروه دانش آموزان ازگوشه وکنار درمحضر درس اوحاضر میشده اند . شاه شجاع مظفری ممدوح خواجه‌حافظ شیرازی نیز ازشاگردان اوبوده‌است ».

عمید الدوله جمشیدبن بهمنیار درزمان‌پادشاهی‌سلطان‌معزالدین‌ابوالحارث سنجروزیر (استاندار) فارس واصفهان بود . محمدبن عبدالملك نیشابوری متخلص بمعزی که در سال ۱۸ـ۵۲۱ هجری (۴۹۳ - ۴۹۶ی) بدرود زندگی گفت در مدح او قصیده‌ئی دارد که مطلع آن‌اینست :

برآمدساج گون‌ابری‌زروی‌ساجگون‌دریا
بخار مرکز خاکی نقاب قبه خضرا

اسپهبد شمس الملوك علی بن‌شهریار بن قارن نیز ممدوح معزی بوده است .

علامه محمدبن فرامرز مشهور بملاخسرو. نامش ملاخسرو بود که بلباس مسلمانان درآمد ومتوفی بسال ۸۸۵ هجری (۸۵۰ی) فقه حنفیه را بنام غررالاحکام نوشته ودرسال ۸۸۳ هجری(۸۴۸ی) شرحی برآن نوشت بنام دررالاحکام فی شرح غررالاحکام . نسخه خطی آن بشماره ۱۴۵ در کتابخانه آصفیه حیدرآباددکن هندوستان محفوظ است .

ابان بن عبدالحمید لاحقی : از گویندگان عربی ایرانی نژاداست . بسیاری از کتب پهلوی رابامر خالد برمکی بعربی منظوم ترجمه نمود . ازآنها هست، کلیله ودمنه ، سندباد نامه ، کتاب مزدك وبلوهر وبوذاسف ترجمه هندی بپهلوی . ابان بزندیق ومانوی بودن متهم گردید . ابونواس شاعرعربی نژاد بقول صاحب عیون الاخبار این دوبیت رادر هجوابان نظم کرده و اورا مانوی قلم داده است.(۱)

لاشهدالدهرحتی   تعاین العیـنان

فقلت سبحان ربی   فقال سبحان مانی

صاحب الفهرست کتابی بنام سیرة اردشیر بعربی منظوم که گویا ترجمه کار نامه اردشیر باشدبه ابان نسبت داده است.

ابونصر شاپوربن اردشیر : وزیر صمصام الدوله بهاء الدوله دیلمی بـود . بقول ابن‌الاثیر درسال ۳۸۳ه دانشکده در بغداد بنیاد نهاد که دارای کتابخانه‌بسیار بزرگی بود . کتابخانه نامبرده‌در سال ۴۴۷ه بعد ازتسلط سلاجقه بر بغداد طعمه آتش گردید میگویند بیش‌از ده‌هزار جلد کتاب در کتابخانه بوده‌است .(۲)

ابوسهل ویجن (بیژن) بن رستم الکوهی : مردم‌تبرستان بود وبنابرسم آن دیار بکوهی مشهور شد . از منجمان نامور بود. در رصد خانه‌ای که شرف الدوله در سال ۳۷۷ه تأسیس نمود برصد کواکب میپرداخت . ویکه **Woepcke** بعضـی از آثار اورا در کتاب جبر خیام که بفرانسه نوشته آورده است . از آنجمله است

۱- تاریخ ادبیات در ایران جلداول تالیف دکتر ذبیح‌اله صفا
۲- ایضا

« مراکز الدوایرالمتماسة علی الخطوط بطریق التحلیل » و کتاب«اخراج الخطین من نقطه علی زاویه معلومة بطریق التحلیل» صاحب الفهرست چندین کتاب دیگر را باونسبت داده‌است .(۱)

نوبخت الاهوازی وپسرش ابوسهل خرشاذماه – هردو کتب‌ریاضی‌پهلوی را بعربی ترجمه نموده ودرعلوم ریاضی صاحب تألیفات‌اند . خاندان نوبختی در علوم ریاضی و کلام نامورند. ابن ندیم اکثر افرادآن خاندان‌را ازمترجمان‌پهلوی دانسته‌است .(۲)نوبخت منجم مشهور منصوربود .

عمربن الفرخان الطبری :اسلام‌آورد ومفسر کتاب الاربعه‌بطلمیوس‌القلوذی است بامأمون خلیفه‌عباسی معاصر وصاحب تالیفات متعددبوده . ازآثار او رساله‌ای در احکام نجومیه ورساله‌ای در استخراج ضمیربطریق‌نجوم و کتاب جوامع‌الاسرار فی علم النجوم و کتاب‌مختصر مدخل القیصرانی فی احکام‌النجوم در دست‌است(۳)

ابوالقاسم حمادبن شاپور دیلمی : مشهور بحماد الراویة از موالی بنی بکربن وائل متوفی بسال۱۵۵ه و ناموردرایام و اشعار واخبار وانساب‌عرب بوده و معلقات سبع گرد آورده اوست . اورا بزندقه متهم نمودند . (۴) یحتمل زرتشتی بوده است .

بهرام‌ابن‌مردانشاه : موبد خوره‌شاپور بود.بقول‌حمزه یکی‌از نویسندگان تاریخ ایران بوده وتاریخ ملوك بنی‌ساسان رااصلاح نموده .

بهرام هروی‌مجوسی : نویسنده‌بنام‌بوده . آثارش‌در دست نیست.ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه ازنوشتهایش صحبت میدارد . صاحب‌الفهرست هم ازاوسخن رانده است.

عماد موبد : دانشمندزرتشتی‌است که براقسام‌خطوط‌معموله زمان ساسانیان آشنائی داشته است.صاحب الفهرست دربیان خطوط نامبرده که در زمان اومتروك

۱- ایضاً   ۲- ایضاً   ۳- ایضاً   ۴-ایضاً

بوده و کسی برآن اطلاع نداشته از عماد کمك میطلبد و او آنها را برایش شرح میدهد .(۱)

ابوالحسن آذرخور مهندس : از منجمان مشهور بوده و ابوریحان‌بیرونی آثاری‌از اودر دست داشته ودرآثار الباقیه از آن‌نقل قول‌مینماید. (۲)

آل مرزبان : از دودمان باستانی فارس میباشند و ابن حوقل (قرن چهارم هجری)مینویسد «در فارس سنتی نیکوست و در میان مردم آنجا عادتی بافضیلت میباشد وآن گرامی داشتن خاندانهای قدیمی وبزرگ شمردن صاحبان نعمت‌ازلی است.دراین ناحیه خاندانهائی هستند که‌کاردیوان رااز روزگار باستان تا کنون‌بارث میبرند . آل‌مرزبان قدیمترین دودمان ایرانی فارس و از حیث شماره بزرگترین آنهاست وکارهای دیوانی از زمان‌بسیار قدیم دردست ایشان میباشد.(۳)

نوبخت‌فارسی : نخستین کسی بوده که از علم هیئت ونجوم در زبان عرب آثاری گذاشته است ومانند ابن‌مقفع غیر اززبان عربی و زبان مادری خود پهلوی زبان دیگر نمیدانسته وسرچشمه معلومات آنها مآخذایرانی‌است (٤)پس‌ازاوپسرش فضل جانشین اوشد .

مهدی فروح بن شخسان : یکی از موبدان ایرانی است که در صدر اسلام مسلمان شد وبلقب‌مهدی ملقب گشت . از اسم ایرانی او اطلاع درستـی در دست نیست . نامبرده چندی‌پس از واقعه کربلا در زمان سلطنت یزیدبن معاویه (٦٤ ـ ٦٠ھ = ٦٨٣-٦٨٠م = ٥٢-٤٨ی)یك نامه پهلوی ببادوسبان گاوباره اسپهبدرستمدارورویان نوشته و حقایق تلخی را ذکرو خود را برادر دستور دینیار بهزاد معروف بسلمان فارسی قلمداد وازبدگوئیها ونفرین ایرانیان‌نسبت باودفاع مینماید.مهدی فروح بن شخسان بانامهٔ خویش سه‌عهد نامه بخدمت اسپهبد میفرستد تادر گنجور آتشکده‌حفظ‌نمایند که شاید موقعی‌بکار آید.در نامه خویش که‌در قرن‌پنجم‌هجری

۱ــ فرهنك ایرانی و تاثیر آن درتمدن اسلام وعرب تالیف محمدمحمدی.

۲ــ ایضا ۳ــ ایضاً ٤ـ مجله مهرسال ۲شماره٥ص٦٢٥

بزبان عهدمخلوط باتبری ودری ترجمه گردید چنین گوید :

«مراکام زین‌آهنجیدن آنکه مردم‌همی واجند که ردان ودستوران وهیربدان ودین آوران آن بوم وبراژدستور دینیار آزرده ونه خشنودند ونفرین همی کرند و په ریمنی نام همی‌برند که وه‌دین مازدیسنی و راه فراورون بهشته و درونـد گشته و هیارومندهٔ وناهکاران شده وتازیان رااوعه دین آوری رهنموده پن‌اژشده ها و کنونه نه آگهند که وی تاروژ وددن (مرگ) اژ گیتی په این دین اورمزدنوتراویگمان تربید اوعه خروه اویژه و هدین مازدیسنان ایستید . پناهیم اوعه دادار اورمزد اژ اهریمن گناه مینو ، نخست که ردان ودستوران وتره پدش کردند بهاماوران دشت محمد کیش آورتازیان اندرسالاری‌بوهالهمنندر تازی آنجابید . بوهاله اژدانش و نگارش بهره‌اش نه‌بید . اژدینیار آرزو کرد که مرداهش محمد را آموزگاری کره وی هم پذرفته او رااژپرمان دین وه دانش وبیش وفراورونه بیاگاهانید ....

«در آغاز رأی کشورستانی شان (تازیان) بسرنه و دین ایشان را روی روائی پدید ندبید . اما چون‌استاره‌بهیاره‌شان بیدوبخت‌از ماروی‌تابید دستوران‌وهیربدان پرمان دادار وفراورونه کنش بهشتند ودشمت‌ودژهوخت‌ودژهورشت گشتند وخدیوان و خسروان کشور را برانداختند . ورنه کجا آن تاب تازیان رابید و توان کـه با خسروان ماکارزار کرند....

«هنگامیکه شاهنشاه مینو آرامگاه پرویز اوربادان‌تیره روان پیام کرد که محمد وهمدستانش را اوعه درگاه فرسته اژپلید اندرونی خویش پـدش در نساخته سخنان ناراست اوعه پادشاه ننگاریده بگوشن وپتت آن تازی مرد اژراه به نشدیو باتیغش‌میشمرد (میکشت) یابشاهنشاهش گسی میکرد هنگامه‌بدینجا نکشیدی...

«ور دستوران مرمردم کشور راوتره نکرده‌نیازرده بیدنه‌بچه ره‌مهتران‌ایران در نهانی با عمرهیاره کردی .... ارمردم کشور اژدستوران خشنود بیدند تازی‌سپه رااورهیچ‌مرزره‌نداد‌ی‌ور گجسته‌ماهوی‌سوری کش‌داداراورمزدپادافراه کره‌یزد گرد شهنشاه را نکشتی ، تخت وتاج مامرتازیان راکه دادی چه نگارم چین نیك ونیم

ویشتروناه اژخود ماته واژ سستی بخت وناهیارهٔ استاره وپادافرهٔ کارها که اوعداین خواری اندریم . چین اژین پیش بکیفر بزه مردم اژ جمشید گشتند و اوعه بیور اسب تازی پیوستند و برای آن سترك بر کشیده داور ناراست سخنان را، پاك دادار سالهای دراز گیتیان رادراستم اندر داشت کنون هم‌اژوناه و بزه دستوران ،ساسانیان را نژاد برافتید و دروندان چیر آمدند ...

« من بهر آگاهی و اویگمانی آن خسرو دادگر و همه دستوران و وهان رستمدار براینکه دینیار آئین بهی نهشته و بریزد نهادهٔ نیاگان استوان بیده اژ محمد نامه ستده بیدم که اژ واته و سرایشش علی نگاشته زان باز نویسی بهرمز گسی داشته‌ام وهم دینیار اژ عمر بیغون نامه ستده که ار کشور ایران تازی راشوه اندرآئین بهی ویرانی‌نیازند ونگذارند وبرآئین پاك کار ندارند. اما پس‌ازفیروزی اژ بیغون بگشتند و ایرانیان را اور تازی کیش خواندند و نامه خانهای بزرگ و نامه‌های نامی پاك سوجانیدند و آتشکده‌ها لاش وتارات کردند اورمزد اوخشیدار کیفر کناد . هم برای آسایش‌بهرام شاپور خیر اندرس که اژ نژادآدرباده ودیگر دستوران چنین پیمان‌نامه اژعلی ستده‌ام هر سه با این نامه است بگنجور آتشکده اندر سپارند که شایددمانی بکار آید و بفرمایند دستوران مردمان کشور را اژ راه آئین آگاهانند و آسایش وهان را اژ یزدان توزند و برادر مرا هم خدا مرزی دهند واژ بیغاره و بد گوئی بگذرند تا یزدان‌کامها انداژید و دهیدفه یزدان‌کامه باد تراج .

موبد برزین رام‌پور خور زاد پور بهرام پوراسفندیار نامه‌پهلوی‌مهدی فروح‌بن شخسان را بفرمان شهراکم پور نام‌آورپور بیستون پور زرین کمر(۱)پور کیکاوس اژنژاد پادشاهان ساسانی(۶۷۱ – ۶۴۰ ه) اسپهبد تبرستان بزبان محلی که مخلوطی است بالغات دری ترجمه نمود . ترجمه نامبرده بخط اوستائی بودو درحدود سال ۱۸۷۱ میلادی فرزانه مانکجی هاتریا آنرا در تهران ابتیاع نمود و

(۱) تاریخ ظهیرالدین در اینجا پورجستان‌علاوه میکند.

به بمبئی فرستاد .فرزانه بهرام‌خسروبن آبادان نرسی‌آبادی همان را درسال۱۲۹۹ هجری باشاره مانکجی صاحب بالفبای فارسی درآورد .

رونوشت فرزانه بهرام بنشانی HP (ms) 304 در بنگاه خاور شناسی کاما بمبئی محفوظ است ، اما از رساله اوستائی آن که بخدمت اردشیر جی سهرابجی دستور کامدین دبیر انجمن اکابر صاحبان پارسیان فرستاده بود (۱)اثری در دست نیست موبد برزین رام در ترجمه آن از پهلوی نام شخسان رابواسطه ناآشنائی با آن ساسان خوانده است ، زیرا در الفبای ناقص پهلوی ساسان و شخسان بیك قسم نوشته میشود .

جابر بن حیان معروف بجابرگبر از عارفان وطبیب حاذق وکیمیاگربوده و در علوم‌عجیبه دست داشته وازشاگردان‌امام جعفر صادق میباشد وصاحب‌تألیفات زیادیست بعربی . جابر ظاهراً مسلمان بود ولی باطناً زرتشتی میگویند روزی که از درمهر میگذشته این بیت را میخواند .

ای خانه دوست گر شدم از تو برون
با چشم پر از اشك و دلی پر از خون
سوگند بخاك درت ای خانه مهر
تن بردم و دل نهادم اینجا بدرون

شهمردان بن ابی‌الخیر در اوایل قرن ششم هجری نزهت نامه‌علائی رابنام علاءالدوله ابوکالیجار گرشاسف‌بن علی‌بن فرامرزبن علاءالدوله محمدبن‌دشمنزیار از امیران‌کاکویه‌نوشته سال تألیف نزهت نامه‌بدرستی‌معلوم نیست ولی چون کتاب بنام ابوکالیجار گرشاسف است و او در تاریخ ۵۱۳ ه از محل حکمرانی خود فرار نموده و بسلطان سنجر پناه برده باید چندسال قبل از ۵۱۳ باشد .

ناصر خسرو در سفرنامه خود درسال ۴۴۳ هنگام ورود ببصره نامی از مولف

(۱) نامه گجراتی فرزانه مانکجی هاتریا مورخه ششم می ۱۸۸۷ تهران ببمبئی بعنوان میسعر پهالن جی جیوانجی هاتریا.

این کتاب برده گوید که حاکم بصره پسر ابوکالیجار حاکم شیراز و وزیر او ابو منصور شهمردان نام فارسی است وشهمردان درباب صاعقه درهمین رساله حاشیه‌ای افزوده معلوم میشود وقتی به‌تبرستان وهنگامی بکاشان بوده وصاعقه‌ای که درکاشان بسال ۴۷۷ ه رویداده بچشم دیده است . استاد دکتر معین را عقیده بر آنست که این شهمردان غیر از شهمردان صاحب نزهت نامه میباشد .(۱)

(۱) چهار مقاله عروضی سمرقندی بکوشش دکترمعین .

کوچ نشینهای دلپتان و فرزانه بهرامشاه

فرزانه بهرامشاه شراف(صراف) پور نوروز پور پشوتن از نسل آتورنان و موبدان دوره کنونی و در دانش بخردی رسا و سرآمد بود . سازمان «خشنوم» در بمبئی بنیاد نهادهٔ اوست که بیش از هزار نفر از دانایان و خردمندان گروه‌زرتشتی بکارمندی آن سر افراز و در پیروی آموزشهایش که بر شالودهٔ نبشته‌های اوستا و پهلویست کوشا میباشند .

خشنوم واژه اوستائی و دانشی است که مردم را بسرانجام وآرمان زندگانی ورسیدن بیکتائی که سراسر خوشی ومهر وآرامش وشناسائی‌باشد رهنمونی‌مینماید و با واژهٔ اوستائی وپهلوی و پازند که خشنوتره، خشنومن وخشنودی باشدیکیست و ریشهٔ آنها واژه خشنو میباشد که بچم پیشرفت‌دادن‌کار کیهان وشاد نمودن‌یزدان است .

خوشی اهورا مزدا و برخورداری از شادمانی یزدانی در رسائی گیتی ،سر-چشمه آرمان زندگی است و پیداست هیچ شادی‌ئی شادتر وهیچ خوشی‌ئی خوشتر از آن نیست که مردم بدانند مزدا از همکاری ایشان در پیشرفت کارش خشنود و خرسند است .

خشنوم همان دانشی است که منشن و گوشن و کنشن را برای‌بدست‌آوردن آرمان وشادمانی نامبرده ورزیده میسازد و گوهر گفتار آسمانی اهورا و روش بکار

بردنش را در زندگی‌روزانه بمردم میآموزاند وتنهابیاد سپردن وخواندن‌نبشته‌های آسمانی ، هنگام بندگی وستایشِ بسندگی نمیکند .

این واژه در سراسر اوستا دوبار آمده است یکبار در سپنتمدگات یسنای۴۸ بند ۱۲ و دیگر بار در وهشتواشت گات یسنای ۵۳ بند ۲ خشنوم چنانکه گفتیم ازواژه اوستائی خشنو ریشه گرفته که در سانسکریت خشنا باشد .

هیربد کاوسجی ایدلجی کنگا استاد و فرهنگ‌ نویس اوستا بچم دانستن ، شناختن ، ارج نهادن ، فهمیدن و با سرچشمهٔ روان یکی شدن میداند.دانشمندان باختری واژهٔ نامبرده را دیگر گون گزارش کرده‌اند ، مـولتن آن را « بشادی » اشپیگل «خرد» گتری «خورسندی» هارلز «دانش» دارمستتر «خوشی» میلز « نیاز ته دلی » پورداود « خشنودی » و دکتر ایرج تارا پوروالا « بخوشی و انجام دادن کاری ترجمانی کرده‌اند .

هیچیک از این گزارش‌ها بتنهائی نادرست نیست مگر باز هم همه‌آنها با هم چم رسای واژه رانمیرساند .چه که خشنوم‌دانش آزادی ورستگاریست و گفتاریست که با آغاز زندگی آغاز و باپایان زندگی پایان میابد ودامنه آن ازپایه‌ایست که روان با نیروی تاخت و ایستادگی یا خرد و شناسائی بمیدان زندگی فرود آمده وبسوی شاهراه مرگ رهسپار میگردد و هم آئین منشنی ، روش و رفتار در گیتی ودانش‌بخردی وروانی ویاری رهرو بدوباره رسیدن‌بکشور پراز بخشایش وشادمانی هستی جاویدانیست .

بگفتهٔ فرزانه بهرامشاه «خشنوم کلید دانش‌ترجمانی‌نبشته‌های آسمانی‌است و چگونگی آن درستوت یسنای اوستا که اینک‌نابودشده پندارند یادشده وآن‌روش خواندن گفتارهای آسمانی و پدید آوردن نوان درهواست . خشنوم بآن که بیریا ودیندار باشد راز خود رامینمایاند و آن راز ، سربسته نیست مگر کلید گشودگی سربستگی‌هاست که به‌پیوستگی فرهنگ وفروغ اندرونی‌بدست آید وهمانا آن‌نیز نتواند بود مگر باکمک پارسائی وخودگذشتگی و دلی که ارج داد اهورا بشناسد

و به برابری کارهای آفرینش پی برد.»

زندگی وآموزش فرزانه بهرامشاه ازشگفتی‌های روزگار است . این‌دانشور در تیر روز و بهمنماه شاهنشاهی ۱۲۲۷ یزدگردی و برابر سوم اوت۱۸۵۸ میلادی در شهر بمبئی از مادر بزاد . در دوران خردی در پی آمـوختن نبود . چنان کـه گجراتی زبان مادری را بدرستی فرانگرفت وهم زبانش لکنت‌سختی داشت .مگر چون خواست و داد اهورا بود در کارنامه پژوهش اوستا و دانش بخردی سرآمد گردید .

آری سرنوشت بروش شگفت آمیزی برای بهتری‌هرکه راکه شایسته‌است کار مینماید چراکه بگفته شت زرتشت پیمبر باستانی سرنوشت هر کس بدست‌خود اوست وآن واکنش گردآمدهٔ کنشهای زندگانیهای اوست .

بهرام۱۷ ساله شد روزی از سرزنش پی‌درپی مادر ازنادانی وبیفرهنگی و بی اندیشگی خویش بستوه آمد . خانه و خانواده را بهشت و راه بیابان پیش گرفت. از احمد آباد ، کاتیاوار و پنجاب بگذشت و به‌پیشاور استان‌مرزی هندوستان(اینك پاکستان) رسید . برادر مادر راکه درآن شارسان خرید و فروش میکرد بدید و اندیشه پیشتر رفتن را از خود دور نمود و درآنجاآرام گرفت .

پیشاور شهرستان پتهان‌هاست که گروهی جنگجو و ستیز خو میباشند . بهـ بهرامشاه جوان اندرز داده شد که از همنشینی و نزدیکی بآن‌ها دوری جوید تااز خشم وستیزشان آسیب نبیند . روزی دربیرون شهر گردش کنان ، ناگهان خود را در برابرکاروانی از مسلمانانی تنومند دید که بار انداخته و بآسایش پرداخته‌اند . چون بهرامشاه درآن هنگام دست‌بآب رسانیده بود وبروش آئین مزدیسنا بایستی اوستای کشتی بخواند پس از تیمم درجلو کاروان بزمزمه اوستا خواند ، کشتی‌باز کرد وبمیان بست .

درهمان دم دونفر مردان تنومند نیرومندباو نزدیك‌شده گفتند ، کاروانسالار او را میخواند . جوان‌از شنیدن پیام بیاد اندرز وسفارش برادر مادر افتاداندیشناك

گردید و بهراسید . از پذیرفتن خواهش آن‌ها دو دل گشت مگر از دیــدن فر و شکوه و چهرهٔ درخشانشان دل درگرو وشیفتهٔ ایشان گردید . با اندرون خویش‌در پیکار بود . پیام آوران بابینش خویش‌بدگمانی و ترس او را دریافتندلباس‌خویش بیکسو کرده ، سدره و کشتی خود پوشش‌دینی مزدیسنارا باو نمودند .نشان‌آئینی براندام‌ناشناسان سپاه هراس و بیم ودودلی را از اندرون‌بهرام براندوبدون‌پرسش بدنبال آنان روان شد . تا آن که درمیان کاروان به‌پیش سالار که فروغمند و بافر و شکوه یزدانی بود برسید وبی‌اراده سربکرنش خم نمود . سالار نامش رشید بود و مردی دلپت (صاحبدل) وروشندل او را با مهر پـدری پذیرفت و بنواخت رفتار مهر آمیز او و همراهانش که همه مزدیسنا بودند ، اندوه رنجش مادر و دوری از خانمان که سراسر هستیش را فراگرفته بود جای خود را بشادی و خوشی‌واگذار کرد .

نسبت بمیزبان گرامی ومهربان خویش چنان دلبستگی پیدا کرد که اندیشهٔ بر گشتن بخانه برادر مادر را از خود بدر نمود مگر مژده دیدار گــروه زرتشتیان ناشناس وچنان موبد دلپت ومهربان را بایستی باو برساند بنابراین‌بخانه بر گشت و او را ازپیشآمدآگاه کرد و گفت کاروان سالار اندیشه دارد او را باخودبکشور ایران ومیهن باستانی برد .

پیرمرد ناتوان از شنیدن این داستان پریشان و از رفتن جوان بکشور دور ودراز هراسان گردید .

بکوشید مگر با پند و اندرز او را از همنشینی و رفتن با آنها بازدارد چون کاری از پیش نبرد باندیشهٔ نادرست افتاد . بجوان گفت تلگرافی از سورت رسیده که مادرش بربستر مرگ خوابیده و او را برای پسین دیدار خواسته است بزودی باید آمادهٔ بر گشتن گردد . جوان ازاین آگاهی بیاد رنجش پیشین مادر افتـاد و اندوهگین گردید .برای آرامش دل نزد رشید ، موبد روشندل شتافت و او را از تلگراف ناخوشی مادر آگاه کرد وراه چاره پرسید .

دلپت دانا دیدگان‌خود ببست و پس از آنی بگشود و گفت فرزند دلبندم مادرت تندرست است و امروز روزسالگره اوست و با خویشان ودوستان بخوردن چیزهای خوشمزه جشن پرداخته‌اند . گفتار برادر مادر سراسر دروغ است .همانندم روز وماه سالگره مادر بیاد جوان آمد و براستی سخنان پیر دانــا پی برد وشاد و خرم گردید .

شتابان پیشگوئی دلپت را به برادر مادر بگفت و او را بشگفتی انداخت . پیرمرد بناچار گناه‌دروغگوئی را گردن نهاد . بهرامشاه جوان‌آهنگ استوار کرد و از برادر مادر دوری گزید و در پناه‌کاروانیان بیارامید .روز کوچ برسید وجوان بارشید کاروان سالار و همراهانش بسوی ایران رهسپار گردیدند .

کاروانیان همه زرتشتی واز گروه روشندلان بودند . در بازگشت خویش به میهن و شارسان فردوس نام‌دربخش دماوند ، بایستی میان گروه دشمنان دین و راه‌زنان ودزدان بگذرند و در هرآن ودر هر گردنه ترس تاخت آنان برکاروان‌میرفت مگر بینائی وروشندلی رشید کاروانسالار و گویا از یادکردن نیرنگهای اوستائی ، دیدگان دشمن از راه نزدیك و باندازه يك تير پرتاب ازدیدن کاروان و کاروانیان باز میآمد ، کاروانیانی که همه پارسا وپرهیزگار همه نیکخو و نیك کردار ، همه دلپت و روشندل ، همه آزاده ودلداده بودند . آری هر که در دانش آئین آفرینش وکارکرد سرشت دانا باشد ، دانشی که در خور گنجایش هر کس وناکس نیست ، انجام‌اینگونه‌کارها که‌شوهٔ‌شگفتی‌است‌برایش دشواری ندارد.

کاروان مرزهندوستان را بگذاشت وسراسر کافرستان و افغانستان برین را بنوردید و بخاك خراسان‌رسید . بسوی‌بخش‌برین‌باختری‌ایران و آذرآبادگان روی آوردو در زایشگاه وخشور کهن بستایش پرداختند . سپس دو بخش شده بخشی بسوی شمال باختری ایران‌رهسپار ودسته‌ئی که بهرمشاه با آنان‌بودآهنگ‌دماوند وشارسان فردوس نمونند .

شارسان فردوس در بهترین بخش دماوند جای‌دارد و راهش سوای دلپتان ،

بدیگران پوشیده است . زیرا از نیروی نیرنگ (طلسم) اوستائی دیده بیگانگان رایارای دیدن راهش نیست و این از رازهائیست که دانش گیتی پرستان امروزی از بازکردن گره آن کوتاه میآید . کاروان بربلندیها و پستیهای کوههای سخت و پرپیچ وخم که ازجان‌داری نشان نمیداد روان بود . ناگهان موبدی نیرومندسفید پوش که برسنگ بزرگی تکیه داده بود در چندگام آنها نمودار گردید . گویا با نیروی دل روشن از ورودکاروان آگاه و به‌پیشباز شتافته بود . ما را باگشودن گره این رازکاری نیست مگر از این پیشبازی در کوههای خشك و خالی‌به‌هستی‌یك سازمان بخردی وروانی درستی میتوان پی برد که بیسیم و تلگراف پیامها راازراه‌های دور و دراز بهمدیگر میرسانند و گویاکانون دل آنها همان دستگاه فرستنده و گیرندهٔ پیامها باشد .

موبد برهنمونی کاروان پرداخت و بزودی در جلو کوه‌بلندی بجائی‌رسیدند که چندین تکه‌سنگ برروی هم چیده بود . رهنمون پاره‌ئی ازآن را بیکسو فکنده غاری نمودار گشت بسیار تاریك و گام پیش نهاد و کاروان با پشت گرمی و امیدواری‌تمام در دنبالش روان تاپرتو آفتاب درسمت‌دیگر رسیدن بفردوس،شارسان روشنروانان ، پرهیزکاران ، پاکان ودلپتان را مژده داد .

شارسان فردوس چنان که گفتیم از دیدگان ما پوشیده است و کوه نوردان‌و گردش کنندگان کیهان که در نوشتن درازا وپهنا ونامهای شهرها و کوهها کوشش نموده‌اند از فردوس یاد نکرده‌اند و آن دریکی ازمکان‌های بلند و هموار دماوند جای دارد و تهران‌درجنوب باختری آنست .

آری دژهای نیروی نیکان بایستی بدرستی نگهبانی شود و از زیاده رویهای مردمان ماجراجو در بدست آوردن چگونگیهای اندرونش جلوگیری گردد . بنابراین اشوان ، دارندگان روان تابناك ، بنوبت بپاسبانی مرزفردوس‌میپردازند و اگر بیگانه‌ئی‌را بسوی آن‌رهسپار بینند بانیروی روانی خویش‌اندیشهٔ او رابراه‌و بسمت دیگر برمیگردانند .

گفته ما را خواه مردم باور دارند وخواه باور ندارند مگرآن راکه دین است بدرستی آن بیگمان است وآنراکه دین نیست بنزدش افسانه . چه دین از دانش ودانش از بینش برخیزد و بیدینی ازبیدانشی و بیدانشی ازبی‌بینشی است . فرجود یا پیش آمد درکار آفرینش راه ندارد هرگونه کارهای شگفت آمیز و در خور ستایش از پیروی آئین آفرینش شدنی است همان آئینی که وخشور کهن در گاتها بنام اشه وهیشته یاد نموده است .

کوچ نشین‌ها افسانه نیست

گفته پیشینیان که پیشامدهای آینده سایه خود را جلوتر میفرستند درست وبجاست مگر تنها برگزیدگانی چند بدیدن نزدیکی اینگونه سایه‌ها توانائی دارند تا خود را آماده سازند . کشور ایران بوم کهنسالی است پر از روشندلان و دلپتان وپرهیزگاران و فرزانگانی که زیردست استادان سرآمدورسا با سخت‌ترین آئین پرهیزگاری ودانش روانی تا سالیان دراز خود را ورزیده ساخته و بدیدن نادیدنیها و پیشگوئیها توانا شده‌اند .

رساترین این گروه فرزانگان وروشندلان ، شکست ایرانیان وویرانی‌ایران و دربدری بهدینان و بردباری نامه مزدیسنان را از سدسال جلوتر بابینش خویش دریافتند . هرچند میدانستند گوشی بدهکار نیست مردم را از نزدیك شدن چنین رویداد ناگوار خبردار ساختند . اندیشهٔ آنها نگهداری دین از آسیب ابرهای تیره‌ئی بودکه میبایستی در آسمان ایران پدیدار گردد تا هنگامیکه باز خورشید درخشان و آفتاب دلخواه مرز و بوم ایران را از نو روشن وخرم سازد . پس چاره دراین دیدند در مکانی دور ازهمگروه دربروی خود ببندند واز نزدیکی‌بیگانگان جلوگیری نمایند و با نیروی روانی واندیشهٔ ژرف بایران و دین باستانی و گروه آدمیان سودمندی فراهم آورند .

همان ابرهای تیره‌ئی که روشندلان رابجدائی برانگیخت ، آسیب‌سختی‌بود

که باپیشرفت تازیان در پیکار با ایرانیان بریپکر میهن خورد ایران ویران شد و آنچه گرامی بود تباه گردید . گروهی نادان و بی‌فرهنگ ، برهنه وسوسمارخوار، ایران بافرهنگ و مادرجهان فرهنگ آندوره را لگدکــوب سم ستوران خویش ساختند . آه از روز داوری که چگونه داداهورا مزدا آنچه پست و ناچیز شمرده شود بلند وسر افراز میگرداند .

گروهی ازپرهیز کاران و فرزانگان نامبرده ۱۰۰ سال پیش از تاخت و تاز تازیان در مرزوبوم ایران ازمیهن خویش کوچیده وبمکانی که ما را آگاهی‌نیست فرود آمده کوچ نشینی بنیادنهادند . پنجاه سال بعدتردسته دیگربهمان اراده نیکو ازبوم خود بکوچید . سپس‌دسته های دیگر در زمان گوناگون با چگونگی‌هنگام وروزگار بگوشه گیری وجدائی پرداختند . این کوچ کنندگان ، یاوران‌نادیدنی دین مزدیسنا وپیروانش میباشند وبهنگام خویش برای رهبـری بهدینان و آسان کردن‌مشکلات‌آنان‌خودرا نمایان‌ساخته‌وپس‌از انجام‌کارهای‌دینی شان که‌نمیدانند بدون آشکار کردن راز خودبراه خویش میروند گواه مانامه‌ایست که زرتشتیان‌یزد بسالمه دیبدین و دیماه سال ۸۵۵ یزدگردی بپارسان هند از شرف آباد مینویسند « وروزگار پیشین که ورس گرفته‌اند صدوشصت سال و صدوهفتاد باشد . هیربدان غایب آمده‌اند ومهم ورس ساخته‌اند ودیگر رفته‌اند دیگر هیچکس را معلوم‌نیست که در کدام حدود رفته‌اند .»

مزدیسنا آئین تیره‌ئی ودسته‌ئی نیست بلکه‌دانش آئین‌آفرینش است که‌همه مردمان کیهان رادر برمیگیرد . نژاد مردم بچشم این دلپتان گله یزدان وشایستهٔ نگاهبانی‌ویاوری‌هستند.رنگ وبو، دسته‌وتیره رانزد آنها راه نیست تنها رسائی در دانش روانی‌وبخردی راکه به ، بهتر وبهترین‌باشد درخور ستایش وبرتری‌میدانند .

بگفته بهرامشاه گروهها ودسته‌های بیشماری‌ازپرهیزکاران وفرزانگان‌نامبرده درگوشه‌و کنار بهمسایگی ایران امروز هستی‌دارند .نخستین دسته کوچ کنندگان درمکانی که اوستاچئچست نامیده زندگی میکنند . دسته دومی در کوه دماوند و

دل ایران ودسته‌سوم‌درمرزروسیه اروپائی‌ودیگران‌دربخشهای گوناگون کوهستانی لار واصفهان وغیره پراکنده وبه پیوستگی دانش بخردی وبینش واندیشهٔ ژرف با یکدیگر در گفتگو وبنگاهداری آرامش گیتی و گیتیان میکوشند.

میگویند کوچ نشین چئچست در نزدیکیهای دریای خزر جایدارد و شماره فرزانگان یامغان آنجا بگفته فرزانه بهرامشاه بیك ملیون نفو میرسد و راه رفتن بشارسان آنها آبی است باین‌روش که با نیـروی روانی ودانش بخردی از زیر آب میگذرند مغان این شارسان در دانش بخردی از مغان کوچ نشینهای کوه دماوند و دیگر جاها که راه رفتن بشارسانشان خاکی و از غار میگذرددرساتر وبرتر میباشند و با نیرو وشیوه‌ئی که ماراآگاهی نیست‌آب دریای خزر رابرای‌کارها و کشاورزی خویش بکار میبرند . مغان این شارسانها از خود دخمه و دیمهر دارند و در رسائی روان سرآمدند.

شارسان این‌فرزانگان همانند ورجمکرد جمشیداست که داستانش‌درونديداد ونبشته‌های پهلوی آمده است وهمانا واژه اوستائی«ور» برازندهٔاین کوچ‌نشینهاست و آنرا چندین گزارش است مانند مکان نگاهداری شده از دیدهٔبیگانگان ودوست داشتنی و گرویدن و گردیدن .

گذشته از فرزانه بهرامشاه یکی دیگر از زرتشتیانی که‌باین کوچ نشینهای نادیدنی راه یافته وزیر دست استادان آنجا در دانش روانی پرورش یافت ، رستم‌نام دارد و در ایران میزیست و برستم نجومی نامی گشت .

بدبختانه ازچگونگی او وداستانش اگر درجائی نبشته باشد ما را آگاهی نیست . همین اندك آگاهی از گفته فرزانه بهرامشاه است که هنگام‌ایست‌درشارسان فردوس در دماوند از دلپتان ومردم آنجا شنیده‌است .

فرزانه بهرامشاه از شاگردان مغان این کوچ نشین وزیر دست آنها چنانکه گفتیم در دانش بخردی و روانی ورازاوستائی داناشد و لکنت زبانش بهبودی‌یافت و سخنوری تیززبان گردید .

شاید رستم‌نجومی نیز ازهمان‌شارسان بیرون‌آمده باشد .سومین‌مردبیگانه‌ئی که بکوچ نشین فرزانگان راه‌یافت و بینش ومایه‌ها اندوخت مردیست بیـرون از مرز و بوم هند و ایران وپیرو دین وخشور کهن و او را نام دکتر اوتمان زردشت هانیش است ومردیست بسیار نامی که سازمان مزدیسنان را در اروپا و امریکا بنیاد نهاد و در آموزاندن اروپائیان براه‌وروش مزدیسنا وآئین آفـرینش و راز اشا و هیشتا رنج فراوان برد .

این مرد نامی که درمرز و بوم‌باختری بی‌اندازه‌نامور است زیردست‌استادان کوچ‌نشین مرز شوروی اروپائی پرورش یافته و دردانش روانی سرآمد و با ارجی فراوان از آنجا بیرون آمد وگروه بیشماری را از دانش خویش بهره‌مند ساخت. شماره‌مزدیسنان اروپا و امریکا وپیرو آموزشهای‌دکتر اوتمان‌زردشت هانیش اینك بیش از ۵۰ هزار نفرمیباشد .

سازمان مزدیسنان شهرهای بزرگ چگونگی کارهای خود و آموزش‌های سازمان را در نامه‌های ماهانه بنام مزدزنان مینگارند .

اگر مردم این دوره هستی کوچ نشین‌های نهانی و پراز راز راکه در بالا گفتیم باورندارند ویا بادیدهٔ بدگمانی بنگرند شگفتی نیست . گذشته ازآنچه در بالا در راستی سخن‌خود آوردیم گواه دیگر ما داستان یکنفر سرگرد اروپائی‌است که سالیان دراز پیش ، برای پیمایش زمین بایران رفته و در یکی از روزنامهای انگلیسی بمبئی که نامش یادداشت نشده نوشته بود :

«هنگام گردش درکوههای ایران ناگهان خود را در میان گروهی می‌بیند شگفت انگیز باراه‌وروش جداگانه چون پس از اندك گاهی ازمرزشان گام‌بیرون نهاد بخش آنها از دیدگانش ناپدید شد و باکوششهای خستگی ناپذیر که‌چندین روز انجامید دوباره پیدا ننمود .

گواه دیگر ما گفته‌ایست از فرزانه نوذرشاه بـاپوچی مهتا یکنفر درویش پارسی است که سالها در جنگلها وکوه وکمرها باجوکیان و روشدلان هند یار و

دمساز بود ودر کارنامه خودش ازآن صحبت شد .

زرتشتیان دیگر ایران نیز مانند روانشاد جمشید خدا رحم نرسی‌آبادی و دیگران باشندگان اینگونه کوچ‌نشینها را در اصفهان دیده و از آن سخن می ـ راندند .

حافظ شیرازی که بایاد پیرمغان وجام جم سرخوش‌است ازشاگردان‌شاگرد همین باشندگان کوچ‌نشینهای پارس میباشد که میگوید :

مرید پیر مغانم زمن مرنج ای شیخ
چراکه وعده تو کردی و اوبجاآورد

و یا :

بباغ تـازه‌کن آئین دیـن زرتشتی
کنون که‌لاله برافروخت آتش نمرود
حلقه پیر مغانم ز ازل در گوش است
ما همانیم که بودیم وهمان‌خواهد بود
در خرابات مغان نور خـدا می بینم
این‌عجب بین که‌چه‌نوری‌زکجامیبینم

و مانندآنها .دستورآذر کیوان که درسده‌دهم یزدگردی میزیست وسرانجام بهند رهسپار وگروهی بیشمار از شاگردان و پیروان دین وآئین گوناگون به ـ شاگردیش سرافراز بودندیکی‌از باشندگان‌همین کوچ نشینهاست که برای‌آموزش مردم بفرمان سروشاورز بزرگ کوچ نشین از مرز خویش بیرون خرامید کارنامه این فرزانه با فرو شکوه و کارهای شگفت آمیز او را درهمین نامـه بدرستی یاد نموده‌ایم .

بنا بگفته فرزانه بهرامشاه‌کوچ نشینهای نادیدنی دلپتان و روشندلان در هر چند سال یکبار کاروانی را با فرآوردهـای خودمـانند پشم و چیزهای دیگر بیرون میفرستد تا آنرا فروخته وکالاهائی مانندادویه جات ودیگر چیزها که‌بدان

نیازمندند و در شارسان آنها بدست نمیآید خریده بیاورند . گاهی این کاروانها برای کارهای ویژه‌ئی تا مرزهای کشورهای دیگر هم میروند . بزرگ کوچ نشینها را سروشاورز میخوانند و پایهٔ روانی ودانش بخردی او از دستوران دستور بلندتر است . سروشاورز کوچ‌نشین دماوند رانام مرزبان و اورد و رهبر باشندگان کوچ نشین وبجای پادشاه آنهاست واو بود که برهبر یار خود فرزانه رشید دستور داد تا بلباس کازوانسالاری رهسپار مرزپیشاور گشته بهرامشاه جوان را باخود بدماوند بیاورد .

کاروان چنان که گفتیم بشارسان فردوس و کوه دماوند سررسید بهرامشاه جوان رابه‌پیش سروشاورز مرزبان آوردند که باخوشروئی ومهر از او دلجوئی کرد وبدست بانوئی روشندل بنام تنازبانو که پایه مغوندی داشت سپرد تا در تربیت و آموزش او بکوشد. بانو چون مادر باو مهر میورزید وبهرامشاه درزیردست اوبدل گشت هوش او که درگوشه تاریکی تیره و افسرده بود بنای بالیدن و درخشیدن گذاشت و همه دانش دینی وروانی را فراگرفت و پایه‌های پاکیزگی برشنوم را بهنگام‌خود وبسرپرستی موبدان روشندل بپایان رسانید و بفرمان‌سروشاورزمرزبان نوزاد و بموبدی سرافراز گشت . یك روز سروشاورزمرزبان‌پس از انجام‌آفرینگان شربتی که اوستا برآن خوانده شده بودبدست خود ببهرامشاه داد تا بنوشدهمینکه انرا نوشید لکنت زبان ناپدید شد و بهرامشاه جوان سخنگوی رسا گردید.

بهرامشاه سه‌سال ونیم درشارسان فردوس پیش استادان آنجا همه گونه‌دانش دین و اوستا ، پهلوی ، پازند ، فارسی ودستور زبان را فراگرفت . سپس دانشی آموخت که دانش استوت (ارتعاش ـ نوان) نام دارد و آن نیروی زندگی است و آفرینش جهان وکارکیهان برپایه آن استوار است و هر که ازکارکرد استوت و روش آن آگاه باشد میتواند سررشته نیروی نادیدنی جهان‌را بدست گیرد .دانش استوت ، دانش مانتره یا اوراد اوستا و اثرات گفتارها و اندیشه‌هاست و هر که این دانش را بداند بگزارش و ترجمانی درست اوستا توانا و بواکنش‌های آن

داناست (۱). دانش ستوت همان دانش خشنوم است که از آن سخن راندیم و آن چکیدهٔ دین وکارکرد روانی وآئین آفرینش است . بهرامشاه از دانش‌جام جهان نما نیز نزد استاد روشندل خود بهره‌ئی برگرفت . بهرامشاه نادان و کودن‌و بی‌-فرهنگ در سرزمین فردوس باگوشهٔ‌چشم سروشاورز مردی‌دیگر گون گشت وبپایه داپتی(صاحبدلی) وروشن روانی رسید زیرا که اوشاگرد ویژه‌ئی سروشاورزمرزبان بود و این خود برایش ناز وسرافرازی بود .

آنان که خاك را بنظر کیمیا کنند   آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند

(۱) برای آگاهی بیشتر از نیرو وکارکرد نوان و ارتعاش رجوع شود به اصول سه‌گانه مزدیسنا ، دین‌نامه شماره ٤ تالیف‌نگارنده .

شارسان فردوس

گفتارهائی از فرزانه بهرامشاه در چگونگی شارسان فردوس در دست است میگفت دوهزار نفر از روشنروانان آن شهر بکار کشاورزی و گله‌داری میپردازند . پشم گوسفندان آنجا بسیار خـوب است مردم آنجا همه گیاهخوار میباشند و از خوردن گوشت دوری میکنند و انجمنی دارند که هفتاد نفر از روشندلان بلند پایه بکارمندی آن سرافرازند وکارهـای شارسان بسرپرستی آنها انجام مییابد . دلپتان انجمن در دانش بخردی سر آمد همه وروان آن‌ها رساست .

نیمی از روان ما دنیا پرستان با جهان سنگ و روئیدنی و جاندار بستگی دارد ریشه وخوی جان داران گونا گون درزمین نهاد ما دیده میشود مگر دلپتان رسای انجمن شهر فردوس نیم روان خـود را از این دنیای دون بیرون کشیده و روان خود را رسا ساخته‌اند .

شارسان فردوس آتشگاههای گونا گون دارد . آتش بهرام ، آتش آدریـان و آتش دادگاه آن جا بسیار فروغمند و با شکوه است . نشیمنگاه مردم آن جا در ساختمان‌هائیست که در بدنه کوه کنده شده و غار مانند است و چشمه‌های آب از میان آن میگذرد .

مردم دنیا دار فردوس که هم زن و فرزند دارند مردم با فر وشکوه میباشند و خروه وفروغ آنان باندازهٔ شش اسپند است (اسپند اندازه نور را کویند و واژه

دلپتان است) دین وآئین باشندگان فردوس چکیده و گوهر دین میباشد که مااز آن بیخبریم . مولانای رومی گوید :

ما زقران مغز را برداشتیم   استخوان‌پیش سگان انداختیم

همهٔ باشندگان فردوس فروغمند و بلند اندامند و بلندی اندام آن‌ها ۱۸۵ سانتیمتر وبیشتراست . این‌نامه گنجایش آن ندارد که چگونگی باشندگان‌فردوس ودلپتان آن‌جا را چنان‌که باید وشاید بیان‌نماید.

در دانش‌خشنوم آمده که‌ماچند کالبد داریم یکی را نام «تنو» میباشد و آن تن آدمی است که دیده میشود و دیگر کهرپ اشتان، تویشی ، روان ، بـودان و فروشی است که بچشم دیده نمیشود و با دیدگان روانی‌توان دید بادیدگان دل‌هم همه آنها نتوان دید . بهمین روش است گیتی .

یکی آنست که ما در آن زندگی میکنیم ودیده‌میشود و دیگر گیتی‌نادیدنی وواژهٔ اوستائی آن «ایوی‌ترِیشوه» است و میگویند باندازه یك سوم گیتی ماست و آنچه نامیست بجمشیدور همین گیتی نادیدنیست وبخشی که‌با واژه‌اوستائی‌نیرنگ (طلسم) شده و دیده نمیشود و دلپتان ما در آن بخشها به‌پیشرفت کار گیهان کوشا هستند . یکی از اینها کوه دماوند و دیگر چئچست و دیگر جاهاست که از آن سخن داشتیم .

بخشی ازتکه‌های اوستا و نماز پازند وپهلوی که در دست داریم گواه راستی گفتار بالاست . دریکی از ستایشها از کوهها ورودها ومکانهای زیاد نام میبرد که‌ما ازآن بیخبریم وآن همان گیتی‌های نیرنگی ونادیدنی است . دریکی از آن آمده «نمازدماوند کوه که اندران‌بیوراسب بستستند .» میگویند جمشیدور گیتی‌نادیدنی همیشه در دنیا هستی دارد وزایش وخشور وخشوران زرتشت اسپنتمان دریکی‌ازاین گیتی‌های نادیدنی بوده‌است و بهمین روش بوده زایش نمان پوروشسپ . میگویند تختگاه ونشیمن زرتشت اشو دریکی از این گیتی‌هاست وشاه بهرام ورجاوند پس از زایش درهند دریکی از این کوچ نشینهای نادیدنی ایران تربیت میشود و در آباد

کردن ایران نو خواهد کوشید . شاید بسیاری این گفتارها را دربارهٔ گیتیهای نادیدنی باور ندارند و بخندند مگر گواهی راستی آن اگر با باریك بینی دانش بخردی دیده شود در زند وهومن یسنا و بخشهای دیگر اوستا و پهلوی و پازند یافت میشود .

پس از آنکه فرزانه بهرامشاه سه‌سال ونیم درفردوس ماند یکروز سروشاورز مرزبان باو گفت دیگر باید بهندوستان و مرز و بوم خود بر گردد . بهرامشاه از شنیدن آن اندوهگین گشت و اندیشهٔ دوری از دلپتان او را پریشان ساخت . سروشاورز از او دلجوئی کرده گفت بایستی واکنش کنشهای گذشته خود را در هندوستان تمام کند و کار روانی ودینی و دانش‌بخردی را در آن کشور بانجام‌رساند و پیمان داد که دلپتان فردوس ویا کوچ‌نشینهای دیگر ازراههای دور و دراز او را نگهداری نموده ودر انجام‌کارها وهنگام نگرانیها باو دستورخواهند داد . بنابراین بهرامشاه با امیدواری تمام دل بخدا سپرده یکه و تنها رهسپار هندوستان و سورت گردید مگر پیش از آنکه جدا شود بفرمان سروشاورز اکسیر کیمیا باو داده شد تا باندازه نیازمندی خویش زربسازدبهرامشاه آنرا بکار برده وبرای هزینه‌زندگانی خود سیصد هزار روپیه آماده ساخت .

فرزانه بهرامشاه هنگام ورود بهندوستان در سورت بزیست و گوشه تنهائی را بگزید وهمیشه با نیاز و درود از سروشاورز و دلپتان دیگر دماوند دستور کار کرد خود وروش بندگی ورسائی خویش را میگرفت تا آنکه‌پنجاه ساله شد بایددانست پیش از آنکه کوه دماوند را بگذارد سروشاورز مرزبان باو گفته بود روزگاری خواهد آمد که بهدینان و موبدان و بزرگان دین برای گزارش واژه‌های اوستائی و بیان رازهای‌دینی‌اورا از گوشه تنهائی بیرون کشیده و دربین گروه‌بکارآموزاندن وپاسخ مشکلات دینی خواهند گماشت . این‌پیشگوئی چنانکه خواهیم دید درست آمد .

تا سد سال بیش و کم پیش از این بین گروه پارسیان در باره نکات پیچیده و آداب دینی گفتگوها وجنگها میشد . در یك هنگام در سورت سربنای آتش‌بهرام

کار از پیکار خامه‌ئی و زبانی گذشته بر سر و روی یکدیگر ریخته و در آن هو و جنجال دونفر موبد جان خود را باختند .

فرزانه‌بهرامشاه هنگام گفتگو بابهدینان وجویندگان راه‌راست ازچگونگی داستان نیاگان که دویست سال پس از تاخت وتاز تازیان بهندوستان رهسپارشده‌اند سخن میراند . میگفت نیریوسنگ دهول رد ورهبر وبزرگ آنان بود واوسروشاورز بود و بدستور و سرپرستی بزرگان کوچ نشین‌های نادیدنی رفتار میکرد در آن دوره شماره گروه زرتشتیان بچندین میلیون نفر میرسید .

بنابراین رهسپاران بسوی هند را نبایستی از زمره فراریان و پناهندگان شمار کرد آنها از پیش‌آمدها با خبر بودند و برابرپیش‌بینی رفتار میکردند می-دانستند پس ازهزار سال‌سرنوشت دین بکجاخواهد رسید بنابراین برای‌نگهداری فرهنگ دین و نام دین رنج رهسپاری و دوری از میهن وخویشاوندان را برخود هموار نمودند .

داستان نامبرده در « قصه سنجان » آمده است که گفتهٔ موبدی داناست و ما ازآن در فصل مهاجرت پارسیان وزندگانی آنها در هند سخن رانده‌ایم . داستان نامبرده‌بگفتهٔ فرزانه بهرامشاه درست است مگر برخی از دانایان گروه آنرا باور نمیدارند .

بگفتهٔ فرزانه بهرامشاه و گواه تاریخ پس از کشته شدن یزدگرد تا دویست سال پادشاهی بخش کهستان خراسان و تبرستان بدست اسپهبدان زرتشتی بود تا آنکه مازیار بفرمانروائی رسید و از دوروئی ورشك بهدینان‌بروش نابهنجار گرفتار وکشته گردید وپادشاهی‌زرتشتیان پایان یافت .

دلپتان سالیان دراز پیش از این پیش‌آمد آگاه بودند بنابراین ۹ سال جلوتر از گرفتاری مازیار بهسرو شاورز نیریوسنگ دهول فرمان کوچ داده شد و او نیز از خراسان بسوی جنوب و سپس بهندوستان و گجرات رهسپار وسنجان را پناهگاه خود ساخته و باشنده آنجا شدند . هر کس با خرد خدادادی خویش می-

تواند بفهمد هنگامیکه میلیونها زرتشتی در خراسان زندگی میکردند ، رفتن دسته کوچکی بهرهبری سروشاورز بنابر پیش‌بینی ویژه‌ئی بوده است نه ترس ازپیروزی تازیان وستم دروندان ..

دسته کوچك ماجراجو آلات دین وآنچه را برای نگهداری آن بایسته بود با خود داشتند و در میهن نو آتش بهرام ایرانشاه رابهستی آوردند وشالوده بنای دین را بریختند و پایهٔ دانشگاه دین را گذاشتند . فرزندان آنها نیز مانند نیاکان در نگاهداری دین وپیروی راستی و راز دینی کوشا بودند . پس‌ازصدها سال‌دوباره بدبختی روی آورد ولشکر دشمن بر سنجان تاخت . زرتشتیان بهمراهی هندوان‌در میدان پیکار مردانگی از خود نشان دادند و باندازه‌ئی پافشاری نمودندتا زنان و کودکان آنها خانه وآشیانه راگذاشته با آتش ایرانشاه بکوه بهاروت پناه بردند و در آنجا پنهان شدند .

سنجان‌لگدکوب سم ستوران دشمن گشت و کتابخانه دینی راه نیستی‌پیمود پس از آنکه چنین بدبختی پیش آمد موبد زادگان کم کم‌از دانش مذهبی بی‌بهره ماندند . اوستا و پهلوی ودستور زبان راهم فراموش نمودند تا آنکه دویست سال پیش موبدی از ایران زبان پهلوی و اوستا را بآنها بیاموخت . جهتی که پارسیان برای دین در پیکار بودند از نادانی بود . دسته‌ئی از بزرگان پارهٔ از آداب دینی را بیجا دانسته رها کردن آنرا اندرز مینمودند و برای راهنمائی و تربیت مــردم انجمنی بوجود آوردند .

گروه موبدان و پابندان بروش دیرین ونیاکان که شماره آنها بسیار بود با آنها برسر پیکار بودند و گفتگوها روز افزون گردید. درست درچنین‌هنگام‌فرزانه بهرامشاه ازگوشهٔ تنهائی بیرون خرامید و بمیان گروه کشیده‌شد.

گفتیم که فرزانه بهرامشاه در سورت میزیست و در این بندر نامی انجمنی بود بنام «بزم روز اورمزد» بزرگ انجمن منوچهر شاه پالنجی کیقباد مرد گرامی ودانشمندبود و درراهنمائی جوانان پارسی وفهمانیدن‌نکات دینی بمردم باسخنرانیها

وگفتگوها کوشش مینمود . نشست‌های انجمن در آتش‌آدران برگزار میشد وآن در باغ بزرگی بود بنام باغ پارسا وجوانان وشنوندگان زرتشتی در این نشستهـا بگفتگو پرداخته جویای راز وگشودن گره بستگیهای آداب دینی بودند . روزی جوانان دریکی از نشستها باره‌آتش وهو فریان گرم‌سخن‌بودند که فرزانه‌بهرامشاه برای نیاز و بندگی درآتش آدران بآنجا میرسد می‌نشیند و به پرسشهای جوانان وپاسخهای دانشمندان گوش میدهد چون سخن بآخر میــرسد میپرسد میدانید که آترواهوره مزدا وپوتره (۱)آتش‌برزی سونگ(۱) آتش آذر برزین مهر (۱) آتش خرداد (۱) آتش مینوکــرکو(۲) آتش وازیست (۲) آتش اورواجیست (۲) آتش سپنیشت (۲) ومانند آن چیست ؟

فرزانه منوچهر شاه بزرگ انجمن مرد دانشمندی بود . بــدانش و استادی فرزانه بهرامشاه پی برد وفهمید گمنامی را بر نامداری برتری میدهد . با فروتنی پاسخ داد نام اینگونه آتشها را نشنیده است تاچه رسد بدانستن چگونگی آنها . این بود آغاز کار نامی شدن فرزانه بهرامشاه . چون انجمنی‌یان راه و روش دین و سرچشمه دانشش را جویا شدند گفت که از دانشگاه دلپتان کوچ نشین کوه‌دماوند بیرون آمده است و اینکه سروشاورز مرزبان استاد او بوده‌است .

در اندك زمانی فرزانه بهرامشاه در سورت نامی شد و در هرخانه وکاشانه و کوچه وبرزن مردم پارسی از دانش بخردی او ، استادی او در دین ، آگاهی او از راز آئین و توانائی او در گشودن کلیدبستگیهای آداب دینی‌سخن میرفت،یکنفر جوانمرد کاری بنام کیخسرو برزوجی چاکسی که ازپیش باشند، سورت بود و در بمبئی میزیست از دانش و خرد فرزانه بهرامشاه آگاهی یافت به پیشش شتافت و خواهش کرد با او ببمئی آید و گروه زرتشتیان آنجا راکه شماره‌شان روز افزون است با دانش دین‌آشناسازد .

---

(۱) آتشها و فروغهای گوناگون جهان هستی یاجهان آسمانی است .
(۲) آتشها وفروغهای گوناگون جهان نیستی یاگیتی دیدنی‌است .

بهرامشاه پاسخ داد پس از جدائی از دلپتان هیچ گامی بدون فرمان استاد خود سروشاورز مرزبان بر نداشته استا گرچنانچه اوفرمان دهد خواهش‌پذیرفته خواهد شد .

بنابراین فرزانه باپیسیم درونی خود و راز و نیـاز ویژه‌ئی اندیشه خواهش چاکسی را بر اندیشه استاد فرود آورد وپروانه رهسپاری بسمت بمبئی و کوشش در آشنا ساختن مردم با دانش دین باو داده شد پس ببمبئی شتافت و در کار پخش دانش دین و آموزاندنش بآنانکه باو نزدیك میشدند کوششی بسزا نمود .

فرزانه بهرامشاه باکمك جویندگان دانش دین، سازمان دانش خشنوم رادر بمبئی بنیاد نهاد و خود همواره درکلاس بجویندگان راه راست ، راز دین و آئین آفرینش و دانش بخردی میآموخت . کلاس دانش خشنوم تا دوران زندگی‌فرزانه بهرامشاه با جوش و خروش شایسته‌ئی کار میکرد.

دانشمند نامی هیربد فیروز شاپور جی مسانی یکی از نخستین‌شاگردان او بود که در پخش دانش خشنوم کوششی بسزا میکرد و در نامه ماهانه فرشوگرد که خود سردبیر آن بود نوشته های فراوان در بـاره دانش خشنوم و راز دین و چگونگی آداب ازسوی فرزانه بهرامشاه پخش میشد .

پیش از آنکه زندگانی گیتی دیدنی فرزانه بهرامشاه‌پایان یابد دلپتان کوه دماوند از او خواستند ، روشی بر گیرد تـا پس ازمرگش پخش دانش خشنوم و آموزاندن آن بمردم دنباله پیداکند . بنابراین بهرامشاه پس از چندی سر رشته کار آموزاندن دانش خشنوم را بدست یکی ازشاگردان کاری خویش بهدین دکتر فرامرز سهرابجی‌چینی والاسپرد وخوددرفروردین وتیرماه‌باستانی ۱۲۹۶یزدگردی (۷ ژوئیه ۱۹۲۷ م) تن‌دیدنی را بهشت وبسوی گروثمان شتافت . پس ازدرگذشت او ، مرگ سردبیر نامه فرشوگرد نیز فرا رسید و نامه ماهانه و پخش نگارشات خشنوم پایان یافت .

مگر دکتر فرامرز چینی والا درکار آموزاندن‌دانش خشنوم ونگارش‌نامه‌ها

چنانکه فرزانه بهرامشاه پیش‌بینی کرده بود ، کوششی بسزا کرده ومیکند و کتاب های زیادی در آن باره‌بگجراتی‌نوشته و گزارشات همه خرده اوستا را برابردانش خشنوم آماده ساخته است.ما امیدواریم که‌روزی این گزارشات‌بفارسی نیزترجمانی گردد .

در۷ ژوئیه ۱۹۴۷ میلادی (۱۳۱۶ی) درست بیست سال بعـد از درگذشت فرزانه بهرامشاه وسر سال او نامه هفتگی دیگر بنام پارسی آواز بسردبیری شت جهانگیر چینی والا برادرکهتر دکتر فرامرز هستی یافت و تاکنون درراه پخش دانش خشنوم و گشودن کلید بستگیهای دین و بیان رازهای آئینی و روش آداب دینی خامه فرسائی میکند .

گفتارهای فرزانه بهرامشاه

فرزانه بهرامشاه میگفت‌دین مزدیسنی آئین‌نامه‌پیشرفت کار یزدانی وآئین سرشتی (طبیعت) است که آفریدگان با پیروی آن بآزادی نهائی میتوانند رسید چرائی آنکه زرتشت برمزگوئی نامی‌است‌بیان میکرد ومیگفت اوستا زبان‌نیست و مانتره‌است وواژهٔ اشوئیست وآن چیزیست بالاتر وبرتر از زبان و در رازپوشیده و فهم گزارش اندرونی آن برای دنیا پرستان سخت است .

میگفت صدها سال است زرتشتیان نماز خود را باوستا و پازند میخوانـند مگرگزارش آنرا نمیدانند برخی ازدانشمندان گروه‌رااندیشه آنست که‌خواندن چنین نمازی وندانستن‌گزارش آن بر بادی دمان گرانبهاست مگر خیراین‌اشتباه است اوستا مانتره است و واژه پاك و خوراك روان و زایندهٔ توان و زبان ایزدان و امشاسپندان میباشد . میگفت روش نماز خواندن برسه گونه میباشد :

یکی را درنج گویند بچم کشیدن‌یا پی‌درپی‌خواندن . این روش نمازسودمند

است و سود آن نادیدنی‌است و خواننده را به ایزدی‌که نام میبرد نزدیك میسازد .

دومی را مره گویند و آن خواندن یك واژه یا چنـدین واژه بشماره های برگزیده شده در دمان ویژه‌ئی . این روش سودمند تر از روش اولی است .

سومی را سراوی‌گاتاویه‌وچه گویند که دنیا داران را توانائی خواندن آن نیست و روش آنرا روشن روانان و دلپتان بلند پایه میدانند و میتوانند چه کـه هنگام خواندن بایستی چم اندرونی و راز آنرافهمیده و اندیشه‌خودرا یکسو کرده برراز آن بگمارند وهر گونه‌نوان (ارتعاش) را که‌بخواهند بهستی‌آورند. کسانیکه در خواندن این روش نماز استادی دارند بدیدن نوان یا ستوت توانائی دارند و میتوانندااهون ویر (سرود روانی) رابخود نزدیك گردانند .

دربیان نوشتهای ۲۱ نسك میگفت که بهترین آنها نسك فشوش مانتره بود که بی‌دستور زبان بود و سازمان واژه‌های آن زاینده نوان بود وآنرا با کمك‌ستوت یسنا بایستی فهمید و میگفت نسك دیگر بنام مانتره سپنته بسیار بلنـد پایه و از واژه‌های اشوئی و مانتره سخن میراند و آنهم ۲۱ در بود و میگفت در روزگاران شت زرتشت ، شاگردان پیمبر بسرپرستی خود وخشور ۲۱ نسك کتاب که از راز - های دینی سخن میراند بپهلوی دمان خود و در ۲۱ در نگاشته بودند وهمه دانش بخردی و نوانی را بروش ساده ترجمانی کرده بودند و آنرا بیك نام خشنوم‌می - خواندند .

فرزانه بهرامشاه درسخنرانیهای خود وبیان رازهای دینی درستی گفته دستور آذرباد ماراسپند را بر اینکه « بدین اوناست اویژه مزدیسنان پیدا ایدون بکردم که هیچ چه‌ئی نیست که باوستا اندر نیست »(۱) بمردم میفهمانید و میگفت همه آداب دینی و روشهائی که از باستان مانـده بر پایهٔ دانش سرشتی (علم طبیعی) گزارده‌شده است و سودهای آن بسیار است که بروش نادیدنی بخواننده و کننده میرسد .

---

(۱) در ستایش‌بنام ایزد آمده است.

گزارشات رسای آموزشهای فرزانـه بهرامشاه و دانش خشنوم در کتابهای «نیکیز وهدین» و نامه‌های گوناگون دیگر بگجراتی و در نوشتهای نامه ماهانه فرشوگرد واینك در نوشته های‌نامه هفتگی پارسی آواز پیدا میشود .دکترفرامرز سهراجی چینی والا و شت جهانگیر چینی والا هردو در بمبئی زندگی‌میکنند و درکار آموزاندن دانش خشنوم کوشا میباشند .

دستور اردشیر

دستور اردشیر پور دستور نوشیروان از فرزانگان زرتشتی و مردم کرمان‌زمین است . درعلم لغت و فرهنگ دستی بسزا داشت در زند وپازند وپهلوی‌استاد بود .

در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری میزیست میر جمال‌الدین حسین را در تألیف فرهنگ جهانگیری یاوری نمود .

صاحب دبستان چنانکه گفتیم در کتاب خویش راجع باو صحبت میدارد که بنا بدعوت اکبرشاه بهندوستان آمده است .

اینک‌میبینیم‌علت مسافرت اوچه‌بوده وازطرف‌شاهنشاه انجام‌چه مأموریتی‌باو محول گردیده است .

در ورود دستور اردشیر بهندوستان بنا بدعوت اکبر شاه شکـی نیست . اما این دعوت چنانکه خواهیم دید برای شرکت در تدوین فرهنگ واژه‌های پارسی سره ، زند وپهلوی بوده ، نه شرکت در مذاکرات نشیمن قدس وعبادتخانه . زیرا کنفرانس مذهبی ۱۳ سال قبل از ورود او که ظاهراً درسال ۱۰۰۱ هجری(۹۶۲ی-۱۵۹۳ م) انجام گرفته منحل و اکبر شاه آئین بر گزیده (الهی)خویش رااعلام و اصلاحات مذهبی را چنانکه گفته شد بعمل آورده بود.

ثبوت بیان فوق مندرجات فرهنگ جهانگیری (۱) است . مؤلف آن میر جمال الدین حسین ازسادات انجوبفرمان اکبرشاه و کمك مادی اوتألیف کتابرا رسماً درسال یکهزار هجری شروع ودر سال۱۰۱۷ هجری سه‌سال بعداز فوت‌اکبر وزمان سلطنت جهانگیرتمام کرده بنام اوموسوم ساخت . دردیباچه فرهنگ چنین مینویسده‌نگارندهٔ این کتاب و گذازنده‌این‌ابواب ابن‌فخرالدین‌حسن ،جمال‌الدین حسین انجو ملقب بعضدالدوله چنین گوید که از عنفوان‌جوانی وشباب مرا رغبت ومیل تمام بخواندن ومطالعه‌اشعارقدما بود ودرصحبت یاران ودوستان بیشتراوقاتم صرف مذاکره دواوین استادان باستان میگشت. چون اکثر اشعار ایشان مشتمل بود برلغات فارسی وپهلوی ودری‌و اصطلاحات وغیرآن ناچاربکتب لغات‌پارسی که آنرا فرهنگ میخوانندرجوع میافتاد .بسالغات واصطلاح‌دراشعار قدما یافته‌میشد که درهیچ فرهنگی‌نبود و آنچه‌بود اختلاف واختلال بسیارداشت .

سخن مهارت فقیردر این علم‌اشتهار تمام‌یافته درشهر ذیقعده‌سنه۱۰۰۱هجری (۹۶۲ی) وقتیکه رایات آفتاب اشراق بندگان حضرت عرش آشیانی جلال‌الدین محمد اکبر ، درشهر سرینگر نزول اجلال‌داشت ،یکی‌ازیاران بتقریبی‌سخن‌تحقیق لغات ومصطلحات پارسی که فقیربدان موفق گشته بوددرمحفل‌بهشت‌آئین‌مذکور ساخت . بندگان حضرت‌عرش آشیانی بمحرد استماع این مقدمه کمینه مخلصان را بحضور اشرف اقدس‌طلب داشته‌بزبان درربارگوهر نثارفرمودندکه از آن‌زمان که عریان رابربلاد عجم استیلادست داده زبان پارسی ودری وپهلوی متروك‌بل‌نابود گشته بنابراین‌شرح کتبی که در قدیم الایام پارسی زبانان‌پرداخته‌اند ومعانی‌اشعار

۱ـ بولاچمن ، درمجله انجمن آسیائی بنگال مینویسد : «هیچ سلطانی پیش از این نتوانسته مانند اکبر ، اصول بردباری وفراخی حوصله را علانیهٔ از خودنشان‌دهد اصولی که بررعایا و دانشمندان وفرهنگ نویسان‌نیزموثر گردید . چنانکه‌لغات‌مذهبی ستایندگان آتش که اسلام در خاموش کردن‌شعله آن‌جدیت وافربخرج داد،درفرهنگی که مولف آن‌سیدی اصیل بود تشریح گردید . منظور مؤلف درگنجاندن آن واژه ها در کتاب خویش فقط رضای اکبرشاه که باطناً صوفی وظاهراًبواسطه اجرای مراسم‌پارسی زرتشتی بود نبوده است .

که شعرای باستان بزیورنظم آراسته‌اند درپردهٔ خفا وستر حجاب مخفی و مستور مانده . . . . . باید که تو در این فن شریف کتابی بنام نامی و اسم سامی مامرتب سازی . . . . . »میرجمال الدین پس از شرح طولانی وذکر فرهنگهائی که برای مراجعه جمع کرده مینویسد :

«چون این کتابها را درقدیم الایام تصنیف کرده‌اند اکثرلغات را بفرس قدیم شرح نموده بودند ..... این کتاب رابه **۲۴ باب موافق حروف تهجی که نزد پارسیان متداول است** ودر آئین‌سوم مشروحاً مرقوم میشودحصر نمودم ....لغات زند وپازند ولغات غریبه که دانستن آن‌ضروری بود و ازآن گزیری نبود و داخل اصل کتاب که مشتمل برفرس قدیم کردن مناسب نبود هر کدام را ددی علیحده درج نمودم.»

نکتهٔ قابل توجه آنست که مؤلف بواسطهٔ تعصب خویش درپارسی‌سره طبق شماره حروف پارسی که ۲۴ حرف است کتاب را در۲۴ باب بخش نمود اما ازذکر نام کسی که لغات زند وپازند وواژه‌های غریبه رابرایش شرح داده است خودداری نموده است .

چنانچه ازمندرجات‌دیباچه استنباط میشودهنگام‌ورودموکب‌شاهنشاه‌بکشمیر که واقعه سال یکهزار هجری‌است مؤلف‌لزوم‌تالیف فرهنگ‌لغات فرس زند،پازند وپهلوی ودری را بشاهنشاه گوشزد میکند وچون اکبر شاه بآئین‌مزدیسنا متمایل وبدانستن واژه های مزدیسنائی وپهلوی عشق وافر داشته باشعف تمام بتألیف آن امرو در تسهیل وسایل‌کار وابتیاع کتب‌لازمهٔ اوستا ،زند،پازند ،وپهلوی ودری‌وجمع آوری فرهنگهای مدون فرمان داده و امر میکند از خزانه عامره مخارج آن را بپردازند ودرضمن دستور میدهد به‌اردشیر دانای زرتشتی زر فرستاده از کرمان بخواهند تامیرجمال الدین باکمك اوفرهنگ نامبرده را تمام‌نماید .

بیانات فرهنگ جهانگیری درتحت واژهٔ برسم زاستی قول‌بالا را میرساند. پس از بیان معنی واژه چنین‌آمده «شرح این لغت ازمجوسی‌که دردین خود بغایت فاضل بود و اردشیرنام داشت‌واورامجوسیان موبد میدانستند وحضرت‌عرش‌آشیانی

(اکبر شاه) محض بجهت تحقیق لغات فرس مبلغها ازبرای او فرستاده از کرمان طلبیده بودند تحقیق‌نموده نوشت «وهمچنین در تحت واژه‌آذر آمده» فقیر که‌راقم این حروفم پیری ازپارسیان راکه دردین زردشت بوددیدم که جزوی چنداز کتاب زند اوستا داشت . چون مرا رغبت وشعف تمام بجمع‌لغات فرس بود و در فرس از زند اوستاکتابی معتبر ترنیست بجهت تحقیق‌لغات‌بااوصحبت میداشتم واکثرلغاتی که درخاتمه این کتاب اززند وپازند ووستانقل شده از تقریر آن زردشتی است واو هرگاه قرائت‌ژند مینمود باین‌لغت که میرسید آدر بضم دال غیر منقوطه میخواند ومیگفت که در کتاب زند اوستا این‌لغت بدال منقوطه نیامده.»

صاحب فرهنگ جهانگیری دربیان اولی خویش صراحتاً «میگویداکبرشاه دستور اردشیر را برای‌یاری اودر نگارش‌فرهنگ چنانکه گفته شداز کرمان‌دعوت کرده است والبته مقصود اودربیان دومی‌از «پیری ازپارسیان» همان اردشیرمیباشد که «اکثر لغات زند وپازنداز تقریر آن زردشتی‌است.

شاهد دیگر قول بالانامه ایست که دستوران و بهدینان یزدموسوم به دستور مرزبان ولد دستور هوشنگ ودستور اردشیر ولددستور ماونداد و بهدین کدخدای ملابهرام ولد اردشیر خرمشاهی و بهدین اردشیر ولدبهرام بدستوران و موبدان بندرسودت وموبد زاده منوچهرجی خلف جنت مکانی خورشیدجی درموضوع‌کبیسه نوشته‌اند «این معنی رابهشت بهره‌دستوراردشیر ولد فردوس مکان دستورانوشیروان کرمانی بدربار آسمان مدور مستغرق رحمت‌حضرت پروردگار شاه‌جنت آرامگاه اکبر شاه درخصوص تحقیق‌بعضی ازلغات فرهنگ های‌زند و پازند پرسیده بوددر کتاب فرهنگ جهانگیری درباب گهنبار آنچه مردمان اهل اسلام اختلاف نموده بودند آن‌اختلاف برطرف کرده نامه مزبور مورخه خرداد وآبانماه قدیمی سال ۱۱۴۲ یزدگردی‌است‌وبنشانی(**HPms295**) دربنگاه‌خاورشناسی خورشیدجی‌کاما بمبئی محفوظ است .

بقول آنکتیل دوپرون فرانسوی «چون اکبر درهندوستان‌شخص باکفایتی

رانیافت که در تألیف فرهنگ بمیر جمال‌الدین کمك نماید . لذا بمشورت دستور مهرجی رانا،ازشاهنشاه ایران شاه‌عباس‌صفوی تقاضا کرد دستور اردشیررااز کرمان بهند گسیل دارد .تالیف فرهنگ‌نامبرده در طی‌حیات‌اکبر آغاز ودر اوایل‌پادشاهی جهانگیر خاتمه یافت .»

شاهد دیگر قول‌بالا کتاب گجراتی است‌موسوم به« کسر تاریخ‌قدیم‌پارسیان» مؤلف آن دستور اسپندیار قیامدین از اهل بروچ‌میباشد که بین سالهـای ۱۷۵۱ و ۱۸۶۲ میلادی (۱۲۳۲ی) میزیست و کتاب را اندکی قبل از فوت خویش طبع نمود مینویسد که اکبرشاه دستور اردشیر رابرای تألیف فرهنگ جهانگیری بهند دعوت نمود. صاحب برهان قاطع نیزبیان بالا رادر تحت واژه برسم تائیدمینماید.

چنانکه گفتیم دستور اردشیر درسال ۱۰۰۱ هجری بنابدعوت اکبرشاه بهند آمد وددربار بکمك میرجمال الدین بنگارش لغات مصطلح زرتشتیان پرداخت . پس از اتمام کار خویش درسال ۹۶۷ یزدگردی برابر ۱۰۰۵ هجری (۱۵۹۷ م) بکرمان مراجعت نمود. گواه ما نامه‌ایست ازدستور اردشیر نامبرده بدستورقیامدین پدم ساکن بروچ که راجع بموضوع آتشکده نوشته و در روایت داراب هرمزدیار ضبط است . درروایت چنین‌آمده :

« نبشته شددرروز دین ماه فروردین قدیم سنه۹۶۷ یزدجرد شاهنشاه » سپس چنین مسطور است«وقتیکه دستور اردشیر نوشیروان کرمانی ازایران زمین‌درملك هندوستان پیش شاه اکبر آمده بـود آنگاه این مکتوب بدستور قیامدین پـدم نوشته بود .»

از مندرجات نامه چنین مفهوم میشود که دستور قیامدین نامه‌ای بـدستور اردشیر نوشیروان کرمانی نوشته واورا بگجرات دعوت‌میکند و دستور در جواب مینویسد «چون در ملتان رسیدم بهدین کاوس ماهیار را دیدم ...... اگر این فقیر بهدین‌کاوس را درلاهور میدید‌البته بخدمت میرسید.»

خلاصه نامه دستور اردشیر

در سایه وسعادت زندگانی‌چون برادراعزاکرم‌دستور قیامدین‌ابن گروشمانی دستور پدم را درود فراوان و تحیات بی‌پایان . بعداز درود واعلام‌رأی شریف‌آنکه یزدان گواه است که اشتیاق بدیدار ازحد نهایت بیرون است :

اشتیاقی که بدیوارتو دارد دل‌من   دل‌من داندومن دانم وداندد‌ل‌من

خیال آمدن‌بخدمت داشتیم اما چون مدت پنجماه ونیم شد که کتابت‌بجانب آن عزیزان فرستاده بودیم ، هرچند چشم انتظار درراه کردیم اخباری‌بظهورنرسید واندیشه‌ها مانع شد وبازبرگشته عزم وطن کردیم .

معلوم آن برادر بوده باشد که چون بملتان رسیدیم بهدین‌کاوس ماهـیار را دیدیم وپسندیدیم و ازهرباب‌احوالها پرسیدیم‌بهدین‌کاوس چندان تعریف‌خداشناسی وراستی ودرستی ودین‌پروری وهوشمندی ویکجهتی ایشان راگفت که اشتیاق‌فقیر یکی صدشد امید به‌یزدان که برخوردار باشند .

گردورم از تو نقش توام‌درنظر بس است
دل پیش تست دولت من اینقدر بس‌است

بعده آنکه اگر این‌فقیر بهدین‌کاوس‌را درلاهورمیدید البته بخدمت میرسید وبدیدارایشان وجماعت‌مشرف میشد.اماچون تقدیرچنان‌رفته‌بود نصیب نشد . بهدین کاوس گفت که دستور قیامدین بسیاربسیار میل آمدن بایران دارد وتحقیق میآید. از این رهگذر تسلی خاطر فقیرشد.امید که دیدارسلامتی‌نصیب‌شود وطریقهٔ‌برادری و محبت ودین پروری آنست که در این و لاراهها ایمن و ازبکیه شومیه ناپدیدار شده و میانه پادشاه هندوایران آمـد و رفت است . اندیشه بخاطر نرسانند چون جهت دین می‌آیند ودرجه کلی در آخرت خواهدبود و در دنیا نیکنام خواهد ماند وکار ایشان و بهدینان آنجانب خالص وبیغش میشود ورنج ایشان‌ضایع نخواهدبود میباید که البته‌البته خودرا معاف ندارند وباتفاق بهدین‌کاوس ماهیار متوجه‌شوند و

دغدغه نکنند که سر وجان در راه است . اگر فقیر در کرمان ویزد هرجا که باشد همراه ایشان خواهد بود و آنچه مدعای ایشان باشد ساخته باشد مقصود که تقصیر نکنند چشم انتظار درراه است و در کار دین تقصیر خوب نیست : اگر احیاناً که جماعت و اندیشه‌ها مانع شود کتابت بدستور اعظم دستور مهربان (۱) بنویسند که در یزد است و کتابت باسم دستور بهرامشاه و فقیر بنویسند که در کرمان اند وهر خدمتی و مهمی که باشد قلمی نمایند و بدست بهدین کاوس بفرستند که فقیر اگر یزدان بخواهد ومرگ امان دهد جهت دین یزدان و اشتیاق دیدار بهدینان بخدمت میرسد . اما تا تواند سعی آمدن کند که انتظار میرود . آرزومند دیـدار اردشیر نوشیروان .

مینوشتم نامه و بر نامه میبردم حسد

کوچرا پیش ازمن محروم بیندروی دوست

میروی ای نامه سوی منزل یـاران من

وه چه خوش بودی که همراه تو بودی جان من

نوشته شد در روز دین و ماه فروردین قدیم سنه ۹۶۷ یزدجرد شاهنشاه.

صاحب جنگ درآخر نامه چنین یادداشت کرده : « وقتیکه دستوراردشیر نوشیروان کرمانی ازایرانزمین در ملك هندوستان پیش شاه اکبر آمده بودآنگاه این مکتوب بدستورقیامدین پدم نوشته بود. تمام شد مکتوب ازنوشته دستوراردشیر این مکتوب رستم مرزبان آورده است.»

بنا بر مندرجات نامه وآنچه گفته شد دستور اردشیر نوشیروان کرمانی یا بقول صاحب دبستان «اردشیر دانای زرتشتی» در سال ۹۶۷ یزدگردی (۱۵۹۸ م)

(۱) دستور مهربان پـور دستور نوشیروان دستور ماونداد ترکابادیست و پدرش دستور نوشیروان در نامه بهندوستان مورخه ۹۲۸ اول امضا نموده و دستور بزرگ وقت بوده است بعد از او پسرش مهربان بمقام دستور بزرگی میرسد و بعداز او دستوربهرام اردشیر پسر دستور ماونداد ترکابادی بدرجه دستور بزرگی میرسند .

پس از اتمام مأموریت خویش درنگارش فرهنگ بایران مراجعت کردودر کنفرانس مذهبی ویا تمایل شاهنشاه بآئین مزدیسنا هیچ دخالت نداشت.

فرزانه اردشیر

فرزانه اردشیر پور هرمزد یار از دانشمندان زرتشتی ایران است در فضل و دانش معروف و بین اقران و امثال مقام برتری داشت . روزی بطرف شیراز عزم سیاحت مینماید . چون وارد شهر میگردد، صیت فصاحت وی بگوش قزل ارسلان(۱) میرسد و اورا بحضور خویش میطلبد . شاه وحاضران درباراز طلاقت لسان وشیرین زبانی وی درشگفتی شده عزیز ومحترمش میشمارند . وسایل استراحت او بنابفرمان شاه بنحو اکمل و اتم مهیا ودر جرگهٔ درباریان داخل میگردد . اردشیر هنگـام خدمت در دربار بنابخواهش درباریان کتابی بنام «آرام دل» در۱۶ باب تألیف مینماید کتاب مذکور کامل بنظر نرسیده . فقط نخستین دو صفحه آن جزو کتابی دیگر در کتابخانه مهرجی رانا درنوساری بنشانی(S17) محفوظ است وآنهم بواسطه آسیب کرم ازحیز استفاده خارج گردیده است.

(۱) دیباچه کتاب آرام دل مینویسد قزل ارسلان درشیرازبوده .

فرزانه اردشیرجی ریپورتر

فرزانه اردشیر جی پور ایدلجی پور شاپور جی ریپورتر دانشمند پارسی و رادمرد نیك اندیش وخیر خواه وفعالی است که پس از درگذشت ناگهانی فرزانه کیخسرو جی‌خانصاحب در سال۱۲٦۲ یزدگردی‌ازطرف انجمن‌اکابرصاحبان‌پارسی بسمت نمایندگی بپایتخت ایران وسرپرستی‌زرتشتیان ایران‌اعزام گردید وارمغان هائی که پارسیان برای شاهنشاه و رجال دولت ایران فرستاده و روانشاد کیخسرو جی خانصاحب حامل آن بود و هنگام فوتش درکرمان مانده بود با خود بتهران برد وبخدمت شاهنشاه ورجال وقت تقدیم نمود .

فرزانه اردشیر جی مدت چهل سال تا پایان‌زندگی‌مصدر خدمات‌بسیارمهمی در ایران نسبت بزرتشتیان وایرانیان‌بود . دوره زندگی‌فرزانه اردشیر جی‌درایران بر خلاف دوره فرزانه مانکجی هاتریا دوره انقلاب و تجدد ومشروطه بود و رویه خدمت وفعالیت نیز مختلف .

نسل‌جوان جویای ترقی ونام‌وشهرت وهرچیز مغرب‌زمین را نمونه‌پیشرفت میدانستند . بنابراین دربیدار کردن احساسات ایران‌پرستی وآزادی واحیای‌سنن و شعائر ملی و تذکر مفاخر باستانی بین نسل جوان ورجال‌متجدد مساعی‌جمیله ابراز میداشت ویکی از اعضای انجمن آزادیخواهان ایران بود .

آقای مهدی‌ملکزاده در کتاب زندگانی‌ملك‌المتکلمین‌صفحه۱۵۳ نام‌فرزانه

فرزانه اردشیر جی ریپورتر

فرزانه اردشیرجی ریپورتر

فرزانه اردشیر جی پور ایدلجی پور شاپور جی ریپورتر دانشمند پارسی و رادمرد نیك اندیش وخیر خواه وفعالی است که پس از درگذشت ناگهانی فرزانه کیخسرو جی‌خانصاحب در سال۱۲۶۲ یزدگردی‌ازطرف انجمن‌اکابرصاحبان‌پارسی بسمت نمایندگی بپایتخت ایران وسرپرستی‌زرتشتیان ایران‌اعزام گردید وارمغان هائی که پارسیان برای شاهنشاه و رجال دولت ایران فرستاده و روانشاد کیخسرو جی خانصاحب حامل آن بود و هنگام فوتش درکرمان مانده بود با خود بتهران برد وبخدمت شاهنشاه ورجال وقت تقدیم نمود .

فرزانه اردشیر جی مدت چهل سال تا پایان‌زندگی‌مصدر خدمات‌بسیارمهمی در ایران نسبت بزرتشتیان وایرانیان‌بود . دوره زندگی‌فرزانه اردشیر جی‌درایران بر خلاف دوره فرزانه مانکجی هاتریا دوره انقلاب و تجدد ومشروطه بود و رویه خدمت وفعالیت نیز مختلف .

نسل‌جوان جویای ترقی ونام‌وشهرت وهرچیز مغرب‌زمین را نمونه‌پیشرفت میدانستند . بنابراین دربیدارکردن احساسات ایران‌پرستی وآزادی واحیای‌سنن و شعائر ملی و تذکر مفاخر باستانی بین نسل جوان ورجال‌متجدد مساعی‌جمیله ابراز میداشت ویکی از اعضای انجمن آزادیخواهان ایران بود .

آقای مهدی‌ملکزاده در کتاب زندگانی‌ملك‌المتکلمین‌صفحه۱۵۳ نام‌فرزانه

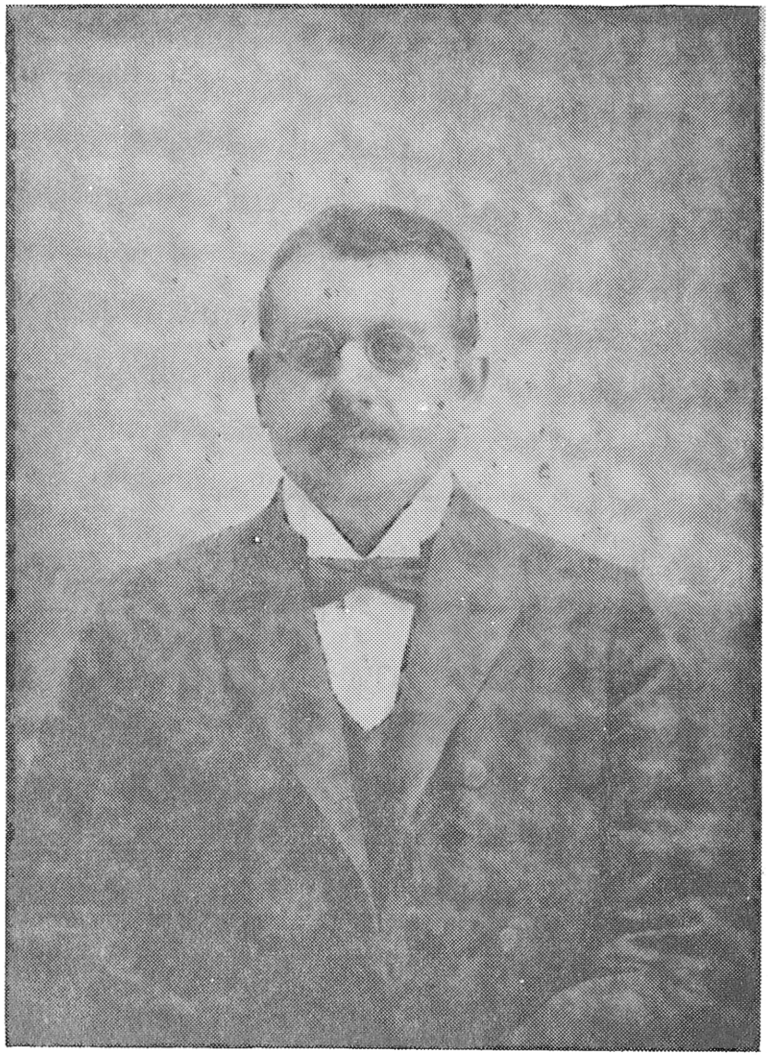

فرزانه اردشیرجی ریپورتر

اردشیرجی را نیز جزو آزادیخواهان ضبط نموده وچنین گوید :

« در روز ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۲ هجری قمری قریب بچهل نفر از آزادی ـ خواهان که جملگی مخالف باحکومت استبدادی بودند و آرزوی بسط عـدالت و آزادی را در کشور ایران داشتند در آنجا جمع شدند . ما نام نامی آنها را برای ضبط در تاریخ در اینجا ذکر میکنیم تا فرزندان ایران کسانی‌را که بانیروی‌ایمان و اخلاص در راه مشروطیت و آزادی فداکاری کرده‌اند و در آن دوره تاریکـی چراغ هدایت افکار را در دست گرفته و بروشن کردن ارواح و افکار پرداخته‌اند بشناسند .

۱ـ ملک‌المتکلمین ۲ـ سیدجمال‌الدین واعظ ۳ـ ابوالحسن‌میرزاشیخ‌الرئیس ٤ ـ حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی ٥ـ میرزا سلیمان خان میکده ۸ ـ سید محمد رضا مساوات ۷ ـ میرزا محمدحسن ذکاءالملک ۸ ـ آقای میرزا محسن ۹ ـمیرزا ابراهیم خان منشی سفارت فرانسه ۱۰ـ یمن‌السلطنه برادر آقای منقح۱۱ـحاجی میرزا علیمحمد دولت‌آبادی ۱۲ ـ میرزا محمدعلیخان نصرت السلطان ۱۳ ـ جلال الملک ایرج ۱٤ ـ حاج شیخ مهدی کاشی۱٥ ـ مجـدالاسلام کرمانی ۱٦ ـ معین العلماء اصفهانی ۱۷ ـ آقای اردشیرجی زردشتی ۱۸ ـ سلطان‌العلماء زواره‌ای ۱۹ـ حاجی سیاح ۲۰ ـ امین‌الاطباء رشتی ۲۱ـ میرزا محمد حسین اعتقاد الحکماء ۲۲ ـ حاجی نایب‌الصدر شیرازی ۲۳ ـ میرزا جهانگیر خان ۲٤ ـ قاضی قزوینی ۲٥ ـ آقا محمد حسین تاجر معروف بخیاط ۲٦ـ آقا مرشدآقا ۲۷ ـ میرزا نورالله خان فدوی ۲۸ـ آقا شیخ محمد رفیع تاری.»

فرزانه اردشیر جی نه‌تنها بین رجال ودرباریان وخاندان‌سلطنتی ایران‌طرف توجه و صاحب نفوذ بود ، بلکه رجال سیاسی دولت انگلستان مقیم تهران نیز با نظر احترام باو مینگریستند و در امور خاورمیانه بویژه ایران جویای نظریات و خیالات او میبودند .

رجال معروف انگلیس مانند سرپرسی سیکس ، سردنیس راس ،لردلینگتن

وغیره از دوستان صمیمی او بودند . کابینه انگلستان او را بسمت مشاور مخصوص سفارت خود در تهران‌منصوب و گذرنامه خصوصی برایش صادر ساخت.

فرزانه اردشیر جی با خانواده‌های رجال بزرگ ایران آمـد وشد داشت و مخصوصاً دربیدار کردن گروه زنان ایرانی وآشناساختن آنان بحقوق‌خود وتوصیه بپیروی رویه بانوان پارسی هنـد کوشش خستگی ناپذیر بعمل میآورد . تعلیمات وخشور ایران زرتشت سپنتمان راگاه وبیگاه هنگام شب‌نشینی‌ها به‌رجال وبانوان عالیرتبه ایران تذکر میداد.ترقیات جامعه پارسی بویژه زنان‌آنها و خدمات آنان بکشورهندوستان‌در راه صنعتی ساختن آن را همواره در خانواده‌های رجال دولت مورد بحث‌قرارمیداد .

فرزانه اردشیرجی در اعتلای مقام زرتشتیان و ترقی آنها بغایت میکوشید و در مواقع مختلفه بمراکز زرتشتی نشین مسافرت و سخنرانی میکرد و در رفع مظالم و تعدیات نسبت بآنها اهتمام میورزید. خدمات اجتماعی او درپس پرده‌انجام میگرفت . جویای نام و شهرت نبود . هر چند سال یکبار سفری بهنـد مینمود و پارسیان را از نتایج حاصله وروش‌کارخودبا خبر میساخت وطرح فعالیتهای آینده رامی‌ریخت ، پیشنهاد ترجمه فارسی‌فرهنگ مزدیسنا را نخستین بار اوداد وبعدها روانشاد دینشاه ایرانی سلیسیتر با دعوت آقای استاد پور داود بانجام رسانید .

فرزانه اردشیرجی با سران ایل بختیاری روابط صمیمانه داشت وآنها رابه‌ـ اعاده مجد وجلال و فر و شکوه ایران باستان تهییج مینمود . کلیه سفارتخانه‌های خارجه در تهران با نظر احترام باو مینگریستند . رجال معتبر دولت ایـران در امور سیاسی نیز فرزانه اردشیرجی را مشاور خود قرار میدادند ، و بسیاری تربیت فرزندان خود را بسرپرستی او واگذار مینمودند وزمانی هم در مدرسه علوم‌سیاسی تهران سمت استادی را داشت.(۱)

(۱) رجوع شود به زندگانی ملک‌المتکلمین تألیف مهدی ملک زاده ، تهران ۱۳۲۵ ص۱٦

روزنامه تایمس لندن اورا بسمت خبرنگار خود در ایران وخاورمیانه برگزیده بود .

فرزانه اردشیر جی زبانهای کردی ولری را نیز میدانست وبین آن ایالات صاحب نفوذ بود وطرف توجه و احترام همه ایشان . دانشگاه السنه آسیائی پتروگراد از او برای تدریس زبانهای آسیائی دعوت بعمل آورده بود ولی چون صاحب گذرنامه خصوصی بود از پذیرفتن دعوت خودداری نمود .

یکنفر صاحب غرض مکتوبی سراپا دروغ برخلاف فرزانه اردشیر ریپورتر مینویسد . چون مدیران جراید تهران از درستی و اخلاص وخدمات بی‌ریای او نسبت بایران و دولت شاهنشاهی باخبربودند از درج آن خودداری مینمایند . لذا آن مکتوب در روزنامهٔ مظفری بوشهر مورخه شعبان ۱۳۲۲ هق چاپ میشود . فرزانه اردشیر جی در آن موقع عازم هندوستان بود . هنگام ورود به یزد روزنامه مظفری بدستش میرسد پاسخ آنرا بفوری برای درج بهروزنامه تربیت تهران‌می‌فرستد که در شماره ۳۴۹ ص ۱۷۵۲ مورخه پنجشنبه ۲۰ ذیقعده ۱۳۲۲ آن روزنامه چاپ شده وخود مدیر نظریه خویش را نیز درذیل آن درج مینماید . ماعین‌پاسخ فرزانه اردشیر جی را برای نمودن شیوه نگارش او و نظریه مدیر را برای اطلاع نسل آینده در اینجا ضبط مینمائیم .

مکتوب ازیزد: « خداوند هوش ، رب‌النوع دانش مربی عالم تربیت آقای ذکاءالملك مدیر روزنامه‌فرخنده تربیت‌را که یزدان پاکش درراست قلمی وحقیقت گوئی تأیید فرمایاد. رنج افزا بوده مخلصاً مشتاقم ، آبشخورم‌از پایتخت‌بمرز یزد کشانیده ، پس از اتمام اموررهسپار کرمان وهندم . ازیزدانم آرزوست که‌باردیگر یعنی بزودی باز بدیدار تختگاه کی ویاران مرز ری برخوردار آیم . باید کمین بنده را دیده ونمونه باطنم را از ظاهر حالم دریافته باشید . همانم که دیده وچنانم که دریافته‌اید .

مقارن حرکتم از پایتخت که عازم زاد بوم خود یعنی بندربمبئی بوده‌وهستم

روزنامه مظفری ازبوشهر درنمره ٦٧ و٦٨ ماه شعبان۱۳۲۲ هق جهت این خادم ملك ودولت بدرقه‌فرستاده ، دست مریزادی داده دست خانه‌اش آباد ودستش مریزاد باید بیاران هند وبرادران وطن ازاین راه برد بهر کدامی مشتی داده نتیجه حسن سلوك وپاداش خدمت وطن نیاکان خود را بنمایم. اگر چه دانندگان هرچه‌باید بدانند میدانند ، افسوس در این است که چرا دروطن عزیز نیاکان مابنام روزنامه وجریده فارسیه بعضی از بیخردان اوراقی را آلوده وصحیفهٔ راکثیف نموده . بسا نام نیکوی پنجاه سال رابیك‌نام زشت‌پایمال سازند ونویسنده ناراست‌خودکارمکتوب مظفری فقط محض تحصیل لقمه نانی ناروا برای خود و زیر دست آزاری و زیر و رو کردن کارها بدون داشتن‌رقیبی برداشته آن اراجیف مزخرف رانوشته‌ملت‌نجیبه وقدیمه زرتشتیه راکه نمونه قدیم این خاك پاك بوده شاه پرستی و ایران دوستی‌در آب و گلشان سرشته است ببعضی نسبتها آلـوده و متهم ساخته است . گمان ندارم خوردن این گونه نان‌ها روا وچنین رتبه وجاه چندان پایا باشد . اگر نویسنـده مکتوب سرتا پا نادرست در تحت محاکمه واقع وجرم وخیانتش بر اولیای دولت ابد مدت‌علیه ثابت شود آیا آنراهم باشتباه دفع خواهد نمود ؟ خیر والله پیش‌نمی رود وامنا و اولیای دولت‌جاوید مدت‌ایران بکیفر اعمالش گرفتار خواهندفرمود. براستی سوگند اگر در طهران میماندم داد خود و همکیشانم را از اولیای دولت علیه ایران میخواستم . حالا هم معقولانه و مودبانه انصاف و جواب آن مزخرفات بی اصل را از مدیر محترم جریده فریده تربیت میخواهم وفی‌الحقیقة ، اگرتومی ندهی داد روز دادی هست . زرتشتیان ایران‌شاهنشاه‌پرستند و بتبعیت دولت ایران افتخار دارند . ایران از پارسیان است وپارسیان ازایران وهمه میگویند چنین شاه را بنده بایست بود ، هماره پرستنده بایست بود . پارسیان هند از ایرانند و پس از هزار وسیصد سال‌هنوز مهر وطن‌را در دلداشته خواهان آبادی ایرانند. کمین بنده هرچه هستم و هر که هستم باید مربی عالم تربیت معرفی فرماید . راه دور نرفته چون در سفرهستم ، صرفنظر از ماجراها مینمایم و همین را میگویم که نویسنده

مکتوب مظفری میگوید (بسم‌الله روزنامه تایمس حـاضر است) فقط در همـان روزنامه مظفری بنویسد که تایمس لندن یا بمبئی ودر کدام تاریخ ونمرمیباشد که خودم بخوانم و دیگران هم بخوانند و بفهمند تاسیه روی شود هر که در او غش باشد .

امیدواریم که ، گر بمانیم زنده بردوزیم جامهٔ کاز فراق چاك شده است . باقی را بانصاف و حقیقت گوئی و راست‌قلمی مدیر روشن ضمیر تربیت واگذاشته رخت سفر بربستم . (سیمز کیش اردشیر جی)

تربیت: اردشیر جی راکه از جانب اکابر فارسیان هندوستان‌مأمورسرپرستی فارسیهای ایران بوده شاید حالاهم بهمان مأموریت‌باشد سالهاست که بنده میشناسم و بتفصیل و تحقیق از مجاری امور او باخبرم . اولا در هندوستان متولد شده نه در ایران ثانیاً تحصیل کرده و فاضل و آگاه است وهمه کس این مطلب رامیداند و گواهی امین‌تر از این نیست که جناب مستطاب اجل اکرم مشیرالملك وزیر مختار دولت علیه ایران در پطرزبورغ درافتتاح‌مدرسه مبارکه علوم سیاسی‌اردشیر جی رایکی از معلمین این دارالعلم قراردادند .

مشیرالملك‌ازجملهٔفضلا واهل‌خبره‌میباشدناشی نیست که‌فریب بخورد گذشته از فضل ودانش اردشیر جی من بنده خود ازمشرب کار و مأموریت وخیال آن مرد کاملا آگاهم ومیدانم یکقدم برنداشته مگر بخیال ترقی مملکت ایران . اردشیر جی که جای خوددارد بنده برحسب اتفاق ازاول عمر بافارسیها سروکار پیدا کردم و تقریباً درچهل‌سال قبل دوسال تمام در کرمان ویزد که مجمع فارسیان است بسر بردم و بعد از آن هم الی الان باآن طایفه رابطه داشته درظرف این‌مدت یکنفـر فارسی ندیدم که اهل تقلبات شنیع باشد نیز یکنفر فارسی ندیدم که بی‌عشق‌ایران سر کند و نجابت و درستکاری فارسیان ازآن حرفها هست که منکر ندارد و قولی است که جملگی برآنند و خاص و عام اقرار و اعتراف میکنند و چیزی غریب‌تر از این نیست که انسان در ایران باشد و این طایفه رانشناسد .»

فرزانه اردشیر جی پس از دو سال مسافرت باز بایران بر میگردد و آقای فروغی مدیر روزنامه تربیت در نمره ٤٢٦ جریده مورخه ۲ ذیحجه ۱۳۲٤ پس از شرح مفصلی از خدمات فرزانه اردشیر جی از ورود او بپایتخت اظهار خرسندی کرده‌و امیدوار است ایرانیان از دانش وتجربیات او استفاده ببرند.

فرزانه اردشیر جی درروز وهشتوعش سال۱۲۳٤ یزدگردی برابر ۲۲ اوت ۱۸٦٥ م در بمبئی متولد و درماه روز وبهمن ماه۱۳۰۲ یزدگردی برابر ۲۳ فوریه ۱۹۳۳ در تهران بمینو رهسپار گردید . محض تقدیر از زحمات او در راه خدمت بجماعت یك تمثال بزرگ او از طرف زرتشتیان هند در آدریان دادی شیت بمبئی نصب گردید .

هیربد اسفندیار

هیربد اسفندیارپور هیربد هوشنگ پور هیربد ملاجاماسب شاعر پارسی‌مقیم نوساری است . جدش ملاجاماسب مورد تلطف و مهربانی جهانگیر شاهنشاه هند واقع وزمینی بمساحت ۵۰۰ جریب‌بعنوان‌خلعت باو اعطافرمود. اما هیربداسفندیار نوهٔ او وقت تولد در سال ۹۹۳ یزدگردی تا هنگام پیری ومرگ سراسر در غم و اندوه وپریشانی وبدبختی وبینوائی وسختی گذرانده است . زیرا که مایملك‌پدری ونیاگانش را چون پس از تولد یتیم و بیکس میگردد دیگران غصب‌مینمایند . شاعر دیوانی در حدود هزار بیت از خود بیادگار گذاشته است که مندرجاتش دال بربدبختی وپریشانی اوست . هر چند اشعارش سست است ولی چون روحش عالی است و از داشتن دین بهی وخون پاك کیانی افتخار میکند وثروت و مکنت جهانی جدینان را در برابر چنین نعمت یزدانی یعنی دین زراتشتی هیچ می‌پندارد قابل ستایش است . چنانکه گوید :

جهاندارا جهان آباد کـرده   نه من بیگانگان‌راشاد کرده
نشاطوعیش‌وعشرت درجهانی   ورا داده مـرا درد نهـانـی
عبیر وزعفران وعنبرومشك   ورادادہ‌مراخاکستری خشك
کجا نسبت‌بود بیگانگانرا   چگونه حرف گویم‌حالشانرا
که‌بایدشکر در هرنامرادی   گهی‌درداست‌و گه‌هم‌سوروشادی

سپاس از صد هزاران پاك یزدان   مرا داده است دین مـازدیسنان
سپاس ایزدکنم هر دم زبانـم   مرا داده است کشتی بر میانم
سپاس ایزد کنم در خاص و عامی   مرا داده است زند وستا کلامی
سپاس ایزد کنم ظاهـر نهانـی   مرا داده است این نسل کیـانی
سپاس ایزد کنم در پشت درپشت   مرا داده پیمبر پـاك زرتشت

ودر جای دیگر گوید :

خـدا بدهد کیان را پـادشاهی   ز بهدینـان رود بیشك تباهـی
ندیدم کس بدین دلسوز بـاشد   ز دینداران خوش و مسرور باشد

و نیز :

توفرمودی که‌این‌دین‌راستی‌هست   بجزاین‌هرچه‌هست‌درکاستی‌هست
تو فرمودی که آید شاه بهـرام   جهـان در پرورش گیرنـد آرام
تو فرمودی که آخر دور آید   کیـانی پادشاهی می نمایـد
تو فرمودی که این دین مهانست   از این‌بهتـر نباشد در جهـانت

نکتهٔ دیگری که ذکرش‌بیجا نیست‌اینست که سلسلهٔ نسب فرزانه دادابهای نـوروز جـی نماینده حزب لیبرال انگلیس در پارلمان انگلستان که شهرت جهانی دارد ودرهند ملقب‌است به‌پدر بزرگ‌هندوستان بزرگواری‌که شالودهٔ کنگره هند را ریخته و در جلسه که در سال ۱۹۰۶ میلادی تحت ریاست خـودش منعقد گردید استقلال کامل هند راهدف آمال کنگره قرارداد . باین شاعر مزدا وایران پرست میرسد .

ملا اسکندر

ملا اسکندر پور ملاگشتاسب پور بهمن کرمانی وساکن آن دیار مانندپدر منجم وتحت سرپرستی او درعلم نجوم وریاضی‌بهره کافی حاصل کرد . پس‌از فوت

پدر باستخراج تقویم و سالنامه پرداخت در علم رمل وجفر دست داشت و مرجع بزرگان وحکام و سران کرمان بود . زندگانی درویشانه و محقر اختیار کرد و با صوفیان و دراویش معاشر بود .حکام کرمان در دوره زمامداری خویش وظیفه‌جزئی برایش مقرر میساختند واز وی دلجوئی‌مینمودند ، درسال۱۲۷۳ هجری(۱۲۲۶ی) جهان را بدرود گفت .

فرزانه ایرانشاه

فرزانه ایرانشاه‌بن ملکشاه دانشمند و شاعر زرتشتی ایرانزمین که از نقطه نامعلومی بشهر کرمان مهاجرت ورحل اقامت میافکند . در آنجا با دستورشهریار پور دستور اردشیر بن بهرامشاه تماس حاصل و باشاره او صددر رابرشته نظم درمی آورد .در مورد نام خود گوید :

بایرانشه آنمرد مشهور بود   ملکشاه را در جهان پور بود

نظم کتاب در اسفندار مذماه سال ۸٦٤ یزدگردی برابر ۱٤ محرم سنه ۹۰۰ هجری بپایان میرسد چنانکه گوید :

ده وچهار بود ازمحرم کهمن   شتر کرده تاریخ آن درسخن

نسخه خطی کتاب‌نامبرده‌بشماره BVII 19 در بنگاه‌خاورشناسی کامابمبئی محفوظ است . درزیر نمونه‌ایست از ابیات آن:

الهی زبان مرا در بیان   روان ساز مانند آب روان
که تا دره دین‌بگویم سخن   کنم تازه این رازهای کهن
کهمن‌ازخوداینراز کردم عیان   چنین بود تقدیر رسم مهان
که‌ناگه بکرمان فتادم گذار   مرا برد ایزد بر شهریار
همان‌شهریاری که‌دستور بود   دل‌ودیده او پر از نور بود
بسی علم دین‌را ز بر داشتی   بعلم و علم ها سر افراشتی

بملك و خلایق بد اوشهریار   بنام و نسب هم بداو شهریار

میگویند اصل صددر بتوسط میدیوماه وردست و سیاوخش از اوستا و پازند وپهلوی نوشته شده است . این کتاب بگجراتی هم ترجمه شده ومترجم آن دستور منوچهر جی ایدلجی جاماسپ آساناست در سال ۱۸۸٤ م(۱۲۵٤ ی) آنرا منتشر نمود .

فرزانه افلاطون

فرزانه افلاطون متخلص بافسر پور ملا اسکندر ازدانشمندان فاضل زرتشتی است در کرمان متولد و درچهارسالگی ازنعمت مهر پدری محروم و یتیم گردید . در سال ۱۲۸۳ هجری (۱۲۳۵ی) هنگامیکه دانشمند پارسی مانکجی لیمجی‌هاتریا ملقب بدرویش فانی وارد کرمان گردید او را با خود بتهران برد (۱) و باتفاق جوانان زرتشتی دیگر بتعلیم و تربیتش همت گماشت .

فرزانه افلاطون در اندك زمانی دورهٔ تحصیلیهٔ‌خویش‌را تمام و در اواخر سال ۱۲۹۰ هجری (۱۲٤۳ی) فارغ‌التحصیل شد . یکسال بعد ازسوی مانکجی‌صاحب عازم کرمان گردید تا در تعلیم وتربیت جوانان زرتشتی‌آن شهر ابراز فعالیت‌نماید

فرزانه افلاطون موقعیت مهمی را در زادبوم خویش احراز و شهرت خاصی حاصل کرد . نصرت‌الدوله فرمانفرما و پسرش ناصرالدوله نسبت باو مهربانیها و نوازشها ابراز داشته‌اند . میرزا سیدکاظم‌وزیر اورا طرف توجه و محبت مخصوص خویش قرار داده بود .

فرزانه افلاطون گجراتی و انگلیسی هم میدانست وشعر نیز گاهی میسرود در اقبال ناصری کتابی که برای تدریس مبتدیان درسال ۱۳۰۳هجری (۱۲۵۵ی) تألیف وطبع نمود میگوید :

---

(۱) رجوع شود بتاریخ کرمان بشماره HP(ms)142 محفوظ در بنگاه خاور شناسی خورشیدجی کاما ، بمبئی.

بدان امید باقبال ناصری نامید | کتاب مختصر نافع گرامی را
مگر زبخت‌شهنشاه عهدناصر دین | که کردزندهٔ جاویدخاص‌وعامیرا
مراین‌فقیرهم‌ازبخت‌بهره‌ور گردد | بیابد از کرمش بهترین مقامی را
عجب نباشد ازصاحب عدالتوداد | که التفات کند کمترین غلامی‌را
ز بحر جودشهنشاه می نگردد کم | ز قطرهٔ که رسد کام تشنه کامی‌را

فرزانه افلاطون در ستاره شناسی ورمل و اسطرلاب ارث جد وپدری خود نیز بهره وافی داشت برادرش ملابهروز استاد اوبود.

فرزانه المجوسی

فرزانه‌علی‌بن‌العباس المجوسی‌الاهوازی‌الارجانی ازپزشکان مشهور ودانشمند نامدار زرتشتی زمان خود بود و درشیراز میزیست . بقول القفطی صاحب تاریخ‌الحکما پیش طبیب وقت ابو ماهر پزشکی آموخت با مطالعه نوشتهای پیشینیان تجربیات وافر بدست آورد وکتابی بعربی درطب بنام عضدالدوله فنا خسرودیلمی از سلاطین آل‌بویه تألیف نمود و آنرا کامل‌الصناعه یا الملکی میخوانندو گنجینه ایست ازعلوم نظری وعملی داروها و بطور بسیار عالی مرتب و موضوعات مختلفه را در بخشها وفصلهای گوناگون شرح میدهد.این کتاب درزمان خودشهرت‌خاصی پیدا کرد ومورد مطالعه دانشجویان پزشکی وطبیبان واقع گردید .

پس از آنکه ابن سینا قانون را تألیف کرد ، کامل‌الصناعه رونق سابق خود را از دست داد . بقول دانشمند انگلیسی الگود **Elgood** قانون ابن‌سینا در جنبه علمی بسیار عالی است وکامل الصناعه المجوسی در جنبه عملی .

بقول آقای دکتر نجم‌آبادی « تاظهور قانون بوعلی کتاب ملکی بسیارمورد توجه اطبا بود وهمینکه بوعلی قانون راتألیف نمود این کتاب از رونق افتادمعهذا در مقام خود رتبه ارجمندی را داراست ومکرز درلاهور ، مصر ، ونیز ولیون چاپ شده و شامل دوقسمت است علمی وعملی وهر کدام دارای ده مقاله وهرمقاله به ـ ابوابی منقسم گردیده .»

بقول بارهبروس« قبل از شهرت قانون ابن‌سینا دانشجویان پزشکی و اطبا کامل‌الصناعه المجوسی را مورد مطالعه خویش قرارمیدادند . شهرت قانون بواسطه شخصیت بوعلی‌سینا بود که در علوم دیگر نیز سمت استادی داشت . کامل‌الصناعه مقام خود را در برابر قانون حفظ کرد . زیرا بخش اندام شناسی آن‌بهتر ازقانون میباشد وجالب توجه شماره بیشماری از خوانندگان بعلاوه طبیبان گردید . »

کامل‌الصناعه بلاتین ترجمه گشت وبنام **Liber Regius** نامیده شد و در اروپا تدریس میگشت. نسخ خطی فراوانی ازآن درکتابخانه‌های‌اشخاص وعمومی موجود است .

ترجمه لاتین این کتاب بار اول در سال ۱۴۹۲ مسیحی در شهر و نیز و بار دوم در سال ۱۵۳۲ م درلیون چاپ شد . پروفسور براون درکتاب خویش‌داروهای عرب مشروحاً از آن صحبت میدارد و با نظریه القفطی و با رهبـروس و سایر نویسندگان قرون وسطی مبنی بررجحان کامل‌الصناعه برقانون‌بوعلی‌سینامخالف میباشد .

تذکره نویسان عرب و ایرانی فقط تألیف کامل‌الصناعه را بالمجوسی نسبت میدهند .اما بروکلمن درکتاب خود ادبیات عرب از رسالهٔ طبی دیگـر صحبت میدارد که درگوته باو نسبت داده شده است .

عضدالدوله دیلمی یکنفر پزشك یونانی بنـام نظیف را طبیب دربار ساخت و دستور داد کتب طبی را ازیونانی بعربی ترجمه کند. نظیف در دانش پزشکی اطلاع کامل نداشت و در تشخیص امراض وتجویز دارو چنان آبروی خود را ازدست‌داده بود که مردم از ترس جان خویش از او واهمه داشتند و باو مراجعه نمیکردند . کتابی را که نظیف نوشت همه سطحی و پربود از اغلاط و اشتباهات . میگوینـد وقتی یکی‌از افسران عالیرتبه عضدالدوله‌ناخوش شد .پادشاه نظیف را برای‌معالجه او فرستاد . افسر ازدیدنش سراسیمه شد که مگر چه خطائی‌از او سرزده که‌سلطان طبیب را مامور اعدام او ساخته است .

در چنین زمانی المجوسی کتاب کامل‌الصناعه خودراتألیف نمود که بهترین ومنظم‌ترین کتب طبی عهد بود و پادشاه اورا طبیب مخصوص خود قرار داد وبمقام بلند رسانید

علی‌بن‌العباس المجوسی در اروپا بنام هلی عباس نامور است . درشیرازتلمید ابوماهر موسی‌بن یوسف بن سیار شیرازی بود و بارها درکتابش از استاد خود با احترام یاد میکند .

از نام زرتشتی این پزشك معروف بیخبریم و در تذکره‌ها نیز از او چندان صحبت ننموده‌اند . نام المجوسی گواه زرتشتی بودن اوست و القفطی او را ابن ـ المجوس میخواند . نام عربی او وپدرش نباید، ما را ازحقیقت مطلب دور و فرضیه مسلمانی اوگردد . بقول دکتر معین « تسمیه او بعلی و پدرش بعباس نباید باعث استبعاد مجوس بودن او بشود چه درکتب تواریخ تسمی اهل سایر ادیان باسما و کنی والقاب اسلامی لایعدولایحصی است(۱).»

الگود درکتاب خویش تاریخ پزشکی ایران‌صفحه۲۶۳ نقل ازقول‌نیکلسن در تاریخ ادبیات عرب چنین گوید : « باشکست یزدگرد در سال ٦٤٢ میـلادی عربها فرمانروای‌ایران شدند . ولی اسلام را برمردم کشور مفتوحه تحمیل‌ننمودند و قبول دین را بمروز زمان محول نمودند تا آنکه ایرانیان بتدریج برجحان آن پی برند و استفـاده های مادی اسلام آورندگان را بچشم ببینند . اجمالا قبول اسلام ، راه دخول دردایرهٔ اخوت اسلامی خوانده میشد . اما عملا چنین نبود .هر چند که ایرانیان درعلم وتمدن و آداب معاشرت و اخلاق ازعربها برتر بودند ، با وجود اسلام آوردن ودخول در دایره اخوت اسلامی باز هم باعربها برابرنبودند ونمیتوانستند بآنها نزدیك بشوند . همانطوریکه اصحاب پیغمبر خود را از عربها برتر میدانستند ، عربهانیز خودرا از سایراقوام وگروه‌مسلمانان بالاترمیپنداشتند

رجوع شود بچهار مقاله عروضی سمرقندی بکوشش دکتر معین ص ۳۹۱ چاپ طهران ۱۳۳۳

افراد و خاندان مردم کشورهای مفتوحه بـا انتساب خود بعنوان موالی برؤسای قبایل اعراب میتوانستند بمقام وجاه مخصوصی ارتقا یابند . حتی دردوره خلافت عباسی که قدرت اعراب روی بزوال و تحلیل میرفت بسیاری از خاندان ایرانی بجعل شجره‌نامهای‌موهوم پرداخته خود را ازنژادعرب وعربزاده قلمداد نموده‌اند در حالیکه خون نیاگان خود آنها بسیار عالیتر و پاکتر بوده است .(۱)»

در قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی شهـر کوچك سالرنو **Salerno** در ایتالیا محل اجتماع پزشکان عرب ، یهودی ونصاری بود و در آن عهد یك دانشکده پزشکی در آنجا ایجاد گشت .قسطنطین افریقائی متوفی بسال ۱۰۸۷ میلادی یکقرن بعد از المجوسی کتاب کامل‌الصناعه او را باردوم بزبان سلیس لاتین ترجمه نمود . بخش اندام شناسی آن بخصوص بین دانشجویان و طبیبان سالرنو شهرت خاصی پیـدا کرد و نام پزشك زرتشتی را در اقصای اروپاپیچیده وسرچشمهٔ دانش‌آنان گردید. ترجمه قسطنطین در عالم لاتین بنام**Pantegni** معروفست ونسخ بیشماری از آن استنساخ گردیده است .

چنانکه در جهان امروزی دانشجویان پزشکی تحت نظر استادان دانشمند ومطالعه اوضاع و احوال بیماران در بیمارستانها تربیت میگردند، المجوسی نیزدر کامل‌الصناعه خویش در مورد تربیت پزشکان همین تذکر را میدهد « یکی ازچیز هائیکه برای دانشجویان پزشکی قابل اهمیت است آنست که همواره بایستی به‌اتفاق پزشکان حاذق و استادان به‌بیمارستانها وخانه‌های مرضی سر کشی کنند و در اوضاع و احوال وپیشرفت بیماران و تاثیر داروهائیکه تجویز میشود دقت نمایند و بعلائم و آثار امراض دقیق گردند و باآنچه راکه درکتب طبی‌مطالعه نموده‌اند برابر نمایند واختلافات رابنظر آورده بیاد سپارند وبهتری و بدتری حالات‌بیماران و تأثیرات داروها را بحافظه‌سپارند تا طبیب حاذق گردند وآنکه رادر طبابت‌عشق

(۱) بزعم نگارنده ابوالحسن علی‌بن حمزه بهمن‌بن عبدالله بن فیروزمعلم خلیفه مامون عباسی شاید یکی از زرتشتیان دانشمند آن زمان باشد.

کمال درسر است بایستی این دستورات را بکار برد ومهمل نشمارد و اگر چنانکه گفته شدرفتار نماید درتشخیص امراض ودرمان‌آن کمال استادی راحاصل مینماید وبشهرت تام میرسد.»

احمدبن علی‌بن عمر نظامی‌عروضی سمرقندی صاحب چهار مقاله درتعریف المجوسی صاحب کامل‌الصناعه چنین گوید :

« صاحب کامل‌الصناعه طبیب عضدالدوله بود بپارس بشهر شیراز ، و در آن شهر حمالی بود که چهارصد من وپانصد من‌بار برپشت گرفتی وهر پنج ششماه‌آن حمال را دردسر گرفتی و بیقرار شدی وده پانزده شبانروز همچنان بماندی یکبار او را درد سر گرفته بود و هفت هشت روز بر آمده و چند بار نیت کرده بود که خویشتن را بکشد . آخر اتفاق چنان افتاد که آن طبیب بزرگ روزی بدرخانه آن حمال بگذشت . برادران حمال پیش او دویدند و خدمت کردندواو رابخدای عزوجل سوگند دادند واحوال برادر و دردسر او بطبیب‌بگفتند . طبیب گفت او را بمن نمائید . پس آن حمال‌راپیش اوبردند . چون بدیدش مردی شگرف و قوی هیکل وجفتی کفش در پای کرده که هر پای منی و نیم بود بسنگ . . پس نبض او بدید و تفسره بخواست . گفت او را با من بصحرا آرید . چنان کردند . چون بصحرا شدند، طبیب غلام خویش راگفت ، دستار حمال‌ازسرش فروگیر ودر گردن او کن و بسیار بتاب . پس غلام دیگر راگفت ، کفش او از پای بیرون کـن و تایی بیست بر سرش زن .

غلام چنان کرد . فرزندان‌او بفریاد آمدند . اما طبیب محترم ومحتشم‌بود. هیچ نمیتوانستند کرد . پس غلام راگفت که آن دستار که در گردن او تـافته‌ای بگیر وبراسب من نشین و او را باخود کشان همی دوان . غلام همچنان کرد و او را در آن صحرا بسیار بدوانید چنانکه خون از بینی او بگشاد و بگفت اکنون رها کن . بگذاشت آن خون همیرفت گنده‌تر از مردار .

آن مرد درمیان رعاف درخواب شد و درم سنگی سیصد خون ازبینی‌اوبرفت

و باز ایستاد. پس او را بر گرفتند و بخانه آوردند. از خواب درنیامد وشبانروزی خفته‌بماند و آن دردسر او برفت وبمعالجه محتاج‌نیفتاد ومعاودت‌نکرد. عضدالدوله او را ازکیفیت آن معالجت پرسید گفت ای پادشاه آن نه مادتی بود دردماغ که بیاره فیقرا (ایارج) فرود آمدی، وجه معالجتش جزاین نبود که کردم.»

المجوسی‌چنانکه در طبابت طبیبی حاذق و مشهور بود در انتقاد نیز جسور وجرئت معنوی داشت. درمورد رساله طبی که هارون در زمان خلافت مـروان یا عمربن عبدالعزیز از سریانی بعربی ترجمه کرد بر خلاف پزشکان دیگر که آنرا میستایند از آن انتقاد ونواقصش رانشان میدهد. در بخش اول کامل‌الصناعه چنین گوید:

«دربارهٔ نویسندگان جدید هارون کتابی نوشته که ازبیماری وعلائم‌امراض و دارو و درمان آن صحبت میدارد. باب اندام و بیماری شناسی‌آن بسیار موجز ومختصر است و ازطرز عمل وجراحی وپیش گیری امراض صحبت نکرده است. کتابش عاری ازفصاحت وپر است از اغلاط و عبارات نا مفهومی که انزجار خاطر خواننده را فراهم میسازد. (۱)»

و همچنین در مورد کتاب الحاوی في‌الطب تألیف محمدبن زکریـای رازی گوید:

«این کتاب که بنام الحاوی مشهور است متضمن آنگونه اطلاعاتیست که‌یك پزشك لازم دارد. مانند بهداشت، طبابت، خوراك بیمار، امراض وعلائم‌آن وحتی ازذکر کوچکترین مطلب دایر بر درمان‌بیماری غفلت ننموده‌امااز‌ذکر موادطبیعی مانند عناصر، طبایع، اخلاط و رطوبات خاموش است و از استخوان بندی واندام شناسی وجراحی‌صحبت نمیکند. نوشته‌هایش بدون ترتیب وعاری از روش واصول دانشمندانه است. کتاب خود را بابواب و بخشهای مختلف تقسیم ننموده‌کاری که برای شخصی دانشمند مثل او آسان بوده است. ازکمال فضل و دانش واستادی‌او

(۱) رجوع شود بتاریخ پزشکی در ایران تألیف الگود ص ۱۰۰-۹۹

درطب شکی نیست.

از اطلاعات عمیقی که درکتاب او درج است باین نتیجه میرسیم که بایستی اینهمه موضوعات مختلفه طبی را برای مراجعه خودش جمع کرده باشد که هنگام پیری وضعف حافظه در موضوع بهداشت و درمان شناسی استفاده نماید. یا آنکه ترس ازنابودی کتابخانه عظیم خود داشته ویادداشتهای مذکور را در یکجا جمع نموده است. چنانکه از مندرجاتش برمیآیددرنظر داشته‌بابواب وبخشهای‌مختلف تقسیم نماید ولی حجم بزرگ کتاب ودیری و کندی درکار و بالاخره مرگ او را ازکار مورد نظر بازداشته است.

همه دانشمندان بداشتن وخریدن این کتاب بسیار قطورتوانا نیستند. اینك که پنجاه‌سال ازمرگ مؤلفش میگذرد نسخه‌های آن کمیاب است. رازی عقاید و نظریات کلیه پزشکان معاصر و گذشته را در مورد امراض وعلائم‌آن درکتاب‌ذکر کرده پزشکان در مورد امراض وعلائم اختلاف نظر ندارند وهر کس بسبك خودبا اصطلاحاتی جداگانه شرح میدهد. ذکر همه‌آن درکتاب امری فضول و باعث بزرگی حجم آن گردید. اگرباختصار کوشیده بود بیشترمورد استفاده‌دانشجویان پزشکی واقع میگردید.»

هر چند رازی از دانشمندان ومشاهیر اطبای زمان و طرف احترام‌همه بودند اما المجوسی بواسطهٔ راستگوئی از انتقاد خودداری ننموده و چنانکه نقص کتاب الحاوی را حجم زیاد آن میداند نقص تألیف دیگر رازی بنام کتاب المنصوری را ایجاز بینهایت آن میداند که بسیار بطور اختصار نوشته است.

درقرون وسطی کتابهای زیاد طبی برای دانشجویان پزشکی موجود بودولی کسانیکه میخواستند پس از طبیب شدن بکمال برسند بایستی کتاب کامل‌الصناعه المجوسی یاکتب چند دیگر را مطالعه نمایند. صاحب چهار مقاله در موردکتب درسی دوره اول ووسط و نهائی دوره پزشکی چنین‌گوید: «پس طبیب باید نیکو اعتقاد بود و امر ونهی شرع رامعظم‌دارد و ازعلم طب باید که فصول‌بقراط ومسائل حنین اسحق و(کتاب الفصول فی‌الطب معروف به) مرشد محمد زکریای رازی و

شرح نیلی بدست آورد ومطالعت همی کند بعد از آنکه بر استادی مشفق خوانده باشد و از کتب وسط ، ذخیره ثابت قره یا منصوری محمد زکریای رازی یا هدایه ابوبکر اخوینی یا کفایه‌احمد فرج یا اغراض‌سید اسمعیل جرجانی باستقصاء تمام براستادی‌مشفق‌خواند. پس از کتب بسایط یکی بدست‌آرد چون‌ستهٔ عشرجالینوس یا حاوی محمد زکریا یاکامل‌الصناعه مجوسی یا صد باب بوسهل مسیحی یاقانون بوعلی سینا یا ذخیره‌خوارزمشاهی وبوقت فراغت مطالعه کند .» بقول الگودچون این کتابهای اخیربسیار گرانبهابود وحاوی محمد زکریای‌رازی‌نایاب ،دانشجویان بمطالعه یك یا دو از این کتابها قناعت مینمودند .

المجوسی چنانکه گفتیم طبیب مخصوص عضدالدوله دیلمی بود در شیراز و صاحب جاه و مقام . چون عضدالدوله ببغداد عزیمت نمود باوی همراه نشد و در شیراز بماند و سالها پس ازمرگ پادشاه زنده بود ودرسال ۳۸۴ هجری قمری‌بدرود زندگی گفت .

دستور ایرج جی

دستور ایرج جی‌پور موبدسهرابجی پور دستور کاوسجی پور دستورسهرابجی مهرجی رانا دانشمند معروف و شاعر گویائی است . در رموز دین واوستا وپهلوی وهندی استاد و در سرودن اشعار پارسی دستی بسزا داشته در راه ترقی مذهب بسی رنجها برد و بسیاری از کتب کمیاب دینی و یا آنچه که‌از شعائر ملی سخن‌میراند، از روی نسخ خطی قدیم استنساخ و بکتابخانهای ملا فیروز وخورشیدجی کاماواقع در بمبئی اهدا نمود .

کتابخانه شخصی خودش معدنی بود از کتب خطی اوستا و پهلوی وفارسی و گجراتی که وارثانش آنرابکتابخانه مهرجی راناواقع درنوساری‌هنگام گشایشش اهدا نمودند . مجموعه نامبرده بعلاوه کتب چاپی شامل ۱۱۲ جلد کتب خطی میباشد .

دستور ایرج جی باوجود تألیفات‌بسیاری ازرسالات و کتب مذهبی وحماسه سرائی بفارسی و گجراتی ، ۷۵ جلد کتاب خطی اوستا رانیز ازروی کتابهای کهنه رونوشت کرده است وهم بعلاوه مراقبت در امور مذهبی ومراسم دینی که بر عهده بزرگ دین میباشد در مباحثات و سخنرانیهای مذهبی فعالیت ابرازمیداشته است. دکتر جیوانجی جمشیدجی مدی در دیباچه فهرست کتابخانه مـلا فیروز در مورد دستور ایرج‌جی که کتابدار ودبیرسابق کتابخانه بود چنین مینویسد :

« در فرهنگ مزدیسنا دایرةالمعارف سیار بود . با استنساخ بسیاری از کتب کمیاب و نادر بخط خویش کتابخانه ملافیروز را گرانبها ساخت و کتابخانه مهر جی‌رانا در نوساری پراست از کتبی که وارثانش از کتابخانه شخصی او بآن اهـدا نموده‌اند .»

تالیفات او از ایقراراست :

۱ ـ ماهیار نامه منظومه‌ایست که در داستان موفقیتهای مهرجی‌رانا دردربار اکبرشاه گورگانی پادشاه هند وبین جماعت زرتشتی‌سخن میراندودرحدوددوهزار بیت وروز شهریور وماه خرداد سال ۱۲۵۰ یزدگردی سروده شده است . بسیاری از ابیاتش دربخش اول همین کتاب درفصل کرامت مهرجی رانا بشهادت آورده‌شده است .

۲ ـ بیان مراسم یزشنی منظومه‌ایست بفارسی در ۳۰ بیت .

۳ ـ تاریخ بنای آتش ورهرام نوساری در۹۲ بیت

۴ ـ مناجات (۱) ۱۲۷ بیت که درسال۱۲۴۳ یزدگردی سروده

۵ ـ فروغ آئین کتابی است فارسی در اصول واحکام و تعلیمات دین‌زرتشت و برای تعلیم نونهالان تألیف گردیده است . امنای مدرسه دینی مـلافیروز آنرا برای تدریس در مدرسه درسال ۱۲۳۲ یزدگردی چاپ نمودند .

۶ ـ ستایش نامه (۲) منظومه‌ایست بفارسی سال۱۲۳۸ یزدگردی سروده‌شده

۷ ـ پندنامه ایرج (۳) منظومه‌ایست اخلاقی دارای ۱۳۰۰ بیت و در پایان کتاب راجع بنسب خویش و تاریخ اختتام چنین میسراید:

بشدختم این پند نامه درست   بروز امرداد و ماه نخست
سنه یزدگردی‌دوصدبرهزار   فزون‌چهل‌وهم‌هشت‌راکن‌شمار

---

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشماره F43 در کتابخانه مهرجی‌رانا نوساری هند

(۲) رجوع شود بنسخه خطی بشماره F56 در » » » »

(۳) » » » » F43 در » » » »

تو نام مصنف در این نظم خوان   مرا کمترین بنده ایراج بدان
منم پور دستور سهراب نـام   که او کرده اندر گروئمان مقام
بداو پور کاوس دستور مه   و هم رهنما بود در دین بـه
هم از نسل ماهیار رانا بد او   که او بود دستور نامی نکو
بنوساری اندر ورا بد وطـن   بد او نـامور سرور انجمن
ز نسلش منم بنـده کمترین   بروحش ز ما باد صـد آفرین

۸ ـ تفسیر پرگرد ۲۲ وندیداد . منظومه‌ایست فارسی در حدود ۶۰۰ بیت و درروز مانتره سفند وماه آذر سال۱۲۴۹ی نظمش آغاز شده

۹ ـ پاسخ بشش پرسش مهربانجی مانکجی ست در خصوص انجام مراسم جشن وآفرینگان تیر وبهمن‌ماه‌این رساله گجراتی در سال ۱۲۴۰ی‌تدوین گردیده

۱۰ ـ ترجمه گاتها از اصل‌ترجمه پهلوی روز تیر وماه اسفند ۱۲۵۳ی‌بآخر رسیده است .

۱۱ ـ توضیح مسائل غامضه مذهبی ومراسم پیچیده دینی بگجراتی در سال ۱۲۶۶ یزدگردی تحریر یافته .

کلیه تألیفات‌فارسی دستور ایرج جی بغیر از کتاب فروغ آئین روی طبع بخود ندیده است.

موبد برزو

موبد برزو پور دستور قوام‌الدین پور موبد کیقباد سنجانا ساکن نوساری و شاعر شیرین سخن پارسی است . نظم جاماسب نامه رابخواهش پدر درمدت یکماه تمام و در روز ورهرام وماه خرداد سال ۹۸۵ یزدگردی آغاز نمود . این ابیات از اوست که از اهورا مزدا برای ایرانیان خوشی و ترقی دین را درخواست می‌کند.

خدایا تو دین بهی تازه کن   همه دیو و اهریمن آواره کن
بهی دین ، تو همواره‌پرنور دار   به ایرانیان رامش و سور دار

راجع بخود ونظم جاماسب نامه (۱) گوید ،

چو برزوی سنجانهٔ هوشمند   بشرم اندر اینکار رانده سخن
بگلشن گلی را بیاورده‌ام   ببحر اندرون قطرهٔ برده‌ام
بشوخی بیاوردم این قصه ها   به میخانه‌ئی مل چه ارزد بها
بچیدم ز هر خرمنی خوشه‌ئی   که گردد از آن‌خوشه‌ام توشه‌ئی
کشیدم ز هر کان گهرهای چند   که گردم از آن‌درجهان سودمند
منم بندهٔ دین . برزو بنام   بباشد بنوساری اندر مقام

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بنشانی (S121) محفوظ درکتابخانه مهر جی رانا نوساری گجرات .

چو بنیاد این نظم کردم بسنج   گذشته ابر نهصد هشتاد و پنج
پس از فوت روز شه یزدگرد   ببد ماه خرداد ای پاك مرد
من این قصه آنروز کردم بسر   بروز ورهرام فیروزگر
بیکماه این قصه کردم تمام   ز دادار داور رسیدم بکام
همی آنچه دیدم بگفتم چنان   زگفت بزرگان عالی مکان
بگیری گر از نظمهایم شمار   بود چهار بیست ابر دو هزار
ببین در تماشای گلزار باغ   از این‌نظم خواندن‌بکن‌دل‌فراغ
هم از عقل زیور بر او کرده‌ام   ز میدان یکی گوی خوش‌برده‌ام

دستور برزو بعلاوه جاماسب نامه اشعار مختلفه دیگر نیز دارد ، مانند آغاز کیفیت شاه جمشید در پارس که هفت چیز از حکمت خودساخته بود ـ نصایح ـ گردش روزگار و حکایت جوان و پیری ـ پرسیدن رأی چهار سخن از وزیر (۱) شناختن قدر کاتبان وقدر کتاب ـ تمجید از دوست و اشعار مختلفه دیگر:

موبد برزو با زرتشتیان ایران هم طرف مکاتبه بوده و یك نامه از یزد در حدود سال ۱۰۲۲ یزدگردی‌در جواب نامه او نوشته شده که در بخش سوم کتاب آمده است .

فرزانه استادبمان

فرزانه استاد بمان پور خدابخش پور دینیار از دانشمندان دین دوست وخادم فرهنگی همگروه از اهالی قریه مریابادیزد است .

در دوران طفولیت در دبستان شهر بنیاد نهاده فرزانه مانکجی نزد فرزانه استاد جوانمرد دانش بیاموخت و با تأسیس دبستان کیخسروی در آنجا بتدریس

(۱) ایضاً همان کتابخانه بنشانی (F50)

و تعلیم کودکان همگروه پرداخت .

در اواخر عمر چون از آن دبیرستان باز نشسته شد آقای میرزا سروش لهراسب سردبیر دبستان دینیاری ، بنگاه فرهنگی موبدان نظر بحسن خدمات دیرینه فرهنگی‌اش او را بتدریس در دبستان دعوت نمود وتاهنگام در گذشت در سال ۱۲۸۰ یزدگردی بکار فرهنگی اشتغال داشت .

فرزانه بهرام پور رستم

فرزانه بهرام پور رستم خسرو آبادان بهرام نرسی آبادی متخلص بمسکین از تربیت‌یافتگان وشاگردان فرزانه مانکجی لیمجی‌هاتریا میباشد . در سال ۱۲۸۲ هق (۱۲۳۵ یزدگردی) باتفاق ۱۲ نفر کودک زرتشتی از کرمان وبیست نفر ازیزد بخرج آن فرزانه بتهران رهسپار و درآن دیار بتحصیل دانش پرداختند . چون فرزانه بهرام براستی ودرستی و فهم و دانش از همگنان برتر بود ، فرزانه مانکجی او را در سال ۱۲۴۵ یزدگردی بنیابت خویش و آموزگاری دهشنی دبیرستان زرتشتیان تهران انتخاب کرد و هنگام مسافرت بهندوستان و اطراف او را بجای خویش منصوب نمود و بنمایندگی اکابر صاحبان پارسی مفتخر ساخت . فرزانه بهرام فارسی و عربی‌را نیکو میدانست و ازدانش انگلیسی و گجراتی والفبای دین دبیره نیز بی‌بهره نبود ، طبعی موزون داشت و در خدمت بهدینان بسی فعالیت و مساعی ابرازداشته ودرتهران اقامت گزید. این ابیات ازاوست که‌درمدح ناصرالدینشاه گفته :

غوث زمان غیث دمان ظل کردگار

شاهنشه زمین و زمان شیر روزگار

از ضرب تیغ زهرهٔ دشمن کباب کرد
دشمن کش است در صف میدان کارزار
شاهان هفت کشور همه بندهٔ درش
دارای روزگـار و فریدون نامدار

یکی از زرتشتیان یزد مقیم بمبئی تحت نام مستعار خدابنده از آنجا کـه «حسود را چکنم کو ز خود برنج دراست» در۲۵ فوریه ۱۸۷۷ مسیحی برابر۱۲۴۷ یزدگردی در یکی از جراید بمبئی برخلاف فرزانه محترم و هم فرزانه مانکجی صاحب که براستی ناجی زرتشتیان محسوب میگردد ، یك سلسله دروغهائی منتشر و خدمات حسنه آنها را بد قلمداد نمود .

دانشمند محترم پس از اطلاع ازواقعه جواب آن بدگوئیها و دروغها را داد و مشت دروغگو را بازکرد ولی باز همـان نویسنده دست از خوی زشت خویش برنداشته و در۲۸ اکتوبر همان سال یك سلسله ناسزاهای دیگر برخلاف فرزانه مانکجی و فرزانه بهرام درهمان روزنامه نوشت ولی اینـدفعه خود مدیر جریده پاسخ دندان شکن بنویسنده آن داد .

فرزانه محترم صاحب تألیفات چندی است که بنام حامیان و پرورندگان خویش نوشته و در بنگاه خاور شناسی خورشید جی کاما . بمبئی جـزو کلکسیون مانکجی هاتریا ضبط و از قرار زیر است :

۱ ـ هادی جنت منظومه‌ایست اخلاقی بنام مانکجی بنشانی (H.p.ms383)
۲ ـ جامع صفات مانك بنام مانکجی بنشانی (H.p.ms 382)
۳ ـ سر رازیزدانی ، رساله‌ایست دینی برای نوآموزان بنام مهربانجی پانده بنشانی (H.p.ms 221)
۴ ـ دیوان مسکین ، منظومات اوست بنشانی (H.p.ms 361)
۵ ـ تاریخ تباهی فارسیان بیشانی (H.p.ms 242) بخواهش منیف پاشا وزیر فرهنگ دولت ترکیه درسال ۱۲۹۶ هجری تألیف و در چهار نهاد بانجام رسانید .

نخست باعث تباهی وتفریق سلطنت پارسیان . دوم کسانیکه پس از استیلای اعراب در هر دیار فرمانروائی کرده وفارسی مذهب بوده‌اند . سوم ستمهائیکه پس از تسلط اعراب باین گروه رسیده و حالت ایشان تا این زمان . امید است که روزی این رساله بزیور طبع آراسته گردد .

۶ـ نامه‌بانجمن وپنچایت یزد بنشانی (H.P.ms 357) این رساله در حدود سال۱۲۴۷ یزدگردی بریش سفیدان و بزرگان قوم و اعضای پنچایت نوشته وآنها را بانجام وظایف اجتماعی تذکر و بخشی از خدمات فرزانه مانکجی را یاد آوری مینماید . این نامه چون معرف اوضاع اجتماعی وزندگانی زرتشتیان آن دوره است آنرا باحذف فقراتی برای اطلاع عموم در اینجا نقل مینمائیم :

« عالی سروران فرخنده فر و مهتران دانشور فرخ گهر دستوران وموبدان وپنچایت وریش سفیدان بهدین هرمحال از دارالعبادهٔ یزد را بعرض اخلاصمندی مصدع است که بر خاطر شریف آن والا سروران آشکار وعیان است که در دوازده سال قبل این بنده یزدان بهرام بن رستم راسر کار فخامت آثار خداوندگار با دانش و داد و خدیو یگانه فرخ نژاد مانکجی صاحب از یزد بهمراه آورده در دهشنی دبیرستان تربیت فرمود که از بخشش حضرت یزدان و توجه آنصاحب مهربان بقدر استعداد از فیض علم بهره یافتم . مشهور است :

تخمهٔ پاك بباید که شود قابل فیض
ورنه هرسنگ و گلی لؤلؤومرجان نشود

در سه سال از این پیش آنصاحب معظم بحسن ظن خویش بصلاح وصوابدید ریش سفیدان بهدین مقیم تهران و امضای اکابر صاحبان هندوستان بنده را مأمور بمواظبت در امور هم آئینان ساکن ایران فرمودند که تاکنون در این خدمت مشغولم .

پس از مأموریت باین خدمت هرگونه نوشتجاتیکه صاحب معظم مادام اقامت در این مملکت با بهدینان ایران و اکابران هند و بزرگان کشور و علمای اسلام

محض ترقی همدینان و رعایت فارسیان ورفع ظلم وستم از ایشان کرده ومحاسبات موقوفات و ارسال ومرسولی باهر کس را بتصرف این بنده داد تا از عمل امورات سابق مطلع و مستحضر وآگاه و مخبر گشته هر امر که صلاح و صواب همدینان بینم بگزینم ودر انجام اقدام کنم و بطریق نصیحت‌فرمودند ازهر کس بدی‌ونافهمی معاینه آید ونادرستی وزیان مشاهده شود اغماض روا دارم و بخاطر نیارم و از آن بگذرم و بعوض در هر حال خیر طایفه را منظور دارم و در انجام آن مفطـور و مجبول باشم که گفته‌اند :

بدی را بدی سهل باشد جزاء	اگر مردی احسن الی من اساء

از آنجائیکه مثلی است مشهور « از کوزه همان برون تراود که در اوست» اگر شخصی بمقتضای کردار ونژاد وفطرت خود بگمراهی گراید و از بدی دست بازندارد من از کرده خویش و نیکی نادم نشوم و دست نکشم بلکه همان کس را نیکخواه باشم و این گفته یاد آرم :

شخصی بد ما بخلق میگفت	ما چهره ز غم نمی خراشیم
ما نیکی او بخلق گوئیم	تا هر دو دروغ گفته باشیم

خلاصه چون از ملاحظه دفاتر پنچایتی و نوشتجات بعضی مطالب که‌خیر و ترقی طایفه درآن مبرهن بود مشاهده نمود تکرار و مذاکره لازم نمود .»

« نخست آن صاحب معظم برسمی که باید وقسمی که شاید باکمال احترام ونهایت عجز و انکساراز فلاکت وگرفتاری فارسیان ایران ، اکابران هندوستان را آگهی داد ترغیب و تحریص بتقویت و همراهی ایشان نمود که پولی فراوان دادند که ازآن دخمه‌ها و عبادتگاه ساخته زیارتگاه و آتشکده‌ها تعمیر و پرداخته آمد مدارس ودبستانها محض ترقی وتربیت بهدینان برپای کرد و پسر و دختران بیکس و فقیر را تزویج و سدره پوشیدن که بکلی در ایران متروک و منسوخ بود باز ترویج داد و بسی سدره برایگان مر بهدینان را بخشید و روش سدره پوشی مر ایشانرا بیاموخت و بغیر از این امورات که عموم بهدینان مطلعند انجام داد . پس

بر آن سروران واجب آنست که اماکن موقوفه را دایم مواظب باشند که خـرابی بهم نرساند وهرکس هنوز سدره نپوشد هدف تیر لعن وآماجگاه پیکان طعن‌سازند و بپوشیدن وادارند.

« دوم برخی قواعد آئین بهی که ایرانیان از شدت صدمات زمان و رنج و انقلاب جهان بر طاق فراموشی ونسیان نهاده‌بودند باز هدایت نمود وآگهی‌بخشید منجمله روش سدره پوشی و اوستای آن ورسم خدمتگزاری آذر ورهرام و قانون عطریات و بوئیدنیهای خوش نهادن برآتش وقاعده دخمه ساختن واوستایش وجز آن بنمود و سگ بردن بدخمه و ترکش ساختن برگاهن ممنوع و متروك داشت که در دفاتر پنچایتی مذکور و مسطور است و برآن سروران والاگهر و مهتران فرخ سیر واجب آنکه همت گمارند و همگان را بدان دارند تا بهمان قسم عمل عمل آرند تا پاك یزدان جزای جزیل عطا فرماید.که گفته‌اند الدال علی الخیر کفا عله .

« سیم بمضمون الصحبت موثره :

بابدان کم نشین که صحبت‌بد	گر چه پاکی ترا پلید کند
آفتاب بدین بلنـدی را	ذرهٔ ابـر ناپـدید کند

فارسیان ایران ازکثرت مراودت و مخالطت و فزونی مجالست ومعاشرت با دروندان بعضی رسوم‌شنیعه وقواعدقبیحه که مخالف دین بهی بود فراگرفته‌منجمله شرب دخان از چپق و غلیان وقتل زندبار در ایام معین باسم قربانی و اکل لحوم گاو و اشتر وطرب کردن اندرقفای اموات وساز و چنگ زدن و رقصیدن در آن اوقات واقدام بشرب خمرو مسکرات اندر روز ومست شدن و اندر معابر وشوارع وکوچه و بازار گشتن و نسوان بی‌پرده ببازار رفتن و اندر معابر نشستن و چرخ رشتن و نیمشب بچرخستان شدن و بقوانین اهل اسلام بواسطه آخوند و علمای مسلمان درهنگام تزویج عقدبستن وزیاده ازیك زن‌خواستن وکناسی کردن وریش وناخن و دست و پا را حنا ورنگ نهادن ومانندکولی شلوار تنگ کوتاه پوشیدن

که از ران تا پنجه پا برهنه بود ودلاکی و از سرتراشیدن وحمل میت غسل‌نکردن وغیر از این بسیار امورات که منافی کیش بهی ونقص شأن بهدینان و اندر ایران معمول و مصطلح بود برانداخت و متروك ساخت که همگان را بیاد و اندر دفاتر پنچایتی نگاشته است .

پس‌سزاوارآنکه‌اگرنااهلی‌بمفاد العادت کالطبیعت الثانیة
خوی بد در طبیعتی که نشست نرود تا بروز مرگ از دست

هنوز باین نامحسنات قبیح و چنین امورات شنیع قیام و اقدام کند نگذارند و از ارتکاب باین اعمال‌بازدارند .

« چهارم از بابت پول سری ظلمهای فراوان و ستمهای بی‌پایان بر بهدینان ایران وارد بود واز جانب‌حکام وضباط و کدخدایان ورؤساو پاکاران وغیرهم‌متواتراً بر وجه مسطور افزوده دوسه مساوی بل بیشتر بانواع صدمات و رسوائی و اقسام زحمات و فضاحی اخذ مینمودند و آنهم از رعایای فقیر بیچاره آنان که استطاعتی داشتند قدم باز پس میگذاشتند و کس را بر ایشان دسترس نبود وبمضمون.

ید ظلم جائیکه گردد دراز نبینی لب مردم از خنده‌باز

از شدت تعدی که هر ساله در خصوص این وجه سری بر مظلومین میشد و بیناموسیها که از ستم محصلین وقوع مییافت اکثر بهدینان پراکنده و بیخانمان گشته بسیاری از آئین بهی و دین با فرهی بری و عری شدند . صاحب معظم الیه بتحمل صدمات و زحمات فراوان و مخارج کلی این درخت ظلم را مقطوع نمود که کالشمس فی‌وسط‌السماء برهمگان واضح وعیان و جائیکه عیان است‌چه‌حاجت ببیان است . معهذا برآن سروران واجب است چنان کنند که دیگر این‌ستم شیوع نیابد و این درخت گناه باز برنیاید .

«پنجم همه ساله باسم پیشکشی مبلغی از رعیت‌بیچاره اخذ میکردند ودر آن ضمن مباشرین و مداخله کنندگان تعدی و زیادتیها مینمودند و این رنجی بزرگ و بلائی سترك بود مررعیت را . صاحب مزبور آنرا متروك ومنسوخ‌داشت وبعوض

اینکه برای یکی دونفر فزون از صد تومان مخارج شدی و بهدر رفتی و بررعایا ستم شدی اکنون از خویش بهمان مبلغ بل کمتر دویست نفر را راضی میکند و برحرمت وعزت طایفه افزوده که چنانچه سابق بهدینان راباسامی رکیکی که گبر و مجوس و نجس باشد میخواندند اکنون بر عکس باسامی حسنه و شایسته که فارسی وزرتشتی باشد میخوانند ومینویسند . معهذا لازم است که دایم‌ساعی وجاهد باشیم که یوماً فیوم ترقی ونیکنامی تحصیل کنیم و کمافی‌السابق باز پس نیفتیم‌و مانند پیش یکدیگر را گبر و مجوس نخوانیم و ننویسیم و از اظهار سخنان‌ناقابل وقبیح و کلمات ناشایسته وشنیع مجتنب و برحذر باشیم و حرمت خود نگاهداریم تا جددینان هم حرمت مانگهدارند و بحقارت بر ما ننگرند .

من اگر خویش را نمی شایم دیگران را چسان بکار آیم

« ششم‌ببهانه پول قصابی وداروغگی وعوارض وسایرمخارج اتفاقیه‌درسنوات قبل رعایای بیچاره‌را اذیت وآزارمیکردند و مابین فارسیان‌هم ازاین بابت‌خصومت و عداوت حادث میگشت . صاحب معظم‌الیه در این باب هم قراری سخت نیک‌و نهاد که هر که عروسی و دامادی کند یا گهنباری بخواند وجهی قلیل باسم مخارج محل بدهد که جمع شود و درهنگام لزوم بازاء مخارج‌اتفاقیه داده‌آید تابرای آن بر رعایا ستم نیاید وخصومت نزاید . ازآن‌خجسته سروران امیدوارچنانم که‌توجه فرمایند که بموجب همان قرارداد معمول باشد و اختلال نیفتد که این مشتی باقی مانده آسوده باشند .

« هفتم رسم بود که اکثر از جاهلان و نا اهلان بهدین ببهانـه‌ئی مسلمان شدندی و اقوام و اقارب خویش را اذیت و آزار کردندی و هر چه داشتند باسم میراث بردندی ولی صاحب معظم مادام اقامت یزد هنگام حدوث ووقوع این نوع امور باکمال مدارا وملایمت ونهایت مهربانی و محبت بتقویت انـدرز و نصیحت ایشانرا ممنوع میداشت و ببمبئی میفرستاد . معهذا آن سروران هم باید هر که را نفس‌اماره بگمراهی برد و برآن‌دارد که بکجی‌راه‌سپرد بمواعظ‌ونصایح اوراهدایت

نمایند و از گمراهی بازدارند ،

« هشتم گاهی مابین بعضی از بهدینان از بابت معامله و داد وستد و غیره کدورتی صورت میبست ومنازعه ومجادله واقع میگشت که بمحاکمه و مرافعه و عرض و داد درنزد حکام‌شرع و عرف میکشید . صاحب‌معظم‌الیه ایشانرابازمیداشت و رفع فتنه و فساد میکرد که خصومت بمحبت و عداوت بمؤدت تبدیل میگشت . بدان قسم آن سروران نیز باید اقدام واهتمام ورزند که گرد عداوت ونفاق‌بهدینان بنشیند و فتنه وفساد برخیزد که باعث تباهی طایفه نشود که گفته‌اند :

ستیزه بجائی رساند سخن   که ویران کند خاندان کهن

« نهم سابق دایم اوباش و اشرار بر طایفه انواع تعدی میکردند واز بیوتات و شوارع اموال ایشان رابسرقت میبردند و اگر از اهل‌اسلام مدیون شخص‌فارسی بود منکر میشد ونمیداد و اگرمسلمانی ازشخص فارسی طلبکار بود انواع‌اجحاف وتعدیات میکرد صاحب معظم‌الیه بتدبیر و کمك اولیای دولت وامنای شریعت‌دفع نمود . بدان موجب‌برآن برادران واجب‌است که محض وقوع هر واقعه وحدوث هر حادثه در رفع آن همت گمارند و زیاد شدن نگذارند که مشهور است :

سر چشمه شاید گرفتن به بیل   چو پرشد نشاید گذشتن به‌پیل

وهم ازچگونگی مر این بنده‌را اطلاع دهند که حتی‌المقدور والامکان‌اندرخدمت‌گذاری تحصیل خدمت کند.

« دهم سابقاً هروقت هریك از بهدینان را بنوشتن شراکت‌نامه و اجیرنامه‌و وقفنامه‌وقباله‌وغیره‌احتیاج میافتادچون احدی‌از بهدینان ربطی نداشت‌لابد درنزد مسلمانان مینوشتند و آخر در آنها فساد بروز میکرد صاحب معظم‌الیه مادام‌توقف ایران هر گونه نوشتجاتیکه برای بهدینان لزوم بهم میرساند بقسمی کـه باید و رسمی که شاید بواسطه میرزای خود نگارش میداد .

اکنون این بنده را ازپاك یزدان آرمان چنانست که بتوانم ازعهده این‌نوع خدمت در حق همدینان بنهایت خوبی برآیم ودرهنگام‌لزوم حتی‌المقدور مسامحه

و غفلت ندارم و دریزد ملا جوانمرد شیر مرد و درکرمان ملا افلاطون اسکندر هستند که ایشان هم از تربیت یافتگان در دهشنی دبیرستانند و مهارت وربطی‌کامل دارند و در انجام این‌نوع خدمت هم مسامحه نخواهند ورزید .لهذا بهتراینست که نگذارید من بعد بهدینان محتاج غیر ملت باشند که گفته‌اند :

بغمخوارگی چون سر انگشت من   نخارد کسی در جهان پشت من

« یازدهم مثلی است مشهور:

نیکی چو از حدبگذرد   ابلـه گمان بد برد

وفرموده بزرگان است : هرجا که گل است خار است و برسر گنج‌مار است. گنج و مار و گل وخار وغم وشادی بهمند . چون بسعی وجهد صاحب معظم اینهمه امور که تمام خیر و صلاح طایفه است انجام گرفته بر همگان واجب است که تا روز واپسین ایشان را دعاگو وشاکر باشیم‌تا کسی مارا حق ناشناس نخواند وبی‌حقوق نداند که گفته‌اند : سگ را اگر خدمت کنی بهتر که بی بنیاد را .

« بعکس ، همینکه صاحب معظم پس از اتمام امور از یزد بتهـران آمد نااهلان و بد اصلان بمقتضای فطرت خود بمفاد کل الانایترشح مافیه کاغذی چاپ کرده بعوض اظهار امتنان و تشکر برایشان بهتانها نوشته بودند که اکابرصاحبان بدون اطلاع صاحب ، چاپ کنندگان آنرا در بمبئی جسته کذب و ناراستی آنرا برایشان ثابت و آشکارا نموده در اظهار نامه خویش چاپ کردند وحاصل آن‌این شد که این بدنامی تا جاویدان بنام ایرانیان ماند و حق ناشناسی و ناراستی و بد ذاتی باسم بهدینان ایران اشتهار یافت که مایهٔ خجلت و شرمندگی عموم‌دینداران است .

چون ازجانب ریش سفیدان و بزرگان بهدین ایران آن اشخاص راملامت نکردند باز در پنج شش‌سال قبل کاغذی باکابر صاحبان نوشتند باسم ریش سفیدان یزد بمهر سیزده‌نفر و هم کسی پیاپی بسیار سخنان ناشایسته در روزنامه چاپ نمود بدون اظهار اسم پدر خود . از ملاحظه آنها بنده از صاحب پرسیدم که در جواب

اینها چه میفرمایند فرمودند :

«جواب ابلهان خاموشی است و چنین نادرستیها را جواب نیست، چه میل من این بوده وهست که هرچه مصلحت خود و رضای خالق و خیر بهدینان در آن دانم غفلت نکنم مرا باکسی کاری نیست هر کس هرچه خواهدبکند و بگویدبمفاد کلما ان‌تزرع فیحصد هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت . »

بنده چون این‌شنیدم خاموش شدم‌چندی‌نگذشت که اکابرصاحبان‌هندوستان کتابی چاپ و دروغگویان را روسیاه و مفتضح نمودند ویك ثمره آن این شد که باعث بدنامی کل بهدینان گردیده و سالهای دراز خواهد ماند و نتیجه دیگر آنکه صاحب معظم از اهتمام در عمل مدارس که در یزد و کرمان بود استعفا ودوری‌نمود و از اکابر صاحبان خواهش کرد که بخود ایرانیان واگذارند و ایشان بالکلیه موقوف کردند .ولی‌باز صاحب معظم محض‌ترقی بهدینان‌خواست که اطفال‌دهشنی دبیرستان را زیاد کند و محض این ملا مرزبان اردشیر را پانزده تومان نقد داده به‌یزد فرستاد او هم رفت و چند نفر را تعیین نمود ولی بداصلی حسود که پنداری واقعاً این شعر راحکیمی از زبان‌او نقل کرده ،

سخن درست بگویم‌نمیتوانم دید — که‌می‌خوردحریفان‌ومن‌نظاره کنم

اخلال کرده نگذاشت کسی از فیض رحمت حق که علم و دانش است مستفیض و بهره یاب گردد و از آنجهت و بسببهای دیگر دهشنی دبیرستان هم موقوف شد که اکنون صاحب معظم از خود مخارج‌میکند . حاصل‌این آنکه میبایست بسیاراطفال مثل ملاجوانمرد شیرمرد وملا افلاطون وغیره ازعلم مستفیض و بهره‌یاب شوندبی نصیب ماندند و گناه این بگردن معاندین ومفسدین خواهد بود . باری مثل‌مشهور است :

گندم ازگندم‌بروید جو ز جو — از مکافات عمل غافل مشو

اینهمه جسارت برای آن بود که آن سروران بدانند که : هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست . از شامت اعمال ووخامت افعال این اشخاص است که

این نتایج بروز میکند . پس ازاینگونه اشخاص اجتناب و احتراز اولی

مکن با بدآموز هر گز درنگ — که انگور گیرد ز انگور رنگ

« دوازدهم البته همه آن سروران را بیاد است زمانیکه تحمل مشقت امور موقوفات یزد محول بسرور محترم ملا دینیار بامس بود بعضی اشخاص بهر قسم توانستند بهر گوشه و کنار و نهان و آشکار درصدد اذیت و آزار بودند وایشان را متضرر نمودند که ایشان هم دست کشیدند و آنوقت تحمل این زحمت بسرورمکرم ملا شهریاراین مرحوم بهرام مهربان واگذارشد که ایشان توجه مینمایند آنرا هم نتوانستند تحمل کرد و ایشان راهم آرام نگذاشتند. عجب است که خود خیری و همتی نمیکنند و دیگری را هم نمیگذارند ، واقعاً حالت‌حسودسیم است که میگفته چون کسی باکسی نیکی کند من رنجور شوم . لیکن گفته شیخ سعدی دراین‌مقام سخت مناسب است :

گر نبیند بروز شب پره چشم — چشمهٔ آفتاب را چه گناه
راست خواهی هزارچشم‌چنان — کور بهتر که آفتاب سیاه

« باری چون دانستند که حال این بنده خاکسار قبول این خدمت کرده‌ام و بر بنده واگذار است . خدا ناشناسی شیطان صفت بمضمون : بر عکس نهند نام زنگی‌کافور . خدابنده نام برحسب کردار خود درتاریخ ۲۵ فبرواری ۱۸۷۷میلادی (۱۲۴۷) در یکی ازروزنامجات هندوستان بعضی مطالب دروغ وبیپاچاپ کرده بود.

مولوی فرماید :

هر که باشد از زنا و از زانیان — این برد ظن در حق ربانیان
هر که برگردد سرش‌ازچرخها — همچو خود گردنده بیندخانه‌را

« چون امورات اینجا باین بنده محول است هر چه دانستم که محض صدق وصدق محض بود درجواب آن نوشتم وفرستادم آنرا بدیده بصیرت وچشم‌صداقت و راستی ندیده در تاریخ ۲۸ اکتوبر ۱۸۷۷ (۱۲۴۷ی) چیزهایی چند که شایسته حسب و نسب خودش است بافحش وهرزه بسیار نوشته بود که خود صاحب‌روزنامه

وی را جواب گفته و روسیاهش کرده و از مطالعه آن بنده متحیر شدم و با خود اندیشیدم که بیشك ارتکاب کننده اینکار حرامزاده است و از نسل پاکان و ایرانیان نیست . در این اثنا اسفندیار خدابخش فولاد نام تفتی از یزد باین ولا آمد اتفاقاً بنده را با او تلاقی افتاد . گفت ملا اردشیر بمشارالیه سپرده که بنده‌را بگویید شما که ایرانی هستید چرا در روزنامه‌جواب نوشتی از استماع این سخن متحیر ماندم که چرا خدابنده باید بدین‌خباثت اقدام کند وازاین‌معنی نیندیشیده که خاکستر بر هوا ریختن روی خود سیه کردن است وصاحب معظم را بد گفتن خسران دین و دنیای خودش بل بدنامی کل فارسیان اهالی ایران میباشد . فرموده بزرگان است .

ز یك ناتراشیده در مجلسی　　　برنجد دل هوشمندان بسی

« ظاهراً چون جوان است و بیزحمت ومشقت بدولت ومکنت رسیده از این معنی بیخبر گمراهی پیش گرفته ، پاك یزدان مهربان مر ایشان رابراستی ودرستی هدایت فرماید و از ضلال و جهال برهاند و از اغراض نفسانی و خیالات فاسد باز دارد .

« خلاصه از ملاحظه این حال بنده گمان کردم که بی‌سببی درچنین کار که خسرالدنیا والاخرة وهوخسران مبین‌است اقدام‌نکرده وبیجهتی از راستی که‌هادی صراط مستقیم است منحرف نگشته و اوقات خویش را بکاستی که قاید بنارجحیم است منصرف نداشته . پس درصدد این برآمدم که سبب آنرا دریابم و باعث‌آنرا بدانم و بدین قصد بثبت و سیاحت صاحب معظم رجوع کردم فقرات ذیل بر من واضح شد .

اول هنگامیکه بنا بفرمایش شت مهربانجی فرامجی پانده در یـزد بتوسط مرحوم موبد رشید پنچایت تعیین شده بود بهیچ وجه درآن‌اسم مرحوم ملامهربان رستم و برادرانش نبود ولی صاحب معظم بعد از ورود به یزد ایشان را هم داخل پنچایت نمودند

دویم ـ ملا هرمزدیار اردشیر خسرونام که‌در خراسان مسلمان‌شده بهندوستان گریخته و از آنجا بوکالت بعضی بهدینان بجهت ضبط وارسال تنخواه ایشان که در بندر لنگه بود ببندرلنگه رفته بسیاری از تنخواه مزبور راپایمال وتفریط نمود که پس از مراجعت وی بیزد صاحبان تنخواه در صدد مطالبه و بازخواست برآمده در محضر صاحب معظم بثبوت رسانیدند با وجود این صاحب معظم بملاحظه :

تو نیکی میکن‌و دردجله انداز　　　که ایزد در بیابانت دهـد باز

نظر به‌بیبضاعتی ملا هرمزدیار خود ضمانت کرده نگذاشت کسی وی‌را ایذا وآزار کند ومجدداً اذن رفتن بمبئی برای او حاصل نمود .

سیم ـ چون صاحب معظم‌دریزد با مرحوم ملا مهربان‌رستم همسایه بودمکرر ایشان رانصیحت کرده و برآن داشت که فرزند خود را ببمبئی فرستد تا در آنجا تربیت شوند و در بمبئی تجارت کنند که خیر ایشان در آنست و بعد از وفات آن مرحوم ملاکیخسرو پسرش بتهران آمده صاحب معظم او را تحریك برفتن بمبئی نموده وچند سفارش‌نامه محض معرفی او بربزرگان هندوستان نوشته.

چهارم ـ ملاخدابخش اردشیر که بخدابخش کر مشهور ومعروف ودرتهران بود وکسب و بضاعتی نداشته صاحب معظم او را بسمت نوکری‌نزد خودنگهداشته و اعانت ورعایت کرده و پس از آنهم در یزد او را معلم‌مکتب‌خانه تعیین‌وبرقرار نموده با وجود اینکه دایم‌الخمر بود وکمتر توجه بحالت تعلیم و تـدریس اطفال نموده نظر به‌بیبضاعتی وپیری ویرا از دیگران زیادتر مواجب میداده .

پنجم بجهت رفع تعدی از ملاخسرو مهربان هنگام اقامت مشارالیه‌دربوشهر هر نوع که خواسته بود از اولیای دولت تعلیقه جات صادر نمود و پس ازآن‌هنگام توقف مشارالیه در بندر عباسی نیز در زمان لازم تعلیقه‌جات صادر و ارسال نموده خاصه بجهت تعویق مطالبات او وزیادتی راهداران وقس علیهذا .

ششم ـ وقتیکه مرحوم نظام‌الدوله بجهت وجه دیوانی ملا رستم مهربان را حبس کرده بود صاحب معظم ضمانت نموده ایشان را خـلاصی داد و از خود وجه

داد و برات بمبئی گرفت .

هفتم ـ محض شیوع خبر قتل مرحوم رشید مهر در تهران اول کسی کـه بعرض و داد کردن خدمت امنای دولت اقدام نمود صاحب معظم بود ومافوق‌تصور و امکان درآن جهد و قیام ورزید و مبلغی هم از خود مخارج کرده و باحدی‌اظهار و ابراز ننمود .

هشتم ـ وقتیکه جناب جلالتمآب آقای نصیرالدوله گماشته ملارستم راحبس کرده بود صاحت معظم شب رفته واسطه شده او را بیرون آورده و ادعای شخص عارض راهم باطل‌نمود.

«نهم ـ مبالغی که ملارستم در بروجرد و سلطان آباد داشت و احتمال سوخت میرفت صاحب معظم تعلیقه‌جات لازمه صادر و بگماشته ایشان ملاشهریار داد وباسم خود دروصول آن اقدام نمود :

« دهم ـ وقتیکه در بازار یزد عمامه از سرملا گودرز برداشته جوراب را از پای او خارج کرده با بیحرمتی‌بخانه فرستاده بودند صاحب معظم عریضه بقبله‌عالم معروض داشت و با آدم خود بمازندران فرستاده احکام در رفع آن صادر نمود ... سابقاً در یزد ماهوی سوری را نظر بفرموده بزرگان:

ز ناپاك زاده مدارید امید   کهزنگی‌بشستن نگرددسفید

نجس میشمردند و بخانه و سرای خویش راه نمیدادند بل از دست زدن بدرهای سرا نیز ممنوع میداشتند وصاحب مذکور این رسم را برداشت .

در روزنامه نوشته بود که بهرام یعنی بنده اهل یکی از دهات است من‌قبول دارم و منکر نیستم . یحتمل وی را اطلاع و استحضار نباشد ولی همه بهدینـان واقفند ومیدانند واگر ایشان هم از والده خود که کهن‌سال و دنیا دیده‌است بپرسد بایشان خاطر نشان و حالی خواهد کرد که تا این اوقات بزرگان و کدخدایان طایفه اهل دهات بودند . منجملـه مرحوم ملا بهرام اردشیر کلانتر خرمشاهی و مرحوم مرزبان کدخدا و مرحوم خدا داد کدخدا ومرحوم اورمزدیار کدخدا که‌از

متأخرین و مشهوراند و از آن گذشته بزرگی بدست و زبان است و قدر بزرگی نباشد نشستن بصدر . شهری بودن هنری نیست و دهاتی بودن نقصی نه . بسیار بوده که از دهات بزرگان وعلمای جلیل‌القدر برخاسته‌اند .

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند
نه هر که آینه سازد سکندری دانـد

« ولی مقصود از دهاتی نوشتن اینست که در هندوستان‌دهات جائی را گویند که ده بیست منزل از شهر دور باشد و اهالی آن ازعقل وخرد مهجور . وخواسته بر اکابر صاحبان مشتبه نماید ولی اینقدر نیندیشیده که که اگر اکابر صاحبان از کسی بپرسند که نصر آباد تا شهریزد چندمنزل مسافت دارد جواب خواهد گفت مسافت آن بقدری است که اگر در صبح زودگاوی در نصرآباد بانگ کند درشهر شنیده میشود آنوقت اعتبار قول ایشان چه مقدار خواهد بود . الحق نیکو گفته است .

از غرض کینه‌ها بپا گردد   از غرض دیده‌ها عمی گردد

« ولی ... همچنان‌بدولت دنیا مغرور گشته که چراغ‌علم وعدل را بباد‌هوای نفس وغرض کشته و بلعنت خدا گرفتار آمده دیگر ایشان بملاحظه دروغگوئی و فتنه انگیزی از اظهار اسم خود خجالت کشیده و بملاحظه از نوشتن اسم پدر خود شرم داشته واسم خود وپدر خودرا پنهان ساخته باسامی دروغ دایم فتنه میکند ولی بنده بروشنی روان ویاوری یزدان هر چه راست و درست است باسم خود آشکارا نمودم باری اگر ایشان باز هم از غرض وحسد و کذب وناراستی بازنگردند برمن واجب آید که هر چه دانم برحسب سندات که در دست دارم آشکارا کنم آنوقت ایشان را ازمن حق گله نخواهد بود . آن سروران زحمت کشیده این فقره را به ایشان و کسانشان اطلاع‌دهند وبگویند : النجاة فی‌الصدق کماان‌الهلاك فی‌الكذب

راستی آور که شوی رستگار   راستی از تو ظفر از کردگار

« خیال این بنده یزدان‌بر افتضاح و بیان ناراستیهای‌او نبوده ونیست وحاشا

و کلا که براین معنی رضایت نداشتم که کذب و غرض و افساد و افعال او آشکارا کنم . ولی بفرموده بزرگان که گفته‌اند :

اگر بینی که نابینا بچاه است	اگر خاموش بنشینی گناه است

« چون استنباط شد که غرض دیدگان از دیدن‌را صداقت و حقانیت بسته خواستم تا حجاب غفلت وجهالت از برابر چشم او برداشته وروی ازاین کردار بر کاشته آید این بود نخست که آن فقرات نامعقول که سراپا دروغ ومطلبی بیفروغ بود اندر روزنامه خواندم . نامهٔ بنظم بخود او نگاشتم که شاید شرم آردو از کجی وکاستی و کردار بد وناراستی باز دارد ولی چه سود که آن مایه سخن مایهٔ انطفاء آتش غرض و حسد او نشد که گفته‌اند .

برسیه‌دل‌چه سود خواندن وعظ	نرود میخ آهنین بر سنگ

بلکه بیشتر مایهٔ افساد او گردید چنانکه بازکسان او در بمبئی پدر واقوام مستر پشوتن جی را متوحش کرده‌اند که در اینجا سرکار خداوندگار صاحب وی را ایذا و آزار کرده وهم خود بتوسط شت جهانگیر جی باکابر صاحبان اخبارداده که سه سال است و جوه خیریه نرسیده باوجود اینکه هر سال تعلیقه که از این بابت صادر گشته که دریزد حاکم مطالبه وجه که در اینجا پرداخته شده ننمایدبه - توسط یاباطلاع ملارستم بوده .

«پناهیم به یزدان از منش وخوی بد وزشت گمراه کننده‌وبراه ناخوب‌برنده رنج دهنده آزار رساننده

گوش بندد‌غرض از استماع	چشم را دوزد طمع از اطلاع

« چون این قسم مشاهده افتاد لابدمزاحم شدم شایدآن برادران‌اورانصیحت نموده از خیال بد و راه کج باز دارند . خداوند همگان را بفر راستی برستگاری اندر رسانده و ببداندیشی و نابکاری نگمارد . ایدون باد تراج

فرزانه بهرام رستم پس از۱٤ سال معلمی دهشنی دبیرستان زرتشتیان تهران بنیاد نهاده فرزانه مانکجی صاحب و اداره امور اوقاف اکابرصاحبان درعین‌جوانی

بروز مهر ایزد و ماه اردیبهشت سال ۱۲۴۹ یزدگردی رهسپار جهان باقی گشت . مانکجی صاحب از فوت نابهنگام او بسیار محزون شد . فرزانه افلاطون متخلص بافسر در مرثیه او مینویسد .

غم دنیا مخور ای دل دمادم	که نبود حاصل دنیا بجز غم
خصوصاً آیت دانائی وهوش	جهان جود بهرام ابن رستم
زنصرآبادیزدش‌مسقط‌الرأس	ولی در رتبه زان مردم مقدم
ز تصنیفات و نظم و نثر ماند	نکو نامی از او تا دور عالم
زبان انگریز و هند وایران	حجازی وپهلوی وزند باهم
چهار و ده سنه‌از هوش‌بودی	دبیرستان دهشنی را معلم
درایران‌خاصه‌اندریزدوکرمان	امور طایفه از وی منظم
حکیم کاردان مانکجی راد	که او را هست دانائی مسلم
چوجانش‌پرورش‌دادونفرمود	دریغ ازوی نه‌دینار ونه‌درهم
بر صاحب شدم از بهرپرسش	درآنروزی که‌زین‌غم‌بوددرهم
بگفتم‌درچه روزاینغصه روداد	جوابم داد با چشمان پر نم
مه اردیبهشت و مهر ایزد	بامر ایزد آن دارای عالم
هزار ودوصد وچهل‌رفته بانه	زعهد یزدگرد آن وارث جم
تونیزازدوستی آنسانکه دانی	یکی تاریخ انشاکن همین‌دم
دوبراعداد افزودافسروگفت	بمینو جان او گردید خرم

موبد بهرام

موبد بهرام شاعر زرتشتی ایران زمین است بسیاری از اشعار و مخمسات او در جنگی بنشانی (HPms 212) در بنگاه خـاورشناسی کاما بمبئی محفوظ است .

از هویت این شاعر بی اطلاعیم ونتوانستیم خبری از اوبدست‌آوریم.در زیر ابیات‌چندی است از مخمسی که در ستایش فرزانه‌مانکجی هاتریا گفته است:

خدای هر دوجهان ره‌نمان‌مانکجی
هزار رحمت حق بر روان مانکجی
بهشت پـاك بود آشیان مانکجی
بزیر چرخ مبادا زیان مانکجـی
هزار رحمت حق بر روان مانکجی.
سخن بگویم‌وبشنو اگر سخن‌سنجی
ز نیکنامی جمشید جی بن‌جی جی
ز بهر آخرت خویش میبرد رنجی
بخرج دین بهی میکند زر و گنجی
سخای زیور او شد عیان مانکجی

ز تخمه دان کیان تخمه شهی باشند
ز ساکنان بزرگان ممبهی باشند
فرشتگان خداشان بهمرهی باشند
بدین پاك خدا مـذهب بهی باشند
نگه بدار خدا سروران مانکجی

دستور بهرام کرمانی

دستور بهرام پور هیربد اسفندیار پور فریدون پور انوشیروان کی نژاد از فاضلان و شاعران زرتشتی کرمان زمین و در دوران فتحعلی شاه قاجار میزیست . دستوری بود دانشمند و وارسته . بسیاری از اخلاقیات و مراسم مذهبی زرتشتی را برشته نظم درآورده . مخمس مفصلی دارد راجع بفضیلت گهنبار و آفرینش که در بعضی خرده اوستاها و در پندنامه ملا فیروز بطبع رسیده . مخمس نامبرده در سال ۱۲۳۱ هق (۱۱۸۵ی) سروده‌شده گوید:

گفتم چو این مخمس عالی‌بزیب و فر
شاه زمانه بود فتحعلی شه قجر
از عدل و داد و دین چو انوشیروان ثمر
وز باغیان ملك و ز دزدان نبد اثر
گویا در این زمانه سلیمان بیافرید
ایزد مرا به آخر کیهان بیافرید
از گردش معلق و آرایش فلك
وز شاعری شداست دل ما پر از نمك
گفتم ز هجریه سنه در عهد این ملك
تاریخ هزار سال و دوصد بود وسی و یك

در مدح ابراهیم پیغمبر سروده است:

بنده داور است ابراهیم — پدرش آذر است ابراهیم
عهدفرعون وبدرك نمرود — دشمنش کافر است ابراهیم
نارنمرودچون‌فروزان‌شد — آتشش‌چاکراست‌ابراهیم
نارسوزان‌براو گلستانشد — ایزدش یاور استابراهیم
گشت چون بوستان و آب روان
ملکش رهبر است ابراهیم

دستور بهرام در قصیده‌ای که درصفت دوازده‌امام و ۱۴ معصوم سرائیده ، ۱۲ ماه باستانی را دوازده امام وایزدان خیر ، ماه ، گوش ، رشن ، ورهرام ، رام باد ، دین ، ارد ، اشتاد ، آسمان ، زامیاد ، مانتره سفند و انارم را ۱۴ معصوم و نامهای اورمزد و سه‌دی را اسم اعظم میخواند . در پایان قصیده دستور آدرباد راپیر کیان وسنن آئینی را بطرز دلکشی شرح میدهد.اینست بخشی ازآن :

بدان که پیر کیانست حضرت ایوب
زکرم پیله فرح یافت روز هجرانی
به لفظ پارسیانست نامش آدرباد
بصبر کردنش اسپنتمان امکانی
بوقت‌خمسه بودفرض، همچوپنج‌نماز
به آرزوی جهان اند جمله روحانی
بنور سجده کنیم از خدای بی‌همتا
که هست نور خدا روشنی درخشانی
صحف که دفتر عهدخلیل میخوانند
کتاب حق بود ار تو درست پیمانی
کتابذکر کیان‌زندووستوپازنداست
اگر درست بخوانی غریق ایمانی

قرار مذهبشان قول وعهد وپیمانست
کسی که‌عهد شکست‌او بودچو شیطانی
به پنج وقت ستایش کنند یزدان را
سوی طراط رود روحشان به آسانی
بدین و بیعت زرتشت پارسائی کن
بهر زمان که بدور زمان تو مهمانی
خلیل‌بت‌شکن‌است آنکه‌نامش‌ابراهیم
بلفظ زند زراتشت بهترین‌خوانی (۱)
بلطف دادگر اسفندیار شه گشتاسب
شکست پنجه سردار زابلستانی
بمعجزات زراتشت گشت روئین تن
نبود کارگرش هیچ تیر و پیکانی
اگر خدای دهد مدعای کی بهرام
روان او شود از عفو حق گروثمانی
بلفظ زند بهشت برین گروثمانست
اگر رسی بگروثمان مدام خندانی

(۱) این اشتباه از پیشینیان است که زرتشت را ابراهیم میخواندند.

فرزانه بهرام راوری

فرزانه‌بهرام پوررستم ازاهل راورزمین قصبه کرمان وازشاعران ودانشمندان زرتشتی است ودر سفری که بهند نموده از دوری زاد وبوم خویش راور همواره در آه و فغان میبوده و بسا قصایددر مدح‌آن سروده است . فرزانه بهرام مردی‌دیندار ومؤمن و منظوماتش غالباً مذهبی و از توحید ودین صحبت میدارد . مناجات‌بهرام راوری معروف ودرغالب خورده اوستاهاچاپ و پیشینیان‌آنرا بعد ازنمازمیخواندند در زیر ابیاتیست ازآن که در توحید سخن میراند :

خدایا بزرگی‌ترا خود سزاست   که‌برهردو گیتیت‌فرمانرواست
تو را زیبدا مهتری و بهی   که از جمله شاهان عالم مهی
تو داناتر از جمله دانندگان   تو روزی ده جمله بندگان
تو دادی بخورشید تیغ و سپر   باقلیم گیریش دادی خبر
تو دادی بمه جام‌گیتی نما   تو دادی بخور تیغ‌گیتی گشا
تو کردی بنا گنبد نیل رنگ   ز نقش ستاره چو پشت پلنگ
نه استاد و نه رهنمون خواستی   چنین گنبد سبز آراستی
که بی پا چنین ایستاده مدام   چه در روز روشن چه تاریك‌شام
تواز چوب‌خشکی بر آری‌شجار   تو از خار بی بر دهی گل ببار

نه عقل کسی سوی تو راهبر نه داننده داند ز سرت خبر
عجایب ترین لطف پرداختی که از خاك ره آدمی ساختی
سپاس از تو دارم نه از دیگری که بخشی گنه کاری هر کسی

متأسفانه سالی را که فرزانه بهرام میزیست در ابیاتش بنظر نرسیده وهرچند جویا شدم کسی بپرسشم پاسخ نداد .

فرزانه بهرام خدابخش

فرزانه بهرام پور هیربد خدا بخش پور هیربد جاماسب ساکن قریهٔ مبارکه یزد است . چون پدر و نیاکانش در علم دین سرآمد بود و گاه گاه اشعاری بپارسی مینوشت که از سوز درونش بواسطه تباهی دین داستانها می‌سراید .

ابیات زیر از اشعار مفصلی است که در روز اورمزد و ماه آذر سال ۱۲۴٤ یزدگردی سروده و از پیغمبران نامبرده در دساتیر و پادشاهان و ستم تازیان و تمایل اشرار و بدکاران و شهوت پرستان باسلام صحبت میدارد و آن اینست :

عرب دست بیداد بر دین گشاد ره راستی را همی داد باد
ره راستی شد همه ناپدید پی کاستی در جهان گسترید
ستمگر شدند همچو گرگ نژند بگشتند خونریز بر گوسفند
همه دیو کار و همه دیو خو بکردند دین عرب جستجو
بسی موبدان پاك و پرهیزگار بدست عرب جمله گشتند خوار
بگیتی ره کژ پدیدار شد ره شهوت و آز بسیار شد
هر آنکس که نادان واشرار بود ببازار تازی خریدار بود
همه نابکار و همه ناسزا بحرص و بشهوت نمایند را
نه در فکر عقبی و نار سقر دغلباز و مکار و بس حیله ور

زنـا و لواطه همه کارشان ز شهوت زن بد خریدارشان
زعهد و ز پیمان بگشته جدا رها کرده رادی و راه خدا
بمکر وبه تزویر تسبیح بدست گرفتند و دادند آئین زدست
همه حاکم‌دینشان، رشوه‌خوار ندارند در راه حق اعتبار
کسانیکه راه خدا داشتند ره تازیان خوار بگذاشتند
خدایا بحق بزرگی خویش نگهدار ما را بآئین خویش
بآئین آباء و پاکیزه دین بـراه زراتشت راه یقیـن

ملا بهروز

ملا بهروز پور ملا اسکندر پور ملا گشتاسب دانشمند زرتشتی‌و اهل کرمان زمین است . در ریاضی و نجوم و زیج استاد و پس از فوت پدر باستخراج تقویم پرداخت.

در خدمت بمردم و بیچارگان کوشش میکرد و عضو پنچایت (انجمن) کرمان واز طرف مانکجی هاتریا و پنچایت بآموزگاری مدرسه زرتشتیان‌منصوب گردید.

سرکار اجل و کیل‌الملك کرمان يك ثوب جبه برسم خلعت بـاو بخشید و جبه مذکور در روز ورهرام و تیرماه ۱۲۳۵ یزدگردی بدست مانکجی صاحب در آتش ورهرام کرمان بر او پوشانیده شده واز طرف جماعت‌زرتشتیان مبارکباد گفته شد .

خود مانکجی هاتریا نیز هنگام مسافرت از کرمان محض تقدیر اززحمات او در راه پیشرفت جماعت ومساعی در امور پنچایت يك جبه در جلسه پنچایت‌باو خلعت بخشید .

ملا بهروز طرف توجه بزرگان کرمان و متنفذین آن دیار بود . مرحوم غلامحسین خان سپهدار چون بحکمرانی کرمان منصوب گشت و از استعداد و کفایت وی مستحضر شد ، مستمری معهود پدر روانشادش رابرای او مقررساخت

ملا بهروز رساله‌ای درثبوت کبیسه زرتشتی بخواهش مانکجی هاتریا تألیف نمود که بچاپ نرسیده است . رسالهٔ نامبرده بنشانی(H.P.(ms)295) در بنگاه خاورشناسی خورشید جی‌کاما بمبئی محفوظ است . ملا بهروز در سال ۱۲۹۵ هق (۱۲٤۸ یزدگردی) جهان را بدرود گفت.

فرزانه بهمن جی منشی

فرزانه بهمن جی پور دوسابائی منشی از دانشمندان و شاعران پارسی هند است فارسی وهندی و انگلیسی را نیکو میدانست و بر نظم اشعار نیز مسلط منظومات پارسی و انگلیسی بسیاری از خود بیادگار گذاشته که‌بطبع نرسیده‌است هنگامیکه حضرت والاپرنس البرت‌ادواردولیعهدانگلستان وفرزند ملکه‌ویکتوریا در ۸ نوامبر ۱۸۷۵ میلادی (۱۲٤۵ی) وارد هندوستان گردیدند ، فرزانه بهمن‌جی با وجود استادی خویش در زبان انگلیسی محض نمودن ایرانیگری خویش و افتخار بداشتن خون ایرانی سپاسنامه و سه نظم فارسی در مدح او در بحر متقارب وهزج و با نامه بانگلیسی و ترجمه اشعار بحضور حضرت والا تقدیم و موردتلطف واقع گردید.

فرزانه بهمن جی در نامه نامبرده متذکر میگردد که خوشبختی و پیشرفت و ترفیع مقام گروه پارسیان از اتباع دولت شاهنشاهی انگلستان که بازماندگان زرتشتیان ایران کهن میباشند هنگامی آغاز شده که پرچم دولت‌انگلستان‌درمشرق زمین باهتزاز در آمده و راستان باستان باحترامات دیرینهٔ خود نایل آمده‌اند . چنانکه تابش خورشید پهلوی در ایران نیز محرومیتهای زرتشتیان را محو ساخت این اشعار از اوست در بحر متقارب درمدح ولیعهد .

بهنگام فرخنده نیک روز   که بد مثل نورزنزهت فروز

ملکزاده‌ادوارد فرخنده بخت   خداوند تاج و خداوند تخت
بشد وارد ملك هنـدوستان   وزان جان مردم بشد شادمان
زهی پور بخشندهٔ تاج و نام   که مستظهرند از وجودش انام
خداوند جم جاه اختر سپاه   سلیمان جاه و فریدون پناه
سر بختیار و سر کامکار   سر کامیاب و سر نامدار
سر نیك کردار عالیجناب   شریف هنرمند والا نصاب
بمانند داود فخرالزمان   چوهوشنگ‌پیروز شادی کنان
جوان جوانمرد ذوالاحترام   که ادوارد خاقان انگلند نام
کریم و سعید و لبیق و علیم   شفیق و لبیب و مجید و فهیم
حلیم و خلیق وعظیم و ادیب   امین و بصیر شریف و نجیب
خدیو خردمند مسعود پی   فروزندهٔ محفل شاه کی
توگلدستهٔ انجمن در فرنگ   تو زیبندهٔ بزم اهل فرنگ
چو ادوارد شهزادهٔ کسی ندید   خردمند پر دل دلیر و رشید
ملایك بود یارت ای کامور   که‌هستی‌چو نوشیروان نامور
جهان آفرین یار باشد ترا   پیمبر مدد کار باشد ترا
خدا یاور و یار شهزاده باد   بفرمان همه خلق آماده باد
خدایا بحق همه صالحان   همه اهل تقوی و هم عارفان
ملکزاده ملك آزادگان   بعجلش رسان سوی انگلیستان
بعافیت و صحت و خرمی   کزان تازه گردد دل عالمی
چنین است دعوات ارباب دین   حقیقت شناسان عین الیقین
کن ای‌بهمن‌اینجاسخن‌راتمام   که کم گفتنت‌هست‌خیرالکلام

در زیر چند بیتی از اوست در بحرهزج ومدح ولیعهد انگلستان :

ای ماه سپهر سر بلندی   وی مایه بحر هوشمندی
و ای بلبل گلشن لیاقت   و ای سرو حدیقه نظافت

وای‌منبع‌خلق‌حلم‌واحسان   مانندهٔ در ز ابر نیسان
وای‌وارث‌تاج‌وتخت‌برطن   وای سرورنیک‌بخت بر طن
خوش آمدی و سلام‌برتو   پاشم درر کلام بر تو

نیاکان فرزانه بهمن جی در ادارات نوابها و راجه‌ها بشغل دبیری اشتغال و بمنشی معروف شده‌اند . فرزانه بهمن‌جی چندین کتاب در تعلیم و تدریس فارسی برای مبتدیان وهم اصطلاحات فارسی را با ترجمه‌انگلیسی برای تحصیل انگلیسی زبانان و کتابی‌هم بانگلیسی در آئین نامه مدنی تألیف نموده است . فرزانه بهمن درسال۱۲۲٦ یزدگردی باتفاق سرجیمس اوتـرام فرمانده کل قشون هند بایران مسافرت نموده‌است.

دستور بهمن

دستور بهمن پور دستور کیقباد پور دستور هرمزدیار سنجاناپور پدم پوررام پور گاما پور نرسنك پور ناگان پوررام‌از دانشمندان وشاعران پارسی مقیم‌نوساری هند میباشد.

در سدهٔ دهم یزدگردی درنوساری میزیست .در پارسی و هندی‌استادبود جد ششم او ناگان یکی از سه دستوران‌ناموری‌است که آتش‌بهرام ایرانشاه‌را‌ازبانسده بنوساری نقل نمودند . قصه سنجان از منظومات اوست و از داستان‌هجرت‌پارسیان بهند و ایرانشاه آتش بهرام معروف که اینك‌در قصبه اودواده مقام دارد سخن میراند .

داستان مزبور از جمله حماسه سرائی پارسیان بیاد ایران ووقایع واردهٔ بر آنان درهندوستان وجنگ برخلاف شاه محمود بکمك رای‌هندواست هنگام‌اقامت در سنجان .

پارسیان باوجود نیروی اندك در دفاع از حمله اول‌اسلام پیروز شدندلشکر اسلام از دلاوری اردشیر سرهنگ پارسی هزیمت یافت قشون اسلام پس از مدتی بار دیگر با نیروی بسی بیشتر حمله آورد . سپاه ترسوی هندوان باقشون معدود پارسیان نتوانستند در مقابل هجوم چون مور وملخ اسلام پافشاری ورزند. اردشیر

در این معرکه مجروح و کشته گردید و سپاه رأی هندو روی بفرار نهاد لاجرم بقیةالسیف پارسیان که جان بسلامت بردند با اهل و عیال و آتش ایرانشاه بکوه بهاروت واقع در۸ میلی سنجان پناه بردند و آتش را تا ۱۲ سال در آنجا از ترس مسلمانان پنهان نگاهداشتند . درفصل مهاجرت پارسیان بهند در بخش اول کتاب نیز در این مورد صحبت شده است هیربد بهمن مینویسد:

فرستادن شاه محمود لشکر را برای جنگ رای سنجان وخبریافتن او

چو شد درهند پانصد سال انجام / وزآن‌پس‌درچپانیر آمداسلام(۱)
بهی شاهی پدید آمد ابا بخت / درآن شهر او نشسته برسرتخت
همش‌محمود سلطان‌خواندندی / رعایا ظل سبحان خواندندی
چو شد معلوم بعد از سالهاچند / سوی سنجان‌یکی‌شاه‌است‌درهند
الف‌خان وزیری گفت یکروز / که فرمان‌شد چنین‌ازشاه فیروز
ابالشکر بزودی سوی سنجان / رود تا ملك زو آرد بدست آن
همه لشکر در آندم ساز کرده / عقاب خویش را پرواز داده
الفخان چون سپه آنجا کشیده / سوی سنجان آبادان رسیده (۲)

(۱) چپانیر یا چانپانیر بقول مرآت سکندری وطبقات اکبری وتاریخ فرشته در ۲ ذیقعده سال ۸۸۹ هجری(۸۵۴ی) بدست سلطان محمود مفتوح و محمد آباد نامیده شد . جمعی کثیر از نفوس این شهر بدست مسلمین مقتول و عدهٔ فرار و بقیه اسلام آوردند.

(۲) واقعه سال۸۹۵هجری(۸۵۹ی) است هنگامیکه‌سلطان محمود برای‌سرکوبی بهادرخان گیلانی که نزدیك رتناگیری‌جنوب بمبئی‌براهزنی و قاچاق مشغول بودنیروئی قوی از راه دریا وهم خشکی اعزام داشت. الفخان سپهدار لشکر اسلام سنجان وسایر شهرهای سرراه را فتح و تا باسین۲۵ میلی‌شمال جزیره بمبئی رسید.

خبر شد زان سپه با رای هندو   که آورده بسا لشکر ز هر سو
گزیده از دو اسبه سی هزارش   همه گرد نبرد و نامدارش
ازاین اخبارراجه گشت‌مدهوش   دگر ساعت بیامد باز در هوش
همانگه‌خواند جمله موبدان‌را   همه بهدینیان و هربدان را
بدیشان گفت آن رای نکوکار   چه تدبیر است یاران وفادار
نیاکانم شما را برگزیده است   بکارتان همه نیکی گزیده است
در این کارم کمر بندید یکسر   بجنگ اندر شما باشید رهبر
گر احسان نیاکان بر شمارید   سر از شکرانه بیرون برمیارید
پس آنگه داد پاسخ موبد پیر   از این لشکرمشوای‌رای‌دلگیر
ز ما خودهر یکی تازنده باشیم   ز دشمن صد هزاران سر بپاشیم
ز ما یك کس‌نفر خودبرنگردد   اگر سنگ آسیا بر سر بگردد
در آن ایام در خور مردبهدین   بدند آنجا جوان و پیر چندین
شمر کرده ز بهدینان یکسر   هزار و چهارصد آمد بدفتر
یکایك چون‌براسبان زین‌نهادند   زده کوس آن سواران ایستادند

جنگ الفخان با رای هند و گریختن او از زخم اردشیر

در آن آوردگه بهدین سراسر   کشیده صف براجه در برابر
وزآنجا چون‌الفخان با سواران   زره پوشید و آمد سوی میدان
ز بهر جنگ زین کردند اسبان   زمین ازجنگ‌تنگ آمد زپیلان
سپهداران سپه را ساز کرده   سلاح رزم هر جا باز کرده
ز دورویه شده چندان بکشته   برزم از کشته شدهر جای پشته
نه پیرلمن بدیده کس ز لشکر   همه کشته شده در جنگ بیمر

بیاران گفت آن بهدین دیندار   نبینم پیش وپس از هند کس‌یار
ز لشکرگاه هندو شد گریزان   بجز بهدین نمانده کس بمیدان
کنون‌هنگام‌جنگست ایعزیزان   بباید رفت درصف همچوشیران
اگر ما جمله با جمله بخیزیم   بتیغ و تیر زاعداخون بریزیم
نخست آمد کهازبهدین بمیدان   که‌نامش اردشیر آمد در اینان
هماندم اردشیر نامبردار   بمیدان تاخت اسب تیز رفتار
بجست و آمده یکبار در صف   گرفته آهنین‌یك نیزه در کف
نخستین تیرباران گشت هر جا   دریده شد سلیح بر مرد هیجا
شده پوشیده چشم مهر از گرد   فتاده هرطرف‌خود مرد بر مرد
ازآن نیزه وران و گرز داران   کسی‌کم ماند آخر از هزاران
زمین و آسمان شد تیره و تار   شده چون لاله‌خاك‌ازخون‌سالار
زمین شد آهنین از نعل اسبان   بهر سو غرقه‌خون تاساق‌مردان
سه روز وشب بدینسان‌بود پیکار   که دست‌وپای‌مردان گشت‌بیکار
گریزان شد الفخان درشب‌تار   فرامش کرد از بنگاه هنجار
شده لشکر همه افتان وخیزان   ز پیش اردشیر آمد گریزان
بجنگ اندر بسا دشمن فتاده   بفیروزی سرانجام ایستاده
همه پرده سر او بنگه و بار   بدست اردشیر آمد بیکبار

نظم قصه سنجان در روز خرداد وفروردین ماه سال۹۶۹ یزدگردی تمام شده

شاعر در ذکر نام خود وجد خویش و تاریخ نظم کتاب میگوید :

من آن مسکین که بهمن هست‌نامم   بنوساری بود رخت و مقامم
دگر میدان که بابم کیقباد است   دلش در یاد ایرانشاه شاد است
پدر بودش که هرمزد یار دستور   مقامش در کروثمان بود پر نور
لقب سنجانیش دانی تو ای یار   بهر دانش شده سنجیده در کار
از آن دانش لقب سنجانه‌بوده است   که او درکار دین حکمت‌نموده‌است

دگر دستور دین نامش نهادند　　بهر جا راه دین از وی گشادند

و ثاقی بود در نوساری او را　　دو صد سال است اگر بشماری اورا

نه و شصت است ونهصدیزدجردی　　سنه کاین قصه شد خامه نوردی

بفروردین مه و در روز خرداد　　شد این ابیات آخر از ره داد

من این قصه نوشتم کردم اتمام　　ز ایزد داد خود جستم سرانجام

فرزانه بهمنیار

فرزانه ابوالحسن بهمنیار پور مرزبان ، ابوالحسن کنیت اوست . واو را کیا رئیس نیز میگویند از دانشمندان متبحر زرتشتی و بهترین تلمیذ فیلسوف وپزشک نامی شیخ‌الرئیس ابوعلی‌بن‌سیناست . فرزانه بهمنیار در فلسفه و ریاضی و علـوم متداوله عصر دستی بسزا داشته و صاحب تالیفات چندی است بعربی و بسیاری از گفتار استاد خود را هم تحریر نموده از آنجمله است التعلیقات که در هیئت اول اسم او آمده بدینطریق « فهرست کتاب‌التعلیقات عن‌الشیخ‌الحکیم ابی‌نصرالفارابی والشیخ‌الرئیس‌ابی‌علی‌بن‌سینا روایة بهمنیار »(۱)

المباحثات ابن‌سینا که پاسخ بپرسشهای کتبی شاگردان او یا جویندگان است در مباحثه پنجم آن آمده «الخادم بهمنیارالمرزبان خادم مولاناالرئیس‌السید الاوحد الاجل شرف‌الملك فخرالکفاة اطال‌الله بقاه و ادام رفعته» و در مباحثه‌ششم آمده :

« وجدت بخط بهمنیار فی‌اول رقعه تشتمل علی مسائل ... » (۲)

کتاب التحصیلات از تألیفات اوست و فرزانه بهمنیار آنرابه پیروی‌ترتیبات

---

(۱) مراجعه شود بفهرست نسخه‌های مصنفات ابن‌سینا تألیف یحیی مهـدوی ص ٦٢ .

(۲) ایضاً ص ۲۱۰

حکمت علائی استاد خویش تدوین نموده است . تألیف دیگر او رساله فی مراتب الموجودات است .

فهرست‌لیدن رساله علم مابعدالطبیعة در ۱۲ فصل را بفرزانه بهمنیار نسبت داده است و آن‌ملتقطاتی‌است از الهیات شفاعین عبارات‌شیخ‌الرئیس با کمی‌تغییرات در بعضی نقاط .(۱) ولی این رساله از او نیست ومعلوم نیست بچه علت و روی چه مأخذی باو نسبت داده شده است.

المفارقات والنفوس ـ انتساب آن به بهمنیار مورد شك است ولی‌آثار فکری او دربعضی ازآنها هوایدست رساله فی اثبات العقول الفعاله والدلاله علی عددها و اثبات‌النفوس‌السماویه .

کتاب الزینته‌فی‌المنطق .

کتاب البهجة والسعاده .

کتاب فی‌الموسیقی .

منتخباتی از مراسلات بهمنیار با استادش در کتابخانه‌های لیدن و بودلیان وآمبروزیاناموجود است.

در ذیل کتاب المباحثات ابن‌سینا که در دارالکتب المصریه‌ضبط است دونامه از ابوعلی سینا نقل شده که در آنها مخاطب خود را الشیخ الفاضل خوانده است . در نامه نخستین از اینکه مخاطب وی سئوالاتی برای وی فرستاده‌بود اظهاررضایت کرده و او را از اینکه در تحصیل دانش وفلسفه سعی و مجاهدت دارد ستوده است تا آنجائیکه ابن‌سینا اشاره میفرماید :

«کسی را یارای درك و اطلاع بر حقایق کتاب‌الاشارات والتنبیهات نیست مگر او و ابومنصور رزیله» .

بقول آقای دکتر ذبیح‌الله صفا این کلمه او که پیش از نام ابومنصور رزیله قرار گرفته با اظهار خشنودی ابوعلی سینا از اینکه او از تمرینات‌وممارست درکار

(۱) ایضاً ص ۲۵۹

علم باز ننشسته ظاهراً جز بهمنیار کسی دیگر نیست این نکتـه را بویژه تأثیر و دخالت این دوشاگرد در پدید آمدن کتاب المباحثات تأیید مینماید و گویا بی مناسبت نبود که این دو نامه را بعداً وقتی المباحثات ابوعلی‌سینا را از مجموعه جوابهای شیخ بر سئوالات این دو شاگرد و بعضی سئوالات دیگر ترتیب میدادند در اینجا گنجانیده‌اند .(۱)

فرزانه بهمنیار درسال ۴۵۸ هجری قمری (۱۰۶۶م) در گذشت .

رجوع شود بمجله‌هوخت شماره۸ سال ۶ ص ۱۰-۹

دستور جاماسب آسا

دستور جاماسب آساپورپوربرزو پورفریدون پور سوخلاپور چندا پور کدوا پور هوشنگ، پور شاپور پورچناپور رانا پورکامدین پور موبدپورکامدین‌پورزرتشت پـور مـوبد سرسلسله دستوران دانشمندی است که بنام جاماسب آسا معروف و صاحب‌تألیفات‌مهم می‌باشند. این دستور دانشمند اول شخصی است که درسال ۵۱۱ یزدگردی (۱۱٤۲م) از سنجان بنوساری رهسپار ودرآن شهر رحل اقامت افکند. مردی پارسا وپرهیزگار بود. اشعار فارسی زیادی از خود بیادگار گذاشته است. این چند بیت‌ازیکی‌از مناجات مطول اوست(۱)

الهی سینه‌ام را پر صفا کن　　بروی دل در تصدیق واکن
الهی منطقم را نوشزائـی　　ببخشی و کنی مطلب روائی
الهی دیدهٔ نور یقینـی　　کرامت کن باین‌جویا زدینی
که تادین بهی را به شناسد　　زگمراهی و دروندی هراسد
الهی بنده مسکین و ریشم　　همیشه منفعل از کار خویشم
همه کار مرا پرکرفه سازی　　که در دارین یابم سرفرازی
ز نور خودبکن روشن‌ضمیرم　　خرد را ساز هر جا دستگیرم
ز آغاز وجودم تا بـانجام　　همه احوال‌را کن‌خوب‌فرجام

(۱) بسفینه شماره E40 درکتابخانه مهرجی رانا نوساری هند مراجعه شود.

نگهبانم بکن امشاسپنـدان　　که‌باشم‌روزوشب‌شادان‌وخندان

سپس از کلیه امشاسپندان و ایزدان استغاثه نموده و بدینطور بپایان می‌رسد.

توای دادار هستی بخش عالم　　ببخشا از سر رحمت بحالم
قلم درکش بعصیانم الهی　　که‌هستم‌بنده‌ات‌خواهی‌نخواهی
هرآنکواین‌مناجاتم‌شب وروز　　بخواند از سر پاکی‌و از سوز
دراین‌گیتی‌مرادش‌حاصل‌آید　　بمینو حرمت و قدرش فزاید

دستور جاماسب ولایتی

دستور جاماسب ولایتی پور دستور حکیم دستور دانشمند ایران و درپهلوی و اوستا استاد و ستاره شناس ومنجم ماهر بود . در سال۱۰۹۱ یزدگردی از ایران زمین بسوی هندوستان رهسپار و در سورت اقامت گزید . دراصلاح اشتباهات‌دینی و مراسم مذهبی پارسیان هند و تعلیم و تربیت موبدان آنجا در علوم دینی و سنن مذهبی و اوستا وپهلوی سعی بلیغ نمود .

دستور جاماسب استاد دستورداراب معروف‌است که انکتیل دوپرون‌فرانسوی اوستا ازاو فراگرفت و بفرانسه ترجمه و در جهان باختر نشر نمود و موجدرشته ایرانشناسی گردید . انکتیل راجع بدستور جاماسب و فعالیت او ووقایع آن‌دوره و اختلافات بین پارسیان مینویسد : « تقریباً ٤٦ سال قبل دستور بسیار دانشمندی موسوم بجاماسب ولایتی ازکرمان وارد بندر سورت گشت. دستور نامبرده دراتحاد زرتشتیان که در مسئله استعمال پنام دو فرقه شده بودند ابراز مساعی نمود . فرقهٔ معتقد بودند که در مورد میت باید استعمال شود و جمعی بر خلاف آن . دستور جاماسب برسم کرمان زمین باعقیده اخیر موافق بود . اگر این دستور دانشمند مشقت سفر هند را متحمل نگشته و موافقت خویش را برخلاف عقیده فرقه اول ظاهر ننموده بود شاید جوی خون بین پارسیان جاری نمیگشت .

« دستور جاماسب وندیدادهائی‌راکه در بخش گجرات بین پارسیان معمول

بود امتحان نمود . تفسیرهای آنرا مطول دید . درچندین‌جا اشتباه یانکرارداشت دید جهل و نادانی بین پارسیان حکمفرماست و از رموز مراسم آئینی و حقایق دینی بیخبرند لجاجت و تعصبات بیجا دامنگیر آنها شده برای اصلاح و رفع جهل در تعلیم چند نفر موبد بکوشید . موبد داراب را از سورت و موبد جاماسب را از نوساری و موبد دیگری را از بروچ انتخاب نمود و در تعلیم آنها همت گماشت و زند وپهلوی بایشان بیاموخت . دستور جاماسب پس از چندی بواسطه مخالفتهای شدید خسته گردیده بکرمان مراجعت نمود .»

بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل دستور جاماسب ولایتی در ۲۶ نوامبر سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۹۰ی) وارد بندر سورت گردید . هنگام‌ورود متوجه شد که بین تقویم زرتشتیان هند وایران یکماه تفاوت موجود است . از اظهار این اختلاف لب فرو بست زیرا مساعی او در رفع اختلافات دیگر جماعت بـواسطه تعصبات نادانان کار بجدال کشیده بود . تجربیات گذشته ، جهالت عموم ونادانی پیشوایان از رموز تشریفات و سنن مذهبی را بوی ثابت کرده بود بنابراین برای اصلاح حال سه‌نفر موبد با هوش را از شهرهای مختلف برای تعلیم انتخاب و در تربیت آنها ابراز فعالیت نمود. دستور داراب پور هیربدکومانا دادا دارو ساکن سورت ، دستور جاماسپ‌جاماسپ آسا ساکن نوساری ودستوردیگری ساکن بروچ که باحتمال قوی بایستی دستور فریدون پدر دستور کامدین باشد از شاگردان او بودند و اوستا و تفسیر پهلوی آن یادگرفتند . در همانسال مانکجی ایدلجی که دلال ارمنیها بود بنا بتعلیم و اشاره دستور جاماسب ولایتی تقویم ایرانی یعنی روز و ماه قدیمی را اتخاذ کرد که یکماه جلوتر از تقویم شاهنشاهی است . اقدام نامبرده مباحثات شدیدی راجع بتقویم بین جماعت ایجاد کرد وسالیان دراز ادامه داشت .

دستور جاماسب هنگام مراجعت بایران کتابهای خود رادرهند بجا گذاشت وآن عبارتست از یك نسخه درست وندیداد با تفسیر پهلوی آن و یك کتاب یسنا

ویسپرد ویك ترجمه وجر کرد دینی ونیرنگستان . ترجمه دو کتاب اخیر بفارسی و باجملات زند مخلوط و در چگونگی مراسم دینی صحبت میدارد .

دستور جاماسب دریك نسخه خطی اوستائی بخط خویش که بنشانی (M50) محفوظ در کتابخانه **Staatsbibliothek** مونیخ محفوظ است نسب خود را چنین شرح داده است فرج پد بدرود و شادی ورامشنی اندر روز فرخ رام ایزد وماه مبارك فروردین موافق رواج ایرانیان وسال ۱۰۹۳ یزدجرد شهریاران من دین بنده جاماسب دستور حکیم دستور اردشیر دستور نوشیروان دستورزراتشت دستور جاماسب دستور شاپور دستور بخت آفرین ولایت ایرانی ساکن دارالعباده یزد و چون موبدان و بهدینان ولایت هندوستان بعض پرسشات دینی نوشته درولایت ایران فرستاده بودند وجواب خواسته بودند وهوم نیز طلب نموده بودند باورس قدیم وانجمن ولایت(۱) بنا بر مصلحت این دین بنده را باجواب پرسشات وهوم وورس روانه کشور هندوان کردند و بعد از زحمت بسیار و تصدیع بیشمار در روز مبارك خورشید ماه مبارك مهر وسال بر یکهزار ونود ویك یزدجردی وارد بندر منبهی (بمبئی) گردید وچون اوصاف حمیده و بزرگواری موبد رستم جیوبن بهشتی روان موبد مانك جیو در عالم منتشر بود این دین بنده آرزوی ملاقات آن بزرگوار دین مازدیسنی داشت و در ورود این دین بنده استماع شد که آن بهشتی روان در روز سروش ایزد و ماه وهمن وسال بریکهزار وهشتاد ونه یزدجردی برحمت ایزدی پیوسته بود هر چند داد حق است اما این دین بنده بسیار مکدر گردید که بدیدار مشرف نشد چرا که بزرگ دین بودودرهر نیکنامی آراسته وبعدازچندیوم کهواردبندرمبارك سورت گردیدم تمامی موبدان وبهدینان آنچه لازمه محبت ومهربانی بوددر باره این دین بنده نمودند خصوصاً بزرگزادگان دین یزدانی موبد فرامرزجیوموبدبهمن جیو وموبدنوروزجیو ابناء بهشتی روان موبدرستم جیو و چون قریب مدت یکهزار ویکسال بود که تمامی این جماعت موبدان وبهدینان ازولایت ایران بکشور هندوان آمده بودند وکتاب

(۱) مراد ازولایت وطن ومیهن میباشد .

فره‌ورهرام یشت وهوم وورس قدیم نداشتند این بنده دین‌یك جلد کتاب فره‌ورهرام یشت بخط زنداوستانوشته باورس وهوم بسرکار آن بزرگزادگان دین سپرد که هر گاه‌عزیزی آن کتاب را بخواند وهوم وورس را کار فرماید انوشه‌روان موبد رستم جیو برساندو این بنده را نیز یادکند و در روز مبارك آبان و ماه فرخ آبان وسال بریکهزار و نود ودو از بندر مبارك سورت روانه ولایت (ایران) گردید و در بندر منبهی (بمبئی) تباهی ماند مخدوم زاده ارجمند موبد بهمن جیو ابن فردوس برین آشیان موبد رستم جیو در همان روز داخل بندر مزبور گردید تکلیف نمود که کتاب فره‌ورهرام یشت از خط زند بخط فارسی آورد هرچند بسیار مشکل بود لهذا از حکم آن ارجمند تجاوز نتوانست کرد نوشته شد امید و استدعا دارد که اگر غلطی یا سهوی شده درست نمایند و از شکستگی خط معاف فرمایند چرا که این دین بنده هرگز کتابت نکرده بودم و دیگر اینکه تفسیر قریب هم بود ومدت پنجماه در بندر مزبور ماندیم تمامی موبد وبهدینان بندر مزبور آنچه لازمه برداشت ومحبت بود نمودند خصوصاً بهدین جی‌جی بای مودی ابن بهشتی روان جمشید جیو و در روز فرخ اشتاد ایزد وماه مبارك فروردین و سال بر یکهزارونود وسه در جهاز سوار شده روانه ولایت گردید و این دین بنده را سه فرزند بود بخدا سپرده از ولایت برآمد دو پسر جمشید نام بسن چهارده‌سال کیخسرو نام بسن هشت سال ویك دختر نام ماه پری بانو بسن یازده‌سال مراد این نام نوشتن این بود که اگر وقتی از اوقات یکی را نصیب به که برملازمت سراسر سعادت بزرگان دین برسند برصاحبان مفهوم باشندیا اینکهاگر وقتی‌از اوقات عریضه بخدمت‌خدایان‌بنویسند شناسا باشند ودیگر آنکه از دعای خیر فراموش نباشند باقی یزدان و امشاسفندان کام باد فانی‌دیگران.

ارباب جمشید جمشیدیان

ارباب جمشید جمشیدیان پور بهمن بازرگان‌دانشمند وخیرخواه ودیندوست و جماعت پرست زرتشتی یزد است که در تهران میزیست . دردوره‌ای که زرتشتیان بینام ونشان بودند بنگاه جمشیدیان راکه براستی‌بزرگترین‌بنگاه بازرگانی‌بلکه بانکی ایران بود در تهران بنیاد نهاد وبا پیروی‌راستی ودرستی بتدریج توسعه‌یافت وشعبات آن در غالب شهرهای مهم ایران دایر گشت . شماره فراوانی از زرتشتیان در دستگاه او بکار گماشته شدند.

ارباب جمشید بین رجال کشور ومقامات دولتی معروف و نفوذکلام داشت . در رفع مظالم زرتشتیان و کمك‌بآنها سعی بلیغ‌مینمود . خانه‌اش مهمانخانه‌بزرگی بود و روزانه بیش ازصد نفر بر سفره‌او حاضر بودند وشبی‌بروز نمیرسید اگریکی از اعیان برسفره خوان او حاضر نمیبود . ملجاء بیچارگان و بینوایان و در رفع پریشانحالی آنها جد و جهد ابراز میداشت .

شهرت جوانمردی و داد و دهش‌او سراسرایران‌رافراگرفته حتی کاروانهائی که حامل بار و بنهٔ او بودند از دستبرد راهزنان درامان میبودند . چه که آنان‌نیز از خوان نعمت او مستفیض ودزدیدن کالایش را ناجوانمردی میـدانستند . بنگاه بازرگانی او در اواخر عمرش بواسطهٔ توطئه معاندین و حاسدین و رقابت و فشار بانك دولتین روس و انگلیس چنانکه خواهیم دید بسته شد . اما شهرت و عزت و

احترامش مانند همیشه برجای بود وهمه‌کس از غنی و فقیر و توانا وناتوان اورا بادیدهٔ احترام مینگریستند .

ارباب جمشید در۱۱ سالگی باتفاق ارباب رستم دینیار وفریدون جم دراداره ارباب رستم مهر در بروجرد بکار مشغول‌شد . در آن زمان یکنفرزرتشتی بنام‌عادل شاه در بروجرد سکنی داشت و بسیار نیرومند بود چنانکه‌استخوان گوسفند را با انگشتان خود میشکست و در آن شهر بکار قصابی اشتغال داشت و جمشید راکه جوانی نیکو خصلت بود بسیار دوست میداشت .

ارباب جمشید پس از آنکه درکار بازرگانی ورزیده شد درحدود سال ۱۲۷۰ خورشیدی در تهران ویزد اداره‌باز کرد و مستقلاببازرگانی پرداخت . کم کم کارش بالاگرفت ودر شهرهای‌قم ، کاشان، اصفهان، شیراز، بندرعباس ، کرمان ،سیرجان بم ، همدان و رشت شعبه باز کرد . عزیزالله نامی پیشکار بانك روس نسبت بارباب ارادت داشت و با سفارش او بانك روس معادل یك میلیون تومـان به ارباب اعتبار داد .

ارباب جمشید درکار بازرگانی خویش اسلوب و روش جدید اختیار کرد . دفاتر حساب بوسیلهٔ مرحوم منشی باشی کـه رئیس دایره حسابداری او بود تهیه گردید .

ارباب در آباد کردن زمین بنا بر تعلیمات حضرت زرتشت همت مینمود . جمشیدآباد و امیرآباد را در حوالی تهران بوجود آورد . املاك و مزارع‌بسیاری را از جمله پارك اتابك‌که اینك سفارتخانه روس میباشد دارا بود . با کارمندان خویش مانند یك پدر مهربان رفتار میکرد . درموسم گرما آنهارا باکالسکه‌خویش بشمیران و جمشیدآباد میفرستاد وصبح باز باداره برمیگرداند .

ارباب جمشید برای سرگرمی کارمندان و مهمانان خـویش یك ارکستر مخصوص نیز استخدام‌کرده بود . نهار وشام‌کلیه کارمندان را ارباب بوسیلهٔ‌آشپز مخصوص خویش تهیه میدید. در عهدیکه اربابان دیگر ازکارمندان خود چون‌غلام

وزرخرید کار میگرفتند و آنها را بچوب و فلك می‌بستند ، ارباب جمشید منتهای مردمی ومهربانی را حق مستخدمین خود بجای میآورد.

میرزا کیخسرو شاهرخ که از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسی در دبستان کرمان آموزگار بود استعفا کرد وبتهران عزیمت نمود و در اداره ارباب جمشید بسمت دبیری مشغول کار شد . در آن زمان آقای فروغی در دبستان آموزگار بود و با میرزا کیخسرو معاشر و مأنوس و او را بتألیف آئینۀ آئین مزدیسنی وفروغ مزدیسنی تشویق‌نمود و بخرج ارباب جمشید چاپ گردید .

کلیه رجال کشور بویژه فرمانداران یزد و کرمان همیشه‌از ارباب جمشید پول قرض میکردند و چون مدیون‌اوبودندبرعایت حال زرتشتیان آنسامان اهتمام میورزیدند .

ارباب جمشید یك قافله شتر داشت که همیشه برنج و ماهی خشك بتهران وارد میکرد و غالب آن بمصرف ارمغان رجال و اشراف کشور میرسید و همچنین در نزدیکیهای‌عید حلویات یزد را وارد و بعنوان تحفه بمنازل بزرگان میفرستاد و آنرا در تهران مشهور ساخت . کلیه زرتشتیان مقیم تهـران باتفاق بسیاری از مسلمانان در روز نوروز مهمان ارباب جمشید بودند .

ارباب جمشید از بینوایان وفقیران کشور نیز غافل نبود . از آنها دلجوئی میکرد ومهربانی مینمود . هفته‌ای یکروز یا در منزل یا در بازار در حدودچهارصد پانصدنفر بینوایان برديف مینشستند و ارباب بادست خود بهریکی نیم یا یك ریال آنروزی بخشش میداد که بحساب امروز بیش از بیست ریال ارزش داشت . داد و دهش ارباب جمشید بشمار نمیآید وهمه را براه خدا و انسانیت ومردمی میبخشید نه برای نام یا شهرت . فقط خیریه‌ای که از او بیادگار مانده است دخمه‌جم دریزد و دبستان جم در تهران میباشد که سالها پیش ازورود ارباب کیخسرو بتهران بملت واگذار نموده بود.

اردشیر نامی یکی از مدیران اداره ارباب جمشید در اصفهان غفلتاً یکنفررا

باتفنگ بقتل میرساند . ارباب پس از مخارج بیشمار اورا از اعدام وزندان نجات میدهد .

وقتیکه مظفرالدینشاه درسال ۱۳۲٤ هق فرمان مشروطیت را اعطـا نمود ، ارباب جمشید باصرف هزینه هنگفتی و با ملاقات‌علما ونویسندگان قانون‌اساسی ودلجوئی از آنان یك کرسی‌را در مجلس مخصوص وکیل زرتشتیان قرارداد وخود در دوره اول بنمایندگی جماعت در مجلس انتخاب گردید . در دوره دوم بواسطه ضعف مزاج وکار زیاد بازرگانی میرزا کیخسرو شاهرخ را که دبیر خود او بود و بعدها بارباب کیخسرو مشهور گشت برای کرسی وکالت نامزد ساخت وجماعت هم بتأسی او وی‌را(ارباب کیخسرو) بوکالت در مجلس انتخاب نمودند. بنا بقول‌آقای اردشیر پارسی چون ارباب کیخسرو بنمایندگی جماعت در مجلس انتخاب شد ، ارباب جمشید برای حفظ مقام و شأن او یك خانه در تهران ازآقای رستم ماونداد میخرد و بنام ارباب کیخسرو قباله مینماید تا منزل شخصی و مستقل ازخودداشته باشد .

در حین اوج شهرت ارباب جمشید تجارتخانهای معتبر دیگر زرتشتی نیز در سراسر ایران‌بکارمشغول بودند .از آنانند تجارتخانه ارباب کیخسرو رستم کرمانی ارباب شهریار ساسانی ، ارباب بهمن بهرام که چاپارخانه دولتی را در دست داشت ، تجارتخانه جهانیان ، تجارتخانه فرامرزیان .

این تجارتخانها با شعبات‌تجارتخانه ارباب جمشید بدادوستدمشغول وبروات را برای پرداخت بشعبات ارباب جمشید حواله میدادند . .

در موقع بحران تجارتی که‌بانك‌روس و انگلیس برای انحلال‌تجارتخانهای زرتشتیان رقیب سرسخت خود دست بفعالیت زدند و اغتشاش تهران در دوره‌فطرت و بسته شدن‌بازار بواسطه حملات‌سربازان سیلاخوری‌محمدعلی‌میرزا، تجارتخانهای نامبرده یکی بعداز دیگری ورشکست شدند اما قبل ازآنکه اداره خود راببندند وبرای نجات دست وپائی میزدند هریك مبالغ مهمی‌بالغ‌برچندین صد هزارتومان

برات بعهده شعبات تجارتخانه ارباب جمشید حواله دادند که پرداخته شد . بدین وسیله سرمایه نقدی ارباب جمشید بوسیله تجارتخانهای ورشکست شده زرتشتیان بسوخت افتاد . آنگاه بانك روس که بمیل خاطر خود و از روی نقشه معینی دو میلیون تومان بارباب اعتبار داده بود برای وصول طلب خود فشار وارد آورد و تجارتخانه ارباب را مهر و موم ساخت و املاك وضیاع او را بقیمت ناچیز همه طلبکاران بردند و پارك اتابك رانیز بانك مالك گشت . مطالبات ارباب جمشید از مردم بیش از بدهی‌هایش بود وچون غالب رجال واشراف مدیون او بودند در آن هنگامه از پرداختن بدهی‌های خود سرباز زدند .

اطلاعات هفتگی شماره (۵۰۵) مورخه ۲۳ فروردین ۱۳۲۰ خورشیدی دراین مورد چنین مینویسد :

رقابت بانك روس وتجارتخانه ارباب جمشید:

« قضیه صاحب جمع شدن بانك یکی از مقاصد دیرین بانك شاهنشاهی بود بانك مزبور که از زمان ناصرالدینشاه طبق فرمان معینی تاسیس شد وامتیاز چاپ کردن اسکناس راهم‌دریافت کرد میخواست نسبت بامور مالی دولت‌نیز صاحبجمع شود و باآنکه تاحدود ناقصی‌هم بمقصود خودنایل شد .اما در سلطنت‌مظفرالدینشاه تا سالهای اول مشروطیت‌بکمال منظور خود نرسید . زیرا دربرابر بانك‌شاهنشاهی بانك استقراضی روس قرار داشت و هریك قدمی که بانك مزبور پیشرفت مینمود حریفش نیز میخواست همانقدر پیشرفت کند .

از طرفی مقابل آن دوبانك خارجی یکعده از بانکها و صرافخانهای معتبر داخلی‌دست بکار بودندمانند تجارتخانه ارباب جمشید وتجارتخانه‌جهانیان وچندین تجارتخانه زرتشتی و مسلمان دیگر که میان رجال و اعیان وزمامداران نفوذبسیار داشتند ومردم ایران‌هم که از قدیمترین عهدهای تاریخی‌دارای تعصبات شدیدملی وقومی بوده‌اند از روی عمد و با ابرام و اصرار تمام از تجارتخانهای مزبورهوا- خواهی مینمودند و میکوشیدند همواره معاملات خود را توسط آنها انجام دهند و

پول و اندوخته خود را بآنها بسپارند و این وضع در اوایل مشروطیت شدت یافت بویژه که تجار ایرانی نسبت بمقاصدملی وبرای برقراری مشروطیت و در راه‌حفظ منافع میهن بیدریغ کمك میکردند و آزادیخواهان را با اعانات مالی خود تأئید مینمودند و این‌روش روزبروز محبوبیت آنانرا‌افزونتر ودایره اعتبارات ومعاملات ایشانرا وسیع‌تر میساخت تاکار بجائی‌رسید که هر دو بانك‌انگلیسی وروسی بتنگ آمدند ومقامات سیاسی دولتین درتهران با آنها همدست شدند و با مداخلات علنی و نامشروع خود جبراً وعنفاً اسباب توقف وورشکستگی آنانرا فراهم آوردند . از آنجمله سفارت روس تزاری بعنوان مطالبات بانك روس در جلو تجارتخانه ارباب جمشیدقزاق گماشت وعلناً پیغام داد که هر گاه جمشیدخودرا وابسته‌وتحت‌الحمایه ما معرفی نماید اعتبارات وی را محافظت خواهیم کرد وگرنه نابود خواهد گشت.اما بازرگانان متعصب و میهن‌پرست مزبور بهیچ روی شرایط بیگانگان را نپذیرفتند .»

ورشکستگی چهل تجارتخانه بزرگ

« دولت ایران هم بعلت بودن رژیم‌نحس کاپیتولاسیون و بعلت‌ضعف وزبونی نتوانست از آن رادمردان حمایت مؤثری بنماید ، تا عاقبت از پادرافتادند ودریك روز بیش از چهل تجارتخانه و صرافخانه بسیار معتبر ایرانی در تهران ورشکسته شدند وشعبه‌های آنان درشهرستانهاتخته گشت و هزاران خاندان بزرگ و کوچك در مرکز و ولایات که اندوخته‌های آنان نزد تجارتخانهای مزبور بود بخاك راه نشستند وآن وقایع مهیب در روحیه ایرانیان و در غرور ملی‌ایشان تأثیرات‌عمیق کرد .

بالجمله بعد از سقوط تجارتخانهای ایرانی بانك شاهنشاهی بیش ازپیش کارش توسعه یافت واین توسعه هنگامی‌کامل شد که‌مستشاران بلژیکی بجای مستر شوستر ومستشاران امریکائی بزمامداری مالیه ایران رسیدند ...»

باز اطلاعات هفتگی شماره (۹۵۴) مورخه ۱۷ دیماه ۱۳۳۸ خورشیدی در

همین مورد مینویسد :

« در سال ۱۲۷۳ شمسی هجـری بانکی بنام بانك جمشیدیان توسط ارباب جمشید زرتشتی و دیگری بانك‌جهانیان در سال ۱۲۷۹ بوجود آمدند که هر کدام نسبت بزمان خود اهمیت فراوانی کسب کردند . بانك اخیر مرکزش شیراز بود و در تهران وشهرها و بنادر جنوب نیز شعبات متعددی بوجودآورره بود .متأسفانه این دو بانك نیز نتوانستند تاب رقابت بانکهای انگلیس و روس را بیـاورند و ورشکست شدند .»

روزنامه تربیت شماره (٤١٧) مورخه ۲۹ شعبان ۱۳۲٤ هق درتعریف ارباب جمشید و دلجوئی اواز علما چنین‌مینویسد :

« در نمره ٤١٥ تربیت مختصری از پارسیان هندوستان نوشتیم وبنابروقایع و اتفاقات تازه سزاوار و مناسب است که چند سطری هم از فارسیان ایران بنویسیم مزایای این همشهریان راست گفتار درست کردار ما بسیار و چنان روشن و آشکار است که گویا هیچکس منکر آن نباشد ... حسن‌سلوك ومیل‌واقبال واظهاریگانگی فارسیان باعموم مسلمانان و همراهی ایشان در هـر مورد ومقام نیز چیزیست که خاص و عام هر روز دیده ومی‌بینند چنانکه در همین اواخر یعنی روز ۱۵ شعبان که عید ولادت حضرت حجةالله صاحب عزوالزمان بود جناب فخامت نصاب ارباب جمشید از تجار محترم‌فارسی که‌اعمال‌خیریه وخدمات عمده‌او باهالی این‌مملکت بیش از آنست که بشماره آید با جماعتی از زردشتیان ازطرف عموم پارسیان به - مبارکباد عید سعید بمحضر حجج‌اسلامیه مشرف شده و میرزا کیومرس وفـادار پیشکار اردشیر جی صاحب که بسرپرستی طایفه مامور است عرضحالی مشتمل بر تبریك معروض داشت و جماعت مورد مراحم کامله پیشوایان معظم ما گردیدند و مجالس ومخالصتها و صحبتهای دیگر نیز داریم که اگربشرح جمله پردازیم مقاله زیاده ازگنجایش این اوراق طولانی میشود .

مقصـود اینکه چون در این دوره جدید رعیت پروری و عدالت گستری

اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاه عادل باذل مظفرالدینشاه خلدالله‌ملکه بتصویب و تصدیق علمای اعلام و بزرگان با احتشام جناب ارباب جمشیدنماینده ووکیل کل پارسیان ایران گردیده امیدواریم خیر خواهی ووطن پرستی این مرد خیر آگاه سبب ارتباط تازه پارسیان هندوستان با اهالی ایران شود و حالاکه اسباب امنیت و اطمینان فراهم میآید همت وغیرت آن نیکمردان کمك‌کارهای بزرگ شود واز اعمال مهمه آنچه را ما خود نمیتوانیم دست تنها انجام دهیم بیاری و همراهی آن همشهریان قدیم صورت‌داده آبادیها کنیم و آرایشها وپیرایشها ونمایشها دامن‌جلال گذشته را دوباره بدست‌آریم ولایق‌قابل را مهمل ومعطل‌نگذاریم. خوبیها وبرتری های جناب ارباب جمشید دام مجده را خصوصاً وکلیه پارسیان را عموماً همه کس میداند لذا بشرح و تفصیل آن‌نپرداختیم ولایحه را مختصر ساختیم .»

مجله اندیشه ما درشماره ۳ مورخه اسفند ۱۳۲٤ خورشیدی زندگانی‌ارباب جمشید را چنین شرح میدهد :

« اگر در سراسرآسمان زندگانی ارباب‌جمشید جز ستاره پرفروغ‌سخاوت مندی ، نقطه دیگری پرتو افشانی نمیکرد ،باز نسل جوان امروز وظیفه‌داربود که ازآن رادمرد بنیکی و احترام یادکنند ، چه خوان کرم او چنان بیدریغ بر هر دوست ونا آشنا گسترده بود که صیت شهرتش در دوران‌حیات‌در بیشتر نقاط‌پیچیده و همه آشنایان ببزرگیش معترف بودند ، چه رسد باینکه جز این درخشندگی کوششهای فناناپذیری که ارباب جمشید در راه بزرگی وسروری همگروه نموده است نام او را چون ستارگان قدر اول درآسمان نیکنامی فروزان ساخته‌است ...

برای آنکه آوازه نام وبزرگ‌منشی ارباب جمشید را خوبتر دریابیم‌داستانی را که از بسیاری زبانها شنیده‌ام ذکر مینمایم و براستی اگر بحقیقت هم مقرون نباشد باز میتواند برای روشن ساختن حقیقت زندگانی آن رادمرد نمونه خوبی باشد .

« در سالهای پیش از مشروطیت که راهزنان هرچندروزیکبار قافله رابتاراج

میبردند یکی از سرکردگان راه بندر عباس- یزد ظاهراً بپیروانش سفارش کرده بود که مال‌التجاره‌هائی را که نام تجارتخانه جمشیدیان بروی آنها نوشته شده مورد دستبرد قرار ندهند. اتفاقاً یکی از راهزنان که گویا یکی دوفقره مال‌التجاره مزبور را از دست داده بود وشاید میاندیشید که لابد صاحب این امتعه باید مرد پهلوان و زورمندی باشد که باعث هراس سرکرده وصدور این دستور شده است گذرش به-تهران افتاده یکسر بطرف تجارتخانه جمشیدیان رفت . چون وارد تجارتخانه‌شد شخصی را در همان نزدیکی نشسته دیدبطرف او رفته‌سراغ‌ارباب جمشیدرا گرفت آن شخص پرسید شما که هستید و با اوچکار دارید .

« تازه‌وارد پاسخ داد که من با خود ارباب‌کار دارم و دیدار او را طالبم . آن شخص که خود ارباب جمشید بود گفت خودم هستم چه فرمایشی دارید. تازه‌وارد نگاهی بقیافه متین وآمرانه او انداخته باشگفتی ویأس گفت اگرمیدانستم ارباب جمشید تو هستی همه‌مال‌التجاره‌تان را برده بودم. جمشیدیان که‌لبخندی‌پرمعنی بردهانش نقش بسته بود دستورداد او را نوازش کرده اطعام کنند . پس از آن نیز مقداری زر و اندرز باو بخشید و بالبخند گفت :

«حالا اگر بخواهی مال‌التجاره مرابزنی میتوانی» آنمرد که از سخاوت و بزرگ منشی ارباب مبهوت شده بود گفت : « حالا فهمیدم حالا فهمیدم بزرگی و احترام تو نیست مگر در اثر سخاوت تو .

«باری ارباب جمشید مردی بخشنده و بزرگ منش بود. مردی که تاپایان عمر همه دینار خودرا در راه آسایش دیگران و یاری نیازمندان بدون رعایت نژاد مذهب ، جنس می بخشد و شادمان بود که رنج و کار او باعث خوشبختی و نجات دیگران است .

جمشیدیان در طول حیاتش بابیشتر امراءزمان‌خود محشور بود وشایداگر شخصیت آنروز نامبرده نبود رفع بسیاری از معضلات و دشواریهای افراد جامعه زرتشتی ، باموقعیت آنروزی کشور امکان ناپذیر بود .

ارباب جمشید غالباً بارجال ودربار وقت مربوط و طرف‌معامله بود . چنانچه محاسبه صرف جیب شاه و دربار ومقرری وزراء غالباًبوسیله ارباب جمشیدپرداخت میگردید . ارباب جمشید درسال ۱۲۸۲ شمسی از اعلیحضرت شاه وقت لقب‌رئیس-التجاری گرفت و مدتی نیز بریاست مخزن دولتی (قورخانه وقت) منصوب بود.

« یکی از خدمات پرافتخارفراموش‌نشدنی ارباب جمشید مجاهدتی است که مشارالیه در راه بدست آوردن کرسی نمایندگی در پارلمان ایران برای‌زرتشتیان مبذول داشت .

در سال ۱۲۸۳ شمسی – ۱۳۲۴ قمری که قانون اساسی کشور نوشته میشد ارباب جمشید که در آن هنگام شهرت کافی و شخصیت مبرزی داشت همه قدرت مادی و معنوی خود را در این راه بکار انداخت . تاسرانجام توانست‌بکمك‌احرار و آزادیخواهان یك کرسی برای جامعه زرتشتیان در پارلمان بگنجاند. بپاس‌اینهمه فداکاری در سال ۱۲۸۴ شمسی زرتشتیان ایران ارباب جمشید را بسمت نمایندگی دوره اول مجلس شورای‌ملی برگزیدند .

دیگر از اقدامات بزرگ و خیرخواهانه جمشیدیان وقف یك ساختمان در خیابان مسعود سعد برای تأسیس دبستان پسرانه جمشید جم است که‌هم‌امروزنیز دبستان پسرانه درآنجا دائر است .»

پروفسور جکسن امریکائی درکتاب خویش ایران گذشته و کنونی صفحه ۴۲۶ در مورد ارباب جمشید مینویسد :

« مرد نامی جماعت زرتشتی صراف توانگری است بنام ارباب جمشیدبهمن و میگویند صاحب صدها هزار تومان ثروت است . در دربارسلطنتی ایران‌صاحب نفوذ و برسمیت‌شناخته شده است. نزدیکی او با دربارباعث جلو گیری‌ازفشارهائی است که بزرتشتیان وارد میشود زیرا عرایض و شکایات آنها بنظر شاهنشاه میرسد مقام و شان او بلند و حتی مسلمانانی که زرتشتیان راکافر ونجس میشمارند او را بسیار گرامی و محترم میدارند وبدرستی اواعتماد مینمایند . صرافان وبازرگانان

دیگر ایران تا آنجائیکه مطلعم بقـدر او طرف توجه و اطمینان مردم نیستند . احتراماتی که باو گذاشته میشود نتیجه راستی و درستی و تعلیم ارشتات (زراستی) اوستا و آئین حضرت زرتشت میباشد که راستی را شالوده مذهب قرار داده هومت وهوخت وهورشت را موعظة نموده است .»

ناپیر ملکم صاحب کتاب «پنج سال دریك شهر ایران» در مورد ارباب چنین مینویسد :

« یکی از زرتشتیان بسیار توانگر را نام ارباب‌جمشید و صاحب موقعیت‌مهمی است و نفوذش در دربار سلطنتی بیش از پارسیان هند است و بهتر میتوانـد عمال دولت را نسبت بهمکیشان خود بر سر رأفت ومرحمت بیاورد . اخیراً فرمانداران یزد اگر مایل به ادامه فرمانداری خود باشند بایستی نفوذ زرتشتیان‌را هم بحساب بیاورند .»

شهرت خیرات و خدمات اجتماعی و کارهای نیك و نفوذ ارباب جمشید در قلمرو زرتشتیان جهان نیز پیچیده بود . فرزانه نوشیروانجی مانکجی کوپر یکی از نویسندگان معروف پارسی مقیم لندن و مدیر روزنامه لندن ایندین کرانیکل **Londnn Indian Chronicle** و مؤلف کتب‌بسیاری‌در مورد فرهنگ‌مزدیسنا یکی ازتألیفات خودتحت عنوان‌افکارزرتشت **The Imitation of Zoroaster** را بپاس خدمات بیریای ارباب جمّشید نسبت بجماعت در نوروزسال ۱۹۱۰ میلادی (۱۲۷۹ یزدگردی) بنام او چاپ و منتشر کرد . در رویه اول کتاب پس از چاپ عکس ارباب‌چنین مینویسد :

«جناب آقای ارباب جمشید پاکدامنی و دهشهای شایان توجه و احساسات جماعت‌پرستانه که در طی سالیان دراز ازشمار ابراز گشته نمونه بارز سنت نیاکان باستانی است . برای پیشرفت جماعتی که خودتان پیشوای درستکار و معروف آن میباشید همواره کوششهای بیدریغانه بجا میآورید . نه‌تنها بنظر مردم هر طایفه و نژادی که شمارا دیده‌اند بسیار محترم و گرامی میباشید بلکه دولتین ایران وروس

نیز شمارا با اعطای افتخارات عدیده سرافراز فرموده‌اند .

انتخاب شما بنمایندگی زرتشتیان بعضویت دوره‌اول مجلس عموم همکیشان را در هند شادمان ساخته است . اگر زرتشتیان در راهی که پیش گرفته‌اید شما را پیروی نمایند در پیشرفت و بلندی مقام آنان تردیدی نخواهد بود . محض‌تقدیر از خدمات شما نسبت بجماعت ونمودن نشاط قلبی‌ام ازشهرتی که نصیب شما گشته این تألیف ناچیز خود را کـه نمودار تعلیمات بلند اخلاقی کیش ماست بنام نامی شما مزین مینمایم .»

هیربد برزوجی ایرجی بجاج صاحب کتاب گجراتی «فرهنگ‌تواریخ‌ودین وآئین پارسی» اخباری را که درمورد ارباب جمشید در روزنامه جام جمشید بمبئی چاپ میشده در کتاب خویش جمع نموده است . در صفحه ۳۱ کتاب چنین می‌نویسد :

« ارباب جمشید مالك ۱۵ یا ۱۶ قریه وزمین واملاك زیادیست. شاه‌وشاهزادگان ورجال کشور او را بنام ارباب میشناسند . تجارتخانه او بنام جمشیدیان معروفست ودر شهرهای مهم ایران شعبه دارد وکار بانکی هم مینماید و صراف عالیرتبه‌ایست. شاه و شاهزادگان ورجال دولت ازاو پول قرض میکنند .. مردم نیز سرمایه خود را در تجارتخانه او بودیعه میسپارند . ۲۷ نفرزرتشتی کارمند اداره‌مرکزی اوست. خوراك ولباس ومنزل نیز بعلاوه حقوق بکارمندان خود میدهد . بنگاه بازرگانی هیچیك از مسلمانان یا اروپائیان درایران بقدر تجارتخانه‌جمشیدیان بزرگ نیست. سفرا ونمایندگان انگلیس ، روسیه . ترکیه و امریکا با تجارتخانه جمشیدیان‌سر وکار دارند نسبت بضعیفان و بینوایان مهربان وخیرخواه است . بینوایان تهران‌در تابستان بواسطه بی‌آبی در مضیقه میباشند . ارباب جمشید سالیانه در حدود چهار هزار روپیه آب در آب انبارها پر میکند تا عموم مردم ازآن استفاده ببرند .(جام جمشید مورخه ۲۷ اکتوبر ۱۹۰۳)

«ارباب جمشید فضای بزرگی را در تهران مخصوص عبادتخـانه ساخته و

مراسم دینی را بوسیله موبد پرهیزگار بجا میآورد . در سال ۱۹۰۳ میلادی مظفرالدینشاه یك طاق‌عبا وفرمان‌نشان‌درجه یك بوی اعطا نمود و اورا بلقب‌رئیس التجار کل زرتشتیان مملکت محروسه ایران مفتخر ساخت . چنین افتخاری تا کنون بدیگری داده نشده

(جام جمشید ۲۷ژانویه ۱۹۰٤)

« جمشید آباد دهیست در دو میلی تهران و آباد کرده ارباب جمشید . این ده بسیار باطراوت وزیباست . یکروز مظفرالدینشاه قبل از اعطای فرمان بارباب جمشید برای گردش بآنجامیرود . چون ارباب درباغ حاضر نبود یکی‌ازکارکنان باغ طبق معمول هنگام ورود شاهنشاه صدتومان پیشکش مینماید. ارباب از اطلاع ورود شاه بباغ خود را بآنجا میرساند اما شاه بقصر خود مراجعت نموده بود . بنابراین ارباب بدربار میرود و در آنجا بحضور شاه مشرف میگردد . شاه در دربار در حضور کلیه رجال ازفعالیت وخدمات اجتماعی ارباب جمشید قدردانی مینماید در آن هنگام ارباب بعرض میرساند که پنج خانواده زرتشتی یزد را برای باغبانی باغات شاه بتهران دعوت نموده است . شاه بار دیگر باتفاق حرم و اندرون خود بجمشید آباد برای گردش میرود.

(جام جمشید۲۷ ژانویه۱۹۰٤)

« داد ودهش ارباب جمشید بسیار است وغالباً محرمانه‌انجام مییابد .چندین آب‌انبار ساخته است وسالیانه در حدود ۲۲ هزار روپیه هزینه آب‌پر کردن آن‌می‌گردد .

یك باغ وعمارت بسیار زیبائی را درکاشان ابتیاع وتبدیل بمسافرخانه نموده است . ٤٥٥٠نفر در ادارات و باغات ومزارع او مشغول‌کارمیباشند . ارباب‌جمشید صاحب خصایل بسیار خوبی است ، مهربان، پرهیزکار ، دیندار ،متبسم وطرف‌توجه اعلیحضرت همایون شاهنشاه است .

(جام جمشید۱۷ مارس۱۹۰٤)

جهانگیر مانکجی دهسائی قصیده‌ای بفارسی درمدح ارباب جمشید گفته و درکتاب گجراتی او ایرانیکا چاپ شده‌است.

ارباب جمشید پس از پیمودن ۸۲ مرحله از زندگانی شرافتمند وپرافتخار در۱۶ دیماه ۱۳۱۱ خورشیدی برابر روز باد وماه دی ۱۳۰۱یزدگردی بجهان‌مینو شتافت . روانش شاد باد .

فرزانه جمشید خسرو

فرزانه جمشید پور خسرو پور داراب شاعر با قریحه دهاتی است . دوران زندگانی خود را در قریه خرمشاه حومه یزد با سختی و مزدوری و بنائی بپایان رسانیده . چنانکه گوید :

در جهان یك کار آسانی نصیب ما نشد
غیر مزدوری و گلکاری نمیدانم چرا

دهات خرمشاه و اهرستان هنگام حیات او بواسطه بی‌آبی خشك ومردمانش دربدر و پریشان روز کار میکردند . شاعر ما قصیده مفصلی سروده که از خرابی اوضاع مذکوره حکایت مینماید چنانکه :

هر که آب وملك اهرستان‌خرید — پول داد و عاقبت خیرش ندید
همچنان مرغی که‌از دامش پرید — آب اهرستان ندارد اعتبار
هر که باشد در خرمشاه‌منزلش — آب اهرستان رود بر حاصلش
صد فغان و وای و ویلا بر دلش — آب اهـرستان ندارد اعتبار
در خرمشاه خانه‌ها ویرانه شد — بس دل صاحبدلان دیوانـه شد
مردمان را در غریبی خانه شد — آب اهرستان ندارد اعتبار

محمد تقیخان فرماندار یزد معروف بخان بزرگ در حدود سالهای ۱۱۶۵

هجری (۱۱۲۱ی) بساختن باغ دولت آباد دریزد اقدام نمود . کلیه‌کارگران آن از زرتشتیان بودند که بواسطه ستم خان بایستی باجبار بی‌مزد و مفت کار بنمایند یکی از آنها فرزانه جمشید بود و هنگامیکه نصف بیشتر بنای عمارت باغ بآخر رسیده بود ، روزی نزدیك بظهر وقتیکه بالای پی بچیدن خشت‌مشغول بودبجای ورد بنائی فی‌البدیهه بخواندن غزل زیر میپردازد اتفاقاً در همان آنی که بیت اول را میخواند فرماندار برای معاینه کار در حال عبور از خم کوچه‌آنرا میشنودهمان جا صبر میکند تا شعر تمام میگردد.

استماع غزل مذکور دروی تأثیری‌بسزا بخشیده حالش راد گرگون‌میسازد شاعر رادلجوئی کرده وعموم زرتشتیان را آزاد میسازد و فرمان میدهد من بعدهر کس بکار حاضر گردد اجرت روزانه خودرا دریافت دارد .

اینست غزل مزبور :

ای که هستی بنده یزدان هم از یزدان بترس
ای که دیوان میکنی از صاحب دیوان بترس
ای که یزدان را بیکتائی شناسی مـرحبا
حقشناسی پیشه کن از کفر و نشناسان بترس
ای که میترسی ز یزدان و نمیترسی ز کس
زیر دستان را مترسان از زبر دستان بترس
ای که از زور دو بازو غره‌ای ایمن مباش
روزگارت بفکند از گردش دوران بترس
ای که داری حرص دنیائی مروت پیش گیر
مال دنیا آتش است از آتش سوزان بترس
ای که گوئی‌لذت شیرینی‌ازدندان‌خوش است
لذت دندان مجو از کندن دندان بترس

ای که عالم را مسخر کردی از ظلم و ستم
ظلم بی پایان بود از آه مسکینان بترس
ای که گوئی مال‌مردم‌ازعسل‌شیرین‌تراست
گر عسل‌شیرین بودازنیش زنبوران بترس
ایکه چون‌جمشیدغمخواری‌نداری‌درجهان
هر کجا که میرسی‌از این‌بترس‌وآن‌بترس
چندبیت ازغزلی که‌حاکیست ازرنجش‌پدر
ای پدر بر ما تو بیزاری نمیدانم چرا
تند خوئی و دل آزاری نمیدانم چرا
با من مسکین‌نصیحت میکنی که می مخور
خود همیشه مست ومیخواری‌نمیدانم چرا
باز میپرسی ز من که روزها کار تو چیست
خود نه در کاری نه بیکاری نمیدانم چرا

فرزانه جمشید ولایتی

فرزانه جمشید ولایتی‌متخلص بنسیمی دانشمند ایران زمین وصاحب طبعی موزون در دانش نجوم و ستاره شناسی و اسطرلاب دستی بسزا داشت . درسال۱۱۰٤ یزد گردی بقصد مهاجرت بسورت رهسپار و در آنجا بجمشیدولایتی مشهور گشت . در هندوستان مراد از واژه ولایت وطن میباشد و چون جمشید بتازگی از ایران میهن اصلی پارسیان وارد شده مانند مهاجرین زرتشتی قرن بعد که ایرانی نامیده میشدند بولایتی معروف گشت . دستور جاماسب کرمانی‌هم که ۱٤ سال پیش از او برای تعلیم دین بموبدان‌پارسی بسورت رفته‌بود بولایتی نامزد گردید . موقع‌ورود دستور جاماسب ولایتی بهند مباحثات و مشاجرات جدیدی در مورد تقویم بین زرتشتیان آن‌سامان‌برپا گشت (۱)ورود جمشیدولایتی بسورت که درمحاسباب‌نجومی و تقویم استاد بودبرای پارسیان هند نعمت غیر مترقبه بشمارآمد واز اودرخواستند تردیدی که مورد حقیقت یکماه تفاوت بین تقویم رزرتشتیان ایران و هند بواسطه دستور جاماسب دردل آنها راه‌یافته بود رفع نماید . فرزانه جمشید رأی‌خودراظاهر نساخت ولی موبد کاوس پور موبدفریدون که جوانی‌سرزنده باهوش‌بودبشاگردی خویش پذیرفت‌ومحاسبات نجومی وفن اسطرلاب راباوبیاموخت . موبدکاوس‌بعدها

---

(۱) برای اطلاعات‌کامل در مورد مشاجرات تقویم رجوع شود بشماره‌های ۱ـ ۵ هوخت سال‌یازدهم‌بمقالات نگارنده .

بکاوس منجم معروف ودستوران‌دستور گروه قدیمیان گردید . بامحاسبات‌ومباحثات خویش حقیقت گفتار دستور جاماسب ولایتی را باثبات رسانید.

بهدین جمشید ولایتی بواسطه تولید اختلاف و بغض شدید بین‌بهدینــان در مورد تقویم مغضوب پارسیان هند واقع گردید . در سال ۱۱۰۸ یزدگردی ببمبئی رهسپار شد در آنجا نیز بواسطه مخالفتهای شدید توفیقی بدست نیاورد .« خلقت موالید» اثر طبع اوست‌ودرموضوعات دین، آفرینش، گهنبارها واحجار کریمه،‌حبث میدارد و در حدود دوهزار بیت میباشد و در آدینه فروردین روز وخردادماه۱۱۱۸ یزدگردی برابر ۲۲ ذیحجه ۱۱۶۱ ه نظم آن بآخر رسیده است گوید :

هزارو صدوهشت وده بودسال	که‌شد ختم این نظم گوهرمثال
از ایام سبعه بد آدینه روز	که‌خورشیدنظم شد عالم فروز
موافق برآمد هم ازروز دین	هم ازیمن این فتح و فیروزدین
پس‌آنگاه کردم بماهش‌نگاه	مطابق بر آمد بخرداد مـاه
بد این‌نامهٔمن چو دین‌کامه‌را	که از یمن دین شد بسرنامه‌را
هزاروصدوشصت ویك‌بودسال	از آغاز هجرت که شد تا بحال

از زرتشتیان هند که در مورد تقویم راه مخالفت و کشمکش را پیش گرفته و برخلافش برخاسته بودند بدگوئی مینماید . چنانکه گوید :

همه پر خطا و همه پر خلل	همه‌فتنه‌انگیز ومکر و دغل
همه‌بر خلاف آنچه‌بینی که‌هست	گرفته همه‌راه دیوان بدست
نه شرم خدا ونه پروای دین	نه درهول فردای روز پسین
بتحقیق دیدم چه برنا و پیر	که دربند جهلندیکسر اسیر

نسخهٔ خطی کتاب که بتاریخ ۱۹ صفر۱۱۶۲ ه کتابت شده و گویابخط خود شاعر باشد بنشانی R207 در بنگاه خاور شناسی کاما بمبئی محفوظ است

موبد جمشید

موبد جمشید پور موبد کیقباد دانشمندپارسی مقیم سورت داستان‌زندگانی و خدمات و موفقیتهای شت رستم پورمانك پور چنگا شاه(۱) راکه بالغ بر پانصد بیت است برشته‌نظم کشیده .

چنگاشاه بزرگواری است که در نامه های زرتشتیان ایران از او اسم برده شده‌است.خود و فرزندانش دربین‌جماعت پارسیان مصدر خدمات مهمی بوده‌اند . نوهٔ او شت رستم ، پهلوان داستان شاعر ما نسبت ببازرگانان انگلیسی خدمت‌بسیار مهمی انجام داد .

بدینطریق که بواسطه نفوذ پرتقالیها در دربار شاهان مغول ، بانگلیسها در بندر سورت که مرکز مهم بازرگانی بود ، اجازه دادو ستد داده نمیشد. شت رستم بنمایندگی انگلیسها بپایتخت هندوستان رهسپار و از شاهنشاه مغول منشوری‌باسم کله‌پوش ، فرماندار سورت مبنی بر اجازه‌ورود انگلیسها وتأسیس اداره بازرگانی گرفت . شت رستم‌نسبت به‌جماعت زرتشتی‌وهندوان وسایر جددینان‌خدمات‌مهمی انجام داده است .

بسا اوقات مالیات‌جزیهٔ‌هندوان را از کیسهٔ فتوت خویش میپرداخت وبالاخره

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بنشانی(F43) درکتابخانه مهرجی رانا درنوساری گجرات .

باکوشش خستگی‌ناپذیر ونفوذ دردربار آن مالیات ننگین را ملغی ساخت.اینست چند بیت ازآن داستان:

پس آنکه بنزدیك اورنگ شاه / وزیر اسد خان بده پیشگاه
بگفتش که منشور شاهی یکی / بنام کله پوش ده بیشکی
دبیری‌پسش‌خواندو گفتش‌وزیر / که بنویس فرمان شه‌بر حریر
که درشهر سورت مرانگریزرا / دهد دخل و جای و مکان وسرا

استاد جوانمرد

فرزانه استاد جوانمردپور نوذر پورنوشیروان پور خداداد دانشمند زرتشتی ساکن محله خلفخانعلی یزد میباشد.استاد جوانمرد در خردسالی اززمرهٔ کودکانی بودکه فرزانه مانکجی صاحب در سال ۱۲۳۵ یزدگردی برای تعلیم و تربیت با خود بتهران برد و پس از کسب کمال و دانش ومهارت در تحریراسناد مالکیت و وقفنامه و قباله و اجاره نامچه و غیره بسمت آموزگاری در دبستان یزد منصوب گشت :

دانشمند معروف استادکیومرس‌وفادار ازشاگردان‌اولیه‌اوست .غالب‌جوانان آن زمان که بعدها صاحب شخصیت گردیده‌اند به پیش او دانش آموخته‌اند . پس از آنکه دبیرستان کیخسروی در شهر یزد ساختمان شد استاد جـوانمرد در آن دبیرستان با همکاری استاد ماستر خدابخش و استادکیومرس وفادار مصدرخدمات مهم فرهنگی نسبت به جماعت‌زرتشتیان بوده و رسالات‌بسیاری برای تعلیم‌مبتدیان تدوین نموده‌اندکه اینك نایاب است.

خدمت مهم استاد جوانمرد تحریر اسناد مالکیت برای گروه زرتشتیان بود وفرزانه بهرام رستم در نامه خویش به‌پنچایت یزد مخصوصاً از او نام میبرد و به ـ جماعت سفارش مینماید اسناد خودرا بوسیله او بنویسند و نزد آخوندهانروند تا گرفتار پیچ وخم قوانین شرع نگردند وخسارت نبینند.

استاد جوانمرد عضو همیشگی انجمن ناصری زرتشتیان یزدبودپس ازشهادت استاد ماستر خدابخش وحملات کتبی باو بوسیله دشمنان‌دین از انجمن‌ودبیرستان استعفا کرد و گوشه نشینی اختیار نمود .

استاد جوانمرد هنگام سالخورده گی درحدود سال ۱۲۹۸ یزدگردی دارفانی راوداع گفت.

ملاجهانگیر

فرزانه جهانگیر پور موبد رستم معروف بمنجم‌از دانشمندان وستاره‌شناسان زرتشتی کرمانی‌است .

بقول صاحب تاریخ کرمان محفوظ دربنگاه خاورشناسی خورشید جی کاما بمبئی بنشانی(H.P.(ms)147) «اباعنچدا موبد وموبد زاده است . در علم رمل‌و استخراج نجوم مهارت دارد . شوخی و مزاح را بسیار خوب مینماید . الحق مرد خوش صحبت وبذله گوی میباشد . یك پسر دارد موسوم بملا رستم پسر با هوشی است . اوهم از قاعده رمل و استخراج مهارت دارد .»

ملاجهانگیر درزمان صاحب‌تاریخ کرمان که مورخهٔ‌سال۱۲۳۹ یزدگردیست باحتمال قوی دوران سالخوردگی خودرا طی مینموده است . زیرا پسر او بزرگ ومانند خودش در نجوم ورمل بمرحله استادی رسیده است.

موبد خدابخش

فرزانه موبد خدابخش موبد فرود موبد آبادان شاعر دانشمند زرتشتی مقیم خلف خانعلی یزد است . در آخر سده دوازدهم یزدگردی میزیست. موبدی دانشمند و دیندوست بود . پرسشهای دینی شاهزاده محمد ولی میرزا (۱) فرزند فتحعلیشاه را هنگام حکمرانی در یزد باستعانت دستور کیخسرو موبدان‌موبدوقت وهیربد جاماسب پاسخ متین داده وزرتشتیان را از قتل عام ویا اسلام آوردن بجبر نجات بخشیده . بسا نصایح و اندرزهای دینی وسنن آئینی را منظوم ساخته است . از آن جمله است اندرزنامه دستوران‌دستور آدرباد ماراسپند بفرزندخویش‌زرتشت اندرز نامبرده دررساله کوچکی جزو گلچین از نامه دساتیر باهتمام روانشادپرویز شاهجهان در بمبئی چاپ گردیده است . این اشعار از اوست:

تو ای جان من کرفه اندوز باش — ز نیکی و پاکی تو فیروز باش
میندوز عصیان پسر تا توان — که روزی خجالت کشی اندرآن
مشو تند و مغرور و هم بی ادب — ز گفتار بیهوده بر بند لب
ابا دوستان و ابا صاحبان — تو یکرنگ گردان دلت بازبان
نگردی پشیمان بعهد درست — خجالت ببار آورد عهد سست

(۱) بقول‌آیتی صاحب‌تاریخ یزد شاهزاده محمد ولی‌میرزا پس‌ازحکومت خراسان در سال ۱۲۲۶ هق بحکومت یزد منصوب گردید وتا۷ سال‌حاکم یزد بود.

همیشه بهر گاه و هر روزگار — امیدت بیزدان دادار دار
ابا آن بکن دوستی ای پسر — که او از تو بهتر بود از هنر
کسی کش خرد باشد و هم‌هنر — رساند بتو سودها بی شمر
زچیزی که یزدان و امشاسپند — بر آنند خشنود و هم دل پسند
بر آن چیز ساعی‌شو و جان سپار — که حاصل کنی مزد گاه شمار
مگو راز خود با زنان هیچوقت — که گردی پشیمان‌از آن‌کارسخت
تو دیده مثال شنیده مگو — شنیده بمانند دیده مگو
سخن را پس وپیش بیننده باش — به پیمای و آنگاه گوینده باش
تو شبخیز باش و عبادت نمای — که تا زان مرادت برآرد خدای
عبادت بیزدان چو با دل کنی — از او نیکوئیها که حاصل کنی
نیوشندهٔ این سخنها و پند — نگردد پشیمان و هم دل نژند

هیربد خدابخش معروف باستاد

هیربد خدابخش پور هیربد جاماسب پورهیربد نوشیروان پور جاماسب‌پور دستور کاوس معروف باستاد و از نژاد نوروز زنده دانشمند و شاعر زرتشتی مقیم قریه مبارکه حومه‌تفت یزد بوده .

استاد خدابخش مردی دیندار و کشاورز و برموز مذهبی کاملا آشنا و ازطرف جماعت بواسطه دین دوستیش بنگاهبانی آتش پاك برگزیده میشود جد چهارمی استاد خدابخش موبدان موبد اصفهان بود که‌بواسطه‌تیغ تعصب شاه سلطان‌حسین صفوی وعلما و اطرافیان ودرباریانش هنگام‌قتل عام مردم گبرآباد که همه‌زرتشتی بودند ترك دار وندار خود گفته وآتش مقدس رابرداشته بیزد پناهنده شد . هیربد خدابخش در رسالهٔ دین مسئله که در سال ۱۲۰۷ یزدگردی برشته نظم‌درآورده در این‌مورد چنین گوید :

اگر خواهی‌عیان‌نام کمین‌است   خدابخشی که‌بر آتش امین‌است
مبارك منزل من هست و کار   در آن قریه زراعت پیشه دارم
که نام‌باب‌من‌جاماسب‌نوش‌است   بفردوس برین‌رفته خموش‌است
دگر جاماسب ثانی پور کاوس   برفته اندر آن گیتی بپابوس
نژاد و گوهرم نوروز زنده   در این خط نام ایشان گشت‌زنده
مکان و منزل ایشان صفاهان   صفاهان بوده جای پادشاهان

باصفاهان چو شد دروند بسیار   بسوی یزد روگردند ناچار
بسی آب و زمین و مال بسیار   ز بهر دین همه کردند انکار

رسالهٔ دین مسئله از داستان تعصب علمای اسلام سخن میراند که در زمان فرمانداری شاهزاده محمد ولی میرزا فرزند فتحعلی شاه قاجار دریزد بزرتشتیان نسبت کفر وزندقه داده واز حکمران قتل عام یا اسلام آوردن آنها را خواستارمی شوند .

شاهزاده دادگر بعلمای اسلام پیشنهاد مینماید بهتر است در خصوص دین و توحید پرسشهائی چند از زرتشتیان بشودا گر پاسخ آنها منطقی ودرست است‌باید بایشان ستم نشود و اگر غیر ازآن باشد بمراد شما رفتار خواهد شد . پرسشهای علمای اسلام وپاسخهائی که دستور کیخسرو پور دستورخدابخش موبدان موبدوقت بمشورت موبد خدابخش پور موبد فرود و هیربد جاماسب پدرشاعر بآن داده‌اند موضوع رساله نامبرده میباشد و چندین بار جزو پندنامه ملافیروز در بمبئی طبع گشته است .

فرزانه خدابخش از سال ۱۲۲۵ یزدگردی موقعیکه در مبارکه بنای‌مدرسه بواسطه نفوذ فرزانه مانکجی صاحب و تحت اداره پنچایت یزد(انجمن) گذاشته‌شد بسمت آموزگار آنجا معین گردید .

فرزانه خسرومالی

فرزانه خسرو پور بهرام پورخورشید پورسیاوخش متخلص بمالی ازشاعران ودانشمندان زرتشتی مقیم کرمان است . اشعار زیادی از وی در جنگها محفوظ و قسمتی از آن درشرح گاهان (تابوت‌آهنی زرتشتیان) که در سال ۱۲۴۹ یزدگردی نوشته شده درکتاب پند نامه ملا فیروز چاپ گشته است . این ابیات از اوست که شرح گاهان باآن آغاز میشود :

خالق خلق آنکه یزدان است	صنعتش بیحد و فراوان است
مرکب راه حق بگویم کان	نه عنانش بدست انسان است
روز حق چون رسد بکس دردم	جان‌به‌یزدان‌دهد که فرمان‌است
شرح گاهان دهم کنون ابراز	بهر مفهوم خلـق آسان است
خفته‌بروی چو میخرامدخوش	مرکب خامشان بدینسان است
چارپایش بدان ز روی یقین	چار اطراف دور کیهان است
که‌بودشرق‌وغرب‌وشمال‌وجنوب	چار عنصر چنین نمایان است
ده و دو تخته آهنین پهناش	معنی هر یکی در ابیان است
ده و دو ماه باشد ای بهدین	معنی ماه و سال از آن است

فرزانه خدابخش اردشیر

فرزانه خدابخش‌پور اردشیر پور خسرو پلگذاردینیار پور بهرام پورظهراب پور نوشیروان از زرتشتیان دین پرور و متعصب وشاعر مقیم‌خلف خانعلی‌یزداست. در راه تبلیغ و ترقی دین وتعلیم بهدینان فراوان میکوشیده. بسا اوقات بابزرگان وعلمای اسلام‌در حقانیت دین خویش بمباحثات‌ومناظرات مشغول‌میبوده وبرمراسم معمولهٔ بین آنها وفروع دینشان اعتراض میکرده است.

فرزانه‌خدابخش در روزاورمزد و اسفندماه۱۲۳۹ یزد گردی مباحثات‌مذکور را در مجموعه‌ئی بنام «تیغ براه دین» جمع کرده ومینویسد : «در بارهٔ بحث دین ومذهب در هرکجا اتفاق افتاده آنرا بقلم درآورده که انشاءالله از دیده و شنیده و گفته بهره وفیضی بامید یزدان بهره‌بردار باشند و نام آنرا گذاشتیم تیغ براه دین از راه دین بیاری یزدان که دین بهی ، دین بهی هست‌بیشك است وشبهه .چون‌بنای آدمی از جسم فانی است . بجهت یادبود هر اوقاتی بابزرگان اهل اسلام مباحثه شد نوشتم تا اهل بهدینان آگاه‌باشند ویقین حاصل کنند از دین وبحرف باطل‌خود را از راه درنبرند .»

مباحثات نامبرده درنوع خود بی‌نظیر و بسیاردلکش وشیرین است .نسخه خطی آن جزوکالکسیون روانشاد مانکجی هاتریا بنشانیH.p.(ms)234دربنگاه خاور شناسی خورشیدجی‌کامادر بمبئی محفوظ است. فرزانه خدابخش کتاب‌خویش

را از قرار معلوم بخدمت روانشاد مانکجی صاحب تقدیم‌وخواهش کرده بگجراتی ترجمه وعنوانی بآن بدهند که بمعنی شمشیر دین باشد .

ابیاتی چند از او درتوحید که درسال۱۲۶۵ هجری‌قمری (۱۲۱۸ی) گفته:

بگویم اولین آنرا که نامش / نشاید گفت در خوردمقامش
نیارد برد پی در راه ذاتش / اگر گوئیم‌چندی ازصفاتش
پناه بندگان و هست هستان / روان تابندهٔ ایزد پرستان
شهانش بندگی راخواستارند / پرستش کس‌بخورداو نیارند
هم او پروردگاران پروراند / بهر کس‌جان‌دهدروزی‌رساند

بسیاری از اشعار او درجنگ‌ها ضبط‌بویژه‌درجنگ بنشانی **H.p.(ms) 364b** در بنگاه خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی فراوان است .

فرزانه خداداد کنتراکتر

فرزانه‌خداداد پوررستم‌پور بهرام پور رشید خرمشاهی معروف به‌کنتراکتر از اهالی قریه خرمشاه حومه یزد میباشد. فرزانه‌خداداد آزاده مردیست‌جوانبخت وحمید سیرت و خجسته‌کردار و دانش دوست . بقول شیر مرد نوذر پارسی ناشر شاهنامه عکسی اولیاسمیع شیرازی کار طبع آنرا با همت و کمك این‌رادمردمحترم بآخر رسانید . فرزانه خداداد دردوران رضاعت یتیم گردید و چون هفده ساله شد هنگام قحط وغلای سخت یزد ببمبئی مهاجرت و بنوکری وسپس بکسب مشغول شد . درکار وپیشه خویش‌نهایت جدیت وسعی بلیغ داشت . با مقامات‌ارتش‌انگلیس درهند تماس حاصل‌کرد ودر سال ۱۲۴۹ یزدگردی کار رسانیدن آذوقه ارتش‌هند بخصوص اردوگاه پونه باو محول گشت و بکنتراکتر معروف گردید . خداداد فرزانه‌ئی بود جدی ؛ میهن پرست وورزشکار در سال ۱۲۶۰ یزدگردی بسمت‌مجاهد در ارتش انگلیس داخل و تمرینات نظامی رابنحو اتم واکمل بپایان رسانید .

هنگامیکه فرزانه استاد کیومرس در بمبئی در مورد لزوم تأسیس دبستان در دهات زرتشتی نشین ایران مشغول تبلیغات بود ، فرزانه خداداد در حدود سال ۱۲۵۶ یزدگردی در ساختن یکباب دبستان در خرمشاه وتهیه بودجه آن‌اقدامات لازمه بعمل آورد ومبلغ ۱۹ هزار روپیه بدست‌انجمن اکابر صاحبان پارسیان‌بمبئی سپرد که سود آن را برای اداره امور آن وحقوق آموزگار بمصرف‌برسانند ونیز

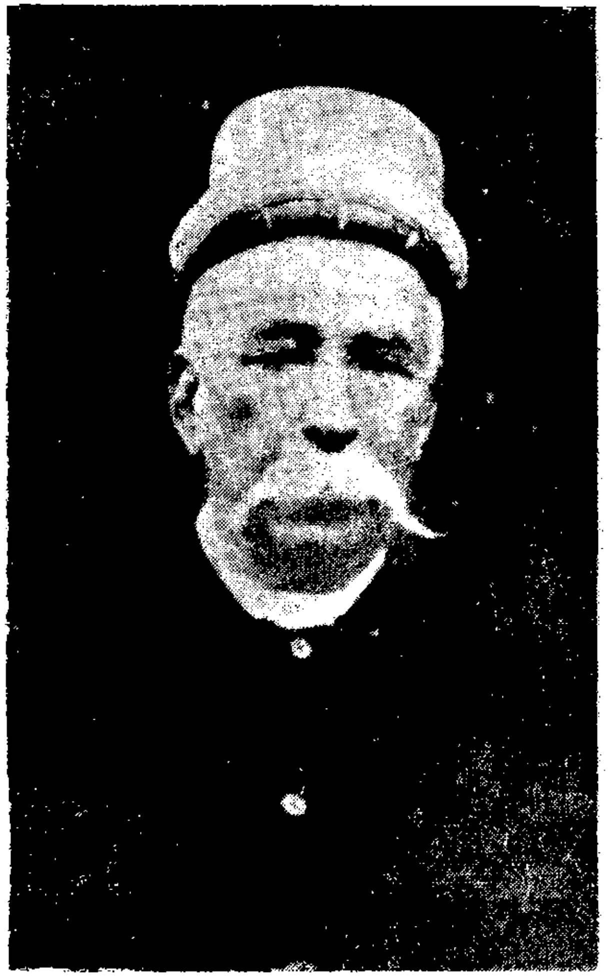

فرزانه خداداد کنتراکتر

بودجه مخصوصی معین کرد که بشش نفر از بهترین دانش آموزان دبستان که در امتحان اوستا و فارسی سر آمد باشند انعام داده شود وهم بودجه‌دیگر که سود آن‌در سال ۸۰ روپیه میشد برای کمك به بینوایان زرتشتی خرمشاه تخصیص‌داد که‌خوارو بار خریده بآنها دهند و برای تعمیر در مهر پونه و ایجاد دبستانهای قاسم آباد و رحمت‌آباد و گهنبارهادریزد وپونه کمکهای مالی‌فراوانی‌نموده‌است .فرزانه‌خداداد بانی غالب امور خیریه پونه ودر پیشرفت اوضاع اجتماعی ابراز مساعی جمیله‌می‌ نموده است .

فرزانه خداداد در خرداد روز وامردادماه قدیم سال ۱۲۸۵ یزدگردی درپونه بمینو وجوار رحمت حق رهسپار گردید.

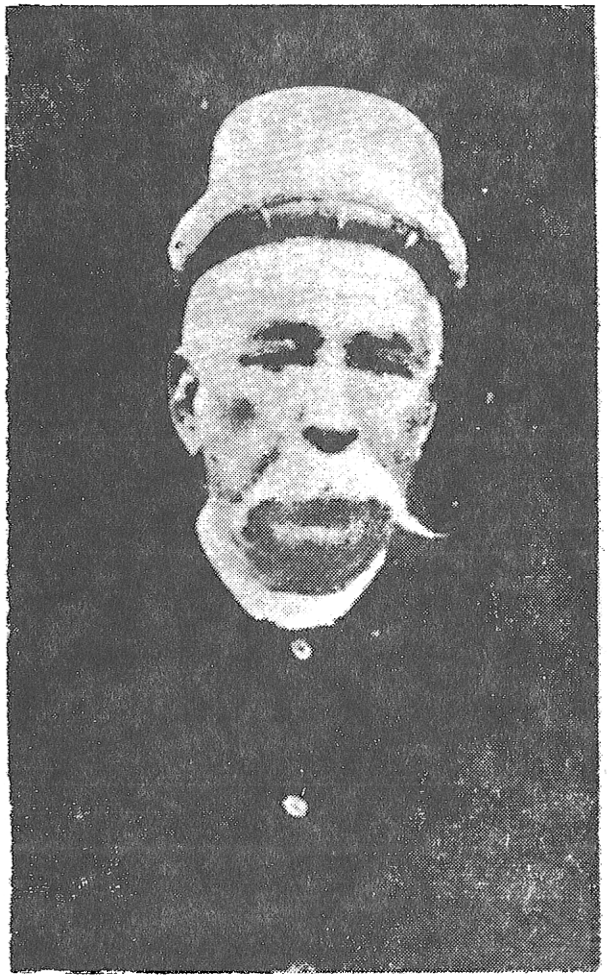

فرزانه خداداد کنتراکتر

بودجه مخصوصی معین کرد که بشش نفر از بهترین دانش آموزان دبستان که در امتحان اوستا و فارسی سر آمد باشند انعام داده شود وهم بودجه‌دیگر که سود آن‌در سال ۸۰ روپیه میشد برای کمك به بینوایان زرتشتی خرمشاه تخصیص‌داد که‌خوارو بار خریده بآنها دهند و برای تعمیر در مهر پونه و ایجاد دبستانهای قاسم آباد و رحمت‌آباد و گهنبارهادریزد وپونه کمکهای مالی‌فراوانی‌نموده‌است .فرزانه‌خداداد بانی غالب امور خیریه پونه ودر پیشرفت اوضاع اجتماعی ابراز مساعی جمیله‌می-نموده است .

فرزانه خداداد در خرداد روز وامردادماه قدیم سال ۱۲۸۵ یزد گردی درپونه بمینو وجوار رحمت حق رهسپار گردید.

فرزانه هیربد خدایار

فرزانه هیربد خدایار پور دستور شهریار برادر کهتر دستور نامدار موبدان موبد یزد است ودر کودکی ببمبئی‌شتافت ودر اوستا و پهلوی و انگلیسی‌و گجراتی استاد ولیسانسیه دانشگاه بمبئی گشت . هنگام شهادت فرزانه ماستر خدابخش در یزد رئیس, انجمن ناصری زرتشتیان بود و تا مدتی در دبستان دینیاری آموزشگاه موبدان بتدریس اوستا و انگلیسی پرداخت . براستی جای آن داشت که موبدان ایران او را بمقام دستوران دستوری برگزینند اما افسوس بواسطه ناسازگاری‌های جماعت ومخالفتهای شدید دلتنگ گشته دوباره بهندوستان مراجعت نمود وبسمت استادی در دانشگاه کراچی بخدمت فرهنگ مشغول گردیدولی عمرش چندان‌وفا نکرد ودر حدود سال ۱۳۰۸ یزدگردی دارفانی را وداع گفت .

فرزانه هیربد خدایار کارنامه اردشیر بابکان ، اندرزآدرباد ماراسپند ، اندرز وهزاد ترخو فیروز ، اندرز خسروقبادان ومادیگان چترنگ‌را از پهلوی‌بانگلیسی ترجمه نمود ودر سال ۱۲۶۸ یزدگردی (۱۸۹۹م) چاپ و منتشر کرد و نیز کتاب خوبی نمای دین زرتشتی را برای اطلاع بهدینان از اصول آئین خویش در سال ۱۲۶۷ یزدگردی تدوین وطبع نمود.

فرزانه ارباب خسرو شاهجهان

فرزانه ارباب خسرو پور شاهجهان پور گودرز پور مهربان بازرگان دانش دوست وجماعت پرور زرتشتی ساکن محله شهریاری یزد ویکی از شخصیتهای‌مدبر و مبرزیست که‌در دوران ناتوانی‌وزبونی زرتشتیان ایران‌درصد سال اخیر برپاخاست و باتفاق برادران خود پرویز ، رستم ، گودرز و بهرام‌بنگاه معتبر بازرگانی رابنام تجارتخانه جهانیان‌بنیادنهاد و شعبات‌آنرادر سراسر کشور ایران دایر کرد و گروه کثیری از همکیشان را بکار بگماشت .

ارباب خسرو شاهجهان با تشکیلات منظمی بـاداره و توسعه امور اقتصادی پرداخت و روابط بازرگانی خود را تا هندوستان وانگلستان و امریکابرقرارداشت تجارتخانه جهانیان نخستین بنگاهی بود که محصولات صادراتی کشور را ببـازار دنیا عرضه داشت . محصول پنبه جنوب که بعلت حجم زیاد و سبکی وزن بـرای صدور بخارج صرفه‌نداشت برای‌آنکه باعدل‌بندی ماشینی پسند بازار جهان گردد ماشین پنبه پاك‌کنی پرس و عدل بندی در رفسنجان نصب و پنبه جنوب کشور را وارد بازار اروپا ساخت.

تأسیس نخستین شرکت گوشت و شرکت سهامی کل تلفن را نیز از کار ـ های برجسته تجارتخانه جهانیان میتوان بشمار آورد و آنها را نیز از مؤسسین دانست .

فرزانه ارباب خسرو شاهجهان

ادارات و شعبات‌تجارتخانه‌جهانیان که دارای تشکیلات منظم و بر روی‌اصول درستی پایه گذاری شده بود مانند تجارتخانه جمشیدیان در همه جا مورد اطمینان عامه قرار داشت بطوریکه بیجك صندوق (رسید صندوق) آنها مانند اسکناس دست بدست میگشت وبین مردم‌ایران که چندان‌باسکناس‌بانك شاهنشاهی انگلیس‌اقبال نمینمودند رواج کامل داشت .

این رویه مردم واعتبار تجارتخانه باعث‌شد که مدیران بانك روس وانگلیس با حمایت مقامات سیاسی خود وسایل سقوط آنها را فراهم آورند.

در اوایل سلطنت مظفرالدینشاه و در اولین دوره مجلس شورایملی که می-خواستند بانك ملی تأسیس نمایند تجارتخانه جهانیان از پیشقدمان این امر بوده و پیش‌بینی چنان بود که با دعوت عده‌ای از بانکداران پارسی هند این اندیشه رابه-پیکر کردار درآورند اما ازآنجائیکه این‌اقدام مخالف سیاستهای‌بیگانگان ومنافع آنهابود برای رعب پارسیان هندونزدیك نشدن آنهابامور ایران وسائلی‌برانگیخته و ارباب پرویزشاهجهان را دروز چهارشنبه۱۳ فوریه ۱۹۰۷ در یزدبشهادت‌رسانیدند این خبر بوسیله نماینده انجمن اکابر صاحبان پارسی فوراً درهندوستان و جراید آن دیار منعکس گردید و پارسیان را مضطرب ساخت.

روزنامه گجراتی‌جام جمشید و روزنامه انگلیسی‌تایمس بمبئی‌در اطراف آن وعدم تأمین جان در ایران مقالات نوشتند وموضوع تشکیل بانك مسکوت‌ماند.

اطلاعات هفتگی شماره (۹۵٤) مورخه ۱۷ دیماه ۱۳۳۸ خورشیدی چنین مینویسد:

« در سال ۱۲۷۳ شمسی هجری بانکی بنام بانك جمشیدیان توسط ارباب جمشید زرتشتی و دیگری بانك جهانیان درسال ۱۲۷۹ بوجود آمدند که هر کدام نسبت بزمان خود اهمیت فراوانی کسب کردند . بانك اخیر مرکزش شیراز بود و در تهران وشهرها و بنادر جنوب نیز شعبات متعددی بوجود آورده بود.متأسفانه این دو بانك نیزنتوانستند تاب‌رقابت‌بابانکهای‌انگلیس وروس راپیاورند وورشکست

فرزانه ارباب خسرو شاهجهان

ادارات و شعبات تجارتخانه جهانیان که دارای تشکیلات منظم و بر روی اصول درستی پایه گذاری شده بود مانند تجارتخانه جمشیدیان در همه جا مورد اطمینان عامه قرار داشت بطوریکه بیجك صندوق (رسید صندوق) آنها مانند اسکناس دست بدست میگشت وبین مردم ایران که چندان باسکناس بانك شاهنشاهی انگلیس اقبال نمینمودند رواج کامل داشت .

این رویه مردم واعتبار تجارتخانه باعث شد که مدیران بانك روس وانگلیس با حمایت مقامات سیاسی خود وسایل سقوط آنها را فراهم آورند.

در اوایل سلطنت مظفرالدینشاه و در اولین دوره مجلس شورایملی که می‌خواستند بانك ملی تأسیس نمایند تجارتخانه جهانیان از پیشقدمان این امر بوده و پیش‌بینی چنان بود که با دعوت عده‌ای از بانکداران پارسی هند این اندیشه را به‌پیکر کردار درآورند اما از آنجائیکه این اقدام مخالف سیاستهای بیگانگان ومنافع آنها بود برای رعب پارسیان هندو نزدیك نشدن آنها بامور ایران وسائلی برانگیخته و ارباب پرویز شاهجهان را در روز چهارشنبه ۱۳ فوریه ۱۹۰۷ در یزد بشهادت رسانیدند این خبر بوسیله نماینده انجمن اکابر صاحبان پارسی فوراً درهندوستان و جراید آن دیار منعکس گردید و پارسیان را مضطرب ساخت.

روزنامه گجراتی جام جمشید و روزنامه انگلیسی تایمس بمبئی در اطراف آن وعدم تأمین جان در ایران مقالات نوشتند وموضوع تشکیل بانك مسکوت ماند.

اطلاعات هفتگی شماره (۹۵٤) مورخه ۱۷ دیماه ۱۳۳۸ خورشیدی چنین مینویسد:

« در سال ۱۲۷۳ شمسی هجری بانکی بنام بانك جمشیدیان توسط ارباب جمشید زرتشتی و دیگری بانك جهانیان درسال ۱۲۷۹ بوجود آمدند که هر کدام نسبت بزمان خود اهمیت فراوانی کسب کردند . بانك اخیر مرکزش شیراز بود **و در تهران وشهرها و بنادر جنوب نیز شعبات متعددی بوجود آورده بود. متأسفانه این دو بانك نیز نتوانستند تاب رقابت بانکهای انگلیس وروس را بیاورند وورشکست**

شدند . »

تجارتخانه‌های زرتشتیان بویژه تجارتخانه جهانیان در راه مشروطیت ایران عضو مؤثری بوده‌اند . قسمتی از تجهیزات جنگی و مالی آزادیخواهـان بوسیله تجارتخانه اخیر تأمین‌میگشته وچنان متهورانه‌وبی‌ترس و باک بآزادیخواهان کمک میکردند که شخص اول مملکت محمد علی میرزا غضبناک گشته و بامر او میرزا ارباب فریدون خسرو که در تهران ریاست تجارتخانه را بعهده داشت شبانه‌دربستر خواب بسرکردگی اجلال حضور بدست صنیع حضرت ـ یاور اسمعیل سید کمال و مقتدر نظام بشهادت میرسد .

دربرابر خدمات این‌تجارتخانه ارباب بهرام جهانیان یکی ازنمایندگانی‌بود که خزینه وجواهرات سلطنتی را ازطرف آزادیخواهان‌تحویل گرفت وتحت نظر داشت .

فرزانه ارباب خسروشاهجهان چنانکه درپیشرفت اموراقتصادی کشورفعالیت ابراز میداشت از امور فرهنگی همگروه که در عهد اوتازه بجنب وجوش افتاده‌بود نیزغافل‌نبود.در حدود سال ۱۲۷۲یزدگردی‌برای تعلیم وتربیت مادران و مربیان نسل‌آینده جماعت یک دبستان دخترانه در یزد ازطرف تجارتخانه جهانیان‌ایجاد نمود و تا تشکیل دبیرستان دخترانه مارکار در سال ۱۲۹۷ یزدگردی در یزد بکار تعلیم و تربیت دختران مشغول بود آنگاه دبستان نامبرده ضمیمه مؤسسات مارکار گردید.

فرزانه ارباب خسرو شاهجهان در سال۱۲۷۵یزدگردی چون دید دبیرستان کیخسروی یزدگنجایش قبول همه کودکان زرتشتی شهر را ندارد اقدام بتأسیس یک دبستان پسرانه بنام خود نمود زیرا فرزند نرینه نداشت و بـدبستان خسروی نامور گردید .

هزینه اداره دبستان را با تخصیص اوقافی بنام آن تأمین نمود . روز جشن گشایش دبستان فرزانه خسرو شاهجهان بسیار خوشحال وبانشاط بود زیرا آرزوی

دیرینش جامه تحقق بخود میپوشید . موقعیکه برای اظهار بیانات خود بلند شد فی‌البدیهه گفت :

آمد دل ما کامروا در هوس ما　　　کام دل ما داد مگر دادرس ما

بیت مذکور دارای صنعت شعریست وواژه‌های آن نقطه ندارد .

تجارتخانه جهانیان در حفر قنوات و آبادانی زمین چنانکه‌فرموده حضرت زرتشت پیغمبر ایران باستان‌میباشد مساعی جمیله ابرازداشته و دهات چندی دریزد رفسنجان و کرمان احداث نموده‌اند که بعضی‌ها بنام خود آنها نامور است مانند خسروآباد ، شاهجهان آباد و غیره .

مبارزات ومساعی تجارتخانه جهانیان بویژه ارباب خسرو شاهجهان و ارباب رستم شاهجهان در راه بهبودی اوضاع زرتشتیان عصر چنانکه در بخش اول کتاب دیدیم در محرومیت‌های بیشمار زندگی میکردند مردانه وقابل‌ستایش است.فرزانه خسرو در برابر تعدیات حکومت مستبد وقت بخصوص محمدعلی میرزا نسبت به‌همکیشان خود بسیار ناراحت بود و از آنجائیکه محمد علی میرزا همکاری مؤثر زرتشتیان ایران در راه حصول آزادی و مشروطیت را مستحضر بود درزمان‌قدرت خود بوسیله عمال ستمگرش در همه جا عرصه را براین گروه بی‌آزار و زحمتکش تنگتر میساخت ونه تنها آن هنگام که اموال آنها بتاراج میرفت بدادرسی نمی پرداخت بلکه متجاوزین را هم تشویق مینمود بنابراین فرزانـه خسرو شاهجهان مجبور بود شدیداً باینگونه تعدیات بدربار وقت اعتراض نماید . در این‌راه‌ازتهدید وتبعید نمی‌هراسید و تاکار را بموفقیت نمیرساند از پای نمی‌نشست . بـدینجهت همیشه مورد بغض محمدعلی میرزا قرار داشت ودر آخرین بارکه بدربار احضار گردید امر شدکه‌فوری از ایران‌خارج گردد والااو هم بسرنوشت پرویزوفریدون که بسزای عمل خود رسیده‌اند دچار خواهد شد باین ترتیب‌فرزانه خسروبخارج ازکشور تبعید گشت و یکسره بلندن پناه برد . اما در آنجا هم بیکار ننشست و بوسیله فرزانه دادابهای نوروزجی‌از پارسیان‌متنفذومحبوب که ازطرف‌حزب‌لیبرال

فرزانه ارباب رستم شاهجهان

انگلیس در پارلمان انگلستان عضویت داشت باقدامات سیاسی دست زد. آنگاه که بساط زور وقلدری محمد علی میرزا برچیده شد واحمد شاه‌جانشین وی بسوءاثر عمل پدر متوجه گشت، بادادن تأمین وجلب رضایت‌فرزانه‌خسرو رادعوت‌بمراجعت نمود . با این ترتیب در رفتارمتصدیان امور نسبت‌بزرتشتیان تعدیلی قائل وتغییر رویه معمول داشتند ونیز هنگامیکه در یزد برای لباس و کلاه زرتشتیان در حدود سال۱۲۸۷ یزدگردی محدودیتی قائل بودند و مسئله جنبه مبارزات مذهبی بخود گرفته بود وعلمای یزد با مردمان، آنجا صفی آراسته بودند فرزانه رستم‌شاهجهان درصف مقدم زرتشتیان قرار داشت و از تهدید بقتل وغارت نهراسید و تا مبارزه را بموفقیت انجام نداد از پای ننشست .

فرزانه ارباب خسرو شاهجهان درحدود سال ۱۲۸۵ یزدگردی رهسپارجهان مینوی گردید .روانش شاد باد .

فرزانه ارباب رستم شاهجهان

انگلیس در پارلمان انگلستان عضویت داشت باقدامات سیاسی دست زد. آنگاه که بساط زور وقلدری محمد علی میرزا برچیده شد واحمد شاه‌جانشین وی بسوءاثر عمل پدر متوجه گشت، بادادن تأمین وجلب رضایت‌فرزانه‌خسرو رادعوت‌بمراجعت نمود . با این ترتیب در رفتارمتصدیان امور نسبت‌بزرتشتیان تعدیلی قائل وتغییر رویه معمول داشتند ونیز هنگامیکه در یزد برای لباس و کلاه زرتشتیان در حدود سال۱۲۸۷ یزدگردی محدودیتی قائل بودند و مسئله جنبه مبارزات مذهبی بخود گرفته بود وعلمای یزد با مردمان، آنجا صفی آراسته بودند فرزانه رستم‌شاهجهان درصف مقدم زرتشتیان قرار داشت و از تهدید بقتل وغارت نهراسید و تا مبارزه را بموفقیت انجام نداد از پای ننشست .

فرزانه ارباب خسرو شاهجهان درحدود سال ۱۲۸۵ یزدگردی رهسپارجهان مینوی گردید .روانش شاد باد .

فرزانه خسرو کیکاوس

فرزانه خسرو پور کیکاوس پور خسرو پور بهمن خرمشاهی شاعر دهاتی زرتشتی و از اهالی قریه خرمشاه حومه یزد میباشد. مردی بود نیك منش و دین دوست ودر سالهای قبل از ۱۲۵۶ یزدگردی درقریهٔ خرمشاه آموزگار بود ودر تعلیم و تربیت کودکان ابراز مساعی میکرد.

پس از تأسیس دبستان خدادادی در خرمشاه بوسیله فرزانه خداداد رستم بسوی بمبئی رهسپار و در آن دیار رحل اقامت افکند و بکسب وکار مشغول شد. دفتر بزرگی از اشعار وغزلیات ازخود بیادگار گذاشته است. این چند بیت از اشعاریست در ستایش پیر نارستانه.

با قلب پاك نام خدا گوی و کامیاب — درکار بد و نیك شکیباشو وشتاب
نار آستانه پیر زیارتگهی قدیم — از نسل یزدگردشهی عالی انتساب
نار آستانه مطلب نور آستانه است — مطلوب آن نهانشده درچشم شیخ وشاب
ناید زمرد نیك یقینم جز حرف نیك — جز قطره زلال نمیبارد از سحاب

چند بیت زیر از اشعار مفصل درجواب کسانی گفته که میگویند دین کهنه شده و باید دین نو پذیرفت.

دین نو از بهر اشراران گیتی بهتر است
چون چراغ کم ضیاء در تیره شب روشنتر است

هر که دارد در درون خانه چون خورشید شمع
کی ز بهر یك چراغ کم ضیاء اومضطر است
مکتب نو مینهند از بهر طفل کم خرد
با خرد را مغز و دل ازجمله مکتب بهتر است
با خرد آنست کز فانوس دین بسترد گرد
صافی فانوس دین دل را ضیاء افزونتر است
دین نه فانوسی که گردد کهنه و نو آوری
نوبنو از بهر انسان روزی و رخت بر است
گر کلام ایزدی چون رخت گیرد کهنگی
تو به گویم ایزدم خود پیر عقلش کمتر است

فرزانه خسرو درسال ۱۲۸۶ یزدگردی (۱۹۱۷-۱۸ م) در سن ۶۳ سالگی در بمبئی در گذشت.

فرزانه خسرو مهراله آباد[1]

فرزانه خسرو پور مهربان پور جمشید . رادمرد نیك منش ، بردبار ، فعال خیرخواه ، بلند همت ، دلیر و باشهامت زرتشتی از اهالی قریه الهآباد رستاق یزد میباشد .

در سن ۱۷ سالگی بجای پدر سرپرست امور الهآباد گردید و اولین اقدامش جلوگیری از تجاوزات حاجی بابای اله آبادی بود که از زمان پدرش ادامه داشت و بخشی از اراضی کشاورزان را غصب نموده بود فرزانه خسرو با کوشش خستگی ناپذیر در محاکم حکام شرع وعرف بالاخره حاجی بابا را مجبور به اعاده اراضی مینماید .

فرزانه خسرو در ادارات دولتی و حکام شرع وعرف نفوذی بغایت داشت و وطرف توجه واحترام همه بود . این رادمرد مردمدوست مهمان نواز وغریب پرور از صرف مخارج درمواقع لازمه هیچ دریغ نمیداشت . برای پذیرائی مهمانان مسلمانان دستگاه جداگانه تهیه کرده بود. منزلش مأمن مردم ومتجاوزین ازترس فراش وچوب فلك اوکمال احتیاط را رعایت مینمودند . فرزانه خسرو ازکارشناسان معتبر واهل خبره بود در آبادانی دهات و راهنمائی کشاورزان و کمك بآنها و جلوگیری از متجاسرین کوشش خستگی ناپذیر ابراز میداشت.

(۱) اقتباس از تاریخچه الهآباد رستاق

فرزانه خسرو در سخنگوئی مهارت تام داشت و اهل علم و فضل و ادب و هوش خدادادی او سرشار بود با بزرگان طبق شأن و مقام آنها و بازیردستان با الفت ومهربانی رفتار مینمود . درطرح قنات وحفر آن کمال استادی را داشت و آبادانی الهآباد و دهات بسیاری مرهون زحمات و فعالیتهای اوست . در انجام کارها بسیار دقیق و آنرا بنحو اتم واکمل بپایان میرسانید .

کارهای خیریه زیادی بهمت و تشویق وکمك او و سرمایه دیگران انجام گرفته از آن جمله دخمه اله آباد که بسرمایه روانشاد ملا خسرو مهر بوسیله برادرانش ارباب کیخسرو مهر و ارباب رستم ساخته شد. این دادگاه بسیار محکم و خوب ساخته شده. اینك که شصت سال ازبنای آن میگذرد احتیاج بتعمیر نداشته است .

دوم آدریان است در الهآباد وآنرا ارباب رستم مهر بنام فرزند ناکامش خدابخش ساخت .سوم دبستان پسرانه الهآباد که بهمت ونقشه فرزانه خسرو بسرمایه ارباب گودرز مهر ساخته شد . ساختمان آدریان و دبستان برزمینی بناشد که مردم ده اهدا نمودهاند .

چهارم آب انبار رشید مهر که بسرمایه او و پیشنهاد فرزانه خسرو دربیابان بیآب بنا گردید که از آب باران پر میگردد و برای مسافران و چوپانان نعمت بسیار بزرگی است . پنجم آب انبار عصرآباد ، بسرمایه ارباب کیخسرو و مهر ساخته شد وآب اله آباد را بمسافت ٦ کیلومتر آنجا برده پر میکنند ، زیرا آب چشمه عصرآباد شور است و اگر این آب انبار در آنجا ساخته نمیشد مردم ده متواری و دربدر میگشتند.

در زمان تصدی فرزانه خسرو سیل مهیبی قنات الهآباد را کور و خراب مینماید باکوشش و مساعی کارشناسان وقت وفرزانه خسرو بهیچ وسیله قنات خراب تعمیر نمیگردد و تا سهسال آب بالهآباد نمیرسد قریه آباد بایر و خشك میگردد پس از قطع امید فرزانهخسرو با چشمی گریان بکشاورزان اله آباد اطلاع میدهد

دیگر کاری از او ساخته نیست مردم بهر جا میخواهند بروند و خـود پریشان و غمگین در بروی خویش‌بسته در آن ده ویرانه میماند. چندی بعد استاد علی‌اکبر مجو مردی بآن ده و خدمت فرزانه خسرو میرود میگوید نقشهٔ دارد برای قنات اله آباد اگر بپسندد عملی کنند .فرزانه خسرو طرح اورا که بر گرداندن آب از مجرای اصلی و انداختن آن در مجرای دیگر باشد می‌پسندد و فوراً بآن کار که مخارج زیادی را در بر داشت اقدام و پس ازچندی ، باحاضر ساختن و قبولانیدن بسیاری از اعتراض کنندگان آب قنات را بوسیله ابتیاع مجرای کهنه دیگر بهاله آباد میرساند .

میگویند اگر فرزانه خسرو هستی نمیداشت آب هر گز بهاله‌آباد نمیرسید محله مسلمان وزرتشتیان در اله‌آباد علیحده است و چون‌محله‌زرتشتیان‌درسر چشمه و شاهراه واقعست بیشتر در مورد خطر میباشد اما ازکاردانی ولیاقت و نفوذفرزانه خسرو زرتشتیان همیشه راحت بوده‌اند .

فرزانه خسرو بواسطه صرف مخارج بسیار برای پیش‌بردن کار جماعت در اواخر عمر بفقر و تنگدستی دچار میشود .لذا برای حفظ آبرو وشرافت خود از تصدی امور اله‌آباد استعفا کرده رهسپار تهران میگردد فرزانه خسرو میگفت پدرم ۱۲ هزار تومان نقدداشت (پول آندوره بسیار بوده)خرج کردم وسرشناس‌شدم حالا میخواهم همان مبلغ راداشته‌باشم وخرج کنم‌تا کسی مرانشناسد ودر گمنامی زندگی کنم.

آقای‌نوش خدا رحم‌الله آبادی تعریف میکرد وقتی باچند نفر برای تریاك کشی بسفر میروند و شب را در کاروانسرائی بیتوته مینمایند دسته‌ئی از راهزنان همان شت بکاروانسرا حمله مینمایند چون آنها در گوشه ازجمعیت مسلمان‌کاروان سرا جدا نشسته بودند بپیش خود میطلبند ومیپرسند کیستیدجواب میدهندمامردم اله‌آباد هستیم رئیس دزدان میپرسد اله‌آبادی که ملا خسرو دارد میگویند بلی . فوراً بآدمهای خود حکم میکند یك‌ران ازگوسفند بریان شده را بیاورد و بآنها

بخوراند وآنها رانوازش کرده میگوید چون بوطن برمیگردید،بملا خسروبگوئید داراب خان سلام رسانیده که نان مرد در شکم مرد نمیماند وقتیکه در رکاب‌جلال الدوله بیزد آمدم ملاخسرو گوسفندی در اله‌آباد جلو پای ما قربانی کرد اینك‌در اینجا محبت او را در حق شما تلافی نمودم .

فرزانه خسرو بغیر از تصدی اموراله‌آباد متصدی امور دهات دیگر نیز بوده است مانند جعفرآباد وخسروآباد وغیره و چندین نفر کارشناس وباشی‌بسرپرستی اوکار میکرده‌اند . درزمان تصدی فرزانه‌خسرو هیچ مسلمانی جرئت نداشته به زرتشتیان زور بگوید یا فحش بدهد زیرا فرزانه خسرو آنها را بوسایل ممکنه مجازات میکرده . در مورد شهامت و رشادت اوهمین بس که در مجلسی چند نفر مسلمان‌هم‌پیمان میگردند که شبانه بروند و فرزانه‌خسرو را در منزلش‌بقتل‌رسانند. دوستی این خبر را فوراً باو میرساند تا فرار نماید اما او برخلاف مستقیماً بهمان مجلس پیمان کنندگان میرود چون او را می‌بینند در شگفتی میشوند و میپرسند باعث آمدن او بانجا چیست جواب میدهد شنیده‌ام خیال قتل مرا داریدلذاخودم آمده‌ام تا زحمت آمدن شما را کم کنم و در اینجا مرا بقتل رسانید . همگی از مردانگی او متعجب شده بلند میشوند و پوزش میخواهند ومن بعد کمال دوستی را با او رعایت مینمایند . میگویند یکروز از قریه زارچ بمنزل خود برمیگشته‌در راه چند نفر باو برمیخورند وبدست وپایش افتاده عذر میخواهد میپرسد چیست میگویند ما برای قتل تو آمدیم ولی چون ترا دیدیم آن قوت و اراده از ماسلب شد . فرزانه خسرو آنها را بمنزل خود برده وپس از پذیرائی کامل هر یکی را بفراخور حال هدیه داده مرخص میکند.

فرزانه خسرو ثروت زیاد وگله گوسفندان و اشتران بسیاری داشته که همه را براه پیشرفت امور جماعت بخرج تعارفات بزرگان رسانیده و بینوا میگردد بواسطه اقتدار و نفوذ فرزانه خسرو شتردارانش نیز در برابر مقتدرین جرئت و شهامت بخرج میداده‌اند ومیگفتند جلودار ملا خسرو اله‌آبادی هستند وکسی به

احترام نامش متعرض آنها نمیشده . فرزانه خسرو همه مردم را بنظر مساوات‌می دید و بین مسلمان وزرتشتی فرق نمیگذاشت . طرح حسینه‌ئی در محله مسلمانان ریخت ولی ساختن آن بواسطه مسافرتش بتهران بپایان نرسید و بعدها مسلمانان آنرا تمام نمودند . فرزانه خسرو کارهای خیریه زیادی نموده است از آن جمله در محل تلاقی دو شاهراه در۲ کیلومتری الهآباد پایابی ساخت بنام پدرخود که بجوی مهر معروفست . و پایاب دیگری هم در مقابل مزرعه صدری ساخت و هم کاروانسرائی بنزدیك دهکده که بنام خودش معروف است و بنائی بالای یك تپه بنام خواجه خضر بنانهاده که زیارتگاه مردم است .

فرزانه خسرو پس ازورود بتهران چون‌درکار حفرقنوات مهارت تامی‌داشت زرتشتیان مقیم پایتخت از او میخواهند در حفرقنات یکی از دهات بآنهاراهنمائی کند فرزانه خسرو خواهش آنها را پذیرفته و مخارج کمتر از نصف آنچه راکه کارشناسان تهران معین نموده بودند تخمین و بانجام میرساند . پس از توفیق وی در اینکار شهرتش در پایتخت‌می‌پیچد . رقیبان‌وجود اورا سنگ بزرگی‌درپیشرفت کار خود تشخیص میدهند لذاکمر بقتل او بسته در حدود سال ۱۲۷۸ یزدگردی تقریباً در ۶۵ سالگی اورا ازپشت‌بام پائین انداخته میکشند تا اثرسوء قصدمعلوم نگردد . خدایش رحمت کناد .

دستور داراب پهالن

دستور داراب پور دستور پهالن پور هیربد فریدون از دستوران دانشمند و شاعران زرتشتی مقیم نوساری ازبخشهای گجرات است . در پهلوی وپازند وپارسی وهندی وسانسکریت و نجوم واصطرلاب استاد بود نسبش بدستور نریوسنك‌معروف میرسد که اوستا را بسانسکریت ترجمه نمود .

دستور داراب در زیر دست پدر خویش دستور پهالن ، صاحب محضر درس مذهبی و مرجع پرسشهای خاص وعام بتحصیل علم و ادب پرداخت . دستور پهالن در معلومات و دانش سرآمد همکنان و از رموز دینی مزدیسنا و مراسم پیچیده آئینی بخوبی‌واقف بود . کلیه موبدان درمحضردرس اوعلوم دینی فرا میگرفتند . دستور داراب بسرپرستی چنین پدر و آموزگار مهربان‌تربیت یافت و دربین گروه مقام مهمی احراز و بانجام خدمات مذهبی‌کامرواگردید . در شرح حال و ستایش استادگوید :

کنون‌خواهم که‌چندین‌نظم‌سازم — دل و جان راازآن پر بزم‌سازم
به یمن همت استاد سامی — بقوم موبدان مشهور و نامی
که‌گان فضل و بحر علم باشد — دل نقاد و گنج علم باشد
ز دریای محیط فضل او خلق — بنوشیدند آب علم تا حلق
چه زند و فارسی چه پهلوی را — نجوم و هم رمل هم هندوی را

ز پـازند و ز تفسیر اوستا	هم از احکام چرخ و هم معما
جزاین علم دگر را اوستاداست	در این ایام داد علم داده است
بسی اعمال دین ازوی روان شد	بسی راز نهفته زو عیان شد
همه عمرش گذشته در یزشگاه	یزش در روز وشب وندیدهر گاه
بهر شهری که بهدینان مقیم‌اند	از او راز وۀ دین باز جویند
بسا کس از ردان شاگرد اویند	بسا موبد که از وی‌راز جویند
ولـی‌النعمتم دستور پـالـن	بود پور فریدون بهین تـن
مرا هم باب و هم استاد باشد	بـدیدارم همیشه شاد باشد

بسااز نسخ خطی اوستا وپهلوی و کتب‌دینی مزدیسنا وغیره که در کتابخانهای هند و اروپا محفوظ است بخط او نوشته شده . در یك نسخه باسم «دیوان قاموس» شجرۀ خودرا چنین مینویسد :

« دستورزاده داراب‌بن دستور پهالن‌بن‌فریدون‌بن هومجی‌بن‌موبدبن‌شاعربن بهرام‌بن رستم» بقول دکتر مدی‌نقل ازقول هیربد مانکجی‌رستم‌جی‌اونوالا یکی‌از گردآوران نامی‌نسخ خطی تقریباً سی‌نسخه‌خطی وندیداد بخط دستور داراب‌پهالن نوشته شده است .

ناگفته نماند کلیه ونـدیدادهائی که در معابد قرائت شده و میشود خطی است . دستور داراب دریکی از وندیدادهای خطی خویش محفوظ در آتش بهرام بناجی در بمبئی بالای هرپر گردی(باب) یك بیت از اسم خویش مینویسد .

درپایان وندیداد نامبرده تاریخ و اسم کاتب بدینطریق آمده :

ز شاه یزدگرد نیك اعمال	هزار وشصت وسه‌بگذشته‌بدسال
نخستین روز بد از ماه خرداد	که شد ختم این کتاب‌دین‌باداد
اگر جویند نام کاتب از من	بود داراب بن دستور پهلـن
ز نوك خامۀ گر رفتست سهوم	بزرگان از کرم سازند عفوم
چو در دنیای فانی شد‌سرشتم	برای یـادگاری این نبشتم

بعلاوه تاریخ منظوم فوق بزبانهای پهلوی و خط‌پهلوی‌وپازند وبخط‌اوستائی وگجراتی نیز تاریخ و اسم‌کاتب موجود است وحاکی است براینکه دستورداراب پهلوی را نیکو میدانسته .

تألیفات دستور داراب از اینقرار است :

خلاصه‌دین ـ فرضیات نامه ـ مناجات ومعنی‌زند اوستا ترجمه یسنای۹ و۱۰ بفارسی ازروی‌ترجمۀ سانسکریت و پهلوی‌بخواهش برزوچندا بزرگ‌قصبه‌بهروچ در سال ۱۰۷۶ یزدگردی .

خلاصه دین دارای ۷۵۴ بیت و در شهر سورت در سال ۱۰۵۹ یزدگـردی هنگام مسافرت موقتی دستور داراب بآن بندر نوشته شده چنانکه گوید:

بیمن والد و فرمان دادار	رسانیدم بختم این نغزگفتار
مه شهریور و در روز خرداد	سنه پنجاه و نه و الف کن‌یاد
ز شاه یزدگرد شهریاران	مهین و بهترین تاجداران

فرضیات نامه و مناجات دارای ۱۶۱۳ بیت وچنانکه نامش‌نشان میدهدشرح کلیه فرایضی است که شخص زرتشتی هنگام تولد تا مرگ باید بجای آرد. همه مراسم ، عادات ، رسوم وسنن مذهبی معتقدات زرتشتیان‌آندوره و حتی امروز نیز معتقدات خانوادههای محافظه‌کار که ساکن نقاط دور افتاده میباشند باکمال دقت توضیح دادّه هرچند اشعارش سست وسبك است ولی مینماید که گوینده‌آن‌درپارسی وپهلوی و پازند دستی بسزا داشته . بعلاوه مطالب مندرجه آن ازنقطه نظر مذهبی و اخلاقی بسیار عالی است و بارهاخلاصه دین وبخشی ازفرضیات نامه و مناجات و خرده اوستا دریك کتاب‌تحریر و یا چاپ شده و این دلیلی است که مردم آنزمان وبعدها نیز تألیفات دستور دانشمند را مقدس میشمرده‌اند.

مأخذتألیفات دستور داراب کتب‌پهلوی است وعیناً آنهارا بفارسی‌منظوم‌ترجمه ساخته است چنانکه خود گوید:

بخط پهلوی یك نسخه‌ئی بود	چه نسخه‌بلکه‌طرفه تحفه‌ئی‌بود

در آن نسخه ز دین به حکایت — بسی افزون بد از دیگر روایت

در جای دیگر گوید :

همی در پهلوی دیدم تمامی — بنظم آورده‌ام آن پند سامی

هر آنچه دیده‌ام بنوشته‌ام راست — نیفزودم در آن و نی‌از آن‌کاست

تو ای داراب‌بن پالن فریدون — بگواز پهلوی کان هست‌اکنون

و نیز در جای دیگر میگوید که کلیه مندرجات کتابش شرح سنن موجوده است که در اوراق متفرقه پراکنده بوده و او آنها را دریك جای گرد آورده‌است:

هر آنچه دیده‌ام من در روایت — در این دفتر درآوردم حکایت

تمامی کیفیات فرض مردم — پراکنده که بد یکجا سپردم

بیاوردم در این دفتر تمامی — شده آسان بدانایان نامی

فرضیات نامه با این ابیات آغاز وثبوت قول بالاست

بنام پاك دادار هماوند — که جان ودل‌بنام اوست خرسند

رحیم و مهربان پا ناو خاور — بموجودات‌هر یك اوست داور

همیخواهم که اندر راه این‌دین — کنم آغاز فرضیات بهدین

کنم جمع اندراین دفتر تمامی — که باشم نزد بهدینان گرامی

نصحیت ها که آدرباد دستور — نموده بود از روی هش و نود

ورا در پهلوی دیدم نبشته — همه کردم در این دفتر سرشته

که تادستور وموبدپاك وبهدین — بخوانند و بدانند این ره دین

این نظم از اوست که در توحید ونعت وخشور ایران سروده‌است:

سر نامه بر نام داور کنم — بدین نامه دادار یاور کنم

که‌اوهست‌بر بندگان‌راهنمای — ازل تاابد هست و باشدبجای

امیدم بدادار پرورد گار — که پنهان بود پیش اوآشکار

که‌توفیق‌بخشدجهان آفرین — نویسم‌مر این‌نسخه‌درراه‌دین

ستایش کنم بیمر و بیکران — بروح زراتشت اسپنتمان

که دین بهی شد از او آشکار — بامر خداوند پروردگار

همه‌کجی و کاستی شد نهان — بایام زرتشت پاکیزه جان

جهان شد سراسر چوخلد برین — بیمن زراتشت با آفرین

دکتر جیوانجی جمشید جی مدی دانشمند پارسی در سال ١٩٢٤ میلادی فرضیات نامه خلاصه دین و دو مناجات دستور داراب را با ترجمه انگلیسی و یادداشتهای لازمه بطبع رسانیده است.

انجمن زرتشتیان هند در سال ١٠٧٥ یزدگردی رتبه دستوری را بواسطه انجام خدمات دینی و جماعتی بدستور داراب اعطا نمودند .

دستور داراب در سال ١٠٣٧ یزدگردی در نوساری متولد و روز دیبدین و بهمنماه سال ١١٠٤ یا١١٠٥ یزدگردی جهان را بدرود گفت .

دستورداراب

دستور داراب پور دستور هرمزدیار پور هیربد فرامرز پور دستور قوام‌الدین پور دستور کیقباد سنجانا پور دستور هرمزدیار پور هیربد پدم پور هیربد کاماپور دستور نرسنگ پور دستور ناگان رام ازموبدان دانشمند هند ساکن سنجان ویکی از اعضای خانوادهٔ معروف سنجانا بوده پارسی و هندی را نیکو میدانست شعر نیز میگفته و بسیاری از سنن مذهبی زرتشت را منظوم نموده .

هیربد داراب گردآورندهٔ روایت معروف است که بنام‌روایت‌داراب هرمزدیار شناخته میشود و در سال ۱۹۲۲ میلادی برابر ۱۲۹۲ یزدگردی باهتمام موبدمانك رستم اونوالا در بمبئی بطبع رسیده است .

دستور بهمن کیقباد سراینده داستان تاریخی قصه سنجان که ذکرش گذشت عموی جد هیربد داراب بوده است . دستور ناگن رام جد نهم او یکی از سه نفر دستوران معروفی است که آتش بهرام ایرانشاه را از قصبه بانسده بشهر نوساری نقل نموده و ذکرش درقصه سنجان آمده‌است . کلیهٔ‌اجداد هیربد داراب‌ازدستوران معروف هند ومصدرکارهای بزرگ‌مذهبی وجماعتی بوده‌اند.

دستور داراب گرد آوردن روایت معروف خود را در روز خرداد و فروردین ماه سال ۱۰۴۷ یزدگردی روز جشن زایش حضرت زرتشت آغاز نمود چنان که

گوید : (۱)

بتوفیق کریم پاك یزدان / که‌هست‌او کارساز جمله‌خلقان
نویسم یك خلاصه ازبهی‌دین / که‌برخوانند‌دستوران‌وبهدین
کتابی آنکه باشدازبهی‌دین / که بینندش‌همه‌دستوروبهدین
بماه فرودین و روز خرداد / بکردم ابتدا این نسخهٔ راد
سنه از یزدجردی شهریاری / چوچهل‌وهفت‌افزون‌ازهزاری
نویسم‌حرف‌هریك‌جملگی‌راست / نسازم‌خودنمائی‌نه کم‌وکاست

جمع کردن روایت کار بغرنجی بوده و پس از چهارده سال در سنه ۱۰۶۱ یزدگردی بپایان‌رسیده .

این چند بیت ازیك داستان نمونه طبع‌موزون اوست :

حکایت جمع شدن بزرگان به درگاه شاه گشتاسب وپرسش شاه وحکما و جاماسب اززرتشت

الا ای خردمند پرهیز کار / تو بشنو ز داراب هرمزد یار
نوشته چنین دیدم‌ازبخردان / ز گفتار پیشینیان موبدان
مهین دفتری بود از پهلوی / بزیر اندرش معنی‌های دری
که‌روزی‌برتخت گشتاسبشاه / ستاده همه مهتران و سپاه
نشسته بر تخت او شاد کام / حکیم و گرانمایگان تمام
پشوتن یل فرخ اسفندیار / ز ریر بـرادر شه نامدار
وزیری‌چو جاماسب‌درپیش‌تخت / چو زرتشت پیغمبر نیکبخت
ز آئین به راز جویان امیر / گهی با زراتشت و گه با وزیر
بچوگان شاه و حکیم و وزیر / همی باخت گوئی گرانمایه پیر

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشماره F60 درکتابخانه مهرجی رانا نوساری گجرات.

همه پاسخش بود شیر و شراب — جواب سخنهای مشك و گلاب
گهی این در افشاند برتاج دین — گهی آن گهر ریخت باآفرین

سپس در خاتمه گوید :

بـزرتشت پیغمبر نامدار — ز داراب باد آفرین بیشمار
نوشتم من این‌دفتر دین‌تمام — بفرمان یزدان رسیدم بکام
نمانم بماند از این زنده نام — که این‌یادگارمن‌است تاقیام

فرزانه دهشتک

فرزانه دهشتك از پزشکان ناموررزتشتی ورئیس بیمارستان گندشاپور وبتمام معنی ایران پرست بود . هنگامیکه هارون‌الرشید ایجاد یك بیمارستان اسلامی را دربغداد بعهده پزشك دربار خویش جبرئیل بن بختیشوع نصرانی واگذار کرد ، وی از دهشتك‌برای اداره بیمارستان نامبرده دعوت بعمل آورداما دهشتك‌نپذیرفت وپاسخداد که خلیفه را بر او مقرری نیست و او وبرادر زاده‌اش(نامش بمانرسیده) از نظر نیك اندیشی و خیر خواهی امور بیمارستان گند شاپور را اداره مینمایند و نوشت ماسویه را بعوض خود میفرستم که درطی چهل سال داروساز بیمارستان بوده و ازعهده انجام خواهش شما برخواهدآمد . هرچند که خواندن ونوشتن نمیداند لکن در اثر تجربه‌طولانی کلیه بیماریها را تشخیص میدهد و درمان‌شناسی اوبسیار خوب و در معالجهٔ بیماران از‌طبیبان دیگر حاذقتر میباشد . ریاست بیمارستان را بیکی از شاگردانت واگذار وماسویه را پزشك یار او ساز وباداره اموربیمارستان بگمار ، کار بروفق دلخواه خواهد بود . جبرئیل پیشنهادش‌را پذیرفت وبیمارستان رونق گرفت .(۱)

---

(۱) فرهنگ ایرانی و تأثیر آن درتمدن اسلام وعرب تألیف محمد محمدی

فرزانه دینشاه ایرانی

فرزانه دینشاه ایرانی سلیسیتر پور جی جی باهای پور بامس پور خداداد پور شهریار آقا دانشمند و حقوق‌ـدان زرتشتی و شخصیت برجسته استان بمبئی و عالم اوستا وپارسی و انگلیسی وفرانسه‌و گجراتی و سایر زبانهای هندیست. بسیاری از پیشرفتهای اخیر زرتشتیان بویژه زرتشتیان ایرانی مرهون خودگـذشتگی و خدمات اجتماعی وفرهنگی اوست .

فرزانه دینشاه در فروردین روز و آبان ماه دینی ۱۲۵۰ ی برابر ٤ نوامبر ۱۸۸۱ در بمبئی قدم‌بعرصه وجود نهاد و در پنجسالگی ازمهر پدری محروم گردید ودر سال ۱۲۷۳ ی از دانشگاه بمبئی باخذ دانشنامه حقوق سلیسیتری نائل و از وکیلان درجه یك هند و در قانون مالیات بردرآمد سرآمد همه بود چنانکه سر داراب تاتا محور بازرگانی وصنعتی هند ورئیس ادارات بازرگانی وصنعتی تاتا به کلیه بنگاههای گوناگون خود اکیداً دستور دادکه مالیات بـردرآمد را پس از مشوره با فرزانه دینشاه وتعیین مبلغ بدهی‌بوسیله اوبدولت بپردازند. دستورچنین شخصیت برجسته‌ای ثبوت شهرت اوست درکارهای پیچیده حقوقی . فرزانه دینشاه در راستگوئی و درستی بین همگان بویژه مقامات دولتی مشهور بود و گفته او را حتی در مورد بدهی مالیات بردرآمد افسران عالیرتبه مقامات مربوطه هم می ـ پذیرفتند.

فرزانه دینشاه ایرانی

فرزانه دینشاه ایرانی

فرزانه دینشاه ایرانی سلیسیتر پور جی جی باهای پور بامس پور خداداد پور شهریار آقا دانشمند و حقوق‌ـدان زرتشتی و شخصیت برجسته استان بمبئی و عالم اوستا وپارسی و انگلیسی وفرانسه‌وگجراتی و سایر زبانهای هندیست. بسیاری از پیشرفتهای اخیر زرتشتیان بویژه زرتشتیان ایرانی مرهون خودگـذشتگی و خدمات اجتماعی وفرهنکی اوست .

فرزانه دینشاه در فروردین روز و آبان ماه دینی ۱۲۵۰ ی برابر ۴ نوامبر ۱۸۸۱ در بمبئی قدم‌بعرصه وجود نهاد و در پنجسالگی ازمهر پدری محروم گردید ودر سال ۱۲۷۳ ی از دانشگاه بمبئی باخذ دانشنامه حقوق سلیسیتری نائل و از وکیلان درجه یك هند و در قانون مالیات بردرآمد سرآمد همه بود چنانکه سر داراب تاتا محور بازرگانی وصنعتی هند ورئیس ادارات بازرگانی وصنعتی تاتا به کلیه بنگاههای گوناگون خود اکیداً دستور داد که مالیات بـردرآمد را پس از مشوره با فرزانه دینشاه وتعیین مبلغ بدهی‌بوسیله اوبدولت بپردازند. دستورچنین شخصیت برجسته‌ای ثبوت شهرت اوست درکارهای پیچیده حقوقی . فرزانه دینشاه در راستگوئی و درستی بین همگان بویژه مقامات دولتی مشهور بود وگفته او را حتی در مورد بدهی مالیات بردرآمد افسران عالیرتبه مقامات مربوطه هم می ـ پذیرفتند.

فرزانه دینشاه ایرانی

زرتشتیان ایرانی مقیم بمبئی درسال ۱۲۸۷ ی از اثر فعالیت آقایان بهمرد نوشیروان یزدانی و خسرو رشید نرسی آبادی در فکر تشکیل انجمن زرتشتیان افتادند آنگاه آقای بهمرد یزدانی با فرزانه دینشاه که بین حلقه پارسیان‌میزیست و از محیط زرتشتیان ایرانی بکلی دور بود تماس حاصل وخواهش کرددر تشکیل انجمن زرتشتیان با آنها همکاری و ریاست آنرا برعهده گیرد .

فرزانه دینشاه از استماع چنین پیشنهاد وجنبش زرتشتیان خوشحال شد واز فرصت تماس با آنها بوسیله انجمن و ابراز فعالیت برای بهتری هم میهنان خود مسرور و شادمان گشت .

فرزانه دینشاه‌شالوده‌محکم انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی رابریخت‌انجمنی که تاکنون خدمات بسیار مهم اجتماعی ، فرهنگی و بهداشتی را در ایران انجام داده وهنوز هم بفعالیت خود کوشاست . فرزانه دینشاه تاهنگام‌مرگ ریاست‌انجمن را برعهده داشت و برای سران جماعت راهنمای با بصیرتی بود و گاه و بیگاه با سخنرانیهای مؤثر خود در مجالس جشنها زرتشتیان رابکار و کوشش وامیداشت .

فرزانه دینشاه در سال۱۲۹۱ ی برای ایجاد روابط بین ایران و پارسیان‌هند با همکاری سران پارسی انجمن ایران لیك را در بمبئی بنیاد نهاد . در سال ۱۳۰۴ با همکاری سرهرمزجی عدن والا وسهرابجی پهونج خانه والا رئیس کل‌سنترال بانك هند وسرجهانگیرجی کویاجی بنگاه‌آمار پارسیان رابوجود آورد تااوضاع‌اقتصادی واجتماعی پارسیان را کاملا مورد بررسی قرار دهد ورسالات ومقالات بسیاری به‌ انگلیسی و گجراتی‌درطرح ولزوم ریشه کن کردن فقر بین‌جماعت‌پارسی وزرتشتی منتشر کرد .

لیدی رتن‌تاتا و بانو همابائی مهتااز بزرگان و دهشمندان پارسی‌درپیشرفت این منظور با اوتشریك مساعی مینمودندولیدی‌رتن تاتا(۱) برای سکونت‌بینوایان پارسی کولونی مخصوصی را با اجاره ناچیز ساختمان نمود.

(۱) بیادنامه دینشاه ایرانی مراجعه شود.

فرزانه دینشاه در تحکیم مبانی تقویم دینی و آدریان فعالیت جالب توجه ابراز داشت وهم عضوانجمن راهنمای مزدیسنا وانجمن گاتها وروتاری انترناسیونال کلوب وفراموشخانه بود.

فرزانه دینشاه با وجود گرفتاری های زیادی که در انجام کارهای حقوقی و اجتماعی داشت در انجام کارهای ادبی نیز بغایت میکوشید . فعالیت فرهنگی او بقرار زیر است :

۱ - ترجمه انگلیسی با یادداشتهای‌مشروح قصاید و غزلیات سعدی وحافظ برای دانشگاه بمبئی با همکاری استاد خدابخش بهرام ایرانی.

۲ - ترجمه انگلیسی با یادداشتهای مشروح کلیله ودمنه بهرامشاهی درسال ۱۲۸۸ ی

۳ - ترجمه ونشر منتخباتی‌از گاتها بانگلیسی منظوم در اروپا بنام سرودهای رحمانی زرتشت (۱)دانشمند و فیلسوف معروف هند سر دکتر رابیندرانات تاگور دیباچه بسیار عالی برآن نوشت و بفاصله اندکی بزبانهای مختلف اروپائی‌ترجمه گردید .

۴ - ترجمه ونشر پور اندخت نامه استاد پورداود بانگلیسی

۵ - اخلاق ایران باستان بپارسی .

۶ - فلسفه ایران باستان بپارسی

۷- ترجمه انگلیسی دیوان عارف قزوینی

۸ - سخنوران دوران پهلوی با ترجمه انگلیسی آن .

۹ - ترجمه انگلیسی دیوان خواجه حافظ شیرازی با یادداشتهای‌کامل در ۲ جلد که یکجلد آن در مورد عقاید ونظریات وفلسفه او صحبت میدارد . این کتاب بواسطه مرگ نابهنگام او هنوز بطبع نرسیده است.

۱۰ - انتشار رسالات و مقالات‌بیشمار دیگر در موضوعات فرهنگی اجتماعی

Divine Songs of Zarathushtra (۱)

فرزانه جی جی باهای

اقتصادی و پژوهشی در مجلات و جراید هند و تهیه وسایل ترجمه و طبع کتب دینی مزدیسنا بوسیله استاد پور داود مانند ایرانشاه ، گاتها ، یشتها ، یسنا و غیره که بالغ بر دویست هزار روپیه هزینهٔ آن گردیده است .

دولت شاهنشاهی ایران در سال ۱۳۰۱ ی فرزانه دینشاه را باتفاق فیلسوف معروف هند دکتر رابیندرانات تاگور بایران دعوت نمود. کنسول ایران دربمبئی آقای کیوانی درطی طریق میزبان آنها بود .سخنرانیهای فرزانه دینشاه در ایران در مورد فلسفه لسان‌الغیب خواجه حافظ شیراز باعث شهرت او گردید . در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۱۱ خورشیدی بسمت ریاست هیئت پارسیان بحضور رضا شاه رسید و از طرف وی حامل پیغام برای پارسیان هند شد. دولت ایران به پاس خدمات فرهنگی و اجتماعی او نشان درجه یک علمی به وی اعطا کرد.(منظور هنگام تاریخ تألیف کتاب است.)

نسب فرزانه دینشاه به ایزدیار کرمانی میرسد و او رادمرد غیوریست که به اتفاق زن و فرزندان خود و آدرباد کرمانی برای حفظ ناموس با تغییر لباس از کرمان بیزد پناهنده شد و در این شهر پسرش کیخسرو پس از چندی با دختر آدرباد ازدواج نمود و صاحب فرزندان زیادی گردید نخستین فرزند او شیرین در یزد بعقد ازدواج رستم فرامرز درآمد.

در همان اوان دختر ششم او گلستان که فقط ۹ ساله بود مورد طمع وشهوت مسلمانان واقع وچون نقشه ربودن اورا میکشیدندپدر از واقعه مطلع وشبانه نور دیده خویش را برداشته با تغییر لباس و تحمل زحمت و مرارت سخت چون راه بجائی نداشتند و از ملجأ وپناهی در ایران محروم بودند بسوی هندوستان گام برداشتند . و در حدود سال۱۱۴۶ ی وارد بمبئی شدند.(این داستان مفصلی است و شایقین برای اطلاع بشماره یك سال سوم هوخت ومقاله نگارنده مراجعه‌نمایند) چون کیخسرو ایزدیار در طی چندین سال‌یکایک‌از فرزندان خود را بهندوستان و محل امن رسانید .

فرزانه جی جی باهای

اقتصادی و پژوهشی در مجلات و جراید هند و تهیه وسایل ترجمه و طبع کتب دینی مزدیسنا بوسیله استاد پور داود مانند ایرانشاه ، گاتها ، یشتها ، یسنا و غیره که بالغ بر دویست هزار روپیه هزینهٔ آن گردیده است .

دولت شاهنشاهی ایران در سال ۱۳۰۱ ی فرزانه دینشاه را باتفاق فیلسوف معروف هند دکتر رابیندرانات تاگور بایران دعوت نمود. کنسول ایران در بمبئی آقای کیوانی درطی طریق میزبان آنها بود .سخنرانیهای فرزانه دینشاه در ایران در مورد فلسفه لسان‌الغیب خواجه حافظ شیراز باعث شهرت او گردید . در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۱۱ خورشیدی بسمت ریاست هیئت پارسیان بحضور رضا شاه رسید و از طرف وی حامل پیغام برای پارسیان هند شد. دولت ایران به پاس خدمات فرهنگی و اجتماعی او نشان درجه یک علمی به وی اعطا کرد.(منظور هنگام تاریخ تألیف کتاب است.)

نسب فرزانه دینشاه به ایزدیار کرمانی میرسد و او رادمرد غیوریست که به اتفاق زن و فرزندان خود و آذرباد کرمانی برای حفظ ناموس با تغییر لباس از کرمان بیزد پناهنده شد و در این شهر پسرش کیخسرو پس از چندی با دختر آذرباد ازدواج نمود و صاحب فرزندان زیادی گردید نخستین فرزند او شیرین در یزد بعقد ازدواج رستم فرامرز درآمد.

در همان اوان دختر ششم او گلستان که فقط ۹ ساله بود مورد طمع وشهوت مسلمانان واقع وچون نقشه ربودن اورا میکشیدندپدر از واقعه مطلع وشبانه نور دیده خویش را برداشته با تغییر لباس و تحمل زحمت و مرارت سخت چون راه بجائی نداشتند و از ملجأ وپناهی در ایران محروم بودند بسوی هندوستان گام برداشتند . و در حدود سال١١٤٦ ی وارد بمبئی شدند .(این داستان مفصلی است و شایقین برای اطلاع بشماره یك سال سوم هوخت ومقاله نگارنده مراجعه‌نمایند) چون کیخسرو ایزدیار در طی چندین سال‌یکایک‌از فرزندان خود را بهندوستان و محل امن رسانید .

فرزانه مهربان آقا

رستم فرامرز داماد او نیز درحدود سال ۱۱۹۰ ی بازن و فرزندان خود عازم دیار هند گردید وچندی پس ازورودش‌بیمبئی در گذشت . اما پسر بزرگ‌اوجمشید در سال ۱۱۹۳ ی باتفاق فرزندان‌خاله‌خودبسمت‌چین مسافرت ودرآنجاتجارتخانه بزرگی بوجود آورد وصاحب ثروت زیادی گردید. برادرانش شهریار وخسرو نیز بپیروی اوهر کدام جداگانه ببازرگانی با چین مشغول و صاحب دستگاه مفصلی گردیدند .

چند سال بعد در حدود سال۱۱۹۹ ی رادمرد غیور بامس خداداد شهریار که جوانی بود چهارده ساله و دریزد میزیست ، روزی‌بیرون شهر بر الاغ خویش‌سواره میرفت . جوانی مسلمان باو برخورده بر او حمله کرده از الاغ بر زمین انداخت که چرا در برابر او سواره میرود .

بامس جوانی باشهامت ونیرومند بود . محل را خلوت می‌بیند آن مسلمان را که با حمله ناجوانمردانه او را برزمین انداخته و فحش و ناسزا میداد گرفته با مشت ولگد احوالش را میپرسد و بیحالش ساخته فرار میکند و از ترس اقـدام ستمکارانه مسلمانان و صدور فرمان قتلش بوسیله حکام شرع شبانه بسوی بمبئی رهسپار میگردد .

فرزانه بامس پس از ورودبیمبئی بکار مشغول ودرعین جوانی دختر جمشید آقا پور رستم فرامرز را بنام دین‌بائی بعقد ازدواج خود درمیآورد . فرزانه بامس نیز بنام خانوادگی آقا در بمبئی معروف گشت وصاحب اولاد زیادی شد. یکی از پسران او جی‌جی باهای پدر فرزانه دینشاه است که درکارخانه‌نساجی رئیس‌قسمت بافندگی بود و در سی سالگی درگذشت و دو دختر و یك پسر از خـود بیادگار گذاشت .

اما پسر دیگر او مهربان آقا سالیان دراز بزیست و درهندوستان مردی‌نامور گردید . فرزانه مهربان زندگانی را در استان مرکزی هند با مقاطعه‌کاری‌دراداره راه‌آهن آغاز نمود و بتدریج ۳کارخانه را یکی در برهانپور ودومی در بدهرپور و

فرزانه مهربان آقا

رستم فرامرز داماد او نیز درحدود سال۱۱۹۰ ی بازن و فرزندان خود عازم دیار هند گردید وچندی پس ازورودش ببمبئی در گذشت . اما پسر بزرگ‌اوجمشید در سال ۱۱۹۳ ی باتفاق فرزندان‌خاله‌خودبسمت‌چین مسافرت ودر آنجاتجارتخانه بزرگی بوجود آورد وصاحب ثروت زیادی گردید. برادرانش شهریار وخسرو نیز بپیروی اوهر کدام جداگانه ببازرگانی با چین مشغول و صاحب دستگاه مفصلی گردیدند .

چند سال بعد در حدود سال۱۱۹۹ ی رادمرد غیور بامس خداداد شهریار که جوانی بود چهارده ساله و دریزد میزیست ، روزی‌بیرون شهر بر الاغ خویش‌سواره میرفت . جوانی مسلمان باو برخورده بر او حمله کرده از الاغ بر زمین انداخت که چرا در برابر او سواره میرود .

بامس جوانی باشهامت ونیرومند بود . محل را خلوت می‌بیند آن مسلمان را که با حمله ناجوانمردانه او را برزمین انداخته و فحش و ناسزا میداد گرفته با مشت ولگد احوالش را میپرسد و بیحالش ساخته فرار میکند و از ترس اقـدام ستمکارانه مسلمانان و صدور فرمان قتلش بوسیله حکام شرع شبانه بسوی بمبئی رهسپار میگردد .

فرزانه بامس پس از ورودببمبئی بکار مشغول ودرعین جوانی دختر جمشید آقا پور رستم فرامرز را بنام دین‌بائی بعقد ازدواج خود درمیآورد . فرزانه بامس نیز بنام خانوادگی آقا در بمبئی معروف گشت وصاحب اولاد زیادی شد. یکی از پسران او جی‌جی باهای پدر فرزانه دینشاه است که درکارخانه‌نساجی رئیس‌قسمت بافندگی بود و در سی سالگی در گذشت و دو دختر و یك پسر از خـود بیادگار گذاشت .

اما پسر دیگر او مهربان آقا سالیان دراز بزیست و درهندوستان مردی‌نامور گردید . فرزانه مهربان زندگانی را در استان مرکزی هند با مقاطعه‌کاری دراداره راه‌آهن آغاز نمود و بتدریج ۳کارخانه را یکی در برهانپور ودومی در بدهرپور و

سومی در شولاپور تأسیس نمود .

فرزانه مهربان از شکارچیان معروف وگاه و بیگاه از طرف مقامات دولتی برای شکار پلنگان آدمخوار دعوت میگشت .ازطرف‌دولت بمنصب قضاوت‌افتخاری نامزد گشت و هم بعضویت انجمن شهرداری خاندوا و انجمن شهرداری برهانپور و کابینه استاندار جبلپور بر گزیده شد .

نایب‌السلطنه هند ارل آوالجین (۱۹۰۰ – ۱۸۸۵)بواسطه خدمات اجتماعی و عمومی ومساعی او درکمك به بیچارگان هنگام قحطی هند سپاسنامهٔ از طرف ملکه ویکتوریا باو اعطا نمود . .

فرزانه مهربان آقا در سال ۱۲۲۸ ی در بمبئی متولد و در سال ۱۲۸۹ ی درگذشت .

فرزانه مهربان پدر اسفندیار آقا دبیر فعلیٰ انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی وجد پروین خانم سروش‌لهراسب میباشد .

فرزانه بامس خداداد آقا جد فرزانه دینشاه خاطرات تلخ وناگوارازایران داشت . ستمها و تعدیاتی که‌بواسطه مسلمانان برزرتشتیان میشدقلبش راجریحه‌دار ساخته بود .

پیش فرزندان خود نام ایران و میهن باستانی را برزبان نمیراند . هرگاه دوستان و خویشانی از ایران وارد بمبئی میشدند و بملاقات او میرفتند در اطاقی تنها و دربسته با آنها در مورد وطن صحبت میداشت و فرزندانش حق رفتن بآن نزدیکی‌ها نداشتند که شاید نام ایران بشنوند . اما نوه او فرزانه دینشاه که اسمی از ایران بگوشش نرسیده بود همینکه بزرگ شد نام خانوادگـی آقا را از خود دور کرد و خـود را بنام ایرانی معروف ساخت و در پیشرفت اوضاع اجتماعی و فرهنگی و بهداشتی‌زرتشتیان ایران بکوشید وبرای شناساندن‌حقیقت‌آئین‌مزدیسنا به هم میهنان مسلمان در ترجمه و انتشار فرهنگ مزدیسنا همت گماشت .

فرزانه دینشاه در نظرداشت با ایجاد یك کولونی و شهر نو درنقطه‌بایرایران

زرتشتیان مهاجر را دوباره بمیهن خود بر گرداند‌ه و در ایران ساکن سازد تا در جوار و نزدیکی مام میهن در آبادانی وطن باهم میهنان خود تشریك مساعی بنمایند ولی بواسطه مرگ نابهنگام این فکر عملی‌نگشت و در ۳ نوامبر ۱۹۳۸ برابر رشن روز وآبان ماه ۱۳۰۷ یزدگردی در بمبئی رهسپار گروثمان وخانه نور مزدا گردید. روانش شاد.

فرزانه رستم یزد آبادی

فرزانه رستم پور خدامراد پور فرامرز پور رستم یزدآبادی ساکن نرسی آباد حومه یزد ، زرتشتی دانشدوست و دهشمند ایرانی است . درعصری کـه زرتشتیان ایران عموماً بینوا و دینار بنظر آنها ارزش ریال راداشت مبلغ هجده هزار روپیه تقریباً همه دارائی‌خودرا برای‌ساختمان یك دبستان‌درنرسی‌آبادوبودجه‌آموزگاران آن تخصیص داد و اداره امور فرهنگی آنرا بدست انجمن اکابرصاحبان پارسیان بمبئی سپرد و اینك نوآموزان محل در دبستان نامبرده بتعلیم و تربیت مشغولند.

یزدآبادقریه‌ایست نزدیك بارجین واقع‌در بلوك رستاق‌یزد وخرابه‌هائی‌بیش ازآن باقی نمانده است . خداداد پدر فرزانه رستم درحدود سال ۱۲٤۲ یزد گردی بواسطه حملات ستمکارانه مسلمانان‌با جمعی از زرتشتیان‌دار وندار وخانه وزند گی خود را ترك نموده به‌نرسی‌آباد پناهنده شدند . خدا داد در نرسی آباد بکشاورزی مشغول گشت و درسن ۱۱۵ سالگی درسال ۱۲۹۱ یزدگردی جهانرا بدرود گفت.

فرزانه رستم در سن ۱۵ سالگی بیمبئی مهاجرت نمود وچون بیکس و بینوا بود درمنزل بزرگان‌پارسی باحقوق بسیار ناچیزی‌بخدمت وخانه شاگردی‌مشغول شد . پس از چندی بفکر کسب وکار افتاد و باکوشش خستگی ناپذیر و پیروی راستی ودرستی اندوخته قلیلی جمع نمود . اهالی نرسی آباد خانه‌ئی را کهروان شاد خدابخش بهمرد نرسی‌آبادی درزمان فرزانه مانکجی برای دبستان ، بجماعت

فرزانه رستم یزد آبادی

فرزانه رستم یزد آبادی

فرزانه رستم پور خدامراد پور فرامرز پور رستم یزدآبادی ساکن نرسی‌آباد حومه یزد ، زرتشتی دانشدوست و دهشمند ایرانی است . درعصری کــه زرتشتیان ایران عموماً بینوا و دینار بنظر آنها ارزش ریال راداشت مبلغ هجده هزار روپیه تقریباً همه دارائی‌خودرا برای‌ساختمان یك دبستان‌درنرسی‌آبادوبودجه‌آموزگاران آن تخصیص داد و اداره امور فرهنگی آنرا بدست انجمن اکابرصاحبان پارسیان بمبئی سپرد و اینك نوآموزان محل در دبستان نامبرده بتعلیم و تربیت مشغولند.

یزدآبادقریه‌ایست نزدیك بارجین واقع‌در بلوك رستاق‌یزد وخرابه‌هائی‌بیش ازآن باقی نمانده است . خداداد پدر فرزانه رستم درحدود سال ۱۲۴۲ یزدگردی بواسطه حملات ستمکارانه مسلمانان‌با جمعی از زرتشتیان‌دار وندار وخانه وزندگی خود را ترك نموده به‌نرسی‌آباد پناهنده شدند . خدا داد در نرسی آباد بکشاورزی مشغول گشت و درسن ۱۱۵ سالگی درسال ۱۲۹۱ یزدگردی جهانرا بدرود گفت.

فرزانه رستم در سن ۱۵ سالگی ببمبئی مهاجرت نمود وچون بیکس و بینوا بود در منزل بزرگان‌پارسی باحقوق بسیار ناچیزی‌بخدمت وخانه شاگردی‌مشغول شد . پس از چندی بفکر کسب وکار افتاد و باکوشش خستگی ناپذیر و پیروی راستی ودرستی اندوخته قلیلی جمع نمود . اهالی نرسی آباد خانه‌ئی راکه‌روان شاد خدابخش بهمرد نرسی‌آبادی درزمان فرزانه مانکجی برای دبستان ، بجماعت

فرزانه رستم یزد آبادی

زرتشتی نرسی آباد واگذار نموده بود برای نشیمن عده نوآموزان روزافزون محل کافی نمیدانستند ، برای جمع اعانه واقدام در ساختن یك دبستان بزرگ درحدود سال ۱۲۷٤ یزدگردی انجمنی در بمبئی تشکیل دادند . فرزانه رستم از همه‌دیرتر وارد محل انجمن میگردد . پس از استماع از بیانات جماعت و لزوم یك دبستان و تحقیق از مخارج تخمینی در اداره امور آن چون گفتند ۱۸ هزار روپیه لازم‌میگردد ، چنانکه گفتیم اندوخته خود را درهمان مجلس برای اینکار مهم فرهنگی تقدیم جماعت مینماید.

فرزانه رستم در آبان روز وشهریور ماه قدیم سال۱۲۸٦ یزدگردی درسن٦۱ سالگی دربمبئی رهسپار مینو گردید.

فرزانه رستم اسفندیار یزدی

فرزانه‌رستم پور اسفندیاریزدی عالم‌پهلوی واوستاست . درسال۸٦٤یزدگردی بهمن یشت را از روی یك نسخه پازند اوستا که ببرادرش جمشید تعلق داشت به‌پارسی نسبة سره درآورد . کلمات‌تازی آن بحد اقل و ازصدی سه کمتر میباشد . ذکر نام و کار او در یك نسخه خطی بهمن یشت میباشد که تاریخ کتابت آن سال ۱۰٤٤ یزدگردی است ودر کتابخانه دانشگاه بمبئی بشماره ۲۹ ضبط است .هیربد بهمن جی دهابر در فهرست کتابخانه مهرجی رانا صفحه ۱۰۲ تحت شماره ۱۳۲ملا رستم اسفندیار وملابهزاد رستم را مؤلف صد درنظم میدانند.

دستور رستم جی سنجانا

دستور رستم‌جی پور بهرامجی سنجانا پور هیربد داراب پور سهراب دستور دانشمند پارسی و مقیم نوساری و از ارباب کمال وفضل وعلم میباشد و در عربی و پارسی استاد و نامی ودر دینداری و اخلاق شهره خاص وعام بود ودر مواقع‌فرصت بسرودن اشعار فارسی میپرداخت . هر چند اشعارش سست است ولی چند بیت که در مدح هیر بد منوچهر جی خورشیدجی دهسائی ازبزرگان پارسی شهر خود گفته محض نمونه در اینجا میآوریم .(۱)

بنام دادگر دانا و پانا — یکی هدیه‌فرستم نغز و زیبا
بنزدیك‌منوچهرجی دهسائی — که هست اومو بدازفضل‌الهی
ایا خوشنام مینوچهر دانا — بعقل وهوش و دانش‌بس‌توانا
بقوم مزدیسنان پاك بهدین — تو نیکو سرور و ازنیك‌آئین
خدایت داد دولت با سعادت — ز نعمت نیز گنج ازحدزیادت
ورهرام ایزد وآتش ورهرام — نگهدارت‌بوندهرصبح‌وهرشام

اجداد دستور رستم جی منجم بودند و در رمل و اسطرلاب مهـارت داشتند سالیان پیش ببندر سورت مهاجرت‌نموده بودند .دستور رستم‌جی‌محضر درس‌مذهبی

(۱)رجوع شود بنسخه‌خطی‌بشماره S83محفوظ در کتابخانه مهرجی‌رانانوساری ، گجرات

داشت و در تدریس وتعلیم مردم میکوشید چندین نفر از هیربد زادگان که بعدها بمقام دستوری رسیدند از محضر درس او استفاضه‌ها حاصل نموده‌اند از آنجملـه هستند دستور کاوسجی رستم جی دستور بندر سورت کاوسجی و فرامجی فرزندان دستور سهرابجی مهرجی رانا دستوران دستور هند مقیم نوساری . دستور سهرابجی رستم جی کومانادستور گروه قدیمی وفرزندانش‌نوروزجی وسهرابجی وخواهرزاده خودش دستور شاپور جی مانکجی سنجانا و نبیر گانش دستور تهمورجی نوروزجی سنجانا ودستور ایدلجی دارابجی سنجانا .

دستور رستم جی بسیاری از کتب اوستائی را بخط خود نوشته است از آن جمله ۵۱ دفتر وندیداد است ونیز یسنا و خرده اوستا را درسال ۱۱۴۷ یزدگردی برای دهنجی باهای منوچهر ردی منی کتابت نموده وهم خرده اوستا را بفارسی ترجمه کرده است دستور رستم‌جی درسال ۱۰۸۸ یزدگردی متولد ودرسال ۱۱۶۰ بسن ۷۲ سالگی جبان را بدرود گفت .

فرزانه رستم وپسرش بهزاد

فرزانه‌رستم ابن‌اسفندیار زرتشتی‌دین‌پرست‌خراسانی ساکن کرمان وصاحب طبعی موزون بود . درنظم کتاب‌صددر که صد فصلی است از آموزشهای دین همت نمود ولی عمرش وفا نکرد وپس ازنظم شانزده در ، جهان را بدرود گفت.

پسرش بهزاد که جوانی آراسته و هم صاحب طبعی موزون بود کار پدر را ناتمام نگذاشت وبپایان رسانیدن نظم صددر بکوشید و آنرا در روز مانتره سفند و بهمن‌ماه ۹۷۳ یزدگردی (۱۰۲۲ه) بپایان رسانید خویشان شاعر در آن هنگام در خراسان زندگی میکرده اند .

بهزاد کتاب صد در را در سال ۱۰۰۵ یزدگردی برای پارسیان بهند می ـ فرستد و اینك کتاب نامبرده در کتابخانه خاورشناسی کاما در بمبئی بنشانی R288 ضبط است .

درزیر نمونه ایست از اشعار رستم:

زان یکی اول گهنباری به آئین کردن است
یشتن و پختن بمردم دادنست و خوردنست
واجب است بر جمله بهدینان هفت کشورزمین
کردن این کرفه در دین زراتشت گزین

و دیگر :

اول از جمشید کشتی داشتن آمد پدید
از همه پیشینگانش پاك یزدان بر گزید

نمونه‌ای از اشعار بهزاد :

نوزدهم جهد میکن بی محال و بی حزن
تا که دروقت‌جوانی‌وخوشی خواهی‌توزن
دختران را تا توانی دره دین جهد کن
تا بشوهرشان رسانی زودتر بشنو سخن

فرزانه زرتشت بهرام پژدو

فرزانه زرتشت پور بهرام پور پژدو از دانشمندان وشاعران‌معروف زرتشتی است و در سده هفتم هجری میزیسته . مولد وی چنانکه خود در اردای ویرافنامه گوید در قصبه بیژن آباد خواف بوده ولی چنانکه در زرتشت نامه مینویسددرشهر ری‌متوطن و در زمان سلطنت‌محمد خوارزمشاه میزیسته . زرتشت بهرام دردوران‌پر از ظلم وستم وحملات خانه‌برانداز مغول زندگانی میکرده وهمواره‌آبادانی ایران باستان و دورهٔ پادشاهی زرتشتیان را بخاطر میآورده . دراردای ویرافنامه درتعریف دین و رفع شك و اندرزبهدینان گوید :

پس آن بهتر که‌دل‌راراست‌داری روان دور از کژی و کاست‌داری
چرا باید گمانت دردل‌ایدوست که‌دینت‌خوب‌وپاك‌و نغزو نیکوست
بهرجزوی که از دین بازجوئی بدل اندر فزون یابی نکوئی
ز بهدینان‌جهان گشته‌است آباد ز دروندان خرابی است وبیداد
همه پاکست دین مزدیسنان شدن دور از بدی ومکرودستان
یکی دانستن ایزد قادر پاك نهادن پیش او رخساره بر خاك
همه هستی از او دیدن سراسر پس از جان‌مهربان بودن‌بدوبر
نرفتن یك قدم بی امر یزدان قدم بر جای‌بودن همچومردان
نگشتن چون قدم سستان‌بهرباد بسان کوه بودن سخت بنیاد

بخوان در شاهنامه تا بدانی که چون‌بوده‌است‌دوران کیانی
ز داد و عدل و خوبی و دیانت ز مهر و شفقت ولطف و امانت
ز آبادانی و نیکی و شادی ز جود و بخشش وا کرام‌ورادی
جهان‌بدچون بهشت‌آباد زیشان کنون گشتست‌چون‌دوزخ‌پریشان

فرزانه زرتشت بهرام چندین‌داستان مذهبی‌رااز پهلوی بفارسی‌منظوم‌ترجمه نموده‌واشعار وی‌چون‌ازاصطلاحات‌مزدیسنا پر است درفرهنگهای پارسی ضبط شده زرتشت نامه ، اردای ویرافنامه ، داستان چنگر نگهاچه ، داستان شاهزاده ایران زمین با عمربن خطاب از تألیفات اوست و جزو روایات چاپ شده ، زرتشت نامه و اردای ویرافنامه نیز جداگانه در بمبئی بطبع رسیده است . زرتشت نامه چنانکه خود شاعر میگوید در دوروز تمام کرده است :

چل و هفت با ششصدازیزدگرد همان ماه آبان که گیتی فبهرد
من این روز آذر گرفتم بدست بآبان‌چو بر جشن بودیم مست
شب خور نوشتم من این را بکام بدو روز کردم مر او را تمام

بنا بر ابیات فوق در روزهای آذر و آبان و شب خیرایزد در ماه آبان سال ۶٤۷ یزدگردی آنرا تمام کرده است .

زرتشت‌نامه بقول وست خاورشناس انگلیسی ۱۵۷۰ بیت است و اگر آن را شاعر در دوروز تمام کرده است دلیل مهارت و استادی اوست واگر بعضی‌از ابیاتش سست میباشد نباید بر او خرده گرفت .

اخیراً آقای محمد دبیر سیاقی زرتشت نامه‌ای که فردریك روزنبرگ چاپ نموده تصحیح کرده وبوسیله کتابخانه طهوری در تهران در سال ۱۳۳۸ خورشیدی چاپ و منتشرساخت .

زرتشت نامه رازرتشت‌بهرام بنابخواهش‌موبدان موبدکاوس‌پور کیخسرو پور داراب بنظم میسراید چنانکه خود گوید :

یکی دفتری‌دیدم‌از خسروی بخطی که خوانی ورا پهلوی

نهاده بر موبد مـوبدان سر افسران بخردان و ردان
نبشته براو سر گذشت جهان ز احوال پیشینیان و شهان
مرا گفت موبدنگه کن‌بدین که تابهتر آگاه گردی‌ازاین
وزآنجایکی‌بهره‌برمن‌بخواند تو گفتی دلم را بآتش‌نشاند
مرا گفت دانش‌دراین‌روزگار ز بهر چنین جای آید بکار
همی بینی این قصه‌های کهن کزاویاد نارد کسی‌اصل وبن
ندارد بدین‌خط کسی‌دستگاه بترسم که گردد بیك ره تباه
همان به که‌اینرا بنظم‌آوری بپاکیزه گفتار و خط دری

سپس در خاتمه گوید:

بگفتم من این قصه باستان ز گفتار موبد سر راستان
چنین‌داستانهای‌چون‌شیرومی که گویدتراجز که‌کاوس کی

فرزانه سهرابجی باتلی والا

فرزانه‌سهرابجی کهترین‌پسرسرجمشیدجی جی‌جی‌باهای باتلی والا نخستین بارونت هندو مورخ‌دانشمند وشاعر زرتشتی مقیم بمبئی است . درسال۱۸۲۵میلادی (۱۱۹۵ی) متولد ودر۱۸۸۲ م (۱۲۵۲ ی)در گذشت . بازماندگانش کتابخانه‌شخصی او راکه بسیار نفیس بود بجماعت واگذار نمودند. پدرش سرجمشیدجی جی‌جی باهای پارسی معروف ونیکخواهی است که‌شهرت خیرات ومبراتش در گیتی‌پیچیده است و اولین بنای بیمارستان و دانشکدهٔ پزشکی هندازاوست . فرزانه سهرابجی در پارسی ، انگلیسی ، هندی و گجراتی استاد و عالم متبحر و از بازرگانان نامور پارسی است و خیرات و مبرات او بیشمار و این تذکره گنجایش شرح آن ندارد باوجودیکه گجراتی زبان بومی و مادری او بوده غالباً بپارسی شعر میسروده است که درجنگها محفوظ مانده .

فرزانه سهرابجی صاحب تألیفات زیادیست از آن‌جمله است (۱) تقویت‌دین مزدیسنا مؤلفه سال ۱۸۵۱ میلادی (۱۲۲۱ی،) (۲) راه پارسا مؤلفه سال ۱۸۵۲ م (۱۲۲۲ی) (۳) گوهر زندگانی ۱۸۵۵ م (۱۲۲۵ ی) (٤) توصیف‌زرتشت ۱۸۶۸م (۱۲۳۸ی)(۵)طرفه جمشیدی را در سال ۱۸٤۸ میلادی (۱۲۱۸ی) بنام پدر خود تألیف نموده و آن ترجمه گجراتی کلید دانش میباشد.

ابیات زیر از مناجات اوست که درجنگ بنشانی (Hp(ms)364) در بنگاه

فرزانه سهرابجی

خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی ضبط است.

بنام کردگار عقل و ادراک   پدید آرنده سیار و افلاک
خدای نام وکام و دانش وخوی   خدای لامکان و جانب و سوی
غنی و قادر و قیوم و دادار   قدیم و دایم و بینا و ستار
حکیم و حاکم و حی و توانا   کریم و خالق و غفار و دانا
بفرمانت روان در جسم آمد   ز تو تاب و توان در جسم آمد
شرف دادی‌تومردم را ز حیوان   توخواندی‌اشرف‌المخلوق‌انسان
نمودی مردمان را راه عرفان   که جوید هر دمت‌بادیده‌وجان
بدرگاه تو خلقان را نیاز است   همه را فیض لطفت کارساز است
از این سهراب بپذیری نیایش   پسندی عذر و بخشائی گناهش
دل روشن منشنم نیك داری   کند فضلت مدد در رستگاری
جهان سیراب بحر رحمت تو   شهان منعم ز جود و نعمت تو
دری از معرفت بگشای بر من   ز فضلت بیش وکم بنمای‌برمن
دلم از شك و شبهه پاك سازی   برآری بر مقام بی نیازی
مرا در چینود پل رهنمائی   در آن دم مشکلم‌راخود گشائی
ز اهریمن روانم دور دارا   بهر زشتی مرا مغفور دارا
ز شر فعل دیوان تبه کار   خداوندا بفضل خود نگهدار

فرزانه سهرابجی

خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی ضبط است.

بنام کردگار عقل و ادراک — پدید آرنده سیار و افلاک
خدای نام وکام و دانش وخوی — خدای لامکان و جانب و سوی
غنی و قادر و قیوم و دادار — قدیم و دایم و بینا و ستار
حکیم و حاکم و حی و توانا — کریم و خالق و غفار و دانا
بفرمانت روان در جسم آمد — ز تو تاب و توان در جسم آمد
شرف دادی‌تومردم را ز حیوان — توخواندی‌اشرف‌المخلوق‌انسان
نمودی مردمان را راه عرفان — که جوید هر دمت‌بادیده‌وجان
بدرگاه تو خلقان را نیاز است — همه را فیض لطفت کارساز است
از این سهراب بپذیری نیایش — پسندی عذر و بخشائی گناهش
دل روشن منشم نیک داری — کند فضلت مدد در رستگاری
جهان سیراب بحر رحمت تو — شهان منعم ز جود و نعمت تو
دری از معرفت بگشای بر من — ز فضلت بیش وکم بنمای‌برمن
دلم از شك و شبهه پاك سازی — برآری بر مقام بی نیازی
مرا در چینود پل رهنمائی — در آن دم مشکلم‌راخود گشائی
ز اهریمن روانم دور دارا — بهر زشتی مرا مغفور دارا
ز شر فعل دیوان تبه کار — خداوندا بفضل خود نگهدار

فرزانه سهل بن شاپور

فرزانه سهل‌بن شاپور الکوساج مردم اهواز و پزشك بیمارستان گند شاپور وطبیبی‌حاذق‌بود .بیغداد کوچ کرد و بایوحنابن‌ماسویه نصرانی پزشك دربارخلیفه و متوفی بسال۲۴۳ هجری معاصر بود .

بقول الگود صاحب تاریخ پزشکی در ایران قرابا دینی‌مشتمل برداروسازی ومفردات و مرکبات آن برای بیمارستان گندشاپور نوشت که تا زمان ابن التلمیذ متوفی بسال ۵۶۰ هجری بین طبیبان وقت معمول بود .

فرزانه سهل اخلاقاً پاك سرشت نبود و یحتمل بمانی یا مزدك تمایل داشته چه اصول اخلاقی در بین‌آنها معدوم است . سهل در ملاء عام اظهار میداشت کهزن ماسویه پزشگ معروف بیمارستان بغداد بارها با او همخوابه بوده و یوحنا طبیب دربار خلیفه مولودمقاربت‌او و مادرش میباشد .مادر یوحنا کنیزی‌بود که‌جبرئیل بن بختیشوع رئیس بیمارستان گند شاپور ازیکی ازپزشکان زیردست خویش‌بمبلغ هشتصددینارخریده بماسویه داروساز بیمارستان وپدریوحنا که سی‌سال سابقه‌خدمت داشت هدیه میکند .

یوحنا ادعای سهل را اکیداً تکذیب میکرد و از مادر خود سرگران نبود چنانکه موقعی باتفاق خلیفه الواثق درکنار شط بصید ماهی مشغول بودند چون خلیفه درگرفتن ماهی توفیقی بدست نیاورد بیوحنا خطاب کرد تو منحوسی دور

شو تا ماهی بدامم افتد . یوحنا پاسخ داد « چطور ممکن‌است شخصی مثل من منحوس باشد که از مادری کنیز بزادم و اینك همدم خلیفه میباشم . بلکه منحوس شاهزاده‌ایست که‌کاخ خلافت را بهشته و درکلبه حقیر ماهیگیران بکاری پرداخته که‌پیشه‌مردمان پست وبینواست .»

از حقیقت یاشوخی ادعای سهل بر اینکه پدر یوحناست اظهار عقیده‌نمی‌توان کرد .ولی در وصیت‌نامهٔ خویش از پسر نامشروع دیگر خود بنام جبرئیل نیز صحبت میدارد . پسر قانونی ومشروع سهل ، شاپور نام دارد که بنام نیای‌خود نامیده شده است .

فرزانه سیاوخش ایرانی[1]

فرزانه سیاوخش پور هرمزدیار پور سیاوخش پارسی ایرانی متخلص بآذری از شاعران و نویسندگان زرتشتی ایرانی مقیم بمبئی است در فارسی وعربی استاد و عالم بزبانهای هندی . کتاب شارستان‌تالیف فرزانه بهرام‌بن‌فرهادرا درسال۱۲۲۳ یزدگردی (۱۲۷۰ه) نخستین بار از روی نسخه خطی موجوده در کتابخانه دولتی هند در بمبئی بچاپ رسانید . فرزانه سیاوخش بسیاری از سنن مذهبی زرتشت را برشته نظم درآورده‌بسی ازآنهادر جنگها محفوظ واندکی نیز در پند نامه‌ملافیروز که درشرح کشتی(۲) است بطبع رسیده است.

نظم و نثر زیر از اوست که در دیباچه شارستان فرزانه بهرام بیادگار مانده است :

کنـم آغـاز نام بـی نیاز پاك یزدان را
که کرد ازذات لاکون ومکان خویش امکانرا

ز دانش معنئی موجود وزان معنی‌است صورتها
ز کلك غیب بسته نقش موجودات الوانـرا

---

(۱) بموجب نامه خرداد وفروردینماه ۱۲۲۴ یزدگردی از پنچایت یزد بانجمن اکابر صاحبان فرزانه سیاوخش در بمبئی بکار برات و تجارت مشغول بوده .

(۲) رجوع شود بجنگ شماره HP (ms)212 محفوظ در بنگـاه خاور شناسی خورشید جی‌کاما بمبئی

ز خود پیدا و از بسیار پیدائی خود غایب
بخود بینا و نابینی ز خود بینی است کورانرا

هزاران این جهان یك ذره‌ئی از پرتو شیدش
هزاران بحر و بر یکقطره زین دریاست پایانرا

چو گوئی بیسر وپاچرخ‌چرخانست از آن‌دایم
که زین سان تاابد نبودفرود این سطح‌میدانرا

چه گویم‌نعت‌ذاتش راچو خوانم شکرحمدش‌را
چه باشم‌هیچ وغیراز هیچ حاصل‌چیست‌هیچانرا

خرد گوید منم زان آفتاب بی نشان پرتو
روان گوید باین چشم اندر آ تا بنگری آنرا

متفق گشته آخشیجان بلاغیر اناالحق گوی
منطق هر سه پور از لااله‌الله‌الا هو الحانرا

همه عالم شده یك وز همه ذکر جمیل خود
وزیـن معنی گشوده در بیان حال انسانرا

انا الله انالـرحمن انا لاعلـی و والعالی
اناالخالق اناالرزاق اناالحنان و منـان را

چه کم شد شیب و بالائی درین دریای بی پایان
چه خوانم کشتی‌و گرداب وموج وغرق‌طوفانرا

باحساس‌طبیعی‌خواست این نیرنگ کیف و کم
فلك بر لوح شست این نقش‌قیل وحال‌وآیانرا

دو عالم مست یکجائی و از هر ذرهٔ شوری
بسوئی هر یکی راروی ویك محبوب‌خواهانرا

بدیر وکعبه و از مسجد و میخانه یك شاهد
بهر در جلوه‌گر و از مهر بنوازد محبانرا

بمسجد زاهدان را خوانده اندر خانقه صوفی
خراباتی است با رندان و می در داده مستانرا
ابا پیر خراباتی بخلوتخانه نرد عشق
چنان بازد که با فردی کند غارت دل و جانرا
چه شد آئینهٔ عشقش زلال از رنگ خود بینی
در آن حسنش تجلی کرد ونه‌این ماند ونه‌آنرا
به ایمائی هزاران کشته را یك غمزه احیا کرد
به ایثاری دوای خستگان و دردمندان را
الا یا ای حبیب من غمت بادا نصیب من
بجز تو کو طبیب من که یابد جز تو درمانرا
تو آن کن کز تو آن آید مرا آن ده که آن‌باید
ز من آنست کان آید که نبود جای شرح آنرا
ز ساقی ازل زان آتشین می ساغرم پر کن
که بر آتش زنم اسباب خام کفر و ایمان را
ز خود ای آذری بگذر گدایان را طلب‌بگذار
که غافل میزبانی نیست مرتیمار مهمانرا

صلوات بیکران و تحیات بی پایان بر حضرت زبدة الموجودات و خلاصه الممکنات و کلید ابواب‌رهنمائی وشید فتح‌الباب حقیقی وهادی وخشوران وسایر برگزیده‌های خالق منان و خواننده سراسر آفریدگان بفرمان یکتا یزدان یعنی محی‌الدین والدنیا حضرت عقل اولین . نظم.

ذاتی که بیچون و از او چون پیداست
حیئی که از او درون و بیرون پیداست
خود هست گواه بخت و آزادی خویش
وصفش چکنم که نزد بیچون پیداست

در دیده وهم آذری از حیرت   بنگر که‌دوصدهزار جیحون‌پیداست

درود بیشمار وآفرین بیکنار بر مهترین نوع بنی‌آدم وبرترین‌اولیا وانبیای معظم حضرت بر کشیده رب‌العزت وخشور آباد روانشاد تا ابدالدهر والاباد وسایر متابعانش یعنی تمامی رسولان برحق و پیغمبران محقق خاصه آفتاب فلك هدایت وفروغ انجم سپهر سعادت و بدر منیر صدر شهادت وشهنشاه کشور رسالت‌بر گزیدهٔ دانا داور اشو یشت فروهر زراتشت مهر اسفنتمان انوشه روان اویگمان که یزدانی درود بر او و برخلفا وائمه‌نامدارش که فروماندگان ورطه مجاز را بسرحدحقیقت و نجات ابدی رسانیده و تشنگان وادی ضلالت را از زلال حیات رستگاری سرمدی چشانیده اما بعد ...

فرزانه سیاوخش مؤلف رساله‌ئیست بنام‌خورتاب که درموضوع کبیسه وطریق یافتن روز نوروز و گردش منظومه شمسی وایام سال صحبت میدارد . آغاز آن از قرار زیر است :

« پس از نیایش یکتا دادار وستایش پاك پروردگار چنین گوید این‌نیازمند بخشش یزدانی سیاوخش پور اورمزدیار ایرانی که چون ماه و روزان و نوروز و مهرگان و جشن و بیان این والا گروه راستی پژوه‌پارسی کیشان پارسی‌اندیش‌لاد بر گردش وروشن آفتاب و بودن شید گیتی‌تاب است . درهر بخش و بهرهٔ ازخانها و آغاز و کران هربارهٔ ازگشت سپهر . پس دانستن‌سالهای‌روزافزا وروزهای‌بازیاب ونگاهداشت شمار وهنگام آن ازناگزیریست تا فروگذاشتی روی‌ندهد الخ.»

رساله نامبرده هنوز بچاپ نرسیده است و نسخه‌ای از آن درکتابخانه ملا فیروز در بنگاه خاورشناسی خورشید جی‌کاما بمبئی‌بنشانی(R94) ضبط است ونیز اشعاری که بترتیب حروف تهجی از الف تای نوشته شامل رساله مذکور میباشد . ابیاتی چند از آن درزیر محض نمونه میدهد :

آه و سوز و ناله میجوید که را   اشك آتش شعله میجوید که را
باشد این درد و فغان الحبیب   بهر دردم می ندانم یا طبیب

پای‌جان‌چو بین‌وعشق آذر گشسب   پایداری کو چو پور پوروشسب

تاب‌حسنش شعلهٔ چون‌برفراخت   تیره روزان را در او پروانه‌ساخت

وادی ناراست و مومین راهــرو   ورطه گرداب و کشتی در گرو

هست در اول قدم فن فی‌اله   هادی این ره بخــود نابرده راه

یاد میدارد ای سیاوش این زنی   یار باقی مابقی لیس شئی

بسیاری ازاشعار او درجنگ دیگر بنشانی(HP,(ms)364B)در بنگاه خاور شناسی خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است ونیز رساله دیگر بنشانی(R192) در همان کتابخانه پر است از اشعار وغزلیات او.

فرزانه سیاوخش منوچهر

فرزانه سیاوخش پور منوچهر از دانشمندان زرتشتی و در اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم یزدگردی میزیست . در زمان پادشاهی شاه عباس صفوی به‌اتفاق بسیاری از زرتشتیان یزد و کرمان که‌بفرمان دولت باصفهان کوچانیده‌شدند در آن شهر در قریه گبرآباد متوطن گشت .

چون در سال ۹۹۵ یزدگردی بهمن اسفندیار از سوی پارسیان هند بایران و سپس باصفهان میرسد و ادبیات مذهبی و داستان دینی را طالب میگردد .

فرزانه‌سیاوخش زراتشت نامه و سایر تألیفات شاعر معروف زرتشتی زرتشت بهرام پژدو را برای وی استنساخ و با رسالات دینی دیگر و یك منظومه خویش به هند میفرستد . بخشی از آن منظومه که در روایات ضبط شده در اینجا می‌آوریم .

نوشته شد این نسخه دلپذیر   زگفتار آن موبد تیز و یر

زراتشت بهرام پژدو بکام   که کرد وصف‌پیغمبر نیکنام

ز حـال زراتشت اسفنتمان   که‌چون‌رست‌ازدست آن گمرهان

ز افعال و احوال و گفتاراو   ز اعجاز و از خوب کردار او

بدور شهنشاه جم قدر و فر   ز دوران گیتی نبیند ضرر

ز عدلش جهان شاد وآبادباد — در ظلم را بسته از داد بـاد
سکندر نشان شاه عباس نام — بدورش‌شده‌شیرو گاوهمکنام
بکرمان و دریزدبهدین‌بدند — طلب کرد با اصفهان آمدند
اگرسال و تاریخ پرسی‌زمن — که بنوشتم‌این حرفهای کهن
گذشته زیزدجرد یه‌سال‌بود — نودنیز و پنج باز ونهصد فزود

فرزانه شاپور

فرزانه شاپوربن‌سهل بن شاپور الکوساج چون پدر پیشهٔ پزشکی‌رادنبال‌نمود و طبیبی حاذق گردید . بر خلاف پدر بغداد و محیط ناپسند آنرا بگذاشت وبه‌خوزستان و بیمارستان گندشاپور و محیط آرام و فرهنگی و علمی آنجا مراجعت نمود و بریاست بیمارستان بر گزیده شد و ازطبیبان مشهور و آخرین پزشك‌نامور گندشاپور میباشد .

شاپور بقول القفطی قرابادین کبیر در بیست و دو باب تدوین نمود که در قلمرو خلافت اسلامی وکشور اعراب شهرت خاصی حاصل کرد و برای استفاده پزشکان و درمانگاهها قرابادین دیگر بنگاشت که بقرابادین صغیر معروف است. رازی در کتاب الحاوی و ابن‌سینا در قانون و الجرجانی در ذخیره خوارزمشاهی مولفه ۵۱۹ هجری در تعریف آن سخن میرانند.

چون عطاران و داروفروشان در تر کیبات داروئی خویش راه تقلب را می‌پیمودند ، از دربار خلافت فرمانی صادر شد مبنی براینکه کلیه دارو فروشان داروهای خودرا طبق نسخه‌های موجوده در قرابا دین کبیر تألیف شاپور بن سهل تهیه نمایند و بازرسی تعیین گردید که درکار ساختن داروها رسید گی کند و متخلفان‌را بسیاست رساند .

پس از چند قرن قرابادین ابن البیان وابن‌التلمیذنیز برسمیت شناخته شد و دارو فروشان داروهای خویش را طبق نسخه‌های آن میساختند .

صاحب مخزن‌الادویه سید محمدحسین خان‌بن‌حکیم محمد هادیخان‌العقیلی العلوی‌الشیرازی در کتاب خویش مجمع‌الجوامع و ذخایرالتراکیب معروف به‌ـ قرابادین کبیر مولفه ۱۱۸۵ ه در ترکیب دواءاللك از نسخه شاپوربن سهل‌ذکری بمیان آورده و نسخه شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا راکه یکقرن بعداز اوگام بجهان هستی‌نهاد مطابق آن‌میداند. درصفحه ٥٤٠جلد ثانی قرابادین کبیر مطبوعه۱۸۳۹ میلادی چنین‌آمده:

« دواءاللك الاکبر نافع است از برای آنچه نافعست از برای دواءالکرکم وتفتیح حصاة کند .

یحیی‌بن عیسی بن جزله گفته که دواءاللك اکبر نافع است از برای ضعف کبد و ابتدای استسقا و سردی معده و تفتیح سدها و ادرار بول و گداختن سنگ، گرده ومثانه و این دوا بهترین دواهای کبد است صنعت آن بنسخه شیخ‌الرئیس و این نسخه با نسخه شاپور تفاوتی در ادویه ندارد و تفاوت کمی در چیزی اندك از اوزان ادویه در این دونسخه میباشد .

بگیرند لك منقی مغسول ۸درم مغز بادام تلخ مقشر دارچینی ساذج هندی قرنفل ازهریك ٥ درم کما فیطوس فومومرمکی صافی زوفای خشك ازهریك ٤درم سنبل‌الطیب ۲ درم دوقو تخم کرفس فطراسالیون زیره کرمانی زنجبیل چینی از هر یك ۸ درم جنطیانا زراوند مدحرج از هر یك ۷ درم زعفران ۳ درم اسارون ۹ درم فوةالصباغین ۱٥ درم ودر نسخه دیگر۲٥ ، اوقیه ونسخه اول صحیح‌است حب‌بلسان سلیخهٔ سودا مصطکی قصب‌الذریره مقل ازرق از هر یك ۷ درم رب‌السوس ۱۲ درم ونیم ریوند چینی ۱٥ درم جعده اذخر مکی از هریك ۳ درم فلفل قسط تلخ از هر یك ۱۰ درم سیسالیوس روغن بلسان ازهریك ۳درم ونیم .

صموغ را نیم‌کوفته در شراب ریحانی خیسانیده حل کنند و باقی ادویه را

کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند . شربتی بقدر بندقه بـا آنچه صلاح باشد از اشربه و مزاج این دوا گرم و خشك است در درجه اول و درجه ثالث و در نسخه دیگر دواء اللك‌الاکبر حب بلسان مصطکی سلیخه قصب‌الذریره ومقل رب‌السوس ریوند فلفل قسط سیسالیوس این اجزا مجموع داخل ندارد و مساوی نسخه‌شیخ‌ـ الرئیس وشاپور است .

فرزانه شاپور در سال ۲٥٥ هجری برابر ۸٦۹ میلادی در گذشت .

فرزانه شهریار

فرزانه شهریار پور رستم پور بهمرد درحدود سال ۱۲۰۳ یزدگردی در قریه کوچه بیك حومه یزد متولد و درعنفوان جوانی هنگام قحطی سخت یزد که‌مردم بمردار خواری پرداختند و سنگدلان‌بیرحم بچه‌ها را ذبح نموده میخوردند اتفاقی که در سال۱۲۲۵ یزدگردی رویداد ازایران بهندوستان رهسپار و درپونه‌متوطن گشت .

فرزانه شهریار در نظم اشعار دست داشته است واقعه‌قحط وغلای یزدو کمك ملکه انگلستان وپارسیان ومهاجرت بهدینان بهندوستان وسختی ومصایب بیشمارو ظلم وستم مسلمانان درطی طریق ومعطلی وناخوشی و گرسنگی و مرگ دستجمعی مهاجرین در بندرعباس وچگونگی رسیدن کمك پارسیان‌ازهند و ارسال زاد وتوشه وکشتی بخار از بمبئی ببندر عباس برای بردن بهدینان راکه خود شاهد و ناظر بوده برشته نظم کشیده و در رساله‌ئی‌درسال ۱۲۵۸ ی در بمبئی چاپ شده .هر چند اشعارش سست و ثقیل است ولی چون جنبهٔ تاریخی زرتشتیان را در بر دارد قابل توجه میباشد .

ابیات زیر رامحض نمونه درج مینمائیم:

چنان خوردنیها همه شد گران	کسی را نبد یاد فاش و نهان
چنین گشت این گردش‌روزوماه	بخوردنـد مردم تن مرده را

بسی‌خلق درخانه فرزند خویش	بخورد و نکرداودل خویش‌ریش
اگر کس بخانه بدش بچه‌ئی	بدادش بمشت جو و دانه‌ئی
زنی از مسلمان چنان پیرسگ	بسی کودکان خورد آن‌دیورگ
گرفتند آن زن ببردند خوار	نگونسار کردند و کشتند خوار
شهنشاه‌یورپ(۱)چوزینسان‌شنید	فـرستاد بهر فقیران نـوید
فرستاد چیز و زر و خواسته	بداد و سخاوت دل آراسته
ز بهدین هندوستان آفـرین	فرشته همی بادشان همقرین
بسی جان فقر و یتیمان بزر	خریدند در یزد و هررهگذر

هنگام ورود ببندر عباس و مشاهده محل‌مسافران گوید:

برفتم سوی باغ کز هندوان	غریبان در آنجا بدند بیگمان
بسی خلق افتاده دیدم ز تب	گرفتار بودند خون بسته لب
همه زار و گریان و خسته فکار	بـرخ اشکبار و بدل بیقرار
یکی را ز دیگر نبودش خبر	نه‌هوش‌ونه‌توش‌ونه‌خواب‌ونه‌خور
ز بهدین بکردم یکایك شمار	که درحال مردن رسیده‌است‌کار
یکی مرد دیگر بمردن رسید	جوانی‌سر از خیمه‌بیرون کشید
پدر پیره سر بود بارید خون	پسر آه کرد و شدش جان‌برون
خبر شد برخسرو(۲)پاك چون	که زرتشتیان گشته خواروزبون
همه خستگان راه مینو به پیش	گرفتند یکسر ز دنبال و پیش
همانـدم جوان خسرو مهربان	شتابان بیامد بـر خستگان
حکیمی فرنگی بهمراه بـود	بهندی زبان سخت آگاه بود

(۱) مقصود ملکه انگلستان است .

(۲) ملاخسرو پسر مهربان و برادر ارباب‌کیخسرو مهربان مـوسس دبیرستان کیخسروی است . ملاخسرو با کمك فرزانه مانکجی دربندر عباس نفوذی بغایت داشت و درآن‌بندر ورفسنجان برای مسافرین زرتشتی که بهند آمد وشد داشته‌اندمسافرخانه بنا نمود.

چوخسرو چنان دیدزان‌دوستان　　　تلگراف کرد او به هندوستان
خبر چون شنیدند هندوستان　　　زراتشتیان جملگـی دوستان
ببستند یکسر بهمت میان　　　درم خوار کردند از بهر جان
خوراك و لباس و زر بی شمار　　　بکشتی دودی بکردنـد بار
نوشتند از بهر خسرو که زود　　　روان کن سران را بکشتی دود
زر و رخت و توشه فرستاده‌ایم　　　دگر هر چه خواهند آماده‌ایم
بسی را بکشتی بادی روان　　　نمود و دگر را ز دودی روان
بسی مرده بودند در بحر و آب　　　بسی زنده دیدند گشته کباب

موبد فریدون

موبد فریدون پور دستور مرزبان دانشمند زرتشتی کرمانزمین وبرادردستور بزرگ آن شهر بود . درعلم‌دین سرآمد وبسا از قطعات اخلاقی ومذهبی رابفارسی مانند برادر خویش دستور نوشیروان بنظم درآورده است . نامه‌منظوم او که‌درسال ٩٩٤ یزدگردی بهند فرستاده است در بخش سوم این کتاب آمده است . این‌چند بیت از اوست:

بنام جهان آفرین‌ازنخست　　　که ازقول‌اوهست‌هرزند وست
همه وست از گفتهٔ او بود　　　خنك‌آن کسی‌کاین‌سخن‌بشنود

دستور ملا فیروز

دستور ملا فیروزپوردستور کاوس پور رستم از شاعران ونویسندگان‌دانشمند وعارف پارسی و موبدان موبدگروه قدیمیان هند است . اصل او از قریه سهرورد ایران است و نیاگانش درحدودسال ۶۳۷ یزدگردی‌بهندوستان مهاجرت‌نموده‌اند. در اوستا ، پهلوی ،فارسی ، عربی ترکی وگجراتی استاد وازعلم نجوم بهرهٔ وافی داشت و در ریاضت وعرفان گام میزد .درویشی بود وارسته و نه درفکر جمع بار و بنه ، خوابگاهش بوریا و بسترش تخته چوب و خوراکش بقدر چند مثقال بود. حکومت انگلستان محض تقدیر از فضل و علم وی‌ماهی چهارصد روپیه دردوره‌ئی که پشیز ارزش لیره را داشت برای او مستمری مقرر نمود .

بین پارسیان و ادیبان و دانشمندان هندوستان و اروپا شهرتی بسزا داشت .
خاورشناس معروف استاد رهاتسك درستایش او گوید:

« ملا فیروز در حالیکه زبان هندی را فراموش‌نموده بود ودر فقر ومسکنت میزیست وارد بمبئی گردید وچون درگذشت از دانشمندان نامور و صاحب جاه و مقام عالی بود وهمگی از فوت او تأسف میخوردند.»

ملافیروز در سال ۱۱۲۷ یزدگردی درقریه بروچ متولد شد چون به هشت سالگی رسید پدرش با خانواده خود بشهر سورت‌که بواسطهٔ بازرگانان انگلیسی موقعیت مهمی احراز نموده بود هجرت نمودند . دو سال بعد باتفاق پدر خویش

ملاکاوس‌بن رستم بایران رهسپار شد وسه‌سال در یزدنزدموبدان‌موبد دستور مرزبان پور دستور هوشنگ بتحصیل علوم مذهبی و زند وپهلوی و اوستا وفارسی پرداخت در اوان کودکی او را نام پشوتن بود و در روز دین و ماه اردیبهشت قدیمی سال ۱۱۴۱ یزدگردی در منزل‌بهدین اردشیر پور بهرام درخرمشاه در حضور دستوران و موبدان یزد نوزاد ومراتب موبدی را بآخر رسانید (۱) چنانکه در اینمورد در سفرنامه گوید:(۲)

باستادی ز بهر زند خوانی   سپردنــدم ز روی شادمانی
یزشن ووسپرد کردم‌چوانجام   همان‌خرده اوستا یافت اتمام
مه اردیبهشت وروز دین بود   چنان‌چون‌راه‌ورسم‌راستین‌بود
چل ویك‌باهزار وصد گذشته   ز آخرشه‌که در ایران‌نشسته
بفرمان خدا نــوزود گشتم   به ارویس آمدم آنجا نشستم
بیامد پیش من دستور ایام   بعلم و دین مکمل مرزبان‌نام
بسی اندرز و پندم‌داداز دین   که‌جزنیکی‌تواندردهرمگزین
تو نیت راهومت میدار دایم   بگفت هوخت دایم باش قایم
همیشه دار کردار توهورشت   چواینکردی‌روان‌ازدیووارست
ازاین گفتارهاشد گفته بسیار   بسی اندرزها دادم سزاوار
ببایم گفت آنکه از اوستا   نباید که خورد فیروز پستا
بخانه برده تعلیمش نمایم   براو هربند دین جمله گشایم

ملا فیروز پس از اتمام دوره تحصیلات اوستائی در یزد باتفاق پدر عزیمت

(۱) مندرجات نامه یزد مورخه خرداد روز وآبانماه ۱۱۴۲ یزدگردی از طرف موبدان وکلانتر آن سرزمین بگروه زرتشتیان هند بویژه دستور کاوس پور دستــور فریدون و بهدین دهنجی شاهپور منوچهر محفوظ در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی بشماره R۵۷

(۲) رجوع شود بشماره نسخه‌خطی H.p.(ms) 300 در کتابخانه مذکور در بمبئی

اصفهان نمود و سه سال در محضر درس علمای آنجا بتحصیل نجوم ، منطق،فلسفه حکمت، الهیات وصرف ونحو پرداخت‌ازهردری استفاده‌ئی‌برد و دراکمال‌خویشتن بکوشید چنانکه گوید :

سه سال اندر صفاهان شادبودیم	ز هر اندیشهٔ آزاد بودیم
بسی دیدیم از ارباب دانش	ز اهل‌علم وفضل ودیدوبینش
بسی اشراف دیدیم و بزرگان	بسی ارباب حال و اهل عرفان

آنگاه که ملاکاوس بنابدعوت شاهنشاه ایران کریمخان زند بشیراز رهسپار و مهمان شهریاری گردید . ملافیروز نیز باتفاق پدر مدت سه‌سال ونیم در آن شهر بتحصیل علم و دانش مشغول و از هر گوشه توشه‌ئی اندوخت . در پایتخت ایران بسیار خوش وخرم ودر بین‌علما ودانشمندان میزیست . چون پدرش‌زمزمه‌حرکت را آغاز نمود مشوش و پریشان گردید و دل ازمیهن باستانی خویش بر نمیداشت‌در سفر نامه گوید :

سه سال و نیم در شیراز بودیم	بآرام و بعیش و ناز بودیم
بیادم آمدی از هند گر نام	بمن میگشت تلخ‌آن‌عیش‌وآرام
که بایستی از اینجا کرد دوری	میان جاهلان کردی صبوری
ز اهل عقل و دانش دور بودن	وزآن مرده‌دلان رنجور بودن
از آن بیدانشان زنهار زنهار	مرا بهتر از ایشان صحبت نار

آری پارسیانی که امروز بعلم و هنر آراسته و در فرهنگ باستانی شهرهٔ آفاق و از ثقات معتبر میباشند در آن‌عهد از زمرهٔ بیدانشان محسوب و زرتشتیان ایران نسبت بآنها سمت استادی را داشتند . ملا فیروز پس از ۴۵ روز مسافرت سخت در راههائی که زبان نمیدانست باتفاق پدر وارد بغداد شد ومهمان حسن‌پاشا فرماندار شهر بود در آنجا بتحصیل السنه ترکی و عربی کوشش نمود و در هر دو زبان مهارت پیدا کرد .

ملافیروز پس از سه‌سال اقامت در بغداد و سیاحت کرکوك و موصل از راه

بصره ودریا درروز اسفندارمذ وماه امرداد سال ۱۱۴۹ یزدگردی وارد بندر سورت وخانهٔ مألوف خویش گردید . ولی در آنجا چندان توقف‌نکرد و در بمبئی رحل اقامت افکند و بتدریس و تعلیم بهدینان مشغول و در تبلیغ تقویم قدیمی مساعی ابراز و چندین رساله در ثبوت حقیقت آن نگاشت و هنگامه‌هابرپا کرد . جنگ قلمی سختی بین قدیمیان و شاهنشاهی پارسی‌هابوقوع پیوست وهریك درحقیقت تقویم خویش که هر دو بواسطه‌عدم رعایت کبیسه در اشتباه هستند دلایل ایراد و رساله‌ها نگاشتند .

تالیفات ملافیروز از اینقرار است :

۱ ـ مختصر ردجواز، جواب کتاب خروه‌اویژه ـ بزبان گجراتی ودرموضوع کبیسه و تقویم و پاسخ اعتراضات دستوران وسران گروه شاهنشاهی است ودر سال ۱۸۲۸ میلادی (۱۱۹۸ ی) طبع شده.

۲ ـ دین خرد ـ منظومه‌است فارسی و از مراسم دینی زرتشتیان صحبتهی دارد و متضمن ۷۸ پرسشی است که پارسیان هند ازموبدان ایران نموده و پاسخی که سران‌زرتشتی ایران بآن‌داده‌اند این‌رساله بطبع نرسیده‌و بشماره (RV III. 7) در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی محفوظ است . دین خرد دارای ۲۹۰۰ بیت و در سال ۱۱۵۵ یزدگردی گفته شده محض نمونه پرسش و پاسخ شماره ۱۳ آن در اینجا میآوریم .

بهند اندر چه از بهدین ودستور	که میباشند اهل ثروت و زور
ز جد دینان پسر گیرند ودختر	غـلامی و کنیزی را بها زر
دهند از بهر کار خانهٔ خویش	از او گیرند خدمت‌ازکم وبیش
اوستاشان بیامـوزند آنگـاه	زجد دینی دهندش سوی‌دین‌راه
چوآموزندایشان زند وهم وست	کمر ازبند دین‌بندندشان‌چست
درون سازند و لرك اندر گهنبار	کنند هر گونهٔ مطبوخ طیار
پزند وهم خورند ازدست‌ایشان	همه‌بهدین وموبدآن‌خوروخوان

چو میمیرند و رخت زندگانی　　درند و میروند از دار فانی
باستودان نمی بنهند مرده　　چنین گویند بهر آن و درده
که اینها بچه دروند هستند　　پدر با مادرش بت می پرستند
نشاید استخوان قوم بهدین　　بدینها جمع کردن در ره دین
چودارد زندگی آن گشته محروم　　روا باشد ز دستش خورد مطعوم
چو میرد منع استودان کنندش　　علیحده ورا جائی نهندش
ورا باید باستودان ببردن　　و یا جای دگر شاید سپردن

پاسخ شماره ۱۳

غلامی و کنیزی را پس ودخت　　زجد دینان خریدن حق روا گفت
اول باید نظر دستور و بهدین　　کند بر مال وجان ودین وآئین
نباشد چون ورا نقصان از آنکار　　خرد گر مزد و کرفه هست بسیار
بیاموزد اوستا در ره دین　　درآرد مرو را در دین بهدین
روا باشد بدین مزدیسنان　　پسندیده بود نزدیك یزدان
پسندیده نباشد لیك این کار　　بودنزدیك عقل این سخت دشوار
که اهل هند ازموبد و بهدین　　انیران زادگان گیرند در دین
خورند ازدست ایشان آب وهم نان　　به حین زندگی باشند یکسان
چو ایشانرا اجل دامن بگیرد　　ز دنیا گر کسی زیشان ودیرد
بر آن بیچاره مسکین مرده　　که عمر خود براه دین سپرده
سخن گویند لا یعنی و بی جا　　که نبود این سخن راخودسروپا
که اینکو مرده و گشته ودیران　　بود اولاد و انساب انیران
نباید نعش شان با نعش بهدین　　نهادن در ستودان در ره دین
هر آنکو این سخن از لب برآرد　　ز دین ایزدی بهره ندارد
ز دخمه منع سازد هر که آنرا　　بمرگرزان کند ارزان روان را
بمرگرزان بود آن مرد مانع　　ندارد این سخن را سهل سامع

معاتب طالحی پر از گناهست　　بپیش مهر و رشن او روسیاهست
بود واجب چه برمو بدچه بهدین　　که آنرا کو گرفتستند در دین
کنندش عزت و حرمت فراوان　　براه دین نهندش در ستودان
که گردد زان خدا خشنود وخرسند　　بپشت گوش نندازند این پند
دگر اکنون بمااینگشت ظاهر　　کز اشنیدن بسی رنجید خاطر
بما گفت این سخن کاوس دستور　　که باشد رستم پر نور را نور
که اندر هند از دستور وبهدین　　غلامان را نمیگیرند در دین
مزاحم میشوند اکثردر اینکار　　نمودستند بند و بست و اقرار
که فرزندان جددین در بهی دین　　نگیرند و نمیسازند بهدین
بسی باشد بعید از عقل اینکار　　بپرگرد دوم فرموده دادار
بزراتشت سفنتمان پیمبر　　که عالم را هدایت کن بدین در
جمیع مردمان را راه بنمای　　هدایت کن زدلشان کفر بزدای
دگر آنکه چو میآید هشیدر　　روا گردد از او چون دین داور
سیو شانس و هشیدر ماه و بامی　　چو آیند این پیمبرهای نامی
بدین آرند ایشان جمع جددین　　همه دروند را سازند بهدین
بدین برهان وحجت فرض دینست　　ز شك دور این سخن عین یقینست
که دروندان و فرزندان دروند　　بدین مزدیسنان اندر آرند
ثوابی بس عظیم و کرفه بسیار　　کند حاصل کند هر کس که اینکار
کسانی که تعرض می نمایند　　زدین دروند و غافل از خدایند
کنند امداد جد دینان تو گوئی　　بدروندان بود این خود نکوئی
ز رستاخیزشان گویا خبر نیست　　زدینداری درایشان خود اثر نیست
براه باطل و بطلان روانند　　مضل و ضال ایشان در جهانند
کسی کو قایل زینسان مقال است　　ورا گفتن ز بهدینان محال است
اگر بهدین بود باید که بهدین　　کند کوشش که افزاید بهی دین

۴ ـ سفرنامه ـ منظومه‌ئیست فارسی شامل شرح احوال ومسافرت ملا فیروز وپدرش‌ملاکاوس هنگام‌حرکت ازسورت‌تا ورودبهندوستان ودرسال۱۱۵۳یزدگردی سروده شده .

این رساله بطبع نرسیده و در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی بشماره H.P. (ms) 295 محفوظ است .

٤ ـ رساله استشهاد ـ شامل پرسش و پاسخهائیست راجع بتقویم زرتشتیان که از محضر علمای اصفهان جمع آوری شده است . این رساله در سال۱۸۲۸ میلادی (۱۱۹۸ی) در بمبئی چاپ شده است .

۵ ـ ادله قویه بر عدم جواز کبیسه‌در شریعت‌زرتشتیه ـ این رساله‌درموضوع تقویم قدیمی است و در سال۱۸۲۸ م(۱۱۹۸ی) چاپ شده است .

٦ ـ پندنامه ـ منظومه‌ایست بفارسی‌در اخلاق ودرروزسروش و بهمنماه۱۱۵۰ یزدگردی در بمبئی باتمام رسانیده.در خاتمه کتاب گوید :

بتائید یزدان بروز سروش	مه بهمن ای مرد با رأی وهوش
سنه بد بشاه جهان یزدگرد	هزار و صد و پنجه ای نیکمرد
ز هجری هزار و صد وپنج‌بود	نود نیز بر وی بباید فزود
بیوم الخمیس وز شعبان چهار	گذشته بد ای مرد با هوشیار
که این نظم‌نیکو بپایان رسید	ز بستان طبعم گلی بشکفید

کتاب اولین بار درسال ۱۲٤۲ یزدگردی در بمبئی بطبع رسیده‌است.

۷ ـ دساتیر معروف است و آنرا ملا فیروز درعهد خود بعالمیان معرفی نمود ونخستین بار باترجمه انگلیسی ارسکین و تدوین فرهنگ لغاتش(۱)در سال ۱۸۱۸ میلادی در دو جلد طبع ومنتشر نمود .

۸ ـ جارجنامه در سه جلد متضمن چهل هزار بیت از تألیفات عمده اوست

(۱)رجوع شود بنسخه خطی فرهنگ لغات دساتیر بخط خود ملا فیروز بشماره R11 . 26 درکتابخانه ملافیروز بمبئی

که بخواهش جوناتن دنکن استاندار بمبئی سروده و مندرجاتش شرح فتوحات انگلیسها در هندوستان میباشد .

تألیف این کتاب درسال۱۱۷٦یزدگردی (۱۲۲۱ هـ ۱۸۰۷م) شروع وتاوقایع سال ۱۸۱۷ میلادی (۱۱۸۷ی = ۱۲۳۳ هـ) و شرح تسخیر پونه را داراست . ملا فیروز جارجنامه را تادم مرگش در هفتاد سالگی تمام نمود . کتاب مذکورپس‌از مرگ وی بتوسط برادر زاده‌اش ملارستم‌بن کیقباد در سال ۱۸۳۷ میلادی بطبع رسید . ابیات زیر در جلد اول کتاب دروصف حال خود و ستایش ایران گوید:

بایران برفتم ز هندوستان	ز پر خارچنگل‌سوی‌بوستان
دوشش‌سال‌بودم درآنسرزمین	که بادا بر آن‌بوم وبر آفرین
زمینش سراسر بودکان علم	سرشتش‌خدا گوئی‌ازجان‌علم
بسی دیدم از ویژگان خرد	که گفتی‌روانشان‌خردپرورد
دل هر یکی همچو دریاز در	تهی از خس جهل و ازعلم‌پر
ز هر گونه دانش همه مایه‌ور	بسیرت فرشته بصورت بشر
سپرده‌بدیشان‌خجسته سروش	کلید در دانش و رأی‌وهوش
در آن مدتم بخت دمسازبود	که چشمم‌بدیدارشان بازبود

ملافیروز دارای غزلیات ونامه‌های‌منظوم‌زیادیست چنانکه‌درشکایت‌ازروزگار گوید :(۱)

ز غصه گشت دلم لخت لخت و از دیده
مدام خون جگر جای اشك ریزانم
وصول تیر بلا را تنم بود آماج
ورود سهم جفا را هدف بود جانم
ز سرد مهری این نه سپهر سفله نواز
همیشه لعل بدامن ز دیده افشانم

(۱) رجوع شود بسفینه بشماره F71 درکتابخانه مهرجی رانانوساری گجرات

چه‌طالع است که باهر که دوستی‌سازم
چو دشمنان بکمین باشد از پی جانم
شود چو زهر مذاق مرا اگر الیاس
بدست خویش دهد جام آب حیوانم
شودچوغول گرازالتفات حضرت‌خضر
شود دچار بکوه و در و بیـابـانم

در زیر بخشی است از نامه منظوم بدستور فرامرز پور دستور سهرابجی‌مهر جی‌رانا دستوران دستور زمان درهندوستان (۱)

نسیما بگذر از الطاف وياری	بنوساری بسوی دوستداری
کزو شد دوستی را تازه‌بنیاد	گلستان وفا زو گشت آباد
به بستان محبت نخل پر بار	نهال مهر شد زو پر ز اثمار
ریاض روضه گلزار الفت	گلی ازگلبن بـاغ مودت
فروزان اختر برج سعادت	درخشنده در درج سعـادت
ببزم مهربانی شمع پر نور	فرح بخش دل یاران مهجور

ملافیرز در هشتم اکتوبر ۱۸۳۰ میلادی ۱۲۰۰ یزدگردی امرداد روز و اردیبهشت‌ماه (۱۲٤٦ه ۲۰ ربیع‌الثانی) گیتی‌را بدرود گفت . مسترجیمس‌سوترلند قاضی استیناف بمبئی بمجرد استماع خبردر گذشت ملا فیروز درهمان روز بدوست خویش دادابهای پستن جی وادیا نوشت :

« از استماع خبر درگذشت‌دانشمندمحترم ملافیروزبن کاوس نه‌تنهااینجانب بسیار متأسف گردیدم بلکه دیگران نیز بسی اندوهناك خواهندگشت زیرا مقام او نزد ادیبان بسیار بلند و همه احترام فراوانی نسبت باو قائل هستند . فقـدان این دانشمند که گوهری گرانبها بود برای پارسیان خسارت جبران ناپذیری‌است چونکه بامرگ خویش فضای درخشان فرهنگ مزدیسنا را تاریك ساخت و دیگر

(۱) رجوع شود بسفینه بشماره F71 درکتابخانه مهرجی رانا نوساری گجرات

خاورشناس واستادی مانند او سراغ نداریم که درحل معضلات دین کوشش‌وزوایای تاریك آنرا روشن سازد. اینجانب شخصی راچون او دانشمند ومهربان ورؤف‌دربین مردم هندندیدم .»

ملا فیروز کتابهای خطی ذیقیمت بسیاری درهمه گونه علوم و فنون که بالغ برهشتصد جلد میشوددرطی حیات خویش جمع‌آوری نموده بود . کتابهای‌نامبرده اینك در بنگاه خاور شناسی خورشید جی کاما در بمبئی تحت عنوان کتابخانه ملا فیروز در دسترس استفاده‌عموم‌قرار گرفته است .

فرزانه فولاد

فرزانه فولاد پور رستم دانشمند زرتشتی کرمان زمین است . بسیاری‌ازاشعار او واشعار دیگران رابهدین سهراب‌ابن گشتاسب منجم کرمانی بفرمایش فرزانه مانکجی هاتریا در مجموعه‌ئی ضبط نموده‌است .

جنگ نامبرده درشهریور روز وفروردینماه ۱۲۳۷ یزدگردی کتابت گردیده و بشماره HP (ms)212 در بنگاه خاور شناسی خورشید جی کاما بمبئی محفوظ است .

این چند بیت از ابیات مفصل اوست در مناجات و اوضاع روزگار و ساقی نامه .

بروز قیامت بفریاد رس — که‌فریادرس‌نیست‌غیرازتوبس
الهی در آن عرصهٔ رستخیز — نشاید که برمن نمائی ستیز
که از رحمتت هستم‌امیدوار — که بخشی گناهم بوقت‌شمار
همی شرمسارم بپیش تو بس — دگرشرمسارم‌مکن‌پیش کس
برابر همه دوست باشند ویار — پس سرهمه دشمن و نابکار
همه بد دل و بدتن‌وبدگمان — ز چرخ وفلك الامان الامان
بده ساقیا می بده می بده — تغافل مکن جام پی‌پی بده

که دنیاست فانی وبی اعتبار — نشد باکسی این‌جهان‌پایدار

ذکری از سال زندگی فرزانه فولاد در ابیات او بنظر نرسید گمان میرود در سده دوازدهم یزدگردی میزیسته .

یك نسخه خطی پرسش وپاسخ هفتاد وهشت بشماره B v111 7 محفوظ در بنگاه خاورشناسی کاما که مورخه سال ۱۱٤۲ یزدگردی است بدست او کتابت‌شده است .

دستور ملا کاوس

دستور ملاکاوس‌بن موبد رستم از دستوران دانشمند پارسی است در علم نجوم و اسطرلاب استاد بود. برای تحقیق از حقیقت اختلاف یکماه بین تقویم زرتشتیان ایران و پارسیان هند و پرسش بعضی مسائل مذهبی بخواهش دهنجیشاه منجیشاه از سرمایه‌داران و بزرگان پارسی سورت بایران رهسپار گشت. ملافیروز دراینمورد در سفرنامه گوید:

بلند اندیشه دهنجیشاه نامش — زمانه داده از هر باب کامش
ولی از بهـر بیشی بصارت — ببایدکرد کس را این جسارت
که در ایران ز بهر دین روائی — رود از بهر آئین آشنائـی
ره ارچه پر جفا و ترسناکست — رونده را نگهدارنده پاك است
کدامی‌از شما زین جمع‌دیندار — کمر خواهید بستن اندر اینکار
چوبشنیدند آن‌جمع این‌سخن‌را — بپاسخ لب ببستند و دهن را
نجنبیداندر آن کس رادل ورگ — بماند اسب جواب جمله از تك
مگر بابم ز جمله مـردم راد — پی رفتن بسینه دست بنهاد
که من بندم کمر بیشك‌دراینکار — مرا توفیق بخشد فضل دادار

بنابراین باتفاق فرزند دهسالهٔ خویش ملافیروز در روزدی‌بمهر وشهریورماه ۱۱۳۷ یزدگردی (۱۷۶۸م) از راه دریا و بندر عباس عازم یزد شد. حاجی محمد

حکمران بندرعباس در ساحل دریا بآنها برخورد و تفقد و مهربانی نمود وچنانکه خواهیم دید هنگام ورودشان باصفهان نیز نسبت بآنها خدمات شایانی انجام داد. بقول ملا فیروز.

کلید کار ما چون بود با او — خدا کردش بما بر مهربان خو
از او در اصفهان بایست بی‌رنج — بدست مارسد مطلوب چون گنج

ملاکاوس پس از چهارماه وچهارده‌روز و تحمل مشقات وزحمات سفر در روز ماتتر سفند ودیماه درمیان هلهله وشادی جمعی انبوه از زرتشتیان که باستقبال آنها شتافته بودند وارد یزد گردید. جماعت زرتشتیان یزد آنها را درمنزل بسیار عالی جادادند و در مهمانی سعی بلیغ نمودند. کلانتر زرتشتیان یزد ملابهرام اردشیر خرمشاهی مرد شریف و مالداری بود قبل از ورود ایشان برای انجام امر دیوانی بشیراز پایتخت مملکت رفته بود وپس از دوماه مراجعت‌نمود.

به‌یزداندردر آن گه کدخدا بود — فـراوون نیتی مرد خدا بود
بـدآنجا بود او سردار آسیم — به‌یزد اندر فراوونش زر و سیم
به آرام و به‌هش بهرام نامش — زمی خالی نبودی هیچ جامش
در آنگه رفته بود اوسوی‌شیراز — به‌یزد اندر نبود آن مردپرساز

پس از مراجعت کلانتر بیزد انجمنی درآتش بهرام تشکیل‌وپاسخ پرسشهای هند بایشان داده‌شد. اما راجع باختلاف یکماه در تقویم چون بارها در گذشته در آن خصوص بیانات مفصل داده شده بود وچون پرسش اخیر ناشی ازضدیت وادعای باطل بود در جواب خودداری نمودند.

نمیدانند جز دعوی باطل — ز علم و عقل میباشند عاطل
بظاهر پاك بهر خودستائی — بباطن گشته از دین خدائی

ملاکاوس فرزند خویش ملافیروز رابدست موبدان موبد یزد دستور مرزبان سپرد تاوی را تربیت ودر علم دین و حل مسائل مذهبی استاد سازد و خود بسوی کرمان رهسپار گردید ودرآنسامان نزد استاد فن درطی مدت یازده‌ماه ستاره‌شناسی

یاد گرفت و بیزد مراجعت نمود.

ملاکاوس نخستین‌تقویم خویش رادرنوروز سال ۱۱۳۹ یزدگردی استخراج و بفرماندار یزد محمدتقیخان معروف بخان بزرگ تقدیم‌و مورد نوازش وملاطفت واقع گردید و گاه و بیگاه بمجلس او دعوت میگردید . زرتشتیان یزه در آندوره از دانش نجوم وستاره‌شناسی بی‌بهره بودند .

ملاکاوس در تعلیم دو نفر از جوانان زرتشتی یکی موسوم ببهمن و دیگری بهرام‌بن سرخاب ول سعی بلیغ نمود . ملافیروز گوید :

دو کس راداد تعلیم و بیاموخت　　چراغ‌مرده‌باز از نو برافروخت

بهمن بهرام بقول صاحب سفرنامه شخص بدخوئی بوده وحق‌استاد وپیمان‌را فراموش مینماید لذا گمنام میگردد .

فرامش کرد چون او حق استاد　　خدا آموخته را بردش از یاد

بهدین بهمن ملابهرام اردشیر کاتب یك نامه مشروحی است در مورد کبیسه که دستوران و موبدان یزد و بهدینان درمنزل ملابهرام اردشیر کلانتر درخرمشاه بامشاوره یکدیگر و اصرار آقا محمدحسین یزدی مینویسند نامه مذکور مورخ خرداد وآبانماه۱۱۴۲ یزدگردی مطابق ۲۵ محرم الحرام ۱۱۸۷ هجری است (۱) آقامحمد حسین هنگامیکه برای دادوستد بازرگانی ببندر سورت میرود موبد زاده منوچهرجی خورشید جی راکه بتجارت مشغول بوده ملاقات مینماید و منوچهر جی از او خواهش مینماید موبدان یزد را وادار نماید تا در مورد اختلاف یکماه تقویم پاسخ مقنعی بدهند تا اختلاف‌ازبین برداشته شود وخوداو نیز برای‌اطمینان پارسیان پاسخ موبدان را مهر نماید تابیقین دانسته شود که موبدان هند آنراجعل نموده‌اند و برای اطمینان نمونه مهر اورا گرفته پیش خود نگاهمیدارد.

از فرزانه بهرام‌بن سرخاب ول خرمشاهی همینقدر اطلاع در دست است که

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشماره Hp(ms)295 محفوظ دربنگاه‌خاورشناسی کاما ، بمبئی

در زمان خود درعلم نجوم و اسطرلاب شهرت خاصی‌را دارا بوده وبشاگرد وتلمید او معروف ببهرام دلاك که او نیز درخرمشاه میزیست پیشگوئیهای بسیاری نسبت میدهند .

ملاکاوس پس از سه سال اقامت دریزد عازم اصفهان میگردد واز علمای‌اسلام آن شهرستان در خصوص حقیقت تقویم تحقیقات و استشهاد بعمل میآورد .درآن موقع بواسطه قتل عام زرتشتیان که درزمان شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۲۵ — ۱۱۰۶هق) صورت گرفته بود یکنفر زرتشتی در اصفهان نمیزیست .

ز زرتشتی ولی آنجانبد کس　　ز بهدینان همی بودیم‌ما بس

حاجی محمد حاکم بندرعباس و آشنای ملاکاوس سمت فرمانداری اصفهان را داشت نسبت بآنها اعزاز واکرام بیشمار بجا آورد وتاحدی میزبانی آنها را بر عهده گرفت .

در دوران اقامت ملاکاوس در اصفهان پادشاه وقت کریم‌خان وکیل‌الرعایا به بندر بصره حمله‌برده وآنرا تحت محاصره سخت قرار داده بود . مدت محاصره‌دو سال بطول انجامید . محصورین باکمال رشادت دفاع مینمودند . فرمانداراصفهان یا میزبان ملاکاوس از نتیجه پیکار بسیار نگران‌بود . روزی ضمن صحبت ازاسرار نجوم وتأثیرات آن بربشر ازملاکاوس نتیجه جنگ نامبرده و پیروزی راپرسید که باکدام طرف خواهد بود ... ملاکاوس باکمك اسطرلاب روز و ماه وسال شکستن استحکامات بصره را تعیین و گفت پیروزی با شاهنشاه‌ایران است .فرماندارمسرور گشت و ماوقع رابحضور شاهنشاه‌پیغام کرد . کریم‌خان‌ملاکاوس رابشیرازخواست لاجرم فرماندار وسایل حرکت اورا فراهم ساخت.

هنگام ورود بشیراز خواجه عبدالله نامی معروف بآقا از سوی‌شاهنشاه‌مأمور میزبانی او گشت پس از یکماه بحضور شاهنشاه مشرف ومورد شفقت وتلطف‌واقع و بوصول خلعت سرافراز گردید . ملاکاوس شاهنشاه را از اوضاع فلکی ونجوم تا آنجائیکه باطالع خود او بستگی داشت مستحضر گردانید. شاه خوشحال گردید

و مواجب ووظیفه شایسته برایش مقرر ساخت وفرمود هندوستان را فراموش کند و بار دیگر دل بایران بندد .

بباش اینجا زهندستان‌مکن یاد	بشیراز اندرون میباش دلشاد
خورد شکر اگر در هند مردم	تو قانع شو بشهر ما بگندم

اما ملاکاوس بعذر داشتن اهل وعیال در هندوستان از اقامت در ایران پوزش خواست .

روز موعود پیشگوئی رسید . ارتش شاهنشاه ایران حصار بصره رابگشودند وشاهد پیروزی را درآغوش کشیدند . مژده فتح در کمترین زمان‌بپایتخت رسید. شاهنشاه بارعام داد بمستحقان خلعت بخشید . اسیران بصره از جمله سلیمان خان حاکم وسالار آنشهر را برخلاف انتظار بنواخت و پهلوی خویشتن جایداد .چون از حقیقت پیشگوئی ملاکاوس سخن بمیان آمدشاه باحضارش فرمانداد ویرانوازش نمود ، دلجوئی کرد ، باعطای خلعت وبخشش سرافرازش فرمود ومقامش رادربین اقران و امثال بیفزود .

در اوایل اقتدار سلاطین صفویه گروه زرتشتیان کرمان بواسطه فشار و ستم مسلمانان و محرومیتهای کلی از حصار بند شهرکه آنموقع گواشیر نامداشت به اجبار خارج شده بیرون دروازه سمت شمال اقامت اختیار کردند . خانه و بازار و درمهر وآتش بهرام ساختندو در آن محل زندگانی مینمودند تا آنکه‌دوره‌سلطنت بشاه سلطان حسین رسید و محمود قلزم افغانی بعزم تسخیر ایران از قندهاربسمت کرمان حمله آورد .

شهر گواشیر بواسطه استحکامات سخت و قلاع معتبر فتح نگردید . لاجرم بمحله زرتشتیان در بیرون شهر ریخته آنها را غارت وقتل عام ومساکن ومنازلشان را آتش زدند . بقیةالسیف در حدود یك دهم جان بدر برده باحال پریشان داخل حصار شهر پناه بردند . این گروه که شماره ایشان اندك ومسلمانان بانظر حقارت

وتنفر بآنها مینگریستند بقول صاحب تاریخ کرمان (۱)مورد حمله وفشار اوباش واشرار واقع وهر روز بلکه هرساعت انواع مختلف‌آزار وستم میکشیدند ،چنانکه این بندگان خدا مالك مال وعیال خود نبودند وهریك ازمسلمانان ساکن کرمان هرنوع تعدی و ظلمی راکه اراده میکرد بآنها مینمود . این امر تا سال ۱۲۲٤ ی ادامه داشت تاآنکه فرزانه مانکجی صاحب از بمبئی بایران وارد و باحسن تدبیر وزحمت و مخارج بیشمار بتدریج رفع ظلم و تعدی ظالمان را از آنها نمود .

یکی ازظلمهای فاحشی که در همان اوایل قتل و غارت عمومی نسبت به زرتشتیان عملی گردید مسئلهٔ جزیه بود .عمال دولتی بازماندگان زرتشتی را از چنگال ستم افغان سرشماری نموده و مالیات جزیه رابدون کسر یکدینار بر آنها قسمت نمودند .صاحب سفرنامه دراینمورد گوید:

بکرمان قتل‌عامی گشت‌یکره	بسی بهدین درآن گردید کشته
هزاران مردبهدین کشته گردید	زایشان زندگی‌بر گشته گردید
نماند از ده یکی کس‌زنده‌برجا	فتاد هر جا تن و دست و سروپا
ولی آن جزیه بد بر حال اول	نکردند اندر آن چیزی مبدل
ز بعد قتل مردم را شمردند	حسابش را بدفتر جمله بردند
برایشان جزیه راکردند قسمت	نهادند آنچنانی زشت بدعت
بضرب ظلم بگرفتند تا چند	خدا بگشاد ناگه آنچنان بند

ظلم مذکور تا دوره کریمخان زند ادامه داشت . چون این شاه بعدل و داد موصوف بود دونفر بهدین ازکرمان بشیراز رهسپار شدند تا بوسیله‌ئی بحضورشاه عرضحال تقدیم دارند . آن بیچارگان بامید یکی از رجال که‌اسمش مجهول‌مانده یکسال ونیم در شیراز معطل وحیران ماندند ، نه عرضحال خود را توانستند بشاه تقدیم دارند ونه روی رفتن بوطن را داشتند اتفاقاً روزی بملاکاوس درددل‌مینمایند

(۱) تاریخ کرمان مؤلفه ۱۲۳۹ ی نام مؤلف آن معلوم نیست نسخه خطی آن بشماره H.P. (ms) 142 A دربنگاه‌خاورشناسی‌کاما بمبئی محفوظ است.

ویأس خویش و پریشانی بهدینان را باو گوشزد میکنند . ملا کاوس بواسطهٔ نفوذ خویش در دربار شاهنشاهی فوراً عریضه ایشانرا بشاه تقدیم وباصدور فرمان‌همایونی ظلم را از زرتشتیان کرمان رفع و آنها را رهین منت خویش میسازد . در سفرنامه آمده:

بشد حکم همایون زود صادر | که ظلم اندر زمان ماست نادر
بکرمان برمجوس‌اینظلم‌دیدم | عجب ظلمی برایشان‌من‌شنیدم
نباید که از آن گیری زیاده | برابر کی یکی گردیده با ده
مر آن بیچارگان رادادفرمان | زحق درد دل‌شان یافت درمان

اقامت ملاکاوس در شیراز سه سال ونیم طول کشید . روزی باسطرلاب نگاه میکند . مرگ شاهنشاه را نزدیك وشورش وغوغا وجنگ داخلی را حتمی‌میبیند با پسر خویش ملافیروز مذاکره وصلاح در حرکت فوری دیده بخدمت شاهنشاه مشرف و بتوسط دوستی تقی‌نام اجازه مرخصی را میگیرد و از راه بوشهر و کویت و بغداد عازم دیار روم واسلامبول میگردد اما ازوقوع موانع‌بسیار سه سال دربغداد میماند .

ملاکاوس هنگام اقامت در بغداد بوسیله دوستی مصطفی آقا در دربار حسن پاشا حکمران و والی بغداد راه پیدا میکند والی از کمال و حقیقت پیشگوئی او مطلع گشته شیفته وی میگردد واو را مهمان خویش میسازد بنابراین درباریان نیز بتبعیت والی بانظر احترام باو مینگرند.

روزی ملاکاوس‌با فرزندش ملا فیروز در دربار بغداد بمصاحبت والی مفتخر بودند که‌قاصدی ازشیرازخبرمرگ کریمخان‌زند وشورش‌وفتنه‌داخلی‌ایران‌رابوالی میدهد . این پیش‌بینی ملاکاوس نیز بحقیقت میرسد ووالی از استحضارش بیشتردر تکریمش میکوشد .

ملاکاوس در سال۱۱٤۹ یزدگردی درروز اسفندار مذ و امردادماه قدیم‌ازراه دریا ببندر سورت ومنزل ومأوای خویش برمیگردد. دهنجیشاه سرمایه‌دار وبزرگ

پارسی که بخواهش او بمشقت سفرتن در داده بود سورت را ترك و در بمبئی‌اقامت داشت .

لذا ملاکاوس نیز با خانواده خویش عازم‌آن دیار ودر آنجابزندگانی‌مشغول میشود ودرسال ۱۱٥٤ یزدگردی روز سروش ایزد وماه‌فروردین برابر ۲۹سپتامبر ۱۷۸۴ م بنا بخواهش دادی شیت آتش بهرام دادی شیت را در باغ بزرگ با صفائی بنام فناس وادی که امروز هم بهمان نام مشهور و یك میل بیرون شهر بود تقدیس نموده و خود بدستوری و تولیت آن برگزیده میگردد .ملا فیروز در تاریخ‌بنای آن در سفرنامه گوید:

شد از بهر ترویج دین بهی | بنای خجسته عبادت گهی
بنائی چو جنت رفیع و بلند | ستایش‌گه داور ارجمند
بنا کرد دادی بهٔ روزگار | که تا نام نیکش بود یادگار
ز نوشیروان در جهان او خلف | که دارد روانش بمینو شرف
نهال شریعت از او تازه شد | بهی دین دگر ره پر آوازه‌شد
شد انجام این جای نیکو نهاد | بتدبیر دستور کاوس راد
چوجستم مه وروزش‌ازعقل‌وهوش | مه فروردین بود وروز سروش
بدانش چو فیروز سالش بجست | ز آتش ورهرام آمد درست

ملاکاوس یکسال بعد بمبئی‌را ترك ودرحیدرآباد دکن‌مأوا گرفت و بدوستی و نزدیکی بانظام فرمانروای آنجا مفتخر گردید.

ملاکاوس در سال ۱۷۸۷ میلادی (۱۱٥۷ی) برروی برگ یك نسخه خطی اوستا و پهلوی محفوظ در کتابخانه دستور سهرابجی رستم جی ملافیروز نسب نامه خویش رابگجراتی از قرار زیر ضبط کرده است:

«نام پدر ونیاگان کمترین خاکسارکاوس » کاوس‌ابن بهشت بهر موبد رستم بن‌شاهپوربن ایزدیاربن کاوس بن‌دستوربزرگان بزرگ هندوستان کامدین‌بن‌دستور فندء (که‌پدم هم میگویند) بن موبدان موبد و اوستاد همه موبدان و هیربدان و

و آموزگار مراسم مذهبی بهمه موبدان هندوستان ومروج کار موبدی‌در شهرهای هند استادبزرگوار ونامور رامیاربن هیربد کهنان بن هیربدبن موبدان‌موبدهرمزد یاربن هیربد رامیاربن پشوتن شهروندی»

ملاکاوس از درستی اسم شهروندی مشکوك است ودر زیر آن چنین یادداشت کرده :

« این اسم شهروندی را نمیدانم که اسم شهریست که پشوتن ساکن بوده و یا آنکه اسم پدر پشوتن است : ولی چنین اسمی در گروه زرتشتیان دیـده نشده است .»

بزعم نگارنده‌شهروندی بایستی تحریف‌سهروردی باشد وسهرورد قریه‌ایست در خراسان که شیخ شهاب‌الدین شهید معروف بشیخ اشراق از آنجا برخاسته‌است وبایستی پشوتن ازآن‌شهر بهندوستان مهاجرت نموده و بسهروردی معروف گشته.

دستور ملاکاوس چندین رساله در حل مسائل دینی و اختلافات تقویم به ـ گجراتی نوشته است ولی تألیف مهم او کتابی است بگجراتی موسوم بمآکولات بهمنی که بفرمایش وادیا صاحب بهمن جیْ نوروزجی درسال۱۱۵۷ یزدگردی برابر ۱۷۸۸ میلادی تألیف نمود وآقای فریدون جی مرزبان جی آنرا با توضیحات و تشریحات لازمه در سال۱۸۴۲ م (۱۲۱۲ یزدگردی) طبع ومنتشر ساخت .چنانکه از مندرجاتش بر میآید ترجمه گرشاسپ نامه فارسی است و متضمن مـذاکرات گرشاسپ معروف از نیاگان رستم زال بایکنفر برهمن هندو میباشد . مندرجات آن چنانکه در دیباچه آمده عبارتست از حکمت ، دانش ، خداشناسی ، پند، نجوم گردش چرخ وآسمان ، چهار عنصر وسخنان نادر راجع بدین مزدیسنی.

مآکولات بهمنی در موضوع سلوك ومعرفت ودستور آذرکیوان ومریدان‌او نیز صحبت و از آذرکیوان بالقب سرتاجبخش کشتی بستگان سخن میراند واورا صاحب یك پسردانسته وتألیف مغیبات آذرکیوان رانسبت باو میدهد وعلاوه‌میکند فرشید ورد پندنامه‌ئی باسم اردشیر بابکان نوشته وشیخ ابوبرکت بغدادی آنرابه ـ

عربی ترجمه و بدایع‌الحکمت نام نهاد ومیگوید خویشتاب در عهد خسرو پرویز بتوسط اسپندیاربن بهرام‌نگارش یافته وفرزانه بهرام‌بن فرهاد کتاب‌شارستان‌خویش را بنا بفرمایش موبد سروش و موبد هوش نوشت و راجع به زوره باستانی نیز در کتاب نامبرده سخن رفته است .

ملاکاوس درسال ۱۱۰۲ ی در بروچ متولد ودرسال۱۱۷۱ یزدگردی درحیدر آباد دکن جهان را بدرود گفت .

فرزانه کیخسروجی خانصاحب

فرزانه کیخسرو جی خانصاحب پور تیرانداز پور خرسند اهل کوچه بیك حومه یزد اززرتشتیان دانشمند وفعال ایران زمین و درراه ترقی و پیشرفت گروه زرتشتی دردوره‌ئی که در تاریکی جهل و غفلت بسر میبردند در مدت کوتاه حیات خویش بخدمات شایان توجه‌توفیق یافت .

فرزانه کیخسرو در هشت سالگی یتیم گردید و هنگام قحطی سختی که در سال۱۲۴۰ یزدگردی در یزد رویداد و گروه بیشماری را ازبین برد ، باتفاق مادر و خویشان ازکوچه بیك کوچ نمود و بهندوستان مهاجرت و در بمبئی بتحصیل پرداخت و در اندك وقتی از دانشگاه بمبئی باخذ دانشنامه BA که در آن‌دوره بسیار مهم بود نایل آمد.

پس از درگذشت فرزانه مانکجی صاحب‌درسال۱۲۵۹ یزدگردی(۱۶ فوریه ۱۸۹۰ م) امنای انجمن‌اکابر صاحبان پارسیان (انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران) اورا دراول سپتامبر ۱۸۹۰ میلادی بسمت نمایندگی خویش برگزیدند .
فرزانه کیخسرو پس از انتصاب از راه بوشهر وشیراز و اصفهان بتهران عزیمت‌نمود و پس از ورود بآنجا و ارائه استوار نامه خود بشاهنشاه و امنای دولت و انجام خدمات مهم در پایتخت ازطرف نخست وزیر وقت بموجب فرمان‌زیر بخطاب‌خان

و اعطای یکعدد مدال طلا مفتخر گردید .

« هو ــ حکم عالی شد چونکه عالیجاه مجدت همراه کیخسروجی ولدتیرانداز وکیل انجمن موقوفات فارسیان هندوستان از روز ورود بدارالخلافه الی‌حال درکمال صداقت و نیکخواهی و خیر اندیشی نسبت بزرتشتیان ایرانی حرکت نموده لهذا از طرف وزارت جلیله اعظم مشارالیه را بخطاب لقب خانی واعطای یك عدد مدال طلا مفتخر و اعزاز داده شده که موجب زیادتی اعتبار خود دانسته بر حسن نیت و قدر قیمت خود بیفزاید تحریراً فی غره شهر جمادی‌الاولی توشقان ئیل خیریت دلیل سنهٔ ۱۳۰۹ ه

امضا و مهر امین‌السلطان ومهرصدرالسلطنه»

کیخسرو جی خانصاحب پس از یکسال اقامت در تهران وکسب اجازه از حضور شاهنشاه بصوب یزدو کرمان حرکت و در رتق و فتق امور زرتشتیان آن سامان و رفع مظالم آنها ومکاتبات با مصادر امور در تنبیه‌اشرار وعطف نظر بطایفه زرتشتیان ابرازمساعی نمود وبناپیشنهاد شهید روانشاد ماستر خدابخش بهرام‌رئیس درلزوم ایجاد انجمن برای رفع مظالم از افراد جماعت و بتصویب انجمن اکابر صاحبان و تحصیل اجازه از حکام شرع وعرف وفرماندار وقت شاهزاده‌جلال‌الدوله نخستین جلسه انجمن ناصری زرتشتیان یزد رادرروز باد ایزد و شهریور ماه۱۲۶۱ یزدگردی (رجب ۱۳۰۹ ه وژانویه ۱۸۹۲ م) در محله دبیرستان کیخسروی واقع در محله خلفخانعلی تشکیل و اساسنامه و آئین‌نامه آنرا تنظیم و انجمن بفعالیت خود پرداخت .

درطی ۶۵ جلسه نخستین سال تأسیس که ۴۸ جلسه آن عادی و ۱۲ فوری و ۳ خصوصی و۲ عمومی بود خدمات بسیار مهمی را انجام و ۸۶۸ فقره مطالب مهم اجتماعی را مورد مذاکره قرارداد . انجمن درظرف مدت‌یکسال ۳۲۹ نامه وحکم و عریضه و۱۴ فقره تلگراف باطراف فرستاد وجواب ۱۴۵ استفتاء بنوشت . چهار حکم‌گواه ثبت دفتر و۱۴ وقفنامه در طومار انجمن ثبت ویازده فقره سند مردم‌را

درصندوق انجمن بامانت پذیرفت . در ظرف مدت یکسال ۱۰ فقره تلگراف ۲۴۵ نامه از اطراف بانجمن رسیده که ۲۵ نامه از طرف شاهزادگان و امنا و اولیـای دولت و اداره حکومتی و ۳ نامه از طرف علمای اعلام شرع متضمن بر تقدیر از فعالیتهای انجمن بود . بعلاوه ۵۷ نامه از خارج کشور نیز درطی آن مدت بانجمن میرسد .

فرزانه کیخسروجی خانصاحب ریاست نخستین دونشست انجمن را پذیرفت تادیگران طرز اداره امور را یاد بگیرند . انجمن در اصلاح امور و رفع مرافعات افراد جماعت سعی بلیغ مبذول میداشت چنانکه در سال دوم تأسیس چهارصد فقره نزاع بین افراد زرتشتی را کوتاه و تجاوزات و تعدیات بیگانگان را نسبت بافراد جماعت رفع نمود .

فرزانه کیخسروجی محبوب‌القلوب همه وطرف توجه اولیای دولت بـود و همگی در مراسلات خود او را دوست یا مقرب‌الخاقان خطاب مینمودند ، چنانکه فرمانفرما حکمران کرمان در نامه خویش باو مینویسد : « مقرب‌الخاقان گرامی دوست مهربانا » امین‌السلطان صدراعظم در نامه خود باو مینویسد . «عالیجاه عزت همراه دوستا مهربانا» شاهزاده جلال‌الدوله حکمران یزد در نامه خود باو چنین خطاب میکند : « عالیجاه درایت همراه فخامت اکتناه رفعت جایگاه» و شاهزاده ظل‌السلطان در پاسخ نامه او مینویسد : « مؤیدالزمانی کیخسروجی وکیل انجمن پارسیان هندوستان سلمه‌الله»

فرزانه کیخسروجی خانصاحب دردستگاه‌دولتی‌وبین‌رجال‌دولت وشاهزادگان نفوذی بغایت داشت و حکمرانان محل از او ملاحظه مینمودند و در رفع شکایات زرتشتیان کمال کوشش را مینمودند . چنانکه معتمدالسلطان محمـد حسنخان حکمران‌کاشان درجواب نامه شکایت‌آمیزاو ازظلم‌عمال حکومتی نسبت‌ببازرگانان وپیله‌وران زرتشتی آنجا ، بخصوص ملاخدابخش کیخسرو که‌در قمصر باغی‌ابتیاع ومأمورین حکومتی اضافه مالیات از او وصول مینمایند مینویسد : مکرم دوست

مهربانا مراسله مؤدت مواصله سامی در اسعد اوقات واصل واز سلامتی‌مزاج شریف نهایت خرسندی و انبساط خاطر حاصل شد . از بابت طایفه فارسیان ساکن کاشان شرح مفصلی قلمی داشته بودید خیلی تعجب کردم که‌ایشان با همه محبت و مهربانی که در این دو سال بآنها شده و میشود چرا بیجهت اسباب مزاحمت شما شده‌اند ...»

سپس حکمران پس از شرح‌مفصل از توجهات خودنسبت بزرتشتیان‌وشکایت ازرفتار بعضی از آنها و قول همراهی‌کامل بزرتشتیان و رفع همه گونه ظلم از آنها مینویسد :

« خواهش مینماید هر اوقات مطلبی دوستانه دارید بخود اینجانب اظهار دارید انجام بدهد دیگر با شمشیر و تیر و کمان وجنگ رستم و اسفندیار وروم و روس وهندوستان و انگلیس درمیان نباشد که من‌زمین خوردهٔ‌همه پهلوانان میباشم. اگر از شما منفعت نمیرسد ضرر هم نرسد بهتر است همه روزه شرح سلامتی و حالات را باهر گونه فرمایش باشد قلمی دارید .زیاده طالب سلامتی است »

فرزانه کیخسروجی خانصاحب درطی اقامت خود در یزد ضمن اعلامیه‌ئی که برای جمع اعانه بین زرتشتیان یزد منتشرساخت بعموم‌خاطرنشان نمود که‌انجمن اکابر صاحبان پارسی در رفع جزیه ومظالم زرتشتیان از جیب فتوت خویش هزینهٔ سنگینی را متحمل و محض ترقی بهدینان در تأسیس دبستانها در تهران و یـزد و کرمان فعالیت نموده‌اند واینك ارباب کیخسرو مهربان رستم عمارت مدرسه را از وجه خالص خود در یزد در محله خلف خانعلی ساخته ومعادل پنجهزار روپیه باسم خود و ۲۵۰۰ روپیه باسم مرحوم خسرو مهربان ، بانجمن‌اکابر صاحبان سپرده‌است که سود آن بهزینهٔ فرهنگی دبیرستان کیخسروی شهر برسدو برخی اززرتشتیان ایرانی بمبئی نیز باینکار خیر کمك نموده‌اند مخصوصاً آقای هرمزدیار شهریـار کوچه بیکی از پول خود در کوچه بیك دبستان ساخت و وجهی که سودش کفاف مخارج آموزگاررا بنماید‌بانجمن سپرد وهمچنین آقای خداداد رستم رشیدمعروف

بکنترا کتر در خرمشاه دبستان ساخت و برای هزینهٔ اداره امور آن سرمایه‌معین بانجمن سپرد و آقای خدابخش مرحوم بهمرد نرسی آبادی نیز مدرسه‌ئی درنرسی آباد ساخت وبانجمن واگذار نمود خوبست محض قدردانی ازبزرگان پارسی که برای ترقی ما ابراز مساعی نموده‌اند زرتشتیان ایران نیز بقدر همت خود برای هزینهٔ دبستانها مخصوصاً دبیرستان کیخسروی که مخارجش روز افـزون است و تأسیس دبستانهای دیگردردهات اعانه جمع وبانجمن اکابرصاحبان پارسیان بسپارند تا سودش در راه فرهنگ جماعت بمصرف برسد . زرتشتیان یزد درخواست آن فرزانه را باپرداختن مبلغ ۱۴۲۵۰ روپیه باحسن وجه استقبال وموجب تشویق‌وی ودلگرمی امنای انجمن گردیدند.

زرتشتیان کرمان نیز باتأسی ازرزتشتیان یزد درجواب اعلامیه کیخسروجی مبلغ ۲۳۹۳ روپیه بانجمن اکابر صاحبان پارسیان بمبئی سپردند تاسودش بمصرف دبستان کرمان برسد وبعلاوه یکصد من بذر افشان سرآسیاب وشصت وپنج من‌بذر افشان طهماسب آباد را بمبلغ یکهزار وپنجریال ونیم ابتیاع ووقف نموده وتولیت آنرا بانجمن سپردندتادرآمدش را در راه حقوق آموزگاران دبستان کرمان خرج نماید .

در اینجا لازم است خاطرنشان شود موقعی که زرتشتیان ایران‌مبلغ مذکور را بعنوان اعانه بذل نموده‌اند از جملهٔ بینوایان وپریشان روزگاران بوده‌اندوقیمت پول هم بسیار گران ومبلغ مذکور مهم بود زیرا درآن‌هنگام حقوق ماهی بیست‌یا سی ریال بنظر مردم زیاد وکالای مورد احتیاج بسیار ارزان بود.

فرزانه کیخسروجی دردوران اقامت کوتاه خود در کرمان‌تعدیات وستمهائی را که علی‌نقیخان ضابط رفسنجان با اخذ اضافه مالیات نسبت به پیله‌وران‌زرتشتی آنجا مینمود وآنها را ازداد وستد با زنان منع نموده بود بوسیلهٔ‌شکایت بفرمانفرما رفع نمود .

شاهنشاه ایران ناصرالدینشاه در ۲۷ ربیع‌الثانی سال۱۳۰۹ ه فرمان اعطای

نشان مهم شیر و خورشید را بسردینشاه مانکجی جی پتیت بـارونت اول و رئیس انجمن اکابـر صاحبان پارسی صادر نمود فرمان که امضا و مهر امین السلطان و صدر السلطنه را دارد و بانشان بوسیله فرزانه کیخسرو جـی بصاحبش ارسال گردید .

فرزانه کیخسروجی پس از دوسال اقامت در ایران و انجام مأموریت خود بهندوستان مراجعت نمود .

امنای انجمن اکابر صاحبان پارسی از فعالیتهای شایان توجه وی راضـی و خوشحال بودند سردینشاه پتیت رئیس انجمن خلعت خوبی بفرزانه کیخسرو داد وبا تحف وهدایای شایسته برای شاهنشاه وسران‌دولت دوباره اورا بسمت‌نمایندگی خود بایران اعزام داشتند .

ایندفعه فرزانه محترم باتفاق عیال خویش وارمغانهای زیر ازراه بندر عباس بصوب کرمان عزیمت نمود.

یك جام نقره منقش باعکسهای شکار واستوار روی سه‌پایه فیل بوزن ۲۱۶۹ گرام و یك جعبه نقره منبت کاری بوزن ۷۳۶۱۰ گرام محتوی سپاسنامه برای ناصرالدینشاه .

یك جام شربت‌خوری نقره‌بوزن ۱۸۲۲۵۵ گرام‌برای‌ظل‌السلطان.

یك گلدان نقره بوزن ۹۲۲۷۲ گرام برای جلال‌الدوله .

یك کوزه نقره‌با لبه شیر مانند و یك‌کوزه‌نقره بشکل‌مرغابی ویك بشقاب نقره بشکل کشتی‌رویهمرفته‌بوزن ۱۸۲۲۵۵ گرام برای امین‌السلطان صدراعظم .

یك جام نقره بوزن ۶۸۱ گرام برای قوام‌الدوله وزیر امور خارجه .

یکدوره فرهنگ‌انگلیسی و فارسی‌باصحافی مذهب‌کاری برای صدرالسلطنه کنسول‌سابق‌بمبئی بنام‌حاجی میرزا حسینقلی‌خان .

فرزانه کیخسرو بورود بکرمان پس از کسالت جزئی که علت آنهم در

اسرار پیچیده و بزعم برخی مسموم گردیده ، در روز مهر ایزد و خرداد ماه قدیم ۱۲۶۲ یزدگردی برابر ۱۸ فوریه ۱۸۹۳ میلادی در عنفوان جـوانی بدار باقی شتافت .

ارمغانها در کرمان ماند تا آنکه فرزانه اردشیرجی ایدلجی شاپورجی ریپورتر ازطرف انجمن بنمایندگی منصوب وآنها رابه مقصد رسانید.

فرزانه کیخسرو خالوامان

فرزانه کیخسرو خالوامان از فاضلان وشاعران زرتشتی ساکن شهر یزداست در دوران کودکی در سال۱۲۳۵ یزدگردی باتفاق سایر کودکان زرتشتی بسرپرستی فرزانه مانکجی هاتریا بتهران رهسپار و در دبستان زرتشتیان آنسامان بتحصیل علم وادب پرداخت . پس از اتمام تحصیلات از طرف فرزانه مانکجی در یزد به‌آموزگاری منصوب گردید و مدتی در دبستان زین‌آباد و بعد در دبستانهای دیگر دهات آموزگار بود. اشعار زیادی از خود بیادگار گذاشته است که متأسفانه مارا بآن دسترس نیست وغالباً فی‌البدیهه شعر میگفته است .

فرزانه کیخسرو مردی باهوش و ذکاوت ودر آئین زرتشتی ثابت قدم بود . اما بواسطه پیش‌آمدی اسلام آورد و مدتها بامسلمانان محشور بود، لیکن‌خودرااز گروه زرتشتیان جدا نمیساخت . پس از سالها تماس با مسلمانان از آنها آزرده خاطر گشت ودرعصری که کسی راجرئت بر گشتن از اسلام نبود، اسلامرابگذاشت وبا اجازه مجتهد وقت حاجی‌میرسیدعلی مدرس مشهور بلب‌خندقی دوباره‌زرتشتی شد وواقعه آن بقول آقای فریدون نور یزدان نقل ازقول خود آقای حاجی میر سیدعلی مدرس چنین است :

یکروز فرزانه کیخسرو میرود بمحضر حاجی میر سید علی و میگوید آقا مسئله دارم وجواب میخواهم . آقا میپرسد مسئلهات چیست میگوید درراهی می

رفتم بخیالم که شاهراه است ولی چون بآخر راه رسیدم دیدم زقاق است (بن‌بست است) آیا باید از دیوار بالا رفته بگذرم و یا آنکه دوباره بر گشته و از راه دیگر بروم . آقا جواب میدهد بایدبر گردی . او هم فوراً درجلو مجتهد تنبان سیاه که نشان مسلمانی بود از پای درآورده وتنبان سفیدی که زیر بغل داشت و زرتشتیان میپوشیدند بپا کرده میگوید آقا راه زقاق است ، زقاق است ، بحکم خودتان بر میگردم حکم را مرحمت کنید . حاجی میرسیدعلی مدرس پس ازخنده بسیارحکم را نوشته باو میدهد تا مسلمانان در تغییر مذهب براو نشورند و اذیت‌نکنند.

فرزانه کیخسرو خالوامان مرد دیندار و شوخ و بذله گو و وارسته و صاحب روح بلند بود . مرگ خودرا یکهفته قبل میدانست . میگویند سه روزقبل‌ازمرگ درحدود سال ۱۳۱۵ ی میرود بدخمه یزد وبه آدرباد نسالار ودخمه بان میگویدسه روز مهمان شما هستم وباید ازجهان سفر کنم ، آنها با تبسم جواب میدهند بسیار خوب مانعی نیست و تصورمیکردند آنهم یکی ازشوخیهای‌اوست .فرزانه کیخسرو درسه روز بعد پیش از آفتاب غسل میکند ولباس پاك سفید میپوشد و نیرنگ دین میخورد و پتت میخواند و میرود بخیله دستوران چادرشب‌پهن میکند ومانندمیت برآن میخوابد وبنساسالار میگوید من حالامیروم بروبشهر خبر بده . اینرا گفته چشم بهم میگذارد و ازجهان فانی بجهان باقی میشتابد .چون خبرمرگ او بشهر میرسد انبوهی اززرتشتیان وجماعتی ازمسلمانان برای ادای آخرین احترام خود نسبت‌باو بدخمه روی‌میآورند و جنازه اورا بااحترام زیادبلند مینمایند وبآخرین مرحله خود میرسانند.

فرزانه ارباب کیخسرو شاهرخ

فرزانه ارباب کیخسرو پور شاهرخ پور اسکندر پور گشتاسب پور بهمن از دانشمندان و صاحب طبعی موزون وشخصیت برجسته کرمانزمین است که ازپرتو هوش وذکاوت وپشتکار و فعالیت توانست خود را درردیف اولین‌افراد نامور کشور درزمان خود قرار دهد .

جد پدری او ملاگشتاسب، منجم مشهور وطرف‌توجه آقا محمدخان‌خواجه سرسلسله قاجاریه بود . اسکندر جد خود ارباب نیز ستاره شناس ومرجع کارهای خاص وعام میبود . شاهرخ پدرفرزانه ارباب کیخسرودرزمان ورود فرزانه‌مانکجی هاتریا بکرمان بسمت آموزگاری دبستان آن دیار منصوب گردید . خلاصه‌نیاکان ارباب کیخسرو مانند خودش درزمان خویش صاحب شخصیت بوده‌اند.

مجله اندیشه ما شماره ۲ مورخه بهمن ۱۳۲٤ خورشیدی در شرح زندگانی ارباب کیخسرو چنین مینویسد :

« ارباب کیخسرو شاهرخ یکی از رهبران بزرگ اجتماعی بود که از میان جامعه زرتشتیان برخاست و در بهبود وضع اجتماعی همگروه که در آنزمان جزء جوامع ستمدیده وزیر فشارمیزیست کوشش بسزا نمود . ازطرفی علاقمندی بحفظ حقوق همکیشان وجلوگیری از فشار وبیداد گریهائی که بدست عده‌ئی مغرض ، متعصب نادان‌برآنان وارد میشد و ازسوی دیگر دلبستگی بحیات و استقلال‌ایران

فرزانه ارباب کیخسرو شاهرخ

و سر افرازی هم‌میهنان باعث شد که ارباب سراسر زندگی پر افتخارش را درکار و کوشش بسر برده و امروز جامعه ایرانی از او بنام یك فرزند شرافتمند و فداکار برای ایران یاد نماید. »

فرزانه ارباب کیخسرو در سال ۱۲۴۳ یزدگردی در کرمان متولد ودر شش ماهگی از مهر پدری محروم گردید . تحصیلات مقدماتی را تحت توجه مادر خود پیروزه در دبستان کرمان بنیاد نهاده مانکجی هاتریا نمود ودر سن۹ سالگی بتهران آمد و سه‌سال بادامه تحصیلات پرداخت . سپس بسفارش فرزانه مانکجی هاتریا با برادر کهتر خود ببمبئی رهسپار شد و در آندیار بحمایت و سرپرستی سر دینشاه مانکجی پتیت رئیس انجمن اکابر صاحبان پارسی و دادماد دختر کیخسرو ایزدیار بتحصیل دانش پرداخت وپس از اتمام تحصیل درحدود ۱۲۵۷ یزدگردی از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسی با حقوق سالیانه سیصد روپیه که بازر آن زمان ۹۰ تومان میشد بآموزگاری دبستان کرمان منصوب گردید . امـا زرتشتیان حقشناس کرمان حقوق او را ازطرف خویش سیصد تومان معین کرده و بقیه را ازطـرف خویش میپرداختند .

انتصاب ارباب کیخسرو بآموزگاری دبستان کرمان آغازفعالیتهای‌فرهنگی و اجتماعی اوست بقول نویسنده مجله اندیشه ما « مدت اقامت در بمبئی و مطالعه در احوال وزندگانی پارسیان هندوستان و آشنائی بمفاخر ایران باستان در روح پرشور ارباب کیخسرو اثرات عمیقی برجای نهاده بود وشاید همان اثرات‌نخستین بود که نقشه یك عمر کوشش خستگی ناپذیر در راه سروری همگروه و ایران را در اندیشهٔ او ترسیم کرده بود.

ارباب کیخسرو دربدو بازگشت بایران باآگاهی که از تعصبات خشك‌جان فرسای مغرضین و کار شکنی‌های آنان داشت صلاح دید که کلاه ملا فیروزی کـه ویژه پارسیان هند است بر سر گذارد وتقریباً بعدها نیزدرتمام مدتی که در کرمان بود همین کلاه را بر سر گذاشت .»

فرزانه ارباب کیخسروشاهرخ

و سر افرازی هممیهنان باعث شد که ارباب سراسر زندگی پر افتخارش را درکار وکوشش بسر برده و امروز جامعه ایرانی از او بنام یك فرزند شرافتمند و فداکار برای ایران یاد نماید. »

فرزانه ارباب کیخسرو در سال ۱۲۴۳ یزدگردی در کرمان متولد ودر شش ماهگی از مهر پدری محروم گردید . تحصیلات مقدماتی را تحت توجه مادر خود پیروزه در دبستان کرمان بنیاد نهاده مانکجی هاتریا نمود ودر سن۹ سالگی بتهران آمدو سه‌سال بادامه تحصیلات پرداخت . سپس بسفارش فرزانه مانکجی هاتریا با برادر کهتر خود ببمبئی رهسپار شد و در آندیار بحمایت و سرپرستی سر دینشاه مانکجی پتیت رئیس انجمن اکابر صاحبان پارسی و دادماد دختر کیخسرو ایزدیار بتحصیل دانش پرداخت وپس از اتمام تحصیل درحدود ۱۲۵۷ یزدگردی از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسی با حقوق سالیانه سیصد روپیه که بازر آن زمان ۹۰ تومان میشد بآموزگاری دبستان کرمان منصوب گردید . امـا زرتشتیان حقشناس کرمان حقوق او را ازطرف خویش سیصد تومان معین کرده و بقیه را ازطـرف خویش میپرداختند .

انتصاب ارباب کیخسرو بآموزگاری دبستان کرمان آغازفعالیتهای‌فرهنگی و اجتماعی اوست بقول نویسنده مجله اندیشه ما « مدت اقامت در بمبئی و مطالعه در احوال وزندگانی پارسیان هندوستان و آشنائی بمفاخر ایران باستان در روح پرشور ارباب کیخسرو اثرات عمیقی برجای نهاده بود وشاید همان اثرات‌نخستین بود که نقشه یك عمر کوشش خستگی ناپذیر در راه سروری همگروه و ایران را در اندیشهٔ او ترسیم کرده بود.

ارباب کیخسرو دربدو بازگشت بایران باآگاهی که از تعصبات خشك‌جان فرسای مغرضین و کار شکنی‌های آنان داشت صلاح دید که کلاه ملا فیروزی کـه ویژه پارسیان هند است بر سر گذارد وتقریباً بعدها نیزدرتمام مدتی که در کرمان بود همین کلاه را بر سر گذاشت .»

« اولین اقدامی که ارباب کیخسرو در کرمان بدان دست زد اصلاح دبستان زرتشتیان بود که تا آنموقع صورت مکتب‌خانه‌ای راداشت و کوشیدتا آنرادرتحت اصول صحیح اداره نماید .بدین ترتیب کلاسهای مرتبی در آنجا بوجود آورد و برنامه ومقررات تازه برای آن وضع شد . پنچایت (انجمن) زرتشتیان کرمان را نیر سرو صورتی داده (باهمکاری کیخسروجی خانصاحب) بجمع آوری پول و ساختمان یك مدرسه بزرگ‌اقدام نمود و دبیرستان‌زرتشتیان را در آنجا دایر کرد. دبستان دخترانه زرتشتیان نیز مقارن همان اوقات در کرمان بهمت مشارالیـه از دارائی روانشاد جمشید جهانگیر تأسیس گردید . در آنموقع فکر ارباب متوجه مسئله مهم ودشواری گردید .بعللی که موجب‌شده بود کلاهملا فیروزی برسر داشته باشد میاندیشیدوزرتشتیان کرمان رامیدید کهمجبور بودند لباس متمایز ازبرادران ایرانی مسلمان بپوشند تا بهتر شناخته شده و خوبتر مورد اهانت قرار گیرنـد . ارباب کیخسرو برای رفع این وسیله شکنجه در نخستین وهلـه دانش آموزان زرتشتی راواداشت که لباس عمومی کشوری رابر تن کنندبا این سیاست سدشکسته شد و بتدریج همه زرتشتیان توانستند بجامه متحدالشکل عمومی مانند برادران ایرانی مسلمان ملبس شوند . در سراسر زمانی که مشارالیه در کرمان بود با حکام مستبد و مغرضین در کشمکش و زد و خورد بود .برای احقاق حقوق زرتشتیان و تساوی بادیگران ازهیچکونه فداکاری فرو گذار نمیکرد . در این هنگام بود که دیگر شاهرخ محیط کرمان را برای اجرای افکار خود کوچك میدید از این رو از راه مشهد وعشق آباد بجانب روسیه رفت تقریباً یکسال و اندی در ادسا (بندر کنار دریای سیاه) بسر برد وسپس بتهران آمد وجزو مدیران اداره روانشادارباب جمشید جمشیدیان وارد شد.»

فرزانه ارباب کیخسرو هنگامیکه در اداره جمشیدیان بکار مشغول بود بنا بتشویق آقای فروغی بتألیف آئینه‌آئین مازدیسنی وفروغ مزدیسنی اقدام نمود که باراول باسرمایه ارباب جمشید طبع گردید. مقارن‌همین اوقات نهضت‌آزادیخواهی

در ایران آغاز شد وتجارتخانهای زرتشتیان بوسایل ممکنه در پیشرفت آن نهضت کمکهای مؤثری نمودند . ندای مشروطیت فرصت خوبی بارباب کیخسرو داد و درصف آزادیخواهان با احرار هم‌آغوش گردید .

هنگام‌انتخابات دوره دوم درسال۱۲۷۸ یزد گردی ارباب جمشیدجمشیدیان ارباب کیخسرو را که در اداره خودش سمت مدیری را داشت بنمایند گی زرتشتیان درمجلس نامزد ساخت وعموم همکیشان بنام او رأی درصندوق انداختند ودر همان دوره ازطرف پارلمان بمباشرت مجلس نیز بر گزیده شد وتا پایان زند گی و دوره دوازدهم مجلس بهمان مقام باقی بود .

بقول نویسنده مجله اندیشه ما « ارباب کیخسرو ازهمان دوره دوم توانست شایستگی خود را درامور کشوری نشان دهد . کوششهائیکه نامبرده در راه اصلاح امور مملکتی وهمکاری ومساعدتهای‌ نزدیکی که با مسترشوستر امریکائی مستشار ایران دوست نمود سبب شد که نامبر ده در کتاب خود اختناق ایران چنین‌بنویسد « همان روز با شخصی معرفی شدم که از عزیز ترین و بهترین دوستان صمیمانه صادقانه بود که امریکائیها در مدت توقفشان در ایران پیدا کرده بودند . شخص مذکور ارباب کیخسرو تاجر محترم زرتشتی بود کـه در خارجه تحصیل کرده و بایران مراجعت نموده . ارباب کیخسرو باملتیان همدست شده وازطرف‌زرتشتیان ایران در دوره دوم مجلس بسمت وکالت منتخب شده بود . ارباب مزبور نماینده زرتشتیان وتاجری جذاب‌القلوب ومحبوب عامه بود ومهارت تامی در زبان‌انگلیسی داشت ازآن تاریخ ببعد در مواقع امتحان ومعارك خطرناك هیچ تزلزلی در رأی راسخ وجرئت ثابتش راه نیافت . از اولین وحله که با او ملاقات کردم وعده کرد که هرقدر بتواند ما را معاونت نماید . از آنروز تا وقتیکه از ایران خارج شدیم هیچوقت از اوقات شبانروزی از پیشرفت مقاصد و اصلاحات مملکتی کوتاهی نمینمود ..»

« در دوره فترت شش ساله مجلس با خرابی وضع مالی کشوری با سیاست

وتدبیر غریبی این دوره را طی نمود تا دوره فترت منقضی وباز مجلس شروع بکار کرد . درجنگ بین‌المللی گذشته (۱۲۸۶ی) بود که با خطرات جانی که متوجه مشارالیه بود از طرف مرحوم مستوفی‌الممالك دو مرتبه مأمور مذاکره با کمیته دفاع ملی قم شد .

در سال قحطی از طرف دولت مأمور خرید غله شده و با جدیت و شجاعت غیر قابل وصفی وظیفه خودرا انجام داد وحتی موقعیکه اشخاص ذی‌نفوذ ازفروش غله خودداری میکردند از هیچگونه مقاومت در این راه برای بهبود وضع ملت نهراسید . »

« اولین کسیکه برعلیه قرارداد شوم ۱۹۱۹ قیام کرد فرزانه ارباب کیخسرو بود که در آن موقع در اتازونی بسرمیبرد بمجرد رسیدن خبر قرارداد بجراید اتازونی نامبرده در آنجا بنام یکنفر ـ نماینده مجلس شورای ملی بمعیت شوستر ایراندوست (رفیق صمیمی سابقش) درمجلس اتازونی اقدام نمود وبرَ علیه قرارداد ومفاد آن ، مقالات منتشر کرده . نطقهای‌غرا ایراد نموده مقدمه الغای آنرافراهم ساخت وفوراً بقصد بازگشت بایران ازاتازونی عزیمت نمود . بمجرد ورود بتهران نمایندگان را بتشکیل جلسات خصوصی عدیده دعوت و سرانجام در جلسه که در منزل آن فرزانه در خیابان نادری تشکیل شد ، اصل اعلامیه الغای آن قرارداد مشئوم بخط خود آن روانشاد نوشته شده وبامضای عده ازنمایندگان رسیده شبانه درمطبعه چاپ وصبح روز بعد درتهران منتشر گردید .

« وقتیکه درسال ۱۲۹۹ خورشیدی جواهرات سلطنتی را از ایران خارج نمودند ، اولین کسیکه پرده از روی این راز درمجلس شورای‌ملی برداشت و علناً باین عمل اعتراض‌نمودمرحوم‌ارباب کیخسرو بود. درضمن عملیات سیاسی‌درخشان فرزانه ارباب کیخسرو از کوشش در بهبود مسائل عام المنفعه ، امور خیریه و بازرگانی نیز کوتاهی نمیکرد . ازجمله یادگار های خوب وفنا ناپذیر ارباب در این راه اقدامات زیر است ،

« شرکت‌تلفن که موسسه از هم گسیخته‌ای بود ووضع‌تقسیم سیمهابی‌شباهت بتار عنکبوت نبود در اثر مجاهدتهای آن روانشاد در مدت مدیریت اداره تلفون بصورت اتوماتیك ووضع فعلی درآمد . اولین قرارداد تهاتری که ایران با یك کشور خارجی بست دراثراقدام وجدیت مشارالیه بود . (این قرارداد بانمایندگی ارباب کیخسرو ازطرف دولت ایران باسوئد منعقدگشت .)

« موقعیکه خواستند راه آهن ایران را از آلمانیها و امریکائیها که مأمور ساختن‌آن بودند بدولت ایران تحویل دهند ، ارباب کیخسرو با سمت نماینده شخصی شاه سابق (رضا شاه) در مذاکرات شرکت جسته و مبلغ هنگفتی به سود خزانه دولت ازآنها تخفیف گرفت.

« ارباب درطول خدمت در کارپردازی مجلس خدمات زیادی را انجام داد . تأسیس کتابخانه وهم‌چنین چاپخانه مجلس (که از بزرگترین و آبرومندترین چاپخانهای کشور است) از اقدامات مفید اوست . اهمیت این اقدام امروز کاملا از اینجا روشن میشود که پس از گذشتن چند سال نه تنها فقط قیمت آن مستهلك شده بلکه سود هنگفتی نیز ازآن بخزانه دولت عاید کرده است . »

روزنامه اطلاعات درمورد اخبار شهریور ۱۳۰۶ مینویسد « عکس شروع شد روزنامه اطلاعات برای اولین‌بار در ایران بطور روزانه درصفحه اول شروع‌بانتشار عکس و شرح حال نمایندگان و رجال معاصر نمود . تا آن موقع وسایل چاپ عکس وساخت گراور مهیا نبود ودر این تاریخ بهمت ارباب کیخسرو شاهرخ‌وسایل گراور سازی در چاپخانه مجلس فراهم شده بود که مورد استفاده اطلاعات قرار گرفت . »

هیئت مدیره چاپخانه مجلس بپاس خدمات گرانبهای ارباب کیخسرو در تأسیس چاپخانه و سرپرستی آن عکس اورا نیز در اطاق مدیر کل که با تمثال اعلیحضرت همایونی ومولا علی مزین است نصب نموده‌اند .

بقول نویسنده مجله اندیشه ما همین عملیات بود که ارباب کیخسرو را یك

عنصر شرافتمند و راست و فداکار معرفی نموده تا جائیکه مرحوم آقا سید حسن مدرس آزادیخواه بزرگ‌وبنام ایران درپارلمان گفت که اگر درمجلس یك‌مسلمان پیدا شود آنهم ارباب کیخسرو است . آری‌درباره این زرتشتی پاك «مسلمانت‌بزمزم شوید وهندو بسوزاند» مصداق پیدا نموده بود .

ساختمان آرامگاه فردوسی نیز بوسیله انجمن محترم آثار ملـی در تحت نظر و رسیدگی مستقیم شاهرخ انجام گرفت و بایـد گفت که در ایـن راه ، انجمن آثار ملی وارباب کیخسرو توانستند پس ازهزار سال حق آن شاعربزرگ را در احیاء آثار ملی و شعائر باستانی بخوبی ادا کنند . در جریان همه این فعالیتهای اجتماعی و سیاسی فرزانه ارباب از کوشش در بهبود اوضاع اجتماعی زرتشتیان نیز غافل نبود .

ساختمان آدریان تهران ، مدارس ایرج و فیروز بهرام و انوشیروان دادگر که از پول خیرخواهان ساخته شده و (با همکاری فرزانه اردشیر ریپورتر) دراثر کوشش وجدیت فرزانه ارباب بود . درسال ۱۳۰۵ یزدگردی ارباب کیخسرو برای پایان دادن بوضع نامطلوب گورستان قدیم در اثر مذاکرات با اعلیحضرت فقید (رضا شاه) وکسب اجازه توانست قصر فیروزه را با پول جماعت زرتشتی برای همگروه خریداری نموده و آرامگاه آبرومندی برای متوفیات جماعت در آنجا ایجاد نماید .»

عشق خدمت بمیهن واحیای مفاخر باستانی ، فرزانه ارباب کیخسرو رابرآن داشت که در تشکیل انجمن آثار ملی با همکاری سایر رجال کشور کوشش بسزا بعمل‌آورد . بنا به پیروی راستی ودرستی ، آموزش ویژه پیغمبر باستانی ، بین اقران وامثال ضرب‌المثل صداقت وامانت بود . تشکیلات کلیه مراسم وسازمانهای ویژه‌ای کشور بسرپرستی او واگذار میشد . جشن تاجگذاری احمد شاه قاجار ، تشکیل مجلس مؤسسان ، جشن تاجگذاری‌اعلیحضرت فقید رضا شاه ،جشن

هزارمین سال تولد فردوسی وغیره ازجمله آنهاست .

این را نیز ناگفته نگذاریم که توفیق فرزانه ارباب کیخسرو در انجام جشنهای نامبرده بالا باحسن‌وجه ، مرهون مساعی‌وخدمات بیریا وصادقانه و کمك های یار با وفای او فرزانه مهربان خداداد مهر میباشد که ٤٤ سال ریاست‌محاسبات مجلس شورایملی را عهده دار بود و با افتخارات تمام بازنشسته گردید . فرزانه مهربان مهر بواسطه‌حسن‌خدمات ومجاهدتهای خود درانجام وظایف محوله‌بوصول سپاسنامه ونشانهای چندی‌ازطرف دولتهای وقت‌نایل گردیده است ، مانندسپاسنامه جشن تاجگذاری احمد شاه ، فرمان اعطای نشان درجه دوم شیروخورشید ،نشان درجه دوم علمی ، سپاسنامه حسن خدمات ریاست حسابداری مجلس و جشن هزارمین سال تولد فردوسی .

نسب فرزانه ارباب کیخسرو به ایزدیار کرمانی میرسد که پسرش کیخسرو با دختر خویش گلستان بانو ازیزد ببمبئی مهاجرت نمود و اولاد او در آن دیار مصدر خدمات مهمی نسبت بجماعت زرتشتی و تشکیل انجمن اکابر صاحبان‌پارسی بوده‌اند . ارباب کیخسرو در رفع مظالم و تعدیات نسبت‌بزرتشتیان اهتمام‌مینموده است ومدت ۳۴ سال تاطی حیات ریاست انجمن زرتشتیان تهران برعهده او بود و دراین زمان متمادی مقام وشرافت زرتشتیان وهمکیشان‌را درنظر بیگانگان بلندتر ساخت .

ارباب کیخسرو دریازده گردش مجلس شورایملی از طرف‌همگروه‌درپارلمان ایران سمت نمایندگی‌را داشت و بالاخره بقول نویسنده مجله اندیشهٔ ما:«سرانجام پس از ٦٦ سال زندگانی درخشان و پرافتخار ارباب کیخسرو در سه شنبه شب ۱۱ تیر۱۳۱۹ شمسی هنگامیکه ازمجلس‌عروسی‌بازمیگشت‌بطوراسرارآمیزی‌در گذشت وبامدادان روز بعد بدن بیروح آن روانشاد را در خیابان کاخ تهران یافتند و یك روز پس ازآن با تشریفات کامل در آرامگاه ابدی جایش دادند .

ارباب کیخسرو مدت ٦٦ سال با شرافت تمام زیست برای بهبود زندگی

همگروه و سعادت وسربلندی ملت ایران از هیچگونه فداکاری‌دریغ ننمود مادیات در نظر ارباب ارزشی نداشت. برای آنکه‌استغنای طبع آن شادروان رادریابیم کافی است یادآورشویم که در مدت ۱۳ سال و ششماه واندی (فترت مجلس دوره دوم و سوم - و چهارم و فواصل کوتاه دوره‌های بعد) افتخاراً عهـده دار امور مجلس بود بدون آنکه انتظار حقوق و پاداش داشته باشد و با آنکه « دوره فترت سوم یکی ازکابینه‌های وقت برای او حقوقی قرار داد ازقبول آن امتناع نمود.»

فرزانه ارباب کیخسرو درروز گوش ایزد و تیرماه ۱۳۰۹ یزد گردی رهسپار جهان مینوی گردید فقدان او برای جماعت جبران ناپذیر و حقهای بسیاری بر گردن جماعت دارد که درچند سطر نتوان شرح داد .

اشعار زیر که سروده طبع سرشار اوست (۱)داستانسرای مقام فضل و دانش‌و اندیشه بلند آن شادروان میباشد .

سرمه علم و خرد گر نبود در بصر
کور بدون عصا سیر کند در خطر
خویش پرستی چقدر جانب دلها نگر
گر نبود قلب پاك بارگرانیست سر
خرم و شادان بود صاحب فهم و هنر
تجر به‌خوش‌مخز نی‌است‌پر ثمروپر گهر
چارهٔ بیچارگی همت و کوشش بـود
با همه پیش آمدی الفت و سازش بود
حاصل مردانگی غیرت و جنبش بود
جان و دل کارگر مهد ستایش بود
می نبود هیچکس از دوجهان بهره ور
غیر امینی که اوست کارکن و رنجبر

(۱) از مجله هوخت سال سوم شماره ٤ برداشته شد.

دعوی انسانیت با سر پر شور و آز
سر روی مهر نماز دست بسوئی دراز
می نشود بهره‌ات زینهمه عجز و نیاز
جز غم و رنج و الم‌در همه‌شیب وفراز
پویش راه خدا نیست بسوز و گداز
هرچه توکاری‌بدست‌دل‌دهدت زان‌ثمر
نقش طبیعت بما درس حقیقت دهد
عقل بشررا زحسن جلوه و زینت‌دهد
بردل وچشمان کورحسن بصیرت‌دهد
از ره حسن عمل پاکی طینت دهـد
نیست بجزخوی نیك درهمه زیر وزبر
میوهٔ روح حیات هست بر این شجر
آئینهٔ قلب پاك منعکس ازذات اوست
نیست در این‌آینه‌جز اثر روی دوست
هرچه بودمیل‌یارجمله‌ثواب ونکوست
طالب مغزیم ما دور فکندیم پوست
منکر وحدانیت نیست‌بجز کور و کر
حاصل‌اهریمنی است ریمنی‌وخبث‌وشر
ایدل پر نور من آتش حق بر فروز
دشمن بد خواه را خرمن هستی بسوز
با سر شمشیر تیز دیدهٔ او را بدوز
غیر دل پاك و نیك‌کس نشد اهل رموز
آتش‌دل‌چون‌فروخت‌سوخت همه‌خشك و تر
ای که بخود غره‌ای کن ز چنین دل حذر

صحبت‌اغیار ویارمعنی سنگ وسبوست

بر سر دنیای‌دون بیجهت این‌هایهوست

در اثر معرفت نیست کسی‌غیر دوست

هستی کون ومکان ذره‌ای‌از جوداوست

دایره عشق را هر که نماید گذر

نیست بجز ذات‌او در سیر ودرصور

دعوی کبر وغرورجمله زضعف‌سراست

نکبت و ادباررا بی‌خردی رهبر است

عقل چوشدیار بخت‌دولت گنج آوراست

دست‌بهرسنگ‌وخاك‌چون‌بزند گوهراست

درشجر عقل‌وبخت‌چون‌فکنی‌خوش نظر

بهره دهد بیحساب خیر بود بار و بر

فصل بهار آمده است‌خیمه اشکوفه‌بین

لؤلؤ و مرجان ولعل جمع‌بدور نگین

ساقی بزم نشاط میدهـدم ساتکین

حاصل دوران‌عمر هست‌نه در آن‌نه‌این

هر که ز حد گلیم پای گذارد بدر

میرودش‌رایگان بخت‌وسعادت هدر

رونق‌تن‌چیست‌روح‌حاصل آن‌مردمیست

مردم بیجان و روح‌هیچ بگیتی‌نزیست

دست ودل‌مرد پاك درهمه‌حالی‌قویست

اوست‌یکان ذات‌پاك کزهمه‌عیبی‌بریست

ترس ز انسان چرا کو بودم دادگر

جز بتولای او نیست نجاتی دگر

افسر کیخسروی گشته مرا شایگان

در همه احوال حق داده امان و توان

شاهد این مدعا نیست نهان از جهان

تا که خدا یارماست گشته بسی کامران

داور روزی رسان داده بما گنج زر

معدن دل را بکاو تا که بیابی اثر

فرزانه کیخسرو ابن کاوس

فرزانه کیخسرو پورکاوس مهر شاهی دانشمند و شاعر زرتشتی در نیمه دوم سده سیزدهم یزدگردی میزیست ومؤلف رساله ایست در تحقیق وپژوهش از نـام مؤلف‌دبستان‌المذاهب که‌بنشانی(H.P. (ms)300)در بنگاه‌خاورشناسی کاما بمبئی ضبط است و نیز کتابی نوشته بنام گلشن فرهنگ در موضـوع آئین زرتشت و اخلاق . کتاب نامبرده درسال ۱۲۷٤ هجری (۱۲۲۷ یزدگردی) در بمبئی بچاپ رسید نسخه‌های آن بزودی تمام شد دوباره پس از پنجسال بتوسط امنای مدرسه‌ملا فیروز بزیور طبع آراسته گردید ولی اینك نایاب است . رساله بدین طریق آغاز میشود :

« بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان. عجزونیازبیشمار نثارنورالانواری است که از جمیع الوان و اشکال و تصور و تمثال منـزه و معراست و انـدیشه سخنوران و اشارهٔ حکیمان در توصیف بیان آن نور بیرنگ ونشان قاصر وافهام و عقول‌خردمندان از ادراك کنه آن ذات مقدس بیچون فاتر است .بیت:

نیست از راه عقل و فهم و قیاس جز خدادیگری خدای شناس

و سپاس و ستایش سزاوار آفریدگاری که نخست شت آزاد بهمن را خلعت وجود پوشانید و بدان قلم قدرت بر لوح فطرت نقوش موجودات نگاشت و انواع صور ممکنات را ازصحرای عدم بفضای شهود آورد و بحکمت بالغه وقدرت کامله

خویش نفس ناطقه مجرد را بروح حیوانی متعلق ساخت و بنی نوع انسان را بنا بر استعداد اقتباس معقولات از جمیع موجودات فرودین جهانی برافراشت و اثر شایستگی در او پدید آورد و بتهذیب اخلاق امر فرمود و حمد و نیایش در خور پروردگاریست که نفوس قدسی انسانی را بفیوضات جذبه لایزالی‌ازحضیض گیتی جسمانی باوج مینوی لامکانی وجهان عقلانی میرساند و جمیع سرایر عالم امر را بر ایشان هویدا وروشن میگرداند و برای حفظ مراتب انتظام عالم و وضع قواعد و قوانین در میان بنی‌آدم پیغمبران قدسی جنابان را بکافه ناس مرسول میدارد تا بنور علم و معرفت ووفور توفیق وهدایت گم گشتگان بادیه غفلت را بمرتبه کمال رسانند بویژه درود بیحد و ثنای بیعد بر شهنشاه دارالملك شریعت و مهـر سپهر طریقت هادی وادی عرفان بر گزیده والا یزدان شت وخشور زراتشت‌مهرسپنتمان انوشه روان باد . اما بعد دراین رساله بعضی از احوال اعتقادات پارسیان و برخی از نصایح واندرز بزرگان این همایون گروه ازکتبهای معتبره پارسی مستعار و بطریق اختصار گزارده‌آمد وبگلشن فرهنگ موسوم ساخت مشتمل بر سه چمن ، چمن اول دربیان‌ظهورشت زرتشت‌پیغمبر وچندی از احوال نبوت‌آن‌حضرت .چمن دوم لختی از دساتیر و گزارش بعضی از عقاید واحکام دین پارسیان .چمن‌سوم‌ذکر برخی از موعظه و پند بزرگان پارسی گروه والله ولی‌التوفیق .

ابیات زیر از اوست:

بلبل بنواهای حزین گفت سخن دوش
کز نالهٔ او رفت زمن صبر ودل و هوش
گفتم‌زچه افزون بوداین گریه‌ات ازدوش
گفتا که مگرغافلی زین ماتم‌وزین‌جوش
یاران که تواند بد ازاین واقعه خاموش
پژمرد و برفت آن گل بستان سیاوش

فرزانه ارباب کیخسرو مهربان

ارباب کیخسرو پور مهربان پور رستم کیخسروی ساکن محله خلف‌خانعلی یزد زرتشتی دانش دوست و دهشمند و با فتوت وغریب نوازیست که درعصرخویش یکتا و بین امثال و اقران ممتاز بود .

فرزانه کیخسرو در۱۲ سالگی یتیم و از مهر و نوازش پدر محروم گردید . در سن ۱۵ سالگی در سال ۱۲۱۲ یزدگردی باتفاق برادر مادر خویش هرمزدیار اردشیر عازم بمبئی ودیارغربت گشت و پس از تحمل سه‌ماه مشقات و زحمات سفر و نا امنیها ازراه بندرعباس بوسیله کشتی بادی وارد بندر بمبئی گردید .چندسالی درپی آموختن دانش رفت و فارسی و گجراتی بیاموخت و بعد ببازرگانی‌پرداخت در ظرف سه سال از بازرگانان معروف ایرانی شد و بواسطه دیانت وحسن نیت و پشتکار و فعالیت اعتبار و ترقیش روز افزون وبنگاه بازرگانی وسیعی را دربمبئی بنیاد نهاد و در سال۱۲۲۷ یزدگردی با دوشیزه گوهر از خاندان‌کامه ونبیره زاده کیخسرو ایزدیار ازدواج نمود.

زندگانی خانوادگی او که بر اساس عشق و محبت پاك گزارده شده بود چندان نپائید وگوهر پس از آنکه فرزندی بنام‌اسفندیار از خود بیادگار گذاشت چشم ازجهان پوشید و شوهر دلداده خود را دچار غم و اندوه و پریشان روزگاری ساخت.

فرزانه ارباب کیخسرو مهربان

فرزانه ارباب کیخسرو مهربان

ارباب کیخسرو پور مهربان پور رستم کیخسروی ساکن محله خلف‌خانعلی یزد زرتشتی دانش دوست و دهشمند و با فتوت وغریب نوازیست که درعصرخویش یکتا و بین امثال و اقران ممتاز بود .

فرزانه کیخسرو در۱۲ سالگی یتیم و از مهر و نوازش پدر محروم گردید . در سن ۱۵ سالگی در سال ۱۲۱۲ یزدگردی باتفاق برادر مادر خویش هرمزدیار اردشیر عازم بمبئی ودیارغربت گشت و پس از تحمل سه‌ماه مشقات و زحمات سفر و نا امنیها ازراه بندرعباس بوسیله کشتی بادی وارد بندر بمبئی گردید .چندسالی درپی آموختن دانش رفت و فارسی و گجراتی بیاموخت و بعد ببازرگانی‌پرداخت در ظرف سه سال از بازرگانان معروف ایرانی شد و بواسطه دیانت وحسن نیت و پشتکار و فعالیت اعتبار و ترقیش روز افزون وبنگاه بازرگانی وسیعی را دربمبئی بنیاد نهاد و در سال۱۲۲۷ یزدگردی با دوشیزه گوهر از خاندان‌کامه ونبیره زاده کیخسرو ایزدیار ازدواج نمود.

زندگانی خانوادگی او که بر اساس عشق و محبت پاك گزارده شده بود چندان نپائید و گوهر پس از آنکه فرزندی بنام‌اسفندیار از خود بیادگار گذاشت چشم ازجهان پوشید و شوهر دلداده خود را دچار غم و اندوه و پریشان روزگاری ساخت.

فرزانه ارباب کیخسرو مهربان

فرزانه کیخسرو از این پیشآمد از جهان و مادیات دلسرد شد . سررشته‌کار بازرگانی رابدست برادر کهتر اردشیر واگذار نمود وخودتارك دنیا گشت . بمبئی را بگذاشت ودر دامان کوه هیمالیانزدیك مسوری بجوکیان هنود پیوست وباآنها یارغار شد وبدرگاه خداوندی التجا برد.

اما ملا خسرو(۱) برادر دیگر فرزانه کیخسرو که دربندرعباس بکار تجارت مشغول و برای مسافرین زرتشتی عازم هند مأمنی بود درعین جوانی درگذشت و فیروزه همسره جوانش و دختر دائی بیوه وبیسرو سامان گردید . پیش آمد اخیر برارباب رستم مهربان برادر مهتر گران آمد . از یکسوی فرزانه کیخسرو بیسرو سامان و درهند تارك دنیا بود و از دیگر سوی دختر دائی دریزدبیوه وبی‌یار ویاور نتوانست تحمل نماید . بار سفر بربست و بهندوستان عزیمت نمود و بدامان کوه هیمالیا رهسپار گردید و فرزانه کیخسرو را بوسایل ممکنه باز بدنیا رام نمود و با خود بایران آورد و بانو فیروزه دختر دائی را بعقد ازدواج او درآورد. فرزانه کیخسرو پس از ازدواج دوباره بکار تجارت مشغول شد و به بمبئی مراجعت‌نمود. در سال ۱۲۵۸ یزدگردی لزوم بنای یك دبستان آبرومند را در شهر یزد احساس نمود لذا دبستان کیخسروی را باخرج خود دریزد بساخت و اینك بنام دبیرستان کیخسروی مرکز مهم فرهنگی یزد میباشد .

فرزانه کیخسرو متجاوز از ۳۵ هزار روپیه آن عهد را بدست انجمن اکابر صاحبان پارسیان بمبئی کـه در پیشرفت علم و دانش و بهتری جمـاعت زرتشتیان ایران ابراز فعالیت مینمودند سپرد که سود آنرا در امور فرهنگی دبستان خرج نماید .

---

(۱) روزنامه گجراتی جام جمشید بمبئی مورخه ۱۵ نوامبر ۱۹۰۲ مینویسد که خسرو مهر درحدود سال ۱۸۸۶ ازطرف حاکم بنادر رتق و فتق امور بندرعباس را در دست داشت باین علت اورا مسموم کردند . این خبر بنظر ما بایستی عاری از حقیقت باشد .

دبستان کیخسروی درهمان اوان تأسیس بهترین بنگاه فرهنگی یزد بود و بیش از دویست نفر دانش‌آموزان درآنجا زیردست استادان وآموزگاران معروف بتحصیل علم وادب مشغول بودند.

آموزگاران اولیه دبستان عبارت بودند از آقایان : استاد ماستر خدا بخش استاد جوانمرد شیرمرد نوذر ـ استاد کیومرس وفادار خرمشاهی ـ استاداسفندیار خرمشاهی ـ میرزا مهربان بهرام رئیس ـ استاد بهرام شیر مرد ـ استاد بمان ـ استاد اسفندیار تیرانداز ـ سپس آقای پشوتن جی تاسکر ، پشوتن جی دستور ، فرامرز سهرابجی ماستر و رستم خانصاحب امور دبیرستان را عهده‌دار بوده‌اند . نگفته نماند که در سال ۱۲۹۸ یزدگردی باکوشش و همت فرامرز ماستر دبستان کیخسروی بدبیرستان کیخسروی تبدیل گشت .

فرزانه کیخسرو در سال ۱۲۷۵ یزدگردی بواسطه تصادف با تراموای برقی در شهر بمبئی رهسپار مینو و سرای جاویدانی گردید.

فرزانه کیخسرو و برادر مهترش ارباب رستم مصدرکارهای خیریه بسیاری در یزد و اطراف آن بوده‌اند از جمله ساختن آب انبار در عصر آباد که آب الله آباد را ازمسافت ۶ کیلومتری بآنجا برده و درآب انبار پر میکنندتامردم حوالی که آب‌چشمه‌شان شور است آب شیرین برای نوشیدنی داشته باشند . دیگر آب انباریست در وسط بیابان بی آب در راه انجیرك و بیابانك و پیر سبز بمسافت ۶ کیلومتر دور از الله‌آباد که بنام برادرشان رشید مهر ساخته شده و ازآب باران پر میگردد و نعمت بزرگی است‌برای‌کاروانیان .

روانشاد رشید مهر مرد باجرئت و شهامت بود در خدمت‌بهدینان ومقاومت با اشرار کوشش خستگی ناپذیر ابراز میداشت و در سال ۱۲۴۳ یزدگری شهید تیر تعصب و حسادت مسلمانان گردید. دیگر دخمه‌ایست بر فراز کـوه زاچ بنام برادرش ملاخسرو با هزینه بیش از۱۲ هزارتومان‌آنزمان و اموات زرتشتیان‌بلوك رستاق بآن دخمه سپرده میشود . هزینه تعمیر دادگاه و حقوق نساسالاران اینك

نیز بوسیله فرزندان فرزانه کیخسرو پرداخته میشود . ارباب رستم مهربان برادر مهترش یك درمهر در الله آباد برای زرتشتیان ساخت و زمین آنرا مردم ده اهدا نمودند و ارباب گودرز مهربان برادر دیگر فرزانه کیخسرو دبستانی در الله آباد برروی زمینی که مردم ده برای کارهای خیریه تخصیص داده بودند بنا نمود . (۱)

(۱) رجوع شود بتاریخچه الله آباد رستاق تألیف اردشیر خاضع

فرزانه استاد کیومرس[۱]

فرزانه استاد کیومرس پور وفادار پور اردشیر دانشمند و فاضل و ادیب و شاعر وسخنران وشخصیت برجسته زرتشتی واهل قریه خرمشاه حومه یزدمیباشد. در حدود سال۱۲۲۸ یزدگردی در خانواده بینوا و از مادری بنام فرنگیس بهمرد قدم بعرصه وجود نهاد . جدش اردشیر مردی فاضل و ادیب بود و درشیراز بخرید و فروش کالا مشغول ونزدعلمای اسلام آن سامان بنام اردشیر آخوندشهرت داشت وهنگام زلزله بزیر آوار رفت و در گذشت . خسرو عموی فرزانه استاد کیومرس ماترك پدر را در شیراز نقد کرده بهندوستان رهسپارشد ودر آن دیار در دربار نظام حیدرآباد دکن مقام مهمی احراز کرد وبواسطه فعالیت و ابرازمساعی طرف‌توجه سلطان ومقامات مربوطه واقع گردید اما در عنفوان شباب در قصبه چادرگات از توابع حیدر آباد در گذشت.

وفادار پدر فرزانه استاد کیومرس کشاورز بینوا ولی دانش‌دوست بود درآن عهد دبستانی در دهات وحتی شهر وجود نداشت و تحصیل علم و هنر منحصر به ـ آموزگاران خانگی بود و آنهم درشهر امکان داشت.لذافرزانه استاد را در خانواده بزرگ منشی در شهر بخانه‌شاگردی سپردند که در آنجاکارکرده وهم نزد ارباب

(۱) بسیاری از مندرجات این مقوله مقتبس است از یادداشتهای فرزانه خداداد کیومرسی که بنگارنده مرحمت‌فرموده‌اند.

فرزانه استاد کیومرس

خود دانش اندوزد . ارباب فرزانه استاد رانام دینیار بهرام کلانتر بود و او بعد از کدخدا بهزاد بکلانتری زرتشتیان منصوب گردید و در رجب‌سال ۱۳۰۹ هق‌برابر ۱۲۶۱ یزد گردی بواسطه نفوذ فرزانه کیخسرو جی خانصاحب از طرف فرماندار وقت شاهزاده جلال‌الدوله بلقب امین‌الفارسیان سرافراز گردید .

در زمان قدیم کلانتری پست بسیار مهمی بود و کلانتر بر همه زرتشتیان سروری داشت و امور دیوانی طایفه‌با او بود وهم واسطه‌ئی‌بود میان دولت وجماعت در سال ۱۱۳۷ یزد گردی هنگام ورود ملاکاوس و ملافیروز بیزد ملا بهرام اردشیر خرمشاهی کلانتر وقت بود و بعد از او ملا خداداد رستم کدخدا متوطن کسنویه بکلانتری رسید وسپس ملا مرزبان ظهراب کسنویه‌ئی و بعد نوه او هرمزدیار خدا بخش وپس از او ملا بهرام خرمشاهی و بعد کدخدا بهزاد کلانتر شد و چنانکه از گزارش سال ۱۲۲۳ یزد گردی پنچایت یزد برمیآید رفتار او نسبت بمردم خوب نبود و جماعت از دست اوشاکی بودند. ازهویت این کلانتر اطلاعی دردست نیست. پس از اوارباب‌دینیار متوطن شهریزد بکلانتری رسید و اوآخرین کلانترزرتشتیان میباشد وبعد پست کلانتری زرتشتیان بواسطه الغای مالیات جزیه منسوخ گردید.

فرزانه استاد کیومرس تا سن ۱۲سالگی در خانه ارباب دینیار کلانتر بقدر لزوم سوادی بدست آورد . درآنوقت فرزانه استاد جوانمرد شیرمرد که از تربیت یافتگان فرزانه مانکجی و تحصیل کرده دهشنی دبستان زرتشتیان تهران بود ، از طرف فرزانه مانکجی برای تعلیم و تربیت کودکان زرتشتی بیزد آمد و دبستانی برپا کرد. استاد کیومرس از تحصیل خانگی‌دست کشیده و دوسال دردبستان‌فرزانه استاد جوانمرد دروس معموله آن عصر و تحریر اسناد شرعی و عرفی را نزد آن استاد محترم فرا گرفت.

در این موقع استاد کیومرس ۱۵ ساله بود وچون مردم دهات عموماًبیسواد بودند بفکر آنها افتاد و بقصبه تفت رفت و از خود کلاسی در آنجا دایر نمود وبه تعلیم و تدریس نوباوگان زرتشتیان تفت پرداخت ولی دوسال بعد بواسطه قروض

فرزانه استاد کیومرس

خود دانش اندوزد . ارباب فرزانه استاد رانام دینیار بهرام کلانتر بود و او بعد از کدخدا بهزاد بکلانتری زرتشتیان منصوب گردید و در رجب‌سال ۱۳۰۹ هق‌برابر ۱۲۶۱ یزدگردی بواسطه نفوذ فرزانه کیخسرو جی خانصاحب از طرف فرماندار وقت شاهزاده جلال‌الدوله بلقب امین‌الفارسیان سرافراز گردید .

در زمان قدیم کلانتری پست بسیار مهمی بود و کلانتر بر همه زرتشتیان سروری داشت و امور دیوانی طایفه‌با او بود وهم واسطه‌ئی‌بود میان دولت وجماعت در سال ۱۱۳۷ یزدگردی هنگام ورود ملاکاوس و ملافیروز بیزد ملا بهرام اردشیر خرمشاهی کلانتر وقت بود و بعد از او ملا خداداد رستم کدخدا متوطن کسنویه بکلانتری رسید وسپس ملا مرزبان ظهراب کسنویه‌ئی و بعد نوه او هرمزدیار خدا بخش وپس از او ملا بهرام خرمشاهی و بعد کدخدا بهزاد کلانتر شد و چنانکه از گزارش سال ۱۲۲۳ یزدگردی پنچایت یزد برمیآید رفتار او نسبت بمردم خوب نبود و جماعت از دست اوشاکی بودند. ازهویت این کلانتر اطلاعی دردست نیست. پس از اوارباب‌دینیار متوطن شهریزد بکلانتری رسید و اوآخرین کلانترزرتشتیان میباشد وبعد پست کلانتری زرتشتیان بواسطه الغای مالیات جزیه منسوخ گردید.

فرزانه استاد کیومرس تا سن ۱۲سالگی در خانه ارباب دینیار کلانتر بقدر لزوم سوادی بدست آورد . درآنوقت فرزانه استاد جوانمرد شیرمرد که از تربیت یافتگان فرزانه مانکجی و تحصیل کرده دهشنی دبستان زرتشتیان تهران بود ، از طرف فرزانه مانکجی برای تعلیم و تربیت کودکان زرتشتی بیزد آمد و دبستانی برپا کرد. استاد کیومرس از تحصیل خانگی‌دست کشیده و دوسال دردبستان‌فرزانه استاد جوانمرد دروس معموله آن عصر و تحریر اسناد شرعی و عرفی را نزد آن استاد محترم فرا گرفت.

در این موقع استاد کیومرس ۱۵ ساله بود وچون مردم دهات عموماًبیسواد بودند بفکر آنها افتاد و بقصبه تفت رفت و از خود کلاسی در آنجا داير نمود وبه تعلیم و تدریس نوباوگان زرتشتیان تفت پرداخت ولی دوسال بعد بواسطه قروض

بسیار پدر بهندوستان رهسپار شد ودر بمبئی بکسب وکار مشغول ودر عین حال از تحصیل علوم و فنون نیز غافل نبود و پس از پنجسال کسب دوباره بیزد مراجعت نمود .

هنگام ورود بیزد فرزانه استاد جوانمرد ، با اطلاع‌از سابقه استعداد وفضیلت استاد کیومرس چون شماره شاگردانش روز افزون بود و بتنهائی از عهده تعلیم و تربیت همه آنها برنمیآمد او را بمعاونت خود خواست و بآموزگاری دردبستان بگماشت .پس ازیکسال و نیم استادجوانمرد امور دبستان را باوواگذاشت و خود در تجارتخانه ارباب کیخسرو مهربان باحقوق بیشتری استخدام وبمبئی مسافرت نمود.

هنگام آموزگاری استاد کیومرس در شهر دانش‌آموزان‌ماهیانه میپرداختند شاگردان کلاس بالا ماهیانه یك ریال و دوریال وپائین‌تر نیم ریال و این مبلغ بار سنگینی بر دوش اولیای آنها بود زیرا در آن زمان قیمت گوشت ۹ کیلوئی کمتر از نیم ریال بود و آرد گندم ۷ کیلو به یك ریال بنابراین آموختن دانش منحصر بطبقه اول جماعت بود و از توانائی طبقات دوم وسوم خارج و بینوایان ازتحصیل علم محروم میماندند . ازطرفی آبله کوبی دریزد معمول نبود واگر هم‌بودمنحصر بطبقه اول مردم بود زیرا سرم آبله کمیاب و حکم کیمیا را داشت و هنگام شیوع مرض تلفات زیادی واردمیآمد وهزاران کودك وجوان‌بدیار مرگ زوان میگشتند.
فرزانه استاد کیومرس درضمن صحبت ازوقایع‌گذشته یکروز بنگارنده اظهارداشت که روزانه برای آموزگاری از خرمشاه ومنزل خویش بشهر میرفت وچون‌دانش دوست بود چندین نفر از جوانان بینوای دهاتی که مایل بتحصیل بودند هر روز باتفاق او بشهر و دبستان میرفتند وبدون پرداخت ماهیانه بتحصیل میپرداختند .
یك روز یکی از توانگران زرتشتی شهر می‌بیند که استاد باتفاق چند نفر جوانان دهات بشهر داخل شد . میپرسد استاد بکجا میروید جواب میدهد بدبستان باز میپرسد این جوانان بکجا میروند میگویدبدبستان . آنگاه شهری‌مذکورمیگوید

استاد مگر نمیدانید که دهاتیهانبایدعلم بخوانند‌استادهم‌جواب میدهد پس‌دهاتی‌هم نباید آموزگار باشد و ازهمان‌جاباجوانان برمیگردد ودبستان هم بی معلم‌میشود.

از این پیش‌آمد عرق نوعپروری فرزانه استاد کیومرس بجوش میآید وفوراً بهند رهسپار ودربمبئی درلزوم تأسیس دبستان در دهات وشهر و تعلیم و تدریس به رایگان مشغول تبلیغات میگردد و باکمك و نفوذ اعضای دهشمند انجمن اکابر صاحبان بویژه سردینشاه پتیت اول ومهربانجی پانده و اردشیر سهرابجی کامدین وسفارش فرزانه مانکجی صاحب ازایران و توصیه ارباب کیخسرو مهربان که خود نیز عضو انجمن بود تصویب میگردد که دبستانی مجانی در شهر یزدبرای کودکان زرتشتی چه بانوا و چه بینوا تأسیس گردد وهمگی بدون پرداخت ماهیانه‌بتحصیل دانش مشغول شوند و حقوق آموزگاران از بمبئی بوسیله انجمن اکابر صاحبان پرداخته گردد .

بنابراین استاد کیومرس در روز آدرایزد و مهرماه قدیم ۱۲۵۷ یزدگردی در بمبئی‌نامه چاپ و از عموم زرتشتیان ایرانی آنشهر دعوت بعمل میآورد که در روز ماه ایزد و مهرماه همانسال مطابق۲۶ فوریه ۱۸۸۸ در آتش ورهرام دادی‌شیت تشریف بیاورند تا در مورد تأسیس دبستان بوسیله ارباب کیخسرو مهربان در شهر یزد و لزوم تأسیس دبستانها در دهات زرتشتی نشین ایران مذاکره شود و تبادل افکار بعمل آید . مخصوصاً زرتشتیان کسنویه ونرسی آباد را تذکر میدهد که حاضر شوند تا در مورد آب خالصه نکات لازمه بعرض آنها برساند.

غالب جماعت زرتشتی بمبئی در آن روز در مجلس‌مزبور حاضر میشوند و فرزانه استاد کیومرس با سخنرانی مؤثر خویش لزوم همکاری در تأسیس دبستان و ترویج فرهنگ بین جوانان جماعت صحبت مینماید.

در همان مجلس ارباب کیخسرو مهربان قول اقدام فوری بساختن دبستان کیخسروی را میدهد و فرزانه خداداد رستم کنتراکتر خرمشاهی نیز بتأسی او دبستانی در خرمشاه ایجاد کرد که بنام دبستان خدادادی خوانده شد و این واقعه

سال ۱۲۵۷ یزد گردیست .

فرزانه استاد کیومرس پس از توفیق درکار تأسیس دبستان برای تعمیم آبله کوبی نیز ابراز مساعی نمود و در اداره بهداری بمبئی تحت نظر پزشك متخصص انگلیسی آبله کوبی وطریقه استخراج سرم آبله را از گوساله بیاموخت وشهادتنامه بگرفت .

در مقارن همان اوقات ازطرف انجمن اکابر صاحبان پارسی با حقوق سالی سیصد روپیه بآموزگاری دبستان زرتشتیان خرمشاه وفرزانه استاد جوانمرد باهمان حقوق برای آموزگاری دبستان کیخسروی درشهر منصوب شدند ودرهمان موقع ازطرف خورشیدجی رستم‌جی کاما دانشمند خاورشناس که بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی بنام اونامور است ، فرزانه ماستر خدا بخش برای تعلیم و تدریس اوستا و پهلوی و انگلیسی در دبستان کیخسروی استخدام گردید .

این سه‌نفر آموزگار برای‌ترقی وبهتری‌جماعت زرتشتیان کمر همت‌بستند.

نگفته نماند که فرزانه استاد کیومرس هنگام اقامت‌دربمبئی واشتغال بکسب‌ماهی سیصد روپیه درآمد داشت ولی بواسطه عشق خدمت بجماعت‌از آن صرفنظر نمود و با سالی سیصد روپیه حقوق بایران برگشت تا در تعمیم دانش بین همگروه و نجات مردم از دیو مرض آبله بوسیله آبله کوبی فعالیت ابرازدارد.

چون فرزانه استاد کیومرس‌عازم ایران میگردد آقای‌حاجی میرزاحسینخان معتمدالوزاره امیر پنج قونسول ایران مقیم بمبئی سفارشنامه زیررامبنی برهمکاری کامل عمال دولت باوی باو میدهد .

«مخفی نماناد که عالیشأن عزت‌نشان آقا ملا کیومرس ابن وفادار که یکی از پارسیان خرمشاه یزد است ومدت یکسال دربندر بمبئی در قونسولخانه مبارکه دولت علیه ایران بطور خوب و وجه احسن خدمت کرده و دولتخواهی و درست‌کرداری خود بظهور آورده است ، الحق جوانی است بآداب انسانیت آراسته وبه صفات مردمی پیراسته عـلاوه بنا بعلو همتی کـه دارد مدت سه ماه داخل بـاداره

حافظ‌الصحه بمبئی گردیده و آبله کوبی گاوی بطور بسیار خوب تحصیل کرده و تصدیق‌نامچه معتبر در این فن از دکتران انگلیس بوی تفویض شده ودر این‌باب ماهر است . این اوقات حسب‌الفرمایش همکیشان خودش که پارسیان هندوستان ورعیت خاص دولت بهیه انگلیس میباشند بمکتب داری یزد که بنا نهاده آنهاست مامور شده و بعزم یزد روانه‌مملکت محروسه ایران است لهذا چون مشارالیه‌نهایت شاه‌پرست و بدولت جانفشان بوده ومتعلق و وابستهٔ زرتشتیان هندوستان و سپرده جناب عزت بنیان مانکجی صاحب وکیل آنهاست بحکام و آقایان دارالعباده یزد زحمت داده وخواهش مینماید که‌حتی‌الامکان مشارالیه را عزت واحترام داشته و التفاتی بحقش مبذول فرمایند که بدست وزبان ازکسی آزرده نگردیده ودر کمال آسایش بدعای‌بقای عمر ودولت شاهنشاه جهان‌پناه روحنا وروح‌العالمین‌فداه وامناء واولیاء دولت قاهره اشتغال داشته و مشغول بامر خود بوده و نیکنامی دولت رابه مملکت خارجه و نزد همکیشان خود آشکار نموده وروز بروز نیکنامی دولت علیه ایران را باطراف واکناف جهان بیش ازپیش منتشر گردانیده وفراریان بازباوطان خودگرد آیند و تا بتوانید سعی بفرمائید که اطفال آن صفحات را آبله بکوبند که خیلی سودمند است . فی‌شهر رجب‌المرجب ۱۳۰۵هق دربمبئی .امضای‌حاجی میرزا حسینخان معتمدالوزاره امیرپنج .

فرزانه استاد کیومرس در خرمشاه در دبستان خدادادی مشغول آموزگاری گردید . در آن دوره بین زرتشتیان با سواد انگشت شمار بود . در تمام دهکده خرمشاه که در حدود پانصد نفر جمعیت زرتشتی داشت دونفر باسوادبودند .یکی رانام مندکارپولاد بود که اندکی خواندن ونوشتن میدانست وزنان ومردان‌دهکده و اطراف که خویشانشان بسفر رفته بودند ومیخواستند باهم مکاتبه نمایند پیش او میرفتند و او برای آنها نامه مینوشت و میخواند و هدیه‌ای هم میگرفت که غالباً تخم مرغ ومانند آن بود . در چنین عصر بیسوادی فرزانه استاد کیومرس شروع بتعلیم و تدریس نوباوگان کرد .

علاوه ازکودکان خرمشاه کودکان دهات اطراف مانند کوچه‌بیك ، اهرستان خیرآباد و قاسم آباد هم بدبستان خرمشاه برای تحصیل میآمدند و گاهی شماره شاگردان به ۳۳۰ نفر و بیشتر هم میرسید ، تا آنکه بتدریج با تبلیغات فرزانه استاد کیومرس هنگام مسافرت گاه و بیگاه بهند ، دهشمندان دیگر در دهات نامبرده نیز دبستانها را بنیاد نهادند.

فرزانه استاد کیومرس در مورد آبله کوبی نیز ابراز مساعی نمود واز گوساله ماده سرم آبله را استخراج و درشهر و دهات برایگان مشغول آبله کوبی گشت و دبستان خدادادی را درخرمشاه مرکز آبله کوبی قرار داد . جمعی کثیر اززنان و مردان و کودکان حاضر گشته تزریق میشدند . بااین خدمت انبوهی از مردم از مرگ نجات یافتند.

اقدام مهم دیگر فرزانه استاد کیومرس تأسیس نخستین مدرسه دخترانه زرتشتی دریزد و آنهم درقریه خرمشاه بود . دوماه پس از افتتاح در شهریور روز و فروردینماه ۱۲۷۲ یزدگردی بزرگان زرتشتی یزد و خرمشاه ازجمله استاد جوانمرد شیرمرد – استاد ماستر خدابخش بهرام – ارباب خسرو شاهجهان – موبد نامدار موبد شهریار – موبد تیرانداز – اردشیر جی ریپورتر – شهریار بهمن شهریار – سروشیار نوذر بهمن نوذر – هرمزدیار بمان – رستم بمان – بهمن جمشید گشتاسب رشید ذهموبد – مهربان ، از دختران دبستان امتحان بعمل میآورند . سپس نظریات خود را مبنی برلزوم تعلیم و تربیت دختران بر کاغذی جداگانه مینویسند که بایگانی میشود .

ارباب خسرو شاهجهان از مشاهده نتایج حاصله بسیار متأثر شده و فوری بایجاد یك دبستان دخترانه درشهر بخرج تجارتخانه جهانیان اقدام مینماید که سالیان متمادی ما درآینده همگروه را تربیت نمود . اما دبستان دخترانه خرمشاه پس از چند سال بواسطه عدم تأمین بودجه تعطیل میگردد . تا آنکه سالیان دراز بعد دبستانی دیگر بر اصول صحیح باز درآنجا ایجاد میگردد.

یکی از خدمات مهم فرزانه استاد کیومرس کوشش وجدیت در الغای مالیاتی بود که فقط کلیه اهالی تفت نصیری حومه شهر یزد یابعبارت دیگر محل اهرستان می‌بایستی بپردازند و آنرا مالیات مراعی میگفتند وبرای الغای آن بتهران مسافرت نمود و بانفوذ ارباب جمشید جمشیدیان با رجال دولت وقت تماس حاصل کرد و پس از تحمل مخارج بیشمار بالاخره در شهر شعبان المعظم ۱۳۲۴ هجری قمری (۱۲۷۶ی) فرمان مظفرالدینشاه دایر بر معافیت از پرداخت مالیات مذکور صادر گردید .

فرزانه هرمزدیار شهریار کوچه بیکی مقیم بمبئی مبلغ ششهزار روپیه وآقای بهمرد مهربان اهرستانی مبلغ ده هزار ریال برای هزینهٔ اینکار انفاق نمودند .

فعالیت و پشتکاری فرزانه استاد کیومرس در اهتمام برفع مالیات مذکور و درعین حال فروتنی او را که خود را گماشته وکیل انجمن پارسیان میخوانند از عریضه‌ای که بشاهنشاه وقت مظفرالدینشاه در مورد مالیات مراعی نوشته ومادرزیر میآوریم مشهوداست .

« تصدق آستان معدلت ارکان مطاع مبارکت گردم جان نثار رعایای زرتشتی جز رعیتی وشاهنشاه پرستی پیشهٔ نداشته بصمیم قلب دایماً بذات ملکوتی صفات اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنا وارواح العالمین فداه دعاگوئی داریم . خواستار لقب و منصب ومستمری نبوده . بیجهت مرتکب جسارت و اسباب زحمت نمیشویم . فقط طالب امنیت بوده . ادای مالیات نخستین فرض آئینی زرتشتی بوده پرداختنش را بجان ودل اطاعت ومایه سعادت دارین میدانیم . سابقاً میرزاعبدالحمید ممیز مبلغ چهارصدتومان باسم بدهی گوسفند و مواشی محل اهرستان حومه یزد برمالیات یزد جمع بسته است . مروراً آب اهرستان خشکیده رعایا از بی‌آبی و پریشانی جمعی بهند و برخی بکرمان و بعضی بتهران آواره شده . شاهد حال باغبانان تهرانند که شارب آب اهرستان ورعیت آنجا هستند و تحقیق آسان است حکومت عادل یزد و بازمانده رعایای فقیراهرستان ازاخذ وپرداخت مبلغ معروض

همه وقت بزحمت وناتوانی دچار ومستحق رحمت‌نامتناهی‌ظل‌الهی هستیم .تصدیق این عرض را وزیر ومستوفی یزد که آنجاست در مقام حقگوئی حسب‌الامر مبارك خواهد داد اگر شاهنشاه دادگر رعیت پرور ماکه ـ بختش بلند و گردش گیتی بکام باد ـ این مبلغ را بصدقـه فرق مبارك بتخفیف ابدی تصدیق فرمـایند عین دادگستری بوده . دعاگوئی‌فقرا یك‌بر هزار و باجابت‌مقرون خواهد بود.چنانچه ملاحظه ضرر خزانه ملحوظ افتدبامر وعدالت شاهنشاهی ارواحنا وارواح‌العالمین فداه ممکن است که جرح و تعدیل این مبلغ را وزیر و مستوفی آنجا بنماید . هرگاه باقتضای رأی عدل‌آرای همایونی ممیزی از نو مأمور بیزد میشد یقیناً این رسم ومبلغ مرفوع‌القلم میگردیدالباقی بهرچه امرشود بنده‌ایم وشاهپرست بتاریخ چهارم شوال ۱۳۲۳ (۱۲۷۵ی) چاکر جان‌نثار گماشته اردشیر جی وکیل انجمن پارسیان کیومرس پارسی »

مظفرالدینشاه پس از وصول عریضه در حاشیه آن باتابك اعظم امر میدهد مسئله‌مورد تظلم را بدقت تحقیق نماید . اتابـك اعظم نیز در ذیحجه همانسال یعنـی پس از دو ماه وصول عریضه در حاشیه آن بناصرالملك وزیر مـالیه دستور میدهد بدقت تحقیق کرده گزارش بدهد . ناصرالملك‌پس ازتحقیق گزارش خودرا فوراً تقدیم و شاه درست ششماه بعد ازوصول عریضه در جمادی‌الاول ۱۳۲٤ هق در حاشیه آن باتابك اعظم دستور الغای مالیات را باینطریق میدهد : « جناب اشرف اتابك اعظم صورت تحقیقات دفتری و غیره بعرض رسید قدغن نمائید این تحفیف را در باره اینها منظور دارند که آسوده شده تظلم‌نداشته باشندبشهرجمادی الاول ۱۳۲٤ .»

اتابك اعظم نیز بنوبه خود درحاشیه عریضه درهمان‌ماه چنین دستورمیدهد: « جناب مستطاب اجل اکرم آقای ناصرالملك وزیر مالیه ادام‌الله تعالی بر حسب دستخط جهانمطاع مبارك که زیارت مینمائید این‌چهارصد تومان راتخفیف‌اهرستان منظور دارید که رعایا در این بابت آسوده بوده بدعاگوئی ذات ملوکانه ارواحنا

فداه مشغول باشند بشهر جمادی‌الاول ۱۳۲٤ هق»

دوماه پس ازصدور فرمان موقتی بالا درشهر شعبان‌المعظم۱۳۲٤ هق فرمان مخصوص با مهر مظفرالدینشاه چنانکه در زیر میآید صادر و برای همیشه مالیات نامبرده را برزرتشتیان حومه یزد معاف وآنها آسوده ومرفه‌الحال میشوند .

« آنکه چون همواره منظور نظر آفتاب اثرخسروانه برآسایش حال وترفیه احوال کافه رعایا و برایا بوده نظر بحس صداقت وشاهپرستی و وطن دوستی طایفه زرتشتیان که رعیت خاص خودمان ونمونه قدیم ایران و از نژاد نیاگان وپارسیان باستانند آنان را مخصوصاً در خور عنایات شاهانه دانسته و میدانیم این ایام متظلم شدند که سالی چهارصد تومان‌بدهی‌مراع ومواش محل‌اهرستان حومه یزدبلامحل ورعایای آنجا باطراف پراکنده شده‌اند لهذا محض اصلاح حال و رفاه احوال و معاودت آوارگان بوطن خود و مزید امیدواری و دعاگوئی آنان مبلغ چهارصد تومان مالیات مراع ومواشی محل اهرستان حومه یزد را تمام وکمال از هذالسنه تویت ئیل و بعدها بتصویب جناب مستطاب اجل اشرف امجد ارفع اکرم افخم مشیرالدوله صدراعظم بتخفیف ابدی محل مزبور مقرر و آنجا را ابدی از این مبلغ معاف فرموده ومقرر میفرمائیم حکم حال و استقبال یزد مدلول فرمان مارا اجرا ومستوفیان عظام شرح فرمان را دردفتر ثبت سازند شهر شعبان‌المعظم۱۳۲٤ هق »(۱)

پس از آنکه مظفرالدین‌شاه فرمان اعطای مشروطیت راصادر کرد در ۲۷ جمادی‌الاخری۱۳۲٤ هق مجلس جشن باشکوهی درعمارتی کهسابقاً مدرسه‌نظامی بود در تهران تشکیل یافت . رؤسای کاردان دولت وملت با جمعی کثیر از ارباب حل و عقد زینت افزای آن انجمن رفعت و کرامت گردیدند . بازرگانان بنـام

(۱) اصل نامه وفرمان در اداره انجمن
Persian Zoroastrian Amelioration Society
بمبئی محفوظ است .

همگروه از جملــه ارباب جمشید جمشیـدیان ، ارباب کیخسرو رستم کرمانی ارباب کیخسرو شاهرخ وفرزانه استاد کیومرس نیز درآن مجلس شرکت داشتند وسخنرانیها شد.

بنا بخبری که روزنامه تربیت تهران درشماره ۴۱۷ خود میدهددر۱۵ شعبان همانسال هنگام عید حضرت حجت ارباب جمشید جمشیدیان باتفاق سایرناموران زرتشتی وفرزانه استاد کیومرس بمبارکباد عید سعید بمحضر حجج اسلامیه‌مشرف میشوند . استاد در آن مجلس سخنرانی مؤثری مینماید که خلاصه آنــرا آقای ذکاءالملك فروغی باعبارت « بزرگزاده محتشم که دارای‌حسب ونسب‌ودانش‌وبینش موروث و مکتسب است شرح ذیل را گفته وفالی‌خوش زده امید که بچشمهای بینا مطبوع آید و درگوشهای شنوا اثرهای نیك نماید » در روزنامه تربیت برای ما حفظ کرده است و ما در اینجا ضبط مینمائیم . فرزانه استاد چنین گفت:

« رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند ــ ای برادران وطن ونوع پرستان با طول ومن چشم بازکنید وگوش فرادارید و این مژده روح افزا و بشارت فرخ زا را غنیمت شمارید . ساعتی بهوش آئید و اقبال آتیهٔ خود را استقبال نمائید . ای سرانی که عمر عزیز را بانتظار روزی چنین صرف مینمودید و از وضع ناهنجار روزگار افسرده و بیحال بودید همت گمارید و بندای حی علی‌الخیر گوش دارید چون دست میرسد امراض مزمنه ملك را بداروی سودمندی شفای خیر بخشید . گامی چند بردارید و بروید تا ازتنگنا برهید وبجائی برسید .

اگرچه عموم اهل‌ملت وقاطنین مملکت مخاطب باین خطاب وحرف‌صواب اند ولی روی سخن عمده باشخاص باثروت ومکنت است که باقدرت و اقتدارند و وقت گرانبها راضایع مگذارند . دارای تمکن وتوان‌اند وتهیه وتدارك آسایش‌عامه میتوانند ، یعنی روسای دولت وملت که امروز مصدر شغل وکارند و تجار ومالکین باثروت و مکنت که اختیار و اعتباری دارند . روز ، روز امتحان و آزمایش است ودخل و حاصل این سرزمین را امید زایش و فزایش .

در این موقع مساعد که مقتضی موجود ومانع مفقود است اگر گامی چنددر راه نوع‌پرستی و کوچك نوازی زنند همه‌کامیاب و بزرگ میشوند و گوی سعادت ازمیدان شهامت میربایند وفی‌الحقیقة ناقص و ناتمام راکامل وتمام مینمایند . آنها که تا امروز متعذر بعذر و اطمینان بودند و در کارها تأمل وتعلل مینمودند حالا ممکن است بجبر کسر پردازند و بتلافی گذشته نساخته را بسازند . برسرکار آیند وکارخانها دایر نمایند صنعت و تجارت را رونق وجلوه دهند . فلاحت وزراعت را بدرجه عالی رسانند بیکاران را ازذلت گدائی وسرگردانی برهانند . ندانسته‌ها را بدانند ونخوانده‌هارا بخوانند .حکام وعمال که‌از دیرگاهی بترك حقانیت واعتدال گفته ودنبال حالات وعادات ناپسند زشت راگرفته بعدل و نصفت گرایند عادلانه بحق میان مردم حکم نمایند تاسود وسرمایه فزون گردد وحق و حقیقت خوار و زبون نماند .

راستی که اگر امروزهر سرموی در اعضای مازبان شود وگویندگان‌جمله در فصاحت سبحان گردند وهریك باآن زبان وبیان دعای بقای ذات کامل الصفات اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه پادشاه کامکار آگاه خودخلدالله ملکه راگویند هنوز ازعهده ادای حق مراحم و مکارم‌خسروانی بلکه یکی از هزار و اندکی از بسیار آن برنیامده‌اند وذمه چاکری ورعیتی رابری ننموده‌اند .

خلاصه با این دست وراه باز ورفع موانع وامکان بیکار نشستن و در بطالت ماندن بی‌همتی و کم سعادتی است باید از روی تعصب وجهد درامور خیریه کوشید و گوی سبقت از همکنان ربود . خمار را از سر بدر کرد و بساغر عنایتی طبیعت کسل را برسرکار آورد ، چه خدا غفار است و روزگار فعلا سازگار و بنــی آدم اعضای یکدیگر و در آفرینش از یك گوهر . رنج این محنت آن و راحت آن آسایش این . باید قدم برداشت ویاران را بیش ازاین خسته ورنجورنگذاشت .این است فریضه ذمه‌دانی‌واعلی والسلام علی‌من‌اتبع‌الهدی .

فرزانه استاد کیومرس حافظه سرشار و هوش غریبی داشت . آیات قرآنی

اصطلاحات فارسی و کلمات قصار راهمه درحفظ داشت ودر موقع خود درسخنرانی ها بکار میبرد و هنگام سخنرانی و مقاله نگاری از خود ابتکار مینمود و عباراتی مینوشت ویا میگفت که بی‌نظیر بود. هنگام سخنرانی آوازی رسا وجذاب و گیرا داشت که شنوندگان راواله وشیفته سخنرانی میفرمود و گفتارش با چنان صدای بلندی ادا میشد که کلیه شنوندگان که گاهی شماره آن بالغ بر دوسه هزارمیرسید میشنیدند .

در چند سال که جلال‌الدوله فرماندار یزدبود هرسال تبریك عید را فرزانه استاد کیومرس بنظم آورده و با اعضای انجمن درحضور او میخواند . شعرگوئی وسخنرانی تنها با انشاء وعبارات و استعارات و کنایات مؤثر نمیافتدبلکه آوازرسا، لهجه دلفریب وآهنگ کلام است که شنونده را مجذوب ومفتون میسازد . شاهکار قصیده سرائی و جذب قلوب و افتخار جامعه زرتشتی یزد که فرزانه استاد بخرج داد حقیقة این ملت ضعیف را در انظار اهالی جلوه گر وزنده ساخت .

در سال ۱۲۶۰ یزدگردی‌برابر ۱۳۰۸ هق هنگام ورود شاهزاده‌جلال‌الدوله بفرمانداری یزد فرزانه استاد باخواندن قصیده تهنیت ورود او ظلمی که از قرون متمادی هنگام ورود فرماندار بر زرتشتیان میشد رفع گردید واقعه از این قرار است .

تا در حدود شصت وهشت سال پیش اگر فرمانداری وارد یزد میشد نسبت بخویشی و نزدیکی باشاه یا مقام ورتبه‌ای که داشت خدم‌وحشم ووضع ورودش‌فرق میکرد و از مرکز یاباکالسکه یا بااسب سواری حرکت‌مینمود وهرقدرمیتوانست از رعایای املاك شخصی یا از اطراف عاریه و بطور موقت و یا برای مدت دوره فرمانداری خود اسب سواراباخود میآورد که اسلحه تفنگهای معمول وقت ویکعدد قمه یاکارد بزرگ بکمر آویخته درجلو و دنبال کالسکه یا اسب سواری فرماندار در حرکت بودند واین جمعیت سوار برای گرفتن زهر چشم یاغیان و اشرار شهر واطراف بود.

فرماندار با این‌عده سوار وخدم وحشم به یکمنزلی(تقریباً سی کیلومتری شهر وارد میشد ورجال واعیان ومتنفذین شهردرحدود یکصد وپنجاه‌نفر بامرکوب خودکه بیشتر اسب وقاطر والاغ بود بیکمنزلی برای استقبال میرفتند و در آنجا ساعت سعد و نحس برای حرکت معین میکردند و ساعت سعد فرماندار با خدم و حشم و پیشوازکنندگان بشهر حرکت مینمود . باز از شهر ازهرطبقه واصناف با نقاره‌خانه وهیئتی از ملل متنوعه و اقلیتها (غیر مسلمانان)باگاو و گوسفند وهدایا وچند هزار زن ومرد و تماشاچی برای استقبال و تماشای موکب شخص فرماندار بخارج شهر مسافتی بیرون دروازه میرفتند و در مسیر فرماندار بانتظار در دوطرف جاده میایستادند .

معلوم نیست درکدام زمانی حکم شده بود که هنگام ورود فرماندار یکعده از دوشیزگان زرتشتی‌باستقبال فرماندار شتابند ومسافتی بیرون دروازه دف ودایره نواخته پیشاپیش فرماندار برقصند تا بمقر فرمانداری برسند این وضع در انظار عمومی بسی ننگین وهتك شرف جماعت بود ومعلوم نیست‌باز درکدام زمانی‌یکی از کلانتران زرتشتی از فرماندار وقت تقاضا مینماید بجای دوشیزگان ، پسران زرتشتی درلباس دختران دف ودایره نواخته رقص نمایند . این رسم ننگین و شرم آورکه باعث مضحکه بود تا هنگام ورود شاهزاده جلال‌الدوله بفرمانداری یزد معمول بود .

فرزانه استاد کیومرس از هنگام طفولیت از این وضع رنجش خاطر داشت . هنگام ورود جلال‌الدوله برقاصان‌زرتشتی اظهار میداردازنواختن دف ودایره ورقص خودداری نمایند ، زیرا مصمم است با تقدیم عریضه بفرماندار معافیت آنها را از رقص تقاضا نماید .

در این روز شاهزاده جلال‌الدوله با موکب وخدم و حشم در حدود پانصد نفر ، بجمعیت چند هزار پیشوازکنندگان نزدیك میشوند . چون فرزانه استاد کیومرس میکوشد بفرماندار نزدیك شده پس از تقدیم قاب اشعار ، تهنیت ورودبه

را بخواند یساولان و رجال شهر ومسلمانان متنفذ مانع میشوند لذا او نیز از دور اشعار رابا آواز رسا ودلپذیر ونعره گوش نوازمیخواند که شاهزاده مجذوب گردیده امر میدهدکالسکه را آهسته حرکت دهند و او را نزدیك میخواند و فرزانه استاد نیز خودرا بفرماندار رسانیده قاب اشعار را روی دریچه کالسکه‌میگذارد وخرامان خرامان خیلی آهسته میرانند و استاد بهمان آواز رسا ودلنواز اشعار را میخواند بطوریکه چند هزار جمعیت درسکوت کاملی غوطه‌ور گردیده باشعار گوش میدهند و بعضی مسلمانان که بزرتشتیان میرسیدند میگویند « این بچه روسفیدتان کرد» بعضی میگویند « بارك‌الله مرحبا حیف که مسلمان نیست » فـرزانه استاد پس از پایان مدح تقاضای خودرا برمعافیت زرتشتیان اززقاضی تقدیم ودرخواست‌مینماید امر فرمایند یساولان مانع رقص آنها گشته پراکنده‌شان سازد.

شاهزاده جلال‌الدوله بارضایت خاطر خواهشش را پذیرفته و امر مذکور را صادر میفرماید . اینست تهنیت نامبرده :

هزارشکر زعـدل شهنشه جمجـاه
که داد داد ضعیفان بوجه بس دلخواه
هزارشکر که بار دگر جوان گردید
نژند بخت رعـایا ز بذل شـاهنشاه
مگر فکنده باز بفرق اهالی یزد
بلنـد سایه جـاوید ظـل شاهنشاه
گروه پارسیان زین نوید جان‌افروز
غریو عیش رسانند از زمیـن بر ماه
سروش مژده جانبخش خرمی آورد
ز جانب شه گیتی ستان فلك خرگاه
که از ره کرم و عدل و داد آبادی
خدای شد به رعایا جـلال شاهنشاه

جلال دولت ایران نبیرهٔ خُسرو
به نصرت ملك و یاوری پاك الله
چو باب عادل وباذل اباشکوه وجلال
پسند خاطرسلطان بحشمت و هم جاه
سرشته گوهر پاکش بخوی پاك پدر
چو جد تاجورش سوی عدل دارد راه
بحال شاه پرستان رعیت مظلوم
چو شهریار بدیشان به لطف کند نگاه
بحال ظالم بدبخت و مردم آزاران
دو صد فغان و فزون ناله وهزاران آه
بقهر آتش‌ومهرش‌چوشه‌جهانگیراست
گشاده باب‌عدالت بروی خلق و سپاه
جلال‌دوله که وصفش‌برون‌زتقریراست
بحکم دادگر آن شهریار دل آگاه
برای دادگری و تمدن آرائی
بسوی یزد روان شد خداش یار و پناه
بخاك پای شهنشاه و حضرت والا
فدای باد تن برخیان دولت خواه
که این‌چنین‌بگشودند ازکرم‌بر یزد
خجسته‌مخزن فرخنده عدل را درگاه
هزار شکر که آن موکب بهی کوکب
نمود عرصه این مرز و بوم نزهتگاه
بود تا بابد آستان ولایت
بعدل و داد مدین چو خسروی خرگاه

چوخوربواد فروزنده‌حضرتت تاحشر
امید گاه کیان را خجسته کرنشگاه
از این مواهب کبـری بخسرو عادل
دعاکنیم فزون از شمر بشام و بگاه
بذات اقدس بابت همی ثناگوئیم
علی الدوام شب و روز هم بسال و بماه
بموکب تو همایون نژاد فرخنده
سپاسه ران صمیمیم درگه و بیگاه
بلند سایه عدلت بفـرق این فرقه
مدام باد ابا خرمی و شوکت و جاه
بسالیان دراز اندر این دیار بکام
بلند بخت و بعشرت بزی بفضل‌الله
کنون بمقدم والای باهـر النورت
بوجد و سور ندیمیم و خوش بحمدالله
بوند شاد و همیشه بعشرت اندر بزم
هرآنکه‌هست‌بشاه وجلالش‌نیکوخواه
عدوی خسرو پور و نبیره‌گر باشند
بوند کشته بزاری فتاده‌اندر چاه
خدای دار بدامان شاه و شهـزاده
ید غم و الم روزگـار را کوتاه
امید هست که از راه‌عدل وداد وکرم
کنند در حق این برخیان بداد نگاه
کمینگان سراپا نثـار زرتشتـی
بخاك پـات سرائیم یکدله همراه

خوشا بحال زراتشتیان یزد اینْدم
که باز دادگر آمد خجسته ظل الله
بناز بر همه ملك سیاسی و معمور
بفر معدلت پور شه تو ای بنگاه
معلمین بوجود مبـارکت گویند
دعای خیر ببانك بلند در هرگاه
بویم در سم رخش تو ای عدالت‌کیش
فدای و کامروا همچو خاك اندر راه

وضعیات آندوره ، اغراق و تملقات در اشعار فوق را ایجاب مینموده و با همین کلمات ومدیحه سرائیها جامعه ضعیف زرتشتی تااندازه‌ئی ازچنگال کرکس مانند تعصبات گروه قوی مسلمانان محفوظ میمانده . اشعار و قصاید وسخنرانیهای فرزانه استاد کیومرس در مجالس مهمه و در مدح فرمانداران و بزرگان وقت که در روز نوروز و ایام مهم باتفاق اعضای انجمن وآموزگاران میخوانده متعدد است که شاید از پانصد تجاوز نماید .

در زیر یکی از نامه‌های منظومی است که در سال ۱۲٦۰ یزدگردی بفارسی سره بارباب بهمن خدامراد پیمان تنها زرتشتی‌ئی که در قم ببزازی مشغول بوده نوشته ودر آن از مدیحه سرائی پیش فرماندار در نوروز و نوروزی دادن فرماندار وغیره صحبت مینماید .

مهین یار فرزانه نیك خوی — جوانبخت ای بهمن کامجوی
نگهدار جانت خداوند باد — تنت جاودان شاد و خرسند باد
نخست آرمان دارم از دادگر — که مانی همی شاد وفیروزگر
دویم بر تو رنج گزارش نهم — بپیش‌آی خویشت نگارش دهم
بدان ایخردمند یار جوان — که یکسال بگذشتمان در میان
که نی از تو آمد بمن نامه‌ئی — نه بنگاشتم من بتو چامه‌ئی

بلی سال‌پار ازتوبرمن رسید   یکی نامه پر زسوز ونوید
همی گفته‌بودی که‌نوروز هم   خجسته بواد و مـبادات غم
کمین‌بنده‌درپاسخت آنزمان   نوشتم‌یکی نامه کردم روان
که نوروزبادت‌خجسته همی   بگیتی فزون‌سال‌خرم بزی
مگر پاسخی باز نامد ازآن   بدم زان شوه پژمریده روان
بهنگام نوروز امساله باز   یکی نامه‌آمـد بسویم‌فراز
چو بگشودم آن‌نامه دوستی   بدیدم در آن پایه دوستی
سراسر چوتنگ‌شکربودآن   ز دیدنش گردید شادم‌روان
بدیدار آن‌نـامه‌یـارخویش   شدم شادمان بیش از گاه‌پیش
پس ازآن شنو رویداد دگر   ز داد جـلال شـه دادگر
بهنگام نوروز امسال من   ابا کوشش نامور پاکتن
جوانمرد استاد دانش فشان   هم از یاری ماستر پاك جان
بهمراهی دیگر استاد ها   که با همدگر کرده‌هر کارها
یکی چامه بنیاد کردیم زود   که بد پورشه راسراسردرود
بروزنخستین که نوروز بود   چنان‌چون که‌آئین‌فیروزبود
برای ستایشگری این گروه   برفتیم زی داور با شکوه
ابر خاکپای جوان دادگر   جلال شهنشـاه فیروز گر
سرودم من‌آن چامه بندگی   ندیدم‌ز کس ننگ‌وشرمندگی
سپاس خداوند گردون سپهر   که شهزاده‌را مهرآمد به‌مهر
دمادم بما مهربانی فزود   بهرکس که‌آنجای‌برپای‌بود
بدست همایون خود یك‌بیك   یکی اشرفی‌داد وپس نیزیك
فزون‌تر بمن بنده بخشش نمود   ازیرا که‌من‌خوانده‌بودم‌سرود
پس‌ازآن شنومهر آن دادگر   که‌چون‌شدبدین‌ناتوان‌کارگر
بروز خجسته که بد روز باد   زآبـان مـه باسـتانی نهاد

چوخورشیدبرسوی‌خاوردمید   مرابخت شد یار وبندم گلید
گذشته بدی پاسی ازبامداد   که گیتی بیکدم مراکام داد
بنـاگاه شهزاده دادگر   ابا چند تن چاکر وراهبر
درون دبستان ما شد پدید   ازاین ناگهان‌کار هوشم‌پرید
نه بشناختم پای‌خود رازسر   گمان‌بردم‌آندم که‌خوابم‌مگر
سترك آن‌جوانبخت‌فرمانروا   نوازش بفرمود بس دلنوا
باندازه ساعتی آرمید   بسی دانش کودکان وارسید
پس آنگاه از راه آئین وداد   بما برخیان نیك‌بخشش‌بداد
همه کودکان را یکی‌دوقران   بمن بنده بخشیدپنجه قران
پس‌آنکه‌روان گشت‌آندادگر   بایوان فرخنده با زیب‌وفر
ترا نیکخواهند و دیدار جو   جوانمرد استاد فرخنده خو
خدابخش‌ماسترهمان بختیار   دگر پور اودرم اسفندیار
پدر بابرادرم وخویشان‌دگر   درودت پرستند سرتابسر
فزونتر اگر برنکارم ترا   بسی رنج خود داده باشم ترا
همان به‌که کوته‌کنم رازرا   گذارم بسی پوزش ازرنجها
همی‌خواستم تا بگفتارفرس   نگارم بتو چامه نامد درس
نوشتم بروز گزین اورمزد   مه آدرای بنده اورمزد
هزار ودوصدباشد وشصت‌سال   که‌یزدگرد گشت‌ازجهان‌پایمال
کمین‌دوستدارت‌منم‌خاکسار   کیومرس پور وفادار زار
خرمشاه دان مرمرا جایگه   ززرتشت دارم من آئین و ره

از چامه بالا که فرزانه استاد مانند نامه عادی نگاشته طبع روان وی درشعر و سخنوری ونظر خاص و مرحمتی که شاهزاده جلال‌الدوله فرماندار یزد بفرزانه استاد داشته بخوبی معلوم میشود چه اشرفی را که بحضارداده یك سکه بیشتر باستاد لطف فرموده و با آنکه در محله زرتشتیان شهر ، دبیرستان کیخسروی موجودبود

نظر توجهشان باستاد و خرمشاه بوده و بدبستانی که فرزانه استاد آموزگار بوده میرود وشاگردان را امتحان میکند و بهمه آنها انعام میدهد . نکته دیگر روح همکاری و یگانگی و اتحاد بوده که فرزانه استاد داشته و باآنکه اشعارتهنیت‌نوروز را خود او بنظم آورده وسراینده‌هم خودش‌بوده ومیدان سخنوری وسخنرانی‌بدست خود او بوده باز هم ذکری از همکاران خود فرزانه استاد جوانمرد و فرزانه‌ماستر خدابخش بمیان آورده وخود باآموزگاران دیگر را یك روح در چندین بدن می‌دانسته چنانکه در چامه بالا مینویسد :

بهنگام نوروز امسال من — ابا کوشش نامور پاك‌تن
جوانمرد استاد دانش فشان — هم از یاری ماستر پاك جان

دو نفر استادان را در کارهای خود شرکت داشته و البته پیشرفت بعضی کارها بمشاوره و معاونت سه نفر و گاهی هم خارج از حوزه اتحاد سه نفر انجام می گرفته ولی قسمت سخنرانی و چامه سرائی همیشه با فرزانه استاد کیومرس بوده .

فرزانه استاد کیومرس در سال ۱۲۷۹ یزدگردی محض همکاری با فرزانه اردشیرجی ریپورتر نماینده انجمن اکابر صاحبان پارسی در تهران اقامت داشت جماعت زرتشتیان آن دیار باکثریت آراء او را بنمایندگی خود برای عضویت انجمن شهرداری تهران‌انتخاب‌مینمایند نامه‌زیر استوار نامه‌ایست که انجمن‌نظارت انتخابات بانجمن شهرداری مینویسد وما در اینجا ضبط مینمائیم .

« امضاکنندگان ذیل اعضاء انجمن نظارت انتخاب یکنفر وکیل زردشتی بجهت خجسته انجمن بلدیه طهران بجای وکیل مستعفی که بر طبق اظهارات انجمن مفخم بلدیه ازطرف انجمن محترم زرتشتیان طهران انتخاب شده بودند در تاریخ پنجشنبه ۱۴ رمضان ۱۳۲۸ در کاروانسرای مشیر خلوت منعقد گردیده و با حفظ شرایط مندرجه در مواد نظامنامه انتخابات اعضاء انجمن بلدیه از ماده (۱۱) الی ماده (۱۸) **موازی یکصد و بیست و پنج ورقه تعرفه باشخاص لایق از طایفه**

زردشتی داده و در روز جمعه ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ در وکالتخانه پارسیان مشغول اخذ اوراق آراء شده موازی ۷۶ ورقه رأی اخذ و بعد از اخذ تمام اوراق آراء مزبور با کمال دقت مشغول استخراج آراء گردیده و از کلیه ۷۶ ورقه ۶۶ رأی بنام جناب میرزا کیومرس وفادار وده ورقه باسامی مختلف کشف گردید . لهذا اعضاء انجمن نظارت صحه انتخاب جناب میرزا کیومرس وفادار بعضویت‌فروهیده انجمن محترم بلدیه طهران تصدیق مینمایند . اقل کیخسرو شاهرخ اقل شاه بهرام مهربان‌پارسی اقل رستم خدابخش اقل خدابخش نوذر پارسی اقل گشتاسب فریدون.

مجمع حقشناس وحقگوی یزدخدمات صادقانه و بیریای‌معلمین اعنی‌فرزانه استاد کیومرس وفادار ، فرزانه ماستر خدابخش بهرام رئیس فرزانه استاد جوانمرد وفرزانه میرزا مهربان بهرام رئیس را فراموش نمودند وبپاس آن بالعکس ۱۸ روز پس ازشهادت‌فرزانه ماستر خدابخش درسال ۱۲۸۷ یزدگردی پروتست‌وحکم‌تبعید

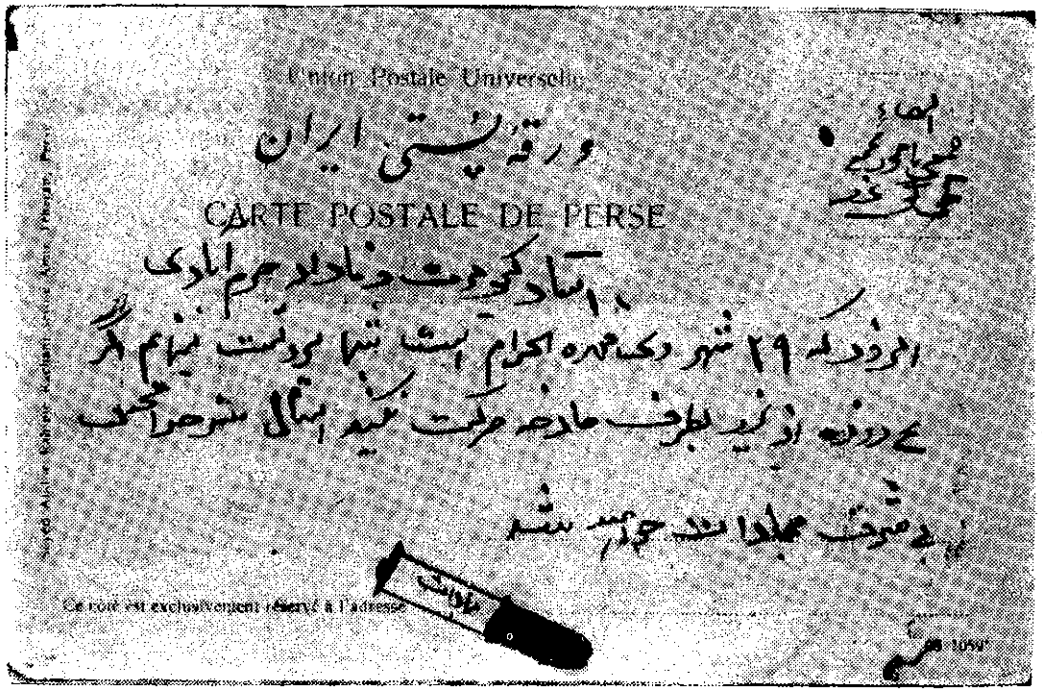

نظر توجهشان باستاد و خرمشاه بوده و بدبستانی که فرزانه استاد آموزگار بوده میرود وشاگردان را امتحان میکند و بهمه آنها انعام میدهد . نکته دیگر روح همکاری و یگانگی و اتحاد بوده که فرزانه استاد داشته و باآنکه اشعارتهنیت‌نوروز را خود او بنظم آورده وسراینده‌هم خودش‌بوده ومیدان سخنوری وسخنرانی‌بدست خود او بوده باز هم ذکری از همکاران خود فرزانه استاد جوانمرد و فرزانه‌ماستر خدابخش بمیان آورده وخود باآموزگاران دیگر را یك روح در چندین بدن می‌دانسته چنانکه در چامه بالا مینویسد :

بهنگام نوروز امسال من ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌ ‌ ابا کوشش ناموور پساکتن
جوانمرد استاد دانش فشان ‌ ‌ هم از یاری ماستر پاك جان

دو نفر استادان را در کارهای خود شرکت داشته و البته پیشرفت بعضی کارها بمشاوره و معاونت سه نفر و گاهی هم خارج از حوزه اتحاد سه نفر انجام می گرفته ولی قسمت سخنرانی و چامه سرائی همیشه با فرزانه استاد کیومرس بوده .

فرزانه استاد کیومرس در سال ۱۲۷۹ یزدگردی محض همکاری با فرزانه اردشیرجی ریپورتر نماینده انجمن اکابر صاحبان پارسی در تهران اقامت داشت جماعت زرتشتیان آن دیار باکثریت آراء او را بنمایندگی خود برای عضویت انجمن شهرداری تهران‌انتخاب‌مینمایند نامه‌زیر استوار نامه‌ایست که انجمن‌نظارت انتخابات بانجمن شهرداری مینویسد وما در اینجا ضبط مینمائیم .

« امضا کنندگان ذیل اعضاء انجمن نظارت انتخاب یکنفر وکیل زردشتی بجهت خجسته انجمن بلدیه طهران بجای وکیل مستعفی که بر طبق اظهارات انجمن مفخم بلدیه ازطرف انجمن محترم زرتشتیان طهران انتخاب شده بودند در تاریخ پنجشنبه ۱٤ رمضان ۱۳۲۸ در کاروانسرای مشیر خلوت منعقد گردیده و با حفظ شرایط مندرجه در مواد نظامنامه انتخابات اعضاء انجمن بلدیه از ماده (۱۱) الی ماده (۱۸) **موازی یکصد و بیست و پنج ورقه تعرفه باشخاص لایق از طایفه**

زردشتی داده و در روز جمعه ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ در وکالتخانه پارسیان مشغول اخذ اوراق آراء شده موازی ۷٦ ورقه رأی اخذ و بعد از اخذ تمام اوراق آراء مزبور با کمال دقت مشغول استخراج آراء گردیده و از کلیه ۷٦ ورقه ٦٦ رأی بنام جناب میرزا کیومرس وفادار وده ورقه باسامی مختلف کشف گردید . لهذا اعضاء انجمن نظارت صحه انتخاب جناب میرزا کیومرس وفادار بعضویت‌فروهیده انجمن محترم بلدیه طهران تصدیق مینمایند . اقل کیخسرو شاهرخ اقل شاه بهرام مهربان‌پارسی اقل رستم خدابخش اقل خدابخش نوذر پارسی اقل گشتاسب فریدون.

مجمع حقشناس وحقگوی یزدخدمات صادقانه و بیریای‌معلمین اعنی‌فرزانه استاد کیومرس وفادار ، فرزانه ماستر خدابخش بهرام رئیس فرزانه استاد جوانمرد وفرزانه میرزا مهربان بهرام رئیس را فراموش نمودند وبپاس آن بالعکس ۱۸ روز پس ازشهادت‌فرزانه ماستر خدابخش درسال ۱۲۸۷ یزدگردی پروتست‌وحکم‌تبعید

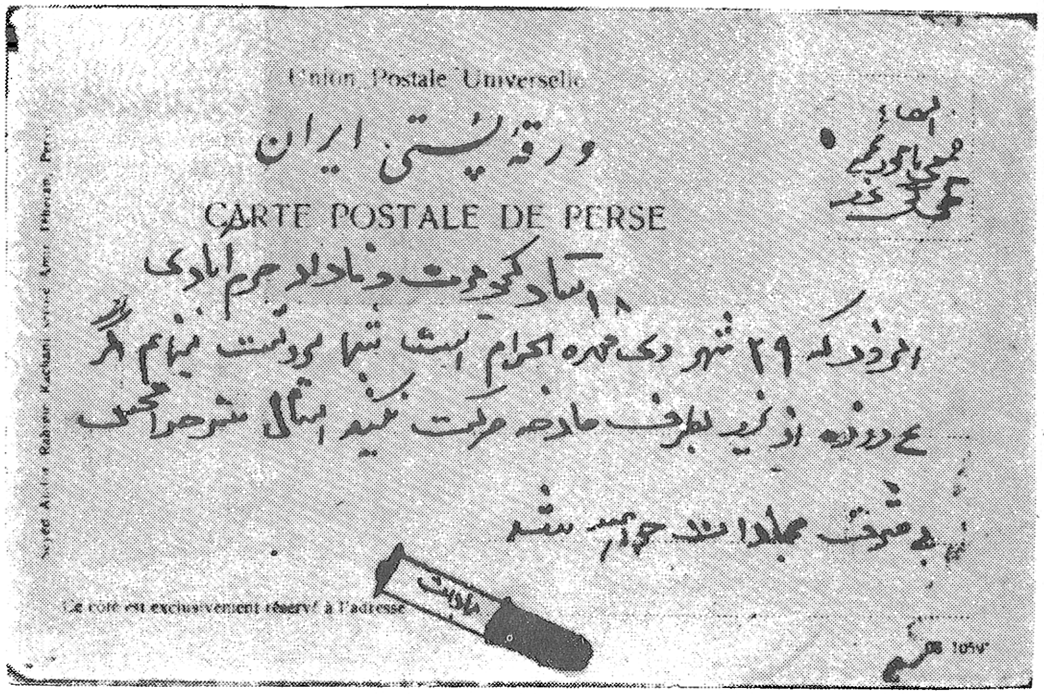

فرزانه وفادار کیومرس ایرانی

آنها را از ایران بوسیله کارت پستال شهری بمضمون زیر میفرستند .ما عکس آن رابرای اطلاع آیندگان در اینجا ضبط مینمائیم .

« امروز که ۲۹ ذیقعدةالحرام است بشما پروتست مینمائیم اگر ٤ روزه از یزد بطرف خارجه حرکت نکنید امثال ماستر خدابخش بیشرف مجازات خواهید شد .امضاء جمعی مأمور مجمع حقگوی یزد.»

پس از شهادت ماستر خدابخش که سر معلمین بشمار میآمد مجمع حقگوی یزد فرزانه استاد کیومرس راکه دست و زبان معلمین بود خار سرراه و اغراض نفسانی خود میدانستند .لذااز اول درپی نابود کردن اوبودند اما خواست خداوندی نبود وهدف تیر جفای آنان نگردید .

فرزانه استاد کیومرس پس ازوصول پروتست نامبرده شبانه ازیزد بگریخت وببمبئی پناه برد دشمنان از استماع خبر تا نزدیکی رفسنجان بتاختند تا مگر اورا آماج تیر ستمکارانه خود قرار دهند ولی او مسافات بعیده را زودتر از آنها قطع نموده بود .

فرزانه استاد کیومرس چند سالی را دربمبئی بماند و اندکی قبل از مرگ بایران و یزد مراجعت نمود . مغرضین و دشمنان بخطا و اشتباه خود برخوردند وبالطف ومحبت پیش آمدند.

استاد در اواخر عمرخویش گوشه تنهائی بگزید ولی تا قبل ازدرگذشت از گشودن گره کار جماعت خودداری نمیکرد.

فرزانه استاد کیومرس بامداد روزشهریور وامرداد ماه قدیم ۱۲۹۰ یزد گردی رهسپار مینو وخانه سرود مزدا گردید .روانش شاد باد.

این را نگفته نگذاریم. کوچکترین فرزند فرزانه استاد کیومرس بنام وفادار که مدتها در دادگاه بمبئی بشغل وکالت مشغول بود . نخستین زرتشتی متولد در ایران است که از طرف حکومت هند بکرسی قضاوت در این استان نامی منصوب ومدتی است با کمال بیطرفی وحقانیت دعاوی مردم راقطع وفصل مینماید.زرتشتیان

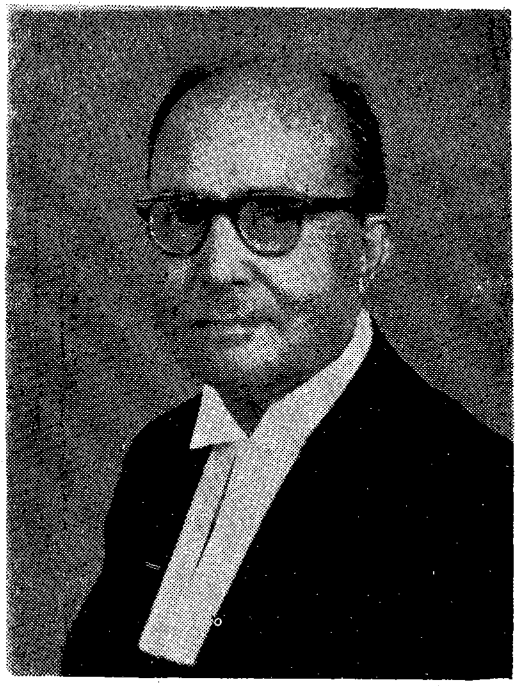

فرزانه وفادار کیومرس ایرانی

آنها را از ایران بوسیله کارت پستال شهری بمضمون زیر میفرستند .ما عکس آن را برای اطلاع آیندگان در اینجا ضبط مینمائیم .

« امروز که ۲۹ ذیقعدةالحرام است بشما پروتست مینمائیم اگر ٤ روزه از یزد بطرف خارجه حرکت نکنید امثال ماستر خدابخش بیشرف مجازات خواهید شد .امضاء جمعی مأمور مجمع حقگوی یزد.»

پس از شهادت ماستر خدابخش که سر معلمین بشمار میآمد مجمع‌حقگوی یزد فرزانه استاد کیومرس را که دست و زبان معلمین بود خار سرراه و اغراض نفسانی خود میدانستند .لذا از اول‌درپی نابود کردن‌اوبودند اما خواست‌خداوندی نبود وهدف تیر جفای آنان‌نگردید .

فرزانه استاد کیومرس پس ازوصول پروتست نامبرده شبانه ازیزد بگریخت وبیمبئی پناه برد دشمنان از استماع خبر تا نزدیکی رفسنجان بتاختند تا مگر اورا آماج تیر ستمکارانه خود قرار دهند ولی او مسافات بعیده را زودتر از آنها قطع نموده بود .

فرزانه استاد کیومرس چند سالی را دربمبئی بماند و اندکی قبل از مرگ بایران و یزد مراجعت نمود . مغرضین و دشمنان بخطا و اشتباه خود برخوردند وبالطف ومحبت پیش آمدند.

استاد در اواخر عمرخویش گوشه تنهائی بگزید ولی تا قبل ازدرگذشت‌از گشودن گره‌کار جماعت خودداری نمیکرد.

فرزانه استاد کیومرس‌بامداد روزشهریور وامرداد ماه قدیم۱۲۹۰ یزد گردی رهسپار مینو وخانه سرود مزدا گردید .روانش‌شادباد.

این را ناگفته نگذاریم. کوچکترین‌فرزند فرزانه استاد کیومرس بنام وفادار که مدتها در دادگاه بمبئی بشغل وکالت مشغول بود . نخستین زرتشتی متولد در ایران است که از طرف حکومت هند بکرسی قضاوت در این استان نامی منصوب ومدتی است‌با کمال بیطرفی وحقانیت دعاوی مردم راقطع وفصل مینماید.زرتشتیان

اتباع دولت شاهنشاهی ایران ازدولت بیگانه هند که با دادگری وحق پرستی وبر خلاف ماده ۵۸متمم‌قانون اساسی‌ایران که محرومیت‌درحق ملل متنوعه وغیرمسلم قائل شده ، در انتصاب اشخاص بمشاغل حساس نظر بکفایت و لیاقت آنها داشته و امتیازی بین هندی و ایرانی یا مسلمان و زرتشتی بودن آنها نمیگذارند قلباً سپاسگزار میباشند .

فرزانه ملا گشتاسب کرمانی

ملا گشتاسب پور بهمن کرمانی دانشمند و ستاره شناس زرتشتی است . در استخراج تقویم وهیئت وریاضی دستی بسزا داشت. رمل نیکو میدانست ودرسلوك وعرفان گام میزد . هنگامیکه آغا محمد خان قاجار برخلاف لطفعلیخان زندعلم طغیان برافراشت و او را درشهر کرمان محاصره نمود ، در اوایل محـاصره کسی را گمان نبود که آغامحمد خان بتواند شهر رافتح نماید.

روزی لطفعلیخان ، ملا گشتاسب را خواسته امر نمود ارتفاع گرفته وبقاعده نجومی‌ببیند که آغا محمدخان شهر کرمان را فتح مینماید یاخیر . ملا گشتاسب اسطرلاب را برابر آفتاب برده طالع وقت را معین و بعد از مـلاحظه دقیق گفت روز جمعه ۱۱ ربیع‌الثانی آغا محمدخان شهر را فتح خواهد نمود . لطفعلیخان از این سخن برنجید . فرمانداد گشتاسب را درحبس اندازند و گفت اگر روزموعود حصار گشوده نشود او را بقتل رسانند(۱) گشتاسب محبوس بودتاروز موعود که‌شهر فتح شد .

تاریخ گیتی گشا در ذیل آقا محمد رضای شیرازی روز جمعه ۲۹ ماه ربیع الاول سال ۱۳۰۹ هجری را تاریخ فتح کرمان میداند که بواسطه خیانت نجفقلی

(۱) رجوع شود بتاریخ کرمان بنشانی (H.P. (ms)142)محفوظ دربنگاه‌خاور شناسی خورشیدجی کاما . بمبئی

خان خراسانی ساکن کرمان و معتمد لطفعلیخان زند صورت گرفت . بدینطریق که‌چون‌طرف اطمینان بودحفظ باروی ارك که ازیك سمت بخارج شهر اتصال‌داشت باو محول بود . او نیز با آغا محمدخان همداستان شده دروازه رابر آنها بگشود و کار را برلطفعلیخان زند ولینعمت خویش تنگ و اورا فراری ساخت .

خبر پیشگوئی ملا گشتاسب و زندانی بودنش در سپاه دشمن پیچید . آغا محمد خان راشاد ومسرور و اطرافیانش را قویدل ساخت . همینکه حصار کرمان بشکست وشهرمسخر شد ، ملا گشتاسب بفوریت اززندان نجات یافت وطرف‌محبت وتوجه مخصوص آغامحمدخان قرار گرفت . باوجودیکه زرتشتی بود و اهل‌اسلام بواسطه‌جهالت و تعصب اورا مردود میدانستند . شاهنشاه وی را بسیار گرامی‌داشت وارادت خاصی نسبت باو پیدا کرد وخلعتی‌فاخر بخشید و مستمری ووظیفه‌امیرانه برایش مقرر ساخت ودر مسافرتها و پیکارها اورادر رکاب خود میبرد وهمواره مورد بذل و بخششهای شاهانه قرار میداد .

ظلم وستمی که این سلطان سفاك و خونخوار خودخواه وسرسلسله قاجاریه بمردم کرمان ونواحی رواداشت در صفحات تاریخ ثبت وورد زبان مردم میباشد و نیازی بذکر نیست . در آن گیر و دار که شهر کرمان بشهر کوران تبدیل گردید گروه زرتشتیان بواسطه ارتباط دینی با ملا گشتاسب که طرف توجه شاه واقع شد، بر خلاف زعم دکتر جیوانجی مدی و سایر دانشمندان که از نفوذ و شخصیت ملا گشتاسب بیخبر ند در امان ماندند و آسیب ندیدند . گویا خواست اهورا مزدابود که شماره اندك زرتشتیان از سرزمین کرمان محو ونابودنگردد.

ملا افلاطون صاحب اقبال ناصری در مورد نفوذ مـلا گشتاسب مینویسد : «هنگامیکه شاه غفران پناه مبرور آغا محمـد خان اسکنه‌الله فی‌دارالسرور در فتح ونصرت وتصرف مملکت کرمان مظفر و منصور گردیده و فیروز و مسرور بر تخت سلطنت ابد مأنوس جلوس فرموده بودند ملا گشتاسب ابن بهمن جد فقیر راکـه باصطلاح اهل آنزمان منجمی دانا و مستخرجی بینا بوده علاوه بر خلعت و انعام

ملوکانه بامواجبی مستمر ووظیفه مقرر در رکاب ظفر انتساب‌خویش بتفلیس‌وسایر اسفار برده در ازاء خدمات وجانفشانیهای او همواره بذل مرحمت درحقش مبذول میفرموده‌اند بحدی که هر گاه یکی از اسرا محض استخلاص فی‌الجمله خود را باو منسوب مینموده از منبع احسان ومکرمت بی‌پایان بانوازش وعطایای‌شاهانه‌اش آزاد ومطلق‌العنان داشته با فرمان مخصوص بوطن مألوف مراجعت میداده‌اند. »

ملا گشتاسب تا اوایل شاهنشاهی فتحعلیشاه قاجار میزیست و بخدمت خلق و بیچارگان قیام داشت وبواسطه عزت واحترام دردربارمحسود مسلمانان وهمگان بود .

در غیاب او عیال ویك پسرش را دشمنان ربوده بجبر مسلمان‌میکنند .بقول آقای سید محمدحاجی سید باقر هاشمی کرمانی ، نماینده مجلس شورایملی،عیال ملا گشتاسب رانام لعل بود ومردی که پس از اسلام آوردن با او عقد بسته‌بود بملا گشتاسب اظهار مینماید اگر درزمره اسلامیان درآید عیال تازه‌خود راطلاق‌میدهد تا او با عیال سابق خود بسربرد .ملا گشتاسب فی‌البدیهه بابیت زیر اورا پاسخ میدهد :

رقیب‌از دست من لعلی ربود ومیل من کم‌شد
مبادا آدمی رامیل بر چیزی که سگ دم‌شد

پسر ملا گشتاسب را نام میرزا محمد جدیدالاسلام بود و در دربار فتحعلیشاه قاجار میزیست و مانند پدر در نجوم و استخراج سرآمد بود . بقول آقای هاشمی مرگ عباس میرزای ولیعهد و فتحعلیشاه را قبلا بحقیقت تعیین مینماید ودر ضمن پیشگوئی میکند که در سال ۱۲۶۴ هجری دین جدیدی پیدا میشود و تا صد سال ترقی مییابد سپس بیست‌سال ترقی‌آن راکدمیشود وپس ازآن دوره نزول وتحلیل آن آغاز میگردد .

همینکه ملا گشتاسب دارفانی‌را وداع گفت‌دشمنان‌فرصت‌یافته‌خانه‌وزندگانی وکلیه متروکات وی را ازکتب جفر وزیج و اسطرلاب وغیره که با هزاران‌زحمات

تهیه کرده بود بباد غارت میدهند و فرزندانش را مستأصل و پریشان میسازند. حتی فرمان مستمری نامبرده در آن گیرو دار مفقود میشود و بالنتیجه وظیفه مقرره مقطوع و بازماندگانش پریشان روزگار میگردند . هرچند اسکندر پسر مهتر از مقامات مربوطه کرمان دادخواهی نمود کسی بدادش نرسید و بواسطه پریشان روزگاری نتوانست خودرابپایتخت رسانیده عرضحال نماید وبوضع ناگوارخانواده سروصورتی بخشد . فرزندان ونبیرگان ملا گشتاسب نیز در نجوم واستخراج صاحب سررشته ومورد لطف ونوازش بزرگان وقت بوده‌اند.

فرزانه استاد ماستر خدابخش

فرزانه خدابخش پوربهرام رئیس معزوف باستاد ماستر دانشمند ناموری‌است که دراحیای فرهنگ مزدیسنا درایران قدم بزرگ برداشت و تا آخرین لحظه حیات محور فرهنگ زرتشتیان بود . نامبرده در زبانهای گوناگون انگلیسی ، گجراتی ، پارسی ، اوستا ، پهلوی و پازند استاد بود و با زبانهای سانسکریت ، عربی ، فرانسه وآلمانی نیز آشنائی کامل‌داشت .

استاد ماستر در سال ۱۲۳۰ یزدگردی در قریه نرسی آباد حومه یزد قدم بعرصه وجود نهاد ودر ده سالگی دوران قحطی سال ۱۲۳۷ی بهمراه والدین‌خویش رهسپار بمبئی گردید و در مدرسه ملا فیروز بتحصیل دانش پرداخت و سپس از دانشگاه بمبئی باخذ دانشنامه بیا .B.A نایل وبتدریس‌فارسی وانگلیسی‌بزرگان درخانه های آنها پرداخت وهم در دبیرستان چندن وادی بمبئی بسمت دبیری فارسی وانگلیسی بکارمشغول گشت . و برهمنونی استادگنگا بفراگرفتن دروس مذهبی واوستا وپهلوی پرداخت و میراث گرانبهائی راکه دستور جاماسب ولایتی حدود ۱۶۰ سال قبل درهند بودیعه نهاده بود با خود بایران آورد .

انجمن اکابر صاحبان پارسی که برای بهتری حال زرتشتیان ایران ابراز مساعی مینمایند بنا بسفارش فرزانه خورشید جی رستم جی کاما در سال ۱۲۵۷ یزدگردی فرزانه ماستر را در دبیرستان کیخسروی یزد مأمور تدریس انگلیسی

و اوستا مینمایند و تا هنگام شهادت بسمت سردبیری در دبیرستان نامبرده بکار فرهنگی اشتغال داشت .

فرزانه ماستر درتعلیم وتربیت نونهالان زرتشتی جدی وافر نمود ودرمحضر علمای اسلام عزت‌ونفوذی بغایت‌بدست‌آورد . بقول سالنامه‌فرهنگ‌یزد(۲۹-۱۳۲۸) « یکی ازمعاریف زمان وشخصیت برجسته‌ای بوده است .»

فرزانه استاد ماستر دانشمندی بود وارسته ، سلیم ، بردبار ، با حوصله و دست ازعلایق دنیوی شسته وپیشرفت اوضاع اجتماعی وفرهنگی زرتشتیان تاحدی مدیون خودگذشتگی و فداکاریهای او و فرزانه استاد کیومرس میباشد . تأسیس انجمن ناصری زرتشتیان یزد که درسال ۱۲۶۱ یزدگردی (۱۸۹۲م) بدست فرزانه کیخسروجی خانصاحب دومین نماینده پارسیان شالوده ریزی گشت از اثر فکر و همت عالی او بود وتا سال ۱۲۸۷ی هنگامیکه با تیر تعصب بدمنشان شهید شد سمت دبیری ومشاوری مذهبی آن انجمن را داشت .

در طی مدت سی سال در تعلیم اوستا و پهلوی و مسائل مذهبی بموبدان و بهدینان صرف همت نمود وهزاران پرسشهای دینی‌وآئینی راکه ازاطراف بانجمن یا بخودش میرسید پاسخهای متین میداد . حتی علما وبزرگان ورجال کشور نیز ازپرسشهای وابسته بفرهنگ مزدیسنا خودداری‌ننموده‌اند.هنگامیکه میرزامحمد-حسینخان ذکاءالملك درمورد زبان دساتیر ازانجمن ناصری زرتشتیان یزد سئوال نمود استاد ماستر آنرا پاسخ متین داد وزبانش‌را مجعول خواند وی نخستین کسی است که درایران چنین حقیقتی را بیان نمود . استادان اوستا و پهلوی هندوستان بویژه هیربد تهمورث انکلیساریا و استاد بهرام‌گور که با فرزانه ماستر رابطه و مکاتبه داشته‌اند . علو مقام فرهنگی اورا بسیار ستوده‌اند .

دانشمند نامبرده درتألیف و تدوین کتب آئینی مزدیسنا نیز ابراز فعالیت نموده است وچون استادی بود وارسته ، ونه جویای نام وشهرت ، کتب خویش را پس از اتمام تألیف بدون هیچ انتظاری برای انتشار بدیگران واگذار میکرد .

فرزانه استاد ماستر خدابخش

و اوستا مینمایند و تا هنگام شهادت بسمت سردبیری در دبیرستان نامبرده بکار فرهنگی اشتغال داشت .

فرزانه ماستر درتعلیم وتربیت نونهالان زرتشتی جدی وافر نمود ودرمحضر علمای اسلام عزت ونفوذی بغایت بدست آورد . بقول سالنامه فرهنگ یزد (۱۳۲۸-۲۹) « یکی ازمعاریف زمان وشخصیت برجسته‌ای بوده است .»

فرزانه استاد ماستر دانشمندی بود وارسته ، سلیم ، بردبار ، با حوصله و دست ازعلایق دنیوی شسته وپیشرفت اوضاع اجتماعی وفرهنگی زرتشتیان تاحدی مدیون خود گذشتگی و فداکاریهای او و فرزانه استاد کیومرس میباشد . تأسیس انجمن ناصری زرتشتیان یزد که درسال ۱۲۶۱ یزدگردی (۱۸۹۲م) بدست فرزانه کیخسروجی خانصاحب دومین نماینده پارسیان شالوده ریزی گشت از اثر فکر و همت عالی او بود وتا سال ۱۲۸۷ی هنگامیکه با تیر تعصب بدمنشان شهید شد سمت دبیری ومشاوری مذهبی آن انجمن را داشت .

در طی مدت سی سال در تعلیم اوستا و پهلوی و مسائل مذهبی بموبدان و بهدینان صرف همت نمود وهزاران پرسشهای دینی وآئینی را که ازاطراف بانجمن یا بخودش میرسید پاسخهای متین میداد . حتی علما وبزرگان ورجال کشور نیز ازپرسشهای وابسته بفرهنگ مزدیسنا خودداری ننموده‌اند. هنگامیکه میرزامحمد حسینخان ذکاءالملک درمورد زبان دساتیر ازانجمن ناصری زرتشتیان یزد سئوال نمود استاد ماستر آنرا پاسخ متین داد وزبانش را مجعول خواند وی نخستین کسی است که درایران چنین حقیقتی را بیان نمود . استادان اوستا و پهلوی هندوستان بویژه هیربد تهمورث انکلیساریا و استاد بهرام گور که با فرزانه ماستر رابطه و مکاتبه داشته‌اند . علو مقام فرهنگی اورا بسیار ستوده‌اند .

دانشمند نامبرده درتألیف و تدوین کتب آئینی مزدیسنا نیز ابراز فعالیت نموده است وچون استادی بود وارسته ، ونه جویای نام وشهرت ، کتب خویش را پس از اتمام تألیف بدون هیچ انتظاری برای انتشار بدیگران واگذار میکرد .

فرزانه استاد ماستر خدابخش

تألیفات او عبارتست از:

۱ـ بندهشن را درسال ۱۲۴۸ یزدگردی از پهلوی بفارسی ترجمه نمود و بموبد مهرگان موبد سیاوخش سپرد تا درطبع ونشرش اقدام نماید ولی متأسفانه اینك که ۸۱ سال ازتألیفش میگذرد هنوز ازگوشهٔ خانه موبد مهرگان قدم بیرون ننهاده وچون پرده نشینان ازانظار مخفی است و علت آن اینکه چون در بندهشن فقراتی است دال برحقیقت تقویم جدید باستانی وموبد مهرگان محافظه‌کار بنا به سفارش همفکران خود ازآفتابی کردن آن خودداری نمود .

۲ـ گواه زناشوئی زرتشتیان که همه پند واندرز دینی وبزبان اوستا وپهلوی بود . بتصویب دستوران کیش بهی آن را در سال ۱۲۴۷ یزدگردی بزبان دری و معمول بین مردم ترجمه نمود و اینك هنگام عقد ازدواج بین موبدان زرتشتی مرسوم میباشد .

۳ـ گلدسته چمن آئین زرتشت بتوسط برادرش میرزامهربان رئیس‌دربمبئی طبع ومنتشر گردید . کتاب نامبرده بوزیران وعلمای معروف اسلام وسران کشور ومدیران جراید وحتی بسلطان وقت مظفرالدینشاه اهدا شده است .

۴ ـ رساله برخلاف قربانی درسال ۱۲۶۵ یزدگرد ، تألیف ومنتشر گردید وبین زرتشتیان تأثیری بسزا بخشید و صدی هفتاد از قربانیهائی که هنگام جشن مهرگان بعمل میآمد کاسته گردید . سازمان جوانان زرتشتی بمبئی دو باره آنرا بنام ناروائی قربانی درآئین مزدیسنا با تذکره او تحت شماره ۳ دین‌نامه در مهر ماه ۱۳۲۱ی منتشرساخت .

۵ ـ آئین‌نامه ارث ومیراث وزناشوئی درسال ۱۲۸۰ی بتصویب دستورنامدار پور دستور شهریار موبدان موبد یزد و سران همگروه طبق مقررات مذهبی و آئین‌نامه متداول بین پارسیان هند تنظیم کرد .

۶ـ گاتها ـ درسال۱۲۸۵ی سخنان مقدس وخشور کهنسال راازاوستا بپارسی ترجمه نمود وبرای طبع وانتشار بخدمت ارباب کیخسرو شاهرخ نماینده جماعت

درمجلس شورایملی بتهران فرستاد ولی طبع آن بعللی بتأخیر افتاد تا آنکه‌استاد شهید گشت و چنانکه ارباب در جواب سئوال و مطالبه وراث آن مرحوم راجع بنامه مقدس مزبوراظهار داشتند ودرروزنامه هفتگی فروهر مورد بحث قرار گرفت درمنزل اومفقود میگردد .

فرزانه استاد ماستر بغیر از آنچه درتذکره آمده تألیفات دیگری نیز در مسائل مذهبی داشته که مباشرین چاپ باسم خویش‌تمام نموده‌اند. بسا ازکتبی که در دبستانهای آن دوره تدریس میگردیده باسم او و یارانش فرزانه استاد جوانمرد شیرمرد واستاد کیومرس وفادار طبع گردیده است که امروز نایاب است . یکی از رسالات دیگر او که مانند بندهشن در گوشه فراموشی افتاده است ، آئین آموز زرتشتی است که برای مبتدیان تهیه نموده .

فرزانه استاد ماستر در نیمروز فروردین روز و فروردینماه قدیمی ۱۲۸۷ یزدگردی هنگامیکه بنزدیکی دبیرستان میرسد بدست یکنفرژاندارم زرتشتی‌بنام فریدون رستم کرمانی بضربت پنج تیر شهید میگردد وجماعت ازفیض فضل‌ودانش اومحروم میمانند .

فرزانه ماستر خدا بخش بین دانشمندان پارسی و استادان مغرب زمین و ایران‌شناسان آندیار شهرتی بسزا داشت . خبر شهادتش گروه روشندلان و امنای انجمن اکابر صاحبان پارسی را بغم واندوه دچارساخت .

پروفسور جاکسن امریکائی با همکاری دستور دکتر مانکجی دهلا و سایر ایرانشناسان ازحکومت وقت تقاضای اعدام قاتل را مینمایند . پس از پافشاریهای های سخت حکومت وقت جواب میدهد چون استاد اهل‌ذمه میباشد و خونبهای آنهاازصد تومان تجاوزنمیکند حاضرند مبلغ مذکوررا بسبیل‌دیه بیازماندگانش بپردازند . قلب نیك‌منشان مغرب‌زمین از وصول آنگونه پاسخ وقدرشناسی از علم ودانش چاك گردید .

زهی افسوس علم و دانشی که قیمت کردنی نیست . خدمات گرانبهائی که

ارزش آنرا تعیین نتوان کرد وخامه و گفتار از تقدیرش کوتاه میآید . زمامداران خودخواه وقت ، چنان منبع فضل و کمال وخدمات گرانبها وجان فرزند اصیل‌مام میهن را ناچیز میشمارند . نه بر زنده بر مرده باید گریست ـ که ازبارگاه عدل و داد خداوندی غافل میمانند . اگرنیروی پول وهدایای مادی آنهارا زبون ساخت وبشهادت فرزانه ماستر وقعی‌ننهادند وقاتلش را آزاد گذاشتند ، داد اهورائی،روان تابناك آن مرد اشو ، روان مرد وارسته‌ای که دست ازعلایق دنیوی‌شسته بود ، در گروثمان برین سرافراز وقتلگاهش زیارتگاه مردم گردید . دردمندان چارهٔ درد خویش را در آن مکان پاك بوسیلهٔ روان اشویش از اهورامزدا درخواست مینمایند وبمراد خویش میرسند وچراغ میافروزند .

باید باکمال تاسف اظهار داشت که سخن‌چینی وغمازی خوی‌زشت اهریمنی بین بعضی افراد همگروه حکمفرماست هر که برای خدمت جماعت و خلق کمر همت بر بندد از دست وزبان چنین ناکسان در امان نیست . در تذکره فرزانه مانکجی هاتریا وفرزانه بهرام رستم دیده میشود که برخلاف آنها چطور دادسخن وقلمفرسائی گردیده است .

فرزانه اردشیر جی ریپورتر واستاد ماستر خدابخش واستاد کیومرس وفادار وارباب کیخسرو شاهرخ ودیگران ازدست وزبان آنها راحت نبوده‌اند و هرآن در پس پرده با پخش شب نامه ها ویا تشکیل مجالس اشکال وزحمات برای آنهاتولید ودر پیش بردن مقاصدشان که خیرجامعه را دربر داشت موانع ایجاد میکردند . بالاخره مجمعی بنام مجمع حقگوی یزد که در تذکره فرزانه استاد کیومرس از آن سخن رانده‌ایم تشکیل گردید ودامنه فعالیت خود را تا بتهران رسانیده و در دامن زدن آتش نفاق همت نمودند .

فرزانه مانکجی هاتریا

فرزانه مانکجی پور لیمجی پور هوشنگ هاتریا ملقب بدرویش فانی از دانشمندان وعارفان زرتشتی قرن گذشته میباشد. درخدمت بنوع بویژه زرتشتیان ایران زحمات‌طاقت‌فرسامتحمل گردیده‌است . در۳۱ مارس۱۸۵٤ میلادی(۱۲۲۳ی) بنمایندگی انجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی برای تحقیق از چگونگی حالات زرتشتیان بایران عزیمت نمود .(۱) و درطی ۲۸ سال مردانه در پیش بردن مقصد راستی مساعی ابراز داشت ودر تعلیم وتربیت و رفع تعدیات بهدینان همت گماشت ودر سال ۱۸۲۲ میلادی (۱۲۹۹هجری) باکوشش خستگی ناپذیر بار جزیه را از دوش زرتشتیان ایران برداشت .

صاحب تاریخ کرمان(۲)مولفه ۱۲۸٦ هجری که کتاب را در حضور فرزانه

(۱) بموجب نامهٔ خرداد وفروردینماه ۱۲۲٤ یزدگردی از پنجایت یزد بامضای دستور نامداربن کیخسرو ـ موبد کیخسرو موبد بهمن ـ رستم‌بن دینیار ـ دینیاربامس فولادبن رستم ـ بهرام مهربان ـ خداداد زال ـ جمشید بمان ـ خرسندفرود ـ ماونداد خسرو ـ بمان اورمزدیار ـ نامدار شاهویر بانجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی‌فرزانه مانکجی بروز وهمن واسفندماه قدیم سنه ۱۲۲۳ یزدگردی وارد یزد میشود. رونوشت نامه مذکور بنشانی (H.P. (ms) 213) در بنگاه خاور شناسی خورشیدجی کاما- بمبئی محفوظ است .

(۲) بچاپ نرسیده و نام مؤلف آن مجهول است . نسخه خطی آن بنشانی (H.P. (ms)142) دربنگاه خاورشناسی‌خورشید کاما ـ بمبئی محفوظ است .

مانکجی وبرای اونوشته درضمن سخن ازرجال کرمان در مورد فرزانه مانکجی و زندگانی اوشرح مبسوطی نگاشته است و چون در تحت نظر خود فرزانه بوده و مقرون بحقیقت میباشد عین آنرا دراینجا نقل مینمائیم :

« مانکجی صاحب خلف مرحوم لیمجی‌بن مرحوم هوشنگ‌بن مرحوم نوروزبن مرحوم بایجی‌بن مرحوم مهرجی‌بن هیرجی‌بن کاوس بن ویراب‌بن رتن جی‌بن جمشیدبن رام پوچا درسنه ۱۲۳۰هجری ۲۱آذر ماه قدیم (۱۸۱۳م) درقصبه موراسومالی که از توابع بندرسورت‌میباشد وتاسورت‌هشت‌فرسخ است وبعداوتادریا یك فرسخ مولود مسعود ایشان اتفاق افتاد و چون ایشان‌بسن پنج سالگی رسیدند از امور اتفاقیه اینکه کارگزاران دولت انگلیس بنابر مصلحتی غالب تردد جحاز وبغله را دربندر بمبئی قراردادند واز بندر سورت قطع کردند . بعد از آن بیشتر ارسال ومرسول و معاملات تجارتی و دیوانی و دارالحکومه در بندر بمبئی قرار گرفت . چون پارسیانی که درسورت و توابع و مضافات او بودند همه اهل معامله بودند ومعاش آنها ازمعاملات میگذشت . تردد جحاز و تجار که ازآنجا قطع شد نقص کلی بر معیشت پارسیان واقع شد باین ملاحظه بیشتر پارسیانی که متوطن بندر سورت و توابع اوبودند از وطن خود مسافرت کرده در بندر معموره بمبئی توطن نمودند . بطوریکه تخمیناً ازصد خانواده بیشتر ازپنج خانواده در سورت و حواشی آن توقف ننمودند .

ازآنجمله مرحوم لیمجی ابوی مانکجی صاحب هم ازکسانی بود که از موراسومالی با عیال توطن به بندر بمبئی نمودند و گفتیم در آن وقت مانکجی صاحب پنجساله بود . اجداد مانکجی صاحب گویا در اوایل سلطنت صفویه از ایران بصوب هندوستان مسافرت نمودند مثل بعضی دیگر ازپارسیان چندان طول زمان توطن ایشان بهندوستان نداشت . مع‌القصه مانکجی صاحب میل بوطن‌اصلی که ایران باشد ازهمان زمان کودکی داشت وپیوسته مکنون خاطر ایشان بود که عندالقدرت بسفر ایران بیاید وچون رسم پارسی متوطن بمبئی ، تفصیل محاربات

وجنگهای پهلوانان ایران را وبعضی از تواریخ عجم را و اسم بلاد ایران را بزبان وخط گجراتی ترجمه نموده هراوقات که برصات نیست و باران نمیبارد در ساحل دریا انجمن کرده میخوانند . هراوقات که برصات است دربازار یا آتشکده‌مجمعی جمع شده تواریخ ایران وایرانیها میخوانند .

مانکجی صاحب با اینکه سن ایشان اقتضای درك این مطالب را نمینمود از فرط میل بایران وایرانی در هر انجمن که تاریخ خوانده و گفته میشد حاضرشده گوش میداد با اینکه کودکان همسال ایشان وبزرگتر ازایشان ابداً درك معنی و فایدهٔ تاریخ را نمیکردند وبهیچوجه اعتنا نداشتند وبلهو و لعب خودشان مشغول بودند وبهیچوجه ازهم سنهای ایشان درانجمن حاضرنمیشدند .

مانکجی صاحب پیوسته از خداوند اعلی خواستار قدرت بر سفر ایران را بودند تا اینکه سن ایشان ۱۴سال رسید ازشدت میل بسفرایران بطورکلی طالب همه اسفار شده بودند تا دراینوقت و کلای دولت انگلیس را مهمی بسمت رتناگیر که از ملك هندوستان و سمت جنوب شرقی بمبئی میباشد اتفاق افتاده مانکجی، صاحب نوکر دولت شده وبا آنها از رویآب روانه رتناگیر شده امتداد سفرایشان قریب دوماه شده مراجعت به بمبئی نمودند وکمافی‌السابق طالب مسافرت ایران بودند تا درسنه ۱۲٤٤هـ (۱۸۲۸ م) که همان سنه مسافر رتناگیر بود دولت بجهت مهام بعضی ازملك سند از بمبئی تدارك دیده روانه شدند . مانکجی صاحب چون مدام شایق سفر بودند بهمراهی وزیر مختار انگلیس روانه سند شدند و شغل و منصب ایشان تحویلداری نقدی پول دولت که بمصارف قشون برسد که باصطلاح صندوقدار گویند بود وبحیدرآباد وسکر.وبکر رفته یکسال متجاوزمدت سفرسند ایشان شده بعد بخیال سیاحت خواستند تل پارکر بروند بعضی ازدوستان وجمعی ازپارسیان صلاح ندانسته مانع آمدند و در این مدت مسافرت سند هر اوقات از طایفه افاغنه وبلوچیه که میدیدند پرسش ایران و ایرانیان را مینمودند تا اینکه سید زین‌العابدین شاه که اصل اوایرانی‌بود ویکی از ارکان سلطنت‌سند بودازجانب

مانکجی وبرای اونوشته درضمن سخن ازرجال کرمان در مورد فرزانه مانکجی و زندگانی اوشرح مبسوطی نگاشته است و چون در تحت نظر خود فرزانه بوده و مقرون بحقیقت میباشد عین آنرا دراینجا نقل مینمائیم :

« مانکجی صـاحب خلف مرحوم لیمجی‌بن مرحوم هوشنـگ‌بن مرحوم نوروزبن مرحوم بایجی‌بن مرحوم مهرجی‌بن هیرجی‌بن کاوس بن ویراب‌بن رتن جی‌بن جمشیدبن رام پوچا درسنه ۱۲۳۰هجری ۲۱آذر ماه قدیم (۱۸۱۳م) درقصبه موراسومالی که از توابع بندرسورت‌میباشد وتاسورت‌هشت‌فرسخ است وبعداوتادریا یك فرسخ مولود مسعود ایشان اتفاق افتاد و چون ایشان‌بسن پنج سالگی رسیدند از امور اتفاقیه اینکه کارگزاران دولت انگلیس بنابر مصلحتی غالب تردد جحاز وبغله را دربندر بمبئی قراردادند واز بندر سورت قطع کردند . بعد از آن بیشتر ارسال ومرسول و معاملات تجارتی و دیوانی و دارالحکومه در بندر بمبئی قرار گرفت . چون پارسیانی که درسورت و توابع و مضافات او بودند همه اهل معامله بودند ومعاش آنها ازمعاملات میگذشت . تردد جحاز و تجار که ازآنجا قطع شد نقص کلی بر معیشت پارسیان واقع شد باین ملاحظه بیشتر پارسیانی کـه متوطن بندر سورت و توابع اوبودند از وطن خود مسافرت کرده در بندر معموره بمبئی توطن نمودند . بطوریکه تخمیناً ازصد خانواده بیشتر ازپنج خانواده در سورت و حواشی آن توقف ننمودند .

ازآنجمله مرحوم لیمجی ابوی مـانکجی صاحب هم ازکسانی بود کـه از موراسومالی با عیال توطن به بندر بمبئی نمودند و گفتیم در آن وقت مـانکجی صاحب پنجساله بود . اجداد مانکجی صاحب گویا در اوایل سلطنت صفویه از ایران بصوب هندوستان مسافرت نمودند مثل بعضی دیگر ازپارسیان چندان طول زمان توطن ایشان بهندوستان نداشت . مع‌القصه مانکجی صاحب میل بوطن‌اصلی که ایران باشد ازهمان زمان کودکی داشت وپیوسته مکنون خاطر ایشان بود که عندالقدرت بسفر ایران بیاید وچون رسم پارسی متوطن بمبئی ، تفصیل محاربات

وجنگهای پهلوانان ایران را وبعضی از تواریخ عجم را و اسم بلاد ایران را بزبان وخط گجراتی ترجمه نموده هراوقات که برصات نیست و باران نمیبارد در ساحل دریا انجمن کرده میخوانند . هراوقات که برصات است دربازار یا آتشکده‌مجمعی جمع شده تواریخ ایران وایرانیها میخوانند .

مانکجی صاحب با اینکه سن ایشان اقتضای درك این مطالب را نمینمود از فرط میل بایران وایرانی در هر انجمن که تاریخ خوانده و گفته میشد حاضرشده گوش میداد با ایمکه کودکان همسال ایشان وبزرگتر ازایشان ابداً درك معنی و فایدهٔ تاریخ را نمیکردند وبهیچوجه اعتنا نداشتند وبلهو و لعب خودشان مشغول بودند وبهیچوجه ازهم سنهای ایشان درانجمن حاضرنمیشدند .

مانکجی صاحب پیوسته از خداوند اعلی خواستار قدرت بر سفر ایران را بودند تا اینکه سن ایشان ۱۴سال رسید ازشدت میل بسفرایران بطور کلی طالب همه اسفار شده بودند تا دراینوقت و کلای دولت انگلیس را مهمی بسمت رتناگیر که از ملك هندوستان و سمت جنوب شرقی بمبئی میباشد اتفاق افتاده مانکجی صاحب نوکر دولت شده وبا آنها از روی‌آب روانه رتناگیر شده امتداد سفرایشان قریب دوماه شده مراجعت به بمبئی نمودند وکمافی‌السابق طالب مسافرت ایران بودند تا درسنه ۱۲۴۴ه‍ (۱۸۲۸ م) که همان سنه مسافر رتناگیر بود دولت بجهت مهام بعضی ازملك سند از بمبئی تدارك دیده روانه شدند . مانکجی صاحب چون مدام شایق سفر بودند بهمراهی وزیر مختار انگلیس روانه سند شدند و شغل و منصب ایشان تحویلداری نقدی پول دولت که بمصارف قشون برسد که باصطلاح صندوقدار گویند بود وبحیدرآباد وسکر وبکر رفته یکسال متجاوزمدت سفرسند ایشان شده بعد بخیال سیاحت خواستند تل پارکر بروند بعضی ازدوستان وجمعی ازپارسیان صلاح ندانسته مانع آمدند و در این مـدت مسافرت سند هر اوقات از طایفه افاغنه وبلوچیه که میدیدند پرسش ایران و ایرانیان را مینمودند تا اینکه سید زین‌العابدین شاه که اصل اوایرانی‌بود ویکی از ارکان سلطنت‌سند بودازجانب

امیر مرادعلی میر شهر سند بجهت مصالحه و قرارداد با دولت انگلیس نزد وزیر مختار میاید .

مانکجی صاحب بجهت‌فرط محبتی که بایرانیهاداشته اورا منزل خودمیبرده وبا سید مزبور کمال آشنائی و اتحاد را بهم رسانیدند و الحق سید مزبور صاحب وجه حسن وخلق مستحسن بود وبتوسط سیدزین‌العابدین آشنائی با میرزاخسرو بهم رسانیدند ومیرزا خسرو اصل او از گرجستان بود که آقا محمد شاه اورا اسیر نموده بودند واسمعیل شاه پدر سید زین‌العابدین که در اوایل جلوس فتحعلیشاه مرحوم بسفارت ازجانب امیر کرمعلی خدمت فتحعلیشاه آمده بود گویـا میرزا خسرو را فتحعلیشاه بهدیه بجهت میر کرمعلیشاه فرستاد وچون میرزا خسرو مرد معقول باکفایت بود عاقبت وزیر ومشیر امیر کرمعلی گردید .

مع‌القصه مانکجی صاحب محض اینکـــه میرزا خسرو در ایران بوده با او آشنائی ومراوده بهم رسانیدند و اغلب اوقات با میرزا خسرو و سید زین‌العابدین صحبت وحکایت ایران را میداشتند خلاصه بعد از مراجعت به بمبئی سه سال در بمبئی بودند ودر این سه سال هم گاهی باطراف و حول و حوش بمبئی مسافرت مینمودند تا در سنه ۱۲۵۰ه همان وزیر مختار معهودمأمورسفارت مملکت کجبوج شد نیز بمرافقت او بهمان شغل جلیل صندوقداری دولت علیه انگلیس بکجبوج مسافرت نمودند و مدت چهار سال مقیم کجبوج بودند و چون آنجا بکابل نزدیك است وپیوسته تجار اسب ومیوه ازکابل وسایربلاد افغانستان بآنجا میآوردندصاحب بواسطه کمال محبتی که بایران وایرانیان داشتند ازاین‌تجارپرسش حال میکردند وهریك را باقتضای حالت وزمان محبت مینمودند و از او مستفسر حالات ایران و ایرانیان میشدند .

بعد ازچهار سال اقامت کجبوج قشون انگلیس مأمور کابل شد واین‌فقره‌در سنه ۱۲۵٤ه بودمانکجی صاحب چون‌تحویلدار نقدی دولت انگلیس بودبهمراهی سرجانکین که سردارجنگ بود وسرهندری پاطنجر لشکررا درنگرتته گذاشتند

ومانکجی صاحب چون همه خزانه‌ابوابجمع او بود درنگرتته توقف نمودندومبلغ ۲۵ کرور (۲۵۰ملیون) طلا و نقره مسکوك و غیر مسکوك تحویل ایشان بود و بمصارف مقرره میرسانیدند وسه سال توقف در نگر تته نمودند . چون‌قشون‌مأمور کابل مقضی‌المرام کابل را فتح کردند اغلب قشون مأمور کابل مراجعت نمود مانکجی صاحب از مسافرت بسمت ایران مأیوس گردیده مرخصی خواستند و مراجعت به بمبئی نمودند تمام این مسافرت هفت سال طول کشید بعد از آنکه وارد بمبئی شدند باز بخیال مسافرت ایران ۱۹ روز بیشتر در وطن مالوف توقف نکرده با یکنفر نوکر بعزم راه خشك که سمت افغانستان باشد روانه شدند و نزدیك بیکسال ونیم در گجرات وکاتیا واروتل پارکر و عمرکوت وماروار و سند سیاحت مینمودند بعد بخیال این مطلب افتادند که بدون وسیله ومتمسك مسافرت موجب صدمه وزحمت زیاد است مراجعت به بمبئی نمودند ششماه در بمبئی توقف نموده مال‌التجاره کلی برداشته وروانه بسمت کابل شدند واین‌درسنه ۱۲۶۱هق بود چون بفیروزپور رسیدند افاغنه شورش کرده قشون انگلیس راکه درافغانستان‌بود بیرون کردند لشکرزیاد انگلیس در فیروزپور مجتمع شده بود که از صد هزار کمتر نبود شیرسینگ هندو که در لاهور بود همچو استنباط نمود که این قشون انگلیس که در فیروزپور جمع شده حکایت افغانستان بهانه است خیال تسخیرملك او را دارند اوصد هزار مردم فراهم‌آورده بفیروز پور فرستاد که سرحد مملکت خود را ازبیگانه نگاهدارد .

سمت مشرق رودخانه قشون انگلیس بود و سمت غربی قشون سینگ بعد ازآنکه افغانستان از تبعه انگلیس تخلیه شد و امنای انگلیسیه از عود بآنجا مأیوس شدند معلوم است رفتن صاحب(۱) بافغانستان بیم هلاك جان و اتلاف مال بود فسخ عزیمت نمودند دراین حین لشکر انگلیس مملکت سند را مسخرنمودند مانکجی صاحب روانه سند شدند . تبعه انگلیس حیدرآباد را که در دارالملك

(۱) مراد مانکجی صاحب میباشد .

سند بود مسخر نمودند . بهیچوجه اموال میرزا خسرو وزیر و سید زین العابدین شاه را غارت وتصرف نکردند واموال این دونفر ازمنقول وغیرمنقول معادل‌هشتصد هزار تومان میشد و چیزیکه ازاین دونفر تلف شد در زمان محاصره که میرزا خسرو قطع نمود که انگلیسیه حیدرآباد را فتح مینمایند یك جعبه جواهر که تقریباً یك کرور روپیه بمبئی قیمت داشت به الحمدالله شاه نامی که خود را سید گفته بود و گویا مردم آذربایجان بود سپرده که بجهت اونگاهدارد الحمدالله‌چنان رفت که هیچکس اثری از او ندید مع‌الحدیث مانکجی صاحب که وارد سندشدند سید زین‌العابدین ومیرزا خسرو وزیر که رفیق و آشنا بودند از دیدار ایشان شاد شدند واغلب اوقات حریف حجره و گرمابه گلستان بودند و بعد از مراجعت به بمبئی نمودند ومدت این مسافرت ۷ سال شد پنجسال و نیم در سند و یکسال ونیم فیروز پور بعد از ورود به بمبئی یکسال متجاوز در آنجا توقف نموده بجهت مهم لازم دوستی روانه ملبار شدند و ملبار مزبور سمت جنوب بمبئی میباشد بتخمین ۲۵۰ فرسخ وچون با جحاز آتشی (کشتی بخار) بود این مسافرت ۳ ماه کمتر شد با نیل مقصود مراجعت نسودند وشش‌ماه توقف نموده‌اراده صوب ایران رانمودند این مطلب را بو کلای دولت انگلیس که دربمبئی بودند اظهار نمودند ایشان‌چهار سفارشنامه نگاشتند . یك سفارشنامه به بندر ابوشهر ویك سفارشنامه ببغداد ویك سفارشنامه باسلامبول ویك سفارشنامه بتهران بمقیمان دولت خود که کمال احترام را ازصاحب مزبوربنمایند وایشان را در نیك و بد از خود دانسته و حرمت او را نگاهدارند و در امور خود را معاف نداشته با او همراهی نمایند . چون اکابران پارسیان ساکن بمبئی قبل پولی به یزد فرستاده بودند که دخمه جدید محکمی در آنجا بنا نمایند وطایفه زرتشتیه یزد پول مزبور را تلف نموده و بعذر های موجه متمسك شدند اکنون که برمسافرت صاحب اطلاع بهمرسانیدند خوشوقت شده از ایشان خواهش نموده که دریزد دخمه خوب و مرغوبی بجهت زرتشتیان بنا نمایند وجهی هم بقدر ساختن دخمه از موقوفات بگماشتگان صاحب سپردند و ایشان

مقضی‌المرام باتفاق حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سفیر کبیر دولت ایران با جحاز بخار بسمت بندر ابوشهر روانه شدند بعد از ورود به بندر بیست یوم سیاحت اطراف بندر را نموده روانه شیراز شدند دو ماه در شیراز و فیروز آباد و داراب سیاحت نموده بعد ازسیاحت داراب و شبانکاره مراجعت بشیراز نموده و از آنجا از راه تخت جمشید وسیوان روانه یزد شدند ویکسال ودو ماه در یزد توقف کرده شکستگیهای طایفه زرتشتی را اصلاح نمودند و دو دخمه بسیار خوب جدیدالبنا یکی درشریف‌آباد ویکی در کوه‌نریمان بنا نموده وآتشکده جدیدعالی بنا نمودند وچند عمارت قدیم را هم تعمیر نمودند و محلی درمیانه نودوشن وعقدا میباشد درپهلوی کوه زرجو اعتقاد زرتشتیان آنست که دختری ازشاه یزدجرد در آنجا غایب شده مانکجی صاحب آنجارا تعمیر بسیارخوب نمودند .

حضرات زرتشتی با اینکه گوشت گاو بمذهب آنها حرام است نذر میکردند و گاو را درآنجاذبح مینمودند مانکجی صاحب ذبح گاو را التزام گرفته ولعنت نامه کرده بر لوح نگاشته و در همان زیارتگاه گذاشته است . چون طایفه زرتشتی یزد و کرمان کشتی و سدره را موقوف کرده بودند صاحب بهمه سدره و کشتی ازمال خود داده و بعد از چندین سال باز بنای سدره و کشتی در میان آنها نهاد(۱) وچون زرتشتیان بعضی دوزن اختیار میکردند آنرا موقوف نمود و بعضی ازجهال این طایفه گوشت شتر و گاو که در مذهبشان حرام بود التزام گرفته منع کردند ونیزقلیان کشیدن را منع و موقوف نمودند اگر چه بعضی از الواط آنها هنوز مرتکب بعضی ازاین مناهی میشوند ونیز طلاق دادن زن در مذهب زرتشتیه حرام است در یزد و کرمان بعضی زن را طلاق میدادند این را هم صاحب منع و موقوف نمود و از امثال این اعمال خیر زیاد کردند و از اعمال خیر دیگر قرار

(۱) بین سالهای ۳۵–۱۲۲۵ یزدگردی بوسیله کمك مالی انجمن اکابرصاحبان پارسی مراسم جشن وعروسی صد نفر از دوشیزگان زرتشتی بوسیله مانکجی‌برگزار گردید .

دادند که سالی شش گهنبار را بطور قاعده بنمایند و دوازده جشن سالیانه را بجا بیاورند ومخارج آنرا از موقوفات هندوستان معین کرده و روانه کرمان شدند . زرتشتیان کرمانی بعضی یك منزل وبعضی دوسه فرسخ استقبال کرده درباغ فتح آباد که بفاصله دو هزار گام سمت شمال خارج شهر است منزل نموده قاطبه اعیان و اشراف کرمان از ایشان دیدن نموده و کمال عزت و احترام را بجا آوردند و هر ظلم وجوری که از اشرار والواط بطایفه زرتشتی رسیده بود رفع نمودند و آنها را آسوده ومرفه‌الحال نمودند .

این فقره در سنه ۱۲۷۲ھ (۱۲۲۵ ی) بود در آنوقت مرحوم حاجی میرزا کوچك شیرازی ملقب برحمتعلیشاه ازشیراز بکرمان آمده بود وسلسله نعمةاللهی اورا قطب میدانستند خیال دیدن صاحب را نمود حاجی میرزا ابوالحسن کلانتر که یکی ازاکابر کرمان بود ومدتی کلانتر کل کرمان بود وبارها ازصاحب دیدن نموده بود ظهری بجهت نهار مرحوم رحمتعلیشاه را با صاحب مزبور و جمعی از بزرگان کرمان بمهمانی طلبیده در خانه حاجی میرزا ابوالحسن ملاقات صاحب با رحمتعلیشاه شده وصحبت زیاد داشتند و بعد از چند یوم دیگر صاحب بجهت سیاحت و تماشای ماهان بماهان رفتند رحمتعلیشاه هم بعزم زیارت شاه نعمةالله و ضمناً ملاقات صاحب بماهان تشریف بردند ودر آنجا ملاقات کامل شده صحبتهای خفی وجلی نمودند ورحمتعلیشاه مرحوم لقب صاحب را درویش فانی نمود بعضی از سلسله نعمةاللهی را اعتقاد آنست که صاحب برطریقه نعمةاللهی میباشد .خلاصه صاحب قریب دوماه درکرمان بودند بعد مراجعت به یزد نمودند و نیز دوماه در یزد توقف نموده روانه طهران شدند اولا باصفهان رفته و سیاحت آنجا را نموده بطهران وارد شدند و با همه اولیای دولت قاهره دید و بازدید نمودند و با اغلب آشنائی کامل بهمرسانیدند ورفع بعضی ازبدعت وتعدیات که بپارسیان یزد و کرمان میشد نموده احکام صادر نمودند وصاحب دخمه جدید محکمی سمت شرقی طهران بنانمودند ونیزخانه نزدیك سفارت انگلیس خریده ووقف نمودند و آن خانه‌معروف

بود بخانه زن تاجر وبعد از مدتی توقف طهران بحضور شاهنشاه ایران‌ناصرالدین شاه مد ظله‌العالی مشرف شده شاه عالم پناه التفات وپرسش حال صاحب را نمودند ودر آن مجلس صاحب عرض نموده و استدعا کرد وجه جزیهٔ طایفه زرتشتی را از جزوعمل یزد موضوع ومجزی نموده بتول عباسقلی خان جوانشیر مقرر شد و از این فقره آسودگی زیاد بجهت طایفه زرتشتی حاصل شد زیرا که بواسطه پول جزیه عمال یزد زیاد صدمه وضرر بزرتشتیان یزد میرسانیدند مع‌القصه پنجسال و ششماه درطهران توقف نموده بسیاحت آذربایجان روانه شدند ودر آنجا شرفیاب حضور نواب والا مظفرالدین میرزا ولیعهد دولت علیه ایران وحکمران آذربایجان شدند وایشان تفقدات والتفات که شایسته وسزاوار بود نسبت بصاحب عمل آوردند و از آذربایجان روانه کردستان شدند چون صاحب مزبور آشنائی زیاد و رفاقت بسیار با غلام شاه جهان والی کردستان داشت ومعامله هم داشتند کمال احترام را بصاحب مزبور نمودند وملا وقضات وعلما واعیان واشراف کردستان از شیعه وسنی دیدن واحترام ازصاحب نمودند و یکماه در خانه والی مهمان بوده بسمت طهران مراجعت نموده ودر طهران توقف ننموده از راه ساوه وملایر و کنگاورو کرمانشاه ببغداد رفته یکسال توقف نمودند واز آنجا بعتبات عالیات و نجف اشرف مشرف شده وسیاحت سوق شیخ وسموات را نموده ببصره رفتند وپنج شش روز بصره‌توقف نموده با اکبود (کشتی بخار) روانه بمبئی شدند وجزئی توقف نموده با کالسکه بخار (راه‌آهن) دربعضی پرگنه‌جات (بخشها) هندوستان سیاحت کرده و یك کتاب سیاحت ایران را تصنیف کرده بزبان وخط گجراتی ونیزاورا ترجمه کرده بزبان وخط فارسی و از هریك هزار و پانصد نسخه چاپ شده و چهار جلد کتاب اکابر صاحبان هندوستان درسیاحت صاحب درهندوستان واجتهادی که درآسودگی طایفه زرتشتی ساکن یزد و کرمان نمودند وبناهائیکه صاحب در ایران بنا نهادند ازقسم آتشکده ودخمه وزیارتگاه وغیره همه را درآن چهارجلد کتاب نگاشتند وآن‌چهار جلد کتاب را چاپ کردند .

مجملا صاحب مزبور درسنه۱۲۸۲ه (۱۲۳۵ی)مکرر از بندر معموره بمبئی بصوب کرمان عزیمت کرده با کشتی وارد بندرعباس گردیدند و قریب یکماه در بندرعباس توقف نموده از راه بلوك رودبار وجیرفت وبم وراین وماهان وارد شهر کرمان شدند ونیز حضرات زرتشتی مذهب ساکن کرمان از تجار وغیره یکمنزل دومنزل استقبال کردند وکیل‌الملك حکمران دولاب سهراب خان را که دویست گام خارج شهر سمت شمال شرقی بود منزل بجهت صاحب تعیین نمودند و همه اعزه واکابر کرمان دیدن ازصاحب نمودند وکمال احترام را داشتند و نیزصاحب دیدن ازآقای حاجی سید جواد وحاجی محمد کریمخان نمودند ودو دخمه‌جدید یکی درسمت شمال شهربنا نمودند ویك‌دخمه درقنات غسان بنانمودندو وکیل‌الملك آنچه لازمه تعارف و تشریفات بود نسبت بصاحب نمود و نیز صاحب بجهت همه اکابر واشراف کرمان سوقاتی فرستادند ومدت مکث صاحب سه ماه در کرمان شد واز آنجا روانه یزد شدند از کرمان ۱۲ بچه ازطایفه زرتشتی بجهت تحصیل علوم همراه برداشته ودر یزد هم دوماه توقف نموده بیست نفر بچه زرتشتی هم از یزد بجهت تحصیل علم برداشته روانه طهران شدند بعد از ورود بطهران صاحب مزبور قدری اوقات تلخ شدند چون صاحب هنگامیکه ازطهران بسمت بغداد روانه‌شدند موازی ششهزار جلد کتاب از هر خط و زبانی در نزد هرمزجی صاحب پسر خود گذاشته بود وقرار مخارج اورا هم داده بود هرمزجی صاحب بیوقوف این کتابها راکه صاحب بهزار سعی و مرارت و معادل شش هزار تومان متجاوز قیمت و مزد کاتب فراهم آورده بود تمام این کتابها را بقیمت نازل بلکه خمس و سدس قیمت واقعی آن فروخته وتلف نموده مجملاصاحب ازآن گنجایش وظرفیت وحلمی که داشت به پسر کج خلق نشد ولی چون صاحب میل زیاد بکتاب داشت و بعضی از آن نسخه ها منحصر بفرد بود باطناًزیاد کج خلق بود ولی‌ظاهر نمینمودمع‌الحدیث صاحب درخانهٔ خود منزل نموده معلم پارسی وعربی و بر بعضی ترکی بر اطفال آورده وهمه مشغول بدرس و بحث شدند و اکنون که سنه ۱۲۸۶ هجری است

صاحب مسطور در دارالخلافه میباشد .

« الحق مانکجی صاحب چند صفت بسیار خوب دارد اولا اینکه راقم مدتهاست با ایشان آشنایم وحالات ایشان را دیده و از روی بصیرت عرض میکنم اولا مردی با عفت وعصمت‌است ومیتوانم‌قسم بخورم که دامن‌اوبلوث بعضی‌هرزگی ها که ازجمله منشهیات نفسانی است آلوده نشده و ثانی اینکه مردی با مروت و انصاف است وبهیچوجه غرض خود ترجیح برمروت نمیدهد و ثالث اینکه مردی سخی و کریم است حسن عمل او اینکه چیزی که میخواهد بکسی بدهد سعی میکند که بی‌منت باو بدهد کار جزئی باو رجوع میکند و چیز کلی باو میدهد و هر کس را مستحق داند خودداری نمینماید ودیگر اینکه ازاغلب علوم بهره‌مند میباشد وخودش سلیقه بسیارخوبی دارد راقم عرض میکند که حقیر حسابدان چه بقاعده سیاقت وچه بقاعده کلیه حساب بسیاردیدم ازمانکجی صاحب کسی رادانا‌تر بعلم حساب ندیدم واشعار حکمت‌آمیز بزبان گجراتی دارد والسلام»

گفتار صاحب تاریخ کرمان در اینجا ختم میشود و چون متضمن بسیاری از حقایق میباشد وباحتمال قوی بنظر فرزانه مانکجی‌صاحب هم رسیده است وچون گمان نمیرود که خود تاریخ از گوشه کتابخانه رهسپار چاپخانه گردد عین آنرا بی کم وکاست برای استفاده مردم دراینجا آوردیم .

کونت گوبینو دانشمند فرانسوی که درسالهای۵۸–۱۸۵۵ میلادی درایران بود درسیاحت نامه خویش درمورد مانکجی صاحب مینویسد .

« زرتشتیان بوضع اسفناکی میزیستند وعلت آن محرومیتهای کلی و فشار وستمی بود که مسلمانان یا جدیدالاسلام‌هابر آنها واردمیآوردند . این‌جدیدالاسلام ها ازنزدیکان زرتشتیان‌بودند وبیشترآنها را مورد ایذا وظلم قرارمیدادند وبراستی جماعت زرتشتی به پرتگاه نیستی نزدیك شده بود .» گفتار خود را پس از شرح آمار زرتشتیان که بوسیله مانکجی صاحب تنظیم شده‌بود ادامه میدهد » این آمار کامل که مشروح است وجزئیات آن نیز از نظر نیفتاده زحمات یکنفر دانشمند

پارسی است که برای ملاقات همدینان ودیدن اوضاع آنها از نزدیك و دلجوئی از آنها و کوشش حتی‌الامکان دربهبودی حالات آنها رنج سفر را برخود هموارنموده است مانکجی صاحب‌کار خود را باکمال اخلاص وصداقت واحساسات نیکی‌انجام میدهد بطوریکه او وهم جماعتی که او ازبین آنها برخاسته است شایسته عالیترین درجه ستایش میباشند .

مانکجی تمام عرض وطول ایران را به پیمود وتا دورترین نقطه وکلبهٔی که زرتشتیان موجود بودند بشخصه برفت آمار آنهارا ضبط نمود وبرای پیشرفت واعتلای موقعیت آنها اقدامات مجدانه بعمل میآورد براستی‌هنگامیکه برمشقات وفداکاریها وموفقیتهای شایان ستایش این دانشمند فکر میکنم قسمی ازاحساسات شادی ومسرت درقلبم تولید میباید نه تنها اوشایسته ستایش میباشد بلکه بزرگان پارسی نیز که با او دراین فداکاریها هم آوازند و کمکهای مادی میرسانند شایان تحسین وتقدیراند . اینها مردمانی هستند که بفکر تبلیغات جرایدی نیستند که در ستونهایش ازآنها قدردانی بعمل‌آید .

مانکجی صاحب کاری را برعهده‌گرفت که خارج از توانائی انسانی است و در واقع کار رستگاری زرتشتیان هیچ کمتر از معجزه نیست .
باید گفت که زرتشتیان ایران از دین و آئین نیاکان خود بکلی بیخبر بودند و او بموقع بایران رسید والا پس از چند صباحی نشان زرتشتیان از میهن پیغمبرشان محو میشد .»

کشیش مسیحی بنام ناپیر ملکم که پنجسال در یزد بوده مینویسد «ظلمهای فاحشی که برزرتشتیان‌ایران میرفت مانند جزیه ، پوشیدن لباس کهنه و نپوشیدن لباس نو وسوار نشدن بر چارپایان خود ونساختن خانه هائی که بلندتر از منازل مسلمانان باشد بواسطه فعالیت و کوششهای مانکجی صاحب ازبین رفت ونیزظلمی که اگر یکنفر زرتشتی وفات میپافت کلیه متروکات اومنقول یا غیرمنقول حق جدیدالاسلامی که ازخویشاوندان اوبود میشد وبفرزندان زرتشتی او ارثی‌نمیرسید

وحتی خانه مسکونی او را نیز میبردند بوسیله کوشش خستگی ناپذیر وهوش و فطانت مانکجی صاحب برطرف شد .»

جنرال هوتم سیندلر آلمانی نیزدرسیاحت‌نامه خود درمورد فعالیت‌مانکجی صاحب چیزها نوشته است . فرزانه نامور گشتاسب‌نریمان دانشمند پارسی‌مینویسد «اگر رساله ها ونامه هائی که مانکجی صاحب نوشته بانگلیسی ترجمه و منتشر میگشت و اگر گزارشات انجمن اکابر صاحبان که بوسیله او برای بهبودی حال زرتشتیان ایران کار کـرده‌اند در دست مردم میبود شهرت و نام این خادم حقیقی جماعت نیز چنانکه در یزد ، کرمان ، تهران و بم پیچیده سراسر هندوستان را فرامیگرفت . رئیس انجمن زرتشتیان بم بیاد مانکجی صاحب نام فرزندان خودرا مانکجی ، لیمجی وایدلجی گذاشته است ایدلجی بیاد اردشیر جی ایدلجی‌ریپورتر میباشد . »

فرزانه مانکجی صاحب پس ازاقامت طولانی در ایران و دادن نظم وترتیب بکار های جماعت از راه بغداد بهندوستان مراجعت نمود تـا گزارشات خود را بپارسیان بدهد و آنها را برای کمك به بهدینان ایران بجنبش آورد برای این منظور دو کتاب بنام « اظهار سیاحت ایران » ودیگری بنام « جامعه مانك » درسال ۱۸۶۵ میلادی بفارسی و گجراتی تألیف و چاپ نموده در هندوستان و هم ایران پخش نمود .

جماعت پارسیان بمبئی محض قدردانی از زحمات و خودگذشتگیهای او و فداکاریهائی که درراه خدمت به بهدینان ایران ونجات آنها ازنیستی کشیده بوددر ۷ مه ۱۸۶۵ میلادی یك جلسه بزرگ عمومی را در میدان گوالیاتانك رود بمبئی بسرنشینی‌شت مهربانجی پانده برگزارنمودند . سخنرانیهای مفصلی دراین‌مجلس بعمل‌آمد واز طرف جماعت مبلغ ۲۰۱۸۵ روپیه نقد ویك شال کشمیری‌باسپاسنامه باو اهدا شد .

مانکجی صاحب در پاسخ آنهمه تلطف و مهربانیها با کمال فروتنی اظهار

داشت که آنچه ازدست او برآمده است آنرا وظیفه دینی و وجدانی وانسانی وملی خود دانسته ونموده وشایسته اینهمه تحسین وتقدیر همگی نیست .

فرزانه مانکجی دریکی ازمجالس سخنرانی خویش در بمبئی درسال ۱۸۶۳ میلادی درحضور بزرگان پارسی چنین اظهار داشت « سابقاً اکثر از اهالی ایران بی‌تمیز وفتنه‌انگیز وشریر ومغرور بودند . اکنون از نتایج آن اشخاص بمقتضای عاقبت گرگزاده گرگ شود الواط واشرار چند درایران هستند که به پیروی از آباءواجداد خود ساعت بساعت بر شرارت وجرئت‌خود افزوده درمقام آزارمردمان بی‌آزار برمیآیند وهر نوع ظلم وستم روا داشتن در باره هر کسی مضایقه نمیکنند علی‌الاتصال برخلاف شرع انوررفتار وبمعصیت های کبیره اشتغال مینمایندردرصدد خرابی مملکت ورعیت برآمده شرارت ومفتخواری را پیشه خود کرده از هرنوع تعدی وبیحسابی مضایقه ندارند وفتنه‌انگیزی را بجائی رسانیده‌اند که باعث قتل و وعزل وزرای سلطنت واولیای دولت نیز گردیده‌اند در اینصورت تصور بفرمائید بیچاره زرتشتیان ساکن ایران خصوصاً متوقفین شهر یزد و کرمان چه حالت‌دارند هرگاه ده یك اینگونه تعدیات وبیحسابیها وظلم‌وستمی که درباره زرتشتیان ایرانی میشود درباره هرمذهب وملت دیگر میشد الی‌حال تاب مقاومت‌نیاورده ناچار فرار اختیار میکردند یا دست ازدین وآئین آباء و اجداد خود برداشته یا اینکه خودرا هلاك مینمودند دراینصورت زرتشتیانی که فی‌الحال در ایران اقامت دارند الحق جای آن دارد که هر آن‌هزاران تحسین برایشان نمایند بجهت استحضار حضار همینقدر عرض مینماید که این مسافرحین اقامت درایران سرزمین برای‌سرپرستی زرتشتیان متوقفین یزد و کرمان با مخارج وخسارت بسیار وزحمت ومشقت بیشمار واستدعا وتمنا ازطرف اولیای دولت وامنای شریعت مطهره وبزرگان واعیان یزد و کرمان خاطرجمعی واطمینان حاصل وهمگی را درتحت سرپرستی معاونین‌خود قرار داده بود با وجود آن در این مدت با آن اهتمام هفت نفر از زرتشتیان از دست الواط واشرار بقتل رسیده وچندین نفر ازضرب قمه و خنجر زخمی گردیده

وقریب چهل نفر را درعرض راه برهنه کرده اسباب و اموال آنهارا برده‌اند ازاینها گذشته گاهی درخیال قتل این مسافر وبنده‌زاده هرمزدیار هم افتاده دایم در صدد فرصت بوده‌اند .

اکنون تصور بفرمائید که با اینهمه اهتمام و صدور احکام موکده از طرف اولیای دولت وامنای شریعت که فی‌الحقیقت دراین‌اوقات هیچ راضی‌بتعدی بطایفه زرتشتیان نیستند اینطور حرکات از الواط واشرار بظهورمیرسد آیا حال سابق‌این گروه بچه پایه بوده است ؟»

فرزانه مانکجی صاحب نامه ورسالات زیاد دارد که باید همه آنها را جمع نموده ترتیب داد . یك رساله‌ئی در سال ۱۸۸۵ میلادی در تهران نوشته است بنام مقدمه فرازستان که میبایستی با آن کتاب چاپ شود ولی چون طبع آن پس از مرگ او بود ناشرین بواسطه عدم اطلاع مقدمه نامبرده را بر آن نیفزوده‌اند رساله نامبرده بشماره (HPms 112) دربنگاه خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است وبقطع وزیری‌ست ودر ۱۴۳ صفحه ومتضمن۶۶فقره‌بعضی‌از آن‌ازوقایع‌تاریخی که بواسطه نفاق بزرتشتیان رویداده صحبت میکند و بقیه نصایح و اندرز است . ونیز کتاب دیگر بنام آئین هوشنگی که شامل چهاررساله خویشباب زردست افشار زنده رود وزوره باستانی است با مقدمه مشروحی وخاتمه ازخودش ، این کتاب در سال ۱۲۶۹ ه بزیور طبع آراسته شده است .

اعیان واشراف وعلما وروحانیون ایران چنانکه صاحب تاریخ کرمان‌شرح داده فرزانه مانکجی را محترم میداشتند . میگویند مانکجی صاحب موقع‌اقامت دریزد همیشه بوقت مقرر سواره میرفته بملاقات پدر میرزا سید حسین‌آقا مجتهد که ازعلمای بزرگ‌یزد بوده است. عالم ومجتهد محترم یزدهمیشه تا دم‌درمانکجی صاحب را استقبال مینموده این رفتارآقا و احترام بمانکجی صاحب بمذاق طلاب وآخوند های فناتیك یزد خوش‌آیند نبوده .

یکروز در غیاب او بآقا در این مورد اعتراض مینمایند که چرا باین گبر

کافر احترام میگذارد آنها فردا او را خواهند کشت .» آقا با زبان شیرین بآنها میفهماند که فرزانه مانکجی غیر اززرتشتیان بیچاره یزداست او ازپارسیان‌دانشمند هند وتبعه دولت انگلیس میباشد نبادا که باو دست بزنند اما طلاب سرسخت‌انکار نموده میگویند فردا دستجمعی اورا بقتل میرسانیم بنابراین آقا میفرماید هرطور میل شماست رفتار نمائید ولی اگرکار برایتان سخت شد دیگر بمن رجوع‌ننمائید.

روز دیگر جمعیت طلاب بدودسته قسمت‌شده یکدسته براهی ودیگربراهی نزدیك بمنزل آقا بانتظار ورود مانکجی صاحب میایستند تا او را بقتل رسانند . فرزانه مانکجی مانند همیشه بوقت مقرره برای ملاقات آقا حرکت مینماید در بین راه دسته اولی طلاب را می‌بیند که با نگاههای غضب آلود ایستاده‌اند ، فوراً با لبخند ومحبت بآنها سلام داده وسواره دست درجیب کرده ببهانه دست‌دادن‌بدست هریك ازآنها یك مشت ریال میگذارد ، طلاب غیض خود را فرو برده و هریك از آنها رکاب ودهنه اسب را گرفته دوان دوان با او بطرف منزل آقا روان میشوند چون بدسته دومی میرسند باز مانکجی صاحب همان کار را تکرار میکند و این دسته نیز شامل دسته اولی شده در جلو و دنبال فرزانه مانکجی صاحب بحرکت میایند . آقا برای استقبال مانکجی صاحب دم در ایستاده باشد می‌بیند که طلاب وآخوند ها درجلو ودنبال او در حرکتند هیچ بروی مبارك خود نمیاورد مانند هر روز مانکجی صاحب را با خود بمنزل برده مشغول صحبت میشوند پس‌ازآنکه مانکجی صاحب خداحافظی کرده میرود آقا از طلاب میپرسند خوب شما که تصمیم بقتل اوداشتید این چه حرکتی بود که امروز نمودید همه طلاب بیکزبان جواب دادند آقا این شخص فرشته است خیرخواه وبخشنده است نباید باوآسیبی وارد آورد .

نخستین اقدام فرزانه مانکجی در دربار شاهنشاهی ایران کوشش در الغای قانون مالیات جزیه بود . برای توفیق در اینکار کارمندان سفارت انگلیس و هم کونت گوبینو که ذکرش گذشت و از کارمندان سفارت فرانسه بود در مواقع

لازمه با او همراهی نموده‌اند . چون در الغای جزیه اهمال میشد باتفاق سفیر انگلیس ناصرالدین شاه را ملاقات وپس از گفتگو های زیاد بالاخره صد تومان‌از سرجمع مالیات جزیه یزد و کرمان که ۹۴۵ تومان بود کسرمینماید ومتعهدمیشود مبلغ مذکور مستقیماً در تهران بپردازد و دیناری از آن در یزد و کرمان مطالبه ننمایند . مالیات در مدت ۲۸ سال تا الغای آن بتوسط انجمن اکابر صاحبان پارسیان مستقیماً در تهران پرداخته میشد و بارز آنزمان هر سال در حدود چهار هزار روپیه میگشت . چون مساعی فرزانه در معافیت‌جزیه بجائی نرسیدسردینشاه پتیت بارون اول . رئیس انجمن اکابر صاحبان پارسی و کلیه امنای آن انجمن در ۲ دسامبر ۱۸۸۰ میلادی عریضه‌ای بناصرالدینشاه ارسال و التماس معافیت جزیه را مینمایند(۱)چون اثری از آن بظهور نمیرسد بوسیلهٔ حکومت هندوستان از میستر ر.ف. تامسن وزیر مختار دولت انگلیس در تهران تقاضا مینمایند تا نفوذ خود را برای الغای مالیات جزیه در دربار ناصرالدینشاه بکاربرد. بعلاوه‌سردینشاه پتیت از وزیر خارجه انگلستان موسوم به ارل‌آو گرانویل‌بوسیله نامه خودمورخه ۲۷ ژوئیه۱۸۸۲ التماس میکند بسفارت خود درتهران توصیه نمایند بوسایل‌ممکنه درمعافیت جزیه جدیت نماید .

بنابراین میستر تامسن باتفاق‌فرزانه‌مانکجی‌چندین بارشاه راملاقات‌وبالاخره باو گوشزد میکند که اگر شاه با الغای مالیات جزیهٔ عموم رعایای خود را اعم از مسلمان ، زرتشتی ، کلیمی ونصرانی با نظر مساوات بنگرد در جهان متمدن نامش به نیکی وادگری شهرت خواهد یافت ، شاه از استماع این بیان بسعیدخان‌وزیر

(۱) درنامه نامبرده متذکر میشوند که صد سال قبل در برابر سی هزارخانوار زرتشتی متوطن ایران فقط دویست وپنجاه تومان مالیات جزیه مقرر شده بود تا آنکه درسال ۱۲۳۴هجری (۱۱۸۸م) میرزا بابای مستوفی مأمور ممیزی مالیات دیوانی یزد میگردد وامر بر او مشتبه گردیده مبلغ مذکوررا به ۱۱۰۷ تومان جمع می‌بندد در حالیکه شماره نفوس زرتشتیان بسیارکاسته وچهارهزار خانوار باقی بودند اما متأسفانه حالا ازآن هم‌کاسته وفقط یکهزار خانوار باقی هستند .

امورخارجه امر نمود فرمان معافیت زرتشتیان را از پرداخت مالیات جزیه صادر نماید. وزیر نامبرده با پشتیبانی ظل‌السلطان ونایب‌السلطنه ومجلس شورای‌دربار که بواسطه مساعی فرزانه مانکجی صاحب با این نظریه موافق بودند در ماه رمضان‌المبارك سنه ۱۲۹۹ هجری فرمان مذکور را مزین با مهر شاهنشاه صادر نمود و زرتشتیان از ستمی که در قرون متمادی روحشان را معذب میداشت آزاد شدند .

بنابراین حکم از نوروز یونت ئیل سال ۱۲۵۲ یزدگردی هشتصد تومان جزیه زرتشتیان یزد و چهل وپنج تومان جزیه زرتشتیان کرمان بخشیده شد . اگرچه این مالیات بنظر امروزی ما جزئی است ولی درعهدی که حقوق یکماهه ده ریال یا ۱۵ ریال بود وعمال دولت آنرا ده بار یا بیشترعلاوه کرده از زرتشتیان بیچاره بینوا که همه بکار مزدوری مشغول بودند وبا سنگدلی وقساوت قلب‌وانواع جبر وستم وحرکات وحشیانه وصول مینمودند بسیار زیاد وطاقت‌فرسا بود . انجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی برای الغای مالیات جزیه مبلغ یکصد وده هزارروپیه خرج نمودند وزرتشتیان یزد نیز بقدر طاقت خود مبلغ جزئی ادا نمودند .

فرزانه مانکجی صاحب برای سپاسگزاری از مراحم شاهانه بزرتشتیان کرمان ، شیراز ،کاشان وسایر نقاط ایران دستور داد مجلس جشن ودعا گوئی‌بنام جشن ناصری تشکیل و دوام و بقای شاهنشاه را از اهورامزدا مسئلت نمایند . زرتشتیان یزد که ازمهربانیهای ظل‌السلطان وعاملش ابراهیم خلیل‌خان دررفاهیت بودند مجلس جشن‌خوانی بسیار باشکوهی را بهمان نام تشکیل و تصمیم گرفتند طبق فرموده فرزانه مانکجی هرسال مرتباً در روز دیبمهر ایزد وتیر ماه قدیم آنرا برپا سازند وطول عمر ودوام سلطنت شاهنشاه را از اهورامزدا بخواهند .

خود فرزانه مانکجی در روز هرمزد وماه‌امرداد قدیم ۱۲۵۲ یزدگردی برابر ۱۸ دسامبر ۱۸۸۲ و۷ صفر ۱۳۰۰ هجری جشن باشکوهی را در باغ‌حاجی ظهیرالدوله میرزا علیخان قاجار داماد ناصرالدینشاه برپا نمود . بغیر اززرتشتیان

۱۵۰ نفر از سران کشور وکارمندان اروپائی و ترکی سفارتخانه ها و بازرگانان ارمنی نیز جزو مدعوین بودند . دسته موزیك شاهزاده نایب‌السلطنه امیر کبیر رئیس کل قوا درمجلس مترنم بود . کلیه زرتشتیان هم‌آهنگ مجلس جشن را با نماز نام ستایش وآفرین ودعا به شاهنشاه آغاز نمودند .

فرزانه مانکجی‌صاحب سخنرانی مفصلی بپارسی‌خطاب بزرتشتیان‌هندوستان وایران وچین درشرح اوضاع اسف‌انگیز سابق بهدینان درایران وآسودگیهائی که در این اواخر از مراحم شاهانه نصیب آنها شده بود ایراد و در ضمن چنین گفت « سوای مراحم ملوکانه بمهر ورزی وبنده‌نوازی دستوران دربار همایونی وهمراهی اکابر صاحبان هندوستان اگربهدینان ایران در تلخکامی بوده باشند چارهٔ آن در دست خودشان است وآن اینست که روش مردم داری ونیك‌رفتاری را شاهراه‌خود نموده درمیان خودشان دوستی و یگانگی و مهربانی با همکیشان خود را از دست نداده دستگیری افتادگان وچاره سازی درماندگان کنند وبا هموطنان خود حسن آمیزش را پیشهٔ خویش ساخته وپاس بزرگی بزرگان نگاهداشته واز رفتار های خودسرانه دوری و دوراندیشی و دوربینی بویژه درستکاری را شیوه خود نمایند و در هر شهری که بوده باشند یکی ازمجریان وکارآگاهان و ریش‌سفیدان خود را انتخاب نموده ودر کارهائیکه درمیان خودشان ورجوعاتیکه با دیوان اعلی اتفاق میافتد باو اظهار کرده ، سئوال وجواب ورتق وفتق این‌قبیل امورات را باوواگذار نمایند والا اگر کار چندین بدین راه پیش رود بدلائل آشکار این پراکندگی و نبودن همت بزرگان وپیران این گروه که در نگهداری بی‌برگان سررشته دارند شراره گشته وهمه اینگروه را فراخواهد گرفت .

« و نیز غفلتهائیکه این گروه دارد یکی آنست که پسران و دختران که میباید روزگارکمی پس از رسیدن و خود شناختن همسر گیرند کوتاهی کرده سالیان دراز بی‌همسر وهمبرمیگردند وچون خواهش هریك ازپسر ودخترسرشتی است وچاره جوئی اینکار بجز نگاهداری وپاکدامنی‌خودشان ازدیگر کس‌برنیاید

ناچار فریفتهٔ دیگران شده وترك آئین خودشان میکنند و پندار بزرگ خودشان را که دست‌آوردن همسر است از پیش میبرند اینست که مایه بدنامی و بی‌آبروئی طایفه وآئین میشوند .

« ونیز وقتیکه یکی از این گروه با یکی از بزرگان بساط دوستی مبسوط داشته ومظهر رأفت ومهربانی آن بزرگ میشود دیگران بجای اینکه از این باره مبتهج ومسرور ومفتخر وسرافراز شوند بالعکس حسد برده و هماره خیال خودرا بدان مصروف ومبذول میدارند که در میانهٔ آنان ضدیتی واقع ورشته دوستی را از همدیگر بگسلانند والبته این قبیل اطوار واخلاق مطبوع‌صاحبان بینش وانسانیت نگردیده .لازم است که دراین حالات مشعوف وممنون‌بشوند وترتیب اسباب‌دوستی را باولین وسیله تدارك و مهیا دارند و نیز کسانیکه از اینگروه پنجشاهی بدست آورده وتوانگر میشوند برای نگاهداری جان ونیروی بزرگواری خود با هریك از هرزه‌کاران دست یکی شده وناتوانهای این گروه را که دشمن و یا اینکه پندار بزرگی بآنها دارند آزار میدهند .

« ونیز وقتیکه اتفاق افتاد ولازم است که هریك از افراد درآنجا جمع شده ودر پیشرفت‌کاری که بجهت آن فراهم‌آمده‌اند اتفاق‌کرده و آنکار را پیش ببرند بالعکس هریك مخالف مقصود رفتار کرده وآنکاررا مهمل ومتروك میگذارند ودر صدد اتمام وانصرام آن برنیامده واگر اندك مصرف وخرجی نموده شود مسامحه واهمال مینمایند وحال آنکه اگرملت وجمعیتی در یك مرکز اتحاد کرده و راه همراهی و یگانگی پیش‌گیرند البته آنکار هر قدر ممتنع‌الحصول باشد از پیش خواهد رفت‌وازآن مخمصه واشکال‌خلاصی‌خواهد یافت چنانکه گفته‌اند بابرادران مردن بهتر و گواراتر است که تنها بحجلهٔ عروس رفتن .

« این نیکخواه میخواستم که چندکس از خردسالان اینگروه را برای دست آوردن دانش ودانائی به بمبئی روانه دارم ولی خودشان نگذاشتند . دستور

بزرگشان گفت(۱) که هر کس پسر خود را بدست آوردن دانش و بینش بگمارد فرزند جوانش میمیرد .

چون خود دستور یك فرزند داشت ونمیخواست‌که اینکار کرده شوداز اینرو دیگران نیز فرزندان خود را ازفرستادن به بمبئی مانع آمدند . پس از آن چند سر ازخردسالان را فراهم‌آورده و بآموزگاری سپرده بودم آنها در اندك روزگار خواندن ونوشتن را آموخته ودرآزمودن بخوبی برآمدند . یکی از ریش‌سفیدان درانجمن یکی ازآنها را دیده وباین بنده تند شده وگفت که سرکار صاحب اینها رعیت زاده‌اند دانائی بدست‌آورده و بر ما ها برتری خواهند جست شما در اینکار کوشش ننمائید .

پس ازآن خود آن مرد ودیگران بچگان و فرزندان هر کس راکه درس میخواندند ببد راه نمودن سر کردند وگفتند که از دانش و بینش چیزی بدست نخواهد آمد بروید پیله وری و برزگری پیشه خود سازید که نانی بدست توانید آورد .

« بنا براین بفروتنی بسیار بهمه موبدان و دستوران و بهدینان سوداگر و پیله‌ور وبرزگر وغیره را آشکار نگاشته میشود که تا دل خودشان را از غل وغش پاك نسازند ودرکار های نیکو کوشش ننمایند و دستگیری بینوایان نکنند هرگز روز نیکبختی خود وفرزندان خود را نخواهند دید . چون خدای توانا در اوستا فرموده که هر کس درویش پرستی وزیردست نوازی کند او دوست داشتهٔ من است وشت اسفنتمان زرتشت فرموده که‌بهدین‌آنست که هر روز وهنگام ازخوراك خود بریده بیمایگان را بدهد او دیندار است و گفته بزرگان است‌که هنگام رفتن در تاریکی دست پیش نگاهدارید‌که از دیوار دنیوی آزار نشوید‌گویا همین است که جهان مانند تاریکی است و کسی نمیداند که بکجا خواهد رفت . بنابر این اگر

(۱) دستور بزرگ آن زمان بموجب نامه پنچایت‌که قبلا ذکر شد دستورنامدار این دستور کیخسرو نام داشت که سرنشین پنچایت بود.

دست دادودهش را پیش دهند از رنجشهای دیوار دنیوی و آزار های آسمانی در آسایش خواهند ماند .

اگر این گفته نکو را جزاین بینند وباور ننمایند و چنانکه اعتقاد بعضی برآنست که چراغ تاریکی رشوت وتعارف دادن وکار ازپیش بردن است البته این عقیده خلاف است وآشکاراست که درآتش پندارناروائی خودشان خواهندسوخت.»

فرزانه مانکجی صاحب برای تعلیم وتربیت جماعت زرتشتی که همه عامی وبیسواد وجاهل بودند درسال ۱۲۳۵ یزدگردی چند نفر کودکان را ازکرمان و یزد با خود بتهران برد ودر آنجا دهشنی دبستان شبانروزی زرتشتیان را بنیادنهاد وآموزگارانی چند بگماشت وبتعلیم وتربیت آنها پرداخت ومرتباً مبلغی بعنوان کارمزد کودکان برای والدین آنها ازطرف خود میفرستاد تا ببهانهٔ بینوائی و لزوم کارکردن ومزد آوردن کودکان را برای معیشت ، مانع تعلیم آنها نشوند .فرزانه بهرام رستم نرسی‌آبادی ، استاد جوانمرد شیر مرد ، دینیار بهرام ، فریدون استاد خسرو مرزبان اهرستانی ، کیخسرو خالوامان ، اردشیر خداداد اردشیر اهرستانی، شهریار بهمرد اردشیر نرسی‌آبادی ، اردشیر تیرانداز زین‌آبادی ، اسفندیار خسرو اهرستانی ، بمان بهمن خرمشاهی ، گشتاسب خداداد کیخسرو ، میرزا اسفندیار رستم اله‌آبادی(۱) جمشید بهرام مزرعه کلانتری ، میرزا افلاطون اسکندر کرمانی کیخسرو رستم کرمانی ، دینیار رستم خدابنده کرمانی ، موبد رستم جهانبخش کرمانی ومهربان کیخسرو رستم کرمانی از زمره شاگردان دبستان میباشند بعد ازچندی ملا اردشیر مرزبان را بخرج خود و مبلغی پول نقد به یزد فرستاد تا کودکان دیگر با خود بتهران بیاورد و کارمزد ششماهه آنها را قبلا بوالدینشان بپردازد تا بحرکت آنها رضایت بدهند . آن شخص پس از ورود به یزد چند نفر

(۱) ازگزارش سال ۱۲۵۶ی برمیآید که او پس از وفات فرزانه بهرام رستم سردبیر دبستان ومعاون فرزانه مانکجی بوده . گزارش درانجمن اکابر صاحبان‌پارسی دربمبئی محفوظ است .

ازکودکان را حاضرساخت ولی ید اصلی حسود اخلال کرده والدین بچه ها را از فرستادن فرزندان خود بتهران متوحش ساخت وآنها هم نفرستادند. باوجودیکه فرزانه مانکجی کارمزد هر یك ازکودکان را پیشکی میپرداخت تا والدین آنها بگذارند درس بخوانند بازهم بواسطه تبلیغات سوء دیگران که در سخنرانی خود در بالا متذکر شده دهاتیان وبینوایان حاضر نشدند فرزندان خود را برای تعلیم دانش بتهران روانه سازند . نتیجه این شد که اکابرصاحبان پارسیان دبستان‌تهران را تعطیل نمودند . ولی بازفرزانه مانکجی آنرا بخرج خود براه انداخت .

داستان مساعی فرزانه مانکجی دراعتلای موقعیت زرتشتیان و ایجاد موانع واشکال بوسیله حسودانی که برای آنها زحمت میکشید بسیار خونین است .

مانکجی صاحب چون حال را بدین‌منوال دید درتاسیس دبستانها در یزد و کرمان اقدام نمود واستاد جوانمرد شیرمرد را به یزد و میرزا افلاطون اسکندر را بکرمان فرستاد تا درتعلیم وتدریس کودکان بکوشند .

فرزانه مانکجی دررفع مظالم وتعدیات نسبت بزرتشتیان کوششهای فراوان نمود وهرچند بواسطهٔ نیکیهای خویش طرف توجه علمای اسلام ورجال دولت و شاهزادگان سلطنتی بود از دست اوباش وحسودان نیز بسیار رنج میدید و چندین دفعه درصدد قتل‌او وپسرش هرمز برآمدندوچند نفر از زرتشتیانی که‌نمك‌پرورده او بودند نیز با اوباش همکاری مینمودند .

فرزانه مانکجی درایران ببازرگانی وکار واردات وصادرات مشغول بود واز سرمایهٔ خود برای زرتشتیان خیرات و مبرات زیادی مینمود . در هفتم اکتوبر ۱۸۶۰ میلادی (۱۲۳۰ی) وصیت‌نامه‌ای‌درتهران نوشت وبرای‌تأسیس یك‌پرورشگاه درصورتیکه جماعت اقدام بنمایند ، منزل شخصی خود را اهدا نمود . ولی فکر اوبواسطه نفاق وعدم همکاری جماعت بمرحله عمل نرسید . باشراف و علما که نسبت بزرتشتیان حسن نظرداشتند کمکهای مادی میکرد ومرتباً مبالغی هنگفت بعناوین مختلفه هدیه میفرستاد و این بود علتی که آنها در انجام تقاضا های او

خودداری نمینمودند .

در آن دوره که زرتشتیان محرومیت های سختی داشتند مسلمانان با نظر حقارت بآنها مینگریستند بواسطه مساعی ونفوذ فرزانه مانکجی صاحب چند نفر از زرتشتیان که بواسطه علل مختلفه شرحش درسخنرانیها و نوشته های او آمده(و بعضی را درمجله هوخت منتشر کرده‌ایم) مسلمان شده بودند باز آنها را با اخذ حکم از مجتهد وقت بدین زرتشتی درآورده و با خرج خود بهندوستان روانه میکرد .

همه اذعان داریم که هستی چند هزار نفر زرتشتی درایران مرهون فعالیت و فداکاریهای فرزانه مانکجی است ولی بعضی پدران ما در عوض آنهمه نیکیها با او بدرفتاری کردند . درنامه های پی‌درپی بامضای سران جماعت وبعنوان انجمن اکابر صاحبان پارسی از او بد گوئی نمودند. در روزنامهای بمبئی بامضای مستعار بنده خدا خدمات اورابعکس جلوه دادند اما اکابر صاحبان با علم بحقیقت‌اوضاع بنامه های آنها وزبان درازی در روزنامه ها وقعی ننهادند .

درعوض دبستان خیریه‌ئی که بخرج خود وبنا به پیشنهاد او تاسیس نموده بودند بستند . لیکن مانکجی صاحب در برابر آنهمه بدیها چون تصمیم و اقدام اکابر صاحبان را بخسارت جماعت‌دید بازبخرج خود همان دبستانهارا براه‌انداخت ونگذاشت تعطیل شود . عقاید ونظریات آن فرزانه وشمه‌ئی ازکار های نیك او را فرزانه بهرام رستم درنامه خود به پنجایت یزد ذکر نموده است وما آنرا در این کتاب آورده‌ایم.

فرزانه مانکجی در حدود ٤٥ هزار تومان آنزمان از حاجی میرزایحیی و میرزاحسن لله باشی که مردمان متنفذی بودند طلب داشت . منشی زرتشتی او رستم‌جی بهمکاری دیگر یاران زرتشتی بنوید پنجهزار تومان اسناد بدهی را از صندوق ولینعمت خویش هنگام کسالتش دزدیده بآنها مسترد داشت و با همکاری پشوتن نامی از دانش‌آموزان ١٤ ساله قبض بدهی بنام آنها بمبلغ ٥٢ هزار تومان

بامضای گجراتی مانکجی صاحب جعل نمود و برای پوشانیدن گناه بهمدستی بدهکاران در مسموم کردن آن فرزانه نیك نهاد کوشش نمود ولی بواسطه احضار فوری دکتر بخیر گذشت وبعد برای قتل او توطئه چیدند اما چاقو کش مسلمان چون در نیمه شب برای اجرای نیت زشت خویش از درب منزل که عمداً باز گذاشته بودند داخل میشود ازصدای سرفهٔ دانش‌آموزان و بیداری آنها متوحش شده فراری میشود .

این رشته سر دراز دارد واز حوصله کتاب خارج و خود فرزانه آن داستان ودعاوی در محاکم‌را در رساله‌ای بنام«اظهار احقاق‌الحق» وفعالیت سفارت‌انگلیس ومحضران‌وقت ودربار همایون شاهنشاهی در آن مورد کاملا شرح داده است . يك بخش این رساله چاپ شده بنشانی (H.P. 156) دربنگاه خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است.

سر گذشت فرزانه مانکجی وخدمات وفعالیتهای‌او کتابی جداگانه لازم‌دارد وچون ذکر حقایق تاریخی مستلزم ذکر اسامی خائنین میباشد و بمذاق اخلاق آنها خوش‌آیند نیست ونویسنده را بتحقیر بزرگان متهم میسازند غافل از اینکه خائنین نمیتوانند بزرگان باشند ، گمان نمیرود درتدوین آن اهتمام بعمل‌آید . سر گذشت وفعالیت فرزانه مانکجی را بایستی از روی نامه هائی که خودش بهند وپارسیان نوشته ورونوشت آن درچندین جلدکتاب قطور ضبط شده جمع نمود و وآنهم مستلزم وقت وحوصله وسرمایه زیادیست .

فرزانه مانکجی صاحب در روز وهمن وماه مهر ١٢٥٩ یزدگردی برابر ١٥ فوریه ١٨٩٠م درتهران دارفانی را وداع و رهسپار گروثمان گردید. او را دولت و ثروت زیادی بود ولی بیشتر آن در زمان حیات خودش در سال ١٨٧٣ میلادی (١٢٤٣ی) بواسطه بی‌اعتنائی وغفلت برادرزاده‌اش پالنجی سوخت افتاد و از بین رفت . عیال مانکجی را نام هیرابائی بود که دربمبئی درگذشت واو را دو فرزند بود يك پسربنام هرمزجی ودیگر دختر بنام دوسی‌بائی .هرمزجی مانند پدرعشق

خدمت بجماعت را برسر داشت تذکره او جداگانه آمده است. فرزانه مانکجی بعد از وفات عیال خویش دوباره درایران با بانو فرنگیس دخت هرمزدیار خسرو بندار کرمانی ازدواج کرد واو هم در سال ۱۸۸۹م هفت ماه قبل از شوهر جهان را بدرود گفت و فرزندی از خود بیادگار نگذاشت. هرمز پسر فرزانه مانکجی را دو دختر بود بنام هیرابائی وشیرین بائی اینک خاندان خراس وداور در بمبئی ازنسل فرزانه مانکجی میباشند.

فرزانه مانکجی هاتریا وبانوفرنگیس هرمزدیار خسروبندار

خدمت بجماعت را برسر داشت تذکره او جداگانه آمده است . فرزانه مانکجی بعد از وفات عیال خویش دوباره درایران با بانو فرنگیس دخت‌هرمزدیار خسرو بندار کرمانی ازدواج کرد واو هم در سال ۱۸۸۹م هفت ماه قبل از شوهر جهان را بدرود گفت و فرزندی از خود بیادگار نگذاشت . هرمز پسر فرزانه مانکجی را دو دختر بود بنام‌هیرابائی وشیرین‌بائی اینک خاندان خراس وداور در بمبئی ازنسل فرزانه مانکجی میباشند .

فرزانه مانکجی هاتریا وبانوفرنگیس هرمزدیار خسروبندار

فرزانه دستور ماونداد

فرزانه دستور ماونداد پور دستور بهرام‌پور موبد اردشیر پور دستورماونداد پور موبد رستم از دستوران دانشمند ترکاباد یزد بود مانند پدر و جد بزرگش ماونداد دستوران دستور ایران زمین بود . کلیه پرسشهای پارسیان هند از طرف این خانواده پاسخ‌داده میشد . پاسخهائی نیز که از کرمانزمین‌به پرسشهای‌پارسیان هند داده‌شده است با توافق نظر آنها بوده . دستور ماونداد در اوستا وپهلوی‌استاد بود وشعر نیز میگفت این چند بیت در جزو یك نامه از او بیادگارمانده است .

همه یادشان پاك دادار باد	سر دشمنانشان ابر دار باد
همیشه بزند و بوستا بوند	بداد زراتشت بر نگذرند
همیشه اوستا بروز و شبان	بخوانند و باشند زان‌شادمان

فرزانه ملا مرزبان

ملامرزبان پورظهراب‌پور گشتاسب پوربهمن‌ازفرزانگان زرتشتی کرمانزمین درنجوم وستاره شناسی مهارت داشت تقویم استخراج میکرد . درطلسم و نیرنگ دست داشت . مرجع کارهای حکومتی وبزرگان شهر و بیشگوئیهای او بحقیقت

مقرون بود . عبدالحمید میرزا ناصرالدوله او را طرف توجه مخصوص خویش قرارداد ونوازشهای گوناگون درحقش مبذول میداشت .

ملامرزبان ازطرف انجمن کرمان که بهدایت فرزانه مانکجی تأسیس گشت آموزگار مدرسهٔ شد که بنیاد نهاده او بود وهم عضو انجمن و پدرش ملا ظهراب کدخدای جماعت بود .

موبد مرزبان

موبد مرزبان پور موبد رستم مرزبان اهل راور از بخشهای کرمان زمین میباشد . شاعریست شیرین سخن و دیندوست وصاحب دیوان قطوریست که بچاپ نرسیده ودر کتابخانه مهرجی‌رانا در نوساری محفوظ است . داستان زیادی را بنظم درآورده است ازآنجمله است وصف خرد – داستان شاعر وتاراج بلوچ – عدالت‌نامه نوشیروان .

شاعر پس از کشتار وتاراج عام راور دایم پریشان روزگار و دربدر بود . هنگام ورود به یزد مورد تلطف و مهربانی رستم پور گشتاسب واقع و کتاب وصف خود را بنام برادر میزبان محترم خود فولاد گشتاسب نوشت و آن عبارتست از پرسش و پاسخ دانا و خرد که ترجمه ایست از کتاب پهلوی و در حدود ۱۳۰۰ بیت است .

نخستین پرسش دانا وپاسخ خرد را بدینگونه بنظم‌آورده است .(۱)

در این هول منزلگه سیجمند	چگونه بوم تا شوم ارجمند
بگیتی چگونه گزینم مدار	که تن شاد باشم روان رستگار
خرد داد او را بدینسان جواب	که ازراستی هیچ سان سرمتاب
دگرآنکه‌هرکوترا کهتراست	گرش که‌نداری‌بسی‌درخوراست

(۱)رجوع شود بنسخه خطی بشماره F62 در کتابخانه مهرجی رانانوساری، هند

دگر زانکه همتاست در انجمن	مراو را تو مه دار بر خویشتن

کسی کت بود مهتر ازروزگار
پرستش چنان کن که برشهریار

داستان شاعر وتاراج بلوچ که درشرح پریشانی خود وغارت شدن‌مایملکش وراور زمین بتوسط بلوچها و جنگ و کشتار آن هنگام صحبت میدارد در حدود ۳۸۰ بیت وبوضع دلخراشی سروده شده است .

عدالت نامه نوشیروان درحدود ۱۳۰۰ بیت است واینطور شروع میشود :

بنام خداوند بود و وجود	که ازهستی‌اوست هرهست‌وبود
ثری تا ثریا همه زان اوست	دو گیتی‌یکی‌عکس‌فرمان‌اوست
بنامش کنم ابتدای سخن	کزو پای دارد بنای سخن

بسایم گهرها که ناسفته ماند
بگویم‌سخنها که ناگفته‌ماند

فرزانه مرزبان ظهراب

فرزانه مرزبان پور ظهراب رادمرددیندوست، فعال، خیرخواه، نیك‌اندیش، دلیر و با همت زرتشتی از اهالی قریه کسنویه حومه شهر یزد و در عهد خویش بزرگ جماعت و کلانتر زرتشتیان بود . خانه مسکونی آنها در کسنویه برخلاف مساکن‌زرتشتیان که میبایستی حقیر وپست‌تر از منازل مسلمانان باشد ، دوطبقه‌ای است واز منازل اطراف حتی منازل مسلمانان حوالی بلندتر و با شکوه‌تر ودارای بالاخانه وسه سرطویله وغیره میباشد واز جلال و ابهت و بزرگی ورشادت صاحب آن داستانها میسراید . قریه مبارکه نزدیك تفت مستحدثه اوست .

فرزانه مرزبان در اوان جوانی در حدود ۲۵ سالگی گویا در سال ۱۱۶۳ یزدگردی چندین سال بعد از موقعیکه کیخسرو ایزدیار با گلستان بانو دختر ۹ ساله خویش ازایران فرارنمود.(۱) رهسپاربمبئی گردید ودرخانه اردشیردادی‌شیت ازخاندان ثروتمند پارسی که نسبت‌بجماعت زرتشتی‌ایران علاقه وافرنشان‌میدادند بخانه شاگردی وپیشخدمتی مشغول گشت .

فرزانه مرزبان جوانی بود زحمتکش و صاحب احساسات بلند و عالی ، رنجبری درمنازل خاندان پارسی با طبع بلند او و فکر خدمت بهمگروه سازش

(۱) برای اطلاعات بیشتر دراین مورد رجوع شود بمجله هوخت سال سوم شماره ۱ ص ۱۱ بمقاله نگارنده .

نداشت . کلیه حقوق اینگونه رنجبران بسیارکم و بیش از ماهی یك یا دو روپیه نبود . زرتشتیان ایرانی که ازآن زمان ببعد به بمبئی مسافرت مینمودند بجز دو نفر همه درخانهای پارسی استخدام میشدند و پس ازآن بتدریج بکسب و کار روی میآوردند .

فرزانه اردشیر دادی‌شیت وپدر او سر دسته پارسیانی هستند که پیرو تقویم زرتشتیان ایران یعنی تقویم قدیمی میباشند و در بمبئی آدریان و آتش ورهرام قدیمی راکه بنام آنها معروفست بنا نهاده‌اند و موبدان ایرانی راکه بهند رهسپار میشدند در آدریان خویش منزل ومأوا میدادند . خاندان دادی‌شیت بسیار بزرگ وتوانگر وبرای اموات خود دربمبئی دخمه جداگانه ساختند . اینك‌دخمه‌نامبرده متروك ومردگان آنها دردخمه عمومی سپرده میشود .

فرزانه مرزبان درچنین خانواده توانگر بکار مشغول بود شوکت و جلال آنها را با بیچارگی‌وبردگی زرتشتیان درایران که به پرتگاه زوال ونیستی‌نزدیك ومحکوم بمرگ بودند مقایسه میکرد . اندوه و ملال روزافزون سینه تنگ او را فشار میداد . زیرا هرسال شماره بسیاری از خانواده های زرتشتی ، پراکنده در دهات دور دست یزد و محصور بین مسلمانان بوسایل گوناگون ، مانند ربودن دختران وپسران حتی زنان آنها را وباجبار مسلمان کردن ، غصب اراضی ودارائی منقول وغیرمنقول بوسیله جدیدالاسلامها بحکم شرع وعرف از والدین وخویشان ویا فشار وستم نامحدود هنگام وصول مالیات جزیه وغیره مجبور بترك دین‌نیاکان خود میگشتند .

اینگونه افکار اورا اذیت میکرد . فکر نابودی زرتشتیان در میهن خود وخشور برایش غیر قابل تحمل بود ، محزون و مغموم بکنجی می‌نشست و خیال خورد وخواب ازسرش میپرید. گاه وبیگاه اینحال برای اودست میداد.دادی‌شیت گمان میکرد دوری ازوطن وخویشان باعث نگرانی اوست . روزی بتسلی‌خاطرش میکوشد . اما فرزانه مرزبان در پاسخ دلجوئیهای او با دیدگان اشك آلود اظهار

میدارد در قبال اینهمه لطف ومهربانی که از اربابان محترم می‌بیند غربت برای او معنی ندارد ودوری ازمیهن و خویشان برایش نگرانی نیست . اما حزن و اندوه او برای دین است ، برای جماعت است برای گروه زرتشتیانی است که در ایران به پرتگاه نیستی رسیده‌اند وهرسال ازشمارهٔ آنان میکاهد و نزدیك است روزی که نام آنها از صفحهٔ وطن محو گردد .

فرزانه اردشیر دادی از شنیدن داستان فرزانه مرزبان و علت اندوه و ماتم اوحالش دگرگون گردید وخود نیز ماتمزده ودر دریای حزن غوطه‌ور شد وچون فرزانه مرزبان ازآینده بهدینان نگران و گریان گردید وپرسید راه نجات چیست وآیا روزنهٔ امیدی بنظرش میرسد ؟ فرزانه مرزبان پس ازتفکر زیاد جواب‌میدهد بنظر او یك راه هست وآن احداث یك قریه نوومنزل دادن‌خانواده های‌زرتشتیانی که دردهات دورافتاده بین مسلمانان محصور اند در آنجا تا بوسیله اراضی و آب قریه جدید الاحداث امرار معیشت نمایند و بدینوسیله از خطر جد دینان ایمن گردند . این‌رأی را فرزانه اردشیر بپسندید وهزینه اقدام بطرح را بپرسیدجواب شنید درحدود پنجهزار روپیه بلکه بسی بیشتر .

فرزانه اردشیر مانند فرزانه مرزبان درد دین داشت وعلاقه و محبت فراوان نسبت بزرتشتیان ایران ، دلش باوضاع و احوال پریشان آنان بسوخت و برای نجات آنها وحفظ دین صرف پنجهزار روپیه بلکه بیشتربرایش قابل توجه نبود. بفرزانه مرزبان گفت « حال که چنین است بایستی برای نجات بهدینان ازچنگال جد دینان فوری اقدام نمود وهرچه زودتر خود را برای مراجعت بوطن واحداث قریه نوحاضر سازکلیه مخارج آن هرچه باشد ولو هر قدر از پنجهزار روپیه هم تجاوز نماید میپردازم .»

فرزانه مرزبان ازشنیدن تصمیم ارباب خود شادمان گشت وبا دلی پر ازامید رخت سفر بربست وبسوی میهن مراجعت نمود . هنگام ورود به یزد برای ایجاد قریه جدید در تك وپو افتاد . بیابانها و کوهستانها را بگردید تا محلی نیکو و

مناسب انتخاب و در حفر قنات آب اقدام نماید عقلش بجائی نرسید . حیران و سرگردان بود تا آنکه روزی پس از تك و پوی زیاد خسته و کوفته ، مأیوس و دل‌واپس دربیابان زیر درختی بخوابید سروش عالم غیب باومژده داد و محل حفر قنات وآفتابی شدنش واراضی‌قریه‌را درعالم رؤیاباوبنمود شادمان ازخواب‌برجست ومحلی راکه در رؤیا دیده بود بیافت ومادر چاه را بکند .آب فراوان نویدقنات پرمیاه وآبادانی بزرگ را باومیداد .

درآن زمان حاجی علینقی خان پسر بزرگ محمد تقیخان بافقی معروف بخان بزرگ پس ازفوت پدر درسال ۱۲۱۳هجری (۱۱۶۸ی) که بعنوان گروگان درپایتخت بود ازطرف فتحعلیشاه بفرمانداری یزد منصوب گردید وتا هنگام‌مرگ سال ۱۲۱۹ هجری در یزد حکمرانی مینمود . پس از مرگ او برادرش حاجی عبدالرحیم‌خان که او نیز در پایتخت بسر میبرد بفرمانداری یزد منصوب گشت ولی فتحعلیشاه با اونظر موافق نداشت وامر کرد برادر کهترش زین‌العابدین خان بنیابت او در یزد فرمانداری باشد . زین‌العابدین خان بقول صاحب تاریخ‌یزدگردی عصبی مزاج بوده ودر خشم بمنتها درجه شدت و جانرا عاقبت بر سر این خصلت نهاد مینویسند که دربحبوحه زمامداری خود برمتصدی خشم کرده کم کم خشمش شدید شده و بچوبکاری پرداخته و بالاخره عصبانیت او بجائی کشیده که در وسط چوبکاری سکته کرده(۱). دوره‌فرمانداری زین‌العابدین خان چندان طولی نکشید وزین‌آباد حومه تفت مستحدثه اوست . پس از فوت او حاجی عبدالرحیم خان از فتحعلیشاه رخصت یافته به یزد آمده بفرمانداری مشغول گشت . دوره فرمانداری حاجی عبدالرحیم‌خان وبرادرش زین‌العابدین کلا هفت‌سال بوده‌است .(۱۱۷۵-۸۲ یزدگردی).

فرزانه مرزبان در زمان فرمانداری حاجی علینقی خان وحاجی‌عبدالرحیم خان باحداث قریه جدید برای زرتشتیان آواره مشغول فعالیت بوده و در زمان

(۱) بتاریخ یزد تألیف آیتی ص ۳۷۹ مراجعه شود .

زمامداری زین‌العابدین خان بنیابت برادر در یزدآب قریه بر اراضی فعلی‌مبارکه آفتابی میشود .

فرزانه مرزبان ساکنین قریه جدیدالاحداث را از زرتشتیانی برمیگزیند که بین مسلمانان‌محصور ودردهات کوهستان ونقاط دوردست مانندسنجید،خراشه، دهبالا ، دشتك وغیره میزیسته‌اند .

زین‌العابدین‌خان پائین قریه چم وبالای زین‌آباد فعلی قنات محقری‌داشته بنام زین‌آباد که‌آبادی‌آن بیش ازیك جریب زمین نبوده واینك خشك شده است . هنگام آفتابی شدن قنات فرزانه مرزبان با آنهمه آب زیاد و ریختن طرح قریه بسیار بزرگ زین‌العابدین خان خواهش خود را برای دیدن آب و قریه بفرزانه مرزبان تذکر و بآنجا میرود .

درآن عهد بزرگان مقتدر اگربجائی بتماشاو گردش میرفتند وبربیچاره‌ئی وارد میشدند وکالائی ازمال آن‌شخص‌را می‌پسندیدند وتعریف میکردند ومبارکباد میگفتند طرف بایستی درجواب‌بگوید پیشکش‌است وآنرا تقدیم نماید .بنابراین زین‌العابدین خان چون بدیدن قریه جدیدالاحداث فرزانه مرزبان میرود وباتفاق او در اراضی مستحدثه میگردد متصل وپی‌درپی میگوید مبارك است ، مبارك است مبارك است تا آنکه بالاخره فرزانه مرزبان مجبورمیشود بگوید نصف‌آب‌پیشکش است . زین‌العابدین خان فوراً جلونصف‌آب قنات را گرفته میبرد بقریه‌زین‌آباد جدیدالاحداث خود وآنجا را مشروب میسازد وقریه فرزانه مرزبان هم بنام مبارك است (مبارکه) مشهور میگردد .

هرچند فرزانه مرزبان اززین‌العابدین خان‌خواهش مینماید آب را درهمان قریه مبارکه مشروب سازد اثری نبخشید و نصف آبی راکه او با سرمایه خیریه فرزانه اردشیر دادی‌شیت‌برای‌زرتشتیان‌بیچاره‌آفتابی کرده بود بواسطه ظلم‌فرماندار از دست داد وزرتشتیان ازاستفاده تمام آب محروم ماندند .

قریه مبارکه بین‌سنوات۸۲ـ۱۱۷۵یزدگردی هنگام‌فرمانداری‌زین‌العابدین

خان وبرادرش حاجی عبدالرحیم خان احداث گردید .

فرزانه اردشیر دادی‌شیت که با همت و سرمایه او قریه مبارکه ایجاد گشت درسال ۱۱۲۵ یزدگردی دربمبئی متولد ودر ۵۵ سالگی سال ۱۱۷۹ی درهمان‌شهر رهسپار مینو وگروثمان گردید .

فرزانه مرزبان تا سال۱۲۲۲ یزدگردی درحیات بوده . ثبوت قول ماحواله آدریان است مورخه ۱۸ محرم ۱۲۶۹ هجری‌که مدعیان بمبلغ بیست تومان بکدخدا مرزبان صلح مینمایند .

سند نامبرده درصندوق پنچایت در آتش ورهرام یزد محفوظ بوده است که تولیت آن با دستور نامدار پور دستور کیخسرو بود.(۱) در مهر مبارکه وکسنویه و نرسی آباد از همت فرزانه مرزبان ساخته شده است . فرزانه مرزبان بواسطه داد ودهش ومخارج بیشمار هنگام تصدی کرسی کلانتری زرتشتیان دراواخر عمر خویش بینوا ومقروض میگردد . حواله آدریان مذکور در بالا راجع بطلبی است که یکنفرمسلمان از اوداشته‌کسیکه برای وصول آن جلو در مهر مبارکه وخانه وصل بآن متعلق بفرزانه را میگیرد وچون دراطاق خانه لوح مرمر وقفنامه راکه بر دیوارنصب باشد می‌بیند نوشته‌های آن رامیتراشد . بمجرد رسیدن‌خبربکسنویه فرزانه مرزبان خود را بآنجا میرساند و بدهی خود را به بیست تومان صلح مینماید . فرزانه هرمزدیار خدا بخش‌نبیرهٔ فرزانه مرزبان‌ظهراب میباشد و او در جوانی و هنگام پیری جد خویش بکرسی کلانتری زرتشتیان منصوب میگردد . زرتشتیان مبارکه بانی قریهٔ خود را ازیاد نبرده‌اند وتاکنون درآنجا گهنباری‌بنام اردشیر دادی ومرزبان ظهراب خوانده وروان آن دونفر خیرخواه را شادمینمایند حتی فرزانه بهرام نوشیروان صادکسنویه‌ای‌که در سال ۱۲۷۵ یزدگردی دبستان و مسافرخانه‌ای درقریهٔ مبارکه بنا نمود روی لوح آن نوشته « مسافرینی که آمدورفت میکنند بهشتی روان مرزبان ظهراب را یاد وشاد نمایند .»

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بنشانی (H.P. (ms) 213) محفوظ در بنگاه خاورشناسی خورشیدجی‌کاما ، بمبئی

فرزانه اردشیر دادی شیت

فرزانه میرزا مهربان

فرزانه میرزا مهربان پوربهرام پور رئیس از زرتشتیان دانشمند ایران واهل قریه نرسی‌آباد حومه یزد است . هنگام‌خردی باتفاق پدرومادر وبرادر مهترفرزانه استاد ماستر خدابخش بهندوستان رهسپار و در آن دیار بتحصیل دانش پرداخت . سالنامه فرهنگ یزد بسال ۲۹ـ۱۳۲۸ شمسی در باره اومینویسد « مرحوم میرزا مهربان رئیس پارسی درسال ۱۲۴۷ هجری شمسی (۱۲۳۷ی) در نرسی‌آباد حومه یزد متولد شده وقبل از رسیدن بسن بلوغ بافامیل خودبهندوستان مسافرت کرده ودر آنجا مشغول تحصیل میگردد .

پس از اتمام تحصیلات بنا به پیشنهاد انجمن اکابر صاحبان پارسیان بابرادر خود مرحوم خدابخش ماستر که یکی از معاریف آنزمان و شخصیت دانشمند و برجسته‌ئی بوده است برای اداره وتدریس مدرسه کیخسروی به یزدآمد ومدت۲۱ سال درآن مؤسسه فرهنگی بشغل تعلیم وتربیت میپردازد وبعداً بسمت‌آموزگاری وچندی بعنوان مدیریت در دبستان خسروی‌مشغول میشود . مرحوم میرزامهربان علاوه برتحصیلات فارسی زبان انگلیسی ، عربی، گجراتی وزندرا بخوبی‌میدانست وتا آخرین لحظات زندگی از شغل شریف آموزگاری دست نکشید و بالاخره در دیماه ۱۳۲۱ بسن هفتاد ویك وپس از ۵۱ سال خدمت متوالی‌فرهنگی و ۳۰ سال خدمت در دبستان خسروی جهان را بدرود گفت .

فرزانه اردشیر دادی شیت

فرزانه میرزا مهربان

فرزانه میرزا مهربان پوربهرام پور رئیس از زرتشتیان دانشمند ایران واهل قریه نرسی‌آباد حومه یزد است . هنگام‌خردی باتفاق پدرومادر وبرادر مهترفرزانه استاد ماستر خدابخش بهندوستان رهسپار و در آن دیار بتحصیل دانش پرداخت . سالنامه فرهنگ یزد بسال ۲۹ــ۱۳۲۸ شمسی در باره اومینویسد « مرحوم میرزا مهربان رئیس پارسی درسال ۱۲۴۷ هجری شمسی (۱۲۳۷ی) در نرسی‌آباد حومه یزد متولد شده وقبل از رسیدن بسن بلوغ بافامیل خودبهندوستان مسافرت کرده ودر آنجا مشغول تحصیل میگردد .

پس از اتمام تحصیلات بنا به پیشنهاد انجمن اکابر صاحبان پارسیان بابرادر خود مرحوم خدابخش ماستر که یکی از معاریف آنزمان و شخصیت دانشمند و برجسته‌ئی بوده است برای اداره وتدریس مدرسه کیخسروی به یزدآمد ومدت۲۱ سال درآن مؤسسه فرهنگی بشغل تعلیم وتربیت میپردازد وبعداً بسمت‌آموزگاری وچندی بعنوان مدیریت در دبستان خسروی‌مشغول میشود . مرحوم میرزامهربان علاوه برتحصیلات فارسی زبان انگلیسی ، عربی، گجراتی وزندرا بخوبی‌میدانست وتا آخرین لحظات زندگی از شغل شریف آموزگاری دست نکشید و بالاخره در دیماه ۱۳۲۱ بسن هفتاد ویك وپس از ۵۱ سال خدمت متوالی‌فرهنگی و ۳۰ سال خدمت در دبستان خسروی جهان را بدرود گفت .

فرزانه میرزا مهربان

فرزانه مهربان راستی

فرزانه مهربان پوربهرام‌راستی معروف باستاد مهربان از دانشمندان‌زرتشتی یزد است ودرقریه مریاباد حومه یزد میزیست . درسال ۱۲٤۸یزدگردی درمریاباد قدم بعرصه وجود نهاد ودر مدرسه کیخسروی نزد استاد جوانمرد معروف تربیت یافته روانشاد مانکجی صاحب که یکی از استادان دانشمند زمان خودبودتحصیلات خود را بآخر رسانید و در زبان و ادبیات و دستور زبان پارسی استاد بود . پس از اتمام تحصیلات چندی در دبستان راحت‌آباد تفت وبعد درمدرسه کیخسروی بتعلیم وتربیت مشغول میشود چون دبستان خسروی در یزد بپاگشت استاد مهربان بنا ـ بخواهش ارباب خسرو شاهجهان موسس دبستان خسروی وموافقت استادجوانمرد ازمدرسه کیخسروی بدبستان خسروی منتقل میگردد ودر حدود ۲۵ سال با کمال صداقت ودلسوزی مشغول تدریس میشود .

فرزانه استاد مهربان در اواخر عمر از آموزگاری کناره گیری نمود و در اسفند ماه ۱۳۰۸ یزدگردی در تهران بجهان مینو شتافت . بقول صاحب سالنامه فرهنگ یزد (۲۹ـ۱۳۲۸) استاد مهربان یکی ازمعلمین بسیار خوش سابقه وقدیم دبستان خسروی و در راستی ودرستی مشهود بوده و کمتر روزیست که ذکر خیر آنمرحوم ازگوشه وکنار شنیده نشود .

فرزانه میرزا مهربان

فرزانه مهربان راستی

فرزانه مهربان پور بهرام راستی معروف باستاد مهربان از دانشمندان زرتشتی یزد است ودرقریه مریاباد حومه یزد میزیست . درسال ۱۲۴۸ یزدگردی درمریاباد قدم بعرصه وجود نهاد ودر مدرسه کیخسروی نزد استاد جوانمرد معروف تربیت یافته روانشاد مانکجی صاحب که یکی از استادان دانشمند زمان خودبودتحصیلات خود را بآخر رسانید و در زبان و ادبیات و دستور زبان پارسی استاد بود . پس از اتمام تحصیلات چندی در دبستان راحت آباد تفت وبعد درمدرسه کیخسروی بتعلیم وتربیت مشغول میشود چون دبستان خسروی در یزد بپاگشت استاد مهربان بنا ـ بخواهش ارباب خسرو شاهجهان موسس دبستان خسروی وموافقت استادجوانمرد ازمدرسه کیخسروی بدبستان خسروی منتقل میگردد ودر حدود ۲۵ سال با کمال صداقت ودلسوزی مشغول تدریس میشود .

فرزانه استاد مهربان در اواخر عمر از آموزگاری کناره گیری نمود و در اسفند ماه ۱۳۰۸ یزدگردی در تهران بجهان مینو شتافت . بقول صاحب سالنامه فرهنگ یزد (۲۹ـ۱۳۲۸) استاد مهربان یکی ازمعلمین بسیار خوش سابقه وقدیم دبستان خسروی و در راستی ودرستی مشهور بوده و کمتر روزیست که ذکر خیر آنمرحوم ازگوشه و کنار شنیده نشود .

فرزانه مهربان پوردهقان

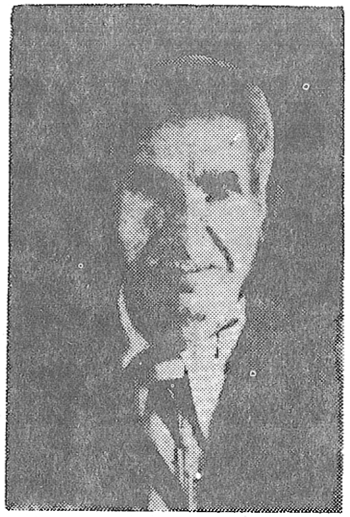

استاد مهربان متخلص بپوردهقان‌فرزند خسرواردشیر ازاهالی قریه‌اهرستان حومه یزد دانشمند زرتشتی است که طی سالیان دراز نیم قرن در دبستان‌جاماسبی اهرستان بکار تعلیم وتربیت نوآموزان وجوانان محل اشتغال داشته وصاحب طبعی موزون است .

رسالات بسیاری در باره اوضاع اجتماعی ایرانیان در چهل سال پیش نوشته که بطبع نرسیده و صاحب دیوان نسبة بزرگی است ولی خارج از دسترس ما .

این چند بیت ازغزل مفصلی از اوست ویکی ازشاگردانش آقای کیخسرو یزدگردی بنگارنده نقل نمود که استاد همیشه بگوش‌آنها میخوانده است.

با ادب باش طفل نوزادم	بی‌ادب‌هر کجاسگ هاراست
پور دهقان زبوستان‌میخواند	این‌حکایت زجدم اخباراست
تربیت گر کنی نهالی را	سال دیگردرخت پربار است

فرزانه استاد مهربان درآخرین‌نامه خود مورخه۲۲ امرداد ۱۳۳۷خورشیدی بیکی از شاگردان خویش آقای پرستانی نزدیکی مرگ را در غزل زیر پیش ـ بینی میکند .

من از روز ازل دهقان بزادم	بعالم روشن است اصل‌ونژادم

نمیباشد مرا فطرت ز آتش	سرشت ازخاك دارم نی‌زبادم
بقدر نیم قرنی کار فرهنگ	بابنای وطن من درس دادم
مراعزت‌همین‌بس‌باشدامروز	نباشد آز یك جو در نهادم
مرااین‌زندگانی‌تلخ‌وسخت‌است	زبهر مرگ آغوشم گشادم

و نیز هنگام آخرین ناخوشی در بستر مرگ گفته :

بیاای‌مرگ راحت کن من واین زندگانی‌را
بسختی زندگی کردم بطفلی هم جوانی را
بجز خواری ومأیوسی ندیدم من بعمر خود
رسید ایام پیری و ندیدم شادمانی را

آقای احمد شکوهی کارمند اداره دارائی یزد با استاد مهربان روابط دوستانه داشته است بخشی ازغزلی که نمونه احساسات اونسبت باستاد استوگواه‌درستکاری ومهربانی اوست ودرسال ۱۳۳۱ خورشیدی در یزد سروده دراینجا میآوریم :

عصبانی که پور دهقان است	خوب‌عهدودرست پیمان است
آدمی خوی و آدمی سیرت	راست‌خواهی تمام‌انسان‌است
پیرو زردهشت پاك سرشت	زاده خسروان ایران است
مهربان‌خوی‌ومهربان‌نام‌است	مهربان‌زوج‌ومهربان‌جان‌است
چون تلاوت کند اوستا را	زند خوان هزار دستان است

فرزانه مهربان درسال ۱۳۲۷ یزدگردی در کبرسن ۸۲ سالگی رهسپارسرای دیگر گردید .

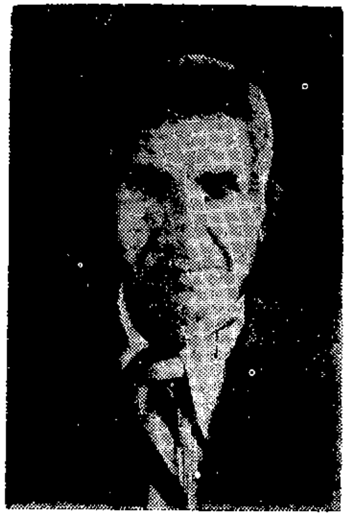

فرزانه مهربان پوردهقان

استاد مهربان متخلص بپوردهقان‌فرزند خسرواردشیر ازاهالی قریه‌اهرستان حومه یزد دانشمند زرتشتی است که طی سالیان دراز نیم قرن در دبستان‌جاماسبی اهرستان بکار تعلیم وتربیت نوآموزان وجوانان محل اشتغال داشته وصاحب طبعی موزون است .

رسالات بسیاری در باره اوضاع اجتماعی ایرانیان در چهل سال پیش نوشته که بطبع نرسیده و صاحب دیوان نسبة بزرگی است ولی خارج از دسترس ما .

این چند بیت ازغزل مفصلی از اوست ویکی ازشاگردانش آقای کیخسرو یزدگردی بنگارنده نقل نمود که استاد همیشه بگوش آنها میخوانده است.

با ادب باش طفل نوزادم — بی‌ادب‌هر کجاسگ هاراست
پور دهقان زبوستان‌میخواند — این‌حکایت زجدم اخباراست
تربیت گر کنی نهالی را — سال دیگردرخت پربار است

فرزانه استاد مهربان درآخرین‌نامه خود مورخه۲۲ امرداد ۱۳۳۷خورشیدی بیکی از شاگردان خویش آقای پرستانی نزدیکی مرگ را در غزل زیر پیش ـ بینی میکند .

من از روز ازل دهقان بزادم — بعالم روشن است اصل‌ونژادم

نمیباشد مرا فطرت ز آتش — سرشت ازخاك دارم نی‌زبادم
بقدر نیم قرنی کار فرهنگ — بابنای وطن من درس دادم
مراعزت‌همین‌بس‌باشدامروز — نباشد آز یك جو در نهادم
مرااین‌زندگانی‌تلخ‌وسخت‌است — زبهر مرگ آغوشم گشادم

و نیز هنگام آخرین ناخوشی در بستر مرگ گفته :

بیاای‌مرگ راحت کن من واین زندگانی‌را
بسختی زندگی کردم بطفلی هم جوانی را
بجز خواری ومأیوسی ندیدم من بعمر خود
رسید ایام پیری و ندیدم شادمانی را

آقای احمد شکوهی کارمند اداره دارائی یزد با استاد مهربان روابط دوستانه داشته است بخشی ازغزلی که نمونه احساسات اونسبت باستاد استوگواه‌درستکاری ومهربانی اوست ودرسال ۱۳۳۱ خورشیدی در یزد سروده دراینجا میآوریم :

عصبانی که پور دهقان است — خوب‌عهدودرست پیمان است
آدمی خوی و آدمی سیرت — راست‌خواهی تمام‌انسان‌است
پیرو زردهشت پاك سرشت — زاده خسروان ایران است
مهربان‌خوی‌ومهربان‌نام‌است — مهربان‌زوج‌ومهربان‌جان‌است
چون تلاوت کند اوستا را — زندخوان هزار دستان است

فرزانه مهربان درسال ۱۳۲۷ یزدگردی در کبرسن ۸۲ سالگی رهسپارسرای دیگر گردید .

اسپهبد مرزبان

فرزانه اسپهبد مرزبان پور رستم‌پور شهریار پور شروین پریم ازشاهزادگان تبرستان از آل باوند میباشد.و در اواخر قرن چهارم هجری میزیست . فرزانه اسپهبد مرزبان دانشمند وشاعر زرتشتی‌وصاحب دیوان‌و کتابی است بنام‌مرزبان‌نامه وآن مشتمل است برحکایات وداستانهای حکمت‌آمیز اززبان وحوش وطیوربروش کلیله‌ودمنه . اصل این کتاب بلهجه قدیم تبرستانی در مازندران تألیف شده و تا حدود دو قرن وبیشتر بین مردم آنسرزمین متداول بوده .

سیزدهمین جد فرزانه مرزبان بقول امیر عنصرالمعالی صاحب قابوس نامه که خود ازخاندان اوست کیکاوس‌بن قباد برادر نوشیروان عادل میباشد . نسب او بقول صاحب تاریخ تبرستان عبارتست از مرزبان‌بن رستم بن شهریاربن رستم‌بن سرخاب‌بن قارن‌بن شهریاربن شروین‌بن سرخاب‌بن مهرمردان‌بن سهراب‌بن باوبن شاپوربن کیوس‌بن قباد .

صاحب تاریخ‌تبرستان محمدبن‌حسن‌بن اسفندیار درباره اومینویسد«اسفهبد مرزبان رستم‌بن شروین پریم که کتاب مرزبان‌نامه اززبان وحوش و طیور وانس و جان وشیاطین فراهم آورده اگر دانا دلی عاقلی از روی انصاف نه تقلید معانی و غوامض حکم ومواعظ آن کتاب بخواندوفهم کندخاك برسردانش بید پای‌فیلسوف هند باشد که کلیله ودمنه جمع کرده و بداند که بدین مجموع اعاجم را بر اهل

هند ودیگر اقالیم چند درجه فخر ومزیت است وبنظم طبری اورا دیوانی است که نیکی‌نامه میگویند دستورنظم طبرستان است .»

دانشمند محترم سعدالدین وراوینی دراوایل قرن هفتم هجری مرزبان‌نامه‌را بزبان پارسی متداول عصرخویش درآورد که بین ایرانیان معروفست .مرزبان‌نامه بزبانهای ترکی و عربی نیز ترجمه گردیده و مأخذ ترجمه ترکی مرزبان نامه سعدالدین وراوینی است ومأخذ ترجمه عربی ترجمه ترکی آنست .

محمدبن غازی‌الملطیوی در اواخر قرن ششم هجری مرزبان نامه را بزبان فارسی معمول درآورد و دخل و تصرفاتی در آن بعمل آورده نام روضةالعقول بر آن نهاد(۱)

(۱) رجوع شود به مرزبان‌نامه بتصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی مطبعه‌مجلس ۱۳۱۰ بمقدمه مصحح

دستور مهرجی رانا

فرزانه دستور ماهیاربن رانا معروف به مهرجی‌رانا اسم مادرش رانی و نسب او ازقرار زیر است .

ماهیاربن دستور رانابن جشنگ‌بن هیربد دادابن هیربد جشنگ‌بن هیربد موبدبن هیربد قیامدین‌بن هیربد موبدبن هیربد قیامدین بن هیربد زرتشت‌بن موبد هرمزدیار بن هیربد رامیار .

دستور رانابن جشنگ پدر ماهیار از شخصیتهای بزرگ و موبدان موبد نوساری بوده بموجب قباله مورخه بهمن و بهمنماه سال ۸۹۰ یزدگردی و سموات ۱۵۷۶ هندی زرتشتیان نوساری پنجاه جریب زمین که نصفش نارگیلستان بود محض تقدیر ازخدمات دستور رانابن جشنگ باو هدیه شده درنامهٔ از یزد خطاب بزرتشتیان هندمورخه دیبآدر وبهمنماه۸۹۶ یزدگردی که‌بتوسط شاپور آسافرستاده شد اسم اوقبل ازهمه ذکرشده است .

دستور مهرجی‌رانا در نوساری میزیست و آن نزدیك سورت و بخشی است ازگجرات .

دستور مهرجی رانا در شهریور روز ومهر ماه سال ۹۰۵یزدگردی(۱۵۲۶م) از مادر بزاد در شش سالگی دانش مـذهبی فراگرفت و در هفت سالگـی سدره

پوشید ودر ۱۴ سالگی نوزاد و مراحل موبدی راطی نمود ودرسن۱۵ سالگی‌بابانو آسی ازدواج کرد .

دستور مهرجی‌رانا عالم‌علوم مذهبی بود پازند وپهلوی واوستا نیکومیدانست ازنکات ورموز آئین مزدیسنا بخوبی واقف وبین‌جماعت درعهد خویش یگانه بود. دستور ایرج‌جی سهرابجی سراینده ماهیارنامه درستایش او ونظم ماهیارنامه گوید:

یکی آنکه او بود دستور دین   نخستین بهندوستان بر ترین
دوم آنکه از خاندان بزرگ   پدر بر پدر بود او خود سترك
سیم آنکه در قوم زرتشتیان   در آندم بده فاضل از دیگران
چهارم که ازشاه عرش‌آشیان(۱)   که بود او شهنشاه هندوستان
شرف یافته او از آن پادشاه   زانعام و هدیه و هم آب و جاه
چو این چار خوبی بدیدم دراو   از آن شد مرا بهر او آرزو
که احوال او را نویسم تمام   که ماند زمن درجهان‌این کلام

دستور مهرجی‌رانا در۲۱ سالگی بزهد وریاضت پرداخت ومراحل سلوك را طی وبکشف وشهود نایل گشت بقول صاحب ماهیارنامه .

ریاضت کشیده چو اشراقیان   وزآن گشته واقف زراز نهان

چون اکبر شاهنشاه هند بدانستن حقایق آئین ایران باستان کشش پیدا نمود بعمال بخشهای گجرات پیغام اکید فرستاد تا دانشمندی باکفایت و شایسته که بتواند او را با رموز آئین مزدیسنا آشنا سازد بپایتخت اعزام دارند . نواب سورت ازپیام شاهنشاهی مطلع گشت . تحقیقات لازمه بعمل آورد . بسورت ، بروچ ، کمبایت ، نوساری وسایر دهات پارسی‌نشین پیغام فرستاد .

انجمن پارسیان نوساری خبردادند دانشمند پرهیزکاری موسوم بموبدماهیار پیشوای آنهاست در صورت لزوم حاضرند بدربار شاهنشاهی روانه سازند . نواب سورت وسایل حرکت‌را فوراً فراهم‌وموبد ماهیارمعروف بدستورمهرجی‌رانا باتفاق

(۱) مراد اکبرشاه گورکانی است

پسرش کیقباد درهرمزد روز وخرداد ماه ۹٤٦ یزد گردی بپایتخت (اگره) عزیمت نمود. درآنموقع دستور مهرجی رانا چنانکه پسرش کیقباد درعریضه منظوم بشاهنشاه جهانگیر متذکر شده ٤۳ سال داشت :

بود عمر ماهیار درآنزمان چهل وفزون ساله سه بیگمان

بقول وینسنت اسمیت اکبر درسال ۱۵۷۳ میلادی (۹٤۲ی) هنگام محاصره سورت با دستور مهرجی رانا آشنائی پیدا کرد آنکتیل دوپرون فرانسوی در این مورد میگوید« اکبر سلطان مغول پدر جهانگیر درحدود ۱۵۰ سال قبل به ککری کری آمد که نیم میل آنطرف سورت واقعست . دردانستن حقایق مذهب پارسیان اصرار داشت فقط دستور مهرجی رانا ساکن نوساری توانست اصول آئین خود را باو بفهماند . »

دستور شاپورجی مانکجی سنجانا که در سالهای ۱۱۵٤–۱۲۲٤ یزد گردی (۱۸۰۵–۱۷۳۵م) میزیست در داستان منظوم خویش موسوم بقصه آتش بهرام نوساری درستایش دستوران دستور سهراب ونژاد پاك اوراجع بحضور دستور مهرجی رانا در دربار اکبر بدینسان سخن میراند . کتاب نامبرده درسال ۱۱۳۵ یزد گردی(۱۷٦۵م) سروده شده .

در این ایام دستوران دستور که نام او بود سهراب پر نور
که نسل او هست ازدستور ماهیار بدانی باب آن رانا نکو کار
همیشه دین به را جلوه داده گنهکاران نگونسر شد زیاده
بنزدیك شه اکبر رفته بود او بسی برهان دین ظاهر بکرد او
که نام او همه جا هست ظاهر مرآن دستور بود اوپاك وطاهر

هیئت پارسی پس ازچهل روز مسافرت وارد پایتخت میشوند . شیخ ابوالفضل وزیر سلطان مقدم آنها را گرامی میدارد وپس ازچهار روز استراحت دستورمهرجی رانا را در عبادتخانه بشرف حضور سلطانی مشرف میسازد . دستور مهرجی رانا در مذاکرات عبادتخانه که دراطراف سئوالات پنجگانه زیر بحث میگشت شرکت نمود.

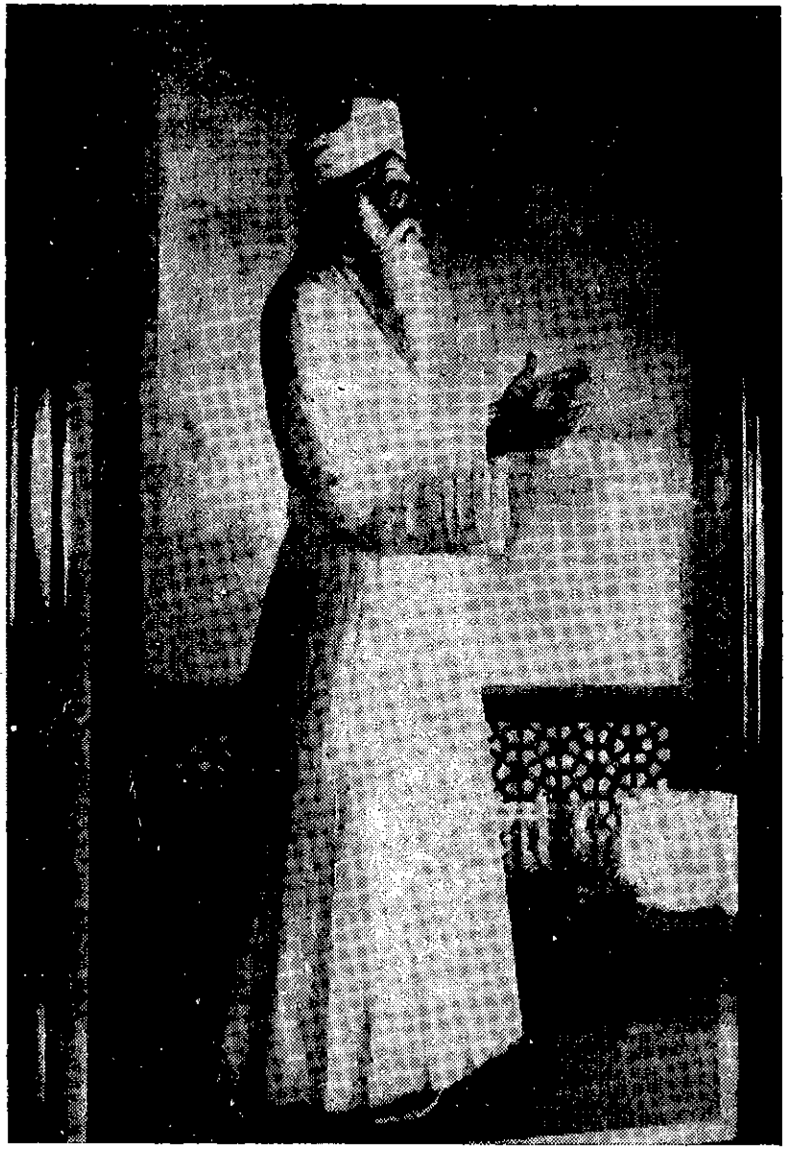

فرزانه مهرجی رانا

پسرش کیقباد درهرمزد روز وخرداد ماه ۹۴۶ یزدگردی بپایتخت (اگره) عزیمت نمود. درآنموقع دستورمهرجی رانا چنانکه پسرش کیقباد درعریضه منظوم بشاهنشاه جهانگیر متذکر شده ٤٣ سال داشت :

بود عمرماهیار درآنزمان　　　چهل وفزون ساله سه بیگمان

بقول وینسنت اسمیت اکبر درسال ۱۵۷۳میلادی (۹٤۲ی) هنگام محاصره سورت با دستور مهرجی رانا آشنائی پیدا کرد آنکتیل دوپرون فرانسوی در این مورد میگوید« اکبرسلطان مغول پدرجهانگیر درحدود ۱۵۰ سال قبل به ککری کری آمدکه نیم میل آنطرف سورت واقعست . دردانستن حقایق مذهب پارسیان اصرار داشت فقط دستور مهرجی رانا ساکن نوساری توانست اصول آئین خود را باو بفهماند . »

دستور شاپورجی مانکجی سنجاناکه در سالهای ۱۱۵٤-۱۲۲٤ یزدگردی (۱۷۳۵-۱۸۰۵م) میزیست در داستان منظوم خویش موسوم بقصه آتش بهرام نوساری درستایش دستوران دستور سهراب ونژاد پاك اوراجع بحضور دستور مهرجی رانا در دربار اکبربدینسان سخن میراند . کتاب نامبرده درسال ۱۱۳۵ یزدگردی(۱۷٦۵م) سروده شده .

در این ایام دستوران دستور　　　که نام او بود سهراب پر نور
که نسل او هست ازدستور ماهیار　　　بدانی باب آن رانا نکو کار
همیشه دین به را جلوه داده　　　گنهکاران نگونسر شد زیاده
بنزدیك شه اکبر رفته بود او　　　بسی برهان دین ظاهر بکرد او
که نام او همه جا هست ظاهر　　　مرآن دستور بود اوپاك وطاهر

هیئت پارسی پس ازچهل روز مسافرت وارد پایتخت میشوند . شیخ ابوالفضل وزیرسلطان مقدم آنها راگرامی میداره وپس ازچهار روز استراحت دستورمهرجی رانا را در عبادتخانه بشرف حضور سلطانی مشرف میسازد . دستور مهرجی رانا در مذاکرات عبادتخانه که دراطراف سئوالات پنجگانه زیر بحث میگشت شرکت نمود.

فرزانه مهرجی رانا

(۱) ازدواج با چند زن قانونی است (۲) اگر اکبراسم الله‌اکبر را برسکه نقش کند حرجی است (۳) آیا درپوشیدن لباس سرخ اعتراضی است (٤) خوردن گوشت گاو چه ضرر دارد (٥) دفن میت بهتر است یا سوزاندن آن .

اکبر شاه درخلوت نیز درموارد زیر با دستور مهرجی رانا مذاکرات بعمل آورد . روان ، جهنم ، همستگان ، نژادومعجزات زرتشت ، رسوم وعادات‌ایرانیان، مراسم کیانیان ، احترام آتش ، خورشید ، ستارگان ، ماه وسایر انوار ، توحید ، اسرار زرتشتیگری ، نیرنگ (اوراد و اذکار) پاکی ، راستی ، سدره و کشتی ، نوروز خاص ، نوروز عام وجشنهای ماهانه .

اکبرشاه ازبیانات وپاسخهای دستور مهرجی‌رانا بسیار متأثر گردید . اصول آئین مزدیسنا را بسیار بستود ودر پیروی آن جدیت نمود . از فضایل و خدمات دستور مهرجی‌رانا قدردانی کرد واورا نوازش فرمود و خلعتهای گرانبها بخشید . دویست بیگه زمین (۸۰ هکتار) برای مدد معاش واقع درقصبهٔ پارچول درمحلی موسوم به گلخری در دو فرسنگی نوساری باو عطا نمود . صاحب ماهیارنامه در اینمورد مینویسد :

باکرام ماهیار را هدیه بیش — زر و تحفهٔ داد از دست خویش
دگر هم ورا داد انعام مه — بنزدیك نو ساری یك جای به
دوفرسنگ‌دور است آنجای‌طول — پرگنه که نام است آن پارچول
میان پرگنه دو صد بیگه جای — زمین زراعت که بد خوشنمای
شه‌اکبر ورا کرد جا گیر دار — سرافراز گشته از او ماهیار
وظیفه رسیدش ز نیك اختری — چه نام است آنجای راگلخری

دستور مهرجی رانا پس از دو ماه اقامت در دربار آنگاه که مورد نوازش شاهنشاه وبوصول خلعت سرافراز گردید از حضور پادشاه رخصت یافته بنوساری مراجعت نمود .

زرتشتیان محل استقبال شایانی ازاو بعمل آوردند واز موفقیتهای اودرمتمایل

ساختن شاهنشاه بدین زرتشتی‌وشکست دادن جگت گوروی ساحر که دربخش اول ازآن صحبت شد شادیها نمودند.درسال ۹٤۸ یزدگردی اورابسرنشینی کلیه‌مجامع مذهبی مفتخر و یکسال بعد در روز بادو ماه تیر سال ۹٤۹ی با تصویب قطعنامه برتبه دستوران دستور زرتشتیان هند برگزیده شد رتبهٔ که تا کنون در خانوادهٔ او باقیست .

دستور داراب پهالن که تذکره‌اش گذشت درکتاب خویش « خلاصه دین » درضمن سخن از دستور مانك مهرنوش ونسبش بمهرجی‌رانا دستور مهرجی رانا را دستور مهین میخواند .

ز نسل پاکتن ماهیار رانا — که‌دستور مهین‌بوداوبدنیا

زرتشتیان ایران دستور مهرجی رانا را بزرگترین دستور هند دانسته و در نامه هائی که در عهد او از ایران زمین بهندوستان رسیده اسم او اول نوشته شده است چنانکه درنامهٔ که درسال ۹۳۹ی (۱۵۷۰م)فریدون مرزبان‌آورده ودرروایت معروف بداراب هرمزدیار ضبط است‌آمده « دستوران‌دینداران دین‌آموزگاران‌دین چاشیداران دین سراینیداران پتت گفتاران نیایش ورزیداران درست اوستاراست داوران ازنیاگان آدربادین مارسفندان استوان دین زراتشتی چو دستور ماهیار و دستور هوشنگ را یکصد هزاران درود.»

دستور مهرجی‌رانا سه پسرداشت بنام هیرجی استاد بهرام و کیقباد ، کهترین فرزند کیقباد طرف مهرومحبت پدر واقع بود .

کیقباد پسر مهرجی رانا در سال ۹٤٦ یزدگردی (۱۵۵۵م) بار دوم بدربار اکبرشاه رفت . بواسطه حسن خدمت در انجام چندین مأموریتهائی که باو محول شده بود شاهنشاه صد بیگه زمین (۵۰۰ جریب) بعلاوه دویست بیگه که بپدرش خلعت داده بود باوبخشید واو را دهدار نوساری ساخت . کیقباد در زمان پادشاهی جهانگیر جانشین اکبرشاه نیز بدربار رفت وبحضورشاه مشرف گشته موردنوازش واقع ومرجع خدمات گردید .

بگفته صاحب ماهیارنامه دستور مهرجی رانا در دیبآدر روز واسفند ماه۹۶۲ یزدگردی بمینو شتافت .

فرزند و نبیرگان دستور مهرجی که بعد از او تا امروز برتبه دستوران دستوری هند سرافراز بوده‌اند بترتیب ازاینقرار است :

۱ ـ دستور مهرجی‌رانا ۲ـ دستور کیقباد جی ۳ ـ دستور مهرنوش‌جی ٤ ـ دستور مانکجی‌بن مهرنوش ٥ ـ دستورجمشیدجی ٦ـ دستور سهرابجی ۷ ـ دستور کاوسجی ۸ـ دستور فرامجی ۹ـ دستور نوشیروانجی ۱۰ـ دستور رستم جی ۱۱ ـ دستور کیقباد جی ۱۲ ـ دستور ماهیار جی ۱۳ ـ دستور دارابجی ۱٤ ـ دستور کیقباد جی .

موبد منوچهر کیقباد

موبد منوچهر پور موبد کیقباد پور دستور کاوس از دانشمندان زرتشتی هند وبرادر زاده ملافیروز معروفست که ذکرش گذشت در سدهٔ دوازدهم یزدگردی در بمبئی میزیست . پارسی هندی ، گجراتی وانگلیسی را نیکومیدانست . سالك راه تصوف بود ومراحل عرفان را طی نمود وبکشف وشهود نائل آمد طبعش موزون و مسکین تخلص میکرد . این نظم ازاوست که درستایش وتاریخ وفات عموی‌خویش ملافیروز سروده است :

ملافیروز فیلسوف جهان — که نیاورد همچو او دوران
پیشوای طریق زرتشتی — مقتدای گروه آبادان
اشرف کاینات و الطف حق — مفخر نسل و پیشوای کیان
حسب او چو آفتاب مبین — نسب او ز تخمهٔ ساسان
روح بقراط وچشم‌افلاطون — مردم چشم آذر و کیوان
دم عیسی و معجز موسی — هردو رادرحریر کلکش دان
گاه‌خلع‌بدن چو کردی‌رأی — بر گذشتی ز اختر کیوان
جوهر وعرض کل‌موجودات — بنمودی چو آفتاب عیان
اول و آخر شمار سپهر — داشت‌همواره در سرانگشتان
شیخ مقتول و بوعلی سینا — همنفس همنشین بزمش دان

بایزید و جنید و اوحد دین　　　همه در ذوق ووجد اورقصان
فکر پر مغز او چو تهمورث　　　دیو بستی و دیو بند زمان
انوری وظهیر ، ادیب ورشید　　　میفشاندند بر کلامش جان
اوستاد کلام فردوسی　　　بد نمودار در پسین زمان
چونکه بگذاشت عالم فانی　　　عالمی شد بماتمش گریان
میکند بر وفات او هر کس　　　ناله از هند تا فرنگستان
گر بخواهی شمار عمرش‌تو　　　عددعین(۷۳)وجیم گیرو بدان
یزدگردی‌سنه هزارودویست　　　روز هفتم ز ماه دویم دان
ازمسیحا هزاروهشتصد وسی　　　هشتم اکتوبر شمار و بدان
ناظم نظم نیست این مسکین　　　قطعه‌بند است‌درغمش گریان

فرزانه نوروزجی شاکر

فرزانه بهدین نوروزجی پورمنشی هیرجی پور هومجی پور سهرابجی‌پور با هایجی معروف بشاکر از قوم تیواری ساکن نوساری است . مناجات مفصلی دارد در توحید و نعت پیغمبر واخلاق که درحدود هشتصد بیت میباشد و در روزخرداد وماه آبان سال ۱۱۷۸ یزدگردی سرائیده شد چند بیتی ازآن(۱)

مددکارم شو ای پروردگارا　　　رهان ازاهرمن ای رستگارا
همه نقش خیالات پریشان　　　زمرآت دل من محو گردان
هوا وحرص را پامال گردان　　　طیور آز را بی بال گردان
ز آلایش درونم پاك دارا　　　بباغم ابر رحمت را ببارا

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشماره (S83) محفوظ درکتابخانه مهرجی رانا نوساری کجرات

دستور نوشیروان
و داستان زرتشتیان و جهانشاه

دستور نوشیروان‌پور دستور مرزبان از دانشمندان معروف کرمان زمین و موبدان موبد ویوژداثر گر آن دیار بود . در اوستا وپهلوی استاد وشعر هم‌میگفت بسی ازداستان مذهبی ومراسم‌وتشریفات دینی را از وندیداد واوستا وپهلوی‌بفارسی منظوم درآورد . مزدك‌نامه ، قصه سلطان محمود ، کرامات موبدان ، قصه پادشاه هرات ،اردای ویراف‌نامه ، داستان‌جمشید وحقیقت‌درباب مرگ ، داستان‌نوشیروان عادل ومرزبان گارسانی دراهمیت گهنباروغیره را بنظم سروده وبرای‌اطلاع‌پارسیان بهندوستان فرستاده است . اشعار نامبرده در روایات مختلفه ضبط شده است .

چون سخنان منظوم بهتر ازسخنان منثور در برابر زوال روزگارایستادگی مینماید ، بنابراین زرتشتیان پیشین غالب داستان خودرا هر چند اشعارشان سست وبیمایه میبوده بقالب نظم درآورده‌اند . اشعار دستور نوشیروان نیز از همان رقم ولی چون دارای جنبهٔ تاریخی است ازاهمیت آن نمیکاهد .

دستور نوشیروان در ستاره شناسی نیز بهره وافی داشته ودر رمل و زیج و اسطرلاب‌استاد وپیشگوئیهای‌اومقرون‌بحقیقت بوده، چنانکه درشرح‌احوالش‌آمده:

خردمند و دانا و هشیار بود	نکوکار و دستور دیندار بود
مر اورا بسی علم وتدبیر بود	بسی راز دیرینه را میگشود
ز راز دل خلق آگاه بود	همه را زپیشش خدا مینمود

نظاره همی کردی از کار او	همه راست میشد ز گفتار او
برمل وبزیجش همه سال‌وماه	چه کردی‌توانگر بکارش‌نگاه
یکی مردصادق‌بدوخوب‌دان	همه راست‌بد گفته‌اش‌برنشان

مقام دستورنوشیروان بسیارمهم وچون موبدان موبد ویوژداثر گر شهر بود کلیه مراسم بزرگ مذهبی در تحت نظر او اجرا میگردیده در نامه مورخه سال ۱۰۳۶ هجری (۹۹۶ی) ازکرمان بزرتشتیان هند امضای او اول‌آمده است .دستور نوشیروان در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری میزیست . نامه هائی که پس ازسال ۱۰۳۶ هجری از کرمان بهندوستان رسیده چون دارای امضای او نیست وبامضای پسرش رستم رسیده بظن قوی بایستی جهان را بدرود گفته باشد.
در زیر نمونه‌ایست از اشعار مذهبی او :

بپرسید زرتشت از غیب دان	که ای‌داد گستر خدای‌جهان
بخواهم که دانم همه راز ها	یکا یك بگویم همه خلق را
کسی کو بر شنوم مردم کند	چسان مرد باید بعقل‌وخرد
بمن تو بگوحال واحوال او	کنش چه بباید مرا بازگو
بپاسخ بدو گفت آن‌ذوالجلال	تو بشنو یکایك همه را زوحال
همان کس‌بود بره دادودین	درست اعتقادش بود همچنین
نباشددروغگوی‌ونه‌هیچ کین	بداند همه راه و آئین دین
اوستا درستش بود بر زبان	که بی‌عیب باشدبروی‌جهان
نباید که باشد ورا عیب هیچ	نه‌رشك‌وحسودی‌ونه‌هیچ‌وپیچ
نکرده بود در جهان کار بد	از اول براه او نه بیره بود
دل‌خودنگهداردآنکس‌چنان	که‌هرکس که‌بیندبروی‌جهان
نه پیچددل وشاك بدین‌ناورد	روان مر آنکس بجنت رود

قصه پادشاه هرات ازیك پیش‌آمد مهم تاریخی سخن میراند و ما بر سر آن صحبت میداریم دستور دانشمند داستان را بدینطریق شروع میکند :

بنام همان قادر رازدان   حدیثی که گویم شنوای جوان
برفتیم در یزد آن روزگار   همه راز دل را کنم آشکار

دستور نوشیروان در سال ۹۵۲ یزدگردی برابر ۹۹۱ هـ (۱۵۸۳م) باتفاق بزرگان زرتشتی کرمان عازم یزد وزیارت زیارتگاهای آندیارمیگردد . بین آنهاوبین زرتشتیان یزد یگانگی کامل حکمفرما بود . موبدان و بزرگان یزد هم بهمراهی آنها بزیارت زیارتگاها میشتابند . دستورخسرو پور دستور ماونداد که امضایش در نامه بهندوستان مورخه بهمن روز و خرداد ماه قدیم ۹۲۸ جزو اسامی موبدان شریف آباد آمده است درضمن صحبت واقعه‌ئی برای آنها نقل مینماید که درحدود بیش ازصد سال قبل به زرتشتیان یزد رویداده بود . دستور نوشیروان داستان مذکور را برشته نظم درآورده وجزو نامه های دینی بپارسیان هند فرستاد و امروز جزو روایات برای ما محفوظ مانده.

اینک داستان نامبرده را با وقایع تاریخی زمان تطبیق مینمائیم :

سال ۸۲۶ یزدگردی بود (۸۶۱هـ۱۴۵۶م) حاجی قنبر جهانشاهی دراواخر سال ۸۶۰ هجری ازجانب جهانشاه بن قرایوسف سومین سلطان قراقوینلو در یزد فرمانروائی میکرد .

فرمانداری بود دادگر وسلیم النفس، درترفیه احوال رعایا وعمران وآبادانی شهر کوششها مینمود . مردم بواسطه خشکسالی سالهای قبل و سیل و طوفان سنه (۸۶۰ هـ) که غالب آبادیها را ویران و قنوات را کور نموده بود در پریشان حالی میزیستند . درچنین موقع زرتشتیان یزدبواسطه یکی ازناکسان که اسمش مجهول مانده و همواره بر دینی و آئینی تازه راه میپیمود در عذاب و زحمت بودند . این ناکس بدجنس هر روز بوسایل گوناگون در تباهی زرتشتیان و دین بهی فعالیت مینمود . بنا بقول دستور نوشیروان :

یکی مرد دستور خسرو بنام   ماونداد بد بابش ای نیکنام
چنین گفت ازبهر ما داستان   چوبر گفت یکسر شنودیم زان

که در دورپیشین یکی پادشاه   هراتش بدی منزل ای نیکخواه
جهانشاه بد نام آن شهریار   همی راز من بشنو ویاد دار
به یزداندرون بود بهدین بسی   که بددرمیانشان یکی ناکسی
بهرروز بردین دیگربد اوی   بداومرد بدفعل وهم زشتخوی
همه هیربد کدخدا آنزمان   پریشان شدندی ازآن بدگمان
ببین تاچه بدساخت آن بدگهر   روانش بما ناد اندر سقر
برفت آنزمان سوی شهرهرات   که نومید بادا ز پل صراط

یزد از سال ۸۵۸ هجری (۸۲۴ی) جزو قلمرو سلطنت میرزا مظفرالدین جهانشاه ترکمانی درآمد و تبریز پایتخت آن پادشاه بود و هرات دارالسلطنه شاهرخ میرزا و گورگانیان . پس ازفوت شاهرخ میرزادرسال ۸۵۰ هجری(۸۱۶ی) در ری بین امرای جغتای و نبیرگان امیرتیمور گورگانی اختلاف افتاد و بر سر تملك هرات پیکارها شد و بلوها دست بدست بدست بگردید تا آنکه درسال ۸۶۱ هجری (۸۲۶ی) بدست میرزا سلطان ابراهیم مفتوح شد واو پدر خویش علاءالدوله را بر تخت سلطنت گورگانیان بنشاند .

بنا بقول صاحب تاریخ منتظم ناصری در اوایل سال ۸۶۲ هجری (۸۲۷ی) جهانشاه بسوی خراسان حمله وسپاه میرزا سلطان ابراهیم را درنزدیکی استراباد درهم شکست و یکسره بسمت هرات راند . علاءالدوله چون تاب مقاومت باارتش جهانشاه را نداشت فرار را برقرار اختیارنمود وهرات بی‌تکلف تحت تملك میرزا مظفرالدین جهانشاه درآمد .

این واقعه درماه شعبان همان سال اتفاق افتاد . اما در اوایل سال (۸۲۸ی) ۸۶۳ هجری سلطان ابوسعیدبن میرزا سلطان محمدبن میرزامیرانشاه بن امیرتیمور که پس ازقتل عبدالله فرمانفرمای ماوراءالنهر درسال ۸۵۵هـ (۸۲۱ی) پادشاه آن دیار گردیده بود با لشکری جرار بعزم پیکار با جهانشاه متوجه هرات گردید . جهانشاه ازحرکات فرزند خویش درآذربایجان و مرکز سلطنت نگران بود ومیلی

به پیکار نداشت لذا با سلطان ابوسعید از درآشتی درآمد و هرات و خراسان را باو واگذار نمود وسایر بخشهای ایران را ازآن خود ساخت ودر ماه صفر ۸۶۳هجری عازم تبریز گشت .

بنابر آنچه گذشت میرزا مظفرالدین جهانشاه ششماه هرات را متصرف وبر تخت سلطنت آن جلوس نمود . بنابراین واقعه زرتشتیان در اواخر سال ۸۶۲ ه روی نمود .

آن ناکس زرتشتی که از او سخن داشتیم کمی پیش از سال ۸۶۱ هجری بسمت هرات پایتخت گورگانیان متوجه ودرآن شهرحل اقامت میافکند. آنگاه که پادشاهی هرات بجهانشاه مسلم گشت روزی بخدمت آن شاه شرف حضور یافته برخلاف زرتشتیان یزد و دین بهی داد سخن میدهد و سلطان را بر علیه بهدینان برمیانگیزاند فرمان قتل همگی یا اسلام آوردن آنها را از شاهنشاه تقاضا مینماید ودرخواست میکند مأموریت انجام این امرهم بوی سپرده شود و زرتشتیان درتحت اختیار او باشند.

دوسه سال بداندرآن جایگاه	بآخر بشد او بر پادشاه
بکردعرض برشاه آن بدگهر	بشو آگه ازگفت او سربسر
بگفتش که هستند بیدین چند	به یزد اندرایشان همه ناپسند
تبه ساز این دینشان راکنون	که آن دین نماند بگیتی درون
مسلمان بکن این گروه سربسر	مگر رحمت آرد بتو دادگر
بده حکم برمن توای شهریار	که آن قوم رامن کنم زاروخوار

حاجی قنبرجهانشاهی فرماندار یزد درمحمودآباد اقامت داشت. محمودآباد را امروز مرزآباد میگویند ودریك فرسخی شهرواقعست. در روزگاران سابق بسیار آباد ونشیمنگاه بزرگان بوده چون قلعه وعمارت فرمانداری شهربنابقول احمدبن حسن بن علی الکاتب «تمام روی بخرابی آورده بود وبواسطه محاصره هاوحکام متعدد کسی ضبط عمارت نکرده بود » فرماندار وقت حاجی قنبرجهانشاهی بتعمیر آنها

وساختمان بنا های جدید اقدام نمود . باین علت بیشتر اوقات را در محمود آباد بسرمیبرد .

چون گوش جهانشاه از تلقینات ناکس زرتشتی مسموم گردید دبیر خود را بخواند وبفرماندار ساکن محمود آباد حکم نمود که تمامی زرتشتیان را چنانکه خواهش ناکس نامبرده میباشد مسلمان کند ویا بقتل آرد وحکم را بمشورت حامل فرمان یعنی آن ناکس مجری سازد و اگر زرتشتیان اسلام بیاورند او را بر آنها سردار نماید .

دبیری طلب کرد آن شهریار	نوشتش چنان حکم زان کاروبار
که بر محمودآباد حاکم نوشت	درون یزد ازایشان که ومه که هست
تمامی بکش یا مسلمان بکن	تو ای حاکم یزد بشنو سخن
مسلمان چو کردی تو زیشان کنون	بدین مرد بسپارشان همچنون
که سردار ایشان بود او بر این	ز حکم چنین نگذری اندر این

آن ناپاك بدجنس با قلبی مملو از سرور و شادی از توفیق خویش درآزار و اذیت همکیشان با فرمان شاهنشاهی بیخبر وارد یزد شد و یکسره بمحمودآباد بخدمت فرماندارشتافت وفرمان را ارائه داد وباجرای فوری آن مبالغه نمود. حاجی قنبر جهانشاهی چنانکه گفتیم مردی سلیم النفس و دادگر بود . از وصول چنان حکم وآزار بخشی از رعایا خشنودی نداشت ولی در عین حال سرپیچی از فرمان امیرمظفرالدین جهانشاه را که آنزمان باوج عظمت خویش رسیده بود بزه نابخشودنی میشمرد ، بویژه هنگامیکه حامل فرمان مأمور نظارت در اجرای آن بود . لذا خواهی نخواهی کلیه بهدینان را از خرد و بزرگ و موبد و کدخدا بحضور خود طلبید ، زرتشتیان با دلی پر از درد ورخساری زرد بخدمت فرماندار رسیدند .چون آن ناپاك لعین را دربرابر خویش دیدند بانتظارمصیبتی عظیم ترس بر آنان غلبه نمود . پس ازاطلاع ازفرمان شاهنشاهی دایر بر اسلام آوردن یا جان سپردن همه متفق القول گفتند که « ما پیرو دین به هستیم و خداوند یکتا ، خالق کیهان و

خورشید و آسمان وماه وستارگان را میپرستیم . لزومی بدین نو و آئین تازه نداریم. هیچیك ازما مسلمان نمیشویم ولو فرزندانمان را برابر دیدگانمان بقتل برسانند. ما در دین خود استواریم واز آئین ومذهب دیگران روگردان عزت دنیای فانی و زندگانی چند روزه را با دین مزدیسنی که فرستاده اهورا وآورده اشوزرتشت است سودا نخواهیم کرد .»

بین زرتشتیان وقت عارفی بود روشندل و صاحب فر وخروه یزدانی و نامش بهدین جمشید . چون اتفاق جماعت را بدید دلش از فرط سرور و شادی بتپید . به بزرگان گفت که ازفرماندار چهل روز مهلت بگیرند تا اوبهرات رفته ازشاهنشاه دادخواهی نماید .

یکی مرد بهدین جمشید نام   بدیشان چنین گفت آن نیکنام
چهل روز مهلت ستانید از او   روم تا هرات و شوم دادجو
خداخواست تا دین بماند بجای   چو آن داور راست شد رهنمای

خواست اهورامزدا بود که دین کهن راستی دربرابر دروغ وزوال پایداربماند. فرماندار هدایای جماعت را بپذیرفت و علی الرغم مخالفتهای شدید ناکس لعین بعرض حال آنها ترتیب اثر داد و چهل روز مهلت عطا فرمود تا در اطراف قضیه فکر نموده باسلام روی آورند وبیجهت خود را بکشتن ندهند .

بهدین جمشید پس ازاحراز این نخستین موفقیت برای تکمیل آن باتوکل باهورامزدا یکه وتنها از راه میان بر وبیراهه عازم دارالسلطنه هرات گردید . بعد از ورود بمقصد دوسه روز دوراز غوغای جهانیان باعتکاف وپرستش اهورامزدا پرداخت وبرای پیشرفت منظور ونجات جماعت بدرگاه او التجا برد وتضرع نمود پس ازخروج از انزوا برای غسل بی اختیار بچشمهٔ رسید که جلو ارك حرم شاهنشاهی جاری بود . جمشید چون محل را خالی ازاغیار دید مهیای غسل گردید . از قضا دختر شاهنشاه بالای بام ناظر اوبود .

جوانی دید زیبا ،چون ماه تمام روشن وپرتوانوار رحمانی ازسراپای وجودش

تابان بود . ازیك نظر واله وشیفته او گردید . خود را ازبام بپائین رسانید . دامن دایه مهربان را بگرفت وماجرای عشق را با او در میان نهاده التماس نمود او را باندرون دعوت نماید . دایه بتمنای او تن در داد . بیرون رفت بجمشید نگریست وبصدق مقال شاهدخت پی برد . درکارخویش حیران ماند . آواز باطن اورا بتحصیل رضای دختر برانگیخت. قدم پیش نهاد وازجمشید احوال پرسی نموده اورا باندرون ارك دعوت نمود وبخدمت دختر برد .

هم از عشق او دخت شد بیقرار   فرود آمد از بام بی اختیار
بدایه چنین گفت آن دخت شاه   زمن بشنو ای مادر نیکخواه
یکی مرد من دیده ام این زمان   ز دیدار او من شدم ناتوان
تن پاك او همچو کافور هست   تن او سراسر پر از نور هست
برو تو بیارش بدینجا کنون   که مردی ندیدم دگر همچنون

دیدار جمشید از نزدیك قلب شاهدخت را با مهرش لبریز ساخت . احوالش پرسید ازنسب ودیارش جویا وپرسان نام ونشانش گردید .

بپرسید حالش پس آن دخت شاه   که رازت بکن آشکارا چو ماه
چه مردی وشهری مقامت کجاست   دروغی مگو وبگو جمله راست

جمشید پس ازستایش اهورامزدا و درود برجان پادشاه با زبانی گویا ومؤثر ازدین راستی سخن بمیان آورده گفت « مائیم پیروان راستی و گریزان از دروغ و کاستی » سپس احوال پریشان زرتشتیان یزد و بدکاریهای ناکس لعین و فرمان شاهنشاهی دایر بر قتل همگی همدینان ودرخواست مهلت چهل روزه از فرماندار وعزیمت خود بهرات بهردادخواهی ازبارگاه جهانمطاع امیر مظفرالدین جهانشاه بسمع شاهدخت برسانید.

دختر که سراپای وجودش از آتش عشق او میسوخت چون از خطر جان بهدینان ومأموریت مقدسش آگاه گردید ، باخود پیمان بست که اورا درآن اندوه یار ومددکار بوده درپیشرفت منظورش با جان خود بازی کند لذا :

بگفتمش مخورغم توای نامدار	که کار ترا ساخت پروردگار
برو تو بفردا بیا بامداد	که گردی همی‌بازخندان وشاد

جمشید ازخدمت شاهدخت مرخص و در گوشهٔ انزوا بپرستش اهورامزدا پرداخته برای نجات بهدینان استغاثه مینمود . ازآنطرف شاهدخت با دلی پر درد بمهد علیا مادر خویش پناه برد . ازهاله نورانی و چهرهٔ پر فروغ جمشید وآئین زرتشتی وغمازی ناکس وفرمان شاهنشاهی وبدبختی بهدینان شرحی‌مؤثروحکایتی غم‌انگیز بگفت وتمنا نمود بحضور شاهنشاهی از اوسخن بمیان آورده و عفو عموم زرتشتیان را ازدرگاه جهانشاهی درخواست بنماید واو وبهدینان را سپاسگزارخود سازد . ملکه زمان محض رعایت خاطر فرزند دلبند خویش قضایای یزد و ورود جمشید پرشید را برای دادخواهی همان شب بعرض جهانشاه رسانیده و استدعای عفو زرتشتیان نمود .

شاهنشاه ازطرز بیان مهدعلیا وروشن روانی بهدین جمشید متأثر وازنابکاری ناکس وصدور فرمان خویش متأسف گردید .

چون بامداد برآمد وبارگاه شاهنشاهی بحضور جهانشاه مزین گشت بهدین جمشید باهاله فروغ یزدانی و چهره نورمند و دلی روشن و مستظهر بلطف و کرم یزدانی در دربار جهانشاه قدم نهاد . پس ازمدح وستایش با زبانی دلپذیر از ستم و نابکاری ناکس لعین دادخواهی وفرمان عفوعموم زرتشتیان را ازبارگاه ظل‌اللهی درخواست نمود .

جهانشاه ازدیدن جمشید و گفتار مؤثرش هاج‌وواج ماند او را بخود خواند ودر ردیف نامداران بنشاند ودر چهره درخشان او خیره شد سپس از داستان او و بهدینان و اوضاع یزد جویا گردید . پس از آنکه جمشید سخنان خویش بآخر رساند شاهنشاه محض تسلی خاطر خویش و اطمینان بر حقیقت داستان شاهدخت فرمود در وسط بارگاه جامه را ازخود کنده عریان گردد . جمشید بفرمان‌شاهنشاه لخت گردید . تابش پرتو انوار یزدانی وفروغ راستی ازسراپای وجودش دیدگان

شاه ودرباریان را خیره ساخت شاه باندیشه فرورفت و بنادرستی ناکسی لعین یقین حاصل نمود و با خود گفت آنکس را که یزدان با خلعت انوار خویش بیاراید دینش دین خداپرستی ومذهبش مذهب ملهم الهی است ودست درازی برآنان باعث قهر وغضب خداوندی .

کسی راکه یزدان چنین نورداد	ابر او نشاید ستم کرد یاد

لذادبیری طلب فرمود وفرمان‌سابق خویش را لغو وعموم زرتشتیان راشامل عفو و رحمت خویش فرمود و بفرماندار امر کرد ناکس لعین را بدست جمشید بسپارد تا بسزای نابکاریش برساند وفرمان را با مهر خویش‌مزین وبدست جمشید داد واورا خلعتی فاخربخشیده مرخص فرمود.

جمشید پس از ستایش اهورامزدا برجان و دولت شاهنشاه درود و آفرین فرستاده از دربار خارج وبا سرعت هرچه تمام ودلی شاد وخندان روز سی‌ونهم‌وارد یزد گردید . عموم زرتشتیان ازورود او ومژده موفقیت مسرور ومقدمش راگرامی داشتند . حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد فرمان شاهنشاه را از جان و دل بوسیده زرتشتیان را آزاد و ناکس نابکار را حواله فرزانه جمشید نمود . بزرگان جماعت‌آن مردود منفور را دست وپا بسته دوشاب برسر ورویش ریخته و عسل بر بدنش‌مالیدند و بر درختی بستند تا مور و زنبور از او تغذیه نمایند . بدینطریق آن ناکس لعین با زجری عظیم بسزای بدکاری خویش رسید و جان بمالك دوزخ تسلیم نمود . وبهدینان از شر او آسوده وایمن گردیدند .

همان مور وزنبور کندش‌بتن	بمرد و بشد تا بر اهرمن
بیکماه بگذاشتش همچنان	که دیدند اورا همه مردمان
ببرده‌بهمراه‌آن کرده‌خویش	هرآنچه‌عمل‌بودش‌آمدبه‌پیش

دستور نوشیروان

فرزانه دستور نوشیروان پور دستور کیخسرو پور دادابهای دستوری آتش بهرام بندر سورت را داشت . شاعری بود شیرین سخن و در فارسی و گجراتی و هندی استاد واز اوستا وپهلوی بی‌بهره‌نبود . اشعارفارسی او زیاداست.درفروردینماه ۱۲۴۲یزدگردی آفرین نامه(۱)باسم‌فرزانه‌بهرامجی‌نوشیروانجی‌سروائی‌ازبزرگان پارسی سروده و درآن از همه امشاسپندان یاد میکند. درزیرچند بیتی‌است از آن.

بایزد که بخشنده و مهربان	بنظم آفرین را نوشتم بجان
تو بهرامجی ابن نوشیروان	بسروائی مشهور اندر جهان
ترا سال نورو نمود آشکار	در خرمی بر گشود آشکار
ترا باد فرخنده این تازه‌سال	بمانی‌دراین‌سال فرخنده‌حال
شگفته شود گل باردیبهشت	شگفته‌ازآنت‌شودباغ وکشت
برآید ز خرداد کارت تمام	بمانی همیشه از آن شادکام
امرداد یاری کند در جهان	ز یاریش ماند دلت شادمان
ز شهریور اقبال آید بلند	بمانی ز تائید آن ارجمند
ترا مهر یاری نماید بسی	بمانی تو با مهر با هر کسی
توبردین‌زرتشتی هستی‌چنان	اشو پروری آید از تو عیان

(۱) رجوع شود به سفینه بشماره F64 محفوظ در کتابخانه مهرجی‌رانا نوساری‌هند

دعایم همین‌است ازکردگار	که دارد ترا شاد پروردگار

فرزانه هرمز

فرزانه هرمز پور مانکجی پورلیمجی هاتریا دانشمند پارسی است . دراوان جوانی باتفاق پدر خویش فرزانه مانکجی صاحب ملقب بدرویش فانی عازم ایران گردید ومیهن باستانی را مأوای خویش قرارداد .

فرزانه هرمز درزند وپهلوی ونگارش پارسی‌سره استادبوده است‌هورکنج(۱) پرتو هرمز ، نگارینه(۲) . جام مانك ومیزان پارسی یا فروغ هوشنگ از تألیفات اوست که بپارسی سره نگاشته . هورکنج در موضوع عرفان و نور ـ پرتو هرمز در موضوع آفرینش یزدان وبیان گردش زمین وستارگان ـ نگارینه دربیان اقسام اشعار فارسی ونمونه های آن ـ جام‌مانك‌درموضوع حساب وریاضی ـ میزان‌پارسی یا فروغ هوشنگ درموضوع دستور زبان پارسی سخن میراند . کتاب اخیر درسال ۱۲۳۱ یزدگردی چاپ شده است.

فرزانه هرمز پس از مرگ پدر در سال ۱۲۵۹ یزدگردی از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسیان‌بمبئی‌بسمت نمایندگی‌درایران منصوب وعازم تهران‌میگردد اما قبل از ورود بمقصد دربین راه دریزد جهانرا وداع نمود . زرتشتیان محل او را در دخمه‌ئی سپردند که با مساعی پدر روانشادش ساخته شده و بنام دخمه مانکجی معروف میباشد .

(۱) رجوع شودنسخه خطی بشماره 297 (H.P·(ms) محفوظ دربنگاه‌خاورشناسی کاما بمبئی .

(۲) رجوع‌شود نسخه خطی بشماره H.P. (ms)291 محفوظ‌دربنگاه‌خاورشناسی کاما بمبئی .

فرزانه هرمزد یار شهریار

رادمرد دانش دوست ودهش پیشه فرزانه هرمزدیار پور شهریار پور بمان از اهالی قریه کوچه بیك حومه یزد در دوران خردی ازمهر پدری محروم گردید. درعین فلاکت وبدبختی وبینوائی باتفاق زرتشتیان دیگرراه بندرعباس وهندوستان پیش گرفت . بورود به بندرعباس همراهان که نوائی داشتند وشبانه بر کشتی بخار سوارشده بسوی بمبئی حرکت نمودند وفرزانه هرمزد یار بیکس را با ۱۵ نفر از همراهان دیگر که بینوا و پشیزی با خود نداشتند و بنان یومیه محتاج بودند در ساحل دریا وشهر غربت حیران وسر گردان گذاشتند. در آن زمان فردی اززرتشتیان درآنجا نبود که برای آنها مأمنی باشد .

از اتفاقات حسنه ناخدائی مسلمان پاك سرشت و فرشته‌خو ونیك سیرت در ساحل دریا بآنها برمیخورد چون از احوالشان باخبر و بحال اسفناك آنها مطلع میگردد خون پاك وحمیت اوبجوش میآید . ازجیب فتوت خویش آذوقه آنها را تهیه وبر کشتی بادی خویش سوار کرده پس ازچند ماه درسال ۱۲۳۷ یزدگردی وارد ساحل بمبئی میگردند .

پارسیان مقیم آن بندر چون از پیش‌آمد آگاه میگردند ناخدا را تحسین نموده وزحمات و کردار نیکش را میستایند و اجر و پاداش نیکی باو میدهند و سفارش مینمایند درآینده نیزهمین رویه نیکو را جاری داشته وبیکسان و بینوایان

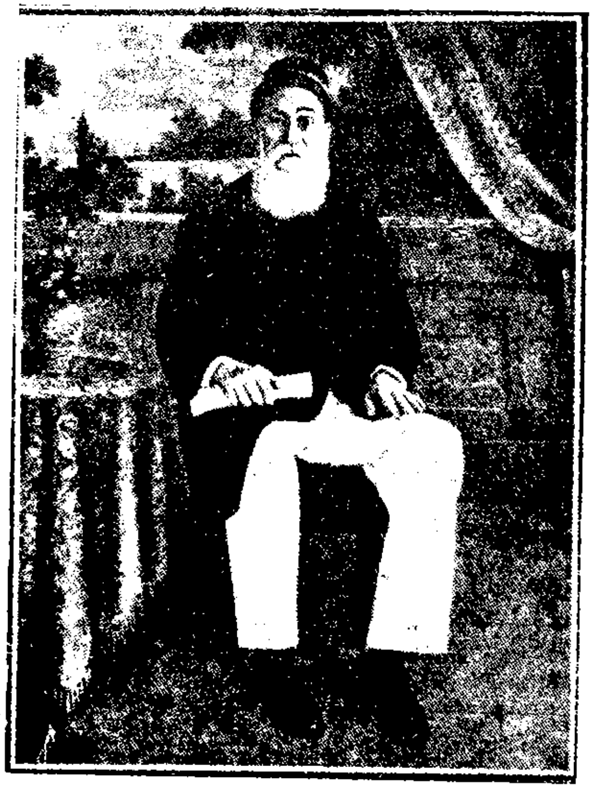

فرزانه هرمزدیار شهریار

فرزانه هرمزد یار شهریار

رادمرد دانش دوست ودهش پیشه فرزانه هرمزدیار پور شهریار پور بمان از اهالی قریه کوچه بیك حومه یزد در دوران خردی ازمهر پدری محروم گردید. درعین فلاکت وبدبختی وبینوائی باتفاق‌زرتشتیان دیگرراه بندرعباس وهندوستان پیش گرفت. بورود به بندرعباس‌همراهان که نوائی داشتند وشبانه بر کشتی‌بخار سوارشده بسوی بمبئی حرکت نمودند وفرزانه هرمزد یار بیکس را با ۱۵ نفر از همراهان دیگر که بینوا و پشیزی با خود نداشتند و بنان یومیه محتاج بودند در ساحل دریا وشهر غربت حیران‌وسر گردان گذاشتند. درآن زمان فردی‌اززرتشتیان درآنجا نبود که برای آنها مأمنی باشد.

از اتفاقات حسنه ناخدائی مسلمان پاك سرشت و فرشته‌خو ونیك سیرت در ساحل دریا بآنها برمیخورد چون از احوالشان باخبر و بحال اسفناك آنها مطلع میگردد خون پاك وحمیت اوبجوش میآید. ازجیب فتوت خویش آذوقه آنها را تهیه وبر کشتی بادی خویش سوار کرده پس ازچند ماه درسال ۱۲۳۷ یزدگردی وارد ساحل بمبئی میگردند.

پارسیان مقیم‌آن بندر چون از پیش‌آمد آگاه میگردند ناخدا را تحسین نموده وزحمات و کردار نیکش را میستایند و اجر و پاداش نیکی باو میدهند و سفارش مینمایند درآینده نیزهمین رویه نیکو را جاری داشته وبیکسان و بینوایان

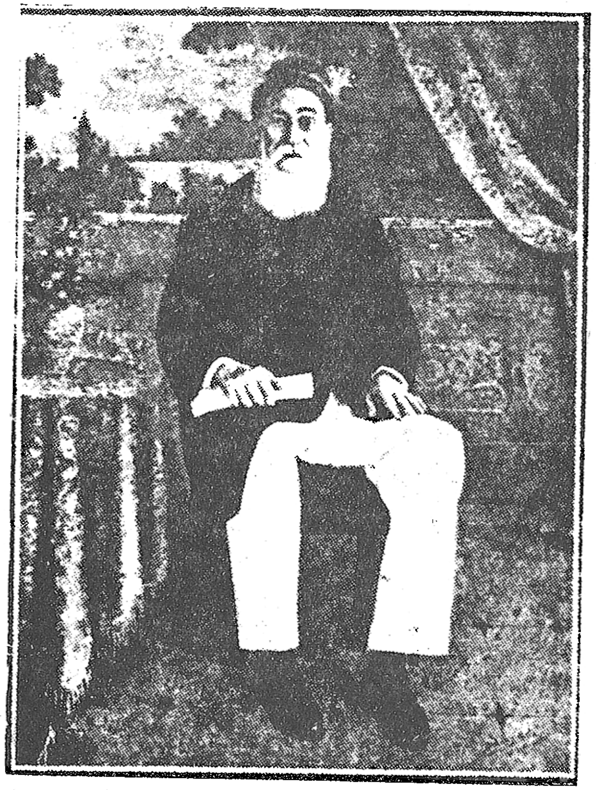

فرزانه هرمزدیار شهریار

دیگررا اگر آواره ببیند به بمبئی برساند که بی‌اجر و مزد نخواهد بود. پارسیان مسافران را پس ازپیاده شدن بپذیرشگاه برده بدلجوئی آنها میپردازند.

فرزانه هرمزدیار هنگام خردی فعال وزحمتکش بود . هشت سال درمنازل پارسیان نوکری وپیشخدمتی میکرد . بعد بفکر کسب میافتد . چون بختش بلند وستاره یاورش بود کم کم کارش بالا گرفت وثروتمند وبانوا شد و بواسطه تجربیات تلخ بینوائی درراه کمك به بینوایان ابرازمساعی مینمود .

گفتیم که فرزانه استاد کیومرس درراه تأسیس دبستان دردهات زرتشتی نشین ایران مشغول تبلیغات بود لذا فرزانه هرمزد یار نیز بتاسی دیگران در کار بنای یك دبستان بنام دبستان هرمزد یاری در کوچه بیك اهتمام نمود ومبالغی هنگفت طبق صورت زیر بدست انجمن اکابر صاحبان پارسیان سپرد که سود آنرا بهزینه های فرهنگی واجتماعی برسانند .

هزینه ساختن وتعمیر دبستان پسران در کوچه بیك ٤ هزار روپیه ـ ٥هزار روپیه اسناد استقراضی با سود سالیانه ٢٥٠روپیه برای حقوق آموزگاران ـ پانصد روپیه با سود سالیانه ٢٠ روپیه برای انعام نوآموزان ـ ساختن در مهر و دبستان دختران در کوچه بیك پنجهزار روپیه ـ سه هزار روپیه با سود سالیانه ١٢٠روپیه برای حقوق آموزگار دبستان دوشیزگان ـ کمك بساختن دبستان درقریه مبارکه ٢٣٠٠ روپیه ـ پانصد روپیه با سود سالیانه ٢٠ روپیه برای تعمیر دادگاه ـ یکهزار روپیه با سود سالیانه ٤٠ روپیه برای حقوق نسا سالار ـ یکهزاروصد روپیه خرج ساختن نشیمن برای نساسالار ـ پانصدروپیه باسود سالیانه ٢٠روپیه برای پر کردن آب درآب انبار کوچه بیك ـ کمك بساختن در مهر قدیمی پونه ٨ هزار روپیه ـ آلات وادوات درمهر ٧ هزار روپیه ـ ساختن منازل برای نشیمن موبدان در مهر ٨هزار روپیه ـ ساختن یك عمارت وقفی بمبلغ ٨ هزار روپیه که اجاره آن بمصرف امور درمهر برسد ـ اعانه برای ساختن مدرسه رحمت آباد دوهزارروپیه ـ هزینه ساختن مدرسه مریاباد در سال ١٢٧٦ یزدگردی پنجهزار روپیه ـ بودجه برای مدرسه

مریاباد باسم همسره‌اش خورشید بانو ٥ هزار روپیه ـ برای هزینه الغای مالیات مراعی درتفت نصیری یزد بتوسط فرزانه استاد کیومرس ششهزار روپیه ـ وخیرات های متفرقه دیگر که ذکرش بدراز کشد .

فرزانه هرمزدیار در ١١ آوریل ١٩٢٧ میلادی برابر سپندارمذ روز و آذر ماه ١٢٩٦ یزدگردی دربمبئی برحمت حق پیوست .

قدمت دساتیر
و دستور آذر کیوان

درطی دو قرن گذشته دانشمندان خاور شناس در موضوع دساتیر و قدمت مؤلف ومندرجاتش مفصلا تحقیقات و قلمفرسائی کرده‌اندجمعی آنرا کتاب‌مجعول ومحصول قرن ۱۶ میلادی میدانند و گروهی کتاب آسمانی میشمارند قبل‌ازآنکه موضوع مذکور را مورد بحث قرار دهیم مختصر نظری بمباحثات گذشته بیفایده نخواهد بود .

در اواخر سده یازدهم میلادی دبستان المذاهب از گوشه کتابخانهای‌سلاطین مغول در هند قدم بیرون گذاشته نظر دانشمندان را بخود معطوف ساخت و نواب آقاخان محلاتی آنرا درسال ۱۸۱۵م در کلکته بچاپ رساند . چون کتاب نامبرده از دساتیر نقل قوم و از مه آبادیان و غیره صحبت میدارد سرویلیام ژون دانشمند انگلیسی بآن متوجه ودر مقالات متعدد خویش مورد بحث قرار داده معروفش ساخت مخصوصاً در سخنرانی خود در ۱۹ فوریه۱۷۸۹ م در سالون انجمن‌آسیائی اهمیت بسیاری نسبت‌بآن قائل و در تتبعات تاریخ وآئین خاور زمین مأخذمهمی میشمارد و در جستجوی کتاب نامبرده سفارشات‌اکید مینماید .

فرماندار بمبئی جوناتن دنکن با مطالعه مقالات سرژون از دستور ملافیروز دانشمند معروف بمبئی و سراینده جارجنامه که با اولیای دولت انگلیس مراوده داشت درتفحص کتاب دساتیر امداد جست. ملافیروز نسخه خطی دساتیری راکه پدرش از ایران با خود آورده بود وبقول‌ویلیام ارسکین نسخه منحصربفرد میباشد

بنظر فرماندار رسانید . فرماندار ازدیدن آن بسیار مشعوف و از دستور دانشمند تقاضا کرد از کشف کتاب درجائی صحبت نکند تا وی آنرا بانگلیسی ترجمه و بنام بهترین ارمغان خاور زمین بملکه انگلستان تقدیم نماید . فرماندار بمقصود خود نایل نگردید وقبل از اتمام ترجمه جهان را بدرود گفت . دانشمند و سیاح انگلیسی مارکویس هاستینگ در ۱۵ ژوئیه ۱۸۱۶ هنگام بازدید دانشگاه کلکته در ضمن سخنرانی خویش از کشف دساتیر اظهار خوشوقتی نموده آنرا ارمغان گرانبهای ادبی میخواند .

سرجان ملکم مورخ وایرانشناس انگلیسی که چندی بعد ازجوناتن دنکن بفرمانداری بمبئی منصوب گردید از ویلیام ارسکین خواهش کرد ترجمه ناتمام دساتیررا بانجام رساند .

نامبرده پس از اتمام کار درمجلس سخنرانی خویش درسالون انجمن‌آسیائی بمبئی مورخه ۲۵ مه ۱۸۱۹ درضمن بیان نتایج مطالعات‌خود اظهار داشت «دساتیر سزاوار آنهمه اهمیتی نیست که سرویلیام ژون‌نسبت بآن‌قائل بود زیرا مندرجاتش معجونیست مخلوط با تعلیمات زرتشت ، هنود وبودائی دیده میشود واز معتقدات گروهی است که گاهگاهی در قرون مختلفه در گوشه و کنار جهان پدیدار و به آفرینش واشیاء وتعلیمات ادیان بنظر تأویلات معنوی مینگرند. بزعم اینجانب تعلیمات دساتیر از اصول و مراسم مرتاضان ، جوکیان و سنیاسیان هندوستان سرچشمه گرفته که آبشخورهمه آنها تعلیمات وید میباشد .»

قدمت دساتیر بنظر ارسکین اززمان اکبرشاه گورگانی پادشاه هندوستان با شاه عباس بزرگ صفوی پادشاه ایران بالاتر نمیرود واحتمال میدهد از مکتب دستور آذرکیوان وشاگردانش خارج گردیده(۱)اما معتقد است اصول تعلیماتش باقسام گوناگون در ازمنه بسیار قدیمتر موجود بوده است مانند وجود موکلین برای افلاک ، عناصر ، نباتات و حیوانات که به «ایده» اشیاء در فلسفه افلاطون و

۱ـ Transactions of Literary Society of Bombay VolII P372

فروهر اوستا شباهت دارد .

پس از انتشار پژوهشهای ارسکین راجع بدساتیر ، مستر نوریس در نامه خویش مورخه یکم ژوئیه ۱۸۲۰ (مجله آسیائی سال دهم صفحات (۳۰ـ۴۲۱)زبان دساتیر را تحریف زبان دری خوانده وپس از بحث مفصل در لغاتش علاوه میکند که زبان مهابادی زبان مجعولیست که پیروان مذهب هوشنگ بوجود آورده‌اند و معتقد است دساتیر درقرن هفتم میلادی آنگاه که حضرت محمد ص رسول تازی باکتاب آسمانی خویش بنای تبلیغات را گذاشت هستی یافته بدینمعنی که شخصی کتاب دساتیررا جعل وآنرا بعنوان کتاب آسمانی رقیب قرآن قرارمیدهد تاشاید در اذهان مردم تأثیری بسزا کرده بآئین جدید نگروند .

سیلوستردساس در ژورنال **Des Savans** مورخه فوریه۱۸۲۱ برخلاف‌قدمت دساتیر سخن رانده وپس ازتطبیق لغات زبان آسمانیش‌با زبان فارسی‌آن رامحصول دوره اخیر میداند(۱). ویلیام وان شلیگل زبان دساتیر را زبان مجعول مهذب میخواند(۲). اما انتونی ترایر در سال ۱۸۴۳ در مقدمه که بر ترجمه انگلیسی دبستان نوشته پس ازبحث ازنظریات محققین گذشته راجع بدساتیر ومندرجات و زبان کتاب بطرفداری آن قلمفرسائی کرده معتقد است در نیمه قرن هفتم میلادی چنانکه ساسان پنجم متذکر گشته بوجود آمده و کتابی است که دردوران‌باستانی هستی داشته ویحتمل درگوشه فراموشی ازنظرها محو بوده(۳).

هیربد شهریارجی دادابا های با روچا دانشمند پارسی درپایان خطابه‌خویش درسال ۱۸۹۴ درکنگره خاورشناسان در ژنو اظهار داشت . « پس ازمطالعات دقیق دساتیر باین نتیجه میرسیم که این کتاب را بهیچوجه نمیتوان جزو کتب مذهبی مزدیسنا بشمار آورد زیرا مندرجاتش نه با مندرجات اوستا برابر است و نه با

۱ـ Dabistau' by Shee Troyer Preface P. XXXVI

۲ـ Do. Do. Do. P. XLV

۳ـ Do. Do. Do. P. XIX – LXV

مندرجات کتب پهلوی دوره ساسانیان ویقیناً محصول دوره بسیار اخیرمیباشد .

هرچند تعلیمات این کتاب با تعالیم موسی ، مسیح ، مزدك واسلام‌مخالف است اما بتعالیم زرتشت نیز شباهت ندارد بلکه بتعلیمات هنود ، بودا و مذهب افلاطونی متمایل است . چنانچه خوردن گوشت‌را حرام وریاضت وزهد وفاقه کشی وتجرد وترك دنیارا موعظه مینماید . دساتیر ازنقطه نظر تقویم و اساطیر وتاریخ با کتب مذهبی مزدیسنا مغایرت تامی دارد وزبان آسمانی‌آن تحریفی است از السنه پهلوی ، پارسی وهندی .»

نگارنده نیز در سال ۱۹۲۸ میلادی تحقیقات خویش را در موضوع کتاب آسمانی دساتیر تحت عنوان « دساتیر کتاب‌آسمانی نیست» بفارسی تدوین‌وانجمن زرتشتیان ایرانی‌بمبئی آنرا انتشار داد. دررساله مذکور تعلیمات دساتیرباتعلیمات حضرت زرتشت تطبیق‌وباثبات میرسد که کتاب نامبرده بهیچوجه نمیتواند ازجمله کتب دینی مزدیسنا بشماررود(۱)

ازآنجائیکه دساتیر کتاب جعلی وساختگی است جای هیچگونه شك‌وشبهه باقی نمانده ولی مقصود نویسنده که خود را گمنام نگاهداشته ازنشر چنین کتابی چه بوده بر کسی معلوم نیست مؤلف دساتیر کیست و این کتاب از چه زمان و چه ناحیه بین مردم شایع گشته برای دانشمندان مسئله بغرنجی تولید نموده است .

ملاکاوس‌بن رستم دستور دانشمند پارسی هنگام مسافرت خویش بایران در سال ۱۷۶۸میلادی یك نسخه خطی آنرا دراصفهان دیده ومیخرد وپسرش‌ملافیروز بنابتشویق فرماندار بمبئی درسال ۱۸۱۸ با متن فارسی و ترجمه انگلیسی انتشار داد وموضوعی جدید برای مباحثه بین خاور شناسان ایجاد نمود . خود ملافیروز ناشر کتاب ازحقیقت مندرجاتش‌درشبهه واز زبانش که نه اوستا ونه فرس هخامنشی ونه پهلویست متحیرمیباشد.

(۱) برای اطلاع ازمندرجات دساتیر وزبان‌آن واثبات تزویرمؤلفش رجوع شود به « دساتیر کتاب آسمانی نیست» تألیف نگارنده چاپخانه هور بمبئی ۱۹۲۸ میلادی

خاورشناسان اروپا ودستوران دانشمند پارسی باستثنای سرویلیام ژون، مستر نوریس ومستر انتونی ترایر چنانکه گفتیم قدمت دساتیر را از قرن ۱۶ میلادی بالاتر نمیبرند .

دانشمند محترم استاد پورداود نیز در کتاب خویش فرهنگ ایران باستان چاپ تهران ۱۳۲۶خورشیدی ص ۳۰ـ۲۹ مینویسد «....آنچنانکه احتمال میرود تاریخ تألیف آن (دساتیر) از ۳۵۰ سال بگذرد یعنی بالاتر اززمان شاه عباس بزرگ صفوی (۱۰۳۸ـ۹۹۵هق)باشد درصورتیکه دساتیر مانند شارستان چارچمن وبرهان قاطع درهند نوشته شده باشد واز آنجا یك جلد بایران رسیده باشد ... بنابراین دساتیر با اینهمه تقلب شرافت قدمت هم ندارد .»

استاد محترم در صفحه ۳۲۹ کتاب نامبرده برای اثبات فرضیات خویش و پائین آوردن تاریخ دساتیر بحضرت‌دستور آذر کیوان که براستی یکی ازدانشمندان محترم زرتشتی وافتخار این جامعه میباشد حمله واو را بدین سازی و جعل کتاب وبیمایگی متهم میسازد و مانند ویلیام ارسکین وی یا یکی از مریدانش را مؤلف دساتیر قلمداد نموده میگوید « در روزگار اکبر که خواستار آئین نو بوده وآنرا توحید الهی نامیده دین بازی وصوفیگری درآنسرزمین رواج یافت هر کس خود را بازیگر این میدان پنداشت بخودنمائی پرداخت ازآنانند آذرکیوان وهمراهان وی که ازسرزمین ایران عقاید پیچیده وتاریکی ازتصوف عهد صفوی با خود بهند بردند ودر آنجا این گروه‌بیمایه که خود را ازتصوف برخوردار وازحکمت‌اشراق بهره‌مند میپنداشتند با آمیزش جوکیها وسادو های‌هندو وپیران وفقیران مسلمان آنچنان‌تر شده بیش ازپیش دچار عقایدشگفت‌انگیز گردیدند ونوشته های‌ننگینی مانند دساتیر وشارستان چار چمن و جام کیخسرو و زردست افشار از خود بیادگار گذاشتند .»

حضرت دستور آذر کیوان(۱)یکی ازشخصیتهای برجسته زرتشتی استبقول

(۱) برای اطلاعات بیشتر از حضرت دستو آذر کیوان رجوع کنید به همین کتاب .

صاحب دبستان المذاهب و مولانا شبلی نعمانی(۱) یا شیخ بهاء‌الدین عاملی و میرمحمدباقر داماد ومیرزا ابوالقاسم‌فندرسکی که ازاعاظم مشایخ و کبارمجتهدین گروه امامیه میباشند ودر ایران شهرت تامی دارند طالب معاشرت او و مریدانش بودند .

چون صاحب دبستان المذاهب در عهد دستور آذر کیوان میزیسته قولش مقرون بحقیقت است زیرا مستمعات ومعاینات خویش را درصفحات کتاب بیادگار گذاشته است . اگرحضرت دستور آذرکیوان و همراهان اوبیمایه میبودند اعاظم مشایخ اسلام و کبار مجتهدین امامیه درمجلس آنها حاضر نمیشدند وطالب‌معاشرت نمیگشتند . حضرتش جویای نام و شهرت نبود . دعوت اکبر شاه گورگانی را بپایتخت هند نپذیرفت . بعد ها که خود برای تعلیم همدینان بدیار هند و بشهر سورت رهسپار گشت بدربار اکبر شاه نزدیك نگردید ودر پتنه اقامت اختیار کرد. تألیف دساتیر را بهیچوجه نمیتوان بدستور آذرکیوان نسبت داد زیرا مقام اومنزه ازآنست که بچنین‌کار ننگین‌وجعل کتاب دست یازد . فرزانه بهرام مولف‌شارستان که بسا اوقات ازتألیفات او با ذکر نام مؤلف نقل قول مینماید دساتیررا چنانکه خواهیم که قرنها قبل از تولدآن حضرت وجود داشته از او نمیداند .

اما راجع بقدمت دساتیر چنانکه گفتیم تألیف‌آن قرنها قبل ازتولد حضرت دستور آذر کیوان که در حدود سال ۹۴۰ هق باشد صورت گرفته . هنگامیکه نگارنده برای تدوین این کتاب مشغول تتبعات بودم و از هر گوشه و کنار بکنجکاوی میپرداختم چهارقفسه کتب‌خطی وچاپی دربنگاه‌خاورشناسی‌خورشیدجی رستم‌جی‌کاما نظرم را جلب نمود . چون فهرستش را از کتابدارخواستم گفت کتاب های مذکور بی‌فهرست ووقفی مرحوم مانکجی‌لیمجی هاتریاست و تا کنون کسی بآنها دست نزده است . دیدم قفسه ها پر است از گرد و خاك وتارهای عنکبوت . لذا به سر رستم مسانی رئیس بنگاه مراجعه وباکسب اجازه بمعاینه کتابها وتنظیم

(۱) برای قول او رجوع کنید به همین کتاب

فهرست پرداختم .

کرمهای مخرب مقدار زیادی از کتب خطی گرانبهارا باخاك یکسان‌نموده بود واگر روزگار مرا بسراغ آنها نمیفرستاد تا کنون بواسطه هوای مرطوب بمبئی همه ازبین میرفت وبسا کتب خطی کمیابی که بعضی از روی کتب هزارسال کهنه استنساخ شده نیزتباه میگردید .

روانشاد فرزانه مانکجی صاحب درطی‌اقامت خویش درایران در جمع کتب فارسی ، عربی ، ترکی ، اوستا وپهلوی مساعی ابرازداشته وبسیاری ازکتب‌خطی کتابخانه شاهزادگان ایران را ابتیاع وازکتب نفیسهٔ که صاحبانش حاضربفروش نشده‌اند بتوسط خوشنویسان و نوآموزان دبستان زرتشتیان موسسه انجمن اکابر صاحبان پارسیان استنساخ و خود عنوان و موضوع کتاب را بخط خویش بزبان گجراتی در گوشه صفحه اول کتاب نوشته است .

کتب مذکور که بیش ازششهزار نسخه میشده باضمام مقدار زیادی از سکه های قدیم که جمعاً سی‌هزار روپیه آنزمان قیمت داشت در شصت صندوق از راه بندر بوشهر به بمبئی حمل میگردد . حمل آن از بوشهر به بمبئی بعللی نامعلوم یکسال ونیم بتأخیر میافتد . سپس چهل صندوق بوسیله کشتی به بمبئی حمل و بیست صندوق‌آن درآنجا معطل وبالاخره مفقود و معدوم‌الاثر میگردد . اما چهل صندوق کتاب پس از ورود به بمبئی برای استفاده عموم بانجمن زرتشتیان اهدا میگردد . اینك ازکلیه سکه ها اثری‌باقی‌نیست وبدبختانه بیش از سه ربع کتابها نیزبواسطه‌کارگزاران فارسی‌ندان‌که ارزشی برای آنها قائل نبودند وعدم‌توجه تباه ویا مفقود ویا درگوشه منازل دبیران متعدد انجمن متلاشی واز بین میرود تا آنکه باقیمانده کتابها چه چاپی وچه خطی که درحدود یکهزار جلد میشود بنابه پیشنهاد هیربد بهمن‌جی‌دهابر استاد اوستا وپهلوی و یکی از اعضای هیئت مدیره انجمن به بنگاه خاورشناسی‌کاما وارد و چنانکه گفتیم مورد استفاده نگارنده واقع گردید .

یکی ازکتابهای نامبرده کتاب خطی دساتیر است وموضوع گفتارمابشماره (HP(ms) 131) در بنگاه نامبرده محفوظ میباشد . کتاب مذکوردرسال ۱۲۹۹ هق بتوسط یکی ازنوآموزان دبستان از روی‌یك‌کتاب کهنه قدیمی که قدمت آن بهزارسال قبل میرسد استنساخ شده است و تاریخ تحریرکتاب نامبرده در صفحه آخر چنین ضبط است « در آخرکتاب کهنه قدیمی تاریخ اتمام تحریر آن باین قسم نوشته‌اند .

یزدان برآسمانی‌کاغذ این آسمانی‌نامه‌که دستورانش دساتیر خو نندبیرمان خرد موبد روان ایزدکه فرازین هوش را فرزانه فرزند هم او براین شیدا سپهبد را بهین پوراست ودرهرمز روز هفدهم ششم ماه تازی بسال سه صد وپنجاه و هشت تازیانی شمار بدست‌کار موبد نوبهار شناخت بانجام رسید .»

چنانکه ازتاریخ تحریرکتاب مورد بحث برمیآید دساتیر بیش از یکهزار سال قبل درایران موجود بوده ومردم نسخه های‌آنرا استنساخ میکرده‌اند وامکان ندارد ازهند بایران وارد شده باشد . زیرا در آن دوره راه زبان فارسی بدیار هنود بازنشده بود . نسخه خطی که فرزانه مانکجی صاحب در ایران استنساخ مینماید غیر از نسخه ایست‌که ملاکاوس بن رستم در اصفهان خریده با خود بهند میبرد . بنابراین میتوان گفت نسخه نامبرده بر خلاف فرضیه پروفسور ارسکین منحصر بفرد نبوده واز هند بایران نیامده وحضرت دستور آذر کیوان یا همراهان او در تألیف آن ویا در دین‌سازی دست نداشته‌اند . تاریخ‌تحریرکتاب نامبرده برخلاف زعم استاد پور داود « بدساتیر تقلبی وساختگی شرافت قدمت عطامینماید.»

فرزانه مانکجی صاحب نسخه قدیمی دساتیر که بسال ۳۵۸هق بوسیله موبد نوبهارکتابت شده و در بالا ذکرش گذشت بوسیله حاکم کلات نادری موسوم به بهبود خان واو هم بوسیله نوکر خود جوادآقا از یکی ازباشندگان کلات نادری درسال ۱۸۷۱ میلادی بقیمت گزاف میخرد وپس از استنساخ با تاریخ کتابت‌آن ، اصل کتاب را بخدمت اردشیر جی سهرابجی دستور کامدین دبیر انجمن بهبودی

حال زرتشتیان که بنام انجمن اکابر صاحبان پارسیان معروفست میفرستد تا دانشمندان آن دیار که در مورد تاریخ تألیف دساتیر اختلاف داشتند بقدمت آن پی برند(۱).
این کتاب پس از درگذشت فرزانه مانکجی جزو سایر کتابهای او برای استفاده عموم بکتابخانه آتش ورهرام انجمن بمبئی منتقل میگردد. کتاب نامبرده با نامه مهم دیگری ازمهدی فروح بن شخسان که بخط اوستا نوشته شده وبعداز آن صحبت میداریم بکتابخانه دستور منوچهر جاماسبجی که دستور آتش ورهرام بود راه پیدا میکند وپس از درگذشت او وباتفاق سایر کتب خطی گرانبهای اوستا وپهلوی ملکی او واجدادش حراج شده ازدسترس ما خارج میگردد.

دانشمند پارسی هیربد جمشید کترك در مقدمه کتاب خویش جواهرات شرق(۱) در همین مورد اشعار میدارد « بنا بدستور انجمن پارسی پنچایت بمبئی مجموعه کتب خطی اوستا وپهلوی و فارسی کتابخانه روانشاد دستور منوچهرجی جاماسبجی را معاینه نمودم. یك نسخه خطی دساتیر که بپهلوی نوشته و بفارسی تفسیر گردیده و بمانکجی لیمجی هاتریا تعلق داشت بین آنها موجود بود. »
دانشمند نامبرده در گزارش خود مورخه ۸ مه ۱۹۳۶ میلادی بانجمن پارسی پنچایت تحت فقره ۷۷ آنرا جزو کتب خطی نادر وبسیار کهنه قلم میدهد. گزارش او بشماره ۳۶-۵-۱۹-۲۹۹ در اداره انجمن پارسی پنچایت بمبئی محفوظ است.

فرزانه مانکجی درنامه مورخه ۶ مه ۱۸۸۷م خود ازتهران به برادرزاده اش پهالنجی درمورد مساعی خویش درجستجوی دساتیر خطی مینویسد « در فیروزپور یکنفر افغانی ورقی بمن نشان داده پرسید چه زبانی است گفتم بخوان و آنرا بگجراتی نوشتم بعد پرسیدم از کجا آورده ای جواب داد پدرم آنرا از روی یك کتاب بزرگی که در خانه ماست نوشته بمن داد که بجای تعویذ با خود داشته

(۱) نامه گجراتی مانکجی لیمجی هاتریا از تهران مورخه ۶ مه ۱۸۸۷م بنام پهالنجی جیوانجی هاتریا ضبط در دساتیر گجراتی تألیف او بسال ۱۲۷۵ ی

Oriental Treasures, by gamohed Caveasji Katrak P XIII(۲)

باشم چون به بمبئی رسیدم آنرا با دساتیر مقابله کردم دیدم عین فقرات است در سند بدربار فرمانروای آنجا میر مرادعلی رفتم چون مرا دیدازسید زین العابدین شاه نامی که مصاحبش بود راجع بدین وآئین من پرسید واوجواب داد که کتاب ما را صحف آبادیان یا صحف ابراهیم ویا دساتیر مینامند.

سید حسن سندی عالم فارسی، عربی، انگلیسی و سانسکریت و نماینده انگلیسها بود درسال ۱۸۳۴ میلادی دربوجنی هنگام بحث با آبان میان منشی نام مسلمانی درمورد اینکه نام پیغمبر ایران و کتابش درقرآن ذکر نشده اظهارداشت که مراد از ذکر اساطیرالاولین در قرآن همان کتاب دساتیر است و این کتاب سرچشمه کلیه کتابهای آسمانی والهی است.

درسال ۱۸۳۱ یکنفر مولوی مسلمان هر روز صبح درمحضر خویش درمورد حدیث صحبت مینمود وعصر ها هم شاهنامه را خوانده توضیح میداد من نیز با او آشنا شده مرتباً بمحضرش میرفتم یکروزضمن بیان حدیث گفت راه خداشناسی ومعرفت یزدان باندازه شماره مردم روی زمین است سپس نظر بمن کرده اشعار داشت در کتاب شما هم همین را نوشته اند پرسیدم از روی چه مأخذی میگوئید گفت کتاب شما بنام دساتیر را درسفر بدخشان نزد قاضی آنجا دیدم و این آیه را در آن مطالعه نمودم.

دو درویش بنام داراب و نوروز باتفاق یکنفر جوکی به بمبئی آمده با من آشنا میشوند ومیگویند که مذهب ما (زرتشتیان) مزدیسنی است ودر هند بواسطه تماس با هندوان دین خودرا فراموش کرده ایم پرسیدم مأخذ این حرف شما چیست گفتند در کتاب شما دساتیر نام خدا مزدان یا مزدام است وپیروانش را مزدیسنی گویند واین کتاب را درکشمیر دیده و خوانده ایم. وقتیکه عبدالکریم نوکرم برای انجام کاری بگیلان میرود نزد امین دیوان موسوم به محمد علیخان جنگ بزرگی بنام جنگ خاتون آبادی می بیند که متضمن رسالات اشراقیون وخطوط زرتشتیان وبسیاری ازفقرات دساتیر بود که آیات قرآنی شبیه آنرا برابرش نوشته

بودند عبدالکریم رونوشت این قسمت را برایم آورد .

جناب قندهاری استاد فارسی وعربی در دارالفنون تهران بمن میگفت که در چهل سال پیش در خانه ملااصغرعلی مجتهد بارفروش کتابی دیده و اعتقادی عظیم بآن پیدا میکند چون اسم کتاب را از اومیپرسد جواب میدهد آنرا صحف آبادیان یا صحف ابراهیم میگویند ولی اسم اصلی آن دساتیر است . در شیراز برای پیدا کردن نسخه خطی دساتیر قدیمی اقدام بابتیاع کتب خطی کردم ویك نسخه جوك بشست واوپ بشست ویك نسخه دساتیر که با دساتیر مطبوعه بمبئی فرق دارد پیدا کرده خریدم . یك نسخه خطی دساتیر در کتابخانه راجه شوائی بنی شنگر هندوستان موجود است وعلیخان ابن عظیم الدین درسنه ۱۲۸۱ هق دفترساسان پنجم را ازآن با خلاصه وشرح وتفسیر چاپ کرده ونسخه ئی ازآن دراینجا بدستم رسید. از قراریکه دبیر انجمن اکابر صاحبان باینجانب اطلاع داده مستر هرمزجی مهر وانجی مرچنت یك نسخه خطی دساتیر پیدا کرده درصدد ترجمه وچاپ آنست.»

چنانکه از نکات بالا دیده میشود دساتیر در نقاط مختلفه فارسی زبان از قدیم الایام موجود بوده ونسخه ملافیروز منحصر بفرد نبوده است و چون درمورد اشراق وتصوف صحبت میکند علما وروحانیون اسلام آنرا با خود داشته و مطالعه مینموده اند . چند سال پیش در لاهور نیز دساتیر مجدداً با اسلوبی زیبا از طرف ناشری مسلمان چاپ گردید .

باز دلیلی در دست است که قدمت دساتیر ازهزار سال بالاتر میرود ویحتمل در اواخر دوره ساسانیان ویا هنگام ظهور اسلام با نامی دیگر بین ایرانیان هستی داشته است .

ثبوت قول ما یك نامه تاریخی است که تا کنون در پرده استتار مخفی بوده ودربنگاه خاورشناسی کاما جزو مجموعه مانکجی صاحب بشماره (H.P.(ms)304) محفوظ است . نامه نامبرده بپهلوی بوده که مهدی فروح بن شخسان درزمان خلافت یزیدبن معاویه (٦٤ـ٦٠هق) بیادوسبان سلطان رستمدار نوشته است .

نامه مزبوررا موبد برزین رام پورخرزاد پوربهرام پور اسفندیار درقرن هفتم هجری بفرمان اسپهبد تبرستان شهرا کم پور نام آور پور خورزاد پور بیستون پور زرین کمر پورجستان پور کیکاوس پور هزار آسف بزبان پارسی آن ناحیه که مخلوطی است از لهجه های قدیم و دری ترجمه وبخط اوستائی (زند) بیادگار میگذارد .

چندین قرن بعد ملا بهرام بن رستم خسروبن آبادان نصر آبادی متخلص بمسکین معاون وشاگرد فرزانه مانکجی صاحب آنرا ازخط زند بخط فارسی نقل مینماید . نسخه فارسی این نامه درسال ۱۲۹۹هق بتوسط مهربان اسفندیار یزدی رونویس شده است .

مستنسخ در اول رساله مذکورچنین مینویسد « نامه ایست که درزمان سلطنت یزیدبن معاویه ، مهدی فروه ساسان برسلطان رستمدار بادوسبان بخط وزبان پهلوی نوشته و آنرا در زمان شهرا کم بن نام آور که از حکام تبرستان بوده موبد برزین رام بن خورزاد بفارسی ترجمه کرده وبخط زند نوشته واین بنده جانی بهرام بن رستم متخلص بمسکین آنرا ازخط زند بفارسی نقل کردم .»

موبد برزین رام مترجم نامه پهلوی درآخر آن چنین مینویسد « اورپرمان خسرو دادگر شهریار دانشور شهرا کم پور نام آور بیستون پور زرین کمر پور کیکاوس ازنژاده پادشاهان ساسانی که دادار اورمزد بفر فروهر ومهرخویش تا دیر زمانش پاینده وپایدار داره این بنده پیرو دین وه مازدیسنی موبد برزین رام پور خورزاد پوربهرام پور اسفندیار از پهلوی زبان اور پارسی زبان این زمان پای چم کردم تا هر کس بر خوانه بنیکی مرا یاد کند پاك یزدان وهان را فیروزی روزی کناد . تراج .»

قبل از بیان مندرجات نامه بیمورد نیست در اطراف اشخاص نامبرده بالا صحبت شود . مهدی فروه ساسان چنانکه ازمتن نامه برمیآید برادر دستور دینیار معروف میباشد که ازترس تعقیب محافل دینی ازایران فرار نموده سپس با پیغمبر

تازی‌همراه گشته وبسلمان فارسی معروف گشت .

بخشی ازمتن نامه ازعهد نامه‌ئی صحبت میدارد که حضرت محمد ص رسول عربی بخط حضرت علی‌بن ابیطالب محض رعایت خاطر دستور دینیار بنام وی‌یعنی مهدی فروه ساسان صادر نموده است چنانکه مینویسد : « من بنده بهر آگاهی و اویگمانی آن‌خسرو دادگر وهمه دستوران ووهان رستمدار براینکه‌دینیار آئین بهی نهشته وبر یزد نهادهٔ (ستایش مقرره)نیاکان استوان بیده (استوار بوده) ازمحمد نامه ستده‌بیدم که اژواته وسرایشتش (گفته وسرائیده او) علی‌نگاشته زن‌بازنویسی بهرمزگسی داشته‌ام (رونوشت آنرا بشاه ارسال داشته‌ام)

رونوشت عهدنامه مذکور وعهدنامه دیگری بنام بهرام شادپورکه از طرف حضرت علی صادر گشته درکتابخانه مهرجی رانا در نوساری وبنگاه خاورشناسی کاما دربمبئی موجود و دانشمند معروف پارسی مرحوم گشتاسب نریمان آنرا با یادداشتها وترجمه انگلیسی درسال ۱۹۲۵میلادی‌منتشر ساخت . درعهدنامه‌نامبرده مهدی‌را بنام مهدی فروح‌بن شخسان یاد میکند . واژه مهدی دراینجا بعنوان‌صفت استعمال شده است نه بعنوان اسم خاص . چون در الفبای پهلوی حروف ا ــ خ یکسان است واژه ساسان وشخسان بیك قسم نگاشته میشود . مترجم نامه پهلوی بواسطه عدم انس با نام عربی شخسان آنرا بنام ایرانی ساسان تلفظ وترجمه کرده عهدنامه چنین آغازمیشود .

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. نسخة منشورة بخط امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب رضی‌الله عنه کتبها علی‌الادیم الاحمر هذا کتاب من رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم . بمهدی فروح‌بن شخسان اخی سلمان‌الفارسی رضی‌الله عنه واهل‌بیته وعقبه من‌بعده وما تناسلوا من اسلم منهم اوقام علی دینه ....(۱) » (ترجمه) عهدنامه‌ایست بخط امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب رض . نوشت آنرا بر روی پوست بز سرخ .این

(۱) آقای رضاقلی منصورعلی نامی اصل نامه را بر پوست وبخط کوفی وباقرآنی خط حضرت سجاد وخرقه ازشاه نعمة‌الله درتالار طویل اصفهان دیده

نامه‌ایست ازپیغمبر خدا صلی‌الله برای مرد هدایت شده فروح پسر شخسان برادر سلمان فارسی رض واهل خانه او وبازماندگانش ونسل آنها کسانیکه اسلام‌بیاورند ویا کسانیکه‌بردین خویش استوارباشند .

دستور دینیار یا سلمان فارسی چون اعراب را بکشور گشائی مصمم دید از عمر بن‌خطاب پیمان‌نامه گرفت تا اعراب زرتشتیان را آزارندهند وایران‌راویران ننمایند ودرفنای دین‌بهی نکوشند. عمرپیمان‌نامه داد ولی پس ازفیروزی برخلاف مواد آن رفتارنمود .

عهدنامهٔ که بنام بهرام‌شادپورخیراندراس که ازاخلاف دستور آدربادماراسپند میباشدوچنانکه گفتیم‌دردست‌است‌بتوسط‌مهدی‌فروح‌بن‌نامبرده دایر بر عدم تعرض مسلمانان برآتشکده ها واوقاف آنها ازحضرت علی‌بن ابیطالب گرفته شده است. رونوشت هرسه عهدنامه را همین فروح‌برای‌محافظت درگنجورآتشکده ، چنانکه از متن نامه برمیآید بیادوسبان ارسال میدارد . رونوشت عهد نامه‌ای که حضرت سلمان ازعمربن خطاب گرفته بنظرنرسیده‌است ویحتمل مانند سایر کتب‌زرتشتیان راه نیستی پیموده باشد .

بادوسبان‌بن‌جیل معروف بگاوباره‌بن جیلانشاه‌بن فیروزبن‌نرسی‌بن‌جاماسب در سال چهلم هجری سپهبد رویان گردید(۱). کیکاوس بن هزار آسف پشت پنجم شهراکم پس از۳۷ سال سلطنت درتبرستان درسال۵۶۰ هق جهان را بدرودمیگوید بعد ازمرگ کیکاوس چون زرین کمر نوه اوطفلی صغیر بود تخت‌سلطنت‌بهزارآسف مهرنوش میرسد و۲۶سال پادشاهی میکند .

زرین کمر درسال ۵۸۶ هق ازطرف شاه‌اردشیر اسپهبد تبرستان بفرمانداری رویان منصوب میگردد . بیستون‌بن زرین کمر درسال ۶۱۰ هق بجای پدر برتخت می‌نشیند .

نام‌آوربن بیستون پس‌ازمرگ پدر درسال۶۲۰بفرمانروائی مشغول‌میگردد

(۱) بتاریخ تبرستان مازندران و رویان تألیف ظهیرالدین مرعشی مراجعه شود

تا آنکه درسال ۶۴۰ هق تخت سلطنت بدست فرزندش شهراکم میرسد و اوتاسال ۶۷۱هق پادشاهی مینماید(۱) نامه مورد بحث بفرمان این سلطان که اجدادش همه پادشاه و از نسل شاهان ساسانی میباشند بتوسط موبد برزین رام بفارسی ترجمه گردید .

نامه پهلوی مهدی فروح‌بن‌شخسان اینك دردست نیست وترجمه فارسی بخط اوستائی نیز ازمجموعه کتب گرانبهای فرزانه مانکجی‌صاحب باتفاق‌دساتیر‌قدیمی ربوده شده وجزو کتابهای دستور منوچهر جاماسب‌جی حراج می‌شود و از دسترس ما بیرون میرود . فقط رونوشت‌آن بخط فارسی که بهرام بن رستم استنساخ نموده امروز بدست ماست .

چنانکه موبد برزین رام درترجمه اسم شخسان اشتباهاً ساسان نوشته آقای نریمان وسایر دانشمندان پارسی که عهدنامه را مورد بررسی خویش قرار داده اند اسم عربی فروح را فرخ خوانده‌اند . اینگونه اشتباهات بویژه اشتباه موبد برزین رام ثبوتیست که نامه پهلوی مورد بحث زمانی هستی‌داشته .

قبل ازاینکه بخشی ازمتن نامه که با این مقوله ودساتیر ارتباط دارد ازنظر بگذرد باید دانست که موبد برزین رام هنگام ترجمه نامه پهلوی چنانکه گفتیم درآخر قرن هفتم هجری صورت گرفته بسیاری از لغات دساتیر را بکار برده از جمله آنهاست . بربست بمعنی قانون ـ پای‌چم ، ترجمه ـ دهناد ،آئین‌ـ نهاده، قانون ـ آهنجیدن ، نوشتن ـ شمردن ، کشتن قتل کردن ـ بیغون‌پیمان وغیره .

مهدی فروح‌بن شخسان در نامه خویش بیادوسبان گاوباره از برادر خویش دستور دینیار که مورد طعن‌ولعن گروه زرتشتیان قرار گرفته طرفداری میکند واو را دیندار ودرستکار خوانده مینویسد راه بهی‌نهشته وبرخلاف تصورردان ودستوران با بدکاران همکاری ننموده بلکه آنهارا براه راست هدایت کرده است .آنگاه از علت غلبه اعراب بر ایرانیان‌واز پیغمبر تازی وآئین اوسخن میراند ومیگوید که

(۱) بتاریخ تبرستان مازندران ورویان تألیف ظهیرالدین مرعشی مراجعه شود

دستور دینیار ، رسول اکرم پیشوای عرب را در جنگهائی که بغزوات پیغمبر معروفست ملاقات وپیشنهادمیکند راهی‌بیاورد ودر تربیت اعراب بکوشد .حضرت محمد با همکاری او از کتاب وستا وزندو وستاتیر و پیمان فرهنگ فرمانهای دینی را بعربی ترجمه میکنند . مهدی فروح‌بن شخسان چنانکه دیده میشود دساتیر را بنام وستاتیر درردیف اوستا وزند قرارداده است .

سپس ازتباهی خاندان سلطنتی ایران وویرانی کشور سخن میراندوبسلطان دعا وثنا کرده مینویسد چنانکه در وستاتیر پیشگوئی شده فر وشکوه یزدانی با تازیان نخواهد ماند واز آیات‌آن کتاب شاهد میآورد ومینویسد « چین‌وینم(چنین می‌بینم)که خروه با این گروه هم نمانید (نمیماند) چه در وستاتیر ، یزدان واجه (گوید)که « وپودحم تویم فرزام نودکاشمرند چمهود زسوی نورکاو سرو چیمام هودهام هائم هزتوناف یو امریفه رمدکاو نمایند له زلوچ .»

آیات بالا از دساتیر فقرات ۱۲و۱۵ سیمناد از نامه شت پنجم ساسان میباشد ودر آن کتاب بدینطریق تفسیر شده »و بهر نوا بزرگان خود را کشتند . چون هزارسال تازی آئین را گذرد چنان شود آن‌آئین ازجدائیها که اگر به‌آئین گرش نمایند باز نشناسدش .»

مهدی فروح‌بن شخسان در بخش دیگر نامه ازستایشهای رسول اکرم‌پیغمبر تازی نسبت بوخشور یزدان وجشنهای زرتشتیان مانند نوروز و مهرگان و گهنبار وشرافت علی‌بن‌ابیطالب وذکر آنها درقرآن و اینکه عثمان بخشهای نامبرده را هنگام خلافت خویش ازبین میبرد سخن رانده واساس نامه آسمانی تازی را بر سه چیز میشمارد .

« وبنیان نامه شان بر سه چیزه یکی یزدان شناسی وآمیغی دانش که آنرا پی هیچ کردش ازتیمار وستاتیر ووستا اورتازی زبان اندر برده چنین که «هوزامیم فه مزدان هزهزماس وزماس هرشیور هردیور(۱) » را قل اعوذ برب‌الفلق من شر

(۱) نخستین آیه ازکلیه نامه های پیغمبران دساتیر.

ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب و من شر حاسداً اذا حسد وقل اعوذ برب الناس ملك‌الناس أله الناس‌من‌شرالوسواس‌الخناس‌الذی یوسوس فی‌صدورالناس من‌الجنته والناس آهنجیدو » فه شیدشمتای هرشگر زمریان فراهیدور(۱)»رابسم‌الله‌الرحمن- وبیشی ازاین گوها »

ازمندرجات نامه مهدی فروح‌بن شخسان میتوان حدس زد که درآخر دوره ساسانیان مردم ازفشار گروه پیشوایان دینی بتنگ آمده منتظر ظهوریکنفر راهبر وراهنمائی بودند تا خود را از زیربار زور گوئی دستوران وبزرگان آزاد سازند. گروههای مختلف با عقاید ومرام گوناگون درآن دوره قدم بمیدان گذاشتند واز همه بالاتر مزدك قد برافراشت و خود را پیغمبر موعود خواند و انقلاب بزرگی بوجودآورد . ووحدت اجتماعی ایرانیان را بهم زد . بنابراین بعید نیست شخصی درتألیف دساتیر اقدام وخود را باسم ساسان پنجم‌آخرین پیغمبران مذکور درآن کتاب قلمداد نماید وزبان آسمانی بسازد و سپس برای فهم مردم تفسیر کند و جمعیتی دور خود جمع نماید .

مندرجات دساتیر شباهت تامی با تعلیمات مانی دارد و چون پیشوایان این گروه معروف بزنادقه بهراسم وعنوان و ظاهراً در لباس دینهای گوناگون بنشر و ترویج عقاید خود میکوشیده‌اندیحتمل یکی ازآنان دساتیررا برای‌پیشرفت‌اغراض خود جعل نموده باشد .

هرچندزبان‌آن‌دوره‌پهلوی‌بوده‌وتفسیری که برآن‌نوشته شده‌فارسی‌است ولی فارسی وپهلوی بهم نزدیك است وممکن است یکی از آنها کتاب را شکل امروزی درآورده باشد . یحتمل لغات موجوده در تفسیر که بلغات دساتیر مشهور شد، واژه های پهلوی باشد که هنگام انتقالش بالفبای فارسی تحریف گشته است .

بنابرآنچه گذشت باین نتیجه میرسیم که :

۱ـ تألیف دساتیررا بهیچوجه نمیتوان بدستور آذر کیوان یا همراهان او

(۱) دومین آیه ازکلیه نامه های پیغمبران دردساتیر .

نسبت داد .

۲ ـ بطلان فرضیه‌ئی که قدمت دساتیر از عهد صفویه و قرن ۱٦ میلادی بالاتر نمیرود .

۳ ـ لغات دساتیر در قرن هفتم هجری معمول بوده و موبد برزین رام در ترجمه فارسی‌نامه پهلوی مهدی فروح‌بن شخسان بکاربرده .

٤ ـ نسخه خطی دساتیر محفوظ دربنگاه خاورشناسی کاما دربمبئی که‌تاریخ کتابت دساتیر موبد نوبهار را ضبط نموده قدمت کتابرا بهزارسال قبل میرساند.

٥ ـ در حدود هزار و سیصد سال قبل دساتیر وجود داشته و آنرا وستاتیر مینامیده‌اند .

٦ ـ مهدی فروح‌بن شخسان در نامه خویش ببادوسبان گاوباره که بعد از واقعه کربلا نوشته برای ثبوت قول خود ازآیات وستاتیر شاهد میآورد .

۷ ـ بنا بفرضیه مستر نوریس ممکن است شخصی کتاب آسمانی دساتیر را برای رقابت با کتاب آسمانی تازیان جعل نموده تا جمعیتی دورخود جمع نماید.

۸ ـ بظن قوی یکی ازپیشوایان‌فرقه مانی درجعل دساتیر دست داشته‌باشد.

ارباب رستم گیو

ارباب رستم گیو: که شهرت نیکوکاری‌اش سراسر کشور ایران را فرا گرفته و نیک نامی اش مورد تصدیق خاص وعام است روز ۱۰مهر ۱۳۵۹ در سن ۹۴ سالگی بسرای جاودانی شتافت و با پاکان مینوی همنشین گشت. ارباب رستم برابر مفهوم این جمله گاتها «خوشبخت کسی است که برای خوشبختی دیگران بکوشد» زندگانی اش پر از کار و کوشش بود. آثار خیر فراوانی که از این شادروان در سراسر کشور بنیاد گرفته گواه این حقیقت است.

ارباب رستم برای گسترش و حفظ مؤسسات خیریه و بهره‌وری بیشتر مستضعفین: در سال ۱۳۳۷ (۲۶ سال پیش) «بنیاد رستم گیو» تأسیس و به تحقق نیت خیرش آمادگی بخشید و اینک باختصار فهرست کارهای نیک و دهشهای خیراندیشانه و مؤسسات خیریه‌ای که ایجاد و مورد استفاده عموم است در زیر آورده می شود:

(۱) دبستان دوازده کلاسه دخترانه گیو در تهران (۲) کمک به کسر بودجه و ساختمانهای خیریه انجمن زرتشتیان تهران (۳) مجتمع بزرگ فرهنگی و

اجتماعی و مسکونی در تهران پارس برای استفاده مردم فاقد خانه، بنام رستم باغ بروی قطعه زمینی به مساحت ۲۵ هزار متر که مشتمل است بر آذُریان (معبد)ـ کتابخانهـ تالارهای اجتماعی برای جشنها و هم چنین تالار مخصوص برای اجرای آئینهای مذهبی و نیز ساختمانهائی که در حال حاضر شصت خانواده از افراد کم بضاعت در آن مسکون و افزون بر آن ۲۸ دستگاه ساختمان دیگر در دست ساخت و انتظار می رود تا چند ماه دیگر تکمیل و مورد استفادهٔ خانواده مستضعف قرار گیرد، ضمناً زمین ورزش و بازی دراختیار جوانان و نونهالان قرار دارد (۴)دو باب دبستانهای دخترانه و پسرانه دوازده کلاسه بر روی دو قطعه زمین هر یک به مساحت پنج هزارمترمربع‌بنام استاد خدابخش و استاد پور داود که سالهاست مورد استفاده است (۵) آب انباری برای ذخیره آب از قنات اصلی تهران پارس که بنیاد در آن سهیم است بمنظور استفاده ساکنین رستم باغ بهنگام ضروری و کم آبی (۶) اهدای یک قطعه چمن به مساحت پانزده هزار متر به وزارت آموزش و پرورش برای ایجاد مجتمع فرهنگی که خوشبختانه مورد بهره برداری است (۷) سوهانک(تهران)ـ ایجاد ساختمان درمانگاه بنام جوان ناکام (مهربان گیو) و واگذاری ساختمان و زمین آن بوزارت بهداری (۸)دماوند (قریه کوهان)ـ ایجاد ساختمانهای مسجدـ حمام بهداشتیـ درمانگاه مجهز و دبستان که در حال حاضر مورد استفاده ساکنین آن حدود است و همچنین ایجاد جاده شوسه ماشین رو از جاده اصلی فیروز کوه به قریه نامبرده (۹)یزدـ الفـ کمک به نوسازی و تعمیرات اساسی دبیرستان ۹۰ ساله کیخسروی و ایجاد زمین ورزش برای دانش آموزان بـ ساختمان تالاری جنب دبیرستان به گنجایش ۴۰۰نفر بنام «تالار مروارید» مجهز با مبل و اثاثیه و لوازم مربوطه که اینک برای سخنرانی و برگزاری امتحانات و مجالس جشن از آن استفاده می شود، پـ ایجاد آب انباری بگنجایش تقریبی چهار هزار متر مکعب پیش از لوله کشی شهر یزد برای رفع مضیقه آب آشامیدنی که سه محله مسکونی از آن سیراب می شدند، تـ کمک به بودجه لوله کشی قریه نصرت آباد یزد، ثـ ساختمان آب انبار و آسایشگاه برای زائرین در زیارتگاه پیر سبز (چک چک)، جـ کمک های نقدی به دفعات به بودجه آموزشگاه دخترانه مارکاریزدـ سازمان جوانان زرتشتیـ

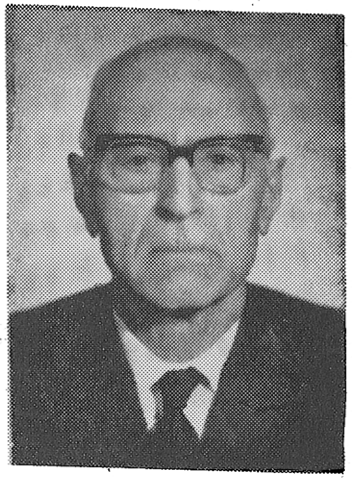

ارباب رستم گیو

ارباب رستم گیو: که شهرت نیکوکاری اش سراسر کشور ایران را فرا گرفته و نیک نامی اش مورد تصدیق خاص وعام است روز ۱۰ مهر ۱۳۵۹ در سن ۹۴ سالگی بسرای جاودانی شتافت و با پاکان مینوی همنشین گشت. ارباب رستم برابر مفهوم این جمله گاتها «خوشبخت کسی است که برای خوشبختی دیگران بکوشد» زندگانی اش پر از کار و کوشش بود. آثار خیر فراوانی که از این شادروان در سراسر کشور بنیاد گرفته گواه این حقیقت است.

ارباب رستم برای گسترش و حفظ مؤسسات خیریه و بهره‌وری بیشتر مستضعفین: در سال ۱۳۳۷ (۲۶ سال پیش) «بنیاد رستم گیو» تأسیس و به تحقق نیت خیرش آمادگی بخشید و اینک باختصار فهرست کارهای نیک و دهشهای خیراندیشانه و مؤسسات خیریه‌ای که ایجاد و مورد استفاده عموم است در زیر آورده می شود:

(۱) دبستان دوازده کلاسه دخترانه گیو در تهران (۲) کمک به کسر بودجه و ساختمانهای خیریه انجمن زرتشتیان تهران (۳) مجتمع بزرگ فرهنگی و

اجتماعی و مسکونی در تهران پارس برای استفاده مردم فاقد خانه، بنام رستم باغ بروی قطعه زمینی به مساحت ۲۵ هزار متر که مشتمل است بر آدُریان (معبد)ـ کتابخانه ـ تالارهای اجتماعی برای جشنها و هم چنین تالار مخصوص برای اجرای آئینهای مذهبی و نیز ساختمانهائی که در حال حاضر شصت خانواده از افراد کم بضاعت در آن مسکون و افزون بر آن ۲۸ دستگاه ساختمان دیگر در دست ساخت و انتظار می رود تا چند ماه دیگر تکمیل و مورد استفادهٔ خانواده مستضعف قرار گیرد، ضمناً زمین ورزش و بازی دراختیار جوانان و نونهالان قرار دارد (۴) دو باب دبستانهای دخترانه و پسرانه دوازده کلاسه بر روی دو قطعه زمین هر یک به مساحت پنج هزارمترمربع بنام استاد خدابخش و استاد پور داود که سالهاست مورد استفاده است (۵) آب انباری برای ذخیره آب از قنات اصلی تهران پارس که بنیاد در آن سهیم است بمنظور استفاده ساکنین رستم باغ بهنگام ضروری و کم آبی (۶) اهدای یک قطعه چمن به مساحت پانزده هزار متر به وزارت آموزش و پرورش برای ایجاد مجتمع فرهنگی که خوشبختانه مورد بهره برداری است (۷) سوهانک (تهران) ـ ایجاد ساختمان درمانگاه بنام جوان ناکام (مهربان گیو) و واگذاری ساختمان و زمین آن بوزارت بهداری (۸) دماوند (قریه کوهان) ـ ایجاد ساختمانهای مسجد ـ حمام بهداشتی ـ درمانگاه مجهز و دبستان که در حال حاضر مورد استفاده ساکنین آن حدود است و همچنین ایجاد جاده شوسه ماشین رو از جاده اصلی فیروز کوه به قریه نامبرده (۹) یزد ـ الف ـ کمک به نوسازی و تعمیرات اساسی دبیرستان ۹۰ ساله کیخسروی و ایجاد زمین ورزش برای دانش آموزان ب ـ ساختمان تالاری جنب دبیرستان به گنجایش ۴۰۰ نفر بنام «تالار مروارید» مجهز با مبل و اثاثیه و لوازم مربوطه که اینک برای سخنرانی و برگزاری امتحانات و مجالس جشن از آن استفاده می شود، پ ـ ایجاد آب انباری بگنجایش تقریبی چهار هزار متر مکعب پیش از لوله کشی شهر یزد برای رفع مضیقه آب آشامیدنی که سه محله مسکونی از آن سیراب می شدند، ت ـ کمک به بودجه لوله کشی قریه نصرت آباد یزد، ث ـ ساختمان آب انبار و آسایشگاه برای زائرین در زیارتگاه پیر سبز (چک چک)، ج ـ کمک های نقدی به دفعات به بودجه آموزشگاه دخترانه مارکاریزد ـ سازمان جوانان زرتشتی ـ

دبیرستان کیخسروی ــ انجمنهای زرتشتیان شهر و دهات و تعمیرات آدریان قریه مبارکه و دیوار کشی آرامگاه یزد (۱۰) کرمان ــ کمک به بودجه ساختمان دبیرستان دخترانه کیخسرو شاهرخ ــ انجمن زرتشتیان و آموزشگاه ها و دانشجویان کرمانی مقیم تهران (۱۱) شیراز ــ کمک به بودجه انجمن زرتشتیان ــ باغ وقفی زرتشتیان (۱۲) ــ تهران ــ کمک به صندوق رفاه مسجد تهران پارس واقع در فلکه دوم (۱۳) در بمهر ارباب رستم گیو در آمریکا در ۱۵ کیلومتری شمالغرب نیویورک در نیوراشل بر زمین مشجر بزرگی در ساختمان چهارطبقه. (۱٤) در بمهر مهربان گیو بنامگانه برادرزاده جوان ناکامش مهربان در کانادا گشایش ۱۵ آذر ۱۳۵۷ خ. (۱۵) ابتیاع زمین وسیعی در شیکاگو آمریکا برای ساختمان پرستشگاه زرتشتیان. که در سال گذشته با همت خیراندیشان ساختمان آن تکمیل و افتتاح گردید ناگفته نماند که بهر سازمان اجتماعی که دارای هدف نیک انسانی بوده‌اند مستمراً از کمک های بنیاد برخوردار می باشند همانند انجمنهای زرتشتیان در تهران و دیگر شهرها ــ سازمان فروهر جوانان زرتشتی تهران ــ کانون دانشجویان تهران ــ کمک به بودجه آرامگاه های زرتشتیان در تهران (قصر فیروزه) اصفهان و شیراز و یزد و در مواقع اضطراری کمک به زلزله زدگان و آسیب دیدگان کشور توسط مقامات روحانی و حلال احمر و انجمن مبارزه با سرطان و همچنین کمک نقدی به موسسات ورزشی و تربیت بدنی کشور: افزون بر آن بسیاری از موسسات خیریه و اجتماعی از کمکهایی بنیاد روان شاد ارباب رستم گیو برخوردار گشته اند که ما از آن بی خبریم زیرا آن روانشاد از تظاهر و خودنمائی بیزار و خصلتاً از فخر فروشی نفرت داشت از اینجهت اقلامی که در بالا بر شمرده شد امکاناً کامل نمی باشد ولی همین اقلام گویای آنست که آثار نیک و بناهای خیریه ارباب رستم در سراسر کشور گسترده و در همه جا و همه حال مجسم است. افزون بر انچه بیان گردید آن روانشاد از آغاز نمایدگی در مجلس و سپس در سنا کلیه حقوق و مزایای دریافتی را برای تامین کسر بودجه انجمنهای زرتشتیان اختصاص داده و بآنها می پرداخته است.